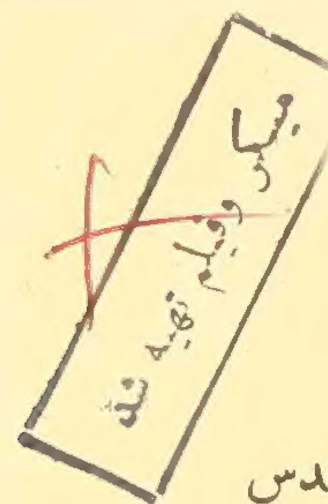


کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب عالم آراء — فارسی
~~مصنف~~ مؤلف منشی اسکندر بیک
خطی ~~چاپی~~ نسخ ۱۵ سطری
سال ~~طبع~~ یا تحریر ۱۰۸۱ عدد اوراق ۳۸۵
جزء کتب تاریخ شماره ۷۳
شماره عمومی ۴۱۴۵ شماره قبض
واقف شاهزاده اولکائی رئیس کتابخانه تاریخ وقف ۱۳۴۲
طول ۲۹ عرض ۱۶٫۷ سانتیمتر قفسه

۴۱۴۵

۳۸۵
دور۱۵

شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی	عنوان	عالم آرا			
	درجه نفاست	عادی		خطی ✓ / چاپ سنگی	
	تعداد اوراق	۳۸۵	اندازه	۱۶×۲۹	
	قطع	وزیری بزرگ	شماره اموالی	۴۱۴۵	
آسیب شناسی و اقدامات مرمتی	درصد تخریب اوراق	۱۰ / ۲۰ / ۵۰ / ۸۰	از هم پاشیدگی عطف	دارد / ندارد ✓	
	نیاز به جعبه	دارد / ندارد ✓	نوع آفت	شیمیایی / زیستی / فیزیکی	
	نیاز به جلد سازی	دارد / ندارد ✓	نیاز به مرمت جلد	دارد ✓ / ندارد	
	نیاز به مرمت اوراق	دارد / ندارد ✓	نیاز به دوخت عطف	دارد ✓ / ندارد	
	نیاز به لکه گیری	دارد / ندارد ✓	نیاز به گردگیری	دارد / ندارد ✓	
	نیاز به آفت زدایی	دارد / ندارد ✓	نیاز به اسیدزدایی	دارد / ندارد ✓	

بررسی کنندگان: ۱. شهریاری ۲. دهقانپور ۳.
تاریخ بررسی:
اقدامات انجام شده:
۸۸٫۵
تاریخ اقدام:

بسم الله الرحمن الرحیم

چون نشر محامد کبریای سبحانی که بیرون از دایره عقول و افهامست و درخور رتبه حالت
بشر و مدرک انسان نیست و ستایش ثنای بدرگاه احدیت که خارج از تصور اوهام است
زبان قلم را قدرت تحریر و یارای گذارش آن نی انانکه بدین آرزوی غفلت افزای
جسارت بر شاه راه مقصود نهادند سرگردان بادیه حیرتند که در اولین گام خواهش
و سپاس گذاری در گل مانده اند و آنها که بجان دریافت نشاه صمدیت در بزم دانش
شمع یقین افروخته بقیل و قال حدوث و قدوم درمانده اند صدر نشینان کوی دانایی
اند که زجهان هوش و خرد دور افتاده بمضمون این مقال بیت کنه خودم در خور
اثبات تو نیست :: داننده ذات تو بجز ذات تو نیست :: پای نبند خیال محال گشته اند

سزاوار

سزاوار عقل ناقص و بیدانشی خود آن دانستم که قدم اندیشه ازین تکاپوی متعا
قد ساخته در دامن خموشی کشم و از آنچه در تنگنای حوصله بشریت خاصه
تنگ مایگان بازار دانش گنجایی ندارد ساکت بوده مهر ادب بر در دل زنم
و بدست عجز و بیچارگی در دامن اعتذار آویخته زبان محمدت بنیان بدین مقال گویا گردانم
رباعی الهی که کمال کبریای تو بود :: عالم نمی از بحر عطای تو بود :: ما را چه
حد حمد و ثنای تو بود :: هم حمد و ثنای تو سزای تو بود :: و نعوت جلال مقدس حضرت
نبوی و مناقب و مفاخر مرتضوی و ائمه طاهرین نیز که مسند آرایان بارگاه
اصطفا و ارتضا و مرشدان راه هدی اند و ثنا ثنای صفات ایزدی بوده اند
لهذا خود را بی زاد و راحله دانش سرگردان بادیه حیرت و نادانی ساختن
و از آن مرحله پیمای بازآمده شروع در مقصود نمودن اولی و انسب و حالی
از سوء ادب دانست غرض از تسوید این مقالات آنست که اقل العباد
اسکندر الشهیر بمنشی که در اوان نشاء جوانی باغوای کوته خردان دنیا
پرست خود را از اکتساب علوم متداوله که طبیعت بان راغب و آشنا
شده بود بازآورده هوس کسب علم سیاق نمودم و مدتی بدان
شغل ناتمام پرانجام پرداختم چون در آن فن باعتقاد ناقص خود

فی الجمله رتبه بکمالی یافتم و برخی اوقات شریف را بمهمات ارباب
دولت مصروف ساختم عقل دور اندیش مرا از سکر خواب غفلت
بیدار ساخته با خود گفتم که این شغل خسیس که اختیار کرده ترا از دریافت
فضل و کمال بصد مرحله دور انداخت لوکه در بحر امواج معانی شنا
وری کردی ... الطریق معرکه آرایان صورت پرست عام فریب باشی چون
نیک تامل نمودم خلاصه اوقات ببطالت گذشته بود و شخص طبیعت
قرین یاس و ندامت گشته چون گاهی بصحبت فیض بخش و هم صحبتی اعزه
که جامع فنون قابلیت و استعداد بوده از علم انشا بهره تمام داشتند
فایز میشدم و در اوقات همصحبتی سخنان سودمند شیرین و نکات
دلپذیر رنگین را که بنظم و نثر ترصیع داده بقلم زرنگار اندیشه در صحیفه
بیان مینگاشتند مشاهده مینمودم طبع دریوزه گر بدان شیوه ستوده رغبت
نموده ان هوس در دلم پدید آمد دامن از آن مشغله درچیده بختم این هوس
در مزرع دل بخیتم و بدست شوق در دامن العزیز الحکیم و بدین وسیله شرف غلامی و خدمت

بادشاه

بادشاه والاجاه صفوت نهاد صفوی اعتقاد خاقان کشورگیر موسوی حسب حسینی نسب حیدر
نژاد که القاب همایونش بالفاظ درنثار خاک آستانه خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم
مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم صلواة الله الملک الاکبر غلام خاص اخلاص
حضرت امیر المومنین حیدر سلام الله علیه و آله و اولاده الاطهار ازین دو جهت یافته و زیب
غلامی و ولای اهل بیت طیبین طاهرین سرمایه افتخار و مباهات دانسته بدین دو نسبت
عظمی موهبت کبری از سروران عالم و پادشاهان اقدم رتبه التفوق و سروری دارد عالی
منزلتی که بی شایبه تکلف و سخن پردازی انوار ظل الهی از ناصیه همایونش درخشان و آفتاب
معدلتش بر مفارق عالمیان تابان غرض اصلی از تسوید این اوراق بیان حالات و درات احوال خجسته
مال آن سلطان سلاطین نشان است شاه بادین و داد عدل اساس خلف صدق مرتضی
عباس که از روز روزگار خرم باد تا ابد بادشاه عالم باد دریافته در سلک همنشینان
بارگاه خلافت نشان منخرط گردیدم و قدمت شبانروزی که لازم این مشغله عظیم بود این امر
لایق را عایق گشته خامه در خدمت و شایسته فهم و فطرت بود میسر نگشت تا کمال بخت
زد که از علو همت بدان مشغله گرفتار شدم و در خلال این حال هرگاه فرصتی میجستم بمطالعه
کتاب سیر و اخبار پرداخته خواستم که از آن فن شریف بهره داشته باشم بیت دارم
دلی که دارد بر ذره اش هوائی چون غنچه گدایان بر پاره رجائی بالجمله چون از اخبار



سلف و سیر ملوک کامیاب فیتم و اطوار حمیده و سیر پسندیده این پادشاه جم جاه را که در عرض
تمادی ایام ملازمت برای العین مشاهده نموده بودم در کفه میزان خرد می‌نهاده با آثار سلاطین
ماتقدم که فضلای دانشور و مورخان بلاغت گستر در نشر محامد و بسط وقایع احوال
ایشان چندین کتب مبسوطه بعبارات غریبه و استعارات عجیبه پرداخته و پرداخته‌اند و صلای سخنوری داده‌اند
سنجیدن سیر هیچیک از کشورگشایان والا قدر را با آن برابر نیافتم بخاطر آوردم که چون
بشرف غلامی این پادشاه والا جاه سرافراز شده می‌خواهی که بعنوان کمالات از ارباب
استعداد ممتاز باشی چرا طوطی طبع سخن سرائی را در مقابل این آینه گیتی نمای بگویائی
در نیاوری و صادرات احوال فرخنده مآل این شهریار عالی نسب بیهمال را که در صفحه خیال ثبت
رقم ارتسام پذیرفته بقلم گوهر نگار همت والا بر صحیفه بیان نگاری و کوشش کردن بدان نمائی افزون
جهان آرای سخن را که بهین نوبر جهان نزاد عالم قدس و گزین ارمغان مسافران هست سرای
باین ورنشا هوا زیبا رائی که اگر در سلک بالغ فطرتان مستعد نباشی باری بیمنیت این امر
سعادت افزا از همگنان شرف خیریت دریافته گوی تفوق در جهان از فرازان بوده باشی
بیت
به بینی تا زنا ز بیتنیان ٭ چه باقی بود جز سخن در جهان ٭ چرا وصف این نامور شهریار
نماند بگیتی ز تو یادگار ٭ کامی محبوب عقل دوراندیش طپانچه بر رخسار این طفل آرزو میزد
که تو هنوز ابجدخوان دبستان دانشی با دانشوران روزگار چه لاف مشارکت و همسری میزنی

وبهوده

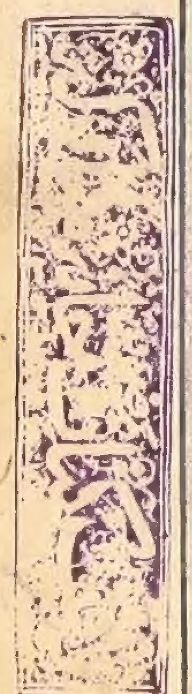


وبهوده جولان خود را مهمیز ارباب استعداد میسازی چه مراتب علیا سخن بالاتر از آنست که
دست هر کوتاه همت بی سرانجامی بدامان سرادق عزت او رسد و تکیه‌گاه سخن سرایان سخن
آراز بیاتر از آنست که محل درود هر نادان بی نام و نشان گردد مثنوی زهی قدر سخن کان جوهر
پاک ٭ ز عرش آمد بسوی عالم خاک ٭ چو خواهد طوطی با کانشف راز ٭ نگردد جز با اهل قدس دمساز ٭
کی این وحشی غزال دشت علیا ٭ بگیرد انس با هر خاک بیجا ٭ سخن مرغیست کاندر پیرف نامی ٭
فرو نارد از فرق تاج کیانی ٭ کسی اکنون بر سریر نشیند ٭ ببالا دست اسکندر نشیند ٭ هیهات هیهات
ذره حقیر صورتکده حروف و نقطه را با آفتاب عالم معنی چه رتبه همسری و خذف ریزه صحرای
بیقدر را با لآلی آبدار بحر عمیق نکته سرائی چه لاف برابری مصراع تو کجا و این آرزوی خام
کردن از کجا ٭ چون درین مخالفت محق بود زین اندیشه بازی آمدم گاهی دیگر عندلیب طبع
هوسناک که در گلبن امید آشیانی دارد بهزار دستان این نغمه میسراید که اگرچه در صفحه قابلیت
و مدحت گذاری قلم اندیشه کند است اما در جولانگاه متفاوت کمیت جهان پیمای سالکی
مدوحت تیز رو و تند است این بیت قطرتی و کوتاه همتی است بیت ترا که چیده ببالای
یلدکر در طبع ٭ هزار جنس هنر از دیار نادانی ٭ چون بدین بیت قطرتی و فروتنی رضا نمیدهی
و عنان اشهب سبک سیر قلم را براه رانده ز تکاپوی شاه راه امید باز مبداری چون
طباع سلیمه را بمطالعه کتب سیر و تواریخ که فواید آن بر همگنان معلوم است خاصه احوالی که قریب العهد

باشند رغبت تمام هست و عرصه سخنوران فراخی دارد جای تامل نیست باقتفای همت قدم
سعی در بادیه طلب نهادم و جویای توفیق الهی و امداد تائیدات ایزدی با نفس **مثنوی** رهت
قدم نه برین شاهراه که تا بر زبانها رود نام تو برآید ز لطف خدا کام تو ایامی درین اندیشه
بسر کردم و با مزاج بهانه جو و طبع سرکش در کشاکش بودم تا عاقبت رای دوربینم بدین قرار یافت
که رموز احوال گرامی این ارایش دهم و بهیم خسروانه زیبی انکه بر سلاست عبارات و الفاظ
مناسب و ارایش لفظ و معنی مقید باشم بطریق مسوده بقید کتابت درآورده در دفتر
اندیشه و امال ثبت نمایم و اگر عمر وفا کند و از مشاغل روزگار که ارباب تعلق را از آن چاره نیست
فی الجمله فراغت حاصل آید و فرصتی بدست افتد همچنانکه عارف گنجوی درین دو بیت
کاشف راز گردیده که **بیت** مرا با چنین گوهر ارجمند همی حاجت آید بگوهر پسند
متاع گرانمایه داری بسی چه سودت بود چون نخواهد کسی هرگاه ولی نعمت عالی منقبت
پرتو توجه با تمام این سخن شریف افکند طبع بهانه جو پذیرای فرمان ده زمان گردیده
بتوفیق آسمانی و دستیاری همت ارایش رتبت باز مثالی نموده هنگامه سخن پردازی
گرم سازد و رموز مذکور را بعبارات شریف و استعارات لطیف در رشته تحریر کشیده
باشعار آبدار مناسب ترصیع دهد و به نیروی فطرت و با مردی غواص طبیعت القدر
لآلی ثمین و معانی رنگین از بحر دانش بساحل ظهور آورد که همچنانکه آثار این باده و الاکاه

ببردی لخت و باقبال شاه
ز گنجور گنجینه زرنگار
بدست ارای لولو شاهوار

دستور العمل



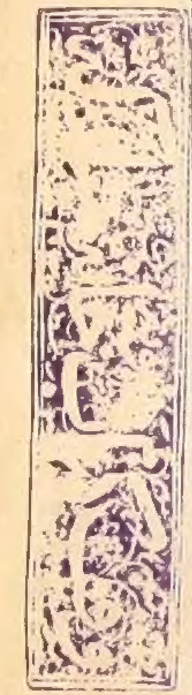
دستور العمل سلاطین روزگار است تالیف این مفلس عدیم البضاعت نیز ضرب المثل
مستعدان فضیلت شعار گردد **مثنوی** اگر بخت همچون یاری نماید ز درج معرفت قفلم گشاید
باقبال شهنشاه جوان بخت زنم بر گنجوری دانشوری تخت بیارایم دکان نکته دانی
بگونه گونه گلهای معانی ز بحر دانش آرم القدر در که گردد عالم از در ثمین بر درین
وحشت آباد حیرت برخرد مشعله افروز انجمن آگاهی گشته زبان به بیچاره گشود که
ای مدهوش بادۀ غفلت و سرگردان بادیه حیرانی عرصه بارگاه پادشاهی نمونه از ساحت
قدس ساحت کبریای الهی است و عتبه علیای سلطانی نشانه از پایه رفیع سبحانی که نه
طالبان بساط قرب و منزلت را جز بتوسط مقربان حریم عزت در آن راه هست و نه دور
ماندگان نهانخانه حرمان را بوسیله پرده کشایان سرادق سلطنت در خلوت سرای مقصود بار
از بدو ایجاد و آغاز صبح ابداع هیچ امری از امور درین سرای پنجدری بی توفیق سبب
و انگیز باعث صورت وقوع نمی پذیرد و مضمون ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها شاهد
این مدعاست الحمد لله که درین دولت ارجمند و سلطنت سعادت پیوند عالمگیر زمان مدار کارخانه
خلافت و جهانبانیست که بوفور فضایل و کمالات از دانشوران پیش بیش است و صاحب سعادت
زینت بخش مسند وزارت و صاحب دولتست که بانواع قابلیت و استعداد در کار آگاهان
صواب اندیش درپیش و بحسن ارادت و اخلاص جبلی از باریافتگان سرادق اقبال بمرتبه اختصاص

مفخر و سرافراز و بقدمت خدمت موروثی آبا و اجداد از خاصان حریم عزت ممتاز
بیامن اشفاق و تربیت شاهی ملاذ و ملجا عالیان موفور عاطفت و الطاف شاهنشاهی
مرجع و امیدگاه جهانیان اعنی وزیر ارسطو ضمیر بوذرجمهر نشان دستور آصف مرتبت سلیمانی
مکان موتمن دولت خاقانی معتمد بارگاه سلطانی زینت افزای سریر وزارت و اقبال
مسندآرای محفل عزت و اجلال سردفتر جریدهٔ خلق و کرم اعتضاد ارباب سیف و قلم
ملک سیرتی که بی‌شائبه تکلف جوهر دانش آرایش روزگار است و محاسن اطوار پسندیده
سریر عظمت و اقتدار رهبت بحر خاصیتش کام بخش محتاجان و نتایج ارقام عنبر فامش
انجاح مقاصد جهانیان **قطعه** مشیر شاه جهان شهریار کشور جود امین دین و دل آصف اثر
سپهر مدار عماد ملک ملل اعتماد دولت و دین جهان فضل و هنر کریم مرجع کبار و صغار
نتایج قلمش کام بخش خلق جهان تا اثر رقمش انتظام لیل و نهار خداوندگار علی الاطلاق
ناظم مهام الخلایق بالارث و الاستحقاق اعتماد الدولة العلیة العالیة الخاقانیه اعتضاد
السلطنة البهیة السلطانیه **بیت** سمی عم نبی و الدنه مردان یگانه گوهر دریای
جود طالبخان که بمدارج علیای حسب حمیده ستوده سیر و بمنیت والای نسب لولوی
عمان فضل و هنر خلف دودمان اسنا و البشر عقل هادی العشر نصیر الملة و الدین
طوسی روح الله روحه الی یوم المحشر است اعلی الله مدارج عزه و اجلاله چون بمدد ستاری

پرود

پرود در خلوتخانهٔ خاطر و عزت سرای ضمیر چراغ بینش افروختگی پذیرفت و مصباح عقل فروغ

افزای انجمن آگاهی گردید و دیدهٔ حقیقت بین بار رسید طالع ارجمند چون نهال اقبال نخبت بلندان در
اهتزاز آمد و اخلاص دیرین سعادتمندی که شمهٔ از مناقب و مفاخر جلالش در صحیفهٔ دوم و طی
وقایع احوال گرامی خدیو زمان بدستیاری خامهٔ دوزبان نگارش می‌یابد یعنی والد ماجد غفران پناه
یگانهٔ آفاق **قطعه** علت غائی ایجاد سخا حاتم بیک * که سخا و کرم از دست و دل او زاده *
ای عجب در یتیمی که پدر بر پدرش * تا بآدم صدف گوهر استعداد بسلسلهٔ جنبان مطلب و طالب
مدعا گردید لهذا صفحهٔ خاطر و صحیفهٔ ضمیر از وسوسه و تفرقه بر داشتم و بدل عقیدت گزین این
صحایف دولت را که هم گنجینهٔ معانی و هم گنجور سعادت است بنام نامی و القاب سامی آن خدیو زمان معزز و هم
و گرامی ساختم امید چنانست که این دفتر سعادت و مجموعهٔ اقبال بوساطت آن دستور فلک قدر
ملک خصال اولا منظور نظر قبول همایون اعلی خلد الله ملکه ابدا و ثانیا شایستهٔ مجلس عالی و تحفهٔ
کتابخانهٔ معلی آن آصف جم اعتلا گشته عبارت ساده بی تکلفانه اش که خالی از الایش
غواص دارایش نفس و تکلف است پسندیدهٔ عامهٔ اهل روزگار بل منظور العلا الابصار گردد و مطلب
اصلی از تسوید این شرفنامهٔ عالم آرا حق گذاری رتبهٔ علای این آستان و تشکر نعم بندگی شهریار کامکار
کامکاران و ارتباط صوری و معنوی آصف سلیمان حشمت والا مکانست که بوسیلهٔ تحریر وقایع
این دولت ابد دستگاه و مناقب جلیلهٔ دستور مکرم عالیجاه اسم این کمنام ابد الدهر در صحایف



ایام زبان زد خاص و عام باشد **بیت** که فردوسی بوصف شهریاران بلند آوازه شد چون نامداران
نگشتی گر بنظم خمسه نامی کجا بردی کسی نام نظامی چون از فرزند عقل و بر بهت رخصت یافتم
بگلچینی این باغ شتافتم و کمیت قلم عباسی رقم اندیشه را در میدان سخنوری بجولان در آورده
شروع در تسوید حالات زمان دولت ابد مقرونش از روز ولادت تا امروز که مطابق خمس و عشرین
الف است عمر شریفش بچهل و هفت رسیده هنوز از لیعان ایام جوانی دغفوان بهار دولت
و کامرانیست نمودم و آنچه بر تو شعورم بر آن یافته بود بی زیاده و نقصان بقلم در آوردم
و آنچه اطلاعی از آن نداشتم ضرورتا باقوال ناقلان اعتماد نموده بی تکلفات منشیانه در رشته
تحریر کشیدم و این نگارش نامه نامی و صحیفه گرامی را بتاریخ عالم آرای عباسی موسوم
گردانیده از مقتبسات و عبارات متعلق غیر مانوس که ملال انگیز طبایع است اجتناب لازم
دانسته صورت خجسته منظر اخبار شاهدان نیکو سیر آثار را بلباسی ساده تر لباسی آراسته بجلوه
ظهور در آوردم اما این قاعده کلیه نیست چه مینماید که گاه گاه عندلیب سرابستان طبیعت
بر شاخسار نغمه پروری بر آمده نوای سخن سرای آغازد و گاه باشد که طوطی کلک شکرین
مقال بشکرستان عبارت آرائی رسیده ناطقه ایشان لذت گویائی افزاید و مجملا
هر عبارت رطب و یابسی که در حین کتابت بر زبان قلم جاری گشت بهمان اکتفا نموده
از آن نگذشت و مقید باشعار مناسب نشد و اگر بر سبیل ندرت در هر جا دو سه بیتی مرقوم

شده



شده باشد اکثر تواریخ آبای سلیقه و زادهای ابکار طبیعت اند که در اثنای گذارش اخبار
بدیهه بخاطر رسیده بر زبان خامه سخن گذر جریان یافته و چهره مقصود اصلی از تسوید این
اوراق احوال خجسته مآل آنحضرت و قضایای ایام سلطنت ناگزیر است که برخی از احوال
آبا و اجداد عالی نژاد و قضایائی که در طی احوال گرامی آنحضرت از روزگار ولادت تا عروج
بر معارج دولت روی داده باشد بتخصیص قضیه ارتحال حضرت شاه جمجاه جنت بارگاه ابو البقا
شاه طهماسب علیه الرحمه والرضوان و جلوس اسمعیل میرزا و نواب سکندرشان رضوان جایگاه
سلطان محمد بادشاه و احوال سایر شاهزادگان و بعضی قضایای ازبکیه و رومیه را
بجهت سیرابی منعطشان بوادی اخبار مرقوم قلم وقایع نگار گردانند که سر رشته
سخن بیکدیگر اتصال یافته حکایتی که موقوف علیه که مقصد اصلی است مبهم و ناشنیده
نماند و در بیخ مسوده نام نامی و اسم سامی گرامی آنحضرت را بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی
تعبیر نموده نام نامی والد ماجدش را نواب سکندرشان و اسم مبارک جد بزرگوارش را شاه جنت
مکان علیین آشیان و اسم شریف جد اعلایش خاقان سلیمان شأن رقم قلم آورده و هر جا نواب
مریم شان مهد علیا مذکور میگردد غرض والده ماجده آنحضرتست و مراد از حضرت
جهانبانی اسم گرامی نواب سلطان حمزه میرزاست و همت بر آن مقصورست که هر گاه طبع اشرف
آنحضرت مایل اتمام این نسخه شریفه باشد در هنگام مجال داستان بداستان بمعرض عرض در آورد

اگر خلاف واقعی بقید کتابت درآمده باشد بکزلک راستی محو نماید و اگر فرو گذاشتی در بعضی
اخبار واقعه شده باشد بازیافت آن کرده این نگاشته کلک اخلاص را برقم تحقیق و جایزه
تصدیق رساند و بحسب تیمنا و تبرکا شرح نسب همایون آنحضرت را که از دودمان ولایت
و نبوت منشعب است و خلاصه اطوار پسندیده و اوصاف حمیده اش را که از سایر سلاطین جهان
و خواقین دوران امتیاز دارد و در دیباچه کتاب بر سبیل اجمال نگاشته شروع در تفصیل
احوال نمایم و اگرچه طریقه بندگی و اخلاص جبلی و نمک پروردگی این دودمان کرامت نشان
اقتضای آن میکند که بقاعده وصافان سخنور و مورخان بلاغت گستر اوصاف حمیده و سیر پسندیده
ولینعمت خود یکی را صد و صد را هزار نگاشته کلک بدایع نگار گردانیده در صفحه روزگار
بیادگار گذارد اما چون طبع سلیم حقانیت سرشت آنحضرت بامور یکه خالی از حقیقت
نفس الامر و آلوده بتکلفات سخن سرایان بیهوده گو باشند اقبال نمی نماید از آن شیوه ناپسند
یده احتراز نموده عنان کمیت قلم را از تکاپوی عرصه تکلف و عبارت آرائی کشیده
داشت و آنچه از حلیه صدق عاریست بر صحیفه بیان نگاشت و این همایون مقال را
مشتمل بر مقدمه و دو صحیفه و خاتمه ساخت که بتوفیق الله تعالی در سه مجلد رقم اختتام پذیرد
مقدمه اول در ذکر نسب همایون آنحضرت و بیان اسامی سامیه اجداد عالیمقدار
و مقامات عالیه مشایخ بزرگوار که بر سریر سلطنت معنوی و ارشاد تمکن داشته اند و اطوار

و مقامات

زکیه

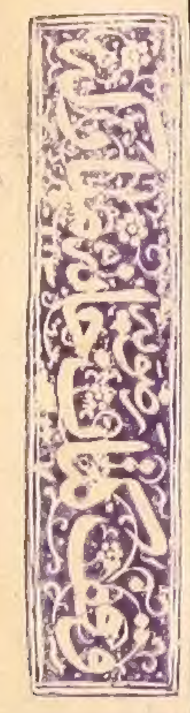


زکیه و اوصاف جلیه و احوال سعادت منوال همایون بر سبیل اجمال محتوی بر دوازده مقاله
مقاله اول در ذکر نسب همایون شاهنشاه ظل الهی و مقامات علیه اجداد عالیمقدار و
وقایع زمان دولت شهریاران عالی نژاد **مقاله دوم** در ذکر توجه و استغراق
آنحضرت بدرگاه الهی و کیفیتی که از اجداد کرام میراث یافته **مقاله سیوم** در اصابت
رای و دانش خداداد و حسن تدبیر که مطابق صحیفه تقدیر است **مقاله چهارم** در مناقب
رتبه صاحبقرانی و ذکر مخاطرات ایام سعادت فرجام **مقاله پنجم** در عدل پرائی و ترفیه
حال عباد و امنیت طرق که موجب آرایش بلاد است **مقاله ششم** در نفاذ امر و جهانداری
و دانش فراخی که از حکمتهای نامتناهی الهیست **مقاله هفتم** در قاعدهای که در امور جهان
مداری وضع نموده **مقاله هشتم** در بی تعینی و درویش نهادی و بی تکلفیها و جمعیت ضمیر
مقاله نهم در ذکر احقاق حقوق خدمتکاران و دوری جستن از متملکات
ذوی الحقوق که شیوه حقیقت گزینان عالم فتوت و مروتست **مقاله دهم** در تعارف
احوال سلاطین عالم و طبقات بنی آدم و خصوصیات ممالک و مسالک اقالیم سبعه **مقاله
یازدهم** در ذکر آثار خیر و انشاء احداث عمارات عالیه ممالک **مقاله دوازدهم**
در بیان معارک و محاربات و فتوحات ایام دولت همایون اعلی **صحیفه اول** در ذکر احوال
آبا و اجداد و شرح ولادت با سعادت همایون و قضیه ارتحال شاه جنت مکان و ذکر

و ذکر

سلطنت اسمعیل مرزا و نواب سکندر شان تا زمان جلوس همیون بر تخت فیروز بخت
پادشاهی ایران **صحیفه دوم** در ذکر احوال خجسته مال زمان جلوس میمنت مانوس تا حین
تحریر که مطابق سنه خمس و عشرین و الف و یکقرن سعادت قرانست در مجلد دوم وقایع باتقی
احوال دولت روز افزون **خاتمه** در بیان حکایات غریبه و روایات عجیبه و نوادر وقایع
روزگار چه آنکه از کتب متقدمین بمطالعه رسیده و از مردم ثقه شنیده و آنکه در ایام
عمر مشاهده شده انشاء الله تعالی اگر عمر وفا کند در مجلد ثالث نوشته باید چون
بمقتضای طبع ایراد یافته ملتمس از ارباب بصیرت آنست که در نیک و بد آن بدیده
بصیرت و انصاف نگرند و نکته گیری نفرموده اگر تناقضی در اخبار بنظر بالغ
نظران روزگار در آید حمل بر تخالف اقوال نموده دیده عیب بین از آن پوشیده
دارند **مقاله اول** در ذکر نسب عالی حضرت شاهی ظل اللهی و مقامات علیه
اجداد عالیمقدار که از دودمان رسالت و ولایت منشعب اند بر ضمایر فطنت مآثر
اولوا الابصار پوشیده نیست که انتساب این سلسله علیه از اصلاب و ارحام
طاهره واحدة خیر من واحدة تا بحضرت خاتم الانبیا و علی مرتضی کرم الله
وجهه می پیوندد و بدین طریق که ابو المظفر شاه عباس **بن** سلطان محمد پادشاه
بن شاه طهماسپ **بن** شاه اسمعیل **بن** سلطان حیدر **بن** سلطان جنید **بن**

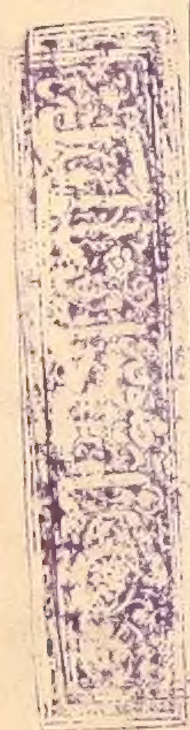
سلطان



سلطان ابراهیم الشهیر بشیخ شاه **بن** سلطان خواجه علی **بن** سلطان صدر
الدین موسی **بن** شیخ صفی الدین اسحق **بن** امین الدین جبرئیل **بن** صالح **بن** قطب الدین
بن صلاح الدین رشید **بن** محمد حافظ **بن** عوض الخواص **بن** فیروز شاه **بن** محمد
بن شرفشاه **بن** محمد **بن** حسن **بن** محمد **بن** ابراهیم **بن** جعفر **بن** محمد **بن** اسمعیل
بن محمد **بن** احمد الاعرابی **بن** ابی محمد القاسم **بن** ابو القاسم حمزه **بن** امام
الهمام ابی ابراهیم موسی الکاظم **بن** الامام الناطق جعفر صادق **بن** الامام
محمد باقر **بن** الامام زین العابدین **بن** الامام ابی عبدالله حسین **بن** امیر المومنین
و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب و علمای انساب و مورخان بلاغت
انتساب متفق اند که حضرت خاتم الانبیا و آنحضرت گل گلدار خلیل و نوباوه
بوستان اسمعیل اند علیهما علیه السلام مختلف فیه ست و آنچه نسب و ارباب اخبار
و حسب و بیان حالات اسلاف نامدار و اجداد عالیمقدار سید ابرار و امور غریبه و
آثار و علامات عجیبه که از هر یک مشاهده میشده مشعر بر ظهور پرتو انوار خیر البشر بوده
منحوات ساخته و در فضایل و مناقب شان رسایل پرداخته اند ذره احقر بنا بر ظهور
مدعا و اقتدا بروش استادان این فن بذکر مجملی از آنها اختصار مینماید از عبدالله عباس
رضی الله عنه مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در بیان

لنسب عالی خویش چون بعدنان رسیدی زبان معجز بیان در کام کشیدی و فر
مودی کذب النسابون الا ما فوق عدنان و عدنان را دو پسر بود اما نور نبی و ولی
علیهما السلام و الصلوة که بحکم حدیث صحیح انا و علی من نور واحد از یک
مشکوة لامع و روشن گردیده بپسر کهتر او معد انتقال نمود و بقول مصنف روضة
الاحباب او را هشت پسر بود از الجمله حامل نور مظاهر موعود نزار بود که کنیت او
ابو ربیعه و ابو ایاد است و چون نزار متولد شد پدرش بشکرانه ظهور آن نور که از
ناصیه اش میدرخشید هزار اسم قربانی برداخته خلایق را از خوان احسان بهره ور ساخت
و آن نور فیض پرور از صلب آن والا گهر بجمال مضر نقل کرد و مضر همواره بملت
حنیف ابراهیم و کیش اسمعیل بطاعت و عبادت رب جلیل میپرداخت و آن نور عالم آرا
از جبهه همایونش در تجلی و دافع ظلام ایام و لیالی بود و آن پرتو افتاب نشان در ساحت
جلال پسرش الیاس نمایان شده الیاس موحد و دیندار و پرهیزکار بود و در کبر سن
پدرش که از تولد فرزند یاس حاصل کرده بود متولد شد لاجرم بالیاس موسوم گردید و
از بزرگ قوم و عشایر و اشرف اولاد خلیل و سرور اخلاف اسمعیل بود نقلست که
هرگاه الیاس طواف خانه کعبه نمودی او از تلبیه از صلب خود شنیدی و از ظهور این
این حال استعجاب نمودی و پرتو آن در آئینه جمال مدرکه پسرش تافت که موسوم بعامر بود

وبعد



و بعد از و از جبهه پسرش خزیمه لایح گردید عالم آرا گشت و از خزیمه آن نور خورشید
نشان از عارض کنانه جهان افروز گردید و او مکنی بابو نضر بود و نضر پسر او
بقریش اشتهار داشت و تمامت قبایل قریش از نسل اویند و پسر او مالک حامل
انوار گشت و بعد از و فهر بدین سعادت امتیاز یافت و از و بپسرش غالب
رسید از و به لوی انتقال یافت و از و به کعب و از پسران متعدده کعب مره بدین شرف
معزز بود و از و به پسرش کلاب که بزرگ و مطاع قریش بود و از و بصلب قصی انتقال نمود از
اولاد او عبد مناف بدین شرف من بین الاقران سعادت امتیاز داشت و خلف صدق او
هاشم است که عمرو العلی نام داشت بهاشم ملقب گشت و او سرور قریش بود و انوار سعادت از جبین
مبینش درخشان و آثار جلالت و بزرگی از سیمای خورشید مثالش نمایان نبی هاشم را در میانه قریش
شرف و منزلتی عظیم است و از پسر او عبدالمطلب حامل نور مظاهر موعود بود که بعظم شان
و رفعت مکان از قبایل قریش ممتاز و سروران قبیله زمان است او را پیش رفته قدم در دایره
متابعتش نهاده بودند و او شیبه نام داشت و نسبتی که در تواریخ مبسوط مسطور است بعبد المطلب
اشتهار یافت کلید خانه کعبه بدست او در آمده منصب حجابت بروی قرار گرفت حفر چاه
زمزم در زمان او وقوع یافت و در میمنت نور احمدی هر دعایی که از درگاه رب العزت جل جلاله
مسئلت مینمود بشرف اجابت اقتران می یافت و او را ده پسر بود بقول مولف روضة الصفا

و خلاصهٔ الاخبار و دیگر بیستم عبدالله و پدر خاتم الانبیاست و عبدالمطلب نذر کرده بود
که چون ده پسر او را کرامت نماید اعز اولاد خود را در راه خدا قربان کند
و چون از درگاه خداوندی بدین عطیه فایز گردید خواست که بنذر خود وفا نماید در میان فرزندان
قرعه زد قرعهٔ اختیار بنام عبدالله افتاد و عبدالله ازین اشارات بالبشارات مستبشر گشته
تقدیر الهی و رضای والد عالی‌نژاد را گردن انقیاد نهاد و عبدالمطلب از انقیاد او مسرور گشته
باتفاق پسران بقربانگاه مکه آورده قریش خبردار شده از عقب رفته او را ازین امر مانع
آمدند و در بیان این راه کاهنه که دران عصر از اقران ممتاز بود استطلاع نمودند کاهنه
ایشان را بسوی فدیه راه نمائی کرده قرار داد که بعدد اولاد او ده شتر بفدیهٔ عبدالله دهد
میانه شتر و او قرعه زنند و اگر بنام عبدالله بر آید ده شتر دیگر افزایند و قرعه زنند تا وقتی که
قرعه بر شتر افتد عبدالمطلب بهمان منوال عمل مینمود و قرعه بنام عبدالله می‌آمد تا عدد شتران
بصد رسید باری سبحانه و تعالی فدیه پذیرفته قرعه بر شتر افتاد و چند مرتبه تکرار یافت
تا عبدالمطلب را تشفی حاصل شده صد شتر قربان نمود و ازینجاست که دیت کاملهٔ امت
حضرت خیر البشر بصد شتر قرار یافته و کلام در نظام حضرت خیرالانام که میفرمودند که انا
ابن الذبیحین اشاره بعبدالله و اسمعیل است و چنانچه در کتب تواریخ مسطور است شعشعهٔ نور
احدی و انوار خورشید آثار محمدی از جبین مبین عبدالله در لمعان بود و اخبار یهود

چند

چند مرتبه از جنود غیبی معاونت یافته ضرر یهود از و کفایت میشد و از شعشعهٔ ظهور آن
نور جمیع خاتونان قریش شیفته جمال خورشید مثالش گشته بتزویج او رغبت مینمودند
و آن عطیه نصیب آمنه بنت وهب گردید و شجرهٔ آمالش بثمرهٔ مراد بارور گردید در گشت
عام الفیل حضرت خاتم الانبیا ازان مخدره گرامی بوجود آمده و عالم ظلمانی از شعشعهٔ جمال
جهان آرایش روشنی پذیرفت بسی از امور عجیبه و اشارات خفیه و خوارق عادات در مدت
حمل و حین ولادت و رضاع و ایام نشو و نما تا هنگام بعثت ازان سرور انبیا و والده
محترمه‌اش سمت ظهور یافت که کتب قصص و اخبار بذکر آنها ناطق است بالجمله عبدالله

قبل از طلوع آفتاب جمال جهان آرای سید ولد آدم در بیست و پنج سالگی در مدینه
طیبه بجوار رحمت رب العالمین پیوسته در ارض مقدس یثرب مدفون گردید و در سال هفتم
آن میلاد با سعادت آمنه فوت شده عبدالمطلب متکفل پروردن آن سید بطحا و یثرب شد
و در سال هشتم عبدالمطلب بجوار رحمت رب العالمین پیوست و کفالت آن دریتیم در میانه اعمام
بر ابوطالب قرار یافت و ابوطالب پسر هفتم عبدالمطلب و بعمران موسوم بود و در میانه قبایل قریش
شرف و منزلتی عظیم داشت حضرت خاتم الانبیا در حجر عطوفت و اشفاق آن عم عالی
مقدار پرورش مییافت و تا سال دهم بعثت آنحضرت در حیات بود و در معاونت آنحضرت
مساعی جمیله مبذول میداشت اما در سال دهم دعوت حق را اجابت نمود و حضرت رسالت

این سال را بجهت فوت ابوطالب و خدیجه کبری که بعد از آن روی داد عام الحزن می‌نامید
و او پدر بزرگوار حیدر کرار قاتل الکفره والمشرکین وصی حبیب رب العالمین اسد الله
الغالب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب است که کتب موافقین و مخالفین بفضایل
و مناقبش مشحون و از حیز احصا بیرون و بعد از حضرت رسالت اشرف اولاد آدم و
بحکم حدیث صحیح لحمک لحمی و دمک دمی با رسول قرشی توام است و آنحضرت را باشارت
آسمانی با زهره زهرا و بتول عذرا عقد ازدواج روی داده از آن دو مخزن اسرار الهی
و دو معدن فیوضات نامتناهی دو اختر تابان نبوت و ولایت بر مثال نیرین از دو
آسمان طالع گردید و کلام در نظام سیدی شباب اهل الجنة در علو شان ایشان منزلت
و چون از ذکر اسامی سامیه ایشان و آبای کرام عالی مقدار که بر حسب سنه اثنی عشره
عینا برج شید اساس اند و همه علی و حسن و هم مهدی دوازده اند مقصد نتیجه همایون
ثمره حضرت اعلی شاهی ظل الهی است لهذا صحیفه بیان از ذکر احوال آبای عظام کرام
آنحضرت می‌آراید بالجمله از آن دو گلدسته گلزار نبوت و امامت دو سرو بستان
جلالت و کرامت سلسله انتساب علیه نشاه موسوی حسب حسینی نسب کرام بعد کرام و همام بعد
همام چنانچه در فوق ایمای بآن شده بامام الهمام سابع ائمه الاثنی عشر امام موسی الکاظم رضی
الله تعالی عنه پیوسته از آن امام عالیمقام جدا میشود لهذا از بیان آن از تعدد ائمه کرام که

لحمک لحمی

که منطوق

که منطوق والشمس والضحی اوضح از آفتاب عالمتاب است کشیده بذکر اجداد عالیمقام آنحضرت
رطب اللسان میگردد باتفاق جمهور علمای انساب از اولاد امجاد حضرت کاظم علیه السلام
نسب همایون بامامزاده عالیمقام ابوالقاسم حمزه که بقول اصح در سوسعه ترشیز مدفون و مرقد
شریفش مطاف مردم آن ولایت است منتهی میگردد و چون درویش توکل بن اسمعیل مشهور
بابن بزاز در زمان حیات حضرت شیخ صدرالدین موسی کتابی در اوصاف اجداد عالی نژاد آنحضرت
که مبین حالات کرامات مشایخ و مقامات علیه اولیاست تالیف نموده بصفوة الصفا موسوم ساخته
از ذکر فیروز شاه زرین کلاه افتتاح نموده راقم حروف نیز سالک آن طریق گشته بدستیاری



قلم زرین رقم صحیفه عالم آرائی بذکر آنحضرت آرایش میدهد فیروز شاه زرین کلاه صاحب صفوة الصفا
گوید که از فرزندان سلطان الطریقه فی العالم ابراهیم الادهم که اعلام ملک ستانی
افراخته همواره بغزو و جهاد کفار اشتغال داشت و در آن زمان مردم مغان و اران آن حدود
از حلیه ایمان عاری و از شرف اسلام بی بهره بودند آن سلطان غزا پیشه بشعله تیغ آبدار ساحت
آن ولایت را از نور اسلام روشن ساخته رسوم کفر و ظلام را برانداخته امیر فیروز شاه را که بحسب
جمعیت صوری و جامعیت معنوی قابلیت حکومت دینی و ریاست دنیوی داشت بر ولایت اردبیل
و توابع امیر ساخت و او بوفور مکنت و ثروت و خیول و دواب و اغنام بمرتبه بود که در ساحل ار
دبیل گنجایش نداشت از آنجا بسر بکنار گیلان رفته در موضع رنگین محل اقامت انداخت و در آن

ولایت بتلقین مسایل دینی و تبیین معارف یقینی بر درخته سفرهٔ انعام و افضالش بر آفاق
و ادانی گستاده بود و چون امیسه قیروزه عنان اشهب عزیمت بدست قاید اجل سپرد فرزند
رشیدش عوض الخواص بریاست و سروری ارباب اخلاص شرف اختصاص یافت و از آن
موضع بقریه اسفرنجان از توابع اردبیل نهضت نموده با خیل و حشم و اتباع در آنجا توطن
اختیار نمود او نیز بدستور والد ماجد بآئین کرم و مهمان نوازی بین الجمهور مشهور و معروف گردید
بعد از مدتی که سفرهٔ انعام را از دار الضیافه افضال و اکرام در نوردیده در مهمان سرای
عقبی منزل گزید ولد رشید عدیلش محمد الحافظ قایم مقام پدر و مرحمت گستر گردید از غرایب حالات
آنکه او در سن هفت سالگی از خانه پدر غایب و مفقود الخبر گشته منتسبان آن خاندان هر چند
بیشتر تفحص جستند کمتر یافته از وجودش مایوس شده بتعزیه اش پرداختند بعد از انقضای
هفت سال چون ماه شب چهارده در برج جوزا مصحفی حمایل کرده بر در خانه پدر ظاهر شد خدمه و
مریدان سلسله علیه که در مفارقتش گریان و نالان بودند دیده بدیدار آن بدر آسمان
کرامت روشن ساخته تعزیه و سوگواری بسور و سرور مبدل گردید و استفسار وقایع احوالش
نموده گفت که جمعی از اجنه مسلمان که سالک طریق صلاح و سداد بودند مرا بمیانه خود بردند
و ابواب رافت و اشفاق بر روی من گشاده تعلیم شرایع و حفظ قرآن کردند و درین هفت
سال در میانه آن طبقه باکتساب فضایل مشغول بودم تا اکنون که عزیمت وطن نمودم فرقه اصحاب



ارادت قدوم میمنت لزومش را مثمر سعادات دینی و دنیوی دانسته بر مسند هدایت آبای
عظام نشاندند و او نیز اقتدا بسنن سنیه اجداد عالی نژاد نموده بکمال ورع و دینداری
پیش نهاد همت ساخته بمراسم هدایت و ارشاد قوم پرداخت و چون ایام حیاتش سپری
گشت سجاده نشینی اجداد و اطعام فقرا و مساکین علی سبیل الرشاد بفرزند ارجمندش
صلاح الدین رشید سپرده او نیز سریر هدایت و کرامت را بدستور آبای کرام زیور صلاح
افروز در موضع کلخوران اردبیل توطن گزیده از نذور و هدایای ارباب اخلاص بسته
بزراعت راغب و اصحاب و اتباع خود را بزراعت ترغیب مینمود و با کمال ورع و پرهیز
کاری از رجال ظاهری نیز حظ وافر داشت و تخم محبت و اشفاق در مزرع و پرهیز
کاری از رجال ظاهری خاطر طوایف انسان میکاشت چون هفتاد مرحله از مراحل
زندگی طی کرده بار هستی بسر منزل آخرت کشید فرزند ارجمندش امیر قطب الدین قایم مقام
پدر عالیمقدار گردیده سرور و پیشوای آن فرقه قدسی انتظام شده منتسبان این سلسله را
در کنف عطوفت و اشفاق خود در آورده بدستور اجداد کرام بارشاد مسترشدان سبیل سداد
پرداخت زمره اصحاب ارادت خدمت آن قطب دایره سعادت و محور گردون کرامت را بوجه حصر لازم
دانستند در ایام حیات آن امیر حمیده صفات یکی از حکام گرجی با فوجی از جنود کفره گرجی علیه
اللعنه بولایت اردبیل تاختن آوردند و اهل اسلام را از ورود آن فرقه ضلال اسباب

بسیار رسید و از خوف آن خطر امیر قطب الدین محمد ترک سراپرده عصمت را بدار الارشاد ار
دبیل نقل نموده در محل مضبوط مخفی ساخت امروز بجهت تحقیق حال اهل ضلال از محل اختفا بیرون
آمده که یکی از ان کفره فجره باو رسیده زخمی منکر بان سرور زد و او مجروح و نالان بجای ن
قیلان افتاده بعد از رفع آن واقعه هایله جراحان بمعالجه پرداختند زخم التیام پذیرفت و
ذات مبارک او از آن الم سالم مانده مدتی بعد از آن واقعه هایله مسند هدایت و ارشاد
از وجود فایض الجودش مزین بود و مفصل مشکلات انام از تقریر لسان درر افشانش مبین بود و در آن
زمان ولادت با سعادت نبیره صفوت نهاد خجسته نژادش صفی الحق والحقیقه والدین اسحق نموده
چند سال دیده بدیدار گرامیش روشن داشت بالجمله چون وقت ارتحال آن اسوه خصال
رسید جواهر زواهر عرفان و ارشاد را که بر حسب وراثت از اجداد کرام باو رسیده بود در
درج سینه صفا آیینش مخزون بود بفرزند دلبند خود سید صالح سپرده عالم سفلی را وداع
کرده طایر روحش باوج عالم علوی پرواز نمود و سید صالح دری بود از صدف بحر ولایت
و ارشاد و گوهری از برج صلاح و هدایت و سید اد ستمی اسم بر نفیش در صورت حال ظاهر
و انوار سعادت از جبین مبینش لایح و باهر زیاده از مدرار باحوال محتاجان پرداختی حسن اعتقاد
خلایق در شان او بنوعی ترقی آید هیسکر دید و هیچ وقت با سعادت مالش از آمدند
فقرا و محتاجان خالی نبود و اصلا از کثرت ارباب سوال ملال نیافتی چون بنای صدق اهتمامی

کل نفس



کل نفس ذایقة الموت از قضیه ارتحالش خبر داد بتهیه اسباب سفر آخرت پرداخته
روح پر فتوحش بارواح صالحان و صدیقان پیوست و نونهال باغ حیاتش سید جبرئیل
آنحضرت را در کلخوران مدفون ساخت سلطان سید جبرئیل قدوه ارباب تیقظ و انتباه
و زبده سجاده نشینان خدا آگاه بود در تقوی و ورع و پرهیزکاری و طاعت و عبادت درجه عالی
داشته بدستور والد ماجد در کلخوران اردبیل که مولد و منشا او بود رحل اقامت
انداخته خلایق آن دیار از انفاس قدسیه آن بزرگوار اقتباس انوار سعادت مینمودند با الآخر
ذوق معرفت الله او را از صحبت اغیار و مجالست اهل روزگار مانع آمده بر سوم مجاهده
و ریاضت تقدیم نموده ظاهر و باطن را بنور عرفان آراسته زبان در کام خاموشی کشیده
در نشست و با خلق الله کمتر تکلم میفرمود چون صیت مقاماتش بلند آوازه گشت از بنات
مکرمه اشراف قوم عفیفه صایم الدهر قایم اللیل دولتی نام که رابعه زمان بود بتزویج
آن عالی نژاد رغبت نموده از صلب آن قدوه خدا شناسان آگاه دل نطفه پاکیزه
سلطان الاولیا و برهان الاتقیا صفی الحق والحقیقه والدین اسحق قدس سره در مشیمه آن
عفیفه قرار گرفت و حال حال آن مستوره از پرتو نور آن پیکر خجسته منظر خان عالم افروز
که گویا همواره صبح دولت و انوار سعادت از جبین خورشید قرینش طالع و لامع بود این
طراز در کتاب صفوة الصفا از مولانا محی الدین که از فضلای زمان سلطان صدرالدین

بود آن مقدار آثار و علامات عجیبه و امور غریبه در مدت حمل و تولد و رضاع از علو حال
و درجات کمال بالقوه شیخ صفی الدین از آن مخدره نقل نموده که این مختصر گنجایش تحریر
آنها ندارد بالجمله چون آن نیر عالم افروز از افق سعادت و مطلع دولت گردید
شش درجه از درجات زندگانی طی کرد والد ماجدش ندای والله یدعو الی دار السلام
را لبیک اجابت گفته در روضات جنان منزل گزید و در همان موضع در جنب قبر
والد بزرگوارش مدفون گشت و الحق مدفن مبارک آنحضرت محل فیض و رحمت [illegible]
و روضه اش قطعه از جنت است معمار همت والا حضرت اعلی شاهی ظل الهی عمارت
سابق را که در نظر همتش محقر مینمود برداشته گنبذ عالی در کمال تکلف و زیبائی
احداث فرموده اند و فرزند خلف آنحضرت سلطان سریر هدایت صفی الا
صفیا و برهان الاولیا شیخ الملة والدین اسحاق است قدس سره که مقامات
و واقعات متعالیه اش از حیز تعداد بیرون و مرقد منورش مهبط انوار فیض و ر
فاردبیل است بعد از ارتحال والد بزرگوار والده محترمه اش متکفل پروردن
آن فیض آن پرور الهی شد و از زمان طفولیت انوار کرامت نیز دائم و بارقه
فتوحات اسمائی از ناصیه همایونش لامع و درخشان بود و بعضی امور غریبه مثل
کشف قبور و احوال موتی مثل هذا مشاهده مینمود بوالده اش عرض نموده والده او را

ورحمت رحیم ١١ الهی

بمرتبه



بمرتبه بلند و درجات ارجمند مژده میداد و مدتی باکتساب فضایل و کمالات صوری
پرداخت و ذوق سیر و سلوک و ادراک مشکلات عالم معنی بروی غلبه کرده
قدوم در وادی مجاهده و ریاضت نهاد و چون میدانست که عروج بمعارج کمال بی
ارشاد مرشدی صاحب کمال میسر نیست گاه در مزار شیخ فرج اردبیلی و گاه در مرقد شیخ
ابوسعید که این هر دو بزرگوار از مریدان شیخ الطایفه شیخ جنید بغدادی اند بعبادت
میگذرانید و گاهی بر سر قبر عارف ربانی شیخ شهاب الدین محمود اهری بسر میبرد و
طالب مرشد کامل میبود آوازه علو حال و دستور درجات و افضال شیخ نجیب
الدین بزغش شیرازی را شنیده محرک طلب داعیه توجه او را بجانب شیراز در حرکت
آورد و صلاح الدین نام برادری از خود بزرگتر در کمال ثروت و مکنت و اعتبار
ظاهر در شیراز داشت که در آنجا عفیفه از بنات اشراف بحباله خود درآورده و بان
تقریب در شیراز مانده بود شیخ به بهانه دیدن برادر از مادر مهربان اجازت سفر حاصل
کرده روانه مقصد شد و در راه هر جا بمردان خدا آگاه و درویشان و اهل الله
میرسید بصحبت ایشان شتافته از کوشه توشه بر میداشت و چون بشیراز رسید شیخ
نجیب الدین بزغش از دنیا رحلت کرده بود مشایخ آن دیار را ملاقات کرده در فیضی
که میخواست بر رویش نگشود و در آن اثنا بصحبت مولانا رضی الدین که از علمای صاحب

حال بود رسیده مذاکره تفسیر تا سوره اذا زلزلت در خدمت او نموده اجازت درین
تفسیر یافت و با شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی صحبت داشته معاشرت او در
خاطر شریفش نیفتاد چون درویشان آن ولایت و سعادتکیشان صاحب هدایت
مرتبه آنحضرت را در طریق وادی سلوک از خود ارفع دیدند او را جانب امیر عبد الله که از
زمره سادات و قدوه ارباب حال بود راه نما گشتند و چون بخدمت او رسید الحق ذاتی
دید جامع صفات و کمال و آینه مشاهده کرد مظهر انوار جمال و جلال حضرت شیخ
صفی الدین واقعات خود را باو عرض کرد لحظه بخود فرو شده سر بر آورده گفت
ای جوان ترک آنکه ترا از مجاهده و ریاضت و علو حال حاصل آمده تا غایت
دیده ام که رفع حجاب از پیش نظر تو نموده بمقصد رهنمون گردد مگر عارف معارف
ربانی شیخ ابراهیم زاهد گیلانی که در گیلان قریب بولایت شما در لب دریا خلوتی
دارد و حلیه جمال حضرت شیخ زاهد را باو وصف کرد آنحضرت مشایخ فارس را
وداع کرده از بواطن صافیه ایشان استمداد همت نموده عزیمت وطن کرد
و هر چند برادرانش اسباب تجمل و تمول برو عرض کرد آنحضرت را نظر قبول بر آنها
نیفتاده پای طلب بشاه راه مقصود نهاده و در ضمان ملک منان بدار الارشاد اردبیل
رسید و شیخ زاهد در حین مکاشفه بنور زهد و علم باطن دریافته روی بمریدان آورده

گفت

...ت یاران ز طایفه معامله
...رس که ترا پیشی است
...رین بازار سرانجام ...
...ی یابد و امروز کسی لالا



گفت که ازین سران بادیه حق جویی جوانی از اردبیل عزم ملاقات ما دارد که ازو
تا حضرت رب العالمین یک حجاب بیش نیست و نمانده القصه شیخ صفی الدین از جا
و بمقام شیخ زاهد رسیده متوجه الصوب شد و بخانقاه کرامت نشان رسیده در
صومعه بنماز مشغول شد ماه مبارک رمضان بود و عادت شیخ زاهد آن بود که چون ماه
صیام نو شدی بحرم سرای خود تشریف برده لیل و نهار بطاعت و عبادت مشغول بودی
و افطار با عیالان خود کرده تا عید فطر با زمره مریدان ملاقات نفرمودی دران روز
که شیخ صفی الدین بدان مقام علیا رسید شیخ زاهد از خلوتکده خاص بیرون آمده
خادمی را فرمود که امروز از حق طلبان رهروی کار مهمی رسیده در صومعه نماز میگذارد
بعد از فراغ او را نزد من آر خادم آن سالک راه حق را آورده بملاقات شیخ
فایز گردید و شیخ او را صفی الدین خطاب داده بمراتب علیه و مقامات سنیه مژده داد
شیخ صفی الدین جمیع صفات شیخ زاهد را بنوعی که نشان داده بودند موافق یافته
دست انابت در دامنش اویخت و بحسن خدمات لایقه از محرمان خاص گردیده
حضرت شیخ صفی الدین را تزکیه نفس و ریاضت بجایی رسیده بود که در هفته یک
نوبت افطار کردی و بصلاح شیخ زاهد هفته روز قرار یافته بالاخره شیخ عادت او را
نیز از مزاج شریفش زایل کرده با فطار یومی دستور داد اما بیک لقمه برنج خشک قناعت

نموده از لحوم و دسوم اجتناب کردی و حیوانات مطلق نخوردی خوارق عادات
و کرامات از شیخ صفی الدین بسیار منقولست و در کتاب صفوة الصفا و فتوحات
امینی هروی بتفصیل مذکور بالجمله آن ذات کامله الصفات پیوسته بمشاهدات
عالم ارواح و اشباح دیده بصیرت میگشود و رویای صادقه میدید از جمله شبی
در خواب دید که شمشیری در میان و کلاه سموری در سر دارد و چون کلاه از
سر بر میدارد آفتابی از فرق همایونش طالع میگردد که عالم را روشنی میبخشد این
خواب را بشیخ زاهد نقل نموده از تعبیر آن سوال کرد شیخ روشن ضمیر بحسن تقریر تعبیر فرمود که
آن شمشیر و آفتاب علامت ظهور و خروج پادشاه قاهریست از صلب تو که عنقریب
شعشعه انوارش بر عالمیان تافته از شعله تیغ آبدارش ظلام ارباب بدع و ضلال
محو و معدوم گردد القصه آنحضرت در مجاهده و ریاضت ترقی عظیم روی داده انوار الهی
از باطن فیض مواطنش درخشیدن آغاز نهاد و شیخ زاهد آنحضرت را بمصاهرت
خویش نوید داده صبیه قدسیه خود فاطمه نام که از زهره زهرا فیض یاب بود با او در عقد
ازدواج کشیده و هر چند شیخ زاهد او را در حین حیات باجازت ارشاد و سجاده
نشینی اشارت میفرمود قبول نمیکرد تا در وقت ارتحال سریر هدایت و ولایت عهد را
بآنحضرت تفویض نموده قامت قابلیت او را باین کسوت گرامی آراست ارباب غرض

بحضرت

بحضرت شیخ زاهد اعتراض نمود که با وجود کمالات شیخ زاده جمال الدین علی که ولد
صلبی و خلف صدق آنحضرت و صاحب حالست چرا او را بدولت اجازت و
ارشاد سرافراز نمیگرداند و شیخ صفی الدین را بر مسند عالی مینشاند شیخ جهت رفع شبه
و تشفی و تسلیه مریدان در مقام آزمایش هر دو در آمده گفت خلوت پسرم کجاست
گفتند در حریم خانقاه فرمود که خلوت صفی کجاست گفتند از خلوت شیخ تا آنجا نیم فرسخ مسافت
گفت هر دو را آواز دهم تا شما رتبه و مقام هر یک بدانید مرتبه اول پسر خود را باواز
بلند خواند جواب نداد چون صفی را آواز داد جواب آمد که لبیک و سعدیک یا شیخی و
مرشدی و قدم بوثاق نهاد شیخ فرمود که صفی کجا بودی گفت در خلوت خود
بودم که ندای شوق افزای شیخ شنیده بخدمت آمدم شیخ روی بقوم آورده
گفت که آنچه نظر من بر آنست الله سبحانه و تعالی بصفی داده نه بجمال الدین و
من در امانت خلل خیانت ننموده بصاحبش سپردم القصه شیخ زاهد در سیاه رود
و گیلان در شهور سنه سبعمایه در عالم عقبی شتافته در همانجا مدفون گشت و
حضرت سلطان الاولیا شیخ صفی الدین نسبت ارادت و خرقه ارشاد از و
یافته و او از سید جمال الدین و او از شیخ شهاب الدین محمود اهری و او بهفت
واسطه از سید الطایفه شیخ جنید بغدادی و او از سری سقطی و او از معروف

کرخی خادم حضرت امام مفترض الطاعه ابی الحسن علی ابن موسی الرضا علیه
التحیه والثنا الحاصل بموجب وصیت شیخ زاهد آنحضرت بمسند هدایت و
ارشاد تمکن یافته خلایق را بطریق مستقیم شریعت و منهاج قویم طریقت و حقیقت
دلالت نمودن گرفت و آنحضرت را از صبیه شیخ زاهد فرزندی بوجود آمد که بصدر
الدین موسوم گردید و در آخر ایام حیات آنحضرت را از غایت ریاضت و ضعف
بدن علت مثانه طاری گشته مدتی در عالم تصوف آن درد را انتقام مختلفه
دینی دانسته بان خورسندی داشت تا آنکه ضعف قوت گرفته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد
و در حین مرض هرگاه از کثرت وجع و الام بی ارام گشتی بموضعی که الحاج مرقد منور
و معطر آنحضرتست شتافته لحظه در آنجا بیاسودی و حلیله جلیله اش او را
بمنزل آوردی و باز در شدت الم گفتی که مرا آنجا نه من برید خدمه آنحضرت میگفتند
که شما در خانه خود بید سفر بود که خانه اصلی من اینست و شیخ را بانجا میبردند تا چند نوبت
این واقعه تکرار یافت و در حین ارتحال مریدان قدسی نشان صفویه را جمع آورده
وصیت اولاد را باستقامت منهاج شریعت مطهره و طریقه مشایخ و بذل سفر
و انعام و اکرام فقرا وصیت فرمود و در شان حضرت شیخ صدرالدین موسی
فرمود که سجاده نشینی و ارشاد عباد مفوض بفرزندم سید صدرالدین است و بموعظ و نصایح

برداخت



پرداخت تا آنکه زبان معجز بیانش که ترجمه ترجمان ملهم غیبی بود از تکلم بازماند و آخر
کلامش بدین ختم که صلوا علیه و سلموا تسلیما و بعد از نماز صبح روز دوشنبه دوازدهم
شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلاثین و سبعمایه از دست ساقی اجل شربت ممات
نوشید و چشم از مشاهده آشوب خانه عالم کون در پوشید و حلیله جلیله اش بجا
و خواهش که بدرگاه حی قدیم نمود و بعد از هژده روز بآنحضرت پیوسته بریاض
جنان خرامید و انا لله و انا الیه راجعون الا ان اولیاء الله لایموتون و لکن ینقلون
ینقلون بیت هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل؛ تا هست حرف مرگ برین قوم تر
جان و در فتوحات یمینی مذکورست که سید جلال الدین اصفهانی بموجب وصیت
آنحضرت بغسل و تجهیز پرداخت و سلطان صدرالدین در آنوقت در سفر سلطانیه
بود منتسبان سلسله علیه صفویه آن جسد مطهر را در همان مکان شریف که مختار
حضرت شیخ بود و اکنون مطاف طوایف انامست دفن کردند سلطان صد
رالدین موسی پدری بود از آسمان سروری طالع او خورشیدی از سپهر نیک اختری لامع
از او آن صبی و آغاز نشو و نما انوار زهد و تقوی از ناصیه همایونش پیدا و علامت
صلاح و رشاد از صورت حالش هویدا ریاض ولایت و ارشاد را سروی بود
سرافراز و بعلو نسب و سمو حسب بین الانام و والا عالی منفرد و ممتاز چه از طرف پدر

والاگهر بطنا لبعد بطن اختر برج سیادت وکرامت واز جانب مادر نیک گهر
در صدف ارشاد وتاجدار هفتمین سجاده نشین مسند هدایت وزهادت وسداد
در فتوحات یمینی مسطور است که روزیکه میانه صبیه محترمه شیخ زاهد وحضرت سلطان الاولیا
عقد مناکحت وقوع مییافت شیخ زاهد در مجلس عقد برخاسته بنسبت شخصی غایب رسم
تعظیم ونیازمندی بجا آورد حاضران مجلس از سر این معنی سوال کردند شیخ فرمود که
اولاد صفی الدین که بنا بر من هستند بمن نمودند ودران میان صاحب سعادتی بنظرم
درآمد که قایم مقام من وصفی خواهد بود علو تقامات ومدارج اورا دریافته تعظیم او کردم
وچون ماه طلعت آن عالی منزلت از افق ولادت طالع وعالم افروز گردید حضرت
سلطان الاولیا ارباب ارادت واصحاب رشاد را خبر داد که این جوهر گرامی آن فرزند
سعادت پیوندست که شیخ زاهد در مجلس عقد بتعظیم او قیام نمود وآنحضرت چند سال
در خدمت والد بزرگوار اکتساب فضایل واقتباس انوار خصایل کرده در علوم
ظاهر وباطن مراتب کمال یافت صیت هدایت وارشادش درعرصه آفاق منتشر گردید
مولف کتاب نفحات الانس در مناقب کاشف الاسرار خلاصة الاولیا وارث سید
قاسم انوار میگوید که معلوم نیست درعرصه جهان بعد از ایمه اطهار بمرتبه ومقدار سید
قاسم انوار کسی یافت شود وذکر کرده که آن عارف انوار ربانی نسبت ارادت

ومریدی

ومریدی بحضرت شیخ صدر الدین اردبیلی ثابت دارد بالجمله آنحضرت درحین ارتحال
والد خجسته نژاد خازن نقود ارشاد گشته بعد از واقعه پدر سعادت اثر از سفر سلطانیه
عود نموده منتسبان آن سلسله علیه از مشاهده جمال عالم آرایش از لباس سوگواری
بیرون آمده بساط تعزیه در نوشتند ومسترشدان طریق مبین وطوایف اهل یقین
از صفای طویت وصدق نیت آنحضرت را بر مسند ارشاد بموجب وصیت حضرت
شیخ نشانده حلقه ارادتش در گوش وغاشیه طاعتش بر دوش گرفتند باب سعادت
بابش مرجع صنادید اشراف وملوک گردید امرا واعیان مغول را اعتقاد عظیم
بآن گنجور خزاین ارشاد بود روز بروز بر معارج عزت وسروری برتری یافته معمار
همت والانهمتش عمارت حظیره مقدسه متبرکه که اکنون مطاف طوایف انام است
طرح انداخته گنبد مرقد مبارک سلطان الاولیا ودار الحفاظ ومتعلقات آنرا
از خالص مال حلال خود درغایت تکلف وتذهیب ترتیب داده حافظان خوش الحان تعیین
فرموده واز آن تاریخ الی یومنا هذا آن مهبط فیض ورحمت لیلاً ونهاراً از تلاوت
کلام حضرت رب العزت خالی نیست بیت دران مرقد پاک مشکین سرشت ؛ فکنده بنایی
چو قصر بهشت ؛ همیون بنایی زفیض آله ؛ مه ومهر خشتی ازان بارگاه ؛ سر قبه
بر چرخ افراشته ؛ حریمش زکعبه نشان داشته ؛ شب وروز حفاظ آن آستان

به تسبیح و تهلیل چون قدسیان و چون اوقات حیات آن قدسی سمات در راه خدا
جوئی و شرع پروری سپری گشت فرزند ارجمندش سلطان خواجه علی که در خدمت
پدر بزرگوار اکتساب فضایل و کمالات کرده و بحلیه عرفان آراسته بود قایم مقام آن ستوده صفات
گشت جسد مطهر و الدر المنطوق اولیاء تحت قبائی در زیر قبه عرش اسای حضرت سلطان
الاولیا مدفون ساخته آن مکان شریف را شرافت افزود و سلطان خواجه علی در مجاهدات و ریاضت
و مجاهده و تزکیه نفس و تصفیه باطن بر حسب الولد الحر یقتدی بابائه الغر اقتدا بروش آبای
عظام و طریق مشایخ کرام نموده واقف رموز ربانی و کاشف دقایق اسمائی بود بعد از
واقعه پدر حمیده سیر مسند هدایت و ارشاد را بلمع طلعت همیونی آراسته صوفیه صافیه
خاندان قدسی نشان صفویه از خدمت آن صاحب سریرت استفاضه انوار فیض و موهبت
مینمودند و خوارق عادات از آنحضرت بسیار مشاهده میکردند گویند سلطان خواجه علی سه مرتبه
بصورت نوعی و مثالی با امیر کبیر صاحب قران امیر تیمور گورکان اتفاق ملاقات
افتاده یکمرتبه در وقتیکه از جیحون بعزم یورش خراسان عبور مینمود تازیانه اش در آب افتاد
درویش ژنده پوشی بنظرش درآمد که تازیانه از آب بیرون آورده بدستش داد امیر تیمور بدین معنی
تفأل نموده از احوال شریفش پرسید آن درویش گفت که موطن اردبیل و محل ظهورم
در قول و مدفنم قدس خلیل خواهد بود همانا که این صورت مثالی بود که از عالم باطن جلوه ظهور نمود

و در



و در سالیکه امیر تیمور از بغداد بخوزستان لشکر کشید در سر پل رود خانه دز
فول درویشی خرقه سیاه بر دوش بر او ظاهر شده گفت من آن درویشم که در کنار
جیحون تازیانه بدستت دادم وعده ملاقات یکبار دیگر در اردبیل خواهد بود بعد از چند سال
که امیر تیمور از سفر روم مراجعت نموده جمعی کثیر از اسرای روم همراه داشت بدار الارشاد
اردبیل رسید اوصاف بزرگواری شیخ صفی الدین و ارتفاع درجات و ارتقاء مراتب
و مقامات او را استماع نموده بود بزیارت مرقد مبارکش رفته بعد از تقدیم مراسم طواف
تفحص احوال سجاده نشینان آن مقام شریف نموده او را از حال حضرت سلطان خواجه علی
خبر دادند بعزم ملاقات روی بخلوتسرای شیخ آورد شیخ بر سجاده عبادت نشسته بذکر محامد الهی
مشغول بود هر چند خادمان از آمدن پادشاه خبر دادند التفات بدان ننموده از
اوراد وقت کاریکه در دست داشت وا نماند تا آنکه امیر تیمور بوثاق شیخ درآمده سلام کرد شیخ جواب
التفات نموده تکلیف جلوس کرد و ابواب خزاین موعظه و نصایح گشوده گوش هوش
او را بآن درر آبدار و حسن خلق و معاش با خلق الله گرانبار گردانیده امیر تیمور
جز باخود مخمر ساخته بود که اگر بر وجهی که مکنون خاطر اوست جلوه ظهور کند دست ارادت
بذیل هدایت آنحضرت استوار سازد و بهر سه موافق قرار داد خاطرش بظهور آمد لهذا
دست ارادت بحضرت شیخ داده استدعای خواهشی نمود که آرزو نماید پادشاهان عالم فقر

و معنی را از پادشاهان عالم چه خواهش و چه احتیاج و خزف ریزهای دنیای
دون را در رواج بازار جواهر گرانبهای معرفت الهی چه رواج چون ضمیر منیرش از امور
دنیوی خالی و طبع شریفش از تعلقات سلسله ظاهر مستغنی بود لب مبارک بهیچ حاجتی نگشود
بعد از مبالغه و الحاج پادشاه طلبا لمرضاة الله اطلاق اسیران روم را خواهش نمود امیر
تیمور الحق قبول بر دیده نهاده باطلاق مجموع سبایا در ایران حکم کرد و در کوه اردبیل
والحذو و قری و مزارع مرغوب از مال حلال خریده وقف حظیره متبرکه نموده آن مکان شریف را
بست و ملتجی گردانید و خراج الولایت را بدان سلسله علیه مسلم داشت و از آن تاریخ
اعقاب و اخلاف آن سبایا که فی الحقیقه آزادکردهای دودمان مقدس اند در سلک
مریدان و صوفیان صافی نهاد این سلسله کرامت نشان منسلک اند بین الجمهور چنین مشهور است
که امیر تیمور را با حضرت سلطان صدرالدین موسی ملاقات اتفاق افتاد و مقدمات مذکور را
از و ظهور یافت اما اصح آنست که با سلطان خواجه علی بوده اگرچه این روایت در کتب
تواریخ و حالات منظوم و منثور این سلسله بنظر ذره احقر رسیده اما از غایت شهرت
و تواتر افواه دانسته بتحریر آن پرداخت و طومار و رقیقه نیز بخط قدیم موشح باهل طمغای
مغولی و علامات مهر امیر تیمور که در سفر بلخ در حین تسخیر قلعه اندخود بدست غازیان در آمده
بود بنظر اشرف اعلی شاهی ظل الهی در آمد مقامات علیه و ظهور کرامات حضرت سلطان خواجه علی

وبعضی



وبعضی از آن مقدمات در صحیفه مذکور مسطور بود بالجمله آن سالک مسالک فلاح جوئی که در هیچ
وقت از طواف کعبه مقدس معنوی و زبان حالش از تلبیه و تذکار کردگار خالی نبود بنابر
ثبات فواید شریعت آنحضرت را شوق دریافت کعبه مقصود در حرکت آورده سند هدایت
و ارشاد و مسند ولایت روضه مقدسه جنت نهاد را بثمرة الفؤاد و وجه سیادت و ولایت سلطان
شیخ ابراهیم سپرده با جمعی از اهل حق و ارباب یقین برحسب و من یعظم شعایر الله متوجه
حج بیت الله گردید لبیک اللهم لبیک گویان در راه صدق پویان قدم بان وادی یمن
نهاده فرزند سعادتمند نشان تا بمفارقت پدر بستوه آمده سیر نیاورده و ذوق طواف رکن مقام بر آن
افزوده او نیز متعاقب عزیمت سفر خیر اثر حجاز نمود و قدم سعی در وادی طلب نهاده و منازل
و مراحل طی کرده در حرم حریم زیارت کعبه آمال یعنی بشرف پابوس والد ملک خصال مشرف گردید
و پدر و پسر باتفاق یکدیگر بمناسک حج قیام نموده از آنجا بقدس خلیل شتافتند و در آن مقام
ملک احترام بزیارت ارواح انبیا و طواف مسجد اقصی فایز گردیدند و در آن مکان
متبرک مزاج شریف سلطان خواجه علی از منهج اعتدال طبعی منحرف گشته تهیه اسباب
سفر آخرت پرداخت و زمام ناقه ارشاد را بکف کفایت فرزند بجان پیوند نهاده از فیضان
آن سفر خیر اثر را وداع کرده نقد حیات بخازنان عالم قدسی سپرد پسر نیک اختر لوازم
تجهیز و تکفین بتقدیم رسانیده آن جسد مطهر را در آن ارض مقدس مدفون ساخت با زمره مریدان

ورفیقان ازان سفر میمنت اثر عود نموده ودر شاد اردبیل از یمن مقدم همیونش سرسبزی
اغاز نهاد ومنتسبان خاندان صفوی دیده بدیدار فرخنده اثارش روشن ساخته زبان
حالشان بدین مقال گویا گشت بیت اگر رفت الشر وز جویبار ؛؛ تو باشی بگیتی ز وی یادگار ؛؛
دل دوستان از تو خشنود باد ؛؛ بنای جهان از تو اباد باد سلطان حضرت شیخ
ابراهیم در میانه اجداد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بشیخشاه اشتهار دارد بمضمون صدق
مشحون واتبعت ملة آبائی ابراهیم بدستور ابا واجداد بر مسند ارشاد تکیه زده
طالبان طریق قویم را بمنهاج مستقیم شریعت ودین پروری دلالت مینمود وخلفا [?]
باطراف واکناف فرستاده ودر اندک زمانی درگاه سدره اشتباهش مرجع اقاصی وادانی
گشت خلایق تراب عتبه علیه اش را کحل الجواهر دیده اعتبار دانسته از ازدحام ارباب
ارادت طایفان حریم عزتش را در حضور اقدس مجال بار نبود ونشان معالی اساسش
روز بروز ارتفاع یافته احدی از مردم الولایت را از فرمان واجب الاذعانش مجال
تخلف محال مینمود واز فواضل اکرام وانعامش فقرا ومحتاجان بل عوام ساکنان ان دیار
بهره ور میگشتند مطبخ معموره اش مملو از ظروف واوانی سیم وزر ودر بخشش وجهان
از ابا واجداد در برتر اطوار حمیده اش شاهانه بود وشمایل پسندیده اش پادشاهانه از انجا که
شیوه گردون دون ذات همیونش را بامراض مختلفه رهنمون گشت وبابه

نشاط



نشاط شادمانی ازان سلسله درچید وعوض مرض متمادی گشته افتاب عمرش
بپایه زوال افتاد وبارقه انیعنی بر ضمیر منیرش پرتو انداخته دیده از سود وزیان حیات وممات
در پوشیده ومتاع ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را بجان خریدار گشت وارباب
اخلاص ومنسوبان ان سلسله علیه گردون مناص را جمع آورده ایشان را از دافعه
گزیر که گریبان گیر غنی وفقیر وبرنا وپیر است آگاه گردانید بعد از موعظه ونصایح
وپند ارجمند ایشان را باطاعت وانقیاد فرزند بی مثل ومانندش سلطان جنید ترغیب
نموده ولی عهد وجانشین خود گردانید وسفارشات بلیغ درباره او کرد هذا ما
عهدنا الیکم والعهدة فی الدارین علیکم وبعد از تقدیم وصیت روح شریفش بجوار
رحمت رب العزت پیوست حضرت سلطان جنید مراسم تجهیز وتکفین پدر بجا آورده در جوار ابای
عظام مدفون ساخت سلطان جنید شاهبازی بود بلند پرواز وخسروی گردون فراز
بدری بود در اسمان فتوت وارشاد درخشنده وافتابی بود از سپهر خلافت ظاهر وباطن
طالع گردید چون بر مسند سروری وسریر دین پروری متمکن گردید خلایق را بعلم ارشاد ودین هدی
که مجرا از داعیه سلطنت وپادشاهی گاهی داد وارباب ارادت را بغزا وجهاد کفار نابکار
ترغیب نمود وروز بروز اسباب حشمتش می افزود وجمعیت ارباب ارادت واخلاص
زیاده تر میگشت میرزا جهانشاه ترکمان که پادشاه زمین وفرمان فرمای عراقین واذر

بایجان بود نغمهٔ ارغنون سلک جمعیت و انتظام اسباب حشمت و مکنت سلطان جنید را
شنوده بانحضرت بد مظنه گردید و از زوال ملک و دولت خود ترسیده از بیم بدنامی
محاربه با حضرت لایق ندید الست مگر کسان بخدمت آنحضرت فرستاده بکنایه و صریح خاطر
نشان کرد که از مرکز دولت بهر طرف رای خیر نقش اقتضا نماید سفر گزیند آنحضرت توجه جانب
دیار بکر را مصلحت وقت دانسته عزیمت آنطرف نمود و از هواخواهان دودمان صفویه
و صوفیان صافیه فوج فوج عازم خدمت گشته در سایهٔ لوای سعادت انتمایش مجتمع گشتند
تا در کمال شکوه و جلال در حسن کیف نزول اجلال نمود و در آنوقت عالی نصفت ولایت
دیار بکر امیر کبیر ابوالنصر حسن بیک آق قوینلو بود که از اطاعت میرزا جهانشاه ابا نمود و میانه
ایشان ابواب خصومت و عناد مفتوح و طریق آمد شد مسدود و از مژده ورود موکب
مسعود سلطان جنید اظهار مسرت و شادمانی نموده آنحضرت را بقدوم اعزاز و اکرام
استقبال کرده فیمابین موالفت و اتحاد تمام روی نمود بالآخره خصوصیت و دوستی
بمصاهرت و یگانگی انجامید و همشیره اعیانیه خود خدیجه بیگم را با آنحضرت در عقد ازد
واج درآورده بدین وصلت کوس دولت خود را بلند آوازه ساخت و سلطان جنید
مدتی دران دیار توقف نموده هوای حب الوطن من الایمان از خاطر خطیرش سر زد
و از امیر حسن بیک دستوری خواسته در اندک روزی دار الارشاد از قدوم همایونش

عزت

عزت افزای ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد گردیده و دیده
نظارهٔ کیان از مطالعه جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت دیگرباره نایرهٔ حقد و حسد
که در کانون درون میرزا جهانشاه بود اشتعال پذیرفته قومی که در رشته ارادت
و ارتباط امیر حسن بیک منتظم گشت و در کار سلطان جنید فکرهای بیجا حاصل مینمود
تا آنکه آنحضرت از کید و غدر او آگاه گشته قاصدان صبا سیر بطلب ارباب ارادت فرستاده
بجبال سلطنت لوای دولت افراخته و ثواب غزا و جهاد مطمح نظر ساخته با موازی
ده هزار کس از غزات صوفیه بداعیه غزای چرکس بسمت شروان در حرکت آمد در
فتوحات امینی مذکور است که بداعیه محاربه شیروانشاه تسخیر ملک شیروان روانه آنصوب گردید
ای التقدیرین والی ولایت شروان سلطان خلیل از غوای طاغیان طبرسران کوس مخالفت
سلطان جنید کوفته مانع رفتن او بجانب چرکس گردید و لشکری رزم آزمای جمع آورده
بمقابله و مقاتله او شتافت و در برابر سپاه ظفر پناه صف آرای گشته متصدی جنگ
و پیکار گردید و ازین طرف غزات صوفیه که جان باختن در راه مرشد کامل ادنی مراتب
اخلاص میدانستند در موکب همایونش صف قتال آراسته از جانبین آتش حرب مشتعل
گردید تیغ یمانی سرافشانی آغاز نهاده عقابان تیر را لقصد جان یکدیگر در پرواز آوردند
غازیان جان نثار دفع شیران اشرار که فی الحقیقه دفع صایل بود واجب شمرده بقدر

طاقت وتوان کوشش مینمودند وسلطان جنید دران معرکهٔ پر کید بنفس شریف بما
شرت کشته بآیین سلطان دلدل سوار بهر حمله از جمع ان خاکسار زالاکس کون
شعله تا افلاک فکندی کروهی برین تیره خاک چون شهادت انحضرت بر لوح قضا
ثبت شده بود لشکریان شیروانشاه انحضرت را کالا حاطة الهالة بالبدر درمیان
کرفته مرکب جهان نوردش را از پای دراوردند وانحضرت درحین کارزار از دست
ساقی حادثه شربت شهادت نوشید از اتباع انحضرت جمعی پای ثبات درمعرکه
استوار داشته از خون شهادت سرخ روی کشتند وبرخی حدیث الفرار مما لایطاق
برخوانده راه هزیمت نمودند در فتوحات امینی آورده در روضه مقدسه مدفون ساختند
وانچه باین حقیر معلوم کشته واز خدمه استانه مقدسه استماع نموده اینست که جمعی
از مردم طبرسران که همیشه هواخواه این سلسله علیه بودند جسد مطهر آن
سرور را از جنکگاه بیرون برده در قریه قوربان از اعمال قبه وقلهان درمحل
مناسبی مدفون ساختند واکنون ان مکان شریف انحضرت را تفریح کده مینامید
که بنابر مصلحت وقت وبیم اضداد درکتمان ان کوشیده مدفن انحضرت را دران
وقت مخفی داشته‌اند وانکشاف ان بین الجمهور درپرده خفا مستور مانده باشند
القصه بعد از واقعه سلطان جنید فرزند بجان پیوندش سلطان سریر ولایت

ومسند

بسط انوار فیض ورحمت بر سلطان مرحوم [illegible]
ومرقد [illegible] مدفون



ومسندنشین بارکاه هدایت سلطان حیدر روح الله روح اسلافه وطول الله
عمره واخلافه وهمشیره زاده امیر کبیر ابوالنصر حسن بیک بود قایم مقام پدر عالیجاه
کردید سلطان حیدر آفتابی بود از برج هدایت (ولایت) وولایت طلوع نموده ودری
از صدف بحر سلطنت بکنار آمده شیوه رضیه اش احیای سنن ابا واجداد
ومکنون خاطر خیر نقشش فرمان روای بلاد وعباد بادشاه مرحوم حسن بادشاه
که بنیروی اقبال میرزا جهانشاه را از پای درآورده بر مسند فرمان روایی تمکن
داشت بان مهر سپهر ولایت وسروری درمقام اخلاص ومردمی درآمده خواست
که سلسله پیوند خودرا باین دودمان بتازه استحکام دهد صبیه جلیله خود حلیمه بیکم را
بحباله نکاح او درآورده زهره زهرای برج عصمت را با مشتری اوج سعادت قرین کردانیده
انحضرت بیشتر از بیشتر بر معارج دولت وسروری صعود نموده علی الدوام
عتبه علیه اش محل اجتماع خواص وعوام بود واز رویای صالحه شبی درخواب دید که او را
منهیان عالم غیب مامور کردانیدند که تاج دوازده ترک علامت عشق اثنی عشریست
از سقرلاط قرمزی ترتیب داده تارک اتباع خودرا بان افسر اقبال بیاراید سلطان
حیدر از مشاهده این خواب کلاه شادمانی بر تارک سر افکنده وتاقیه ترکمانیرا
که متعارف انزمان بود بتاج دوازده ترک حیدری مبتدل نمود اتباع کرامش

و بقول کتاب نعمة صوفیه علیه السلام

اقتدا بآنحضرت کرده تمامی منسوبان این خاندان باین افسر گرامی از سایر الناس امتیاز
یافتند وبدان جهت ان طبقه علیه را ان روز بعز لباس اشتهار یافتند بالجمله آنحضرت را
روز بروز اسباب حشمت ومکنت زیاده تر میگشت وهجوم ارباب اخلاص بدرگاه
سپهر مدارش از پیش بیشتر وعموم خلایق از موائد انعام وافضالش بهره ور
تا آنکه جامع سلطنت صوری ومعنوی گشته باطنا بدستور مشایخ واهل الله
سالک طریق ارشاد وتقویت دین پروری وظاهرا بآیین سلاطین مسند آرای سروری
بوده ودر عهد کبیر حسن پادشاه ودر کل مواد با ملازمان عتبه اقبال حیدری در کمال وفاق
ووداد سلوک نموده اصلا بامریکه مکروه خاطر شریف خواهرزاده وداماد پادشاه رضا نمیداد
چون ایامی بدولت وکامرانی گذرانیده نهال اقبالش طوبی مثال سر باوج کمال افراخت
امیر حسن بیک بنحوی که مولانا ابوبکر طهرانی مولف تاریخ احوال سلاطین ترکمان
بتفصیل نوشته تخت سلطنت را وداع نمود سلطان خلیل پسرش وبعد از او
سلطان یعقوب بر مسند فرمانروایی درآمدند سلطان حیدر که اوج مثوبات
غزا بر طبیعتش غالب بود وسلوک سلطان یعقوب را که پسر خال آنحضرت بود بر
بر وفق دلخواه مشاهده نمینمود با امرای صوفیه وهواخواهان سلسله صفویه مشورت نموده
رای جهان آرایش بیورش جانب داغستان که ساکنانش از حلیه ایمان عاری وسالک

طریق

طریق جهل وضلال بودند وغزای کفره چرکس قرار یافته قاصدان قمر سیر باجتماع صوفیان
صافی نهاد وملازمان نیکو سیرت پاک اعتقاد فرستاد ومجاهدان اخلاص گزین فوج فوج
پیرامن سرادقات عزت وجلالش جمع گشته خلقی انبوه با اسلحه ویراق حاضر آمدند وآنحضرت
لوای توجه بجانب مقصد افراخته ازدحام قبول وآوازه عبور آن لشکر صفدر زلزل
در بنیان ثبات وقرار شیروانشاه بن سلطان خلیل انداخته تصور آنکه سلطان حیدر طالب
خون پدر وقاصد ولایت شیروان خواهد بود بمقتضای الحب یتوارث والبغض یتوارث
با آنحضرت درمقام کید ونفاق درآمد وچون مقاومت بآن لشکر جرار از حیز قوت و
قدرتش بیرون بود قاصدان صبا رفتار متعاقب یکدیگر نزد سلطان یعقوب که داماد
شیروانشاه بود فرستاده اعلام داده که اگرچه سلطان حیدر بظاهر عزیمت غزای چرکس
نموده اما ممکن که چون بسرحد دربند وطبرستان رسد عطفه عنان بجانب شیروان نموده
لوای ملکستانی افرازد والیوم که مملکتی در تحت تصرف ندارد لشکری جمع آورده
که ساحت این ولایت تاب شکوه اقبالش ندارد ونمی آرد هرگاه مالک مملکتی
چنین گردد بدین محقر ولایت قناعت نموده ابواب ملکستانی بر روی روزگارش
گشاده تر خواهد گشت سلطان یعقوب که تابان مهر سپهر سروری ودر مقام عذر ونفاق
بود قطع صله رحم جایز داشته تخم بدنامی دنیا وخذلان آخرت در ضمیر خصومت تاثیرش

کاشته سلیمان بیجن اوغلی را با چهار هزار سوار از جنود سعادت ورود در ترکمان
بامداد شیروانشاه فرستاد و شیروانشاه بورود کومک سلطان یعقوب مستظهر گشته در حد
شماخی اجتماعی عظیم از عساکر شیروان و ترکمان دست داد اما سلطان حیدر با غازیان
غزا پیشه جلادت اثر از راه تنگی که شمال رویه شیروانست بآن بلاد درآمده عبور لشکر
ظفر اثر بپای قلعه دربند افتاد و آن از بلاد معموره جهان بباب الابواب مشهور قلعه‌ایش
حصنی است سپهر اساس مانند سد سکندر بمتانت و استحکام معروف و بر السنه
و افواه مذکور هر برجی با بروج فلک برابر و پاسبانش با ساکنان ملاء اعلی همزبان و اهالی
آنجا شیوه عناد پیش گرفته دست تعرض بایجاد و افساد دراز کردند گوشمال آن
فرقه ضلال بر ذمه همت آن صاحب اقبال لازم گشته غازیان بتسخیر آن شهر
و قلعه مامور شدند ارباب جلادت روی همت بتسخیر حصار آورده در اندک
فرصتی تزلزل در ارکان حصن حصین انداخته و فتح و تسخیرش عنقریب صورت پذیر
بود که از هواخواهان دودمان حیدری که قرابتی قاجار که بر ساقه لشکر بود
از عقب رسیده خبر آورد که فوجی از لشکر ترکمان از آب گذشته و شیروانشاه
با عساکر شیروان بایشان ملحق شده داعیه محاربه با لشکر منصور دارند متعاقب
یکدیگر خبر ورود آن گروه شقاوت اثر رسیده و سلطان دین پرور بالضرورت

ازپای

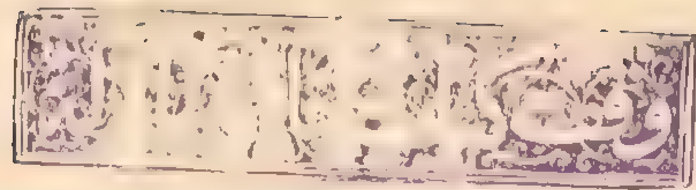
ازپای قلعه برخواسته آماده پیکار آن فرقه نابکار گردید القصه در حدود طبر
سران آن دو لشکر خونخوار بیکدیگر رسیده و از جانبین تعبیه سپاه پرداخته و
صف قتال آراسته آتش حرب بنوعی مشتعل گشت که خرمن بسیاری از دوست
و دشمن سوخته گردید بیت در آن دشت پر محنت هولناک ٭ بر انگیخت خون
دو لشکر ز خاک ٭ دم تیغ چون شعله آتش فشان ٭ سنانها ز زخم بلا خون فشان (چکان)
ازین طرف طبقه صوفیه دست از جان شیرین شسته روی از سیف و سنان
نمی تافتند و از آنطرف لشکر شیروان و ترکمان در دفع آن حادثه بجان کوشیده
فدائی وار بقلع و قمع میشتافتند مجملاً حربی در پیوست که در ازمنه سابقه کمتر وقوع
یافته بود و در اثنای گیر و دار سلیمان بیجن اوغلی با فوجی از دلیران معرکه کارزار
بمقابله آن سلطان سرفراز در آمده قصد او کرد و سلطان حیدر بنفس نفیس مبادرت



آن بد اختر کشته از پشت تکاور بر زمین انداخته با خاک تیره برابر ساخت و او را
شناخته کرم جبلی اقتضای آن کرد که از خون او درگذرد لاجرم بهمان قدر اکتفا
فرموده از قتل او درگذشت و او بار دیگر سوار گردید ملازمان رکاب اقدس از آن
عطوفت و خون بخشی سوال نمودند آنحضرت فرمود که هنوز اجل او نرسیده
آفتاب عمرش بسرحد زوال نرسیده و درین معرکه شربت شهادت میخواهم

نوشید و از قسمت روز ازل و تقدیر لم یزل چاره و تدبیری نیست القصه چون
هنوز طلوع آفتاب دولت این خاندان را میعادی مقرر بود در اثنای جنگ تیری از شست
قضا جسته بر مقتل آن شهسوار عرصه دغا رسیده کارگر آمد و از وقوع این حادثه غازیان
را دست از کار و کار از دست رفته لوای دولت آن طبقه که بلند آوازه اعتلا افراخته
شده بود بحضیض مذلت افتاد و بسیاری از صوفیان جان نثار این دودمان کرامت
نشان در رکاب آن شهسوار میدان دین پروری از دست ساقی باده ناخوشگوار ممات
نوشیده بسجود ابدی در مضاجع خاک غنودند در فتوحات امینی آورده که حقیقت این اخبار را
بعرض نموده خاقان سلیمان شان از بعضی غازیان مثل حسین بیک لله و فرخ آقا و جمعی که
دران جنگ گاه حاضر بودند استماع نموده از قول ایشان نوشته شد الحاصل
صوفیان خاندان صفویه جسد مبارک آن خلاصه اولاد خیر البریه را در طبرسران
دفن کردند و در نوبت ثانی که خاقان سلیمان شاه بجهت تادیب شیخ شاه بجانب شیروان
نهضت فرمودند و بیست و دو سال از واقعه سلطان حیدر گذشته بود وجود
آن نفس مطهر را از آن مکان بیرون آورده و بدار الارشاد اردبیل نقل نموده در
جنب مرقد متبرکه اجداد بزرگوار دفن نمودند و این واقعه در شهور ثلث و تسعین
و ثمانمایه روی داد رحمة الله علیه و علی جمیع المحبین والمجاهدین فی سبیل الرشاد

ازان



ازان سرو بوستان فتوحات بقول مولف حبیب السیر و تاریخ جهان آرا شاهزا
ده نیک اختر از بطن مهد علیای صبیه حسن پادشاه در وجود آمده اند هر یک نهالی
بوده اند از گلزار ولایت دمیده و کوکبی از آسمان خلافت درخشیده ۱ سلطان
علی میرزا که بین الجمهور بسلطان علی پادشاه اشتهار دارد ۲ اسمعیل میرزا ۳
سید ابراهیم میرزا و بقول حسن بیک مورخ مولف کتاب احسن التواریخ ۲ سید محمود
میرزا ۲ سید سلیمان میرزا ۳ سید حسن میرزا ۴ سید داود میرزا نیز برادران
حضرت خاقان سلیمان شانند و او سید ابراهیم را نام برده و قید نموده که در
سفر گیلان این برادران گرامی با خاقان سلیمان شان همراه بودند و مآل حال
هر یک را ننوشته و آنچه بر ذره احقر معلوم گشته آنست که سید محمود میرزا در سالی که او
لاد عظام سلطان حیدر را بقلعه اصطخر شیراز برده بودند فوت شده در اوجان
شیراز مدفون گردید و سید سلیمان میرزا در سالیکه خاقان سلیمان شان بخراسان
نهضت نموده بودند بتبریز رفته آغاز فتنه کرد و جمعی بی دولتان بجهة اخبار اراجیف
که از خراسان می آمد بر سر او جمعیت نمودند و اهل تبریز با صوفیان جان نثار
اتفاق نموده در سان دیگر سوای سلطان علی پادشاه معلوم سواد اوراق نشده
القصه سلیمان بیجن اوغلی بعد از مشاهده پیکر فتح ظفر تبریز معاودت نمود و سلطان

یعقوب توهمی که از خروج وظهور سلطان حیدر داشت زایل گردید

ذکر احوال سعادت منوال سلطان علی پادشاه بن سلطان حیدر و شهادت آنحضرت بتقدیر خالق اکبر

چون صوفیان سعادت نشان این خاندان که کشورگشایان ممالک ارادت و اخلاص‌اند حیات وبقای اولاد عالی نژادان سلطان بادادودین استماع نموده طریق ارادت را بقدم اخلاص پیموده روز بروز بمساعدت بخت فیروز در خطهٔ اردبیل جمع شده با حضرت سلطانعلی پادشاه که بحسب سن و سال شایستهٔ سریر سلطنت و وارث نژاد شده بود اظهار عقیدت و تجدید بیعت مینمودند و اسباب حرب لشکرکشی آماده میساختند ارباب غرض وسعایت سلطان یعقوب را خبردار کردند که فرزند ارجمند سلطان حیدر بر مسند قایم مقامی پدر بسعادت تمکن درآورده و آمد شد طبقهٔ صوفیه انقطاع نمی یابد و عنقریب لوای دولتش را ارتفاع عظیم خواهد یافت سلطان یعقوب از دیدن ملک حق قرابت و خویشی وازرم همشیرهٔ معظمه اش حلیمه بیگم که والدهٔ شاهزادگان عالیمنزلت و موسوم بعلم شاه بیگم را محجوب گشته از امرای صاحب شکوه یکی را باگروه انبوه ترکان باردبیل فرستاد که آن دراری برج کامکاری بدست درآورده بقلعهٔ اصطخر فارس برده بمنصوربیگ پرناک حاکم آن دیار سپرد که در آن قلعه روزگار گذرانند و من بعد دست ارباب ارادت و طبقهٔ علیهٔ صوفیه از فتراک دولت

ایشان

ایشان نرسد و ازین معنی غافل افتاد که اراده و تقدیر خالق مافوق تدبیر و قدرت خلایق است و مخزونات عالم غیب عنقریب بمنصهٔ ظهور می آید و بمضمون قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء باری سبحانه و تعالی مملکت بهر کس خواهد میدهد والحق این عمل از سلطان یعقوب بسیار ناپسند افتاده خالی بر رخسار دولت او گردید که چندگاه پای در دامن سلامت کشیده با زمانه سازگار گردد لاجرم توکل بر خالق خود و کل کرده همراه آن گروه انبوه با والدهٔ محترمه و برادران گرامی روی توجه بجانب اصطخر آورد و صدیق آسا در زندان بر وحشت آرام گرفته بجفا و محنت روزگار ساز کار آمدند **بیت** مرد بزندان شرف آرد بدست یوسف از روی بزندان نشست این واقعه در شهور سنه تسعین و ثمانمائه روی داد مجملاً خاک آن قلعه مدتی از وجود شریفشان کحل الجواهر دیدهٔ اعتبار و عرصهٔ آن زمین از نهال افضال نشان خلد برین گشته از نوادر اتفاقات لفظ خلد برین تاریخ این واقعه عبرت گزین است آری تا قطره ابر نیسانی از پایهٔ رفعت آسمانی تنزل ننموده محبوس ظلمتکدهٔ صدف نگردد درة التاج تارک شهریاران عرصهٔ آفاق نشود و هیچ گلی بی سرزنش خار گوشهٔ دستار پادشاهان ذوی الاقتدار را نسزد و نظیرین

حکایات از موده و شبیه این روایات براستی چهره نموده صورت حال همیون
فال حضرت خاقان سلیمان نشان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادر خانست که در صغر
سن و اوان طفولیت یوسف مثال دران زندان پرملال قرین اندوه و کلال
گردید عاقبت بر تختگاه و اتیناد الملک برآمده در اندک فرصتی ابواب حشمت
و کامرانی بر روی اولیای دولتش گشاده گشت القصه منصور بیک پرناک فرمان
پذیر گشته آن نتایج دودمان خلافت را در قلعه جای داد اما از روی عقیدت
و اخلاص پیش آمده خدمت المخدوم زادگان عالیمنزلت را بر ذمه طاعت خود
واجب دانسته در کل امور رضا جوئی خاطر شریفشان بود چون چندگاه شاهزادگان
عالی گهر چون در عزیز در جوف صدف قلعه متواری گشته و بتجربه روزگار مهذب
و از زمانه پرورش میافتند سلطان یعقوب را از شامت این بیحرمت نخل حیوتش
بصرصر اجل از پای درآمده در سلطان آباد قراباغ رخت هستی بسرمنزل آخرت
کشید و همچنانکه در کتب تواریخ مسطور است امرای ترکمان دو گروه شده بعضی
بسلطنت مسیح میرزا برادرش و بعضی بپادشاهی بایسنقر ولدش اتفاق نموده
بین الفریقین بهم محاربه انجامید و بایسنقریان غالب آمده و مسیح میرزا در معرکه کشته شده
میرزا بایسنقر بر تخت سلطنت جلوس نموده و رستم میرزای این مقصود میرزای ابن پادشاه

مرحوم

مرحوم حسن بیک را بجهت آنکه موافقت اصحاب عشم اختیار نموده در سلک مسیح میرزا
پیان منسلک شده بود بعد از قتل او گرفتار شده بقلعه النجق فرستاده بفرق سیدی علی
کوتوال قلعه سپردند چون چندگاه از سلطنت بایسنقر بگذشت امیر سلطان محمود قلعه النجق
رفته فرق سیدی علی را بلطایف الحیل فریفته با خود متفق ساخت و رستم میرزا را بیرون
آورده بپادشاهی اختیار نمودند و جمعی کثیر از مغولیان موکه قراباغ و احاد الناس
بر سر ایشان جمعیت نموده بقصد تسخیر تبریز و محاربه بایسنقر را وجه همت ساختند و بکنار
ارس آمده لشکر اقامت انداختند و میرزا بایسنقر بجهت دفع فتنه رستم میرزا از تبریز
بیرون آمده چون بمرند رسیده هر کس را که بقراولی فرستاد راه بیوفائی پیموده بمیرزا رستم
پیوست رفته رفته تفرقگی بعموم سپاه او راه یافته اردوی بایسنقر نوعی بهم برآمد که از
عهده ضبط آن بیرون نتوانست آمد بالضروره احمال و اثقال و اساس پادشاهی برجا
گذاشته با معدودی از خدمتکاران وی بوادی فرار آورده از راه اهر قراجه داغ بشیروان
رفته بشیروانشاه که خال او بود پیوست و میرزا رستم کامیاب دولت گشته مظفر و منصور بتبریز
آمده بر تخت سلطنت نشست و امرای ترکمان عموماً غاشیه اطاعت بر دوش
افکندند و او کما ینبغی بدارائی سپاه و رعیت پرداخت اما شیروانشاه بامداد و اسعاد
خواهرزاده داماد کمر همت بسته اسباب سلطنت میرزا بایسنقر سرانجام میداد و میرزا

رستم نیز بعد کار میرزا باینسقر افتاده در دفع و رفع او با امرا و ارکان دولت
بایندری مشورت نموده آخرالامر مصلحت یک اندیشان قرار داد که آن کواکب
درخشان آسمان خلافت را از قلعه اصطخر بیرون آورده لوای شوکت سلطان
علی میرزا که سزاوار سروری و سرداریست بترتیب پادشاهانه بلند گرداند و بجهة
دفع فتنه باینسقر و طلب خون جد و پدر بصوب شیروان فرستند که اگر غالب گردد و اگر
مغلوب در هر دو صورت مطلوب ظاهری و باطنی او بحصول پیوندد و بدین عزیمت ظاهرا
عرق قرابت و خویشی و رضاجوئی عمه محترمه خود را وسیله ساخته باحضار شاهزاده
کان حلم کرد و سلطان علی پادشاه که مدت اقامتش در قلعه اصطخر بچهار سال
و نیم رسیده بود روی براه آورده در کمال عز و جاه بتبریز رسید و رستم پادشاه
آنحضرت را در آغوش مهربانی کشیده در اعتلا و رفعت شان او اهتمام نموده منتسبان
و یکجهتان این دودمان قدسی نشان که در زوایای خمول و ناکامی خزیده بودند روی
باستان سعادت آشیانش آورده روز بروز در سلک جمعیت آن گروه عقیدت
گزین ازدیاد و انتظام می پذیرفت درین اثنا خبر ورود میرزا باینسقر بالشکر
شیروان بسمت آذربایجان مسموع امیرزاده رستم گشته سلطان علی پادشاه را با ابیه سلطان
و فوجی از لشکر ترکمان بمدافعه باینسقر و شیروانیان فرستاد و ایشان بکنار آب ارس

رسیده

رسیده خیمه اقامت نصب نمودند و از هر دو طرف کنار آب را بجسر بسته راه آمد شد
طرفین جز بسفینه تیر مفتوح نبود و صورت فتحی از هیچ طرف چهره نمیگشود و از جانبین از مدت
طول اقامت بستوه آمده باینسقر بشیروان معاودت نمود سلطان علی پادشاه
و ابیه سلطان بتبریز آمدند در خلال این حال کوسه حاجی بایندر حاکم اصفهان
با امیرزاده رستم در مقام خلاف و عصیان درآمده خطبه دولت بنام باینسقر خواند و
این معنی باعث آن شد که دیگر باره باینسقر عزیمت آذربایجان نموده بالشکر شماخی
بآن دیار آمد و امیرزاده رستم بار دیگر مهر سپهر سروری سلطان علی میرزا را با ابیه
سلطان و فوجی از عساکر صوفیه و ترکمان بمقابله او فرستاد و در حدود اهر و
مشکین آن دو لشکر پر خشم و کین بیکدیگر رسیده بین الفریقین معرکه رزم و کرم گردید
و بیمن مقدم آن سلطان سریر هدایت باینسقر بآن مغلوب گشته درین معرکه
باستیغ بقتل رسید و سلطان علی پادشاه مظفر و منصور در کمال عظمت و اقتدار
بتبریز آمد و امیرزاده رستم لوازم محمدت و ثنا و تواضعات دوستانه بظهور
آورده آنحضرت را در غایت اعزاز و احترام بجانب اردبیل فرستاد و آن بدر آسمان
دین پروری در آن خطه فردوس نشان بدستور آبا و اجداد بر سریر هدایت و ارشاد
متمکن گشته ارباب عقیدت و اخلاص بقیه علیه بدون مناص آمدن آغاز

آغاز نهادند از اجتماع فرق صوفیه و ازدحام ارباب ارادت آتش تعبیه حقد و حسد
در کانون سینه رستم میرزا افروخته آنحضرت را با برادران به تربیر آورد اگرچه رعایت
جانب ظاهر امی‌نمود اما باطنا جارسان گماشته بود که از ایشان خبردار بوده نگذارند
که طبقه صوفیه در خدمت ایشان تردد داشته باشند و صوفیه و ارباب اعتقاد همچنان روی
ارادت باستان سدره مکان آورده و در خفیه نذور گذرانیده و نقد اخلاص
خود را در آن آستانه بر محک امتحان میزدند و میرزاده رستم ازین معنی آگاه گشته
در کار اولاد سلطان حیدر متردد گردید عاقبت رای خطا اندیشش بدفع
آنحضرت جازم گردیده شخصی از اصحاب مجلس امیرزاده رستم آنحضرت را از کید
و غدر پادشاه آگاه کرد و چون پرتو این داعیه بر پیشگاه ضمیر انور تافت بمضمون
الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین شبی ایحراز بزیر سوار شده راه اردبیل پیش
گرفت امیرزاده رستم ابیه سلطان را با چهار هزار سوار بتعاقب آن سلطان
عالیمقدار فرستاده در حوالی شماسی که موضعیست از مواضع قریه شهر اردبیل
بآنحضرت رسید گویند در آن وقت عدد ملازمان موکب اقبال سلطان علی پادشاه زیاده
از هفتصد نفر نبود با آن فوج قلیل مقابله ان فئه کثیر با خود تخیل نمود جمعی از دولتخواهان
آنحضرت را از قتال مانع آمده چاره جوئی کردند آنحضرت چون نور ولایت

صورت

صورت شهادت خود را در صفحه تقدیر مشاهده نموده بود صوفیان و هواخواهان دودمان
صفوی را جمع آورده از شهادت خود در آن معرکه خبر داد و برادر نیک اختر فرخنده
سیر یعنی خاقان سلیمان شانرا که انوار جهانداری همچون شمس میدرخشید ولیعهد و قائم‌مقام
گردانیده رموز اسراری که در وقت ارشاد شیوه و شعار مرشدان این خاندانست
بنوعی که از پدر عالیمقدار و اجداد نامدار میراث یافته بود در خاطر خطیرش بودیعت
نهاد و تاج مبارک خود را بر سر آنحضرت گذاشته و او را بمعتمدان سپرده سفارشات
بلیغ نموده که چراغ دولت دودمان مرتضوی از نور روشن کننده عنقریب با سپه
لوای آسمان سای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت و پرتو معدلتش بر مفارق
عالمیان خواهد تافت و بعد از اتمام وصیت قدم در معرکه کارزار نهاده همچنانکه
بر زبان صدق بیانش گذشته بود مخالفان غالب آمده آنحضرت شربت شهادت
نوشید بعد از وقوع آن واقعه جانسوز تفرقگی بمیان ارباب توحید و عقیدت
راه یافته هر کس بجائی پراکنده شدند حسین بیگ لله شاملو و خلیفه الخلفا که در آن وقت
نجادم بیک اشتهار داشت و دده بیک نعش مطهر آنحضرت را بدار الارشاد
آورده در حظیره متبرکه منوره صفویه مدفون ساختند رحمه الله علیه و این واقعه عظمی
در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه که پنجسال از شهادت سلطان حیدر گذشته

بوده روی داده اما حسن بیک مورخ شهادت سلطان شهاد علی میرزا در طی
قضایای تسعمایه و ثمانین نوشته که هشت سال بعد از شهادت سلطان حیدر
بوده هست العلم عند الله تعالی **ذکر احوال خاقان سلیمان شان اسمعیل پادشاه بهادرخان
اسکنه الله تعالی علی فرادیس الجنان و بیان جهانگشای که شرح ظهور و خروج آن
خسرو بلندمکان** نغمه پردازان بزم دلگشای و معرکه آرایان مضمار سخن سرای صوت
نادره کار اقبال و زمزمه ظهور و خروج پادشاه ستوده سیر حمیده فعال صف آرای معرکه
کشورگشائی مرحله پیمای باده جویائی انجمن افروز بزم اقبال آفتاب جهان آرای آسمان جاه
و جلال جام جهان نمای دولت حیدری آیینه رونمای مذهب حق الیه اثنی عشری
سلطان سلاطین نشان تخت گیر گیتی ستان یعنی خاقان سلیمان نشان را بدین ترانه
سروده اند و آثار شجاعت و رزم آزمای اخبار جهانگیری و کشورگشائی آن
شهریار والاگهر مرتضوی خصال را در انجمن حدیث آرای بدین نمط گذارش داده
که بعد از واقعه شهادت برادر صفوت نهاد و تسلط ارباب بغی و عناد صوفیان
پاک اعتقاد آن دری برج ولایت را که ولیعهد برادر نامدار بود پوشیده و پنهان
بشهر آورده هر چند روز در محلی برسم اختفا نگاه میداشتند بعد از چهل روز
آن طبقه عقیدت گزین از بیم کید خصمان و اضداد در اردبیل صلاح در توقف

ندیده

ندیده با والده محترمش مشورت نموده توجه جانب گیلان را اصلاح وقت انسب و اقرب
یافتند و آن عفیفه راضی بمفارقت فرزندان گرامی گشته در همان ایام اعیان صوفیه
خصوصاً حسین بیک لله و خادم بیک که از خلیفة الخلفا ملقب شد و ابدال بیک دده و
غیرهم هر دو برادر نامدار را بخفا برده و از آنجا با دویست نفر ملازم کما بیش روانه
گیلان شدند بنوعیکه در کتب مبسوطه تواریخ خصوصاً حبیب السیر مسطور است بولایت
گیلان درآمده چند روزی در رشت توقف نمودند و امیر اسحق والی آنجا خدمات
بتقدیم رسانیده بعد از آن خطه لاهیجان از یمن قدوم بهجت لزوم آن نورس نهال
باغ جنان غیرت افزای روضه رضوان گردید کارکیا میرزا علی والی آن ولایت
که از دودمان سیادت بود بعظم شان و رفعت مکان از سایر ولات گیلان منفرد
و ممتاز و بحسب و نسب ستوده و حمیده و بحسن خلق و تزکیه موصوف و پسندیده بود بمقدم
شریف آن نوباوه بوستان جلالت و برادر گرامیش سید ابراهیم را بقدوم
اعزاز و احترام تلقی نموده تواضعات مخلصانه و مردمیهای مهربانانه بظهور آورد
و سید ابراهیم برادر آنحضرت از شوق ملاقات والده بجانب آمده چون بدرویشی و در
ویش نهادی متصف بود طاقیه ترکمانی برسر نهاده بجانب اردبیل بازگشت
و آنحضرت با قلیلی از خدمتکاران آن جان سپار دوران ولایت رحل اقامت

انداخت منتظر لطیفهٔ غیبی نشست و دران وقت سن شریف آنحضرت زیاده از هفت
سال نبود چه ولادت آنحضرت در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رجب المرجب سنهٔ ثنتی
وتسعین وثمانمایه که ده سال از فوت حسن پادشاه گذشته بود بطالع عقرب روی داده
طلوع نیر شاه اسمعیل تاریخیت اگرچه در صغر سن بود اما در فهم و فراست آیتی
و در عقل و جوهر دانش علامتی بود و در مبادی حال آیین جهانداری از ناصیهٔ همیونش
ظاهر و فر ایزدی از جبین مبینش باهر و درین مقام دو نکتهٔ سنجیده بخاطر رسیده یکی
آنکه چون در مشیت آلهی قرار گرفته بود که طبقهٔ قزلباش مریدان خاندان قدس نشان
صفویه صاحب دولت گردند و حروف قزلباش و دولت در عدد یکسانست دیگری
و شروع نمای این طایفه از وجود شریف حضرت خاقان سلیمان شان
آنکه چون ابتدای دولت قزلباش و آغاز در عدد موافق تاریخ ولادت آنحضرت است
لهذا طبقهٔ علیهٔ صوفیه سیما ملازمان موکب عالی که آن نهال چمن آرای خلافت را
بزلال حسن اعتقاد پرورش میدادند بالهام غیبی بسمت والاشانی موسوم ساخته
با وجود صغر سن بعقیدت درست و ارادت شامل مرشد کامل و پادشاه میخواندند
و بقول مشهور تا مدت شش سال و نیم در گیلان توقف نموده بعضی اوقات در لشته نشاء و
ایامی در خطهٔ لاهیجان روزگار گذرانیده نزد مولانا شمس الدین لاهیجی قرائت
قرآن مجید فرموده کارکیا میرزا علی و کارکیا سلطان حسن برادرش متکفل خدمت بودند

پس الجمهور

پس الجمهور مشهور است و در تاریخ جهان آرا مسطور که در اوایل حال مکرر از جانب
امیرزاده رستم پادشاه ترکمان کسان بطلب آن بدر گرانمایه در پای تختیاری بگیلان
آمدند و کارکیا میرزا علی بمعاذیر دلپذیر عاقلانه تمسک جسته فرستادگان را باز
گردانید اما حسن بیگ مورخ این نیکو مندستی را بامیره مظفر والی تول استناد نموده
که در اول حال بمنزل تشریف بردند امیره و هرچند سلطان از اردبیل کس نزد او فرستاده
وعد و وعید نموده او انکار بودن آنحضرت کرده لوازم اخلاص مرعی و مبذول
و سلوک میداشت و از آنجا روانه گیلان نمود و آنحضرت چنانچه گذشت در لاهیجان
اقامت داشتند تا آنکه فتور باحوال سلطان زادهای ترکمان اولاد و احفاد
پادشاه مرحوم حسن بیگ راه یافته بیکدیگر مشغول شدند و چندان سوزش و در هوای
و در میان آن دو طبقه وقوع یافت که بمخاصمت دیگری نیز در ساختند و در مدت
اقامت آنحضرت در گیلان آمد شد صوفیان و ارباب ارادت از درگاه کرامت
پناهش خالی نبود و در اوان نشو و نما گاهی بنشاط شکار مشغولی نموده در دیلمان و اشکور
و منزهات آن ولایت سیر میفرمود و همیشه نقش جهان داری بر لوح ضمیر شریفش نگاشته
شاهین بلند پرواز همت بقصد صید عقاب مملکت در پرواز می آورد مثنوی
بعزم قوی همتش یار بود ۔ در آن کار بختش مددکار بود ۔ بخاطر حدیث جهانداریش

زدادر دارنده بدیارش • بدل بوششی آرایش داد و دین • ز زور ازل بود فکرش
همین • چون اخبار شورش و برهم زدگی دولت سلاطین آق قیونلوی ترکمان قرع سمع
خاقان سلیمان شان گردید رای جهان آرای اقتضای بیرون آمدن از گیلان نمود
کارکیا میرزا علی بتواضعات مربیانه و ملاحظه حزم و احتیاط و دولتخواهانه ازان
اراده مانع آمده اظهار نمود که هنوز غنچه گل پیرای دولت را هنگام شکفتن نیست
یعنی نواب عالی را بجهت حداثت سن و کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار
وقت ظهور و خروج نرسیده چندگاه دیگر با زمانه ساز کار کردند که اسباب این
مطلب علیا بدستیاری کارکنان عالم تائید نیکوتر ازین سرانجام یابد و آنحضرت
چندگاه دیگر بمراعات خاطر کارکیا توقف فرمود تا آنکه در شهور سنه ست و
تسعمایه که میانه سلطان مراد بن سلطان یعقوب و میرزا الوند بن یوسف
میرزا که نبیرهای حسن پادشاه مصالحه اتفاق افتاده ممالک ایران میانه هر دو
عمزاده انقسام یافت خاقان سلیمان نشان که مدت اقامتش شش سال و نیم رسیده
بود و زیاده ازان مصابرت در حوصله اش گنجایی نپذیرفت بالهام ملهم غیبی
بخروج ازان ملک عازم و جازم گشته کارکیا را وداع نموده با معدودی از متکا
ران و هواخواهان عقیدت گزین جانب یار مصرع بباغی که تفاوت کند بدان انجم

روی

روی توجه بمقصد آورده و کارکیا میرزا علی آنچه دست گنجایش بان میرسید پیشکش
کرده خدمات لایقه بتقدیم رسانیده چند فرسخ مشایعت نموده ریش سفیدان دولت
قاهره را که ملازمت آن سرور آرای انجمن اقبال بودند وصایای ارجمند نموده در ضمان
ملک منان روانه مطلب ساخت و چون بطارم رسیدند موازی یکهزار و پانصد کس
از صوفیان روم و شام و ارباب اخلاص در عتبه علیه گردون مناص جمیع آمده
بودند و از انجا بخلخال تشریف آورده از خلخال باردبیل رفتند سلطان علی بیک
چاکرلو حاکم اردبیل در مقام ممانعت در آمده بنابران خاقان سلیمان نشان را نوبت
بواسطه قلت سپاه صلاح در نزاع ندیده ازانجا بجانب طالش رفت اما دران
سال در قریه ارجون از ولایت استارا از هجوم جنود برد و سرما طرح قشلاق انداخته
جماعت طوالش متکفل خدمت گشتند و در اول بهار که زمانه چون ریاض امیدگ
خواهان دودمان صفوی از رشحات سحاب الطاف الهی طراوت و خرمی یافت از
یورت قشلاق در حرکت آمده دیگر باره بدار الارشاد اردبیل تشریف
آورده نخست بزیارت روضه مقدس حضرت سلطان الاولیا و مراقد متبرکه آبای عظام
فردوس مقام مشرف گشته دران مکان شریف که محل استجابت دعا و مهبط
فیوضات عالم بالاست حصول مطالب علیا که در باطن حق گزینش رسوخ داشت

از حضرت باری خواسته مسئله نمود و بعد از ادب زیارت و مشاهده آثار استجابت
دعا بدیدار گرامی والده محترمه و برادر مسرور گردید بیان تفصیل وقایع و شرح صادرات
احوال همیون فال و محاربات قوی که آن تائید یافته درگاه ایزدی را در آغاز دولت
و کشورگشایی و ایام سلطنت و فرمان روائی روی داد و ابواب فتوحات که بمفاتیح
نصرت و یاری حضرت باری بر روی اولیای دولتش گشوده گشته زیاده از مقدور
قلم شکور اللسان ما فوق قدرت تحریر مورخان بلاغت نشانست و آنچه در کتاب حبیب السیر
مرقوم گردیده و حسن بیک روملو در احسن التواریخ درج نموده و میر یحیی سیفی قزوینی
در لب التاریخ آورده عشری از معشار بلکه یکی از هزارست و چون این مختصر گنجایش
تفصیل حالات آن شهریار گیتی ستان ندارد فعالا طاله تیمنا و تبرکا بذکر مجملا از انها
اختصار میرود که از مطلب اصلی که بیان وقایع ایام جلوس حضرت اعلی شاهی ظل
الهی است باز نماند القصه از ارواح مقدسه آبای عظام و مشایخ کرام استمداد همت
فرموده از دار الارشاد اردبیل متوجه قراباغ شدند و روز بروز ارباب ارادت
باردوی کیهان پوی جمع میشدند و در قراباغ با سلطان حسین که از نبایر میرزا
جهانشاه بود و نیت خروج و خیال عروج داشت ملاقات نمود و چون آثار کید و غدر
از اطوار او مشاهده بود بکوکچه تنگیز تشریف برده تا اوزبایجان رفتند و در انجا تا بچهار

هزار

هزار نفر از صوفیان و معتقدان از شام و دیار بکر و سیواس و بایبرد و انجد و دیبایه
سریر اعلی آمدند خان محمد استاجلو با جمعی کثیر احرام ملازمت درگاه عالم پناه بسته
و بسعادت خدمت فایز گردیده منظور نظر عاطفت گشت و در ارزبایجان بعد از
مشورت و کنکایش عزیمت جانب شیروان و انتقام کشیدن از شیروانیان در دل
انور رسوخ یافته با هفت هزار نفر از صوفیه صادق العقیده بجانب شیروان در حرکت
آمدند و با فرخ یسار والی شیروان که بیست هزار سوار و چندین هزار پیاده همراه داشت
در یلاق جیلانی در حدود قلعه گلستان مصاف داده بظهور نصرت اختصاص یافت
و فرخ یسار تیغ انتقام غازیان ظفر شعار با بسیاری از عظمای شیروان و سپاهیان
آن دیار بدار البوار شتافت کوس سلطنت و شهریاری آنحضرت در آن دیار بلند
آوازه گشته در آن زمستان در محموداباد شیروان طرح قشلاق انداختند شیخ ابراهیم
ملقب بشیخ شاه ولد رشید شیروانشاه بکشتی در آمده از راه دریا بگیلان رفت مردم
آن ملک اکثر اطاعت نموده تمامی خزاین و دفاین پادشاه شیروان که در آن بلاد و
قلاع بود بسرکار خاقان سلیمان نشان تعلق گرفت مردم بعضی قلاع خصوصا قلعه بادکوبه
که قلعه ایست که سه طرف آن از آب دریا احاطه نموده و دست هیچ صاحب شوکتی بدامن
خاکریزان نمیرسد و یکطرف که خشکی است خندقی عمیق مانند فکر عقلا بیکران در پهنا

در حفر شده با آنکه اندک سرکشی و قلعه داری نمودند اما عاقبت بنیروی دولت
ابدپیوند مفتوح گردید و چون بعضی از اهل شیروان در قلعه گلستان بودند از انجا
بپای قلعه آمده آن قلعه سپهر اساس را که از قلاع مشهوره آن ولایتست محاصره فرمودند
که در اثنای محاصره سروش غیب آنحضرت را به تخت سلطنت و پادشاهی آذربایجان
مژده داده اشاره نمود که صعوه حقیر قابل صید شهباز بلندپرواز اوج اقبال
نیست آنحضرت امرای عظام را طلب فرموده اظهار نمود که شمارا قلعه گلستان مبارک
پایتخت آذربایجان چون معتقدان خاندان قدس نشان صفویه در عالم اخلاص پیر
مریدی آنچه بر زبان الهام بیانش میگذشت محض صدق انگاشته شتابه بخلف
دران راه نمیدادند مژده تخت آذربایجان غلغله نشاط بایوان کیوان رسید و درین
اثنا خبر رسید که امیرزاده الوند با عساکر ترکمان و نخجوان اقامت نموده جمعی از جنود
ترکمانرا مقرر نموده که از دو طرف بشروان درآمده بمحاربه خاقان سلیمان نشان
کمر بندند شعله غیرت در کانون ضمیر منیر آنحضرت زبانه کشیده بیکبارگی از تسخیر
قلعه گلستان گذشته باشاره منهیان عالم غیب از پای قلعه برخاسته متوجه آذربایجان
شدند میرزا الوند در نخجوان توجه خاقان سلیمان نشان را بجانب آذربایجان استماع نموده
امیر عثمان موصلو را با فوجی از سپاه آق قوینلو بمقابله آنحضرت فرستاد خاقان

سلیمان نشان شیر پیری بیک قاجار و حلواجی وغلی میر شکار را با گروهی از غازیان
جانسپار بدفع ایشان فرستاد بین الفریقین محاربه در غایت صعوبت اتفاق
افتاد ظفر و نصرت قرین حال جنود اقبال گردید امیر عثمان با جمعی از عظمای ترکمان
گرفتار شده بحکم خاقان سلیمان شان بیاسا رسیدند و امیرزاده الوند بعد از استماع
انهزام لشکر و گرفتاری امیر عثمان کمر محاربه خاقان سلیمان نشان بر میان بسته
بعزم انتقام و دفع صولت آنحضرت با سی هزار کس از جنود ترکمان که در موکب
او حاضر بودند بمقابله آنحضرت شتافت اما از وفور شجاعت و دلاوری
خاقان سلیمان نشان و فدویت جنود فرلباش که پروانه وار خود را بر شعله آتش
زده از حیات ابد مید استند کمال رعب و هراس بر ضمایر ایشان مستولی گردیده
بود القصه در شرور نخجوان در شهور سنه سبع و تسعمایه بین الفریقین مقابله اتفاق
افتاد دلاوران لشکر قزلباش که هفت هزار نفر بودند فدائی وار قدم در معرکه
کارزار نهاده مردانگی دادند و ازان طرف نیز جنود ترکمان بقدر طاقت و توان
کوشش مینمودند اما بتائید کردگار ظفر و نصرت اقبال شامل قرین حال عساکر ظفر
مآل گشته امیرزاده الوند مغلوب گردیده بسیاری از اعاظم و امرا و اعیان
ترکمان و جنود بیشمار دران معرکه مقتول گشته غنایم موفور بدست سپاه منصور افتاد

و در تاریخ جهان آرا مرقوم است که از لشکر ترکمان درین محاربه بیست هزار کس
بقتل رسیدند العلم عند الله میرزا الوند در آذربایجان مجال توقف نیافته به بارزنجان
گریخت و خاقان سلیمان شأن مظفر و کامران بدار السلطنه تبریز رسیده بر تخت سلطنت
و پادشاهی تمکن یافت و شعار مذهب حق ائمه اثنی عشر رضی الله تعالی عنه ظاهر ساخته
فرز منابر بخطبه امامیه و القاب سامیه زینت پذیر گشته وجوه دنانیر بکلمه طیبه لا اله الا الله
محمد رسول الله و اسم سامی آن برگزیده و اله و سکه در آرایش یافت رسوم مبتدعه
ارباب ضلال مندفع گشته محبان اهل بیت طیبین و طاهرین که تا غایت بتقیه زندگانی
میکردند علانیه شعار مذهب حق امامیه پیش گرفته مخالفان در زوایای اختفا خزیدند
صیت صلابت و قهاری آنحضرت باطراف و اکناف رسیده شعله تیغ آتش بارش
زبانه بفلک اثیر کشیده مرتبه دیگر میرزا الوند جمعی فراهم آورده حرکت المذبوحی کرده از ارز
نجان عزیمت آذربایجان نمود در شهور سنه ثمان و تسعمایه در هنگامی که رایات نصرت
آیات شاهی از راه ترجان متوجه آذربیجان شده بدار السلطنه تبریز رسیده دست
تعدی برعایا و متولین دراز کرده و از آنجا باوجان شتافته از آوازه قرب وصول
موکب جهانگشای مجال توقف نیافته از اوجان بهمدان رفت و از آنجا روی توجه ببغداد
آورده چون او بار بار دو روی آورده بود از آنجا نیز بجهت مخالفت قاسم بیگ پرناک

اقامت

اقامت نتوانست نمود عزیمت دیار بکر کرده و در ما دین میانه او و قاسم بیگ بن
جهانگیر میرزای برادر حسن پادشاه محاربه واقع شده اگرچه غالب آمد اما چون
دولت از آن سلسله روی برتافته بود و در همان زودی که موافق شهور سنه
عشر و تسعمایه بود دران ولایت رخت هستی بسرای آخرت کشید اما سلطان مراد
نامراد ولد یعقوب پادشاه که مالک ممالک فارس و عراق و کرمان و خوزستان بود
لشکرهای ممالک خود را جمع کرده بخیال استقلال در حرکت آمد و چون خبر نهضت
سلطانمراد بمسامع پادشاه حیدر نژاد رسید بخشت ایلچی سخندان قمر آقا نام که از
غلامان معتمد سلطان حیدر و بردباری و هوش بود نزد او فرستاده بدوستی
و داد و اطاعت و انقیاد دلالت نمود سلطانمراد در جواب او سخنان پریشان
بر زبان آورده از قصبه دیجان بعزم رزم آنحضرت بهمدان آمده تا هفتاد هزار
کس از جنود ترکمان بمعرض عرض آورده سیصد عراده با توپ و ضربزن و یراق
همراه داشت از اینجانب خاقان سلیمان شأن با عساکر اقبال مآثر دل بر عنایات الهی
و امداد و ارواح مقدسه طیبین و طاهرین بسته با موازی دوازده هزار کس
از طوایف جلیله قزلباش که در رکاب مقدس بودند بمقابله اعدا توجه نمودند
و در روز شنبه بیست و چهارم ذی الحجه سنه ثمان و تسعمایه در المه بلاغی همدان

بین الفریقین محاربه عظیم بوقوع پیوست خاقان سلیمان نشان بزور بازوی حیدری
و طلیعهٔ طلوع آفتاب دولت اثنی عشری بران لشکر بی‌قیاس ظفر یافته دران معرکه
هولناک دمار از نهاد جنود ترکمان برآمد و سلطانمراد که خاقان سلیمان نشان او را
نامراد میخواندند همچنانکه بر زبان الهام بیان میگذشت سرگشته و نامراد راه فرار پیموده
بشیراز رفت و درین مصاف غنایم بسیار و اسپان تازی صبا رفتار و دیگر امتعه
و اجناس هر دیار لا تعد و لا تحصی بدست عساکر ظفر شعار درآمد و خاقان سلیمان
نشان فتحنامه‌ها باطراف و اکناف فرستاده ملوک اطراف و اعیان ممالک
با دبار و بخت برگشتگی سلاطین ترکمان و تیقن بدولت ارجمند شاهی امیدوار
شده بدرگاه عالم پناه توسل جستند و از اطراف و جوانب ایلچیان بپایه سریر
خلافت مصیر فرستاده تهنیت و مبارکبادی آن فتح مبین که طراز فتوحات
سلاطین عالم زبان گشاده پیشکش و نثار ایثار گردید و رایات ظفر آیات
دران بهار بدامن کوه الوند تشریف برده ایام خجسته آثار بهار را دران مرغزار
بهشت آسا بعیش و خرمی و صحبت و خوشدلی گذرانیدند و دران اثنا
منهیان خبر رسانیدند که سلطان مراد در دار الملک شیراز رحل اقامت
انداخته و بضبط و ربط ممالک فارس پرداخته بجمع لشکری مشغول است

خاقان سلیمان نشان عزیمت جانب تخت سلیمان اندوخته (فرموده) با جنود بخت بلند و
عساکر فیروزمند بدار الملک صفاهان تشریف برده از آنجا بایلغار روانه سمت شیراز شدند
سلطانمراد از آوازه وصول موکب همایون شاهی تزلزل تمام یافته تاب توقف در
برابر صولت همایون نیاورده بطرف شوشتر گریخت و رایت منصور در کمال شوکت
و کامرانی قدم بر فرق از تخت سلیمان نهاده دار الملک شیراز محل نزول الخسروی فراز
گردید اهالی و اعیان فارس بسایه سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق کشیدند و عموم
فارسیان بظلال الویه معدلت پادشاه مرتضوی خصال استظلال جسته از حوادث روز
کار آسودگی یافتند اما سلطانمراد از خوف تیغ و سنان غازیان ظفر نشان در
شوشتر نیز اقامت نتوانست نمود از آنجا به بغداد شتافت و اوضاع آنجا نیز بجهت
استیلای بارک بیک برناک بر وفق دلخواه مشاهده نمی نمود در حینیکه کوکبه نهضت رایات نصرت
آیات همایون خاقانی دران دیار بلند آوازه گشت مجال توقف نیافته باتفاق بارک بیک
مذکور بحلب رفت و چندگاه در سایه دولت سلطان قانصوی پادشاه مصر و شام
بسر برده و از آنجا عزیمت فتح دیاربکر و استمداد نمودن از علاء الدوله حاکم طایفه
ذوی القدر والی بلاد مرعش و البستان نموده بدان صوب در حرکت آمد مآل حال او
عنقریب در طی احوال علاء الدوله رقم زده کلک بیان میگردد القصه رایات نصرت آیات

خسرو آفاق بعد از نظم و نسق دار الملک فارس بصوب عراق نهضت نموده چون
امیر حسین کیای جلاوی که تمامت ولایت رستمدار و جبال فیروزکوه و ماوند و هبل
رود و الخدو در الضبط خود در آورده دوازده هزار سوار جرار و پیاده بیشمار داشت بحصانت
قلاع و جبال رفیعه اعتماد نموده نقش مخالفت و سرکشی در لوح ضمیر مینگاشت
و سر از جیب عصیان بر آورده دست درازی بجوانب مملکت عراق می نمود جمعی از خواص
ترکمان بایندری که در محال عراق پای اطمینان سست شده بود و سرکرده ایشان
مراد بیک جهانشاه لو بود جبال رستمدار و درگاه امیر حسین کیا را ملجا دانسته
نزد او مجتمع شده بودند و او بیشتر از پیشتر باد نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داد
با ملازمان آستان سدره نشان پادشاهی بی ادبانه سلوک مینمود و در دفع تنبیه رایات
گردون مناص متوجه مملکت فارس میشد الیاس بیک یعقوب اوغلی را با جمعی بدفع
شر او نامزد فرمودند امیر حسین کیا این خبر شنیده قبل از اجتماع سپاه قزلباش
بر سر الیاس بیک ایلغار کرد و مشار الیه خود را بقلعه ورمین کشیده جلادمان بپای
قلعه آمده او را مدتی محاصره نمودند بالآخره بعهد و پیمان با او ملاقات کرده بمکر و حیله
و عذر آن ترک ساده دل را با جمعی از ملازمانش در کبود گنبدی بدرجه شهادت
رسانیدند حقیقت کردن کشی و خودسری و جسارت و بی ادبیهای و بمسامع جاه
وجلال

وجلال رسیده دفع فتنه آن بدکردار و گوشمال دیوساران جبال رستمدار را
پیش نهاد همت خود ساخته در اول بهار سنه و تسع مایه از قشلاق قم با عساکر
ظفر شعار بدان صوب حرکت آمده نخست قلعه گلخندان که از غایت متانت
و استحکام با قلعه رفیع چرخ مینا فام برابری مینماید محاصره فرموده بقوت
قاهره یزدانی و زور سرپنجه حیدری آن قلعه خیبر آسا را بجنگ در آورده قتل عام در میانه
محصوران شیوع یافت و از آنجا بقلعه فیروزکوه رفته آن قلعه نیز بزودی
دولت فیروز حکم قلعه گلخندان گرفت و امیر علی کیای ضماندار که کوتوال قلعه
بود و بعد از محاربه بسیار که از قلعه در پای عاجز کننده لعبه اقبال شاهی دعفو
پادشاهی پناه جسته با جمعی از در عجز و بیچارگی در آمده دست از محاربه باز داشته
بودند سالم مانده دیگران بیاسا رسیدند امیر حسین کیا با دوازده هزار سوار
جرار و پیاده بسیار سر راه بر عساکر ظفر شعار گرفته در کمین غدر نشسته بود که
بطریق مکر و حیله و غدعه دست بردی نماید از فتح این دو قلعه بلند اساس
و قتل عام محصوران اساس هراس بخود راه داده اندکی از خواب غفلت بیدار شده از
اعمال ناصواب پشیمان گشت و با جمعی که همراه داشت پناه بقلعه استا که محکم ترین قلاع
آن ولایت و شهر بند و حصار استوار دارد برده در آن قلعه متحصن گردید موکب

همیون فال شهریار بهپال بپای قلعه رسیده شروع در لوازم قلعه‌گیری کردند
چند کاسه سر تیر و تفنگ آمد شد نموده محاربات فیمابین روی میداد و رودخانه
عظمی از پایان قلعه میگذرد که مردم قلعه سنگ را تراشیده بطریق اختفا آب بقلعه
میبرده اند این معنی بر رای جهان آرا پرتو ظهور انداخته همت بحر خاصیت بران
گماشتند که آب رودخانه را ازان ممر گردانیده بطرفی دیگر اندازند هرچند این معنی
از بسیاری آب و طغیان رودخانه در نظر عقل بعید مینمود آنحضرت عمان دلی متوجه
این امر گشته فرمان بران در اندک روزی جوی عظیم از طرفی دیگر حفر نموده آب رودخانه بآنجا
انداختند جلادیان چون ماهی که از آب در افتد بطپیدن در آمده دو سه روزی و کته
المذبوحی کرده غیبت العطش گویان فریاد الامان بر آوردند و قلعه بدان محکمی و استواری
با وجود مردان کاری در عرض سی و سه روز بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد
محصوران قلعه تر و خشک بآتش قهر (بادشاهانه) دشمن سوز دوست پرور سوخته تیغ تیز بران طایفه
خونریز بر ستیز حکم گردید سوای جمعی از اهل قلم کسی زین طایفه نجات نیافت فرهاد بیک
جهان شاملو را بآتش قهر سوخته سپاه کینه خواه گوشت او را خوردند امیر حسین کیا
چغد آسا در ویرانه قفس آهنین محبوس گشت و او موکلان را غافل ساخته زخمی بر خود
زد و بعد از چند روزی در یورت کبود گنبدی مرغ روحش از قفس تن پرواز

نمود

نمود از غرایب اتفاقات آنکه امیر حسین کیا در همان مکان که الیاس بیک یعقوب
اوغلی با قزلباشیه مردم او بقتل در آورده بودند بمکافات آن عمل گرفتار آمده او نیز در
همان مکان رخت بصحرای آخرت کشید اما بیچاره کالبد بیجان در قفس بود جثه خبیثه
اش بآتش قهر قهرمان زمان سوخته گردید دران اثنا خبر عصیان و طغیان محمد کره که
در ایام دولت سلاطین رادهای ترکمان که داروغه ابرقوه بود و خاقان سلیمان
نشان ایالت ابرقوه را باو عنایت فرموده بودند و در حینی که آنحضرت به تسخیر رستمدار
مشغول بودند بمسامع جلال رسید که او یلغار بر یزد آورده علی الغفله خود را بشهر انداخته
حاکم آنجا را بقتل آورده رایت نخوت و گردن کشی برافراخته است نهضت همایون
بجهة تادیب آن متمرد بی باک بصوب دار العباده یزد واقع شده تا مدت دو ماه محاصره
شهر و قلعه پرداخته عاقبت آن مخذول بیعاقبت از محافظت شهر و تبز
و ادیز عاجز گشته بارک متحصن شده بالاخره عساکر فیروزمند بر الحصار مستولی
شده محمد کره را بر برج بلندی که نقاره خانه ارک بود گرفته در قفس آهنین محبوس
گردانیده دیگران بجزای سزا رسیدند عاقبت در میدان نقش جهان اصفهان
شعله قیامت غضب لهب طاقان سلیمان نشان التهاب یافته حسب الدستور
جسد امیر حسین کیای جلادی در همان قفس بآتش قهر سوختند و درین یورش

بقوت قاهره یزدانی بقیه سرکشان ملک عراق را به تیغ شحنه سیاست از پای در
آورده ساحت آن ولایت را از خس و خاشاک ارباب خلاف و طغیان پاک کردند
و چون از لشکر جغتای باغوای جمعی از ترکمان که بخراسان رفته بودند دست درازی
بحواشی مملکت کرمان واقع شده بود پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا امیر
کمال الدین حسین صدر را بجهت تهنیت فتوحات و عذرخواهی اندامهای جغتای بخدمت خاقان
گیتی ستان فرستاده همانا مکتوبی که آورده بود پسندیده طبع اشرف نیامد بلکه کوکب
التهاب نایره غضب گشته از یزد بطرف طبس ایلغار فرموده شهر گرفتند و جمعی کثیر
از جغتای و متوطنه شهر را عرصه تیغ فنا کردند و از کثرت خونریزی فی الجمله شعله
غضب قیامت لهب تسکین یافته بعد از یکهفته عود فرمودند در احسن التواریخ مسطور است
که درین واقعه هفت هزار کس بقتل آمدند و در بهار سال دیگر بجانب ملاقات
همدان توجه نموده زمستان در خوی قشلاق کردند و دفع شر صارم کرد که
آغاز فتنه کرده و بولایت اورومی آمده دست درازی بحواشی مملکت کرد
و دفع شر او بسعی بیرامخان قرامانلو و خادم بیک مشهور بخلیفة الخلفا وقوع یافته و در
دلیر و اکثر سرداران بهمت و همراه آمده بعقوبت هر چه تمامتر بسیار از آن رسیدند و تمامی ولایت او
بتاراج حادثات رفته عبدی بیک شاملو بدرود منشی خان و نایب علی مهردار تکلو دران سفر

کننده

کننده گشتند و چون از سلوک ناپسندیده امیر حسام الدین والی رشت خاطر اشرف
غبارآلود بود در سنه احدی عشر و تسعمایه متوجه تادیب او شده و لشکر بر او فرستاده
وقایع کارکیا بعقد ستو رضویه ١٤
موکب همایون نیز از راه طارم برشت درآمد امیر حسام الدین اظهار عجز و بیچارگی کرده
تحف و هدایای لایقه برسم ترجمان ارسال داشته بشفاعت امیر نجم الدین رشتی از تقصیرات
او گذشته عود فرمودند و در همین سال حکم شد که هر کس از مخالفان بجنگ سلطان حیدر
رفته باشند بقتل درآورند ابدال بیک دده که دران وقت قورچی باشی بود بدین خدمت
مامور شد و خلقی بسیار از طوایف مختلفه ترکمان و غیره بدین یاسا رسیدند
سال دیگر قرع سمع همایون گردید که سلطان مراد که نزد علاء الدین علاء الدوله ذو
القدر حاکم بلاد مرعش و البستان رفته بود علاء الدوله او را بدامادی خود اختصاص
داده باستظهار لشکر ذو القدر بر ترکمان موصل و اکراد که نزد او فراهم آمده اند قصد
قلاع ولایت دیاربکر دارند و مشغولی نموده در ان ولایت دم از استبداد و استقلال
میزند همت بلند نهمت خاقان سلیمان نشان اقتضای آن کرده که رایات جهان گشا
بدان صوب افراخته بالکلیه خاطر همایون را از فتنه کرد ملک فارغ گردانند قورچیان قرمیر
با احضار لشکرهای ممالک مامور گشته در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه رایات فتح
آیت بصوب ارزنجان افراخته شد و چون موکب جهان پناه همایون سایه وصول

دران دیار انداخت و علاءالدوله از قرب وصول لشکر قزلباش خبر یافت با
لشکری پرخاشجوی بطرف البستان رفته پشت بقلعه رفیع منهور بکوه درداده
متمشر جنگ و پیکار نشست و بقول مورخ حبیب السیر و فتوحات امینی هروی موکب همیون
فال خاقان سلیمان نشان بجانب البستان در حرکت آمده چون تقارب فئتین دست
داد از جانبین مینویه صفوف برداخته آتش محاربه بنوعی اشتعال داشت که از برق
تیغ و سنان خوشه پروین در فلک مشوش گشت زمین البستان از بسیاری خون کشتگان
رشک بدخشان گردید طایفه ذوالقدر دران معرکه بر خوف و خطر پای ثبات
و قرار استوار داشته دو روز از اول ایام تا شام بحرب و قتال اشتغال مینمودند
و چون زمانه پرده ظلمانی درمیانه هر دو گروه حایل میساخت از طرفین بار امکان
خود شتافته تا صباح بمراسم طلایه و پاس میپرداختند روز سیم خاقان سلیمان
نشان بدن بی بدیل را بدرع و خفتان آراسته دلاوران لشکر قزلباش را بدفعه
اعدا دلیر گردانیده همت بلندنهمت بقلع و استیصال عدا مصروف داشته
قدم بمعرکه کارزار نهادند و از ان طرف مخالفان خیره سر ذوالقدر در
برابر موکب اقبال نشانی درآمده محاربه در غایت صعوبت اتفاق افتاد آخرالامر
ذوالقدر علامت عجز و انکسار در ناصیه حال خود مشاهده نموده قرار بر فرار اختیار کردند

ونسایم

فلک

ونسایم فتح و فیروزی بر شقه لوای فلک فرسای وزیده دلاوران لشکر قزلباش دمار
ازنهاد آن طایفه برآوردند و بعضی از قلاع دیار بکر را که بتصرف ذوالقدر درآمده بود
بقهر و غلبه گرفته بود ایالت آن ولایت در همین سال بخان محمد استاجلو تفویض یافت
و درهمین ایام امیرخان ولد کلابی بیک موصلو ترکمان از حدود دیار بکر و موصل بدرگاه
عالم پناه آمده مورد التفات گردید و خاقان سلیمان نشان مهمات آن ولایت را انتظام
داده عنان بصوب مراجعت انعطاف دادند اما حسن بیک مورخ در احسن التواریخ
نوشته که میانه خاقان سلیمان نشان و علاءالدوله مقابله نشد و چنین مرقوم گردانیده که
چون البستان محل نزول خاقان سلیمان شان گردید علاءالدوله تاب مقاومت نیاورده
بکوه درناکه محل حصین رفیع است گریخت و خاقان بلندمکان حسین بیک لله را با فوجی
از جنود ظفر ورود فرستاده بود که از رود خانه عظمی که در انجا واقعست معبر پیدا کند و او
از آب گذشته فرود آمده بود و اکثر غازیان بطلب جو و کاه رفته بودند سارو قپلان
ولد علاءالدوله با جنود موفور بر سر او آمده فیمابین او و لله بیک محاربه عظیم واقع شد
لله بیک را از اسب انداخته بودند خلیل نام ملازم اسب خود را پیش کشیده داد او
سوار کرده خود در راه ولی نعمت کشته گشت و لله بیک بسلامت بیرون آمد چون
فرار علاءالدوله بان جبال رفیع حصین مسموع خسرو ظفر قرین گشت الکا و ولایت او را

نهب و غارت نموده بازگشت و حسن بیگ مورخ مؤلف حبیب السیر اعتراض کرده
که با وجود آنکه خود در آن زمان بوده خلاف واقع نوشته و راقم حقیر هر دو قول را بیان نمود
العلم عند الله القصه چون محمد خان بدیاربکر آمد قاتمیس بیگ ولد کلابی بیگ که در شهر حمید بوده
مخالفت کرده و در قلعه را البته مانع دخول شد و خان محمد بالضروره در بیرون فرود آمده
اکراد آن حدود دست درازی بسیار باردوی قزلباش نمودند خان محمد بر سر اکراد
رفته حربی عظیم میانه ایشان وقوع یافته تا هفت هزار کس اکراد بقتل آمدند و خان محمد
از حرب اکراد مظفر و منصور بازگردید و قاتمیس بیگ تاب مقاومت او نداشت کس نزد علاء
الدوله ذوالقدر فرستاد و از او استمداد نمود و متعهد شد که شهر را باو سپارد با آنکه
شکستگی فاحش بحال علاء الدوله راه یافته بود بهوس شهر حمید باستدعای قاتمیس
بیگ دران زمستان دیگرباره لشکری جنگجو فراهم آورده ده هزار کس بسرداری
پسران خود قاسم بیگ مشهور بسارو قیبلان و اردوانه بیگ بر خان محمد بدیاربکر فرستاد
خان محمد استاجلو با وجود قلت سپاه تکیه بر اقبال بی زوال شاهی نموده با طایفه استا
جلو در برابر آن جنود بداختر صف قتال آراست و فیمابین نبرد قوی و محاربه عظیم وقوع
یافت و خان محمد بنیروی دولت قاهره مظفر و منصور گشته سارو قیبلان که بشجاعت
و دلاوری از سایر اولاد علاء الدوله ممتاز بود و اردوانه بیگ برادرش با جمعی کثیر

بدست

بدست درآمده بقتل رسیدند و خان محمد ظفر و نصرت یافته در کمال شکوه و اجلال
بر سر قاتمیس بیگ ترکمان آمد و او دروب شهر را مضبوط ساخته در مقام قلعه داری
اما کاری نساخته اهالی شهر حمید از وی روگردان شدند و غازیان را بشهر راه دادند و قاتمیس
بیگ گرفتار شده بقتل رسید و خان محمد در حکومت دیاربکر استقلال یافته
آوازه شوکت و حشمتش در اطراف منتشر گردید و علاء الدوله از واقعه پسران
آرام گشته و بار دیگر لشکرهای پراکنده را جمع ساخته با موازی پانزده هزار
کس جرار بسرداری کور شاهرخ و احمد بیگ پسران خود بطلب خون برادران بر سر
خان محمد فرستاد و خان محمد نیز مردانه وار بمدافعه شتافته در ظاهر شهر با لشکر
ذوالقدر درآویخت خان محمد یک سه هزار کس داشت مشهور است که بعد از تسویه
صفوف سگهای تازی و توله از جنس ذوالقدر پیش آمده با سگهای جنود
استاجلو درآویختند خان محمد از زد و خورد آن سگها فال گرفت اتفاقاً
سگان استاجلو غالب آمده سگهای ذوالقدر را گریزانیدند خان محمد از مشاهده
این حال دل قوی داشته غازیان را بظفر و نصرت نوید داده فیمابین محاربه عظیم وقوع
یافت و درین مرتبه نیز محمد بیمن اقبال بی زوال همایون بر آن فئه کثیر ظفر یافته
کور شاهرخ و احمد بیگ اولاد علاء الدوله گرفتار شده با بسیاری از اقربا و اتباع

و امرا او دران معرکه کشته کردید از غرایب حالات و عجایب اتفاقات انکه درمیان
استاجلو کوری بود و بجنک آمده بود رفقا باو تشنیع میکردند او میکفت که از خدای
تعالی خواسته ام که باقبال شاه که عالم پناه ان کور را بدست این کور اندازد از قضای
الهی کور شاهرخ بدست او کرفتار آمد و بقیة السیف ان اشرار بصوب فرار روی بار
ادبار شتافتند و علاء الدوله بعد ازین شکست در ماتم فرزندان و اقربا لباس سیاه
پوشیده امرای او نیز پلاسهای سیاه در کردن انداخته بتعزیت در نشستند که در هیچ
زمان وقوع نیافته بود و دندان طمع از دیار بکر کنده ترک سعی بیهوده نمودند و دولت
او را آب و رنکی نماند چون بادشاه روم از شکستهای پی در پی علاء الدوله و قلع
و قمع امرا و لشکریانش اطلاع یافت و کینهٔ دیرینه ازو در دل داشت فرصت
غنیمت شمرده لشکر بر سر او کشید و فیمابین محاربه اتفاق افتاده علاء الدوله در معرکه
رومیان بقتل درآمد و دولت ان سلسله سپری کشته ذو القدر بعضی ملازمت
خواندکار اختیار نموده بعضی بخدمت خاقان سلیمان نشان آمدند و این علاء الدوله
مالک مملکت مرعش و البستان و توابع و صاحب هشتاد هزار خانه ذو القدر بود
چهار نفر ازین طبقه در ان ولایت سلطنت کردند ۱ ملک اصلان ۲ سلیمان ۳ ناصر
الدین ۴ علاء الدوله اما علاء الدوله زیاده از پدران اقتدار و استقلال یافته

بابادشاه مصر و روم بحیله و تزویر سلوک مینمود هرکاه ایلچیان روم می آمدند جمعی
از ملازمان خود را لباس مصریان پوشیده با ایشان میکفت که بادشاه مصر فرستاده
از من بجهة دفع لشکر روم استمداد مینماید و من بجهة دوستی خواندکار امداد اونمیکنم
و با بادشاه مصر نیز همین دستور و از هر دو منتفع میشد مشهورست که همیشه علاء
الدوله میکفته که دو روغ زرین دارم که یکی بیضه نقره میکند و یکی بیضه طلا القصه در معرکه
جنک ذو القدر سلطان مراد که نزد علاء الدوله رفته بود با وی اختصاص یافته بود
بدست رومیان درآمده سلطان سلیم بادشاه رعایت او نموده چندگاه همراه او بود
و در سالیکه بر سر خاقان سلیمان نشان می آمد صلاح در مرافقت او ندید و از
میان جدا شد و جمعی از اشرار بر او جمع شده بر سر ابه سلطان قاجار حاکم اوزنه
رفت و او با سیصد نفر بمحاربه او شتافته به هشت هزار نفر غالب آمد و سلطان
مراد دران معرکه کشته کشته ابه سلطان سر او را کشته او بجهت نشانه بدرکاه عالم
پناه فرستاده قودرمش سلطان لقب یافت و دولت سلاطین آق قوینلو نیز بقتل
او منقرض شد و هرچند این قضا بعد از فتح و تسخیر عراق عرب وقوع یافت اما
بنابر ارتباط سخن بتحریر ان پرداخت و حقیقت فتح ان ولایت انکه چون اعیان
ممالک عراق عرب از تزلزل احوال سلطان مراد خبر یافتند باریک بامی از امرای ترکمان

این مملکت را بحیطهٔ ضبط آورده همت بمحافظت آن گماشت و سلطانمراد را که
نزد او آمده بود نام سلطنت نهاد اما زیاده وقعی نمی نهاد و چون هوای تسخیر الولایت
در ضمیر منیر همیون رسوخ یافت تخت تاج زردوزی و کمر و خلعت خاص جهت باریک
ارسال داشته باطاعت و انقیاد دلالت فرمود و باریک در اول حال باستقبال
خلعت شاهی شتافته و تاقیهٔ ترکمانی را از کله انداخته بپوشیدن تاج و خلعت شاهی
مفتخر و مباهی گردید و پیشکشهای لایقه جهة خدام بارگاه سدره اشتباه فرستاده
استدعا نمود که ایالت الولایت را برو مسلم دارند اما نظر قبول همیون مرا انها نیفتاده
بباریک پیغام داد که ادراک زیارت عتبات عالیات در دل رسوخ یافته و فتح
ان میشود اگر بوی صدق و اخلاص از سخنان او می آید بلا توقف بدرگاه عالم پناه
شتافته در سلک سایر امرا منتظم باشد و الا مکر و حیله درین درگاه راه نیست
باریک چند روزی شعار دولتخواهی ظاهر ساخته چون نهضت همایون بانطرف
مخصص شد بجمع نمودن ذخیره و یراق قلعه داری مشغول گردید و علانیه کوس
مخالفت کوفته تاج از سر انداخته لهذا نهضت همیون بانطرف جزم گردید
حسین بیک لله را منقلای لشکر گردانیده پیشتر فرستادند چون حسین بیک بدو
منزلی بغداد رسید باریک دل از دست داده اکثر اعیان الولایت را باطاعت

خدام

خدام بارگاه شاهی راغب یافت و قوت مقابله و قلعه داری در خود ندیده شبی
بجز از دجله گذشته سراسیمه وزر باتفاق سلطانمراد در کمال التعب بجانب حلب
گریخت و از انجا فنانچه بتحریر پیوست بمیانه ذوالقدر رفتند روز دیگر اهالی و اعیان
شهر سید محمد کمونه را که از اعاظم سادات نجف و صاحب اختیار الولایت بود
باریک را بمظنهٔ هواخواهی دولت ارجمند شاهی گرفته در سیاه چال محبوس داشت
از چاه بیرون آورده شعار شاهی صوفی ظاهر ساختند و سید محمد کمونه روز جمعه بمسجد
جامع رفته خطبه اثنی عشر بالقاب همیونی خواند و حسین بیک را استقبال نموده در
باغ میرزا پور پر یوداق فرود آوردند و حسین بیک حقیقت فتح بغداد را بپایه
سریر خلافت مصیر عرض نمود موکب جهانگشا شکارکنان باهستگی طی مسافت نموده
مظفر و کامران بدار السلام رسید خلایق آثار انبساط و شادکامی بظهور آورده
باستقبال شتافتند و لوازم دعا و نیاز بجای آوردند و خاقان سلیمان شان بفتح
دار السلام محامد شکر ملک علام بجای آورده در بیستم شهر جمادی الاخر سنه اربع
عشر و تسعمایه بدار السلام درآمد و سید محمود را باعزاز و احترام شاهی مفتخر و مباهی
گردید و ایالت الولایت بخادم بیک تفویض یافته ابو المنصور و خلیفهٔ الخلفا و
در انجا لقب یافت و از انجا اردی نیاز و اخلاص بخاک پاک کربلا آورده بشرف

زیارت مرقد منور ابی عبد الله الحسین و شهدای دشت کربلا مشرف شده و زیب
و زینت آن روضهٔ بهشت احترام و انعام مجاوران توجه تمام مرعی داشتند و از انجا
احرام طواف روضه جنت منزلت شاه ولایت پناه مظهر الانوار انما ولیکم الله بسته
از جمله نجف اشرف رفتند و بان سعادت عظمی فایز شده دست دریا نوال
ببذل و احسان خدمه آن آستان سدره نشان گشادند و تولیت نجف اشرف
بالبعضی محال عراق عرب بسید محمد کمونه شفقت شده بدان خدمت مشغول گردید و
بدار السلام عود نموده بشرف زیارت مراقد العلیه و الانوار ابی ابراهیم موسی الکاظم
و محمد تقی الجواد رضی الله تعالی عنهما مشرف گشتند و از انجا عزم سامره نموده دران
اماکن شریفه رسم دعا و زیارت و انعام و احسان بتقدیم رسانیدند و بعد از
انتظام مهام عراق عرب و تعیین دایت و رواج رونق آستانهای متبرکه
رایت فتح آیت بتسخیر خوزستان افراخته روانه آنصوب شدند و در حدود
لرستان حسین بیگ لله و بهرام بیک قرامانلو را با ده هزار کس از عساکر
نصرت نشان بر سر ملک رستم حاکم لرستان فرستادند و موکب همایون بجانب
حویزه در حرکت آمده اعراب مشعشع که دران ولایت میباشند در انوقت
ببادیه ضلالت افتاده با توهمه حضرت شاه ولایت پناه قایل بودند و از رعی جاهلات

انکه

انکه بین الجمهور چنین مشهور است که ان قوم را گور بهنگام عبادتی که معهود ایشانست
کیفیتی ظاهر میشود که کارد و شمشیر در ایشان کارگر نیست شمشیر را بر شکم خود نهاده بعبارت
علی الله و غیره باطل مستند گرم میکردند و شمشیر چون کمان خم میگردد و آسیبی بر
بدن ایشان نمیرساند و حاکم ان طایفه همیشه یکی از سادات بوده در نوبت سلطان
فیاض پسر سلطان محسن حاکم و قایم مقام پدر گشته بود احکام شریعت از میان آن
ان طایفه مفقود گشته از بادیه ضلالت و گمراهی قدم فرا تر کی نمودی نهاده دران
حین بالوهیت فیاض معترف بودند و چون رایات جلال بحدود رسید بقول مؤلف
حبیب السیر سلطان فیاض با تبعه مشعشع در برابر موکب اقبال صف بیارا سته امادهٔ
رزم و پیکار شدند و در ظاهر حویزه فیمابین حربی عظیم وقوع یافته زمین حویزه
از خون کشتگان مشعشع حکم لعل رمانی گرفت فیاض بد سگال با بسیاری
از اهل ضلال به تیغ غازیان ظفر مال بر راه عدم استعجال نمودند بیت از خون
مشعشع دران ساده دشت ۞ تو گوئی زمین و زمان لاله گشت ۞ ز بس خون دران
سرزمین گله بست ۞ فلک تا کمرگاه در خون نشست ۞ ز بس کشته در روی هم
او فتاد ۞ دران بادیه بسته شد راه باد ۞ در احسن التواریخ حسن بیک مورخ مرقوم
گشته که فیاض از بیم تیغ غازیان راه فرار پیش گرفت امرای عظام که بلرستان رفته

بودند ملک رستم را بعد از آنکه از مقابله ایشان فرار نموده بود و بجبال صعب المسا
لک پیاده برده عساکر بهرام انتقام بسیر امن آن کوه را فرو گرفته کار بر وی تنگ
کرده بودند با امان و عهد و پیمان نزد امرا آمده در مرافقت ایشان بپایه سریر
اعلی رسید و بزبان لری شیرین زبانیها در خدمت اشرف کرده منظور نظر عاطفت
گشت چون محاسن درازداشت خاقان سلیمان نشان محاسن او را بدر و لآلی آراسته
مدتی بدان هیئت در اردوی همایون بود بحکومت لرستان منصوب گشته
مقضی المرام روانه دیار خود گردید القصه بعد از فتح ششغ حکومت حویزه را بیکی
از امرای عظام تفویض فرموده متوجه شوشتر و دزفول گشتند حاکم آنجا طریق اطاعت
مسلوک داشته و بپایه سریر اعلی آمده مقالید شهر و قلعه تسلیم نمودند و آن
ممالک با قلعه سلاسل بحوزه تصرف شهریار دریا دل درآمده خاقان سلیمان
نشان آن قلعه گردون مثال را بیکی از اهل اعتماد سپرده لوای ظفر انتما سایه و
صول بر ولایت فارس انداخته شکارکنان بدار الملک شیراز خرامید
و دیگر باره در دار الملک مظفری قدم بر مسند کامرانی و رعیت پروری نهادند
ایلچیان والی لار و هرموز بپایه سریر خلافت مصیر آمده پیشکشهای لایق
گذرانیدند و در آن ممالک خطبه و سکه و لقب باسم همایون مزین ساختند و زمستان

درخطه

درخطه شیراز بعز و ناز گذرانیده بهار را در ییلاق قمقر زرد و ییلاقات همدان گذ
رانیده چندگاه در دامن کوه الوند نزول فرمودند و از آنجا در دار السلطنه تبریز
از مقدم شریف فرمانفرمای ایران عطر بیز گردید از جانب شیروان خبر رسید
که شیخشاه بار دیگر در آن ولایت رایت سروری افراخته در ادای باج و خراج تعلل
مینماید آتش غضب قیامت لهب زبانه کشیده در سورت زمستان و شدت سرما عنان
عزیمت بصوب شیروان معطوف ساختند و در جواد بترتیب جسر پرداخته بسلامت
عبور نمودند شیخشاه تاب توقف نیاورده بجانب قلعه سغرو گریخت رایات جلال
بفیروزی و اقبال بشیروان درآمده ایالت آن ولایت بلله بیک تفویض یافت
و او در بلده شماخی رحل اقامت انداخت مستحفظان قلاع بادکوبه و شابران بقدم
اطاعت و انقیاد پیش آمده مفاتیح دربند تسلیم نمودند و مردم دربند بمتانت قلعه
و رفعت خاکریز اعتماد نموده روزی چند دست و پای زدند عاقبت دست
در دامن استیمان زده مراسم متابعت بتقدیم رسانیدند و خاقان سلیمان نشان
در همان زمستان از شیروان بیرون آمده بقراباغ تشریف آورده بهار بجانب
سلطانیه در حرکت آمد بتهیه اسباب یورش خراسان پرداختند **آغاز داستان
فتح خراسان** بلبل نوایان گلشن روایات و قصه پردازان انجمن حکایات اخبار

بدایع آثار فتح خراسان که شعشعهٔ تیغ ابدار خاقان سلیمان‌نشان سمت وقوع پذیرفت بدین عنوان ایراد نموده اند که چون طنطنهٔ کوس عدااوازی خسرو کشورکشا در عرصهٔ جهان بلند آوازه گشت سلاطین آفاق از رعب هراس جهانگیری آن شهریار باستحقاق باآنحضرت در مقام خلّت و وفاق درآمده طریق موالفت و مصادقت و ارسال تحف و هدایا و رسل و رسایل می‌نمودند خاقان منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا بایقرا که در ممالک خراسان و مرو و شاهجهان و خوارزم و طخارستان و زابلستان و قندهار تا حدود کابل و بدخشان فرمانروا بود و چندین سال زمان دولتش امتداد یافته فرزندان رشید کامکارش از پسر و پسرزاده بسیار بودند بدلالت عقل دوراندیش باآنحضرت در مقام صداقت و خصوصیت درآمده همواره اظهار محبّت و دوستی مینمودند خاقان سلیمان‌نشان نیز با آن پادشاه والاجاه طریق پدر و فرزندی سلوک داشته احترام سلسلهٔ علیهٔ تیموری و ارتباط سابق و لاحق بواجبی بجای میآوردند و در آغاز کشورگشای متعرض ممالکی که در حوزهٔ تصرف آن پادشاه مؤید منصور بود سوای ایلغار طبس که در آغاز خروج آنحضرت واقع شد نشدند و همواره بین الجانبین ابواب مراسله و آمد شد مفتوح بود بعد از فوت آن پادشاه عالیجاه که از بی اتفاقی فرزندان و دعوی استقلال دو سه نفر از ایشان خصوصاً بدیع الزمان میرزا و مظفر

حسین

حسین میرزا و کوچک بیک میرزا چنانچه در حبیب السیر مسطور است اختلال احوال آن سلسله راه یافت و محمد شیبانی اوزبک بن بوداق بن ابوالخیر بن دولت شیخ علی و او از نژاد شیبانی بن جوجی بن چنگیزخان که از مرتبهٔ نوکری سلطان احمد میرزای ابن سلطان ابوسعید میرزای گورکان که والی خطهٔ ماوراءالنهر بود برتبهٔ والای سلطنت ترقی کرده و در آن ممالک پادشاه نافذ فرماننده بود شمّه از اختلال احوال و عدم اتفاق شاهزادکان سلسلهٔ تیموری شنیده طمع در ملک خراسان کرد و کمر همت باستقبال اولاد خاقان منصور بست و در شهور سنهٔ ثلاث و عشر و تسعمایه لشکر بخراسان کشیده و بآن شاهزادکان بی تدبیر محاربات نموده و برایشان ظفر یافته بقطع رشتهٔ حیاتشان پرداخت مجملاً دود از دودمان بایقرا که چنانچه در تواریخ مبسوط مسطور است برآورده مملکت ایشان بحیله در تصرف اوزبکیه درآمد و محمد خان شیبانی که بین الجمهور بشاهی بیک بیک خان مشهور است از اقصی ترکستان تا حدود عراق در حوزهٔ تسخیر کشیده الویهٔ دولت و رایات عظمت و اقتدارش سر بعیوق افراخته بخار نخوت و غرور بمثابه در کاخ دماغش متصاعد گشت که هیچ پادشاه ذوشوکت صاحب اقتداری را در نظر نمی‌آورد و با خدام آستان فلک آشیان شاهی در مقام خلاف درآمده در سالیکه رایات کشورکشا مرتبهٔ ثانی بجانب شیروان توجه نموده بود جمعی از لشکریان او از راه

بیابان بر سر کرمان فرستاده انواع خرابی و قتل و غارت از ایشان در آن ولایت
وقوع یافت مع ذلک خاقان سلیمان نشان دو سه مرتبه رسولان سخندان سیمای شیخ
زاده لاهیجی را که از مشاهیر متعدان روزگار بود برسالت فرستاده بترک فتنه و ستیز
دلالت نمودند و او از نخبت برگشتگی در جواب سخنان خشونت آمیز نوشته دلافهای
گزاف زده اظهار نموده بود که گذاردن حج اسلام در دل رسوخ دارد و ایا وعده
ملاقات در کدام محل از محال عراق و آذربایجان خواهد بود خاقان سلیمان نشان نیز جواب
مکتوب بر نهج مرغوب نوشته فرستادند که ما را نیز طواف مرقد منور حضرت امام الجن و الانس
در دل رسوخ دارد انشاء الله تعالی وعده ملاقات در مشهد مقدس معلی است
و در شهور سنه ست و تسعمایه در ییلاق خرقان باحضار عساکر نصرت نشان فرمان
داده بدلی قوی و املی فسیح روی توجه بخراسان آوردند چون از سمنان عبور نموده
دلیرانه قدم بولایت خراسان نهادند حکام اوزبک که در ولایت خراسان بودند
تاب توقف نیاورده هر یک مرکز دولت خالی گذاشته بهرات جمع شدند
شاهی بیک خان که از یورش هرات عود نموده در خراسان بود از جرات و دلیری
خاقان سلیمان نشان و بیخوف و هراس درآمدن بخراسان خایف و هراسان
گشته در بحر تفکر و اندیشه فرو رفت و روز بروز رعب و هراس از خاقان سلیمان

نشان در دلش زیاده تر میشد چون خبر رسیدن رایات فیروزی آیات بحدود مشهد
مقدس مسموع او گشت اصلا با خود قرار مقابله و مقاتله آنحضرت نتوانست داد
جانبوقا میرزا قوم خود را در قلعه هرات گذاشته خود بجانب مرو شاهجهان در حرکت آمد
جانبوقا میرزا نیز تاب توقف نیاورده متعاقب بمرو رفت و خاقان سلیمان نشان
مبتهج و مسرور با دلی آسوده و خاطری از توزع دور بمشهد مقدس معلی درآمده جبهه نیاز
بر آستان ملایک آشیان سلطان خراسان نهاده بلوازم دعا و زیارت پرداختند
و سادات و مجاوران آن عتبه کعبه مرتبه را بنوازشات ارجمند مخصوص گر
دانیدند و از روح مقدس آن سلطان سریر ولایت و کرامت استمداد همت کرده
متعاقب شاهی بیک روی توجه بمرو نهادند و غازیان عظام که منقلای لشکر فیروزی
اثر بودند چون بتخت گاه مرو رسیدند جانبوقا میرزا با فرقه کثیر از بهادران نامی
اوزبک بمقابله ایشان درآمده در ظاهر و بین الفریقین محاربه صعب اتفاق افتاد
با وجود آنکه دانه محمد سردار لشکر قزلباش در آن معرکه بشهادت رسید جانبوقا میرزا
شکست عظیم خورده روی بهزیمت نهاد و لشکر قزلباش تا پای قلعه اوزبکان را دوانیده
جمعی کثیر از طبقه اوزبک بر خاک هلاک افتادند مقارن اینحال چتر همایون فال
خاقان سپهر سایه وصول بر ظاهر مرو انداخته در برابر قلعه سراپرده و بارگاه

باوج مهر و ماه برافراختند شاهی بیک خان نیز از پیشتر خوفناک گشته در قلعه مرو
متحصن گردیده در ضبط شهر و قلعه و شرایط مبالغه بجای آورده کسان بماوراء النهر
فرستاده باحضار سلطانان طوایف اوزبک فرمان داد و همه روزه بین الجانبین
در پای قلعه محاربات وقوع یافته از طرفین جمعی نابود میگشتند چون چند روز
برین منوال گذشت و صورت فتحی نقش نبست خاقان سلیمان نشان که همیشه جنگجو
وصف آرا بودند و جنگ روبروی را با دشمن دوستر از جنگ قلعه میداشتند
خواستند که بحسن تدبیر شاهی بیک را که چون روباه از صولت شیر در سوراخ خزیده بود
بیرون کشند طبل ارتحال کوفته از پای قلعه کوچ کردند و بمحمدخان مکتوبی نوشته
فرستادند که تو با ما وعده ملاقات در عراق و آذربایجان کرده بودی بان وفا ننمودی
و ما بوعده خود وفا کرده بخراسان آمدیم مع هذا هم در اینجا هم بمقابله ما در نیامدی
الحال بعضی قضایا در آذربایجان روداده که بازگشتن ما لازم شده بنابرین کوچ
کرده میرویم هر وقت ایشان اماده بیکار گردند و مقدر الهی شده باشد ملاقات
دست دهد شاهی بیک ارتحال خاقان سلیمان نشان را بعجز و زبونی حمل کرده خواست
که فی الجمله ابی بروی کار آورده اندکی از عار فرار و وحشت جستن از صولت
سپاه قزلباش خود را خلاصی بخشد عزم تعاقب جزم کرده با موازی سی هزار کس

ازجنود

از جنود اوزبک و امرا و سرداران نامی که دران وقت در ملازمتش حاضر
بودند از شهر بیرون آمدند امیرخان موصلو که حسب الفرمان قضا جریان با سیصد کس
بر ساقه لشکر بود از مشاهده ورود جنود اوزبک طبق اشاره همیون فرار نموده بموکب
ظفر قرین پیوست از فرار نمودن او محمدخان کمال اضطرار در لشکر قزلباش تصور نموده
در تعاقب دلیرتر گردید خاقان سلیمان نشان چون از آمدن او خبر یافت چندان
صبر کرد که او از جوی ابی که در سه فرسخی شهر هست گذشت جمعی را بتخریب آن پل مامور فر
موده عطفه عنان کرده با هفده هزار کس که در رکاب نصرت انتسابش بودند در محمود آباد
مرو در برابر جنود اوزبک صف سپاه آراست شاهی بیک خان ناچار دل بر محاربه
نهاده روی بمعرکه کارزار نهاد از طرفین بهادران اوزبک و دلیران لشکر قزلباش
درهم آویخته چنان کارزاری وقوع یافت که ملایک از دریچ افلاک بنظاره
آمده بودند بالآخره بیت بنیروی اقبال شاه جهان ٭ نگونسار شد رایت اوز
بکان ٭ ز خون یلان گشت گلگون زمین ٭ فلک خواند آیات فتح مبین ٭ جان وفا میرزا
و قنبر بی و اکثر امرای اوزبک دران معرکه کشته شده شاهی بیک خان با جمعی از منهزمان
جنود اوزبک سراسیمه وار اسب فرار بر محوطه که راه بیرون شد نداشت جهانیده
در سیه ابی برز بر یکدیگر می افتادند و بصد حسرت و هوان جان بسختی میدادند جثه

شاهی بیک خان یکی از غازیان بود جلو عزیز اقا نام مشهور بادی بهادر از زین چندین
کشته بیرون آورده سرش را که از غایت نخوت سر بهیچ سروری قابل افسر نمیدانست
از بدن جدا کرده در سایهٔ علم ازدها پیکر بر سم سمند جهان پیما انداختند خاقان
سلیمان شان سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده هر عضوی از اعضای او را بولایت
فرستادند و سر او را پوست کنده و پر کاه کرده بکبتان بایزید سلطان محمد
غازی پادشاه روم فرستادند و استخوان کاسهٔ سر او را بطلا گرفته بقول مؤلف
احسن التواریخ قدح مثال در بزم حریفان باده نشاط در گردش و این بیت مناسب
حال اوست بیت کاسهٔ سر شد قدح از گردش دوران مرا ها دارد این دیر
خراب باد سر گردان مرا ها خواجه کمال الدین ساغرچی مشهور که وزیر شاهی بیک
خان بود از قلعهٔ مرو آمده در وقتی که آن کاسه زراندود را شهریار کامکار بدست
خود گرفته بود و جرعه مثال از آن بادهٔ عشرت و دوستکامی می نوشیدند خواجه
در برابر مهر سپهر اقبال در صف گرفتاران استاده بود خاقان سلیمان شان
با او خطاب کرد که خواجه این کاسه را میشناسی سر پادشاه تست گفت سبحان الله
چه صاحب دولتی بوده که هنوز دولت در وی باقیست که باین حال بر روی دست
چون تو صاحب اقبالیست که دمبدم از آن باده نشاط مینوشند این نکته موجب

انبساط

انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانیده بوزارت خرا
سان مفوض و سربلند گردانیدند اقا رستم روز افزون که بتقلب ولایت مازندران
استیلا یافته بود نسبت بملازمان سدهٔ اقبال شاهی خلاف ورزیده همیشه میگفت
که دست منت و دامان شاهی بیک خان در نیوقت خاقان سلیمان نشان یگدست
او را بریده بیکی از یساولان بهرام صولت داده فرستادند که بمازندران برده در
دامان اقا رستم اندازد و بگوید که دست تو بدامن او رسیده حالا او دست
بدامان تو زده وان یساول وقتیکه اقا رستم با سرداران طبرستان مجلس عالی داشت
دران انجمن آمده بتخوف و هراس آن پیغام سراسر تهدید زهره اش آب شده دلش
از واهمه و بیم قصور یافت و روز بروز ضعف بر بدنش گشته مستولی بعالم عقبی شتافت
القصه بعد از فتح مبین و وقوع این فتحنامها باطراف و جوانب ممالک فرستاده در
تمامت ولایت خراسان خطبه و سکه بالقاب مطهرهٔ ائمهٔ اثنی عشر و نامهٔ نامی
همیون آرایش یافته تا کنار جیحون در تحت تصرف امرای قزلباش قرار گرفته
شعار مذهب هدایت آثار امامیه در تمامت ولایت خراسان شیوع یافت و رایات
منصوره بدار السلطنه هرات رسیده تختگاه خاقان منصور از فر وجود ان زینده
تاج و سریر رفعت آسمانی یافت و تاریخ این سانحهٔ غریبه فتح شاه دین پناه است

وان زمستان بلده فاخره هرات محل نزول و قشلاق ان کامل الصفات بود و مردم
ولایت و حکام اطراف بآستان اقبال اشیان شتافته زبان تهنیت و مبارکبادی
فتح خراسان میکشادند ازانجمله سلطان اویس میرزا مشهور بخان میرزا ابن
سلطان محمود میرزای ابن سلطان ابوسعید کورکان از بدخشان بپایه سریر سلطنت
نشان آمده منظور نظر خاص و انیس بزم اختصاص کردید و نشان ایالت حصار شا
دمان و بدخشان کرفته مقتضی المرام بازکشت و همچنین محمد بابر میرزا ابن عمر شیخ
میرزای ابن سلطان ابوسعید کورکان در کابل ایلچیان سخندان فرستاده اظهار
اخلاص نموده در اول بهار رایت کشورکشا بعزم تسخیر ماوراءالنهر از هرات بیرون آمده
چون بمیمنه و فاریاب رسید سلاطین اوزبک و محمد تیمور سلطان که بعد از قتل پدر
در سمرقند رایت سلطنت افراخته بود و عبید الله خان که در بخارا حکومت مینمود
و جانی بیک خان و سایر سلطانها ماوراءالنهر بیکدیکر پیوسته بکنار آب آمدند و کسان
بپایه سریر اعلی فرستاده اظهار اخلاص نموده پیشکشهای لایق ارسال داشتند
و تعهد نمودند که اکر عنایت شهریاری آنطرف آب را بایشان مسلم دارند مدت العمر
از جاده خدمتکاری قدم بیرون ننهند خاقان سلیمانشان ایجاب ملتمس ایشان نموده
آهنک عراق کرد و ایلچیان از مصر و روم و شام بجهت تهنیت فتح خراسان بپایه سریر اعلی

آمدند

آمدند حکام مازندران بپایه سریر خلافت مصیر آمده لطف مازندران را بمیر عبد
الکریم که از اولاد میر بزرک بود عنایت شد و لطف دیکر با قا محمد روزافزون
شفقت شد و هر یک فراخور حال تقبلات کرده مقتضی المرام روانه شدند و حکام کیلانات
و شیخشاه والی شیروان باج و خراج بر ذمت خود غاشیه طاعت کذاری بر دوش
کرفتند اما سلاطین اوزبکیه تعهد و پیمان وفا نکرده در زمان غیبت همیون دست
درازیها بحواشی مملکت مینمودند حسب الاستدعای ظهیر فتح السلطنت محمد بابر میرزا حکم
همایون عز صدور یافت وانچه از مملکت ماوراءالنهر بسعی خود بکشاید بر وی مسلم باشد
و او از کابل عزیمت ملک موروث نموده در بدخشان خان میرزا را مصحوب خود
کردانیده متوجه حصار شادمان شد جمشید سلطان و مهدی سلطان اوزبک
که حکومت ولایت حصار مینمود بمحاربه لشکر جغتای شتافته محمد بابر میرزا برایشان
ظفر یافت و سرداران اوزبک هر دو در معرکه کشته شده ولایت حصار و بدخشان
برطبق نشان همیون بخان میرزا تعلق کرفت و حقیقت این حال را بپایه سریر اعلی
عرض نموده اند که اکر مددی از جانب همیون رسد امید هست که سایر بلاد ماوراءالنهر
مفتوح کردد خاقان سلیمانشان احمد سلطان صوفی اوغلی و شاهرخ سلطان
افشار را با جمعی از دلیران معرکه کارزار بمدد و کومک ایشان مامور فرمودند محمد بابر میرزا

بامرای عظام ملحق شده متوجه سمرقند شدند چون سلاطین اوزبک از آمدن
محمد بابر میرزا و موافقت جنود قزلباش خبر یافتند مرکز دولت را خالی گذاشته
بجانب ترکستان رفتند و محمد بابر میرزا در بلده سمرقند و تختگاه اجداد فیروزمند پای
بر مسند جهانبانی نهاد و دران بلده فردوس مانند خطبه اثنی عشر بنام نامی آنحضرت
خواند و امرای قزلباش را رخصت الطرف داده پیشکشهای لایقه بخدمت
اشرف فرستاد اما بعد از رفتن امرا دیگرباره سلاطین اوزبک با جنودی انبوه
و لشکر کوه شکوه بماوراءالنهر آمدند و محمد بابر میرزا باندک مردمی که داشت
بمقابله اعدا شتافته صف قتال راراست و فیمابین حرب عظیم بوقوع پیوسته
بسیاری از ملازمان جناب بابری دران معرکه بقتل آمد بقیة السیف منهزم
گردیدند و محمد بابر میرزا در ماوراءالنهر مجال اقامت نیافته بحصار شادمان آمد
و سلاطین اوزبک بتعاقب او بحصار آمدند محمد بابر میرزا در قلعه متحصن شده کس
ببلخ نزد بیرام خان قرامانلو فرستاده استمداد نمود بیرام خان جمعی از جنود قزلباش را
بمدد فرستاد و چون اوزبکیه از وصول لشکر قزلباش خبر یافتند دست
از محاصره باز داشته بماوراءالنهر مراجعت کردند و حقیقت انجال و طغیان
اوزبک بعرض عاکفان سده جلال رسید امیر نجم ثانی که بوکالت دیوان اعلی

سرفراز

سرفراز بود و عظمت و کامرانی و بزرگی و اعتبار و اقتدار او در درگاه بین الجمهور
مشهورست و شمه از آن در حبیب السیر مسطور با انتظام مهمات خراسان و در دفع شر از
بکان مامور گردید با جمعی از امرا و سرداران روانه خراسان شد چون بحدود بلخ
رسید بی امرا و اشاره همیون کمر تسخیر ماوراءالنهر بستند و او باتفاق حسین بیک لله
حاکم هرات و امرا عظام خراسان و بیرام خان حاکم بلخ از آب آمویه عبور نموده از
طرف حصار محمد بابر میرزا رسیده بسپاه قزلباش ملحق شد اول قلعه خزار و بعد از آن
قلعه قرشی را فتح نمودند امیر نجم در قرشی حکم بقتل عام کرد و شیخ میرزای اوزبک
با قریب پانزده هزار کس از سپاهی و رعیت بقتل آمدند میرزا محمد بابر التماس خون جمعی
از اهل قرشی که از قبایل جغتای بودند نموده درجه قبول نیافت بدین جهت بین
الجانبین غباری نقاری ارتفاع یافته امیر محمد یوسف صدر نیز درخواست
خون جمعی از سادات که بمسجد جامع پناه برده بودند نموده درجه قبول نیافت
و جمعی کثیر از سادات بقتل درآمدند و بعضی بر امیر مبارک نیامد و بعد از آن
بر قلعه غجدوان که محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان اقامت داشتند
آمده چهار ماه آن قلعه را محاصره نمودند ماکولات در اردوی قزلباش روی
بنقصان آورده سپاهیان بجهت آذوقه و علیق الدواب بتفتیش میکشیدند عبدالله

خان و جانی بیک سلطان در بخارا بودند چون از عسرت احوال قزلباش
خبر یافتند با لشکر آراسته بر سر میر نجم آمدند و محمد تیمور سلطان نیز از قلعه با ایشان پیوست
و در روز یکشنبه سیم ماه رمضان بظاهر غجدوان رسیده فیما بین محاربهٔ عظیم وقوع
یافت و دران معرکه تیری جان فرسا بر بیرام خان قرامانلو که سردار لشکر و چرخچی قزلباش
بود رسیده از آب در افتاد و همین سبب انهزام چرخچیان و دلیری اوزبکان
گشته جنود اوزبکیه یکبار هجوم آوردند امرای قزلباش متلاشی گشته قول بهم برآمد
و محمد بابر میرزا پهلو از محاربه خالی کرده با لشکر خود راه حصار پیش گرفت و امرای
قزلباش که از نخوت و بزرگی میر نجم بتنگ آمده بودند در محافظه او سعی ننمودند
و او در معرکه بدست در آمده بقتل رسید و بعضی از امرا و اعیان خراسان
راه فرار پیموده از گذار کرکی عبور نموده بخراسان آمدند و این واقعه در شهور سنه
ثمان عشر و تسعمایه روی داد بعد از آنکه سلاطین اوزبکیه را با شاهد فتح
و ظفر عقد مواصلت دست داد بعزم تسخیر خراسان از آب آمویه عبور کرده
چندگاه ساحت ملک خراسان لگدکوب اوزبکان بود چون این اخبار در
قشلاق قم بعرض عاکفان سدهٔ آسمان مقدار رسید دیگر باره یورش خراسان
تصمیم داده عنان عزیمت بدان صوب معطوف داشتند و چون کالپوش

محل

محل نزول لشکر بحر جوش دریا خروش گردید بعضی امرا با فوجی از جنود ظفر ورود
بجانب طوس فرستادند سلاطین اوزبک را از آوازهٔ قرب وصول موکب ظفر قرین
تشاهی تزلزل تمام یافته پای ثبات و اقامتشان سست گردیده عنان بصوب
مراجعت انعطاف داده بماوراءالنهر رفتند و مرةً بعد اخری آن ممالک در تحت
تصرف اولیای دولت ارجمند سعادت پیوند شاهی قرار گرفت و خاقان
سلیمان شان چندگاه در خراسان اقامت فرموده بعضی امرا در محاربهٔ اوزبکیه
مداهنه و سستی کرده بودند خصوصاً دده بیک حاکم مرو را معجر پوشانیده تنبیه
بلیغ فرمودند جمعی فتنه انگیزان که در زمان غیبت موکب همایون شعار و لوای
اوزبک ظاهر ساخته بمردم شیعه مذهب مضرت و آزار رسانیده بودند با آ
تش قهر قهرمان زمان سوخته ساحت آن ولایت را از خس و خاشاک آن معا
ندان پاک کردند و حکومت هرات و زمام مهام خراسان را بکف کفایت
زینل خان شاملو نهاده مراجعت فرمودند **محاربهٔ خاقان سلیمان شان با سلطان
روم در چالدران** در شهور سنه عشر و تسعمایه که خاقان سلیمان شان در ایلاقات
همدان و متنزهات آن ولایت دلگشا عیش پیرا بودند خبر آمدن سلطان سلیم خواندگار
روم شایع شد بیان این واقعه بر سبیل اجمال آنکه سلطان بایزید که در هنگام خروج

خاقان سلیمان نشان فرمان روای ممالک روم بود باانحضرت اظهار محبت و دوستی
نموده همواره لوازم خصوصیت و اتحاد بجای آورده فیمابین طریقه وداد و سلوک بود
و او در شهور سنه سبع و عشر و تسعمایه باتفاق معارف لشکر خصوصاً طایفه ینکچری از
سلطنة معزول کشته سلطان سلیم را پادشاه کردند و ازین غصه بیمار کشته در شهور
سنه ثمان و عشر و تسعمایه بعالم بقا پیوسته ولد امجدش سلطان سلیم سریر آرای
تخت و دیهیم کشت از بنابر سلطان بایزید سلطان مراد بن سلطان احمد بن
سلطان بایزید که پدرش در اناطولی خطبه بنام خود خوانده بود امرا و وزرا او را جلیه
باستنبول طلبیده او را بقتل درآوردند و لشکر بر سر پدرش فرستاده او از لشکر
یان عم خود سلطان سلیم منهزم کشته بخدمت اشرف آمده و در ادردوی همیون
که در اصفهان بود فوت شد سلطان سلیم بکمان تقویت سلطانزاد وجهة
انکه نور علی خلیفه رو ملو حاکم ارزنجان باتفاق سلطانزاد مذکور بار و میان
جنک کرده سنان پاپ شارا با جمعی کثیر بقتل اوردند باانحضرت سالک طریق
عناد کشته خصومت اغاز نهادند قلعه کاخ و بعضی قلاع دیار بکر را با رعایای
انکه بعلاء الدوله ذوالقدر تعلق کرفته بوده ماده کلفت ساخته رفته رفته
بجهات مختلف فیمابین اسباب وحشت آماده کردید و در سنه مذکور

بالشکر

بالشکری پرخاشجوی زیاده از حد چون روی توجه باذربایجان نهاد و نامه
بخاقان سلیمان نشان نوشته از امدن خود اعلام نمود انحضرت در ییلاقات
همدانی بی انکه خیال محاربه و نزاع رومیان در خاطر انور رسوخ داشته باشد از
آمدن بهنکام او اکاه کشته از غایت حمیت مقید بجمعیت عساکر منصوره ممالک
ایران نشده با معدودی که در ظل لوای فلک فرسا حاضر بودند بمقابله اعدا شتافته
در اوایل شهر رجب سنه مذکور در صحرای چالدران از اعمال خوی با بیست هزار
کس در برابر لشکر نامحصور روم صف قتال اراست و رومیه چنانچه شیوه
و شعار ایشانست پس و پیش خود را بعراده و زنجیر جبر ساخته دوازده هزار ینکچری
تفنک انداز در درون عراده بافروختن اتش بیکار مامور کردانید و سلطان
سلیم آن قلعه اتشین را حصار خود ساخته قلب جناحین اراست و ازین طرف
خاقان سلیمان نشان خان محمد استاجلو را از دیار بکر با قشون اراسته آمده بود و جرخچی
لشکر ظفر قرین کردانیده بود سارو پیره قورچی باشی استاجلو رفیق او شده
از امرای عظام دورمش خان شاملو را و نور علی خلیفه رو ملو و خلفا بیک و جایان
سلطان و حسین بیک لله و خلیل سلطان ذوالقدر را در دست راست و جمعی
را در دست چپ قرار داده قول همیون بفر وجود انحضرت ارایش یافت سید محمود

کمونه که در سلک امرا منتظم بود و میر عبد الباقی وزیر و میر سید شریف صدر با حضرت
در قول بودند و دلاوران طرفین پای جلادت پیش نهاده آتش حرب مشتعل گردید
بالقوج اوغلی که از دلاوران نامی رومیه و از شجیع روزگار و از جمله چرخچیان رومیه بود
و همیشه در میانه عظما خودستایی کرده میگفت که در میانه سپاه حریف محاربه من
جز شاه نخواهد بود در اثنای گیر و دار آن مخذول بدسگال بدکردار کمر محاربه خاقان
سلیمان نشان بسته و از صف سپاه بمقابله قول همیون شتافته آنحضرت را بمبارزت
خواند هرچند آن خون گرفته مخذول قابل آن نبود که چنان بادشاه عالیجاه بمبارزت
او التفات نماید اما آنحضرت از وفور غیرت برضای امرای دولتخواه و امداد سپاه
اسب جلادت بمبارزت او تاخته و شمشیر ذوالفقار آثار حیدری انداخته چنان بر خشم
و کین بان سیاقت حمله نمود که از صولت و سطوت بادشاهانه بنجود کننده مجال حرکت
نیافت و آن شیر مینه بردلی بزور بازوی حیدری چنان ضربت باو زد که سرش با کتف
و دوش و درع و خفتان فولادی از یکدیگر شکافته با پاره از جثه خبیثه اش بیک
طرف انداخت غریو از هر دو صف لشکر برآمده کروبیان عالم بالا بان دست
و بازو آفرین خوان شدند القصه دلیران هر دو گروه بر یکدیگر ریخته از کثرت
گرد و غبار روی هوا تیره و تار گشت خاقان سلیمان نشان دران معرکه هولناک

بنفس

بنفس نفیس مباشر حرب گشته کارزاری کرد که ناسخ پور دستان سام و اسفندیار
گردید در میان رومیه مشهورست که دران مصاف شاه عالیجاه دو مرتبه سمند
سعادت مند تا کنار عراده زنجیر رانده زنجیر و اراده را از یکدیگر شکافتند و چون دلاوران
سپاه قزلباش بعراده نزدیک میشدند ینکچریان و توپچیان بافروختن آتش پیکار مشغول
میشدند از بسیاری دود توپ و ضربزن و تفنگ عالم روشن تیره گشت بسیاری از بی باکان
لشکر قزلباش که بی وسم و هراس خود را دران دریای زده بودند از آسیب تفنگ
ناچیز گشته خرمن حیاتشان سوخته گردید خان محمد استاجلو که چرخچی بود توپی خورده با گروهی
از طایفه استاجلو دران معرکه راه عدم پیمودند و بر رومیان معلوم گشته بود که قول
همیون از وجود بادشاه عالیجاه خالیست الظرف هجوم آورده از اشتعال نایره پیکار
و انداختن توپ و ضربزن بیشمار لشکر قول بهم برآمده سید محمد کمونه و میر عبد الباقی
و میر سید شریف در قول درجه شهادت یافتند و امرای عظام سارو پیره قورچی باشی
استاجلو و حسین بیگ لله شاملو نیز دران جنگ کشته شدند سلطان علی میرزای افشار
نیز بدست رومیه گرفتار گردیده بود در رومیان اورا بتصور خاقان سلیمان نشان کرده نزد
سلطان سلیم بردند و نام خود گفته در همانجا بقتل رسید چون حضرت خاقان سلیمان
نشان کثرت اعداد بهم برآمدگی لشکر مشاهده نمود بالضرورت عنان از معرکه

برتافت اسب خاقان سلیمان نشان لبیاه کلی فرو رفت خضر اقای استاجلو بارگی
خود را کشیده آنحضرت سوار شد و خود بقتل رسید القصه آنحضرت با جمعی از مخصوصان
بیرون آمده از آنجا بدرجزین آمدند که عساکر منصوره را جمع نموده بار دیگر از روی اقتدار
و استظهار بمحاربه رومیان کمر بندد و سلطان سلیم بجهت افتخار و مباهات تا بلده
تبریز آمده اما زیاده از شش روز مجال اقامت نیافت و از شدت محاربه قزلباش
و تهور و دلیری خاقان سلیمان نشان اندیشه نموده از آن جرات و جبارتی که بظهور آورده
بود پشیمان گردیده حدیث العود احمد بر زبان آورده دیار خویش در پیش گرفت
آنچه از السنه و افواه مسموع شده عدد قتیلان معرکه چالدران بسیار است اما حسن بیک
مورخ نوشته که بقول اصح درین جنگ پنجهزار کس بقتل آمدند سه هزار رومی و دو هزار
قزلباش و زیاده ازین نبوده خاقان سلیمان نشان بدار الملک آذربایجان خرامیده
بجبر اختلالی که از ورود و عبور لشکر روم در آن مرز و بوم واقع شده بود پرداخته
همواره در اندیشه تدارک این قضیه بودند و سلطان سلیم محال متنازع فیه دیاربکر
و کاخ را متصرف شده دیگر مخاصمتی از و بظهور نرسید همانا حکمت بالغه الهی اقتضای
آن کرده بود که آنحضرت را از اصابت عین الکمال چنان چشم زخمی رسد که اگر درین
معرکه نیز ظفر یافتی بیم آن بود که ارادت و اعتقاد ساده لوحان طوایف قزلباش

درشان

درشان آنحضرت بجای انجامید که پای اعتقادشان از مسلک مستقیم دین و
ایمان بلغزیده گمانهای غلط برند القصه بعد از وقوع واقعه چالدران حکومت دیار
بکر را بقرا خان برادر خان محمد استاجلو تفویض فرموده بدانطرف فرستادند و او در
ماردین قرار گرفته بود اهالی شهر آمد که بقرا حمید اسرا هم مشرف شده از آنجا روانه تبریز
گشتند شاه جمجاه جنت بارگاه از آمدن ایشان آگاه گشته دیو سلطان و امرا و قور
چیان شان خبر یافته بطرف حجز سعد رفتند و امرا و قورچیان در شهر و با ایشان سپید
صف نبرد آراستند و امرای استاجلو در آن روز کارزاری کردند که روح پور دستان
سام بر ایشان آفرین خوان شد در اثنای طعن و ضرب محمد خان ذوالقدر او غلی با جنود
ذوالقدر به پس تیپ استاجلو در آمده بایشان حمله آورد و کپک سلطان زخم فوقانی
یافته درگذشت و چوهه سلطان با جنود تکلو از پس جلو انداخته از کشته شدن کپک
سلطان شکست بر طایفه استاجلو راه یافته طریق فرار پیش گرفتند منتشا سلطان
و قارق سلطان صف سپاه شکافته و مردانه از آن معرکه بیرون رفته بمشقت
تمام خود را بگیلان رسانیدند و ذوالقدر او غلی بانتقام وقایع دیاربکر که طایفه ذوالقدر
مغلوب استاجلو شده کور شاهرخ پدر او را با برادران بقتل آورده بودند درین معرکه
تقصیری نکرد القصه بقیة السیف استاجلو ایامی در گیلان روزگار گذرانیده در سال

دیگر که سنه اربع و ثلثین و تسعمایه بود دیو سلطان بانکیز چوهه سلطان کشته شده
منصب وکالت باو قرار گرفت و در شهور سنه ست و ثلثین و تسعمایه
که توقف استاجلو در گیلان قریب بکسال شده بود رایات ظفر آیات شاهی مرتبه دوم
جهة دفع فتنه عبید خان اوزبک متوجه خراسان بودند زمان و منتشا سلطان و
قارق سلطان و قراخان سلطان و سایر اعیان استاجلو که در گیلان بودند روی
ارادت و اخلاص بدرگاه گردون مناص آورده با تیغ و کفن بدرگاه شهریار
زمین شتافتند و در شرف آباد قزوین بسعادت آستانبوس سرافراز شده خلعت
و استمالت یافتند و ملازم رکاب اقدس گردیدند اگرچه چوهه سلطان در مقام
رعایت و ترتیب آن طایفه در نیامد اما خصومت و عنادی اظهار نمیکرد و ایشان
نیز باو مدارا مینمودند و چون چوهه سلطان رضاجوی خاطر مبارک بود و ظاهر
اعمال و افعالش بر وفق رضای اشرف بود روز بروز اختیار و اقتدارش می
افزود اما طایفه تکلو زیاده روی و خودرائی را از حد اعتدال گذرانیده از اطوار
ایشان باطناً غبار نقاری بر آیینه خاطر مبارک نشست و در شهور سنه سبع و ثلثین
و تسعمایه که حسین خان شاملو از شیراز آمده در گندمان اصفهان بپایه سریر سلطنت
نشان رسیده بنوازشات شاهانه سرافراز شد چوهه سلطان باو در مقام عناد درآمده

قصد

قصد کشتن او کرد و از مواضعه تکلویان خبردار گشته شبی با قشون و لشکر خود جبه و
یراق پوشیده بر سر خیمه چوهه سلطان آمد و او مضطرب گشته خود را بخیمه دیوانخانه
همیون انداخت و در حریم دولتخانه میانه تکلو و شاملو جنگ شد از قورچیان ذوالقدر
که در کشیک بودند قیصر نامی تورغود بچوهه سلطان زخم کاری زده عاجز گردانید
تکلویان مرگ او را مخفی داشته همچنان در مدافعه میکوشیدند حسین خان در آن شب
تا صبح سعی بسیار نمود اما از هجوم امرای تکلو که صبح فوج فوج با قشون رسیدند مغلوب
گشته راه فرار پیمود و از حصول مقصود مایوس به اصفهان رفت و در آن واقعه
جمعی کثیر از جوانان شاملو و استاجلو و ذوالقدر و افشار در مقام عناد و انتقام
درآمدند بالضرورت مردم اویماقات مذکوره نیز با ایشان خصومت و نزاع آغاز
نهاده در حوالی امامزاده سهل علی میانه ایشان جنگ شد امرای تکلو خواستند
که بطریق زمان چوهه سلطان اختیار و اقتدار داشته باشند بهیأت اجتماعی
بدولتخانه آمدند که شاه جنت مکان را بمیانه خود برده بدفع خصمان بردارند شاه جنت
مکان را که آغاز جهان آرای بود از اطوار ناپسندیده آن طایفه دلگیری بهم رسیده
بقتل آن خودسران خودرای فرمان داد قورچیان عظام در دولتخانه همیون
ایشانرا تیرباران کردند و تکلویان از موافقت شاه جمجاه مایوس گشته راه فرار

همو وند و از نحبت برگشتگی غبار ذلت بر روی دولت ایشان نشسته بسیاری
از آن طایفه بقتل رسیدند آفت تکلو تاریخ این واقعه عبرت افزاست بعد
از این واقعه حیرت بر ایشان غلبه کرده راه بغداد پیش گرفتند محمد خان شرف الدین
اوغلو تکلو حاکم بغداد قلندر سلطان و حسین سلطان ولد بوردون سلطان و جمعی
از مفسدان بی ادب تکلو را بقتل آورده سرهای ایشان را بدرگاه عالم پناه
فرستاد و بعد از این آنحضرت منشور عاطفت باسم حسین خان شاملو فرستاده او را
طلبداشته و منصب امیر الامرای طایفه رفیعه قزلباش با و عبد الله خان استاجلو که
هر دو خواهرزادهٔ خاقان سلیمان نشان بودند عنایت شد و نزاع و گفت و گوهای
او دیاقات برطرف شده ارباب اخلاص رضای خاطر مبارک مرشد کامل را
بر مطالب خود راجح دانسته پای در دامن ادب پیچیدند و آنحضرت بنفس نفیس متوجه
مهام سلطنت و جهانداری گشته لوای استقلال و استبدادش ارتفاع اسمانی
یافت اما اولامه تکلو که از مرتبه ادنی باعلی ترقی نموده در آنوقت امیر الامرای
اذربایجان بود متنبه نشده اراده کرد که بجای چوهه سلطان وکیل و مختار السلطنه
باشند باین خیال تباه با خیل سپاه متوجه اردوی همیون گشت شاه جنت مکان
از اراده فاسد او آگاه گشته بر سر او ایلغار فرمودند و مشار الیه از مهابت آنحضرت

اندیشیده

اندیشیده بسرعت برق و باد بجانب اذربایجان گریخته خود را بقلعه وان انداخته
متحصن شد و از آنجا روی از این دولت تافته و از جانب سلطان سلیمان پادشاه
روم استمالت یافته روانه استنبول شد و در آنجا تحریک ماده فساد نموده سلطان
سلیمان را بتسخیر بلاد عجم و تختگاه کسری و جم ترغیب کرده سلطان سلیمان چهار مرتبه
لشکر بدیار عجم کشیده با جنود نامعدود آمد و در هر مرتبه شاه جمجاه جنت مکان از جنود غیبی
و عواطف لاریبی مدد یافته بمتانت رای صایب و تدبیر کامل دفع فتنه او میفرمودند
مرتبه اول باغوا و تحریک اولامه مرتبه دوم بشرارت و اغوای غازیخان تکلو
و ذوی القدر اوغلی مرتبه سیم باکاذیل کاذبه القاص میرزا و مرتبه چهارم به
شیطنت و فساد اسکندر پاشای حاکم ارض روم حقایق این احوال بر
سبیل اجمال بعد از تحریر قضایای خراسان رقم زده کلک بیان میگردد

ذکر وقایع خراسان و آمد شد خوانین اوزبک بآن دیار نزهت بخش
سعادت نشان بعد از ارتحال خاقان سلیمان نشان بیت سخن پرداز
این نشر بن حکایتها چنین گر دز سخندانان روایتها که عبید خان بن محمود
بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ اوغلی که از نژاد اوشیبان بن جوجی
بن چنگیز خان و عمزاده حقیقی شیبک خان بن بوداق سلطان بن ابو الخیر خان

مذکورست همیشه در آرزوی بدست در آوردن بلدهٔ فاخرهٔ هرات بود از بیم
شعلهٔ شمشیر عالمگیر حضرت خاقان سلیمان‌نشان و صداثت سن حضرت شاه جمجاه
جنت آشیان و اخبار منازعهٔ امرای خودرای قزلباش گمان آنکه ممالک ایران
بی‌صاحب و در دست چندی متغلب است دندان طمع بملک خراسان تیز کرده
شش مرتبه بعزم تسخیر لشکر بخراسان کشیده و ظهور واقعهٔ شیبک خان در ملک
بخارا خزیده دم در کشیده بود بعد از واقعهٔ نازلهٔ خاقان سلیمان‌نشان و از سروش
عالم غیب این ندا بگوشش میرسید بیت خاکبازان جهان را بحقارت منگر تو چه دانی
که درین گرد سواری باشد مع هذا متغافل گشته در هر مرتبه که حضرت شاه جنت
بارگاه جهت دفع فتنهٔ او در حرکت آمده آفتاب شقهٔ رایت فتح آیتش بر جهت
ملک خراسان میتافت انجم صفت ناپیدا گشته فرار بر قرار اختیار مینمود تا آنکه
بکرات و مرات اینحرکت کرده خود را می‌آزمود در غیبت موکب جهانگشای رو
بدان صوب آورده بتسخیر قلاع و خرابی مملکت میپرداخت مجملاً از خون ریختن
و فتنه انگیختن دلگیر نگشته تا دوازده سال ملک خراسان لگدکوب اوزبکان بوده
ضعفا و زیردستان پایمال سم ستوران و مردم آنولایت از جور او بجان رسیده
آسودگی نداشتند **ذکر آمدن عبیدخان مرتبهٔ اول بخراسان** در همان سال که

خبر واقعه

خبر واقعهٔ ناگزیر حضرت خاقان سلیمان‌شان بماوراءالنهر رسید عبیدخان
خانان و سلاطین چنگیزیه را بمعاونت خود استدعا نموده باتفاق کوچم خان
بن ابوالخیرخان که در سمرقند رایت سلطنه افراخته بتوره و یاسای چنگیزی
صاحب سکه و خطبه کل ممالک ماوراءالنهر و ترکستان بود و ابوسعید سلطان
ولد او و سونجک محمد سلطان لد تاشکنت با لشکر جرار و اوزبکان خونخوار از جیحون عبور
نموده بخراسان آمدند و دورمش خان شاملو که لله سام میرزا و بیگلربیگی خراسان بود
و برج دیدهٔ هرات را استحکام داده بتحصن و قلعه داری قرار داده مردم کاردیده
بحراست دروازه‌ها تعیین نموده بلوازم قلعه داری پرداخت سلاطین
با غلبه و ازدحام تمام بهرات آمده شهر را احاطه نموده هر کدام بطرفی فرود
آمدند و همه روزه جنگ پیش آورده چند گاه فیمابین آتش حرب و پیکار التهاب
داشت و غازیان شاملو آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده در مدت
محاصره نگذاشتند که اوزبکیه نزدیک قلعه آیند روزی در باغ مراد عبیدخان
و سونجک محمد سلطان بزمی آراسته بصحبت مشغول بودند و باغ سفید محل
پاسبانی اوزبک بود دورمش خان جمعی از مبارزان شاملو را بدان صوب
فرستاده در باغ سفید فیمابین قتال عظیم بوقوع پیوست چند اوزبک

و برج و باره هرات را

مغلوب شده و غازیان در باغ مراد رفته خبر بعبید خان رسید بساط
صحبت درهم نوردیده بنوعی سراسیمه شدند که سوکند محمد سلطان در آب
افتاد و عبید خان بصد تشویش خود را بپا بوسی رسانیده به عسکر خویش کریخت
القصه از طول ایام محاصره و جنگ و جدال ملول و از تسخیر قلعه مایوس کوچ کرده
راه دیار خویش پیش کرفت ذکر آمدن عبید خان مرتبه دوم بخراسان
در سال دیگر که مطابق سنه احدی و ثلثین و تسعمایه بود دورمش خان وفات
یافته بوروں سلطان تکلو که حاکم مشهد مقدس بود در جنگی که میانه تکلو و
استاجلو در عراق واقع شد بقتل آمده خبر بمشهد رسید ازینجهت پریشانی
باحوال خراسانیان راه یافته سردار صاحب وجودی که با اعدا مقاومت
تواند نمود نبود و در اردوی معلی میانه امرا درکاه کلفت و نزاع پدید آمده
منجر بقتال و جدال کردید این اخبار بماوراء النهر رسیده عبید خان که شیفته
عروس ملک خراسان شده بهیچوجه قطع تعلق نمیکرد چنانچه این ابیات
در هوس الملک از نتایج موزون اوست بیت باز جانم هوس ملک
خراسان دارد :: تن بیجان شده من هوس جان دارد :: روح بخشست نسیمش
چو دم روح الله :: مکر او نیز هوای دل نالان دارد :: فرصت غنیمت شمرده

دیگر باره

باره کمر همت بتسخیر آن ولایت بسته در شهور سنه اثنی و ثلثین و تسعمایه از معبر چهار
چو کذشته بمرو آمد و از آنجا با سلطان و بهادران اوزبکیه بمشهد مقدس معلی
رسیده آن بلده شریفه را دایره کردار در میان کرفت خانه کوچ بوروں سلطان
در شهر بود غازیان قزلباش که از محال قریبه بآنجا جمع آمده بودند چندانکه حفظ و حراست
نموده آثار جلادت و مردانکی بظهور آوردند و از قلت آذوقه کار محصوران بجان
رسیده علت جوع شیوع یافت و از هیچ طرفی نسیم امدادی نوزید عبید خان بر آن بلده
مستولی شده یکی از امرای معتمد خود را در آن بلده کذاشته روانه استراباد شد و چون
بدان حدود رسید زینل خان شاملو که حاکم استراباد بود جمعی از شجعان جنک دیده کار آزموده
را برسم قراولی باستقبال فرستاد میانه غازیان و قراولان اوزبکیه که اضعاف مضاعف
ایشان بودند محاربه عظیم بوقوع پیوست جنود قزلباش غلبه جنود مخالف مشاهده نموده
دست در نطاق الفرار ما لا یطاق زده تا چهار فرسنک جنک کنان عود نمودند
زینل خان و غازیان کوچ خود را برداشته بولایت ری آمدند عبید خان استراباد را
بعبد العزیز سلطان پسر خود داده بجانب بلخ توجه نمود چون خبر طغیان اوزبکیه
و استیلای ایشان بر ولایت استراباد باردوی سپهر بنیاد رسید احی سلطان
تکلو و برنس سلطان شاملو بدر راغیو زخان و شاه علی سلطان استاجلو

را با گروهی از جنود قزلباش بمدد زینل خان فرستادند و ایشان در ری بزینل خان
ملحق گشته باتفاق روی توجه بجانب استرآباد آوردند عبد العزیز سلطان تاب مقاومت
ایشان نیاورده و از استرآباد بیرون رفته بیدر ملحق شد و امرای عظام بشهر درآمدند
عبید خان از دود غیرت در کاخ دماغ متصاعد گشته بجانب بسطام بازگردید اخی سلطان
و دمری سلطان و شاه قلی سلطان برسم منقلای از استرآباد بیرون آمده در حمین
بسطام بعبید خان دوچار شدند جنود قزلباش لسبه هزار نمیرسید و لشکر اوزبک
از بیست هزار متجاوز بودند هرچند محاربه الفوج قلیل با پادشاه اوزبک موافق
عقل نبود اما از بجان دست و گریبان رسیده و امرا جز محاربه چاره نیافته با
الضرورت صف قتال آراسته و فیما بین جنگ عظیم و نبردی قوی دست داد
الحق آنروز دلاوران بی باک دران معرکه هولناک کارزاری کردند که زمانه انگشت
تعجب بدندان حیرت گزید هنوز صعوبت جنگ بسطام در میانه اوزبکیه زبان زد
خاص و عام هست مکرر اخی سلطان خود را بر قلب عبید خان زده نزدیک
بان رسید که قلب منقلب گردد بهادران قول شروع در شبه کرده اخی سلطان
با بسیاری از مبارزان تکلو بزخم تیر از پای درآمده عبید خان ظفر یافته دمری
سلطان بدست درآمده کشته شد زینل خان از رسیدن این خبر در شهر اقامت

نتوانست

نتوانست نمود بیرون آمده بفیروزکوه رفت عبید خان درین مرتبه استرآباد را بجنش
بهادر که از امرای نامدار اوزبکیه بود داده روانه هرات شد و باطراف و جوانب
شهر تا دلان فرستاده دران سال داغوریان قشلاق کرد در سال دیگر مطابق
سنه اربع و ثلثین و تسعمایه بر سر قلعه هرات رفت حسین خان شاملو که بعد از فوت
برادرش دورمش خان حاکم هرات شده بود بتعمیر قلعه و استحکام برج و باره پرداخته
اسباب قلعه داری اماده کرد مکرر از جانبین جنگهای مردانه وقوع یافته مدت
محاصره بهفت ماه کشید حسین خان جمیع رعایا و مردم شهر و بلوکات را که در قلعه
بودند بیرون کرده از اذوقه ایشان چند روزه اوقات که غازیان حاصل نمود
درین اثنا خبر قتل زینل خان در میانه اوزبکیه شایع شد که در دامغان باتفاق چکور
که سلطان که حاکم سبزوار بود بر سر زینش بهادر درآمده جنگ کردند و از قضای الهی
زینش بهادر بعد از آنکه مغلوب شده بود غالب آمده زینل خان و چکور که سلطان
هر دو بقتل آمدند عبید خان ازین واقعه مسرور و فرحناک گشته در همان روز بجنگ
یاری می ولد جابو قامیرزا امیر الامرای عبید خان هجوم عظیم نموده از همه طرف
یورش بقلعه آوردند و غازیان شاملو صدمات دلیرانه اوز بکان البرز بحبه
تهور و مردانگی دفع نموده خلقی کثیر در حوالی قلعه بخاک هلاک انداختند و تفنگی بر

یاری بی خورده تفنگچی مجهول سر او را بریده نزد حسین خان آورده عبید خان از
کشته شدن او بغایت متألم گشته سور و سروری که داشت بالم و سوگواری تبدیل
یافت و معلوم او شد که با وجود سعی و اهتمامی که بظهور آورده تسخیر هرات تقدیرپذیر
نیست و در خلال این حال آوازه توجه رایات نصرت آیات شاهی بجانب خراسان
و جنگ زینش بهادر با منقلای سپاه نصرت نشان و خبر کشته شدن زینش بهادر
باو رسیده بالم فراوان و اندوه بی پایان از پل مالان کوچ کرده راه بخارا پیش
گرفت که از خانان چنگیزیه استمداد نموده دیگر باره یورش و انقلاب بملک خراسان
اندازد ذکر آمدن عبید خان با خوانین اوزبکیه بخراسان و توجه موکب همایون
شاهی و محاربه نمودن در خرد جرد جام و ظفر یافتن بامداد ذو الجلال والاکرام
بیت قلم چون عندلیب نغمه پرداز چنان دستان سرائی میکند ساز که چون
حضرت شاه جمجاه جنت مکان در ایام سلطنت ابد بنیان جمیع امور دین
و دولت را بمشیت حضرت رب العزة حواله نموده بالطاف الهی واثق
بوده اند لهذا همیشه از درگاه واهب العطایا بحصول مطالب و مرام کامروا گشته
در معرکه کارزار بر اعادی ظفر یافته اند از محاربات زمان دولت ابد پیوند
جنگ جام که آنحضرت را در آغاز جلوس همیون با عبید الله خان و خانان اوزبک

اتفاق

اتفاق افتاده بظفر و نصرت اختصاص یافته اند مشهور عالم و مذکور السنه و افواه
بنی آدم است تبیین این مقال علی سبیل الاجمال آنکه چون متواتر و متعاقب قاصدان
خراسان بدرگاه سعادت نشان رسیده استغاثه مینمودند که دران ج یارطوخان بلابالا
گرفته سکنه آن ملک از طغیان سیلاب فتنه اوزبکان غریق بحر اضطرار اند بنابرین حمید
مشهور است بیوفائی کرده رومیان را آورده شهر را با ایشان داد و قراخان از یاردین
متوجه دفع این حادثه شده رومیان را سه هزار کس بمقابله او فرستادند و او بان کرده
جنگ کرده غالب آمد چنانچه اکثر رومیه بقتل رسیدند و چون بظاهر شهر رسید مردم
شهر با رومیه متفق یافته از تسخیر حصار مایوس گشته مملکت در تصرف او شهر در
تصرف رومیه بود در اثنی و عشرین و تسعمایه که سال دوم حکومت او بود رومیه
با بیست هزار سوار و پیاده متوجه بکار او شدند و او باتفاق قودرمش سلطان
قاجار کمر به بکار ایشان بسته در النک قورق ماردین بین الفریقین محاربه اتفاق
افتاد و قراخان با آن جنس موفور غالب آمده در هنگام تعاقب از قضای آسمانی
گلوله تفنگ باو خورده با آب غلطیده درگذشت قزلباشیه ازین حال از هم پاشیده رومیه
بعد از شکست فاحش و مغلوبیت غالب آمدند و از خوندکار مدد یافته دیار بکر را
متصرف شدند و دست تصرف قزلباش از ان ولایت کوتاه شد چون این

اخبار بعرض خاقان سلیمان نشان رسید جمعی را بمدد قراخان تعیین نموده بود و بعد از
خبر کشته شدن او فتح آن فرمودند القصه بعد از این وقایع خاقان سلیمان نشان
با وجود مشاغل ضروریه ممالک شب و روز در فکر این و اندیشه سپه آرای لشکر کشی
دیار روم بودند که در سنه ست و عشرین و تسعمایه سلطان سلیم بعالم بقا پیوسته
پسرش سلطان سلیمان قایم مقام شد و چون از جانب او مخالفتی ظهور نیافت
و علمای اعلام لشکر بدیار اسلام کشیدن جایز ندانسته و چون سلطان سلیمان
در بدایت جلوس لشکر بدیار فرنگ و روس کشیده بغزا و جهاد مشغول بود آنحضرت را
نیز بغزای کفار تحریص نمودند بنابران خاقان سلیمان نشان چند سال بجهت کسب
مثوبات غزا عساکر منصوره را بغزای گرجستان مامور ساخته خود بعیش و حضور
میپرداخت رای جهان آرای اقتضای آن کرد که یکی از شاهزادهگان کامکار
را بایالت خراسان موسوم گردانیده بآن دیار فرستد در اول حال شاهزاده
جوانبخت کامکار طهماسب میرزا که پیر بزرگ آیین جهانداری از ناصیه همایونش
نمایان بود فرستاده امیرخان موصلی ترکمان لله را رتق و فتق مهمات گشت
و بعد از چندگاه آنحضرت را بپایه سریر اعلی آورده سام میرزا را با دورمش خان
فرستادند و تا آخر ایام حیات آنحضرت ممالک خراسان مهبط امن و امان بود

و در شهور

در شهور سنه تسع و عشرین و تسعمایه شیخ شاه والی شیروان روی ارادت و اخلاص
باستان اقبال آشیان آورده و ما یعرف خود پیشکش کرده خود را از زمره بندگان
این آستان شمرده و صبیه که در حجله عصمت دودمان شیروانشاهی پرورش یافته بود
در سلک پردگیان تتق عصمت درآورده بدین نیکو خدمتیها ولایت شیروان مجدد
آبا و اجداد او گردید و در شهور سنه ثلاثین و تسعمایه چنانچه عادت قدیمه روزگار غدار است
هادم اللذات بر ملک حیات آن خسرو عهد و کیقباد زمان تاختن آورده در عالم جوانی
و عین لذات نفسانی که سی و هفت سال از درجات زندگانی طی کرده در مرحله
سی و هشتم تخت سلطنت و کامرانی را وداع نموده بنقوطهای نام محلی از محال سراب
بعالم بقا خرامید در روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیاء مدفون گردید طاب
مضجعه موافق تاریخ آمده و خسرو دین نیز تاریخ وفات آن سلطان نشانست
و ظل نیز دیگری یافته و بدین طریق در سلک نظم کشیده تاریخ شاه گردون
پناه اسمعیل، آنکه چون مهر در نقاب شده، از جهان رفت ظل شدش تاریخ
سایه تاریخ آفتاب شده از آن حضرت چهار شاهزاده نامدار یادگار ماند و همگی
در صغر سن بودند طهماسب میرزا و بهرام میرزا از صبیه مکرمه یکی از امرای موصلو ترکمان
متولد شده اند و القاس میرزا و سام میرزا از خواتین مختلفه و در سالی صبیها زاده

زیاده فایده نیست الحضرت در نظم اشعار طبیعت عالی داشت اما بشعر ترکی
بیشتر رغبت می فرمودند و تخلص خطایی کرده و بجهت انکه با سلطان سلیم معاصر بود
مولانا امیدی درین مطلع اشاره بان کرده بیت قضا درگاه اوج کبریائی فکنده
طرح اسلیمی خطائی ذکر احوال خجسته مال شاه غفران پناه جنت مکان ابو البقا
شاه طهماسب علیه الرحمه والرضوان از جمله شاهزادگان عالی شان شاه جمجاه جنت
مکان اغور ارشد پادشاه والا نژاد شایسته تخت فیروز بخت کسری و کیقباد بود
ولادت خجسته الحضرت روز چهارشنبه بیست و ششم ذی حجه الحرام سنه تسع
و عشر و تسعمایه در قریه شهاباد از اعمال صفهان روی داد و دوربینان بساط آگاهی
تولد الحضرت را در محل موسوم شهاباد مبارک و همیون و انسته پادشاهی
و جهان داریش فال گرفتند و اصطرلاب دانان دقیقه شناسش از انجه طالع
فرخنده مطالعش استدلال نمودند که عنقریب وجود شریفش زینت افزای اورنگ
خسروی و افتاب دولتش عالم افروز خواهد بود از الهامات غیبی افتاب عالم افروز
تاریخ ان مولد کرامیست و در زمان خاقان سلیمان نشان در صغر سن سلطنت
ملک خراسان از سایر اخوان امتیاز یافته در بلده فاخره هرات نشو و نما یافته
و بعد از انکه از امیر خان موصلو که الحضرت اطوار ناپسندیده بظهور آمد از

حکومت

حکومت معزول گردید و الحضرت را بپایه سریر اعلی طلب فرمودند و در خدمت
والد بزرگوار معزز و گرامی بود در بدایت حال آثار سلطنت و پادشاهی
از ظهور همایونش لایح و پیدا و انوار ظل الهی از ناصیه میمونش لامع و هویدا بود
بعد از واقعه نازله خاقان فردوس مکان قامت باستقامتش بطراز کسوت
سلطنت و شاهنشاهی اراسته گشته در سن یازده سالگی بحکم ان الله یامرکم
ان تؤدوا الامانات الی اهلها مسندنشین اورنگ شاهی و سریر آرای بزم پادشاهی
گردید جلوس همیونش روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب تخی ییل موافق ثلثین
و تسعمایه اتفاق افتاده بجای پدر بزرگوار قرار گرفت از الهامات غیبی جای
پدر گرفت موافق تاریخ افتاد تاریخ طهماسب شاه عالم گر نصرت الهی ٭
جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی ٭ جای پدر گرفتی کردی جهان مسخر ٭
تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی ٭ چون از غایت اخلاص و حسن اعتقاد
بحضرت شاه ولایت پناه محرم اسرار لی مع الله خود را بنده شاه ولایت
میشمرد از اتفاقات حسنه تاریخ شرف بندگی شاه نجف یافته چون زبده
طهماسب و الحضرت پادشاهی بود دیندار شریعت پرور شهریاری معدلت
برای داد گستر مؤید بتاییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی دانش آموز

تاریخ بنده شاه ولایت طهماسب
تاریخ اولین سال جلوس شد
خاتم فرمان واجب الاذعان گشته
بدین نقش متحتم گردید

نقش نگین ... بنده شاه ولایت طهماسب

خود بپروران روزگار خلاصه نتایج هفت و چهار در حکمت و دانش ارسطو
و اسکندر پیش و در آیین جهانداری از جم و کسری در پیش در اوایل ایام سلطنت
و فرمان روایی آنحضرت امور دولت از چند جهت اختلال پذیرفته بود و اعاجی
مخذول العاقبت بود که در آرزوی چنین روزی بودند شرقاً و غرباً طمع ملک
ایران که خلاصه معموره جهان و تختگاه کیانست نموده آغاز فتنه کردند
میانه امرا و ارکان دولت بجهت امر وکالت و تعصب اویماقیتها
منازعه پدید آمده منجر بقتال و جدال گردیده و هرچند گاه یکی از اعاظم امرای
درگاه و ریش سفیدان و دولتخواه متکفل امر وکالت و صاحب اختیار امور
دولت بودند آنحضرت در اوایل حال ایامی بجهت صدانت سن در این امور
تغافل ورزیده گاه تماشای کارخانه تقدیر بودند و گاهی بفطرت عالی و تعلیم
پرخود علت بطبیعت داده عیار جواهر اخلاص ارباب عقیدت و وفا
میگرفتند و ایامی وجود شریف خود را از شر دولت طلبان ناقص عیار
صیانت مینمودند و بنیروی اقبال و رهنمونی بخت با وجود کثرت اعادی
و قلت انصار هم حفظ حال فرخنده مال و هم حراست دولت بیزوال
میکردند و چون نهال طوبی مثال آنحضرت در چمن دولت و کامرانی بالا کشیده

بدرجه

بدرجه رشد و تمیز رسید بتائید الهی و متانت آرای صایب و فور دانش و عقل
کامل امرای صاحب داعیه و سرکشان خودرای را بحسن تدبیر از میان برداشته
بنفس نفیس متکفل مهام سلطنت و فرمان دهی گردید دشمنان دولت که در کمین
مملکت بودند از شعشعه تیغ آبدارش نابود گشته غنچه مرادش در چمن همیشه بهار
کامکاری شکفتن آغاز نهاد و اعلام جهانداریش ارتفاع آسمانی یافته شقه
لوای جهانگشایش سر بفلک افراخت از عهده امر خطیر سلطنت و فرمان روایی
کماینبغی بیرون آمده بنوعی تمکن و استقلال یافت که هیچ آفریده را از فرمان
واجب الاذعانش مجال تخلف نبود و اوصاف حمیدهٔ آن برگزیده الهی از حیز
احصا بیرونست و تحریر شمه از آن از قدرت قلم و بنان کاتبان دار الانشاء
امکان افزون تفصیل وقایع زمان دولت ارجمند سعادت پیوند و بیان
محاربات و تسخیر ممالک و بلاد و دیگر حوادث عظمی که در زمان فرخنده نشانش بظهور
آمده بنوعیست که حسن بیک مورخ روملو در کتابی که در زمان آنحضرت تالیف
نموده باحسن التواریخ موسوم ساخته مرقوم کلک بیان گردانیده ذره حقیر را قابلیت
تحریر آن نیست **بیت** چه شایسته‌ام بمحفل شاهی :. که درو نیست قابلی دربانم
چه نویسم ثنای ذاتش را :. که یکی از هزار نتوانم :. و چون در سویدای خاطر تشوید

وقایع زمان دولت ابد پیوند حضرت اعلی شاهی ظل الهیست و عذر واضح و دفعا
للاطالة والاطناب بنابرآنکه این نسخهٔ عالم آرا از شرح حالات آن شهریار جهان آرا
بالکلیه خالی نبوده باشد کمیت خامه عباسی جامه بقدر الطاقه در مضمار سخن سرای تکاپو
درمی آید القصه چون جلوس همایون آن مرکز دایره جاه و جلال بفرخی و فرخندگی وقوع یافت
سریر فرمان روائی بذات ملک صفات آن آراستگی پذیرفت زمام امر وکالت بقبضهٔ
اقتدار دیو سلطان رو ملو که از بلخ آمده بود بعد از فوت جایان سلطان استا
جلو امیر الامرا شده بود درآمده مصطفی سلطان مشهور بچپک سلطان برادر جایان سلطان
امیر الامرا شد چون یکسال گذشت کپک سلطان چون معظم امرای درگاه و در حسب
زیاده بود در باب وکالت و قطع و فصل مهام سلطنت با او بگفت و گوی درآمده
فیما بین غبار خاطری بهم رسید درین اثنا خبر آمدن کوچم خان و عبید خان بخراسان
در اوردو شایع گشته دیو سلطان بمصلحت وقت بر وفق رضای کپک سلطان
وکالت با و گذاشته رفتن خراسان و دفع فتنهٔ اوزبکان را بهانه کرده روانهٔ الکوی شد
و فرا این سطاعه با امرای عظام فارس و عراق حاصل نموده که بر سر دیو سلطان جمعیت نموده
بدفع خصمان پردازند و او در ییلاق لار اقامت نموده در اندک روزی امرای
نامدار سیما جوهه سلطان تکلو حاکم اصفهان و قراجه سلطان تکلو حاکم همدان

و علی سلطان حاکم شیراز و غیرهم با جنود بیشمار بر سر او جمع شدند و او همگی
عظمای لشکر را بدانه مردمی و احسان و هدایا و تکلفات بیش از پیش با خود رام کرده
در انتزاع منصب وکالت از کپک سلطان از ایشان جهت استعانت عهد
و پیمان گرفت چون مهم خراسان بنیروی اقبال و امداد جنود آسمانی کفایت شد
دیو سلطان با غلبه و ازدحام تمام باردوی خسرو گردون غلام روانه شد
و چند امرا و اعیان استاجلو خصوصا قارچه سلطان کپک سلطان را بر دفع
خصمان و افروختن آتش جنگ و جدال تحریص نمودند قبول نکرده گفت حیف
باشد که میانه دو لشکر جرار که ملازم یک درگاه و دزمحبان حضرت شاه باشند بجهة
امور مستعار دنیا نزاع و قتال واقع شود رضاجوی خاطر دیو سلطان گشته
از تبریز تا ترکمان کندی باستقبال او آمده با یکدیگر دوستانه ملاقات کردند و باتفاق
روانه درگاه معلی گشته در چمن آب تبریز بسجده شهریار کامکار مشرف شدند و
امر وکالت را بدیو سلطان گذاشت دیو سلطان قارچه سلطان را و چند کس
که باده فساد میدانست بقتل آورد و کپک سلطان را با تمامت ایل و اویماق
استاجلو بغزای گرجستان فرستاد از درخانه دور انداخت و بدین اکتفا
نکرده و رغبت ایشان بجهت رضای امرای تکلو قطع تیولات ایشان کرد و در مقام

در مقام تضییع ایشان درآمده الحق این معنی لایق دولتمندی و ریش سفیدی
نبود و باعث آنند که از آن طرف سر دریچهٔ نفاق و شقاق گشوده ابواب نفاق
و اتفاق مسدود گردانیدند و در سنهٔ اثنی و ثلثین و تسعمایه با خیل و سپاه بسلطانیه
آمده و در آنجا سایر امرا و اعیان استاجلو خصوصاً منتشا سلطان و قارق سلطان
و قلیج خان محمد و غیرهم بر سر او جمع شده کمر محاربهٔ دیو سلطان و اتباع او بستند و از این
طرف دیو سلطان و جوهه سلطان با سایر امرا و قورچیان و ملازمان درگاه که
در پایهٔ سریر سپهر اشتباه بودند در موکب همایون شاه جمجاه متوجه دفع الطایفه شدند
دیو سلطان و جوهه سلطان سخن از صلح و صلاح گفته قاسم خلیفه ورساق را از استاجلو فرستا
دند که ایشان را نصیحت کنند از مقابلهٔ جمعی که در سایهٔ چتر فلک فرسای شاه جمجاه باشند
منع نماید و او را در تسکین نایرهٔ فتنه و اطفای آتش پیکار سعی بسیار نموده ایشان اعتبار قول
دیو سلطان نکرده چون ارادهٔ ازلی بمحاربهٔ ایشان تعلق گرفته بود اثری بر رسالت او
مترتب نشد و از جانبین متوجه صفوف پرداختند ارباب اخلاص از مشاهدهٔ این دو
لشکر آراسته با دل خونین و دیدهٔ اشکبار تأسف میخوردند که چرا خود کرده در رکاب
همایون خرد کردن شکوه بدفع اعادی قیام نمایند الحاصل میانهٔ ایشان حربی
عظیم بوقوع پیوست و امرای تکلو مغلوب استاجلویان گشته بردن سلطان قرا

سلطان

سلطان تکلو کشته شدند و چون کپک سلطان و منتشا سلطان بقول همایون
نزدیک شده چشم ایشان با ماهچهٔ لوای آسمان فرسای و چتر زرنگار خورشید
آسا همایون افتاد دست از کارزار کشیده عنان تاب شدند و امرا و قورچیان عظام
شاهی که در رکاب ظفر انتساب پادشاهی بودند تعاقب دیو سلطان نموده متعاقب ایشان
در حرکت آمده جمعی کثیر از صغیر و کبیر بقتل آوردند و استاجلویان منکوب و مخذول
و مغلوب بطهر آمده و از آنجا بگیلان رفته بمظفر سلطان والی رشت پناه بردند و او
هفت هشت هزار سوار و پیاده بمدد ایشان فرستاد و امرای استاجلو دیگر باره بعزم
یزد متوجه اردوی همایون شدند و این حرکت پسندیده طبع اشرف نیامده شعلهٔ غضب
قیامت لهب زبانه کشیده بنفس نفیس بر ایشان ایلغار فرمودند دیو سلطان و جوهه
سلطان و محمد خان ذوالقدر اوغلی را با جمعی کثیر پیشتر فرستادند و چون منقلای
سپاه منصور بمنجل و جوزدیل رسید امرای استاجلو از جنگل گیلان بیرون آمده
دیگر باره آتش قتال التهاب یافت عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات
امرای شاهی وزیده جمعی کثیر از گیلان مقتول شده کپک سلطان و منتشا سلطان
و قراق سلطان مغلوب و منهزم منقبت تمام بگیلان رفتند و کپک سلطان
شب و روز درین اندیشه و فکر بسر میبرد که آیا چه طریق انتقام از دیو سلطان

و جوهه سلطان کشیده متصدی امر وکالت شود و در شهور سنه ثلث و ثلثین
و تسعمایه دیگر باره از گیلان بدر آمده متوجه دارالارشاد اردبیل شدند بادنجان سلطان
روملو که مرد نود ساله و بجهت کبر سن و شیخوخیت خرافت او را دریافته در آن وقت
در اردبیل بود سه چهار هزار کس از طایفه روملو و چکنی و طالش فراهم آورده بعزم
جنگ و جدال باستقبال امرای استاجلو شتافت و در قراه دره فیمابین محاربه
وقوع یافته بادنجان سلطان از آن فوج قلیل منهزم گشته در اثنای فرار بدست
احمد آقای چاوشلو که نوکر کپک سلطان بود کشته گردید و امرای استاجلو
مظفر و منصور بشهر در آمده بزیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام
صفویه قدس الله اسراره بنابرین حضرت شاه جم قدر ملایک پاسبان با امرا و ارکان
دولت طریق مشورت سلوک داشته رای همگنان بتوجه خراسان و دفع فتنه
اوزبکان قرار گرفت افواج قاهره بموکب ظفر نشان جمع آمده اعلام جهانبانی
بصوب خراسان در حرکت آمد جوهه سلطان وکیل و الامه سلطان تکلو
و محمد خان ذوالقدر اوغلی با گروهی از غازیان ظفرپناه منقلای سپاه گشته پیشتر
روانه شدند زینل بهادر که در قلعه دامغان تحصن جسته بود امرای عظام بر دور
قلعه محیط گشته و حوالها ترتیب داده اوزبکان را به تفنگ گرفتند و هر روز فوجی

ازبهادران

از بهادران عرصه نبرد بیرون آمده با غازیان حرب مینمودند چند روز بین الجا
نبین آتش محاربه و قتال اشتعال داشت تا بسیاری از بهادران نامی بزخم تفنگ
و شمشیر خونریز با جز شدند کار بر محصوران تنگ شده آوازه قرب وصول موکب همایون
ایشان را سراسیمه گردانیده از همه طرف راه خلاص و نجات مسدود یافته طریق فرار
میجستند شبی از شبها زینل بهادر با تنی چند بقصد فرار ریسمانی بر میان بسته از
قلعه فرود آمدند غازیان و پاسبانان قلعه خبردار گشته همگی را دستگیر کرده
همان لحظه بپایه سیاست رسانیدند و روز دیگر قلعه بیک حمله مفتوح گشته جمع اوزبکان
طعمه شمشیر غازیان شدند و رایات خورشید اشراق خسرو آفاق با لشکر بحر جوش
دریا خروش از راه کالپوش بمشهد مقدس رسیده بشرف طواف آستان ملایک
آشیان حضرت امام الجن و الانس سرافراز شده از روی مطهر آن سلطان
روضه رضا علیه التحیة و الثنا استمداد همت نموده بعزم دارالسلطنه هرات
اعلام ظفر فرجام بجانب جام افراختند اما عبیدخان بنوعی که مذکور شد از هرات
کوچ کرده بجام رسیده از کوچم خان و جمیع خانان و سلطان چنگیزی نژاد
استمداد نموده از تمامی ولایت ماوراءالنهر و اخشی و اندجان و انزر و قلمان
و کاشغر و قرقر و قزاق تا دشت قبچاق گروهی انبوه و حشری کوه شکوه را جمع آورده

وجوهه سلطان کشیده متصدی امر وکالت شود و در شهور سنه ثلث و ثلثین
و تسعمایه دیگر باره از گیلان بدر آمده متوجه دار الارشاد اردبیل شدند بادنجان سلطان
روملو که مرد نود ساله و بجهت کبرسن و شیخوخیت خرافت او را دریافته در آنوقت
در اردبیل بود سه چهار هزار کس از طایفه روملو و چکنی و طالش فراهم آورده بعزم
جنگ و جدال باستقبال امرای استاجلو شتافت و در قراه دره فیمابین محاربه
وقوع یافته بادنجان سلطان از آن فوج قلیل منهزم گشته در اثنای فرار بدست
احمد آقای چاوشلو که نوکر کپک سلطان بود کشته گردید و امرای استاجلو
مظفر و منصور بشهر درآمده بزیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام
صفویه قدس الله اسراره بنابرین حضرت شاه جم قدر ملایک پاسبان با امرا و ارکان
دولت طریق مشورت مسلوک داشته رای همگنان بتوجه خراسان و دفع فتنه
اوزبکان قرار گرفت افواج قاهره بموکب ظفر نشان جمع آمده اعلام جهانبانی
بصوب خراسان در حرکت آمد جوهه سلطان وکیل و الامه سلطان تکلو
و محمد خان ذو القدر اوغلی با گردهی از غازیان ظفر پناه بمنقلای سپاه گشته متوجه
روانه شدند زینش بهادر که در قلعه دامغان تحصن جسته بود امرای عظام بر دور
قلعه محیط گشته و حوالها ترتیب داده اوزبکان را به تفنگ گرفتند و هر روز فوجی

از بهادران

تاریخ نگارستان [illegible] قاضی احمد غفاری [illegible]

از بهادران عرصه نبرد بیرون آمده با غازیان [illegible] با
نیران آتش محاربه و قتال اشتعال داشت تا [illegible]
دشمن خونریز باحیز شدند کار بر محصوران تنگ شد [illegible]
ایشان را سراسیمه گردانیده از همه طرف راه خلا[illegible]
میجستند شبی از شبها زینش بهادر با تنی چند [illegible]
قلعه فرود آمدند غازیان و پاسبانان قلعه چون [illegible] پرده
همان لحظه بیاسا رسانیدند و روز دیگر قلعه بیک حمله مفتوح شده جمع اوزبکان
طعمه شمشیر غازیان شدند و رایات خورشید اشراق خسرو آفاق با لشکر بحر جوش
دریا خروش از راه کالپوش بمشهد مقدس معلی رسیده بشرف طواف آستان ملایک
آشیان حضرت امام الجن و الانس سرفراز شده از روی مطهران سلطان
روضه رضا علیه التحیة و الثنا استمداد همت نموده بعزم دار السلطنه هرات
اعلام ظفر فرجام بجانب جام افراختند اما عبید خان بنوعی که مذکور شد از هرات
کوچ کرده بنجار رسید از کوچم خان و جمیع خانان و سلطان چنگیزی نژاد
استمداد نموده از تمامی ولایت ماوراء النهر و اخشی و اندجان و انزر و قلمان
و کاشغر و قرقز و قزاق تا رشت قبچاق گروهی انبوه و حشری کوه شکوه را جمع آورده

وجوهه سلطان کشیده متصدی امر وکالت شود و در شهور سنه ثلث وثلثین
وتسعمایه دیگر باره از گیلان بدر آمده متوجه دارالارشاد اردبیل شدند بادنجان سلطان
[illegible] روملو که مرد نود ساله و بجهت کبر سن و شیخوخیت خرافه
[illegible] در اردبیل بود سه چهار هزار کس از طایفه روملو و [illegible]
جنگ جدال باستقبال امرای استاجلو شتا[illegible] به
وقوع یافته بادنجان سلطان ازان فوج قا[illegible] وردت
احمد آقای چاوشلو که نواجی کپک سلطا[illegible] استاجلو
مظفر و منصور بشهر در آمده بزیارت [illegible] یایخ عظام
صفویه قدس الله اسراره بنابرین جـ[illegible] ن با امراء و ارکان
دولت طریق مشورت سلوک کرد[illegible] سان و دفع فتنه
اوزبکان قرار گرفت افواج قاهره بـ[illegible] یع آمده اعلام جهانبانی
بصوب خراسان در حرکت آمد جوهه سلطان وکیل و الامه سلطان تکلو
و محمد خان ذوالقدر اوغلی باگروهی از غازیان ظفرپناه منقلای سپاه گشته مشهد
روانه شدند زینش بهادر که در قلعه دامغان تحصن جسته بود امرای عظام بر دور
قلعه محیط گشته و حوالها ترتیب داده اوزبکان را به تفنگ گرفتند و هر روز فوجی

از بهادران

از بهادران عرصه نبرد بیرون آمده با غازیان حرب می‌نمودند چند روز بدین الجا
نیین آتش محاربه و قتال اشتعال داشت تا بسیاری از بهادران نامی برزم تفنگ
و شمشیر خونریز با جز شدند کار بر محصوران تنگ شده آوازه قرب وصول موکب همایون
ایشان را سراسیمه گردانیده از همه طرف راه خلاص و نجات مسدود یافته طریق فرار
می‌جستند شبی از شبها زینش بهادر با تنی چند بقصد فرار ریسمانی بر میان بسته از
قلعه فرود آمدند غازیان و پاسبانان قلعه خبردار گشته و همگی را دستگیر کرده
همان لحظه بپاسار رسانیدند و روز دیگر قلعه بیک حمله مفتوح گشته جمع اوزبکان
طعمه شمشیر غازیان شدند و رایات خورشید اشراق خسرو آفاق با لشکر بحرجوش
دریاخروش از راه کالپوش بمشهد مقدس معلی رسیده بشرف طواف آستان ملایک
آشیان حضرت امام الجن و الانس سرفراز شده از روی مطهر آن سلطان
روضه رضا علیه التحیه و الثنا استمداد همت نموده بعزم دارالسلطنه هرات
اعلام ظفر فرجام بجانب جام افراختند اما عبیدخان بنوعیکه مذکور شد از هرات
کوچ کرده بنجار رسیده از کوچم خان و جمیع خانان و سلطان چنگیزی نژاد
استمداد نموده از تمامی ولایت ماوراءالنهر و اخسی و اندجان و انزرد و قلمان
و کاشغر و قرقز و قزاق تا دشت قبچاق گروهی انبوه و حشری کوه شکوه را جمع آورده

باتفاق کوچم خان و براق خان و فولاد سلطان و عبد العزیز سلطان و عبد اللطیف
سلطان و جانی بیک سلطان و ابو سعید سلطان و سونجک محمد سلطان و کسکن قرا
سلطان و سایر سرداران اوزبکیه و امرای معتبر هر قبیله چون دریای پر موج فوج فوج
بادلهای چون آهن و فولاد روی توجه بخراسان نهادند بیت همه گرگ زادان درهجوی
بیک وی نشان جمله از بار موی * پر از چین همه روی ابروی شان ز اطوار بر
خوی شان مجملاً از آغاز خروج چنگیز خان تا آن زمان لشکری بدان کثرت و ازدحام
از آب آمویه عبور نکرده بودند در حینی که اردوی همایون شاهی در خسرو جرد جام
نزول سعادت فرجام نمود خانان اوزبکیه نیز از آن طرف آمده بزور آباد
رسیدند قراولان جنود قزلباش چند نفر اوزبک را گرفته آوردند حقیقت جمعیت
سلاطین اوزبک و کیفیت و کمیت آن لشکر پرسید و معلوم شد عدد آن گروه
در هیچ نسخه که اعتماد را شاید بنظر کمترین نرسید میر یحیی سیفی مولف لب التواریخ
یکصد و بیست هزار نوشته اما بین الجمهور مشهور است که در جنود اوزبکیه سوای
برتاول و الامانچی هشتاد هزار جوان بهادر چیده کاری بودند و در سپاه قزلباش
سپاه مواجب خوار سوای قورچیان لعه بیست و چهار هزار القصه در تاسوعا که عبارت
از نهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثمانین و تسعمایه است سلاطین اوزبکیه در سارو قمش

جام

جام در حوالی اردوی خرد سپهر احتشام فرود آمدند و آن شب از جانبین مایوس در گذشته
صبح روز عاشورا از هر دو طرف مستعد صفوف بر آراسته معظم امرای قزلباش چوهه
سلطان تکلوی وکیل و اولامه سلطان تکلو و حسین خان شاملو و حمزه سلطان
چاملوی ذوالقدر و محمد خان ذوالقدر اوغلی احمد سلطان استاجلو و یعقوب
سلطان قاجار و محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو که در آن وقت سلطان
بود و حسن سلطان روملو و احمد سلطان افشار و سایر امرای و قورچیان عظام
بودند حضرت شاه جنت بارگاه مغفر ظفر بر سر و درع و خفتان فتح در تکمک بر
مکمل و مسلح بر ابلق تیز گام آسمان خرام در آمده با قورچیان نصرت فرجام
در قلب قرار و آرام گرفت و میمنه و میسره جنود مسعود را با امرای نامدار و مردان
کار آراسته عرابهای پر ضربزن و فرنگی را بکاردانی استاد شیخی بیک توپچی با
در پیش صف باز داشته با جهان جهان جنود و توکل و امداد غیبی روی بمعرکه نبرد
آورد و در برابر آن لشکر خونخوار و بحر زخار قرار گرفت و از طرفین صدای
کوس و نفیر کرنای در گنبد گردون پیچیده علمها کشودند و سورن کشیده جوانان
پیش جنگ از هر دو طرف بیکدیگر تاختند از این طرف دلاوران قزلباش سنانهای
ثعبان مثال بر بناگوش تازی نژادان آتش نهاد باده پیمای خوراینده اوزبکان

نابکار را بر خاک هلاک می انداختند و از ان طرف بهادران اوزبکیه سپاه
منصور را چون شهاب هجوم تیرباران کرده بوک ناوک دلدوز ترک بر تارک دلیران
میدوختند مبارزان هر دو طرف داد مردی و مردانگی داده از کثرت کشتگان
کوه و هامون بلندی و پستی پذیرفت بیت ز یکسو هژبران پرخاشجوی ٭ ز سوی دگر اوزبک
کینه جوی ٭ ز یکسو دلیران آهن قبا ٭ ز سوی دگر اوزبکان دغا ٭ دلیران جنگ
آزمابیش و کم ٭ نهادند بر خشم و کین رو بهم ٭ ز بس کشته ها پشته ها شد پدید ٭
دگر آنچنان روز کینی ندید ٭ زمین شد ز خون یلان لاله زار ٭ فلک خواست
از جورشان زینهار ٭ مجملاً میانه آن دو گروه رزم خواه حربی بوقوع پیوست که سپه
سالار فلک منجم تیغ خون آشام از دست گذاشته انگشت تحیر بدندان ندم
گزید چشم روزگار محاربه بدان شدت ملاحظه و مشاهده ننموده و در بسیط غبرا میانه
ایرانیان و تورانیان دیگر چنین حادثه وقوع نیافته از تک و تاز ستوران
چنان گرد و غباری انگیخته شد که آفتاب عالمتاب در نقاب حجاب مستور گشت
آثار ضعف و انکسار در ناصیه احوال قزلباش پدید آمد درین اثنا سلطان
اوزبکیه برجوبه سلطان و امرای تکلو و شاملو و سایر نامداران میمنه جنود
قزلباش هجوم آورده شکست دادند و امرای دست چپ نیز تزلزل یافته

تاب

تاب صدمات پی در پی جنود مخالف نیاورده راه انهزام پیمودند سپاه اوزبک
بتعاقب منهزمیان لشکر قزلباش در حرکت آمده در آن صحرا و دشت چون
مور و ملخ آفت مزرعه دلها شدند چنانچه شاعر گفته بیت ملخهای پیکان زبرندگی
شده آفت مزرعه زندگی حضرت شاه جمجاه جنت مکان در عالم رویا مشاهده نموده
بودند که حضرات عالیات ائمه معصومین آنحضرت را درین معرکه بفتح و ظفر نوید
دادند آنحضرت از کمال وثوق و حسن اعتقاد و وفور جلادت و شجاعت و دلاوری
مطلقاً از موقف خود حرکت نکردند و اصلاً آثار تزلزل در ناصیه همایونش
نمایان نبود با سه هزار کس از مبارزان رزم آزمای بیت همه چون نهنگان مردم
ربای ٭ همه چون ستون فلک پا بجای ٭ چون قطب فلک مردانگی پای
تهور و مردانگی و وقار استوار گردانیده در مکان خود آرام داشتند و حضرت
رب العزت بعنایت ازلی گویا آن فوج قلیل را از نظر مخالف پنهان در ستر
صیانت می‌نمود و بعد از لحظه که گرد و غبار اندکی فرو نشست علم سفیدی بنظر شاه
جنت مکان در آمد که با گروه انبوه در معرکه استاده بر آنحضرت چنان معلوم شد
که عبید خان و کوچم خانند که با سپاه خاصه در قلب استاده اند و بهادران
اوزبکیه که فوج فوج از تعاقب قزلباش بازگشته تهنیت فتح بخوانین مذکور

میگفتند عبیدخان از ایشان پرسیده بود که سیاهی از دور بنظر می آید و مدتیست
که بر جای مانده همانا سیاهی البقیه سپاه قزلباش است چند کس را مأمور کرده بود که رفته
خبری از ایشان آورد جماعت اوزبک یاد گفته بودند که بنوعی شکست و پراکنده
بحال جنود قزلباش راه یافته که درین صحرا نشانی از ایشان مانده باشد و آن سپاه
چهار پایان اوزدوی قزلباش است و دیده بصیرت ایشان از مشاهده آن سپاه پوشیده
گشت و درین حال شاه جنت مکان مبارزان موکب اقبال را که دران مکان
توقف داشتند امر فرمودند که مردانه وار بر سر آن گروه تاخته باهای آن عنان سفید
عنان اشهب تیزگام باز نکشند و بجز تیغ تیز و خنجر خونریز دست بهیچ حربه نزنند که
که بهر کس رحمی زنند با تمام کارش نپرداخته متوجه دیگری شوند که بوز غلامان حیدر کرار
هزیمت ننگ و عار و بمردی کشته شدن نیکنامی روزگار است بیت یار مراد
بر سر کردن نهیم پای ما پر دور بر سر همت کنیم سر ما ازان گروه عقیدت
گزین جان نثار اول قورچیان شاملو ذو القدر فرمان مرشد کامل را بجان
و دل پذیرفته و شمشیرهای مصری آخته و سپرهای فراخ در سر افراخته
بدین عزم درست و رای صواب متوکلا علی الله از دست راست جلو انداخته
و دلیران دست چپ نیز حرکت کرده جلکی فدائی ور بهمراهی جنود غیبی بر سر

آن

ان گروه غدار و اوزبکان خونخوار تاختند و بزخم شمشیر صاعقه کردار یکبار قرد و آورده بهر کس
زخمی زدند چنانچه مرشد کامل ارشاد نموده بود از دو کشته بدیگری پرداختند جنود اوزبک که زیاده
از چند و چند بودند از ضرب پی در پی تیغهای الماس فعل غازیان اکثر مجروح و ناتوان گشته
فرصت مدافعه نیافتند قلب بهم بر آمده از یکدیگر پاشیدند کوجم سلطان و عبید خان چون سراسیمه شدند
که جز فرار چاره نیافتند و بیک حمله دلیرانه آن فدائیان جان نثار شکست بر آن لشکر بیشمار افتاد پراکندگان
جنود قزلباش که چون بنات النعش متفرق بودند بعد از یاس و نومیدی بفتح و ظفر امیدوار شده
ثریا مثال جمع آمدند و سلاطین اوزبک بعد از چنان فتحی چنین شکستی یافته بکام و ناکام راه
انهزام را بقدم سعی و اهتمام پیمودن گرفتند گویند که یکی از قورچیان عظام بعبیدخان رسیده و
شمشیری بر پشت او زد که از ضرب آن بیخود شد و از حقارت جثه که داشت متوجه گرفتن او نشده
از و گذشت که بهتر از روی باد آورد بعضی گویند که تبری بر خود مغفرش زد که سامعه اش قصور یافت
و بین الجمهور بکر عبید مشهور گشت چهل نفر از علمای ماوراء النهر و تاشکنت همراه آورده بودند
که در پای علم بجهت فتح و نصرت ایشان دعا کنند چون حق با ایشان نبود دعا رجعت کرده هلکی
۴ در پای علم کشته شدند القصه کوجم خان و عبیدخان بصد تشویش و تعب از ان ورطه خونخوار جان
بسلامت بیرون برده بطرفة العینی بیست هزار از ان فرقه اشرار از شعله شمشیر برق آثار
سوخته و رقعه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم بر گریبان جان آن خاکساران دوختند از حضرت شاه

جنت مکان مفوض گشت که از جمله آن سه هزار کس که با حضرت نقابت سلاطین اوزبک
تاختند یکهزار و هفتصد نفر قورچیان عظام و تتمه لشکر امرا بودند از سلاطین اوزبک جانی بیک
سلطان با بسیاری از اتباع خود جنود اوزبکیه از عقب منهزمان لشکر قزلباش بازگشته هنگام شام
چراغهای لشکر قزلباش را تصور اردوی عبید خان کرده در پشت اردوی همیون فرود آمد صبحی که
یازدهم شهر محرم الحرام بود سیاهی ایشان بنظر درآمد مشخص شد که لشکر اوزبکیه است که تمکین بقصد
یغما سوار شده بودند شاه جنت مکان نیز سوار دولت شده بر سر آن بخت برگشتگان رفتند جانی بیک
سلطان مانع میشد که چون لشکر قزلباش پراکنده شده اند تا جمع نشوند بنا بر رعایت حزم و احتیاط رفتن
مصلحت نیست که مبادا چشم زخمی رسد آنحضرت از غایت دلیری و دلاوری این سخن را
مسموع نداشته بر آن مخاذیل تاخت و بیک حمله دلیرانه کار آن قوم ساخته بسیاری از آن طبقه
طاغیه طعمه شمشیر غازیان شدند جانی بیک سلطان بلخط ثبات قدم ورزیده جنگهای مردانه کرد و آخرالامر
راه فرار پیمود و فیروزی بخت بلند و دولت ارجمند چنین فتحی که در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته
قرین حال اولیای دولت بیزوال گردید چنان لشکر بسیار که در برابر هر نفری از جنود اقبال ده
نفر از فرقه ضلال بودند منهزم گشته بدیار ادبار شتافتند و مضمون صدق مشحون ان لم یکن
منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بالغ وجهی سمت ظهور یافت و بمحامد شکر الهی قیام نموده
فتحنامها باطراف و اکناف ممالک فرستادند و مهمات خراسان را انتظام داده چون درین جنگ از

حسین خان

حسین خان شاملو مردانگیها بظهور رسیده بود ایالت و دارایی هرات بدستور بدو تفویض
یافته عنان عزیمت بصوب عراق منعطف ساختند و چون ذوالفقار ترکمان در بغداد یاغی شده بود
نهضت همایون بجانب عراق واقع شد و شرح آن قوم مرقوم کلک بیان خواهد گشت ذکر آمدن
عبید خان کرت چهارم بخراسان عبید خان چون از مراجعت موکب ظفر قرین شاهی آگاهی یافت باز در همان سال
که مطابق سنه خمس و ثلثین و تسعمایه بود لشکر ماوراءالنهر را از ماتحت بخارا و حصار جمع آورده بجانب خراسان
آمد سونجک محمد سلطان و عبدالعزیز سلطان پسر خود را پیشتر بجانب مشهد مقدس معلی فرستاد از امرای
قزلباش اغزیوار خان شاملو که در آنوقت سلطان بود و احمد سلطان افشار و یعقوب سلطان قاجار در
مشهد مقدس بودند و چون باروی مشهد تمام نشده بود شهر را کوچه بند کرده بمحاربه مشغول
شدند و تا دو ماه بین الفریقین آتش حرب افروخته و عبید خان خود نیز با سپاه بهرام قهر ماوراءالنهر
بظاهر شهر آمده هجوم آورد و در سر کوچه بندها محاربه عظیم بوقوع پیوست و قزلباشیه زیاده از آن تاب توقف و توانایی
و ثبات ورزیده صلاح در جنگ ندیدند و شبی از شهر بیرون آمده احمد سلطان افشار که فراه الکاء او بود در
قلعه فراه را قایم کرده نشست و اغزیوار خان و یعقوب سلطان بجانب سبزوار و قربان رفتند
صبحی اوزبکیه از رفتن قزلباش آگاه گشته بتعاقب رفتند اما بایشان نرسیدند عبید خان شهر را بیکی
از امرای معتمد سپرده متوجه هرات شده شهر را محاصره کرد حسین خان و غازیان شاملو بمدافعه و قلعه داری
قیام نمودند چند ماه بین الجانبین آتش محاربه و مصادمه افروختگی داشت چون در آن سال در مشهد

ذوالفقار

و ملوکات غله کم یاب بلکه نایاب بود و حسین خان و غازیان شاملو از فقدان ذخیره و عدم
اسباب قلعه داری صلاح در بیرون رفتن دیده گفت و گوی صلح بمیان آوردند و بعد از آمد
و شد قرار یافت که عبید خان چند کوچ پس نشیند تا قزلباش با عیال و اطفال و حال و اثقال
بیرون روند و احدی از سلطانان اوزبکیه تعاقب نکند عبید خان بمصالحه راضی گشته چند
کوچ عقب نشست حسینخان بعد از تاکید معاهده و پیمان با تمامی غازیان و مردم شیعه مذهب سالماً
غانماً بیرون آمده بطرف سیستان شتافت ملک سلطان محمود والی سیستان تواضعات
او میانه بظهور آورد حسینخان بر سر مردم پشت رزه که یاغی و قطاع الطریق بودند
رفته اموال ایشان را غارت کرد و از آنجا بولایت کچ و مکران در آمده تاخت و تاراج بسیار
کرده از راه بنیر از آمد شرح احوال او عنقریب نگاشته کلک سوانح نگار خواهد شد القصه عبید
خان بر تمامت ملک خراسان استیلا یافته باز لوای جور و طغیان در آن ملک افراخت
از جنود اوزبکیه ظالم و ستم بسیار باهل خراسان رسید بسی از مردم را بقین التسنن بالطمع
مال به بهانه رفض و تشیع مقتول ساختند یکی از کشتگان مولانا هلالی شاعر است که در
چارسوق هرات بقتل آوردند و بهانه قتل او آنکه بعبید خان رسانیده بودند که جناب مولانا
خان را هجو کرده و این رباعی را باو اسناد بیت تا چند عبید از پی تالان باشی ::
تاراج گر ملک خراسان باشی :: غارت کنی و مال یتیمان ببری :: کافر باشم اگر مسلمان باشی

باوجودانکه

باوجود آنکه در مدح عبید خان قصیده غرا در سلک نظم آورده بود که این دو سه بیت از آن جمله است
بیت خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد :: که جان آمد درو یعنی عبید الله خان آمد :: سمند تند
زرین نعل او خورشید را ماند :: که از مشرق بمغرب رفت و یکشب در میان آمد :: خطا در شعر میابند
بکش خط خطا بر من :: که آن سهو القلم افتاد یا سهو اللسان آمد :: هیچ فایده بران مترتب نگشت و بجهت
اسباب و جهاتی که ذکر یافت مقتول گشت و چون خبر استیلای اوزبکیه بر خراسان و قتل عام سمع همیون گشت
شاه جنت مکان گردید
و مهمات بغداد حسب الارشاد و حسب الاراده شهریار دین و دولت صورت انجام یافته بود در اول سال
سنه ست و ثلثین و تسعمایه بجهت دفع فتنه اوزبکان عنان تسخیر و عزیمت بصوب خراسان معطوف
داشته قورچیان قمر سیر را باطراف و اکناف قلمرو همیون فرستادند که جار بجنود نصرت شعار رسانند
در اندک روزی افواج قاهره فوج فوج و جوق جوق روی ارادت و اخلاص بعتبه علیه کردون مناص آورده
بمعسکر همیون می پیوستند حسن بیگ مورخ نوشته که در آن سفر هفتاد هزار کس در اردوی ظفر
قرین جمع شده بودند اما عبید خان چون بلدهٔ فاخره هرات را متصرف شد خود را مالک مملکت خراسان دیده
عزیمت تسخیر قلعه فراه نموده بر سر احمد سلطان افشار رفت و قلعه را محاصره کرده در گرفتن آن سعی بسیار
کرد اما کاری از پیش نتوانست برد ترک محاصره کرده بهرات باز گردید چون آوازه طلوع آفتاب
موکب اقبال در آن ولایت شایع شد تزلزل در بنیان ثبات و قرارش افتاده از هرات بجانب مرو
رفت و رسولان و زبان نزد خانان چنگیزیه فرستاده استمداد نمود که بتعجیل بمدد او آیند

و از آنجا کتابت با سموری بحضرت شاه جنت مکان نوشته فرستاد و در مرو منتظر مدد و کومک نشست
و سلاطین توران در مرو جمع آمده مکرر در باب محاربه قزلباش با وزرا و اتالیقان آن سلسله کنکاش
نمودند رای ایشان بجنگ قرار نمیگرفت کوچم خان که بزرگترین سلاطین و در سمرقند فرمان روا بود
در آن سال فوت شده ابو سعید خان پسرش قایم مقام پدر شده بود و از قبض مطلق عبید خان کی گفته
گفت که درین مدت هرچند بخراسان آمده بمحاربه قزلباش کمر بستیم بجز خسارت چه دیدیم اگر تو مقاومت
میتوانی کرد مختاری والا نه در جنگ قزلباش رفیق تو نیستم اولی آنست که تو هم بمملکت خود قناعت کرده
دست ازین تلاش بکشاید باز گشتی اگر سلطان عجمی نژاد سخن او را راج دانسته در مقام معاونت
در نیامدند و عبید خان از آمد آمد سلاطین مایوس گشته و فرستاده او نیز از حضرت اشرف آمده خبر جمعیت و
کثرت لشکر و جواب کتابت که بیمان اسلوب نوشته شده این دو بیت در آن مندرج بود بیت
توکری وهست تیغ الحذر کور کوره کر براه بود دست روز الحاصل او ولی بحیرت خاطر نالان
قطع تعلق از خراسان کرده روانه بخارا شد و حضرت شاه جنت مکان بسعادت و اقبال بخراسان
در آمده ماهچه طوق بر فردوس بر ساحت الولایت تافته و در دار السلطنه هرات نزول سعادت نموده
مرهم راحت بر جراحات ناسور دلخستگان آن دیار نهاد حکومت خراسان را ببرادر اعیانی خود بهرام میرزا
عنایت فرموده غازیخان تکلو را لله میرزا و امیر الامرای خراسان فرمودند و حل و عقد امرا و حکام تعیین نموده
مهام جمهور انام را تبارک نظام و انتظام بخشیدند و چون از عبور و نزول سپاه غارتگر اوزبک

خرابی

خرابی بآن دیار راه یافته بود توقف عساکر ظفر شعار موجب ضیق معاش سپاهی و رعیت آن دیار
بود مراجعت بصوب عراق لازم آمده عنان نصرت نشان شهریار آفاق بدان صوب منعطف
گردید ذکر آمدن عبید خان کرت پنجم بخراسان چون خبر مراجعت شاه جنت مکان در بخارا بسمع عبیدخان
در سال دیگر مطابق سنه سبع و ثلثین و تسعمایه قمش اوغلان را با بعضی امرای اوزبکیه بطریق ترکتازی
و خبرگیری بخراسان فرستاد ایشان از آب آمویه عبور کرده از راه سرخس بمشهد مقدس معلی
آمدند شمشا سلطان استاجلو حاکم مشهد و اغزیوار خان شاملو و لد دمری سلطان که حاکم نیشا
بور بیکدیگر ملحق شده بر سر قمش اوغلان و اوزبکان آمدند و فیمابین اندک دست بازی شده
غازیان چند نفری از مخالفان را مقتول ساخته اوزبکان تاب مقاومت نیاورده و دست از
محاربه کشیده باز گردیدند و امرا هر یک بمقام خود رفتند در سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه عبید خان
دیگر باره جنود نامعدود فراهم آورده روی توجه بخراسان نهاد و ظاهر شهر هرات را معسکر گردانیده بامر محاصره
پرداخت و امرا با اطراف و جوانب ولایت خراسان فرستاده عبد العزیز سلطان پسر خود را بمشهد و قمش اوغلا
ن را باسترآباد و خان کلدی بهادر را بسبزوار و جمعی دیگر بتاخت ولایت بسطام فرستاد و شمشا سلطان
و اغزیوار خان و سایر امرای خراسان صلاح در توقف ندیده همگی حکومتها خالی گذاشته بیرون رفتند
اما ذو القدر سلطان که حاکم دامغان بود از آمدن اوزبکیه خبردار گشته کس بمیانه کرایلی فرستاده
مدد طلبید میرزا علی سلطان خلیفه کرایلی با جنود موفور پیوسته در ظاهر بسطام با اوزبکیه دو جا

شده جنگ در پیوستند غازیان غالب آمدند و ازبکیه مغلوب و منهزم گشته جمعی قتیل و برخی دستگیر
شدند اما تمش اوغلان که بر گرفتن استراباد مامور بود پای جسارت و تهاوری پیشتر نهاده با گروه
انبوه تا محو ساوخ و بلاغ رانده و از آنجا بر سر اوروی محمد خان ذو القدر اوغلی که بحکومت استراباد منصوب
گشته بود ریخته و اوراق او را غارت نموده باز گردید و عبید خان در پای قلعه هرات لنگر اقامت انداخته
در لوازم قلعه گیری اهتمام مینمود و غازیان بقدر قدرت و توان مدافعه اوزبکان قیام مینمودند و چون اذربایجان اولامه
تکلو یاغی شده بود و بر دم آتش فتنه انگیخته بود و در آن سرحد نایره شورش و آشوب اشتعال یافته
حضرت شاه جنت مکان باشتغال عظیمه شش آن مملکت از صوب ییلاق خراسان متوجه شدند بدان جهت عبید خان
فارغ البال در پای قلعه نشسته در تضییق محصوران میکوشیدند تا آنکه مدت محاصره بهفت ماه و نیم امتداد
یافت کار محصوران از فقدان ذخیره بجان رسید غازیخان خلایق را از شهر بیرون کرده اگر ذخیره
در شستند غازیان گرفتند و بقدر رفع علت جوع از ان میگرفتند از طایفه تکلو در آن واقعه ستم و تعدی
بسیار بر رعایای بیچاره رسیده نقود و اسباب ظاهر ایشان را از دست گرفته بیرون میکردند بلکه بجست
و جوی اشیای نهانی نیز میپرداختند و بعد از بیرون رفتن شهریان بیوت و مساکن ایشان را کنده
اگر دفینه یافت میشد میبردند القصه رفته رفته ماکول بمرتبه معدوم شد که غازیان بلحوم سگ و گربه اوقات
میگذرانیدند انهم حکم عنقا گرفت مشهور است که میانه دو آقای معتبر غازیخان بر سگی نزاع شده
داوری پیش خان بردند و هر یک را مدعا آن بود که زخم من افتاده صید است و غازیان لاشه آن سگ را

دوباره

دوباره کرده بهر کدام نصفی داد هر روز یک قاب برنج با گوشت اسب جهت بهرام میرزا خان ترتیب
میدادند نصف آن را قاتق قاتق در مجلس با قابهای معتبر قسمت میشد و نصف ایشان با جدبه خود بکار میبردند
از عدم قوت قوت غازیان سستی گرفت که مردم بعصا تردد مینمودند و عبید خان کس بقلعه فرستاده سخن
صلح بمیان آورد غازیخان راضی شد که عبید خان یک دو کوچ پس نشیند تا بهرام میرزا و خود در لباس سلامت
بیرون رفته بشهر سبزوار روند عبید خان راضی گشته میگفت که ایشان آمده از زیر طناب خیمه من بگذرند و
بروند و بهرام میرزا و غازیان تن بدین مذلت نمیدادند و بعد از چند روز آتالیقان ابوسعید خان
بن کوچم خان که پادشاه سمرقند بود شهرت آمد که قرار صلح بهر صورت یافت و غازیان با کمال ناتوانی با
دشمنان دین و دولت زد و خورد کرده در قلعه داری میکوشیدند و چون حقیقت این اخبار و تسلط
اوزبکان بکار در آذربایجان بمسامع جاه و جلال رسید و فتنه اولامه فی الجمله تسکین یافته بود شاه جنت
مکان توجه بجانب خراسان جزم فرموده در شهور سنه تسع و ثلثین و تسعمایه رایات فیروزی آیات
بدان صوب در حرکت آوردند و قاصد سریع السیر جهت رسانیدن این بشارت بهرات فرستادند
در حینی که شراره آه گرسنگان هرات آتش در خرمن روزگار انداخته بود قاصد خجسته پیام
مژده فرح بخش ورود موکب ظفر فرجام رسانیده قوت جان و قوت جان گردید و غلغله شادمانی
غازیان باوج آسمان رسید نقارههای شادیانه بنوازش در آوردند و عبید خان مرد شناعی بیش
بود در آن چند روز این ابیات نوشته نزد خود در نزد خواجه امیر بیگ مهر مشهور که وزیر غازیخان

بود بشهر فرستاده بود بیت ای باد اگر به اهل خراسان گذر کنی * زنهار عرضه ده بزبان
بنام ما * وانکه ز روی لطف بگو آن گروه را * کای گشته کینه خواه شما خاص و عام ما *
کلک غرور جهل شما کرده هست ثبت * در رقعه که بود در آن رقعه نام ما * کای خواجه بعد ازین طمع
از زندگی ببر * زیرا که گشت سکه خانی بنام ما * خواجه مرد سخنور و قابل و از مستعدان روزگار بود و
در جواب این ابیات نوشته فرستاده جواب ای مدعی کمر نشیدی که میرسد * شاه ستاره
حشمت جم احترام ما * مانند کان حضرت شاهیم از ازل * ثبت است بر جریده عالم دوام ما *
باشند جواب دعوی خانی که کرده * بیتی ز شعر حافظ شیرین کلام ما * قراوجانی بیک سلطان
که از بلخ بمدد عبید خان آمده بودند با قزلباش بنهانی طریقه دوستی ظاهر ساخته جهت
بهرام میرزا کمر است و کره اسبی فرستاده مردم او در خفیه شبها یابوهای لاغر یکبار
خندق آورده بهای تمام بغازیان میفروختند و حضرت قاسم الارزاق چندگاه از گوشت آنها
روزی غازیان مهیا مینمودند القصه چون حضرت شاه جنت مکان عزم خراسان جزم فرمودند
القاص میرزا با بدرخان استاجلو بصوب استرآباد فرستادند و ایشان چون به بسطام رسیدند
بدرخان با رقا جانقی زده مصلحت در آن دیدند که بجانب استرآباد ایلغار نموده علی الغفله
بر قشون اغلان روند بمضمون الحرب خدعه عمل نموده در موکب عالیجناب میرزا با یکهزار و پانصد
نفر از نامداران عرصه نبرد از بسطام ایلغار نموده صبحی که اکثر اوزبکان در حمام بودند بشهر آمده نقاره

شادیانه

شادیانه نوازش در آوردند و بهر اوزبک که میرسیدند گردن ایشانرا از بار سر سبک
میساختند و هر کدام برهنه و عریان از حمام بیرون می آمدند خود را غرقه بحر بلا دیده راه عدم
می پیمودند قشون اغلان از حادثه این واقعه سراسیمه و حیران در شهر سرگردان شده بود بقصد شورش
با هفت هشت نفری بیرون آمده بطرف مرو گریخت و چهار برادرش با هوزری پانصد نفر بقتل آمده
سرهای ایشان را باستقبال موکب همایون فرستادند صوفیان خلیفه روملو را با سیصد نفر
از غازیان روملو و جمعی کوکیلو بسبزوار ارسال فرمودند و اوبر خان کلدی بهادر که با چهار
هزار نفر اوزبک در سبزوار بود شبخون آورده جمعی را بقتل آورد و اوزبکان بجانب نیشابور رفتند در
اثنا حضرت شاه جمجاه از کثرت جنود اوزبک اطلاع یافته حسینخان شاملو و اغزیوار خان شاملو
و ایه سلطان روملو بمدد صوفیان خلیفه فرستادند و در حدود نیشابور بیکدیگر ملحق گشته در انجا با اوزبکیه
جنگ کردند و غالب آمده متوجه مشهد مقدس معلی شدند عبدالعزیز سلطان با شش هزار کس در مشهد بودند
آوازه ورود موکب همایون و قرب وصول امرا تاب توقف نیاورده بجانب هرات گریخته بپدر ملحق شدند
عبیدخان از قرب وصول رایات آفتاب اشراق خسرو آفاق و جنود عراق آگاه گشته بطریق هربار فرار
بر قرار اختیار نموده راه بخارا پیش گرفت و سلاطین اوزبک یکبیک مقر حکومت خود گذاشتند
آفتاب چتر زرنگار همایون شاهی از افق دار السلطنه هرات طالع گشته در بیست و دوم شهر جمادی الثانی
سنه تسع و ثلثین و تسعمایه در باغ شهر نزول سعادت فرموده بر مسند جهانبانی قرار گرفتند و کار

و اشراف که پراکندگان دیار پریشانی بودند بسایه اقبال همیون استظلال جسته نوید عاطفت
یافتند و غازیخان بجهت اخذ اموال مظلومان معاتب گشته فقرا و ضعفا را از خزانه عامره عنایتهای
کلی فرمودند و در آن سال قشلاق در هرات قرار یافته بعد از چند گاه بقصد یورش ماوراء النهر کوچ شمال
عبید خان به تادیب اوزبکان از شهر بیرون آمده الکا نشین معسکر خسرو باداد و دین گردید و آوازه یورش
ماوراء النهر در خراسان افتاد حسین خان و منتشا سلطان را با بعضی امرا بتسخیر غرجستان مامور گردانید
و ایشان الولایات را فتح کرده معاودت نمودند و امرای مدار عالیمقدار ساختگی یورش ماوراء النهر
نموده بسرانجام یراق و تهیه و اسباب مشغول بودند که از آذربایجان و عراق اخبار موحش در آرد و
شیوع یافته آوازه حرکت لشکر روم و آمدن سلطان سلیمان بدان مرز و بوم آن امر را لایق
عایق گشته معاودت موکب همایون بجانب عراق الیق نمود و چون در جانب بلخ و قدرت
قلعه داری نمانده بود و رعایا و عجزه از سلوک ناهموار غازیخان و مردم او شاکی بودند
حکومت دارالسلطنه هرات بشاهزاده کامکار سام میرزا تفویض فرموده اغزیوار خان
شاملو را لله و اتالیق میرزا و امیرالامرای خراسان فرموده عنان عزیمت بطرف عراق
معطوف داشته بسرعت و استعجال روانه شدند **ذکر احوال خراسان و آمدن عبید خان**
مرتبه ششم بان بلده سعادت نشان و توجه موکب همایون و اختتام احوال عبید خان و وقایع
متنوعه بحسب اقتضای ملک بوقلمون از سخن سرایان انجمن اخبار روایت کنندگان سیر و آثار

چنین

چنین بتحقیق پیوسته که بعد از مراجعت شاه جمجاه جنت بارگاه سام میرزا و اغزیوار خان چند
گاه در هرات اقامت نموده بنظم و نسق ملک خراسان و جبر اختلال احوال عجزه و زیردستان
پرداختند و عبید خان در بخارا پای در دامن خمول کشیده متفحص احوال خراسان میبود تا آنکه خبر کشته
شدن حسین خان و تزلزل احوال طایفه شاملو بهرات رسید موجب توهم سام میرزا و اغزیوار خان گشته
بتحریک جمعی مفسدان خیال محال مخالفت و سرکشی کرده دست تعدی باموال متوطنین دراز کردند و مبلغها تعذیب
و شکنجه از مسلمانان گرفته باراده تسخیر قندهار بدان صوب در حرکت آمدند و در فراه مراد سلطان افشار را
بخود ملحق ساخته و بظاهر قندهار رسیده قلعه را محاصره کردند خواجه ختای که از جانب میرزا کامران برادر همایون
پادشاه حاکم قندهار بود بمدافعه و قلعه داری قیام نموده چند ماه از جانبین بمقام جنگ و جدال و معرکه حرب
و قتال گرم گردید و دست ارادت اولی بر دامن مقصود نرسید تا آنکه میرزا کامران از لاهور سپاه
کشن جمع آورده باستخلاص محصوران قندهار آمد سام میرزا و اغزیوار خان از قرب وصول میرزا کامران آگاه گشته
از پای قلعه کوچ کرده یک منزل پس نشستند بر میرزا کامران ظاهر شد که شاهزاده عالی تبار بر حضرت شاه
کامکار اراده تسخیر قندهار نموده بنابراین کمر محاربه و مدافعه آن گروه بسته متوجه معرکه قتال شد سام میرزا
و اغزیوار خان با دو سه هزار که همراه داشتند در برابر میرزا کامران صف قتال آراسته فیمابین محاربه عظیم و نبرد
قوی بوقوع پیوست قزلباشیه داد جلادت و مردانگی داده جوانغار و برانغار سپاه جغتای تار
و مار گردانیدند و در اثنای کر و فر دست اسب اغزیوار خان بسوراخی رفته بسر درآمد و از

اسب غلطیده مجهولی از سپاه جغتای بر زبر فرقش رسیده او را دستگیر کرد و چون دانستند که اغزیوار
خانست فی الفور بقتلش پرداختند لشکر جغتای دلیر شده قزلباشیه افسرده شدند بنابران سام میرزا
عنان از محاربه پیچیده بطرف گرمسیر رفت و دورکرده باد دم دشمنان کشته در انجا چند مفسد که او را بمخالفت
شاه جمجاه ترغیب نموده بودند بقتل آورده سرهای ایشانرا بدرگاه شاه جهان پناه فرستاده التماس
عفو جرایم خود نمود و چون خبر اختلال سام میرزا و قتل اغزیوار خان در بخارا بعبید خان رسید اول سید
میرزا را با بعضی امرای اوزبکیه با پنج شش هزار کس بتاخت خراسان فرستاد سید میرزا با چهار هزار
کس بطرف جام رفته جمعی دیگر از سرداران اوزبکیه بجانب خواف رفتند صوفیان خلیفه که حاکم مشهد
معلی بود با فوجی قلیل متوجه دفع سید میرزا گشته در جام میانه هر دو گروه نبرد قوی دست داده
اوزبکیه مغلوب شدند و صوفیان خلیفه بعد از شکست و فرار ایشان بر سر اوزبکان خواف رفت
آن گروه نیز مغلوب گشته جمعی کثیر از اوزبکیه بقتل رسیدند برام اغلان که از جانب کسکن قرا سلطان
بن جانی بیک سلطان حاکم گرجستان بود بتاخت هرات آمد خلیفه سلطان بن ملو که مرد بهبوت
هشتاد ساله و از جانب سام میرزا و اغزیوار خان در هرات بود جمعی از مردم شهر و بلوکات و
سپاهیان متفرقه بر سر خود جمع نموده باستقبال اوزبکیه شتافت و تا ده فرسخ رفته با اوزبکان
رسیدند و فیما بین جنگ در پیوسته لشکر هرات چون مردم هرجایی و اکثر تازیک بودند
و از سرداران نیز زیاده جهانی نمیکردند کاری نساخته مغلوب شدند خلیفه سلطان حالت را از

معرکه

از معرکه بدر رفتن که در هنگام مردانگی مخاطره از شمرده اند نبود بقتل رسید بقیة السیف
عزیمت را غنیمت شمرده بشهر آمدند برام اوغلان غنایم موفور بدست آورده از همانجا مراجعت
نمود جماعت قزلباشیه که در هرات مانده بودند چون هرات بیحصار بود باستصواب مردمان از
خوف اوزبکان بمشهد مقدس نزد صوفیان خلیفه فرستاده او را بهرات طلب نمودند
خلیفه پسر خود را در مشهد مقدس گذاشته خود بهرات آمد صوفیان خلیفه مرد شجاع و دلیر فرزانه
و از صوفیان بجهت این دودمان مقدس بود اما جنونی بر طبیعتش غالب بود و اعمال و افعال
دیوانه از و بسیار بظهور میرسید بعضی عقلا او را مرد مزوّر ابله طراز میدانستند و در هرات
بسخن جمعی اشرار ابواب جور و اعتساف بر روی خلایق گشوده استشفاع و التماس را دربست
و بهر کس از مردم شهر و بلوکات گمان اندک تمولی بود بمصادره و مواخذه او گرفتار گشت
از غایت جنون با کمال تزویر و ابله طرازی اظهار میکرد که دوشینه در خواب از حضرت
دوازده امام بمن اشاره شده که از فلان شخص مبلغ کذا گرفته بغازیان ده و دفع دشمنان
کن و حکم امام را چاره نیست الغرض از دوستان خود که هوس حکومت او کرده بشهر آمده
بودند تحمیلات همگی حکمی کرده گریبان گویان در مجمع هدیان میگفت که هر چند در خدمت
حضرت ائمه درخواست کردم که فلان شخص دوست نیست مرا ازین تکلیف معاف دارید در
معرض قبول نیفتاد فرمودند راکم و زیاد جایز نیست القصه بدین حیله با چون شمار زر

بسیار بحصول پیوسته مردم ازو براو بجان رسیدند درین اثنا عبیدخان با جنود بلا انتها از آب
امویه عبور کرده در شهور سنه اثنی و اربعین و تسعمایه در حدود مشهد مقدس رسیده بامر محاصره ان بلده
شریفه پرداخت و متعلقان صوفیان خلیفه با مردم مشهد برج و قلعه و باره شهر را استحکام داده
کمال مردانگی را در حفظ و حراست ان بجای می آوردند هر چند اوزبکان در لوازم قلعه گیری
اهتمام بیشتر کردند کمتر نتیجه داده اصلا راه تسلط بران بلده نیافتند و چون صوفیان خلیفه در اثنا
از محاصره مشهد اگاه گردید بمردم خود نوشت که مراد انست باید که اینک من رسیدم و عبیدخان را
گرفته و پوست او را کنده و پرکاه کرده بپادشاه میفرستم الحاصل خضر چلبی نام وکیل خود را که در
از خلیفه بحکومت [illegible] بود در هرات مبلغی معتدبه از وجوه و تحمیلات بالقوه بتحویل گماشتگان
خود نوشت که بفعل آورند و دیوانه وار با سه هزار کس بعزم رزم پادشاه اوزبک روانه مشهد
مقدس شد و در راه خرمن کاهی از دور بنظرش درآمده توقف نمود و در انجا استاده جوالی پرکاه کرده
همراه برداشت که جهت پوست عبیدخان انباشتن ضرورست و در حوالی مشهد از نزول اوزبکیه
کاه نماند و عبیدخان چون از آمدن صوفیان خلیفه واقف شد بتفکر فرو رفت زیرا که عارش می آمد
با شکوه پادشاهی با یکی از امرای شاهی مقابله نموده جنگ کند و چنین مسموع افتاده بود که خلیفه را
در وقت حرب جنونی واقع و عارض میشود که از بسیاری جنون از لشکر اندیشه نمیکند و مکرر بی
دیوانه وار خود را با فوجی قلیل قزلباش بر گروه انبوه اوزبکیه زده و غالب آمده در جنگ اوزبک

دلیرشده

دلیر شده مبادا چنین صورتی روی نماید امرای اوزبکیه هیچ کدام بوجود خان متصدی حرب او نشدند
تا ابا النصر و عبیدخان بمحاربه او کمر بسته جمعی بیشتر برسم قراولی فرستاده عبدالعزیز سلطان پسر خود را و الی خوارزم
دالش سلطان و سونج محمد سلطان را منقلای سپاه گردانیده خود متعاقب در حرکت آمد صوفیان خلیفه بمقدمة
الجیش اوزبک دوچار شده بعد از جنگ غالب آمد و سردار جنود اوزبک که گرفتار غازیان شده بود بخلیفه گفت
که بحکم عقل با نه هزار کس مقابل پادشاه اوزبک که اقل سی هزار کس همراه دارد مردی زنهار که الحال بازگشته خود را
بقلعه هرات انداز خلیفه از غایت غرور و غلبه سودا چون بمحاربه اصرار نموده و در اثنای ساختگی حرب فوجی که منقلای
سپاه اوزبک نمایان شده صوفیان خلیفه صف قتال آراسته در عدل آباد جنیان بود هر دو لشکر بیکدیگر رسیده از جانبین
دست بآلت کارزار بردند و الحق قزلباش خود را بران پایه لشکر زده دران معرکه کارزاری کردند که نظاره
کیان افلاک دیده تعجب و تحیر دران میگریستند عبیدخان بواهمه انکه مبادا غلبه از جانب قزلباش وقوع یابد خود را از قلب
حرکت کرده با گروه انبوه بر صف سپاه زده غازیان چندانکه قوت و قدرت داشتند دفع صدمات بهادران اوزبک نمودند
اقوال امرا از مقاومت عاجز آمده راه فرار پیمودن گرفتند و صوفیان خلیفه دیوانگی آغاز کرده خود را با چند نفر
از غازیان که بمرافقت او مقید شده بودند بحصار ویرانه که در نزدیک حوالی جنگگاه بود انداخته خود را بی
زاد و ذخیره محصور دشمن گردانید و عبیدخان در پای حصار نشسته غازیان تا سی و پنج روز بگوشت اسب
زنهار شکسته نیم طبخی مینمودند معاش کرده با اوزبک مقاومت کردند و اوزبکان سیبها پیش برده حوالها
ترتیب داده اخر بران ویرانه مستولی شدند و صوفیان خلیفه را گرفته بقتل آوردند مولف احسن التواریخ

نوشته که صوفیان خلیفه در اندک زمانی که در خراسان حکومت میکردند تا موازی چهار هزار و هفتصد
اوزبک در معارک کارزار بقتل آورده بود القصه چون این خبر بهرات رسید خضر چلبی وکیل خلیفه باتفاق
قزلباشیه که در شهر بودند مردم شهر و بلوکات را احضار نمودند که سرانجام اسباب قلعه داری بپردازند
مردم بلوکات راضی نشده چون از جور و تعدی خضر چلبی و عمال اوزبکان آمده بودند با شهریان مخالفت
نموده در خفیه کسان بطلب عبید خان فرستادند و خان بظاهر شهر رسیده و بامر محاصره پرداخت و غازیان و
مردم شهر در کمال بیباکی تا پنجاه روز با عبید خان مقاومت نموده شهر را نگاه داشتند عاقبت یکی از
اعیان شهر بمواعید کاذبه عبید خان از راه رفته شبی پنجصد نفر از مردم اوزبک را از برجی که بگراست او
متعلق بالا کشیده و اوزبکان بشهر ریخته غازیان بعد از محاربه بسیار و سعی بیشمار مغلوب گشته بقلعه
اختیار الدین گریختند اوزبکان در آن بلده فاخره مستولی شدند در میانه خلایق طوفان بلا بالا گرفت
اوزبکیه دست تعدی باموال مسلمین دراز کرده دقایق و دفاین بتقبین و شکنجه میگرفتند عبید خان کس
بقلعه اختیار الدین فرستاده شرط نمود که چون خضر چلبی قلعه را باموال و اسباب صوفیان خلیفه و رزی
که از خواجگان بلاد و بیمال گرفته اند تسلیم نماید او در تعاقب از قتل و غارت ایمن اند بعد از معاهده
دیمان محصوران بیرون آمدند و اوزبکان ایشان را برهنه و عریان کرده همگی را بصوب بخارا روانه نمودند در
راه مقتول گردانیدند عبید خان بعد ورود ببصره اوزبکیه را از قتل و غارت منع نموده بمملکت داری پرداخت
و تا چهار ده ماه در دار السلطنه هرات بر مسند حکومت تکیه زده و کامروایی و دولت بود اما هر روز چند

نفر



نفر بگناه تهمت رفض و تشیع گرفتار آمده بشهادت دو جاهل نادان بحکم او در سر چهار سوق و
بقتل میرسیدند جور و بیداد آن سفاک بیباک و زبر و زبر در افزایش بود آه و ناله جگر سوز دلخستگان
و فریاد و فغان و زنان ناحق کشتگان باوج آسمان میرسید تا آنکه این خبر اسبار در آذربایجان بمسامع جلال
شاه جمجاه جنت مکان رسید موکب منصور اوزبکیه را پیش نهاد همت والا گردانیده در شهور سنه ثلاث و اربعین
و تسعمایه با امرای نامدار و عساکر فیروزی شعار بجانب خراسان در حرکت آمدند کوچ بر کوچ روانه شده در حینی که
عبید خان از هرات بیرون آمده بعزم تسخیر مشهد مقدس معلی که تا آن غایت از تصرف قزلباشیه مانده بود روانه آن صوب
بود او ورود موکب همایون شاهی دران دیار بلندی گرفته در باخرز یاد تحقیق گشت که حضرت شاه نیشا
بور در رسید عنقریب با چتر رایت ظفر نما بکر همایون از افق دار السلطنه هرات طالع خواهد شد
در هما روز با خرز بجانب هرات باز گشته سلطانان و چنگیزیه که همراه بودند جمع نموده مجلس
کنکاش منعقد ساخت و در رفتن و استادن مشورت نموده بگفت که قزلباش درین زمستان مشقت
سفر اختیار نموده از راه دور آمده اند و جهت بسیار کشیده اند و ما در عدد و عدت از ایشان بیش
و در قوت و قدرت در پیشیم اگر توقف کرده جنگ کنیم بتحمل که درین نوبت غالب گردیم سلاطین
و عظمای قوم همگی متفق اللفظ گفتند که ما را طاقت محاربه حضرت شاه نیست هر چند عبید خان این
مقوله سخن گفت بجایی نرسید بالضروره در قلب زمستان که آفتاب در برج دلو بود گریان
و نالان وداع پلهالان کرده از راه بلخ متوجه بخارا گردید و ظل خورشید اشراف خسرو آفاقی

بر مفارق آمال سکنه هرات گسترده شد و در کمال عظمت و اجلال در بلده ارم تمثال
نزول فرمودند و بیچارگان کشور ملال و پریشانی در سایه الویه معدلت و جهانبانی آرام گرفتند
از زحمت و ابتلای اوزبکان آسودگی یافتند چون سام میرزا الطهماسب رفته در قلعه طبس
مسعود شاه علی خلیفه مهردار ذوالقدر حسب الفرمان شهریار دادگستر با بعضی امرا طلب رفته
او را بدرگاه آوردند و در حد مدت انحرف سر خجالت پیش افکنده اشک ندامت از دیده باریدن
گرفت حضرت شاه جمجاه جنت مکان تقصیرات او را بعفو و اغماض خسروانه مقرون گردانیده بعضی
ملازمان او را که ماده فتنه و فساد بودند بیاسا رسانیدند و حکومت خراسان شاهزاده جوان بخت
کامران سلطان محمد میرزا تفویض یافته محمدخان شرف الدین اوغلی تکلو لله میرزا و امیرالامرا
گردید چون فصل شتا بپایان رسیده بهار دلگشا اطراف و حوالی جلوه ظهور نمود هر چند سام میرزا
بادیه خلاف پیموده وجود بر سر قندهار رفته کاری نساخته بود آنحضرت از جهت نسبت
برادری در اینوقت عرق حمیت بحرکت در آمده با جماعت جغتای که بجنگ قزلباش دلیری
کرده بودند در انتقام شده متوجه تسخیر قندهار و زمین داور گشتند و در کنار آب هیرمند امیر سلطان
روملو را با جنود موفور پیشتر فرستادند و خواجه کلان حاکم قندهار بصفت همیون شهریار کامکار
خبردار گشته بنیان ثبات و قرارش تزلزل یافت کیچی خواجه نامی از اقربای خود را در قلعه
گذاشته خود بجانب سند رفت و چون آفتاب عبیر فلک سای همیون شاهی از افق دیار

مقام

قندهار طالع گشت کیچی خواجه از هیبت صولت و سطوت شاهنشاهی جز اطاعت و مطاوعت
چاره نیافته بدرگاه جهان پناه شتافت و کلید شهر و قلعه بخدام بارگاه سپهر اشتباه سپرد حضرت شاه
ملایک سپاه ایالت آن ولایت را به بداق خان قاجار رجوع فرموده مظفر و منصور عنان عزیمت بصوب
هرات منعطف ساختند و چون خبر معاودت آنحضرت از یورش قندهار ببخارا رسید و وهم
عظیم بر عبیدخان و سلاطین اوزبکیه استیلا یافته ایلچیان سخندان با تحف و هدایا از بلخ و بخارا
و سمرقند بدرگاه سلطنت خسرو والا مکان فرستاده تهنیت فتح قندهار بادرسانیدند و
آنحضرت روزی چند بانجاح مطالب و مرام ارباب حاجات پرداخته مهمات ضروری اولایات را
بر حسب دلخواه و صلاح دولت قاهره انتظام داده در شهور سنه اربع عین و تسعمایه بهمراهی تایید
تایید مالک الملک علی الاطلاق روانه جانب عراق گشتند و محمدخان شرف الدین اوغلی در خدمت
شهزاده نامدار کامکار بجبر پریشانی احوال محرومان و خاطر شکستگان ممالک خراسان پرداخته
در ترفیه حال رعایا و برایا کوشیدن گرفت و عبیدخان بعد از آن پای در دامن احتجاب پیچیده و از آمد و شد
بیفایده متقاعد گشته یک دو سال حرکتی از او واقع نشد تا آنکه در شهور سنه ست و اربعین و تسعمایه
از انتراه مظلومان و ستمدیدگان ملک خراسان پهلو بر بستر ناتوانی نهاده مرضی صعب بر وی مستولی گشت
و در بخارا از آرزوی هرات و سیر کنار پل مالان جان داده بعالم عقبی شتافت و سکنه خراسان از جور و طغیان
آن سفاک بی ایمان نجات یافتند و چون برخی از احوال خراسان درین صحیفه رقم نگارش یافت بنابر

ارتباط سخن متعرض سوانح گوناگون که در طی وقایع خراسان بظهور رسیده بود لهذا اکنون
وقت آنست که سوانح غریبه سرحد اذربایجان و لشکرکشی سلطان روم را بدان مرقوم
بر صحیفه بیان نگارنده بر سر تتمه احوال خراسان رویم

ذکر لشکرکشی سلطان سلیمان خوندکار روم بدیار عجم و منازعه او با سریرآرای ملک کسری و جم

در فوق اشاره بان شده که در زمان دولت
همیون شاه جم قدر ملایک سپاه سلطان سلیمان پادشاه روم باغوا و افساد مفسدان شقاوت لزوم
چهار مرتبه لشکر بدیار عجم کشیده با پادشاه جمجاه جنت مکان مبارزه آغاز نهاد و اول تحریک و اغوای اولامه
تکلو کیفیت این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه اولامه تکلو در زمان حضرت خاقان سلیمان نشان در سلک یساولان
انتظام داشت و رفته رفته مراکب نوکری طی کرده بحسن خدمات سپاهیانه برتبه امارت ترقی نمود
و در زمانی که قبل از واقعه چوهه سلطان امیرالامرای اذربایجان شده بود بعد از کشته شدن چوهه
سلطان بنا بر نخوت و غرور بکاخ دماغش تصاعد گشته اراده نمود که بجای چوهه سلطان وکیل صاحب
قدرت و موسس و مرتبت امور دولت باشد چون مقصودش بحصول نه پیوست چنانچه مذکور شد
حقوق تربیت این دودمان را بر طاق نسیان نهاده روی از این دولت ابدقرین تافته بروم رفت
و در آنجا اکثر فتنه کرده خواندکار را بتسخیر ولایت عجم سرگرم ساخت خواندکار در اول حال فیل پاشاه را
با پنجاه هزار کس بدانصوب فرستاده شرفخان روزکی کرد که حاکم تفلیس و از تابعان این دودمان سعادت
نشان بود اول فیل پاشاه بر سر رفته او را از الکا بیرون کرد و اراده داشت که لشکر بر سر خطه وان کشند

شاه

شاه جنت مکان با فوجی از افواج قاهره بر سر او ایلغار فرمودند فیل پاشا از شکوه و هیبت
شهریار گردون حشمت تاب مقاومت نیاورده و تپه‌ها را انداخته گریخت بعد از فرار او که رایات
نصرت آیات جهت فتنه عبیدخان اوزبک بجانب خراسان در حرکت آمده از دار السلطنه هرات عازم ماوراءالنهر
بودند اولامه متواتر ایلچیان بخدمت خواندکار فرستاده عرض کرد که پادشاه قزلباش در خراسان لشکر
بماوراءالنهر کشیده با جنود اوزبک در پیکار است و در آنجاها مشغول محاربه مغول و تاتار است
و اذربایجان و عراق خالیست سلطان سلیمان بسخن او از استنبول با لشکر بیکران بصوب اذربایجان
نهضت نمود و ابراهیم پاشای وزیر اعظم را با هشتاد هزار کس منقلای گردانیده خود متعاقب در حرکت
آمد و ابراهیم پاشاه با اولامه پیوسته او را از آنجا باردبیل و دیگر پاشایان را به بلاد اذربایجان ارسال
نمود و اکثر بلاد را بحیطه تصرف درآورده این خبر در الکای نشین النهرها کجیز و
وآنجا رسیده و ترک یورش ماوراءالنهر کرده بطریق ایلغار از خراسان متوجه عراق شده به بیست و یک
کوچ بکبود گنبد ری آمدند چون خبر معاودت موکب همایون شاهی با ابراهیم پاشا رسید با وجود
کثرت لشکر و وفور جنود تزلزل تمام با حواس او راه یافته بسلطان سلیمان پیغام داد که پادشاه قزلباش
از خراسان بری آمد و بر سر من ایلغار آورده و توکران آب شکوه پادشاهان نیست بیت

مگر هم توانی نیاورد او • بمیدان تو پاشی هم آورد او

و سلطان سلیمان بسرعت تمام بتبریز
رسیده با ابراهیم پاشا ملحق گشت و از شدت ایلغار اکثر اسبان غازیان از کار افتاده

چون از ییلاق خراسان گذشته بودند و بیسامانی در میانهٔ لشکر واقع بود غازیان بجهت سامان
و سرانجام ییلاق آذربایجان ساختگی جرب و میان ایل خود متفرق شدند چنانچه در قزوین زیاده از هفت
هزار کس در موکب همایون نبود بهرام میرزا و القاص میرزا با حسین خان شاملو و بعضی امرای منقلای سپاه گرد آمده شدند
بجانب تبریز فرستادند در آن ایام نصرت آیات متعاقب روانه شده چون باهر رسیدند خبر آمد که خواندکار از
تبریز متوجه جانب عراقست در میانهٔ بهرام میرزا و جنود قزلباش و ابراهیم پاشا که منقلای لشکر روم بود
و در یک طرف آق قزل اوزن جنگ واقع شده بهرام میرزا و امرا جنگ کنان خود را بکوه کشیده اند و
عسکر نامعدود روم هجوم آورده کوچ بکوچ می آیند از ورود این اخبار تزلزل بسیار در معرکه معسکر ظفر
شعار پدید آمده ارباب اخلاص را بنیروی اقبال دولت بیزوال دل قوی بود اما اهل نفاق و
اصحاب تذبذب دل دگرگون کرده بودند درین اثنا الوند خان افشار حاکم کوه کیلویه بود با سپاه
جرار رسیده قشون آراسته بنظر اشرف رسانید و جمعی از هر دو طرف باردوی همایون ملحق گشته شاه
جنت مکان اراده نمودند که بمدد بهرام میرزا و امرا ایلغار نمایند که خبر رسید که سلطان سلیمان با سپاه
بیکران از میشانج گذشته بسلطانیه رسید و بهرام میرزا و امرا بازگشته باردوی همایون ملحق
شدند درین اثنا محمد خان ذوالقدر اوغلی پسر کور شاهرخ ولد علاء الدوله ذوالقدر که در مدت اشرف
تربیت یافته سمت فرزندی داشت اعتقاد باطنی خود را که جهت واقعه پدر با قزلباش داشت ظاهر
ساخته با حسین سلطان و لدبردی سلطان تکلو و جمعی دیگر روی گردان شده بمخالفان پیوستند شاه جنت مکان

باسایر

باسایر امرای نفاق سرشت که بکرار اعمال زشت ازیشان مشاهده شده بود مثل حسین خان شاملو
و غازیخان تکلو و ملک بیک خوئی بی اعتماد بودند لهذا چند روزی جنگ را با جمعیت مبارزان
جان سپار در حیز تاخیر انداختند تا آنکه سر کریمه ولله جنود السموات والارض ظهور یافته جنود غیبی
بدفع لشکر روم برخاسته در سیزدهم عقرب در سلطانیه برف عظیم بارید چنانکه کمال اسمعیل گفته بیت
مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است اجرام کوه‌هاست نهان در میان برف در آنجا اردو و
خیام لشکر روم در میان برف نهان گردید خلق بسیار از جنود روم در زیر برف مانده از
صولت سرما هلاک شدند چنانچه یکی از شعرا در آن واقعه گفته بیت رفتم چو بسلطانیه الطرفه
چمن ها دیدم دو هزار مرده بی گور و کفن ها گفتم که که کشت این همه عثمانی را ها باد سحر از میانه برخواست
که من ها سلطان سلیم را مجال اقامت در عراق نماند چون معاودت از راه آذربایجان بجهت
قلت آذوقه متعذر بود از راه شهرزول که آبادان بود روانه شد که درین زمستان در حدود موصل
قشلاق نماید داود لامه را با ذوالقدر اوغلی بجانب تبریز فرستاد شاه جنت مکان بر سر ایشان ایلغار
نموده غازیخان تکلو نیز جوانمردی کرده از اردوی همایون گریخته بتبریز رفت و اولامه در فرار از ایلغار
شهریار کامکار خبردار گردانیده ایشان بجانب وان گریخته در قلعه وان متحصن شدند شاه جنت مکان حسین
خان شاملو را که بدوستی سام میرزا متهم بود و با او بدطینت بودند درین وقت اراده فرار داشت بقتل
آورده بطرف وان نهضت نمودند و ایشان را در قلعه وان محاصره نموده زمستان را در پای قلعه

گذرانیدند چون سلیم روانه موصل گشت ابراهیم پاشا کس نزد محمد خان شرف الدین اوغلی حاکم
بغداد و طایفه تکلو فرستاده ایشان را باطاعت خواندکار و سپردن قلعه بغداد دلالت نمود محمد خان از همعنی
ابا نموده عظما و ریش سفیدان تکلو بجهت کشته شدن چها سلطان و فرار نمودن الامه و غازیخان که امرای
تکلو بودند از شاه جنت مکان متوهم گشته یکی بدوستی و اطاعت خواندکار اتفاق نموده کلید قلعه را
نزد خواندکار فرستاده او را طلب نمودند و خواندکار ترک قشلاق موصل نموده روانه بغداد شد
محمد خان شرف الدین اوغلی که مرد صوفی یکجهت و دلخواه بود حسب الامر شاهی دست از شهر و قلعه بازداشته
جسر را برید و با سیصد نفری که اهلیش از اقربا و اتباع که شاهیسون بودند از راه بصره بدرفول رسید
و از آنجا بتبریز آمدند و بقیه جنود تکلو استقبال سلطان سلیمان کرده او را به بغداد آوردند و در آن
سال در بغداد قشلاق کرد **آمدن سلطان سلیمان مرتبه ثانی بایران** سال دیگر که سنه احدی و اربعین
و تسعمایه بود سلطان سلیمان نوبت ثانی از بغداد لشکر بعراق عجم کشیده قدم بملک عراق نهاده در
چون آمد و شاه جنت مکان بهمان جهت از پای قلعه وان کوچ کرده متوجه تبریز گردیده و در آنجا ملک بیک
خویی نیز که در سلک امرای معتبر لقب اهل نفاق بود بقتل رسید و از آنجا با لشکر بر خانچوی
بطرف معسکر رومیان در حرکت آمدند و چون لشکر ظفر شعار در حدود درجزین بقلاوی
سپاه خواندکار رسید جنگ کرده غالب آمدند سلطان سلیمان چون از غلبه جنود قزلباش
و انهزام رومیان آگاه گردید برآشفته امرای خود را سرزنش کرد که هرگاه از فوج قلیلی

۱۶۵

از چرخچی و قراول مغلوب شدید با پادشاه قزلباش چگونه پرخاش خواهد کرد از این غصه ترک
مقابله و مقاتله کرده از درجزین کوچ کرده عنان عزیمت بلکه هزیمت بجانب روم منعطف
گردانید رایات نصرت آیات شاهی بتعاقب او در حرکت آمده چون بحدود قلعه وان رسیدند بهرام
میرزا و بعضی امرا بتعاقب رومیان فرستاده اردوی همایون در حمن وان نزول نمود رومیان که در قلعه وان
بودند از شکوه صولت و سطوت شاهی تاب توقف نیاورده فرار نمودند قبل از آن خواندکار محمد پاشای
امیر الامرای دیاربکر را همراه اولامه و بعضی امرا و پاشایان دو هزار ینگچری مدد مردم قلعه وان فرستاده بود
و ایشان بوسطان سیده بودند که خبر وصول ایشان بشاه جنت مکان رسید از مبارزان جمعی رزم آزمای
بر سر ایشان ایلغار فرمودند چون سیاهی روم نمایان شد اکثر لشکر قزلباش شب در خواب مانده
از شدت ایلغار زیاده از دو هزار کس در رکاب نصرت انتساب بآنجا رسیده بودند اولامه با همچه
طوق پر فروغ حامله الحضرت را که از اعلام ظفر فرجام شاهی علم گرگ مشهور است یعنی دیدند و نشانه نموده
شناخت محمد پاشا گفت که حضرت شاه هست که بنفس نفیس تشریف آورده صلاح در جنگ نیست
و ما طاقت صولت و سطوت آنحضرت نداریم محمد پاشا بکثرت لشکر خود و قلت قزلباش مغرور گشته
صف سپاه آراست و بیک حمله مبارزان جنود اقبال که غازیخان ذوالقدر حاکم شیراز و جمعی از جوانان
ظفر مرز بودند شکست خورده از پیش برخاستند و بطرفة العین جمعی کثیر مقتول و برخی از معتبران
خواندکار گرفتار شدند و بقیة السیف بطرف قلعه ارجیش رفتند و کس فرستاده از خواندکار

طلبیده خوندکار سنان پاشا را با جمعی کثیر از امرا و پاشایان و سنجق بیگیان بدفع ایشان ارسال
نمود و از دلاوران لشکر قزلباش محمدخان قاجار با لشکر وار پاشایان دوچار شده جنگ عظیم در پیوست
و سنان پاشا در معرکه کشته گشت و جمعی کثیر مقتول و دستگیر شدند و چون خبر کشته شدن سنان پاشا
بسلطان سلیمان رسید ابراهیم پاشا را با خلاصه لشکر روم بدانجا فرستاده و لشکر عظیم بر سر امیر الامرا
و امرای ربیق او که بر سر ارجیش میرفتند فرستاد و میانه قراولان طرفین جنگ واقع شده
رومیه منهزم شدند ابراهیم پاشا دیگر باره متوجه محاربه قزلباش گشته تمامی مردمی که در قلعه ارجیش
بودند مصحوب خود کرده متوجه اردوی خوندکار شد و بنیروی دولت بیزوال قلعه ارجیش
نیز بدست درآمد و کوتوالی آن با محمد سلطان صوفی اوغلی مفوض گشت **ذکر آمدن سلطان**
سلیمان خوندکار مرتبه سیم باغوای القاص میرزا سپهداران معرکه سخن آرای صفوف اخبار را
بدین نمط آراسته اند که اولاد بهتلو شاه مملکت عجم را نوعی در نظر هوسش سلطان روم
آراسته و پیراسته بود که هیچ روز خالی از آن اندیشه نبود و هیچ شب بی خیال هم آغوشی آن نمی
غنود تا آنکه شاهزاده نادان حق ناشناس شهزاده القاص از کوته خردی باغوای چندین
نادان از و نادان تر اسباب دولت و سعادت درین خود را اندر اسپی داده پای از حد محبت
خان برادر مهربان که بزرگ کرده دادار جهان آفرین بود بر تافته بروم رفت سلطان سلیمان
وجود او را مغتنم و سرمایه تسخیر ملک عجم دانسته بدین خیال محال دل بستگان قریب الله داد آن

سرخیل

سرخیل جهال بدانصوب در حرکت آمدند و کیفیت این واقعه چنانست که حضرت شاه جنت
مکان القاص میرزا را از سایر برادران در تمشید مرتبت و اشفاق و مهربانی زیاده از ایشان درباره
او بظهور می آورد چنانچه بعد از تسخیر ولایت شیروان او را میانه اخوان بمرتبه شیروانشاهی امتیاز
داده بحکومت و دارائی آن ولایت نصب نمود و همین عطف و اشفاق شاهانه محسود برادران بود
میرزای نادان باغوا و تحریک جمعی فتنه انگیزان حقوق تربیت آنحضرت را بعقوق و عصیان
مبدل ساخته و چون در شیروان بسیاری از جنس و لشکر و موجبات اسباب سلطنت و پادشاهی
آماده یافت پای از دایره اطاعت و متابعت بیرون نهاده ابواب خلاف گشوده در اموری که موافق رضای
آنحضرت نبود اقدام نمود مزاج مبارک اشرف از او منحرف گشته متوجه دفع فتنه او شدند و
مشارالیه از آثار بی توجهی آنحضرت اندکی از خواب غفلت بیدار گشته از اطوار ناهنجار ندامت
و پشیمانی اظهار نمود و والده خود را با سلطان احمد میرزای لبرنس باستشفاع بخدمت شاه جنت مکان
فرستاده شرط نمود که مدت العمر پای از جاده اطاعت گذاری بیرون ننهند و شاه جنت مکان
عذر پذیر گشته از تقصیرات او گذشتند و چند نفر از امرای عظام و ریش سفیدان دولت را مثل سید
محمد کمونه و سوندک بیک قورچی باشی و معصوم بیک صفوی و شاه قلی خلیفه مهردار و بدرخان استاجلو را
با والده او فرستادند که او را قسم دهند که دیگر مرتکب خلاف نگردد و امر حسب الفرموده
عمل نموده بازگشتند و در فرصتی که در آن زمستان از جانبین لشکر بدیار کفره کشیده بغزا و جهاد

برادرند شاه جنت مکان بغزای گرجستان توجه فرموده القاص میرزا بغزای چرکس رفت و بعد
از مراجعت امرای شیروان خطبه و سکه بنام خود کرده بیشتر از پیشتر مخالفت و عصیان بظهور آورد
و شاه جنت مکان بعد از مراجعت از غزای گرجستان که از خلف ایمان و سوء ادب آن
بی‌امانت اطلاع یافتند گوشمال او بر ذمه همت لازم کرده هنوز او در چرکس بود که ابراهیم خان
ذوالقدر و کوکجه سلطان قاجار و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی را با جمعی از جنود ظفر ورود
بایلغار بشیروان فرستادند که آن ولایت را متصرف شوند مهتر دولتیار که از معتمدان القاص میرزا
و میرادوی اوبوخانه کوچ او را برداشته بقلعه گلستان برده متحصن شد و امرا ولایت
شیروان را متصرف شده قلعه گلستان را محاصره نمودند القاص میرزا این خبر شنیده از ولایت
چرکس بازگشته بدربند آمد و دو مرتبه لشکر بر سر امرا فرستاده هر مرتبه امرا بر لشکر او غالب آمدند
جمعی از مفسدان بدانجام از قزلباش در ایمغاک کشته شدند و چون این مقدمات بعرض اشرف رسید
بعضی امرا را مدد فرستاد و امرای عظام بر سر او ایلغار کرده رایات ظفر آیات نیز بدان صوب
در حرکت آمد و از آوازه ورود موکب همایون شاهی و رسیدن امرای نامدار خبردار گشته با جمعی
دهراس بسیار بجانب خاق گریخت و مردم او فوج فوج از او جدا شده بمعسکر ظفر اثر ملحق
میشدند و امرا او را تعاقب نموده در کنار آب سمور باو رسیدند او در خیال سراسیمه شد
که فرصت نموده کشتیها یافته با جمعی از همراهان نزد قرم شمخال بطرف داغستان

رفت

رفت و از آنجا بکشتی نشسته بکفه رفت و از کفه روانه استنبول گشته بخدمت سلطان سلیمان
پیوست و قلعه دربند و قلعه گلستان باقی در تصرف مردم القاص میرزا بود و عساکر منصوره بمحاصره
آن پرداخته بالاخره بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و مهتر دولتیار با بعضی از بیدولتان
بیاسا رسیدند و شاه جنت مکان شیروان را بشاهزاده نامدار اسمعیل میرزا عنایت فرموده کوکجه سلطان را
در خدمت شاهزاده گذاشته معاودت فرمودند و چون القاص میرزا روزی چند در استنبول اقامت نمود
بسخنان کاذبه و اقاویل باطله شورافزای دماغ خواندگار سلطان سلیمان گردید در سنه خمس و خمسین
و تسعمایه گروه انبوه و لشکر گروه شکوه از ممالک روم و مصر و شام و بلاد قرامان و دیار ربیعه و عراق عرب
جمع آورده با توپ و عرابه و ضربزن بسیار و ینکچری بیشمار از استنبول بیرون آمده روی توجه بولایت عجم آورد
شاه عالم پناه نیز از دارالسلطنه تبریز بعزم ستیز بیرون آمده بسوی توجه یکماه جهت جمعیت سپاه در شنب
غازان اقامت فرموده در آنجا اسمعیل میرزا با لشکر شیروان و سایر امرا و حکام از اطراف و جوانب رسیده
باردوی همایون ملحق شدند و شاه والاجاه مردم کارآگاه فرستاده سر راه مخالفان را از تبریز تا سرحد
روم آتش زده از غله و گیاه اثر نگذاشتند مردم تبریز قنوات را خراب ساخته و پوشیده بودند که آب
بجهت ایشان میسر نباشد و ماکولات علی‌الخصوص از امرای عظام عبدالله خان استاجلو را
باتفاق بدرخان استاجلو و حسینخان سلطان روملو و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و غیرهم منقلای
سپاه گردانیده بطرف مرند فرستادند و موکب ظفر قرین بییلاق داشکسن توجه فرموده علف زارها

آن یلاق محل نزول شهریار آفاق گردید و سلطان روم چون بدین مرز و بوم رسید اولامه تکلو را
با جمعی از جنود قزلباش و رومیه بمحاصره قلعه وان و از خوی القاص میرزا با بعضی از پاشایان و سنجق
بیگیان با موازی چهل هزار کس بر سر امرای عظام که بمرند ارسال داشت و خود با بقیه سپاه رزم خواه
بجانب تبریز در حرکت آمد و امرای عظام که بمرند رفته بودند زیاد اوغلی را با جمعی از مبارزان جنود اقبال
بقراولی فرستاده بودند بمقدمة الجیش رومیان رسیده میانه ایشان جنگ عظیم و نبرد قوی اتفاق افتاد
و از زیاد اوغلی در جنگ مردانگیها بظهور آمد و امرا که در چمن مرند اقامت داشتند از کثرت جنود
روم که فوج فوج میرسیدند احتیاط ورزیده خود را باطراف کوه کشیدند و لاوران قزلباش و جمعی را
بجهت خبر گیری در مرند گذاشته بودند القاص میرزا و رومیان کم بمرند رسیدند دلاوران قزلباش
که بخبر گیری مانده بودند بعزم دستبرد خود را بدیشان نموده جنگ انداختند و عنان کشیده
سپاهیانه جنگی میکردند رومیان بملاحظه آنکه فوج قلیل مبادا کومک کثیر در کمین داشته باشند
بجنگ دلیری نمیکردند بالاخره فیمابین جنگی صعب و پیکاری قوی بوقوع پیوست غازیان
قزلباش جنگ کنان بامرا پیوستند و رومیان از جلادت و مردانگی این فیه قلیل اندیشیدند عبدالله
خان و امرا نیز در یلاق اشکنبر بموکب همایون پیوستند و حضرت شاه والاجاه بارگاه مبارزان
جنود اقبال را باطراف و جوانب لشکر رومیان تعیین نموده دستبردهای نمایان کرده شب و روز
مخالفان را آسوده نگذاشتند و هر روز جمعی را بدست آورده بقتل میرسانیدند خاصه که رومیه جهت آذوقه

ازاردو

از اردوی خود قدم بیرون نتوانستند نهاد آذوقه و علیق الدواب در اردوی رومیه حکم
عنقا گرفت غنی و فقیر از فقدان نان بجان آمدند و رومیان از استیلای جوع شروع در غارت
شهر کردند اما از جنس ماکول چیزی بدست ایشان در نمی آمد و در عرض چهار روز که سلطان سلیمان در شهر
تبریز اقامت داشت چندین هزار اسب و استر از بیقوتی از قوت افتاده بجراگاه عدم شتافتند سلطان
سلیمان ازین نهضت پشیمان گشته چاره بجز مراجعت ندید و در شبی که اردوی همایون از
اشکنبر کلنبر کوچ کرده خبر قرب وصول لشکر قزلباش در اردوی رومیه شایع شد سلطان سلیمان
طبل رحلت کوفته و احمال و اثقال پیش فرستاد و خود تا صباح بر سر اسب ایستاده صبحی راهی شد
اجامره و اوباش تبریز دست بقتل و غارت رومیان برآورده جمعی کثیر از زخم خنجر تیز خونریز اجامره
و اجلاف تبریز راه عدم پیمودند از غرایب حالات در آن چند روز که رومی در چرنداب بود از شدت صاعقه
و تندباد خیابان گرد و غبار انگیخته شد و هوا تیره و تار گشت که دیده اولوالابصار از نظاره دیده دران
دو روز بیگ زنگار روز روشن از شب تار فرق نمیکردند بعد از رفتن رومیان ظلمت و تیرگی انجلا
یافته هوا اعتدال پذیرفت و جوش دریای خروش خسروانی حسب الفرمان قضا جریان بتعاقب
رومیان در حرکت آمده در هر مرحله دستبردهای نمایان میکردند و سلطان سلیمان بجانب وان رفته توپها
و بادلیجهای قلعه کوب نصب نموده در لوازم قلعه گیری سعی نمودن گرفت شاهقلی سلطان چکنی
کوتوال قلعه وان از کثرت و هجوم رومیان تاب آوردن نیاورده چهار پنجهزار نفر از صوفیه در بابت صحبت

خایف و همراهان گشته قلعه را سپرده بیرون آمد
و خواندکار رستم پاشا را در قلعه وان گذاشته
چون تا رص که در راه ... سعید ارض روم واقع
و ... آن بکه ... آمد شد
عساکر ظفر ... روحان

ازرا یا سه وارض روم و توقات و سیواس و اق شهر و بلاد قریبه بآنجا فرستاده بودند در نوبت
سلطان عثمان چلبی ام تولد آقاسی خود را با چهار هزار سوار جرار بمحافظت آنجا فرستاده خود بجانب
موش را در رفت و حضرت شاه جنت مکان دست از تعاقب باز نداشته اسمعیل میرزا با کوکبه سلطان
قاجار بر سر آنجماعت بتعاقب فرستادند و ایشان بسرعت برق و باد ایلغار نموده در حدود قلعه تولد
آقاسی مذکور بجنود روم رسیده فیما بین جنگ در پیوست و عساکر ظفر فرجام بر جنود اروام غالب آمده
تا سه هزار نفر از رومیه و چهار هزار صوفیه و مردم اطرافی که بجهت آبادانی قارص جمع آورده بودند طعمه
شمشیر غازیان گشته تر و خشک بآتش قهر سوختند و بقیة السیف از بیم جان بقلعه اندرخند و افواج
قاهره قلعه را مرکز وار در میان گرفته در عرض سه روز کار چنان بر محصوران تنگ شد که فریاد الا
مان بر آوردند عثمان چلبی تولد آقاسی و سایر محصوران که قریب سه صد نفر بودند امان یافته بیرون آمدند
و تولد آقاسی در حین ملاقات دیوانه شمشیری بر دوش طعنون بیک قاجار زده و رومیه باجمعهم دست
بشمشیر برده بر شاهزاده و حضار مجلس حمله کردند بانجهت قتل عام بوقوع پیوسته احدی از آن گروه
نجات نیافت و غازیان ظفر نموده خسرو کامکار قلعه را ویران کرده باردوی همایون پیوستند
دران هنگام بهرام میرزا با لشکر جرار و کرد و دیگر دلیران معرکه کارزار از همدان که الکای او بود
رسید حضرت شاه جنت مکان او را بطرف باید فرستاده اسمعیل میرزا را از عقب باز گردانیده فوجی
از افواج قاهره را باخلاط و کردی دیگر را بعادلجواز فرستادند و خود بفیروزی و اقبال الکای خنس

و پاس را



و پاس را تاخته متوجه ولایت موش شدند سلطان سلیمان چون مشاهده نمود که حضرت
شاه عالیجاه جنت مکان با عساکر نصرت قرین ظفر نشان قزلباش که روز بروز از اطراف و جوانب
میرسند و دست از تعاقب باز نمیدارند و القاص میرزا نخواندکار گفته بود که طوایف قزلباش
بالطبع خواهان منند و هرگاه قدم بولایت عجم نهم فوج فوج جمعیت بر سر من مینمایند تدبیر رومیان چنین
قرار گرفت که القاص میرزا را و اولامه را هرکدام بطرفی فرستند که قزلباش متوجه دفع فتنه ایشان
شده اردوی خواندکار بسلامت بیرون رود بنابران القاص میرزا را با چهار هزار کس از راه کرکوبه
و شهرزول بجانب عراق و اولامه را با دوازده هزار کس باتفاق پاشای ارض روم بطرف ولایت
مذکور فرستادند و خواندکار با اعراق خود از راه تفلیس عبور نموده خود را بدیار بکر انداخت و شاه جنت مکان
بولایت موش در رفته و الکای او را تاخته و دود از دیار او برآوردند و چون بسامع جلال رسید که او
لامه تکلو از اردوی خواندکار جدا شده با فوج از جنود رومیه در ارزنجان است و بارض روم مردوده والا
جاه کیفیت صبا رفتار را بطریق ایلغار بدان صوب در حرکت آورده در نزول و در تحال بر جناح استعجال مبنی
میکردند و عساکر منصور ده گروه گروه از عقب میرسیدند اولامه و جنود رومیه که همراه او بودند از ایلغار
خسرو کامکار خبردار گشته رعب و هراس بی قیاس بر سپهداران سپاه راه یافته از خوف جان بی استعمال
سیف و سنان تیغ جانرا انداخته راه فرار پیمودند و موکب همایون فال بفیروزی و اقبال بارزنجان رسیده
چون رومیان فرار نموده بودند غازیان چند روزه راه از عقب رفته سر و زنده در خدمت می آوردند

در آنجا لوای توجه بجانب زنجان افراخته چندگاه ساحت آن ولایت را مضرب خیام اقبال بود
و امرای مدار که بهر طرف مامور شده بودند شاه قلی سلطان افشار در قفای الوس و احشام اخلاط را
تاخته موازی پنجاه هزار راس اسب و یکصد هزار گوسفند و پنجاه هزار گاو بدست آورده سالما غانما بازگشتند
و محمود جان افشار حاکم کوه کیلویه که مقبل شاه وردی و غیرهم که بقراولی رفته بودند با کردان قابو قلی و قراولان
خواندکار را باز خورده جنگ عظیم فیما بین بوقوع پیوسته شکست بر رومیان افتاد علی سلطان باقی اوغلی
و ذوالقدر که با ده هزار کس از سپاه ظفر پناه بتاخت عالمگور که آن حدود رفته بود دچار شده بر ایشان
ظفر یافتند شاهزادگان کامکار بهرام میرزا و اسمعیل میرزا که با فوجی از دلاوران عرصه کارزار بطرف
بابر رفته بودند بالجمله باثنای تبک ادی علی رسیده آهنگ محاربه ساز دادند و جنود بهرام انتقام عرصه
خاص را بر در انجمن مبارزان رومیه گلگون ساخته جمعی کثیر بقتل آوردند القصه سرداران لشکر
قزلباش بکلی مظفر و منصور متوجه اردوی کیهان پوی گشته سر بسیار و اخترمها و آلایها که درین
معارک بدست در آمده بود در پای نظر خسرو کامکار کامران در آورده هر یک فراخور خدمت
بنوازشات شاهانه سرافراز شدند و چون نقصان و خسران و خرابی که از آمدن سلطان سلیمان بدیار
عجم راه یافته بود یکی را ده مدارک شد و درین نهضت تا قریب بیست هزار کس روم بسر تیغ ا
نتقام غازیان ظفر فرجام راه عدم پیمودند از زنجان عنان عزیمت بصوب مراجعت
انعطاف داده بابروان آمدند و از ابروان بجانب قپچاق رفته از آنجا اسمعیل میرزا و عبدالله خان

دکوکچه

دکوکچه سلطان را بشیروان فرستاده سوانده و کپک بیک قورچی باشی را با فوجی از قورچیان
عظام بجانب ولایت شکی ارسال داشتند درین اثنا خبر رسید که القاص میرزا که خواندکار او را
بعراق عرب فرستاده بود از راه شهرزول بهمدان آمده فرزندان بهرام میرزا را که در آنجا بود بدست
آورده و در ملک عراق از آمدن او آتش فتنه و آشوب اشتعال دارد بنابر آن اسمعیل میرزا و
باشی قورچیان باردوی ظفر نشان بازگشته رایات نصرت آیات باردوی سپهر اساس جهت
دفع فتنه القاص بصوب عراق در حرکت آمد **ذکر آمدن القاص میرزا بکومک روم بعراق و باز**

گشتن و مآل و حال او اما احوال القاص میرزا آنکه چون بهمدان آمد خانه کوچ بهرام میرزا را
بدست آورده از آنجا روانه قم گردید و بران بلده مستولی گشته و از آنجا جمعی اکراد بدبنیاد بجانب
ولایت ری فرستاده و از قم بکاشان آمده بران بلده نیز مستولی و دست یافت و از آنجا بهوای ملک
صفاهان روانه آن دیار خجسته نشان گردید اکابر و اهالی اصفهان ابواب آشنایی را بسته در ساخته
برج و باره شهر را استحکام داده بجنگ پیش آمدند و حضرت شاه جنت مکان از راه خلخال و طارم
بقزوین تشریف آورده از آنجا بهرام میرزا و ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز را بر سر القاص
میرزا فرستادند و آن شاهزاده حق ناشناس آوازه ورود موکب نصرت قرین شاهی و خبر قرب
وصول بهرام میرزا و ابراهیم خان آگاهی یافته احوال او متزلزل و از موافقت اصفهانیان مایوس گشته
عازم دیار فارس گردید و در سر راه بر قلعه یزد خواست دست یافته بجهت آنکه سپاه دار رعایا در قلعه را

بر روی او بستند و در انجا قتل عام نمود جمعی کثیر از عجزه و رعایا را به تیغ انتقام گذرانیده
مع هذا دروازهای بغداد را بر روی او بسته لشکر او را راه ندادند از دیه علی اردکان عبور نموده
بپای قلعه سفید رفت و چندی که برادر ابراهیم خان و خانه کوچ ذوالقدر در ان قلعه بودند
چون تسخیر ان قلعه اشکال تمام داشت و در انجا نیز کاری نساخته از راه شولستان و بهبهان باطراف
شوشتر رفت میر عبدالوهاب شوشتری که در انجا بود در شهر و قلعه را بر روی او بسته ابواب نزاع
و جدال گشودند از موافقت ایشان نیز پرهیز کننده بدرقول رفت و در انجا نیز کاری از پیش
نتوانست برد در کمال یاس و نومیدی روی توجه بجانب بغداد نهاد چندگاه در ان حدود بود
تا انکه در سال دیگر موافق ست و خمسین و تسعمایه حکم سلطان سلیمان بطلب او رسید چون
از همه طرف کفران نعمت و امنکر کننده بذر ادبار بر روی آورده بود با خواندکار نیز اغاز
حیل و شعبده بازی کرده و زر نقد را با اموال خانه کوچ بهرام میرزا که همراه برده بود باز فرستاد
عظمای روم دانستند که ازو کاری نمی آید و بودن او در ان ولایت موجب شورش و فساد
و عدم امنیت و استقامت بلاد و اختلال احوال عباد است رقم خلاف بر ناصیه حال او کشیده
سلطان سلیمان را بدفع او اغوا نمودند و خواندکار لشکر عظیم برابر او فرستاد که او را بدست
آورند ردمیان علی الغفله باردوی او ریختند القاص میرزا مضطرب الحال خود را از ان ولایت
بیرون انداخته با معدودی چند بالکای اردلان آمد چون حقیقت این حال بسامع جاه و جلال رسید

بهرام میرزا و شاه قلی خلیفه مهردار ابراهیم خان ذوالقدر را بعقب میرزا از پس مراد فرستادند و
ایشان در حدود قلعه مریوان بدو رسیده او را منهزم گردانیدند القاص میرزا گرسنه و حیران و از کرده خود
نادم و پشیمان از دو طرف خود را در ورطه هلاک گردانیده بقلعه مریوان نزد سرخاب اردلان رفت
و حکم همیون در باب سپردن او باسم سرخاب عز اصدار یافت و او چون سر اطاعت بحکم پادشاهی جاری ساخت القاص
میرزا التماس نمود که شاه نعمة الله یزدی که شوهر خواهرش بود آمده او را بیاورد و جناب مرتضوی انتساب
حسب الامر خسرو کامیاب نزد سرخاب رفته و میرزا را از وکر گریخته بخدمت اشرف آورد و چون بنظر همیون درآمد
حضرت شاه جنت مکان بلفظ گهربار فرمودند که ای برادر با مهربان توجه بکرده بودم که روی از خانواده پدر بر تافتی
و خود را از اوج عزت بحضیض مذلت و خواری انداختی و بدشمن متوسل شده مرتکب چندین فتنه و فساد و خونریزی
شدی چون از خجالت و شرمندگی جوابی نداشت سر بزیر انداخته سکوت نمود شاه جنت مکان را عرق اخوت
در حرکت آمده و ترحم کرده از گناهش درگذشت اما چون میانه طوایف قزلباش فساد انگیخته بود و اعتماد رای
شایسته و رایش نبود ان طبقه علیه صوفیه باستخلاص او راضی نبودند شاه جنت مکان رضای خاطر جمهور جسته او را
بقلعه قهقهه فرستادند که در انجا بوده باشد و پسرش سلطان احمد میرزا نیز مامور شد که با پدر در ان قلعه بوده باشد
و بالاخره بمقام سام میرزا و پسران او نیز در ان قلعه قرار یافته عمر جهان را باد شاهزاده در ان قلعه سپری گشت
و مجملاً چنان فتنه عظمی که از نیک عقل حق ناشناس الخجسته نیز روی اقبال و مساعدت اختر بخت فرخ فال
مندفع کنند شعله عصیان و طغیان او برشحات سحاب لطف الهی فرو نشست **ذکر آمدن سلطان سلیمان**

مرتبه چهارم به آذربایجان و بیان قضایا ساخته و وقوع مصالحه میانه آن دو پادشاه عالیشان

در شهور سنه احدی و ستین و تسعمایه که پنجاه سال رفته انگیزی القاص گذشته فی الجمله شورش
و انقلاب تسکین یافته بود اسکندر پاشای بیگلربیگی ارض روم الحذر فتنه کرده دیگر باره سلطان سلیمان
بتحریک او لشکر بدیار عجم کشید کیفیت این واقعه آنست که چون خواندکار روم مرتبه ثالث باغوای القاص
بتبریز آمده چنانچه بتحریر پیوست بازگردید و شاه جنت مکان با لشکر جوش در پای او قزلباش متعاقب او در
آمده تا حدود دیاربکر و ارزنجان لکدکوب سپاه کینه خواه گشته دقیقه از دقایق انتقام فروگذاشت
نکردند سلطان سلیمان چندگاه از آمدن بقا عذر گشته بنوای فرنگ رفت شاه جنت مکان بسرزنش گریدن
بدیار اسلام احتراز فرموده متوجه غزای گرجستان میشدند و چهار بخیال خلالی النعات قتال گذرانیده در سرحد
فی الجمله ازمنی بدید آمد و اگر اندکی بی اندامی از ترکمان اکراد واقع میشد از اسهل انگاشته داده فساد نمیشد
مکتوب دوستانه بخواندکار نوشته جهت ترفیه احوال عباد گفت و گوی صلح درمیان آورده مصحوب
شمس الدین دیلمی نخجوانی که از سادات انجاد و مشهور شمس فلک دولت وجود ارسال داشتند اسکندر پاشا مرد
مفسد و فتنه انگیز بود در اوایل حال که حاکم وان بود و زیاده اعتباری نداشت علی الغفله از وان بجوی
آمده حاجی بیک دنبلی را که از منسوبان این دودمان بود با جمعی از رعایای خوی بقتل آورد بدین جهت مورد
ترقیات گشته بیگلربیگی ارض روم شد در همان سال خواست که آوازه شجاعت و جلادت منتشر سازد
بر سر حسینخان سلطان روملو با بروان آمد حسین خان سلطان صلاح در جنگ ندیده از مقابله او بیکسو شتافت

او خرابی

او خرابی چند در ایروان کرده جمعی را بقتل آورده بازگشت بجز این دو حرکت ناهنجار که از ظهور
یافت و ازین طرف بمحض ترفیه حال رعایا کسی متوجه تنبیه و تادیب او نشده پای از دایره ادب بیرون
نهاده بنوعی مزخرفات بی ادبانه با امرای سرحد نوشته با عمالی که زیاده از حد او بود جسارت مینمود و اکثر
فتنه میکرد از جمله در وقتیکه حضرت شاه جنت مکان بعضی از امرای قاجار را بغزای گرجستان بطرف
داویان فرستاده بودند با لشکران الغار نموده در وقتیکه امرا باختیار رفته بودند بر سر اردوی ایشان ریخته جمعی کثیر را
از غازیان قاجار بقتل آوردند و زیاده روی و بی ادبی از حد اعتدال گذرانیده بر هم زن هنگامه عافیت گردید
در این اثنا جواب کتابت اشرف مشتمل بر وعد و وعید از جانب سلطان رسیده و تحریک اسکندر پاشا تهدیدات
کرده اظهار آمدن بپای عجم کرده بود بنابر آن آتش خشم جهانسوز شهریاری افروخته گشته با استماع سپاه
فرمان داده در اندک روزی طوایف قزلباش از اطراف و جوانب بیلاق اق سنقان که محل نزول اردوی ظفر
نشان بود جمع آمدند رای جهان آرا بدان متعلق گشت که قبل از حرکت سپاه روم لشکریان مرزبوم
کشیده در سرحد از آبادانی اثر نگذارند و اسکندر پاشا را گوشمالی بسزا داده از خواب غفلت
و غرور بیدار سازند عساکر نصرت شعار اظهار کرده که هر گروهی که لشکر کردی یکی از امرای عالیمقدار
بطرفی فرستادند و رایات فیروزی آیات متوجه اخلاط گشته قلعه اخلاط را مرکز وار درمیان گرفتند
و امرایی که بهر طرف رفته بودند الکای وان و تفلیس و پاسین و عادلجواز و ارجیش تا صحرای

موش را باد سوخته و غارت کرده هر کس از امرای روم و اکراد که بمقابله ایشان اقدام نمود محاربات
قوی و نبردهای عظیم کرده بظفر و نصرت اختصاص یافتند و بسیاری از امرا و معتبران عشیره و اکراد مقتول
و گرفتار عساکر ظفر شعار گشته با غنایم موفور باردوی همایون بازگشتند بعد از معاودت امرای عظام
متوجه گوشمال اسکندر پاشا شدند و فوجی از امرای مدار مثل بدر خان استاجلو و شاه قلی سلطان
استاجلو که حاکم نخجوان شده بود و محمدی خان موصلو ترکمان و ده وردی سلطان بادداد علی حاکم
قراباغ و سایر امرا و جمعی از قورچیان عظام و غیر ذلک را بسرکردگی شاهزاده کامکار اسمعیل میرزا
بارض روم فرستادند اسکندر پاشا از آمدن لشکر قزلباش آگاه گشته و امرای روم و سنجق بیکیان
که از ارزنجان و ترجان و بایبرد و کماخ و مرعش و طرابزون و گرجستان و ادمان و کورمال نزد او
جمع آمده بودند طریق مشورت مسلوک داشت که بیرون رفته جنگ کند یا قلعه داری نماید امرای روم
صلاح در جنگ ندیده گفته بودند که پادشاه زاده قزلباش با جمعی انبوه و لشکر کوه شکوه آمده تاب
محاربه ایشان نیست اسکندر پاشا که لشکر بسیاری از کرد و رومی در سر داشت و آوازه شجاعت
و دلاوری در سر انداخته بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته بود سخن عقلا و ارباب
تدبیر مسموع نداشته خاطر بمحاربه قرار داد و گروهی از جوانان کارآزموده منقلای سپاه گردانیده
پیشتر فرستاده خود در عقب سنجقی شهر صف آراسته با الفی نفری ینکچری تفنگ انداز و ربایب دست
عرابه توپ و ضربزن و فرنگی در پیش صف باز داشته مستعد رزم و قتال گردید و از این طرف قورچیان

جنود

جنود اقبال پیش رفته چون هراول دشمن نمودار گردید دلیرانه بر آن گروه انبوه تاختند و کار ایشان را
بر وفق دلخواه ساخته لقیة السیف لشکر روم ملحق شده رعب و هراسی از جنود قزلباش در میانه یافت
و قورچیان سپاه منصور با لشکر قول و میمنه در آویخته ایشان نیز با امرا و سرداران میمنه و میسره از چپ و راست
جنگ انداختند ~~باز محاربه~~ بازار محاربه گرم گردید و مبارزان جنود قزلباش آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساخته
بسیاری از مخالفان را بر خاک هلاک انداختند اسکندر پاشا دلیری و داوری قزلباش ملاحظه نموده آتش غیرت
در کانون درونش شعله کشیده با گروه انبوه از قول بیرون آمده بفوج قورچی تاخت و فیما بین هر دو فریق
محاربه در غایت صعوبت بوقوع پیوست و در اثنای گیر و دار قول بزرگ جنود ظفر شعار که بفر و شکوه شهزاده کامکار
آراسته و در نهایت نمایان شده اسکندر پاشا را چون نظر بر آن لشکر بیشمار افتاد و علامت عجز و انکسار در ناصیه
احوال سپاه روم مشاهده و شکستن از کار زار باز مانده هزیمت غنیمت شمرده و عنان از محاربه تافته سراسیمه و از خود را
بقلعه انداخت دلاوران سپاه منصوره تا دوازده سرکرده کشته و تا دروازه قلعه تعاقب منهزمان لشکر روم کرده قریب
سه هزار کس از رومیان و اکراد و ینکچریان طعمه شمشیر غازیان شده رمضان بیک برادر اسکندر پاشا محمد بیک نام
قولر اقاسی و غلامان خدمتکار و چند نفر از امرای معتبر روم خصوصا حاکم مرعش و حاکم ملاطیه و حاکم طرا
بزون و میرماهین و محمود بیک نام برادرزاده خیربیک که در زمان سلطان قانصو پادشاه مصر و شام حاکم
حلب بود و با سلسله ولینعمت حرام نمکی کرده نزد سلطان سلیمان آمده در تسخیر ممالک مصر و شام
و حجاز اغوا نموده و میران سنجق اکراد دستگیر شدند شاهزاده کامکار و امرای مدار در پای قلعه

بقول

ارض روم فرود آمده خیام ظفر افراختند و چند روز افواج قاهره در اطراف و جوانب الولایت
آتش نهب و غارت افروخته مظفر و منصور با غنایم موفور بازگشتند و ندای کوچ در وادی اردوی
توجه باردوی کیهان پوی آورده در حینی که شاه جنت مکان قلعه اخلاط را گرفته بمحاصره قلعه ارجیش
پرداخته بودند باردو ملحق گشته بسعادت بساط بوس سرافراز شدند و جمعی که مردانگیها بظهور آورده
بودند خصوصا زیاد اوغلی نوازش و استحسان یافته گرفتاران را بنظر انور در آوردند و اکثر بیاسا رسیدند و
کیفیت تسخیر قلعه اخلاط آنکه چون موکب همایون بپای قلعه رسیده محاصره نمودند محصوران بمدافعه و قلعه داری
پرداخته چند روز بقدر قوت و توان کوشش نمودند بالاخره از محافظت شهر و قلعه عاجز شده شفیعان انگیخته
قلعه را سپردند و حکم بتخریب آن نافذ گردیده چنان حصار استوار با زمین هموار شد و از آنجا
عنان عزیمت بصوب ارجیش معطوف داشته قلعه ارجیش را محاصره فرمودند و حاکم قلعه بمتانت و
استحکام حصار و اسباب قلعه داری مغرور گشته توپچیان و تفنگچیان رومی توپ و تفنگ بعسکر همایون
ریختند و محصوران در مراسم قلعه داری کوششهای مردانه مینمودند و از آنجا غازیان جلادت شعار
قدم مردانگی پیش نهاده سیبها در پای حصار رسانیدند و توپ بزرگی که درویش بیک توپچی باشی
خاصه شریفه در پای قلعه ترتیب داده بر برج و باره حواله نموده تزلزلی در بنیان انداخته القصه تا سه ماه
مردم قلعه از روی قوت و قدرت قلعه داری کرده در ماه چهارم عاجز و زبون شدند جمعی از
اکراد در قلعه بودند چنانچه عادت عامه آن طایفه است که در وقت کار با هم کس مصلحت خود را منظور

داشته

داشته با زمانه یار و با روزگار مساعد سازکار ند با یکدیگر اتفاق نموده و حاکم قلعه را بقتل آورده
قزلباشیه را بالا کشیدند و بنیروی دولت قاهره قلعه ارجیش بدست درآمده بفرموده اشرف اعلی خراب و ویران شد
و از آنجا رایات فتح آیات بصوب قلعه بارکیری افراخته همت والا نهمت بتسخیر آن حصار کیوان اعتلا که در رفعت
و بلندی با قلعه فلک همسر و با کوه الوند برابر است گماشتند مبارزان قلعه کشا روی جلادت بتسخیر آن حصار استوار
آورده باستعمال آلات رزم و پیکار پرداختند و محصوران قلعه نیز مردانه و اکثر بمدافعه قیام نموده چند روز
فیمابین آتش مصادمه و مجادله مشتعل بود تا آنکه خوف و هراس بقایا محصوران مستولی گشته دست
در دامن استیمان زدند حاکم قلعه با امان بیرون آمده مورد بخشش و نوازش گردید بعد از فتح قلعه
بارکیری اسمعیل میرزا را با موندک بیک قورچی باشی بتاخت کردستان و بعضی امرا بقتل
و غارت شمروان حاجی محمودی فرستادند و عساکر ظفر شعار از قتل و غارت اکراد بد نهاد فارغ گشته
با غنایم موفور باردوی همایون پیوستند سلطان سلیمان که عزم یورش آذربایجان جزم نموده بحلب آمده بود
درین سال بجهت قلت آذوقه استعداد آمدن نیافته در حلب طرح قشلاق انداخته تهیه اسباب یورش
سال دیگر مشغول گردید چون هنگام قشلاق بود رایات نصرت آیات در غایت عظمت و اجلال
از آن یورش اقبال سعادت معاودت فرموده بنخجوان آمدند و در آن سال قشلاق همایون در آنجا
واقع شد و در سال دیگر مطابق سنه احدی و ستین و تسعمایه سلطان با سپاه بیکران از قشلاق
حلب در حرکت آمده روی توجه بدین دیار نهاد شاه جنت مکان از نخجوان بییلاق مارزنجای رفتند

از عساکر منصوره یک گروه را بسرداری اسمعیل میرزا و معصوم بیک صفوی امیر دیوان شاه
قلی خلیفه مهردار بطرف وان و سلطان فی الحدود کرده دیگری را بسرداری سلطان
حسین میرزا ولد بهرام میرزا و کاردانی شاهوردی سلطان زیاد اوغلی بطرف دیاربکر فرستادند
که سرراه بر سپاه روم سوخته ابادانی در الحدود نگذارند و چون جنود ظفر ورود حسب الفرموده عمل نمودند
سالما غانما بازگشته در ییلاق بازارچای باردوی همایون پیوستند و چون سلطان سلیمان فصل
ییلاق را گذرانیده با سپاه زیاده از عدد و بیرون از حد قریب شد شاه جنت مکان از مبارزان جنود اقبال اثر
بسرداری بدر خان کاردیده و شجاعان کارآزموده بقراولی تعیین کردند که از چهار طرف اردوی ایشان
خبردار بوده در هنگام فرصت دستبردها نموده صرفه کار از دست ندهند و دلاوران
جنود قزلباش و کهنه سپاهیان قلاش دندان طمع بمال رومیه تیز کرده در هر مرحله دستبردها
نمایان نموده جمعی را گرفتار کمند گرفته میساختند و هیچ روزی نبود که سرها و زخمها و گرفتار شدها
را بنظر اشرف در نمی آوردند تا رسیدن سلطان سلیمان بنخوان بسیاری از جنود روم بتیغ انتقام
غازیان ظفر لزوم راه فنا پیمودند چون چندگاه در نخوان فرود آمد شاه جنت مکان بسان عساکر ظفر
نشان که در دفتر موازی چهل هزار سوار جرار نیزه گذار ز مواجب خوار همه با اسپان تازی نژاد صبا رفتار
و اسلحه و یراق آراسته بمعرض عرض در آمد سایر الناس که در اردوی همایون جمع آمده بودند
علی هذا القیاس بعد از عرض سپاه از ییلاق بازارچای بعزم قتال مخالفان بدبدبه کامره و کوکبه کیانی

در حرکت

در حرکت آمدند سلطان سلیمان بجهة قلت آذوقه در نخوان مجال اقامت نیافته شهر را سوزانیده
و از همانجا طبل ارتحال کوفته بطرف ارض روم بازگشت و موکب همایون بتعاقب او در حرکت آمده در
هر منزلی جمعی از جنود رومیه بدست قراولان قزلباش قتیل و دستگیر میشدند و در همان چند روز سنان بیک از مقربان
و مخصوصان سلطان سلیمان با جمعی قراولی از اردو بیرون آمده بودند بقراولان جنود اقبال دوچار شده بعد از
جنگ و پیکار گرفتار گردید سلطان سلیمان از گرفتاری سنان بیک پریشان ضمیر و از آمدن بیفایده
دلگیر شده بمحمد پاشا وزیر اعظم که مرد سلیم النفس و خیراندیش بود و همواره خواندکار را بمصالحه
ترغیب میکرد اظهار صلح نموده بود که محمد پاشا بامرای سرحد مکتوبات نوشته و اظهار مصالحه کرده
التماس از حضرت اشرف نموده بود که سنان بیک را آزاد نموده بازپس فرستند و کسی بجهة تمهید امر
مصالحه با او همراه نمایند شاه جنت مکان حسب الاستدعای محمد پاشا و استشفاع فرمانده ایشان
انطرف سنان بیک را آزاد فرمودند و چون خصومت و نزاع سلاطین موجب ویرانی مملکت و رفاهیت
فرمانروایان عدالت آیین باعث امنیت و استقامت احوال سپاهی و رعیت است محض بجهة
ترفیه حال عجزه و رعایا که از دو طرف لگدکوب حوادث و پایمال سم ستوران افواج بودند مصالحه را غنیمت دانسته
شاه قلی بیک نامی از ریش سفیدان قاجار که از جمله قورچیان ظفر شعار بود همراه سنان بیک فرستادند
و از آنجا نیز سلطان سلیمان بصلح و صفا مایل شده شاه قلی بیک را مشمول انعام و
احسان باز فرستاد بنابر آن شاه جنت مکان عنان از تعاقب رومیان بازکشیده با عساکر منصوره

که در ظل لوای نصرت انتما مجتمع و آماده رزم و پیکار بودند بغزای گرجستان توجه نمودند و شرح غزوات
آنحضرت و تسخیر گرجستان‌ها که فرموده اند عنقریب در ذیل این وقایع سمت نگارش خواهد یافت القصه بعد از
آمدن شاه قلی بیک سلطان محمد پاشا پاشای وزیر اعظم مکتوب مرغوب محبت اسلوب مصحوب فرهاد بیک
ایشیک آقاسی قراداغلو نجوبه کار فرستادند آغاز مصادقت و دوستی فرمودند و از جانب
سلطان سلیمان نیز ایلچیان معتمد با نامه محبت طراز آمده از طرفین مواد الفت و دوستی و معاهده
و پیمان بارسال مکاتب مع دستان تحف و هدایا تاکید یافت و محال متنازع فیه بعضی با طرفین
متعلق گردید و ستور و سرحد تشخیص یافته مسلمانان که از آمد شد عساکر جانبین در عذاب بودند
آسوده گشتند مستعدان عجم تاریخ مصالحه مذکور را الصلح خیر یافته در رشته بلاغت انتظام دادند

بیت
منهی اقبال درین کهنه دیر   غلغله انداخت الصلح خیر

و تا حین حیات فیما بین محبت و دوستی
مرعی و مسلوک بود و در سنه اربع و سبعین و تسعمایه سلطان سلیمان از عالم بقا رحلت نموده پسرش
سلطان سلیم صاحب تخت و دیهیم گردیده بدستور پدر مسالک طرق محبت میرود فرزندی گشته فیما بین
ابواب مراسله و آمد شد ایلچیان معتبر و ارسال تحف و هدایا مفتوح بود و او هشت سال سلطنت
کرده در سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه روی بجهان جاودانی آورده پسرش سلطان مراد پای بر مسند
پادشاهی نهاده او نیز تا حین حیات شاه جنت مکان و ایام جلوس اسمعیل میرزا بر منهج قویم مصالحه
و دوستی مقیم بود اما بعد از فوت اسمعیل میرزا در زمان جلوس نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه

نقص

نقص عهود و مواثیق بدران کرده عالم آرمیده را بشورش آورده ابواب بلا بر روی برایا
گشود و شرح این وقایع در محل خود رقم زده کلک بیان میگردد اکنون شهب عنبرین فام قلم در مضمار
شرح تسخیر ممالک و بلاد و غزا و جهاد که با کفره ضلالت نشان گرجستان فرموده اند جولان مینمایند و

شرح تسخیر ولایت شیروان بدست در آمدن آن مملکت کثیر المنفعت نزهت نشان باقبال شهریار جهان

از ممالکی که شاه جنت مکان علیین آشیان در خیطه تسخیر کشیده اند کثیر المنفعت شیروانست که
ولات آن از نژاد انوشیروان کسری و بشیروانشاه مشتهرند و از جمله ولات مذکور که ابا عن جد در آن ولایت
فرمانروا بوده اند فرخ یسار و پدرش امیر خلیل الله بن سلطان ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد بن فرخ زاد
بن فرامرز بن گشتاسب بن فرخ زاد بن منوچهر مشهور بخاقان که خاقانی شاعر مادح او بوده و
بدین جهت خاقانی تخلص داشته با سلسله علیه صفویه در مقام عناد در آمد چنانچه در محل خود ذکر
شد با سلطان جنید و سلطان حیدر جنگ کرده بشهادت رسانید و بالاخره بتیغ انتقام خاقان
سلیمان نشان فرخ یسار کشته شد اختلال باحوال این خانواده راه یافت سلطان خلیل بن شیخشاه بن
فرخ یسار بعد از آنکه خود خورده دل بدرگاه خاقان سلیمان نشان آمده طریق عبودیت و چاکری مرعی داشته
مورد نوازش و تربیت گردیده بالطاف شاهانه برتبه بلند مصاهرت و مرتبه ارجمند شیروانشاهی سرافراز
یافت و بعد از واقعه آنحضرت بدستور منظور نظر عطوفت و اشفاق حضرت شاه جنت مکان بود چند
سال بشوکت و اقبال گذرانید و در سنه اثنی و اربعین و تسعمایه که دوازده سال از جلوس همایون اعلی گذشته

سلطان خلیل عالم فانی را بدرود کرده بجهان جاودانی شتافت از و نسلی نماند امرای شروان
برادرزاده او شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخشاه را که کودکی بود بر تخت سلطنت نشانیدند و قانون
دولت آن خانواده بجهت خودسری و خودرایی امرای شروان از نوا افتاده نظام و انتظامی در آن
سلسله نماند و هرج و مرج در آن دیار پدید آمد درین اثنا قلندری دعوی نمود که من سلطان محمد بن شیخشاهم
لشکر بسیار بر سر او جمع شده بر سالیان مستولی گشت و از آنجا بشماخی آمده اصحاب شاهرخ از
ضبطی امرا و بی اتفاقی لشکر قدرت بر دفع او نیافته از شماخی فرار نموده بقلعه بغرد رفتند و قلندر
بسر بر شماخی که تختگاه شروانشاهست استیلا یافت اما چون اصحاب قلندر نیز مردم بی سر و پای پراکنده
هر جای بودند و مرد عاقل کاردانی در میانه ایشان نبود اما از جهل و سوء تدبیر بجهتی شماخی را
گذاشته بجانب سالیان مراجعت نمود امرای شروان که در قلعه بغرد بودند از رفتن او آگاه
گشته در موکب شاهرخ میرزا بتعاقب شتافتند و او را در حوالی سالیان دریافته جنگ در پیوستند
اصحاب شاهرخ غالب آمده قلندر مغلوب گردیده بدست شروانیان در آمد و شیخ یادگار قلبش بر دار
اما امرای شروان بیشتر از پیشتر زیاده روی و تعدی آغاز نهاده دست درازی بمال و ناموس مسلمانان
میکردند و شاهرخ را بجهت خوردسالی قدرت بر منع نبود خلایق از ظلم ظلمه شروان بجان آمده استغاثه
بدرگاه نوشیروان زمان کردند قورچی باشی بادر و جمعی از سپاهیان نیز آمده فریاد برآوردند
بیت کای سکندر معدلت از ظلم یاجوج الامان ای سلیمان زمان از جور دیوان زینهار شاه جنت

مکان تسخیر آن ولایت بنهضت نشان دفع ظلمه و ارباب بغی و طغیان را بر ذمت همت شاهانه
لازم دانسته در سنه خمس و اربعین و تسعمایه شاهزاده القاص را با تاقنشا سلطان و جمعی از امرای قاجار و
طوالش و مردم قراباغ با بیست هزار کس همراه قورچی باشی بادر کرده بتسخیر آن ولایت فرستاد افواج قاهره
از آب کر با کشتی عبور نموده بشروان آمدند و مردم شروان در مقام تمرد و خلاف و عصیان در آمده قلاع
آن ولایت را بمردان کار استحکام داده بمدافعه جنگ و جدال پرداختند مبارزان قلعه گشا اول قلعه سرحاب را فتح
نموده بعد از آن حصار قلعه را مسخر گردانیدند و از آنجا کمند همت بر کنگره تسخیر قلعه گلستان که محکم ترین
قلاع شیروانست انداخته گردی از افواج قاهره بمحاصره آن مأمور گشته چون شاهرخ میرزا در قلعه
بغرد بود عساکر منصوره متوجه آنصوب شدند حسین بیگ وکیل شاهرخ میرزا با لشکر جلادت اثر بمقابله
جنود قزلباش آمده در دره بغرد بهم رسیده جنگ در پیوستند مبارزان جنود اقبال دره گور را از
خون مخالفان مالامال گردانیدند حسین بیگ شکست خورده بجانب قلعه گریخت و باستحکام برج و باره
و سرانجام اسباب قلعه داری پرداخت دلاوران جنود قزلباش بمحاصره قیام نموده همه روز از طرفین نایره
حرب و قتال و جنگ و جدال اشتعال داشت و شیروانیان در مخالفت و عصیان اصرار مینمودند تا آنکه
مدت محاصره بچهارده ماه کشید درویش محمد خان والی ولایت شکی بامداد شیروانیان آمده بقصد
شبیخون بجانب اردوی قزلباش سید ذوالفقار نوخته سوران کشید فوجی از دلیران نامجوی و فوجیان
رزمجوی بدفع آن گروه شتافته مغلوب گردانیدند درویش محمد خان جمعی کثیر از مردم خود بکشتن

داد و کاری ساخته باز کردند شیروانیان را چون اعتقادی و استظهاری نماند از مقاومت
و قلعه داری عاجز گشته پیغام فرستادند که هرگاه شاه عالیجاه بسعادت و اقبال تشریف
آورند قلعه را تسلیم آنحضرت مینمائیم امرا عرض حقیقت کردند شاه جنت مکان از مرند
عزیمت شیروان فرمودند و ساحت آن ولایت از پرتو آفتاب چتر فلک فرسای پادشاهی [illegible]
بخشیدند و چون در پای قلعه نزول اجلال واقع شد روز دیگر حسین بیک وکیل با اعاظم و
اعیان بیرون آمده شاهرخ میرزا را آوردند و کلید قلعه و مفاتیح خزاین بخدام بارگاه فلک
اشتباه سپردند کوتوال قلعه گلستان نیز بیرون آمده قلعه سپرد حسین بیک وکیل با اکثر
صنادید شیروان در ازای مخالفت و بی ادبی و عصیان بیاسا رسید و عنقریب شاهرخ
میرزا نیز متوجه دیار عدم شد و حکومت آن ولایت بشاهزاده القاص تفویض یافته عنان عزیمت
بصوب اذربایجان منعطف گردید شعرای آن قصاید غرا و تاریخهای مرغوب در باب فتح شیروان
در سلک نظم در آوردند از انجمله این دو بیت از آن قطعه مرقوم شد بیت ز کوس بشارت بایوان
کیوان ** در افتاده آوازه فتح شیروان ** چو فتحی کند بعد صد سال دیگر ** نویسند تاریخ آن
فتح شیروان که باسقاط عدد صد موافق تاریخست القاص میرزا نه سال باستقلال
حکومت شیروان نمود و از وفور اسباب و تجملات پادشاهانه و افزونی جاه و سپاه از
راه رفته باد نخوت در مقام عصیان در آمد خالجه تجربه پوست و بخذلان ابدی گرفتار گردید

شاه جنت

شاه جنت مکان آن ولایت را بفرزند ارجمند خود اسمعیل میرزا داده کوکچه سلطان قاجار را در خدمت
شاهزاده گذاشته و چون شاهزاده در شیروان قرار و آرام گرفت میرزا برهان که از سایر سلاطین
شیروان که در میانه جماعت قپچاق میبود در سنه اربع و خمسین و تسعمایه بشیروان آمده در قلهان رحل
اقامت انداخت و جمعی از فتنه انگیزان و بقیه سپاهیان شیروان بسر آن مخذول جمع آمدند و در میان
بیشه و جنگل خزیده مستعد رزم و پیکار گشتند اسمعیل میرزا و کوکچه میرزا سلطان با لشکران متوجه دفع
طاغیان مذکور گشته فیمابین جوانان سپاه منصور و لشکر مقهور حربی صعب اتفاق افتاد و چون
موکب عالی شاهزاده نزدیک رسید جنود شیروان تاب مقاومت نیاورده شکست یافتند و برهان
میرزا بصد رنج و عنا خود را بداغستان انداخته بسیاری آن طایفه بقتل رسیدند و در وقتی
که خبر آمدن فوج ادبار دم بهرامی القاص با سپاه محقق گشت اسمعیل میرزا و کوکچه سلطان
حسب الفرمان قضا جریان متوجه معسکر سعادت نشان گردیدند برهان میرزا ولایت شیروان را
خالی یافته و بشماخی در آمده دست تصرف در آن مملکت دراز کرد و چند روزی در آن ولایت
لوای حکومت افراخت چون دولت از آن سلسله روی تافته بود در زود چراغ عمرش
افسرده گشته بعالم عقبی شتافت و بعد از معاودت سلطان سلیمان و بدست در آمدن القاص میرزا
در سال ست و خمسین و تسعمایه حکومت آن ولایت بعبدالله خان استاجلو ولد خان محمد که خواهر
زاده و داماد خاقان سلیمان شان بود تفویض یافت شیروانیان بجهت اطاعت و منقاد

برهان میرزا از عبد الله خان جمع فتنه و در محلی اتفاق کرده محراب نام لیتری از اقوام برهان
میرزا السلطنه بر داشته مقیم زاویه خلاف گشتند عبد الله خان بر سر ایشان رفت و شیروانیان تاب
مقاومت نیاورده مغلوب شدند محراب میرزا گریخته اکثر مردم او کشته شدند بقیة السیف
شیروانی دیگرباره از تیره بختی آغاز فتنه کرده قربان علی میرزا نامی را از اقوام محراب میرزا حاکم خود
کرده بجزیره از جزایر دریای خزر پناه برده تحصن جستند هر چند خان استمالت نامها فرستاده
طلب نمود راضی بآمدن قشون نشده و عصیان و طغیان اصرار نمودند عبد الله خان بر سر ایشان
رفته و غازیان قزلباش اسب در آب انداخته بر سر آن فرقه اشرار رفته آتش حرب افروخته
قربان علی میرزا و اکثر ان گروه سرکش بتیغ قهر و سیاست کشته غازیان اموال فراوان
بدست آورده بازگشتند و عبد الله خان در حکومت شیروان استقلال یافته در آن حدود بلند
آوازه گردید چند سال بکامرانی و اقبال گذرانید در سنه احدی و ستین و تسعمایه که سلطان
سلیمان نوبت چهارم لشکر بآذربایجان کشید قاسم نامی را از نژاد والیان سابق که بدرگاه
سلطان روم پناه برده بود با سپاه جلادت آثار از راه کفه بشیروان فرستاد و قاسم مذکور
چون از دربند گذشته قدم بان ولایت نهاد دیگرباره شیروانیان آغاز فتنه کرده و از عبد الله
خان برگردان شده بر سر قاسم جمع شدند عبد الله خان با جنود ظفر ورود قزلباش بدفع او
شتافتند در موضع تنگه که مکانیست مستحکم تلاقی فریقین روی داد عبد الله خان بجهة

استحکام

استحکام مکان و رانجا کاری نساخته بشماخی معاودت نمود قاسم بقلعه بغرد در آمده
در آنجا مستعد رزم و پیکار گشته با ده هزار کس رومی و شیروانی و لشکری بر سر عبد الله خان آمد ایلش
سفیدان قزلباش که با خان بودند از قلت سپاه ظفر پناه و کثرت اعدا و شیروانیان کراهه
اندیشه مند گشته در جنگ تامل داشتند عبد الله خان بتکیه امداد جنود الهی و نیروی اقبال همیون ساکی گروه
با دو هزار کس که در آن وقت شهره داشت بمحاربه دشمن کمر بسته در حدود قلعه گلستان تلاقی دست داد
فیما بین بازار قتال و جدال التهاب یافته مبارزان جنود اقبال و بهادران کارزار طلب حملات دلیرانه
بر آن فرقه ضلال نموده تا آخر روز از جانبین بحرب و قتال پرداختند هنگام شام اختر بخت آن روز
برگشتگان بغروب فنا و زوال فرو رفته شکست بر لشکر مخالف افتاد و تیغ یمانی غازیان سر از ایشان بسیاری
آغاز نمود جمعی کثیر و جمعی غفیر از آن جمعیت گرفتگان غرقه بحر فنا شده از سرهای آن جمع در سران
منارها افراختند بقیة السیف بطرف طبرسران گریختند احوال قاسم که در این جنگ کشته شد یا پای
ادبار و گمنامی شتافت معلوم مسعود اوراق نشد اما قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا
نوشته که بعد از انهزام از معرکه بیرون رفت و مآل حالش معلوم نشد و عبد الله خان بیشتر از پیشتر در آن
دیار لوای عظمت و اقتدار افراخته و کشور از تیغ بیتر آبادی بخشیده رعایا و زیر دستان را در
کنف عدالت و رعیت جای داد و احوال مملکت باستقامت گرایید و مهابت عبد الله خان بنوعی
رعب و هراس در دلهای شیروانیان و مردم طبرسران و داغستان انداخته بود که صورت

که صورت خلاف او در پرده خیال هیچکس از بزرگ و کوچک رخ ننموده او در سنه
اربع و ستین و تسعمایه که هفده سال حکومت باستقلال کرده بود بعالم بقا پیوست
حکومت آن ولایت را بسرخان و ملو مفوض گشت و تا حین حیات شاه جنت مکان
حکومت آن ولایت باو متعلق بود **گفتار در فتح ولایت شکی در شهور سنه ۹** دیگر
از ممالک مفتوحه شاه جنت مکان ولایت شکیست که در دو طرف آن شروان پیوسته
و یکطرف آن بگرجستان و طرف دیگر بداغستان و البرز کوه متصل است حسین بیک که آبا عن جد
حاکم آنجا بود در فروغ شروانشاهیه اند در زمان خاقان سلیمان شان بجهت استیلاء گرجیان پناه
باستانه عز و جاه آورده از آنحضرت معاونت و التفات یافت بعد از واقعه هایله خاقان سلیمان
شان در همانسال لوند خان گرجی حاکم گرجستان کاخت لشکر بشکی کشیده فیمابین او و داماد
شکی محاربه واقع شده حسین بیک در معرکه گرجیان شهادت یافت عظمای شکی درویش محمد خان
پسر حسین را حاکم خود گردانیدند و او بر خلاف پدر با اولیای دولت قاهره خصومت آغاز نهاد
مگر آثار خلاف از و بظهور رسیده و در هنگامی که شاه جنت مکان لشکر بتسخیر شروان فرستاده بودند
درویش محمد خان خایف در طی آن احوال سبق ذکر یافت شبیخون باردوی امرا بیش آورد
لهذا در سنه ثمان و خمسین و تسعمایه رایات فیروزی آیات جاه و جلال با جنود اقبال بعزم
تسخیر ولایت مذکور بدانصوب در حرکت آمد آوازه نهضت همایون شاهی تزلزل در میان

صبر و سکون

صبر و سکون حکام آنحدود انداخته لوند خان گرجی کمر خدمتکاری آنحضرت در میان جان بسته روی
امید بدرگاه عالم پناه آورده در بلده ارش بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده بنوازشات شاهانه سرفراز
گردیده و حکم همایون مشتمل بر استمالت و نوید عاطفت باسم درویش محمد خان صادر گشته
او را بایلی و انقیاد دلالت فرمودند و او از بخت برگشتگی روی از ین دولت که سعادت ابدی در آن
منطویست برتافته و بحکمی قلاع اعتماد نموده سپر مخالفت بر روی کشید سرداران شکی بعضی بقلعه کیش اقامت
کرده متحصن شدند و درویش محمد خان بقلعه کلهسن و کورهسن که از غایت رفعت و استواری کمند همت
هیچ ذو شوکتی بر کنگره تسخیر آن نیفتاده رفته مستعد قلعه داری شد و جمعی دیگر در دامنه البرز کوه محل مضبوطی را
سنقاق کرده آماده رزم و پیکار نشستند از فرط نخوت و سرکشی انگاشته که از مقوله برابری ذره با آفتابست
شعله غضب قیامت لهب شهریار عالی نسب ستوده حسب زبانه کشیده از مبارزان موکب نصرت نشان
سوندوک بیک قورچی باشی و بدرخان استاجلو و شاه قلی سلطان استاجلو را که با گروهی از عساکر ظفر شعار بتسخیر قلعه
کیش مامور فرمودند و عبدالله خان استاجلو و لوند خان گرجی را بقلعه کلهسن و کورهسن فرستادند و شاه قلی
خلیفه مهردار را با فوجی از افواج قاهره بر سر بیعتاک تعیین فرمودند و امرای مدار نصرت شعار بامر محاصره
و سرانجام اسباب قلعه گیری پرداخته بضرب توپ و ضربزن و یادلیج رخنه در ابنیه و جدار انداختند و
بروج و باره تزلزل و اختلال پذیرفته محصوران قلاع صورت عجز و انکسار در آینه احوال خود مشاهده
نمودند کوتوال قلعه کیش با تیغ و کفن بدرگاه شهریار زمین شتافته و مفاتیح دروب قلعه سپرده مورد

بخشش و عاطفت گردیدند حسب الفرمان بنیاهای قلعه ویران و بروج باره با زمین یکسان گردید و بعد
از فتح قلعه مذکور موکب اقبال خسرو آفاق بجانب سقناق در حرکت آمد مردم سقناق چون از قلعه کش فتح
و توجه پادشاه سعادت اندیش خبردار شدند از هیبت و شکوه آنحضرت خایف و هراسان گشته فوج
فوج بدرگاه خلایق پناه شتافته روی عجز و افتقار بر خاک نیاز میسودند و درکش محمد خان از کرده نادم و پشیمان
شبی از قلعه کلیسن و کوه سن بیرون آمده در کمال حیرت و سرگردانی مامنی میجست که خود را از آن ورطه
هولناک رهانیده از تیره بختی بدلالت قاید ادبار با چهارصد سوار خود در تپه رو در کارش بر حوالی
اردوی عبدالله خان گرجی افتاد غازیان جلادت شعار از فرار او خبردار گشته متعاقب ایشان در حرکت
آمدند و اندک مسافتی قطع نموده با آن گروه دوچار شدند و آن جماعت حرکت المذبوحی کرده اکثر به تیغ
تیز و خنجر خونریز غازیان بقتل در آمدند و درکش محمد خان با کوسه قلی نام ملازم چراغ سلطان
شاملو در هم آویخته کوسه قلی بنیروی اقبال پادشاه ستوده اطوار حمیده خصال بر او غالب آمده
سرش را از پیکر بدن جدا کرده بپایه سریر اعلی آورد و در پای سمند سعادتمند آنحضرت انداخته
بجایزه و جلدو سرفرازی یافت **بیت** سر که طوق فرمانش نخواهد اگر از تن جدا افتاد شاید
و تمامت ولایت شکی بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده ساحت آن ولایات را از خس
و خاشاک اشرار پاک و ضمیمه ممالک محروسه شاه نشان گردید **گفتار در شرح غزاوات حضرت شاه
جنت مکان در فتح قلاع و قمع کفره بی ایمان گرجی و تسخیر گرجستان** چون همواره اقدام بلوازم

غزا و جهاد مکنون خاطر حق پرست پادشاه دین دار شریعت پرور بود و بجهت شاغله عظیمه ممالک
و دفع دشمنان قوی دست شرقی و غربی در حیز تاخیر و تعویق میماند مع ذلک در هنگام فرصت
متوجه غزای نصاری گرجستان و تسخیر قلاع و بقاع آنجا گشته در انتهای زمان دولت ابد ایام سعادت فرجام
جهان آرای چهار مرتبه لشکر بدان دیار کشیده چند مرتبه دیگر لشکرها فرستاده و از گرجستان سیه که کفره آن بضرب
تیغ مجاهدان دین مبین گردن بطوق فرمانبرداری در آورده حکام آن تابع و نصب کرده آنحضرت شده اند
و جزیه و خراج بر ذمه گرفته خطبه و سکه بنام نامی و القاب سامی آنحضرت مزین ساخته اند ولایت کاخت
و کارتیل و قیق است شرح این حال برسبیل اجمال آنکه چون ولایت شیروان و شکی بگرجستان
اقرب است بعضی اوقات که ولات آنجا از حسب المقدور بمدافعه قیام نموده بین الجانبین مخاصمت
و نزاع وقوع مییافته در هنگامی که طنطنه اقبال بزوال شاهی در آن ولایت بلند آوازه گشت لوند
خان گرجی چنانچه مذکور شد التجا بباب عاطفت پادشاهی آورده لوازم اطاعت و متابعت
و خراج گذاری بظهور آورده از زمره ولات گرجستان کیخسرو ولد قرقره نیز بنده وار خود را در سلک ملازمان
عتبه علیه شاهی در آورده همواره ملازمت سده سلطنت نموده بمعاودت آنحضرت مستظهر بود اما
لوارصاب والی کارتیل و بکرات والی باشی اچوق و والی دادیان مخالفت ورزیده اعمال نا
شایسته بظهور می آورده اند و متعرض الکای کیخسرو مذکور که مطیع و منقاد همایون اعلی بود میشدند
چند مرتبه عساکر منصوره بر سر ایشان تعیین شده والی باشی اچوق و دادامی تنبیه بلیغ یافته بر حسب

او به فرو بردند اما از لوارصاب لعین بعضی اوقات بی اندامی بظهور آمده دست درازی بحوالی
دیار اسلام مینمود لهذا تنبیه و تادیب متمردان گرجی بر ذمت همت خسروانه لازم گردیده کسب مثوبات
غزا محرک این مدعا گشت ذکر توجه موکب همایون مرتبه اولی بگرجستان در شهور سنه سبع و اربعین
و تسعمایه بنیت غزا و جهاد و خاطر خطیر معدلت نهاد اشرف تصمیم یافته ظاهرا بقصد نشاط و سیر و شکار
بجانب قراباغ در حرکت آمدند و از انجا با فوجی از دلیران رزم آزمای کارزار بطرف گرجستان ایلغار
نموده در شبی که تیره تر از دلهای تاریک درونان ضلالت شعار بود بشهر تفلیس رخنه در آن ظلمت
آباد کفر بنیاد آتش نهب و قتل و غارت افروختند مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار و نساء و صبیان آن
و گرفتار غازیان ظفر شعار گردیدند کلباد گرجی که از جانب لوارصاب حاکم تفلیس بود با جمعی از گرجیان
بقلعه رفته بود از هیبت و شکوه لشکر اسلام رعب و هراس غلبه کرده از قلعه بیرون آمده سعادت
اسلام دریافت بعضی از امرای گرجستان از خوف عساکر نصرت نشان بقلعه برتیس که حصاریست
در غایت رفعت و بلندی و در نهایت محکمی و استواری پناه بردند مبارزان جنود اسلام حسب الفرمان
پادشاه گردون مقام فلک احتشام آن قلعه عالی اساس را دایره کردار در میان گرفتند و خوف
بیشمار بر آن گروه شرار استیلا یافته غیر قلعه سپردن چاره نیافتند و غازیان نصرت فرجام بر
تمامت گبران سکنه آن مکان مستولی گشته هر کس را بخت یاوری کرده بدلالت رهنمای
توفیق زبان بکلمه طیبه شهادتین گویا گردانید خلاصی یافته سایر کفره رخت بزاویه هاویه

کشیدند



کشیدند لوارصاب با گروهی دیگر از آن فرقه ضلال خود را بکوه موسوم بـ مذکور که از بلندی با البرز کوه دعوی
برابری مینماید و عروج بقله آن جز بپای وهم و خیال متصور نیست کشیدند پادشاه مجاهد غازی در کمال
شکوه و سرافرازی شهباز همت بقصد صید آن خیل ارباب ضلال بدان مقام در طیران آورده عساکر
اقبال کبک آسا قلل الجبال را بپای سعی پیموده جبرا و قهرا بدان قلعه رفیع الوند مانند ارتقا نموده آن گروه
اشرار استیلا یافتند و بسیاری از کفره و فجره در مضایق آن جبل بقتل آمده بقیة السیف آواره دیار
ادبار شدند لوارصاب از انجا فرار نموده خود را بکوههای سخت و بیشههای پر درخت انداخته از چنگال
شیران بیشه هیجا خلاصی داد و چون فی الجمله گوشمالی یافت رایات نصرت قرین همایون بجانب تفلیس در حرکت
آمده ساحت آن خطه را از وجود ناپاک گبران متمرد پاک کرده عنان فیروزی عیان بصوب مراجعت انعطاف دادند
ذکر نهضت همایون شاه جنت مکان مرتبه دوم بگرجستان در سنه ثلاث و خمسین و تسعمایه
که از القاص میرزا آثار خلاف بظهور آمد موکب همایون چنانچه در طی قضایای ایام مذکور بتحریر پیوست
بعزم تنبیه او در حرکت آمد و او والده خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده در مقام اعتذار در آمد شاه جنت مکان
فتح عزیمت شیروان نموده با لشکر بیکران که در ظل لوای آسمان فرسای مجتمع آمده بودند در قلب زمستان
که آفتاب در برج جدی بود بغزای گرجستان و قلع و قمع گرجیان بی ایمان شتافته از شوره گل دانه شدند
و چون موکب اقبال با جنود بهرام تهور در آن شهر نزول اجلال فرمودند لوندخان حاکم زکم و کرم کاخت
و ملک تقی ابا حاکم باشی اچوق که بمن الجمهور به کرات اشتهار دارد بدرگاه جهان پناه آمده پیشکش

وباج وخراج گذرانید دران یورش اقبال بنده درملازمت موکب نصرت شعار مینمودند دران
هنگام شدت شتا وصورت سرما بمرتبه بود که ابر دود خانه گرد منجمد گشته درصلبی سنگ خارا دعوی
برابری میکرد وازکثرت برف که شب وروز میبارید کوه وهامون گرجستان درنظر بینندگان
یکسان مینمود درین حال جنود اسلام بر سر ارباب کفر وضلالم ایلغار نموده چون بمسکن ومقام گرجیان بی
ایمان رسیدند تیغ یمانی غازیان سرافشانی آغاز نموده عرصهٔ آن زمین را از خون گبران وکشیشان
رنگین ساخته خانهای آن بدکیشانرا باتش قهر سوختند غنیمت فراوان بدست سپاه کینه خواه درآمده
مظفر ومنصور باغنایم موفور ازان یورش اقبال عود نموده بمتدی آمدند ودراثنای راه ملک ماهشتی اوق
رخصت انصراف یافته با خلع فاخره ونوازشات وافره بالکای خود رفت اما الوندخان چندروز
درملازمت رکاب اشرف کامیاب عزت بود تاانکه دربلده گنجه نقد اخلاص وغلامی را مجددا در
دار الضرب ضمیر اشرف سکهٔ قبول یافته اورا باخلعتهای فاخره وانعامات وافره از ثیاب طلادوز
واسبهای تازی نژاد ومرصع الآلات نواخته مفتخر وسرافراز بولایت خود رخصت **عزیمت شاه**
فلک قدر سپهر آشیان مرتبه سیم بگرجستان در شهور سنه ثمان وخمسین وتسعمایه که ولایت
شکی مسخر اولیای دولت قاهره گردید هنوز اردوی گردون شکوه دران ولایت بود که کیخسرو
ولد قرقره عرضه داشت بدرگاه عالم پناه فرستاد که لوارصاب والخوش وسرمزان گرجی
دست تعدی درازکرده بولایت او وبعضی الکای اورا گرفته اند واسکندر پاشا نیز از

ارض روم بالحدود آمده قلعه اردانوج را محاصره کرده چون کیخسرو مذکور از تابعان وخراج گذاران
آنحضرت بود بمعاودت او اقدام نموده اسم جهان طایر زرین بال اقبال را بانصوب در پرواز آورده از شکی ایلغار
فرمودند وازراههای پرفراز ونشیب ناهموار گذر کرده بولایات گرجستان درآمده کفار ضلالت
شعار کمرهای کوه ومغارهای تنگ را ارامگاه خود ساخته هر گروهی بیکی از جبال صعب المسالک پناه برده
بعضی دیگر از عظما وازناوران درقلعها متحصن شده بودند مجاهدان سپاه اسلام حسب الفرموده پاد
شاه سپهر احتشام روی جلادت ومردانگی بمقر وماوای مشرکان آورده چندین هزار از ان گروه
مجادل بضرب شمشیر غازیان بجانب بئس المصیر شتافتند وچند قلعه از قلاع الولایت مفتوح گردیده
بسیاری از زن وپسران گرجی نژاد وغلامان یوسف لقای غلمانها درا باسیری گرفته غنایم موفور
بدست سپاه منصور درآمد جمعی از عظمای گرجی بقلعهٔ درنا وکلیسا الخاکه بر کمرکوه بلند که از
سنگ یک لخت واقع شده درارتفاع با اوج اخضر برابری ودرمتانت واستحکام با قلعهٔ
وسعت درکمردارد تحصن جسته بودند وحضرت شاه عالیجاه جنت مکان بهرفان آنها جلو
شاهوردی سلطان زیاداوغلی را بافوجی از افواج قاهره بر سر قلعه مذکور فرستادند ودلیران
آن قلعه را مرکزوار درمیان گرفته بهادران کارطلب ومبارزان نامجوی دامان یلی برمیان زده بپای
فراخ دامن بر سر مردانه وار یورش وهجوم نموده بتائید حضرت پروردگار ببالای حصار درآمدند
نصاری از مشاهده انحال سراسیمه وحیران گشته اعجاز دین مبین راه حرکت برایشان مسدود ساخته راه

گریز یافتند و نه قدرت ستیز مردان ایشان طعمهٔ نیزه و شمشیر و نسا و صبیان اسیر و دستگیر شدند
و کلیسای که در آن قلعه بود بدان از صنایع بدایع پروردگار و عقل دوراندیش قایل نمیشود که چنان
صنعت گری از نوع بشر امکان وقوع داشته باشد الحاصل در میان قلعهٔ مذکور جوف کوه
داده که سنگ یک لخت بریده کلیسای مشتمل بر چهار صفهٔ وسیع طولانی ترتیب داده جدار
بیرون و اندرون را صور اوثان و اصنام بلاجورد و طلا مصور گردانیده اند و تختی در میان
خانهٔ دوم موضوع گردانیده و پیکر بتی از طلای احمر با جواهر آبدار بر آن تخت نصب نموده دو قطعه لعل
قیمتی درخشان در عینین آن هیکل بیجان نشانیده بودند که جوهریان صاحب وقوف هر یک را
پنجاه تومان قیمت کردند و از درون کلیسای مذکور راهی در نهایت تنگی و تاریکی قریب بیکصد و
پنجاه ذرع بالاتر سمت خانهای کلیسا بر سنگ خاره بریده دو کوشک مخفی بملاحظه حوادث
زمان و انقلاب دوران بجهت اختفا ترتیب داده درهای فولادی در خانهای بیرون کلیسای و یک در
طلا در اندرون خانهٔ اندرون ترتیب ساخته بودند شاه جنت مکان تماشای کلیسای مذکور قدم رنجه
فرموده بیست نفر از کشیشان بدین آن معبد کفر آئین را نیز اشعار بدار البوار فرستادند تا قوس ناقوس
کلیسا را که از هفتاد من مس صفت جوش ریخته شده بود چون شیشهٔ گرجیان در هم شکسته و درهای
فولادی و طلا را قلع نموده با دیگر اسباب و تجملات زیب و زینت و اموال بسیار که در مخزن آن از آثار
روزگار جمع آمده بود بخزانهٔ عامرهٔ نقل و آن قلعه را در یکدیگر کوفته حصارش با زمین هموار شد امرای

قطعه

گرجی که در سوراخهای قلعه و نهانخانها خزیده بودند بقتل آمدند بیک والی شروان و غیره در یک دفعه
دفعه آمده سعادت زمین بوس دریافتند کیخسرو ولد قرقره که از آوازهٔ وصول موکب همایون از تعرض اسکندر
پادشاه و جنود روم ایمن گشته بود بدرگاه عالم پناه آمده پیشکش لایق کشید منظور انظار شفقت
و عاطفت خسروانه گردید و الوند و شروان که در دست بر بعضی بودند هر دو بتقبیل در آمده الکای لوکه واق
شهر که با ایشان تعلق داشت بکیخسرو شفقت شده از آنجا مظفر و منصور بالکای کارتیل در آمده و سپاه منصور
اطراف اکناف آن ولایت را تاخته از تبعهٔ لوارصاب هر کس بدست در آمد عرصهٔ تیغ جهاد گردید و از آن
ولایت اموال بسیار و برده و اسیر بیشمار و مواشی و اغنام بدست غازیان عظام در آمده عنان عزیمت
بصوب قراباغ معطوف داشتند و قشلاق همیون در آنجا واقع شد لشکر کشی حضرت شاه جنت مکان
نوبت چهارم بگرجستان شرح احوال این یورش خیر مآل و وقایع مرتبهٔ رابع علی النهج الا
جمال آنست که در شهور سنهٔ احدی و ستین و تسعمایه که فیمابین حضرت شاه جنت مکان و سلطان
سلیمان فرمانفرمای ممالک روم و مصر و شام امر مصالحه انعقاد یافته سنور و سرحد تشخیص و تعیین
پذیرفت از ولایت گرجستان که از هر دو طرف که در شکنجهٔ قتل و غارت بودند قرق و کارتیل
و کاخت باینطرف تعلق گرفت و ولایت باشی آچوق و داویان و کوریال تا حدود طرابزون
و طرابلیس بفرمانفرمای روم متعلق گشت لوارصاب والی کارتیل از بیم تیغ مبارزان جنود قزلباش
و جبال رفیع پناه برده بود و هر گاه فرصتی میجست پای از دایرهٔ ادب بیرون نهاده بی ادبی از و

نظهور رسید و دست بمحال تفلیس و محالیکه بحیطهٔ تصرف و تسخیر جنود اسلام درآمده بود
دراز میکرد و مردم آنجا نیز بجهة موافقت کیش و ملت باو بازگشت مینمودند رای جهان آرا بآن
متعلق گشت که رایت فتح آیت بدانصوب افراخته دفع آن بدکیش ضلالت اندیش نموده
کل مملکت او را ضمیمهٔ ممالک اسلام کردند و بمقتضای اقتلوا المشرکین کافة هر کس از ترکان بی
ایمان که ماصدق ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض اند سر بربقهٔ جزیه دینی در نیاورد تیغ
تیز را بر و حکم ساخته بنیاد حیات اهل ضلال عرصهٔ آنولایت را برانداختند بدین نیت حق طویت
فتح آیت بدانصوب در حرکت آمده چون برالکو محل نزول سپاه اسلام گشت کفاران دیار از بیم
سیوف و سنان غازیان ظفرنشان در تنگنا و جنگلهای پر درخت که عبور پیاده سوار و پیاده در
مضایق آن دشوار بود پراکنده گشته گروهی بجبال رفیع و حصارهای متین منیع تحصن جستند و بازان
معرکهٔ جهاد بتوکل و مردانگی بر دوش افکنده قدم در میمنه و جنگل نهادند و گروه گروه را بدست آورده
بتیغ بیدریغ میگذرانیدند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر نموده مواشی و اغنام بسیار غنیمت گرفتند
لوارصاب از آن مهلکه بصد حیله جان بدر برده خود را بامنی کشیده چون ساحت ولایت برالکو از
وجود آن مشرکان پاک گردید کوکبهٔ اقبال بجانب کوری که پای تخت لوارصاب است بحرکت
درآورده از راههای سخت و مضایق پر درخت عبور نموده عرصهٔ آنولایت نیز بطریق برالکو از خس و خار
وجود کفران پاک رفته شد و چون عظما و ازناوران گرجی چند قلعه و حصار استوار قایم کرده در هر جا

فوجی

فوجی از مردم جنگی مقام و آرام گرفته بودند بنابران اعلام کشورگشای بصوب قلاع او افراخته
اول قلعهٔ فوروت را محاصره فرمودند متحفظان قلعهٔ مذکور باستحکام حصار مغرور گشته بجنگ و
[illegible]
جدال اقدام نمودند غازیان جلادت شعار از اطراف و جوانب حصار جنگ انداخته کار بر محصوران
تنگ کردند چنانچه آن بدکیشان علامت عجز خویش مشاهده نموده فریاد الامان آوردند و پارسدان کوتوال
قلعه بیرون آمده حصار را تسلیم نمود و بعد از فتح قلعهٔ مذکور بر سر قلعهٔ ایده سن که محکمترین قلاع آنجاست
و مادر لوارصاب در آن قلعه بود رفتند و آن قلعه مرتفعیست که گوئی معمار ازل بنای آنرا بر سطح مستدیر
سپهر نهاده که طایر وهم و خیال هر چند بال سعی گشاید بر سر آن نتواند پرید و دست حوادث روز
کار هر چند درازی نماید بر دامن خاکریزش نتواند رسید متحفظان آن حصن حصین روی بمدافع غازیان آوردند
فیمابین باره جنگ و جدال اشتعال یافت و بنیروی اقبال آن قلعهٔ خیبرمثال مانند کاخ همای مسخر و مفتوح
گشته مادر لوارصاب با اکثر ازناوران اسیر و دستگیر شده بسیاری از آن بدنهادان را بتیغ جهاد بجهنم
و بئس المهاد فرستادند و چند قلعه و حصار دیگر مثل دانگی شاه ویردی سلطان بایندر علی مسخر
اولیای دولت روزافزون گردید و درین یورش زیاده از سی هزار اسیر بدست جیوش دریاجوش
درآمد از انجمله آنچه زنان و دختران و پسران عظما و اعیان و ازناوران بود در عوض خمس بسرکار
اختصاص یافت درین مرتبه لوارصاب فاتح در ایام دشمنان ساخت که اصلا مقر و ماوای او معلوم نشد
لهذا حضرت پادشاه دین پناه ظفرنشان از گرجستان عنان عزیمت بصوب قراباغ از سر نکار

الندود بمقر دولت بزوال نشاندند ذکر کشته شدن لوارصاب بیزدی اقبال فرد کامیاب و باراده تقدیر مسبب الاسباب ازز مره ولات گرجستان لوارصاب بمزید شجاعت و دلاوری و کثرت اعوان و مردم کاری تیبار زیاده داشت بنابران همواره سرکشی و گردن فرازی از و بظهور رسید مربقه اطاعت و خراج گذاری بگردن نمی آورد و هر چند حضرت شاه جنت مکان در دفع و رفع خراج گذار گشته او توجه مبذول داشته چند مرتبه کورس گرجستان چنانچه مذکور شد اتفاق افتاد چون هنوز پیمانه حیاتش پر نشده بود بدست در نیامد بعد از مراجعت شاه جنت مکان مرتبه رابع از سفر گرجستان لوارصاب باز بکوری آمده بقیه السیف مشرکان نیز بدو فراهم آمده یک دو سال روزگاری گذرانید و چون بقدر سرانجامی یافت دیگر باره بنفس سرکشی آغاز نهاده در مخالفت شاه دین پناه اصرار نمود در سنه ثلاث و ستین و تسعمایه از کوری بیرون آمده بقلعه کورس که در ان زمان در حوزه تصرف دیوان بود آمده آثار عصیان و طغیان بظهور آورد شاهوردی سلطان زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ لشکر را جمع آورده متوجه دفع او شد و چون بمحل اقامت او نزدیک شد لوارصاب از حیله و تدبیر با عدم قدرت مقاومت نموده قرار بر فرار اختیار نمود و خود قزلباش تعاقب گرجیان کرده باطراف و جوانب آن ولایت متفرق ساخته و نهب و غارت مشغول شدند درین اثنا از کمین مکر و خدعه بیرون آمده با جمعی از نامداران بر تلبیت شاهوردی سلطان تاختند چون اکثر قزلباش پراکنده شده بودند فوج قلیلی که بر سر زیاد اغلی مانده بودند

بقدر

بقدر قدرت جنگهای مردانه کرده شکست یافتند زیاد اغلی راه و رسم سپاهی گری منظور داشته خود را سلامت از معرکه بیرون انداخت گرجیان تعاقب غازیان تا موازی ششصد نفر قزلباش بدرجه شهادت رسیدند لوارصاب با جمعی کشتیان انجیل خوان در پشته صعود نموده استاده بود محمد سلطان حسینی با معدودی از غازیان با او دوچار شده بالضروره بان فرقه در اویخته بجنگ مشغول شد لوارصاب از مرکب جدا شد اسب دلاوری بجلوه در آورده محمد سلطان چنین حمله نمود از تقدیر الهی اسب سر در آمده لوارصاب از مرکب جدا شد ذاکر نامی از غازیان چنین زخمی چند مهلک باو زده که بران زخم او بهجوم آوردند محمد سلطان سر لوارصاب را صاحب کرده و سوار شده بدربار و گرجیان فراگرند کور را با چند نفر از غازیان چنین بقتل آوردند و لوای عمر و دولت لوارصاب نگون سار گشته همان لحظه درگذشت و گرجیان نعش او را برداشته بمدفن خود برده دفن نمودند و سیمون خان پسر او را بحکومت نصب نموده در کوری رحل اقامت انداختند تتمه احوال گرجستان بعد از کشته شدن لوارصاب ذکر گرفتاری سیمون خان پسر سبب اولیای دولت ابد بنیان چون سیمون خان بجای پدر حاکم نصاری کارتیل شده چهار پنج سال در کوری بسر برده پراکندگان گرجی از هر طرف بدو پیوسته فی الجمله جمعیتی فراهم آمد او نیز بدستور پدر طریق خلاف و عصیان پیموده در سنه ثمان و ستین و تسعمایه بخیال محال تسخیر تفلیس از مقر و مکان خود حرکت کرد و از سایر حکام نصاری مدد و طلب مدد نموده جمعی بمعاونت او آمدند گرگین پسر لوند خان نیز از کاخت باذن پدر با خود بسر متعصب کیش در موافقت ملت با جمعی کثیر بمدد او آمده مجلا در معسکر او جمعیت تمام دست داد چون این خبر

بریاداوغلی رسید امرای قراباغ و جنود الحدود را جمع آورده روی توجه بدفع تُرکان آورد و غا
زیان خندقی را که جماعت گرجیان در دربند کنده بودند پر کرده عبور نموده و بتُرکان رسیده در برابر آن
فرقه ضلال صف قتال آراستند و دو جانب جنود اسلام که گرجیان در آویخته معرکه رزم گرم گردید و از جانبین
مردان دلیران معرکه نبرد داد دلاوری دادند و کفار ضلالت شعار پای ثبات و قرار استوار داشته
بدفع حملات غازیان صبر داشتند تا هوردی سلطان یاداوغلی چون شدت محاربه گرجیان و صبر و سکون
ایشان را در معرکه رزم بدین شیوه مشاهده نمود با سپاه قلب یکبار از جلو بر صف سپاه گرجی تاخته غبار
معرکه نبرد بفلک تیز کرد گرجیان تاب صدمه او نیاورده روی بهزیمت نهادند و گرگین پسر لوندخان
با یکهزار نفر از گروه ضاله بقتل آمده بقیة السیف متفرق و پراکنده شدند و همیون با معدودی بطرف
کور گریخت و یاداوغلی مظفر و منصور بگنجه عود نمود و خجسته بیگ را که از امرای معتبر گرجی بود با جمعی از نادران
که دستگیر کرده بودند بدرگاه عالم پناه فرستاد و لوندخان از تعزیه پسر پلاس سیاه در گردن انداخته
از نادران و معتبران کاخت نیز بالتمام بموافقت او سیاه پوش گشته بماتم نشستند بعد از واقعه
مذکور داود نام پسر لوارصاب با جمعی از نادران مخالفت پدر اختیار نموده بدلالت هادی خرد و رهنمائی ید
توفیق روی ارادت بدرگاه گیتی پناه آورده در دار السلطنه قزوین سعادت زمین بوس شاهنشاه با
داد و دین یافته بشرف اسلام مشرف شدند شاه جنت مکان او را بنوازش و ترتیب فرموده
و بسمت والای فرزندی اختصاص داده ولایت تفلیس و توابع را که در حیطه تصرف دیوان علی بود

باد

باد ارزانی داشتند و هر چند گاه یکی از امرای درگاه کوتوال قلعه تفلیس و لله و راتق و فاتق مهمات
داودخان بود اما همیون تبعه او همچنان در مخالفت و سرکشی اصرار نموده بیت آوردن قلعه تفلیس و توابع
از اندیشه نهاده همت ساخته هرگز این فکر و خیال محال خیالی نبودند دو سه مرتبه بعزم تسخیر الخ در حرکت آمد
و کاری نساخته باز گردیدند یک مرتبه در سنه خمس و سبعین و تسعمائه جنود کفره را جمع نموده با سوار و پیاده
بسیار روانه تفلیس شد و داودخان نیز با جمعی از نادران تابع او و جنود مسلمانان از شهر بیرون آمده
بمحاربه برادر شتافت و چون تلاقی فریقین روی داد قزلباشیه از نادران بجهة کثرت اعدا تاب مقاومت
در خود ندیده و صلاح در جنگ ندانسته اراده بازگشتن بقلعه نگاهداشتن نمودند ابراهیم خلیفه قرامانلو
سرکرده قزلباش بود از جهل و غرور ارتکاب حرب و قتال نموده در معرکه بشهادت رسید اصحاب داود
خان فریاد یا داود ولا طاقت لنا الیوم بجالوت و جنوده بر آورده از و تخلف نمودند بالضروره
راه گریز پیش گرفته به تفلیس آمد و از قزلباشیه استمداد نموده باتفاق حسام بیگ قرامانلو لشکری جمع
کرده بجنگ برادر رفت و دیگر مرتبه نیز کاری نساخته منهزم بتفلیس آمد و همیون چون دو مرتبه برادر
و اتباع او غلبه کرد در عصیان و طغیان افزوده بتصور آنکه سکنه تفلیس اطاعت او نموده قلعه
بآسانی بدست او در می آید جنود گرجی را جمع آورده با غلبه تمام بر سر تفلیس آمده قلعه را احاطه
نمود و چون کردسی از قزلباشیه بحراست و کوتوالی قلعه قیام داشتند همیون دست قدرت
خود را از تسخیر آن کوتاه دیده و از ممر نفقت مردم شهر نیز مأیوس گشته طبل ارتحال کوفته بگوری رفت

چون خبر طغیان همیون و دست درازی او بحدود و ثغور اسلام بعرض عاکفان سدهٔ صدره مقام رسید
فرمان قضا جریان نفاذ گشت که شمخال سلطان چرکس که حاکم شکی بود باتفاق امرای قاجار و غیرهم
بمعاونت داود خان عزیمت گرجستان نموده دفع شر همیون را لحدود نمایند امرای عظام حسب الفرموده عمل
نموده در سنه ست و سبعین و تسعمایه لشکر بگرجستان کشیدند همیون از ورود جنود مسعود آگاه گشته تاب مقاومت
بر خود ندید و خود را بکوههای بلند انداخته و کشید غازیان نصرت نشان بکلب آنکوه که با کوه البرز برابر و با قلعه
قاف همسر بود در حرکت آمده اطراف و جوانب آنرا فرو گرفتند گبران بی ایمان که امکان مستحکم را پناه و در ستطها
خود ساخته بودند متوجه محاربه و مدافعه غازیان گشته فیما بین آتش حرب و قتال افروخته گشت همیون
نامسعود که راکب جهل و غرور گشته بغازیان حمله نموده یک دو کس را بعز شهادت رسانید یکی از غلامان
شمخال سلطان جمشید نام بر وی حمله نمود و بطعن سنان جان تیره اش را در خاک مذلت انداخت و دیگری
از غازیان بمعاونت او رسیده خدمتش را دستگیر کردند گرجیان چون سردار خود را گرفتار کمند گزند
دیدند هزیمت غنیمت شمرده [illegible] از معرکه برتافتند جمعی از اتباع همیون که برگرد او بودند کشته
و بعضی گرفتار شدند و امرای عظام مظفر و منصور از غزای گرجستان عود نموده همیون را با سایر گرفتاران
بپایهٔ سریر خلافت نشان فرستادند و در دار السلطنه قزوین بنظر خسرو کامکار رسید حضرت قرین آمده
چندگاه او را در دولتخانه همیون نگاه داشتند که شاید شرف اسلام دریابد و او دست از کیش نصاری
بازنداشت با اخوه بقلعه الموت فرستادند و تا حین حیات شاه جنت مکان در آن قلعه بود و در زمان

اسمعیل میرزا

اسمعیل میرزا او را بیرون آوردند و در زمان نواب سکندرشان رضوان مقام سعادت اسلام
دریافته بر حسب انما المؤمنون اخوة از جناب آنحضرت بلقب ارجمند برادری سرافراز یافت و بحکومت ملک
موروث سربلند گشته مقضی المرام روانه گرجستان شد الحق پاس حقوق تربیت نواب سکندرشان
داشته دولتخواهیها ازو بظهور رسید شرح آن احوال در محل خود رقمزده کلک شیرین مقال خواهد شد

ذکر فتح تسخیر ولایت قندهار و زمین داور و ذکر میرات کنار هند و برخی از احوال سابقه آن ولایت

از ولایت مفتوحه زمان دولت شاه جنت مکان مملکت قندهار و توابعست شرح واقعه آنکه ولایت
مذکور در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزای بایقره بحکم او و پسرش سلطان بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون
ارغون و شجاع بیک ولد او بود بعد از واقعه میرزا و استیصال آن سلسله که مملکت خراسان بتصرف شاهی بیگ خان
اوزبک درآمد شجاع بیک بملازمت او بهرات آمده و رسیده نوازش و تربیت یافت و در همانسال پادشاه مرحوم
مغفور محمد بابر بن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر کبیر
صاحبقران امیر تیمور گورکان از کابل لشکر بقندهار کشیده و شجاع بیک ولد امیر ذوالنون با طایفهٔ ارغون
بمحاربه آنحضرت شتافته مغلوب گردیدند و جنود بابری ظفر یافته ولایت قندهار و زمین داور با توابع و
لواحق امیر ذوالنون بتصرف آنحضرت در آمده ایالت آن ولایت را ببرادر عالی گهر خود ناصر میرزا تفویض فرموده
بکابل باز گشت و چون شیبک خان اوزبک از واقعه قندهار خبردار گردید با جنود بیشمار متوجه آن ولایت شد
اولاد امیر ذوالنون باستقبال او شتافته جرچی لشکر اوزبک شده بهمراه او آمدند ناصر میرزا در برجی چند حصاری

و عاقبت مملکت گذاشته نزد برادر بکابل رفت شیبک خان بدستور زمام ایالت و دارائی ولایت
را بکف کفایت ارغونیان داده مراجعت نمود و بعد از ظهور و خروج حضرت خاقان سلیمان که خان شیبانی
تیغ جهانگشای آنحضرت کشته گشته مملکت خراسان بحیطه تسخیر آن بادشاه جنت مکان درآمد شجاع بیگ
عریضه اخلاص و پیشکش فرستاده چندگاه قندهار بدستور در تصرف او بود و شاهزاده کامکار و بیگلربیگیان
قزلباش که در هرات اقامت داشتند طریق ایلی و انقیاد مسلوک داشته بازگشت مینمود تا آنکه ظهیرالدین محمد
بابر دیگر باره لشکر از کابل بقندهار کشید و محاصره نمود شجاع بیگ چندگاه قلعه داری نموده مدت محاصره امتداد
کشید و در سنه ست و عشرین و تسعمایه که دورمش خان بخراسان آمد شجاع بیگ بالاخره استغاثه بدورمش خان بیگلر
بیگی هرات نموده از او استمداد کرد و دورمش خان از خدمت بادشاه التماس نمود که فیمابین آنحضرت و آن
کامیاب شاهی ضوابط اتحاد و دوستی مرعی است و شجاع بیگ اظهار اخلاص و غلامی درگاه شاهی مینماید
صداقت و ارتباط مابین مقتضی آنست که متعرض حال او نگردند بابر بادشاه حسب الالتماس دورمش خان
دست از محاصره قندهار باز داشته بکابل عود نمود شجاع بیگ ملا باقی نام معتمدی در قندهار گذاشته خود
بخراسان رفت و در آنجا بمصلحت وقت روزی چند در قلعه اختیارالدین بود و از آنجا طریق فرار
پیموده بجانب هند رفت و در زمان غیبت مشارالیه آن معتمد با اعتماد اظهار انقیاد و دولتخواهی جناب بابری کرده
مملکت را بتصرف بابریان داد و حضرت بابر بادشاه آن ولایت را به برادر خود میرزا کامران داده از تاریخ مذکور
قندهار در تصرف گماشتگان میرزا کامران بود و بعد از جلوس همیون شاه جنت مکان در شهور سنه احد

و اربعین و تسعمایه که یازده سال از جلوس آنحضرت گذشته بود اغزیوار خان شاملو بیگلربیگی خراسان و لله
سام میرزا بود با سام میرزا هوس تسخیر قندهار نموده بر سر قندهار رفت خواجه کلان خواجه جغتای که از قبل میرزا
کامران حاکم بودند نوعی که قبل ازین در طی احوال خراسان نگاشته کلک بیان گشته خود در قلعه نشسته تا هشت
ماه لوازم قلعه داری بتمام نمود میرزا کامران در لاهور چون خبر فرادان استماع نموده بکومک رسید و بین الفریقین محاربه
عظیم بمیان پیوست و چون برضای مرشد کامل مرتکب این امور نشده بودند تائید نیافتند و اغزیوار خان
در آن معرکه بقتل رسید و سام میرزا بی حصول مقصود بازگردید و کامران میرزا خواجه کلان را بدستور در قندهار
گذاشته عود نمود در سنه ثلاث و اربعین و تسعمایه که موکب همیون شاه جنت بارگاه نوبت ششم بجهت دفع فتنه
عبید خان بخراسان آمد باراده تسخیر قندهار و انتقام از جماعت جغتای که بجماعت قزلباش دلیری کرده بودند
از دارالسلطنه هرات عنان عزیمت بانصوب العطاف دادند چون طنطنه رایات جلال در الکه و بلند
آوازه گشت خبر همیون فال سایه وصول بدان دیار انداخت خواجه کلان خانه در طی این احوال سمت
تحریر یافته تاب توقف نیاورده بجانب سند رفت و کنجی خواجه را که در قندهار گذاشته بود باستقبال موکب
همیون شتافته کلید قلعه را سپرد و ولایت مذکور بحیطه تصرف اولیای دولت قاهره درآمده ایالت و
دارائی آن مملکت به بداق خان قاجار تفویض شد و بعد از معاودت خسرو آفاق بجانب عراق میرزا کامران
دیگر باره لشکری فراهم آورده از لاهور با غلبه تمام بقندهار آمد و چون حضرت شاه جنت مکان در عراق
و آذربایجان بجهت آمدن سلطان روم و باعسکری القاص مشاغل عظیمه در پیش آمده فرصت یورش خراسان نبود

آن قلعه را آیین سپاهی گری باقتضای وقت عمل نموده و خود را محصور ساخته مملکت باز گذاشت
و میرزا کامران استحکام قلعه داده بازگشت و در سنه احدی و خمسین و تسعمایه که پادشاه مرحوم محمد همایون
پادشاه از صدمات سپاه افغان از ولایت هند به ایران آمده در خدمت حضرت شاه جنت مکان
بارگاه در مهم قندهار از ناهمواری میرزا کامران اظهار خجالت نمود قرار دادند که چون قندهار به تصرف
در آید ملازمان عتبه اقبال سپارند و آنحضرت بوعده وفا نموده در اول حال که قندهار به سعی عساکر
ظفر مآل مفتوح گشت عسکری میرزا که بعد از میرزا کامران حاکم بود بدست در آمد قلعه را به بداق
خان قاجار که در آن سفر سردار لشکر و لله شهزاده نامدار سلطان مراد میرزا بود سپردند و در آن اثنا
شهزاده فوت شده و هنوز مهمات همیون پادشاه سرانجامی نیافته بود بجهت آنکه جماعت
جغتای ملازمان آنحضرت را مأمنی نباشد باز قندهار را از بداق خان قاجار گرفته به بیرام خان ترکمان
سپردند که دولتخواه طرفین است او نگاه دارد تا وقتی که مهمات آنحضرت تمشیت پذیرفته و سعی
در ملک هند شود و چند سال که همیون پادشاه در کابل و بدخشان به منازعه میرزا کامران مشغول بود قندهار را
تغافل ورزیده و به مقام سپردادن نشدند تا آنکه پادشاه مرحوم مذکور کامروای سلطنت گشته در دولت
و پادشاهی غزنین و کابل و هندوستان استقلال یافت هنوز قندهار به تصرف قزلباش نداده بود
که واقعه ناگزیر پادشاه پیش آمده فرزند ارجمندش جلال الدین محمد اکبر پادشاه قایم مقام پدر عالیجاه
گردید شاه محمد قلاطی از جانب بیرامخان در قندهار بود در سنه ثلاث و ستین و تسعمایه بهادرخان از کم

حاکم

حاکم زمین داور لشکر بر سر قندهار آورده خواست که از دست شاه محمد انتزاع نماید مشارالیه کس بخدمت
اشرف فرستاد که چون قندهار به ملازمان درگاه متعلق است لشکر قزلباش تعیین گردد رفع شر بهادرخان که خودسر
اراده تصرف آنجا کرده نمایند و مملکت را متصرف گردند بنابران حضرت شاه جنت مکان سلطان حسین
میرزا را باتفاق علیای سلطان افشار و آن خلیفه شاملو و بعضی امرا بمدد شاه محمد قلاطی فرستاد
شاهوردی خلیفه پسر ولی خلیفه با فوجی از جنود شاملو بر سر بهادرخان ایلغار نموده غافل بر سر او ریخت
و فیمابین نبرد قوی دست داده بعد از جنگ و جدال بهادرخان بجانب هندوستان گریخت اما شاه محمد
قلاطی مکر و حیل پیش آورده قلعه قندهار بروی میرزا و امرا بسته شروع در قلعه داری کرد و امرای عظام
ولایت زمین داور را متصرف شده حقیقت مهم قندهار را بخدمت اشرف عرض کردند و شاه جنت
مکان در شهور سنه خمس و ستین و تسعمایه علی سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر را با لشکر جرار بتسخیر قندهار
فرموده ایالت و دارایی آن ولایت را بسلطان حسین میرزا نامزد فرمودند چون سپاه در پای قلعه قندهار را
مرکزوار در میان گرفته بمراسم امور قلعه گیری پرداختند شاه محمد قلاطی آغاز جنگ و جدال کرده شش ماه
فیمابین بضرب تیر و تفنگ آمد و شد نموده آتش محاربه و مجادله اشتعال داشت آخر الامر از نقاوت عاجز گشته
دست در دامن استیمان زدند و بعد از معاهده و پیمان قلعه سپرده روانه دیار هند گردید و سلطان حسین
میرزا در ایالت قندهار و زمین داور و دیگر میراث استقلال یافت و قریب به بیست سال در ایام
دولت قاسم عالیمقدار در آن دیار حکومت کرده کامیاب عزت و عافیت بود و در زمان جلوس اسمعیل میرزا

اسمعیل میرزا باجل طبیعی فوت شده احوال فرزندان او ان شاء الله تعالی در صحیفهٔ دوم این نسخهٔ
عالم آرای در طی صادرات احوال گرامی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مرقوم قلم مشکبار خواهد شد
اکنون بنابر سبق کلام و ارتباط سخن مناسب مقام بقیهٔ حالات خراسان را نگاشتهٔ کلک سوانح نگار
گردانیده شروع در سایر قضایا و واقعات زمان دولت ارجمند سعادت پیوند آنحضرت مینماید و منه العصمة
والتوفیق **ذکر تتمهٔ احوال خراسان بعد از فوت عبید خان و قضایایی که در آن زمان بتقدیر و ارادهٔ
آفریدگار جهان** قبل ازین بتوفیق نگارندهٔ خامهٔ عنبرین شمامه گردیده که عبید خان بن محمد سلطان
بن ابوالخیر خان تا حین حیات دست تطاول بمملکت خراسان دراز کرده خرابی بسیار از آمد
شد اوزبکان خونخوار در آن دیار بوقوع پیوست و بعد از فوت او چند سال خراسان مهبط امن و امان
بود محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو در دار السلطنهٔ هرات لوای معدلت افراخته در خدمت
شاهزادهٔ نامدار کامکار سلطان محمد میرزا بلوازم دارائی و مملکت داری میپرداخت و لشکر
بغرجستان کشیده با اوزبکیه آنجا بیرام اوغلان حاکم غرجستان محاربات عظیم نموده غالب آمده
و مدتها سلاطین اوزبکیه هوای آمدن خراسان نکردند تا آنکه در شهور سنه سبع و خمسین و تسعمایه
که پانزده سال از فوت عبید خان گذشته عبدالعزیز پسرش نیز که بعد از فوت پدر در آنجا پادشاه
شده بود بعالم عقبی شتافته بود براق خان بن سونجک سلطان بن ابوالخیر باتفاق عبداللطیف خان
و شاه محمد خان از تاشکند و سمرقند و حصار شادمان لشکر بخراسان کشیده با غلبه و ازدحام تمام

بر سر

بر سر هرات آمدند محمد خان شرف الدین اوغلی اکتفا باستحکام شهر و قلعه کرده بیرون شهر را
کوچه بند کرده بهر کوچه بندی سرداری کامکار کارزار نموده با توپچی و تفنگچی کاشت و ایامی میان قزلباشیه و جنود
اوزبک در کوچه بندها جنگ و جدال بوقوع میپیوست و اوزبکیه را تسلط و استیلا بهیچ کوچه بندی دست نداده شاه
محمد سلطان که اشجع سلاطین اوزبک بود بتاخت ولایت سیستان و فراه رفت و چون از آنجا عود نموده
بهرات آمد زبان اعتراض بر براق خان دراز کرد که چرا تا غایت کوچه بندها گرفته نشده دعوی نمود که من
فردا از اسب فرود نیایم تا کوچه بندها در کل نگیرم و روز دیگر با فوجی کثیر از بهادران نامی بدین عزم سوار شده روی
بکوچه بند حوالی مزار شاه زند آورده دلیرانه بر سر مستحفظان تاخت چارسان کوچه بند تاب مقاومت نیاورده
فرار نموده بعقب کوچه بند در آمدند و اوزبکان تا دهنهٔ کوچه بند راندند در این اثنا سنگی جانفرسا از فلاخن
قضا بیرون پریدن جسته بر سر سلطان زاده سرخورده سرسام از مرکب غرور بر زمین افتاد و در آن حال مجهولی
از ملازمان محمد خان بر سرش رسیده تن نحسش را از بار سر سبک گردانید و چند بهادر نامی نیز گرفتار شدند
چون خبر واقعهٔ شاه محمد سلطان ببراق خان رسید دهشت بر او مستولی شده طبل رحلت کوفته بماوراء النهر
رفت و بعد از فوت محمد خان شرف الدین اوغلی پسرش قزاق که با سلطان محمد میرزا باردوی معلی
رفته بود مجدداً بدارائی مملکت خراسان منصوب گشته شاه قلی سلطان یکان استاجلو لله میرزا
شده در رکاب عالی شاهزاده متوجه خراسان شدند عبدالله خان ولد اسکندر خان بن جانی بیک
سلطان و خسرو سلطان بعزم دستبرد از آمویه عبور کرده بخراسان بر سر راه میرزا و سلطان آمدند

و چون لشکر خراسان بر سر میرزا جمع نمودند و در آن وقت میرزا و سلطان را استعداد جنگ
نبود خود را بقلعه تربت حیدریه کشیدند و سلاطین اوزبک قلعه را قبل کرده امرای خراسان
بعزم دفع دشمنان هر یک از مقام خود حرکت کرده هنوز اجتماع سپاه روی نداده بود که
آوازه وصول لشکر عراق نیز شایع شد و سلاطین اوزبک تاب توقف نیاورده اول خزو
سلطان احتیاط ورزیده کوچ کرد روز دیگر عبدالله خان طبل رحیل کوفته بخارا باز گردید
بعد از رفتن ایشان دیگر از سلاطین ماوراءالنهر احدی اراده آمدن خراسان نکرد دیگر مرتبه
پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان از بلخ بحدود مشهد مقدس آمده باز مراجعت کرد و تولک
بهادر نام خال خود را با تحف و هدایا جهت تمهید بساط معذرت بدرگاه خلایق پناه فرستاد
و تولک باصطناعات شاهانه سرفراز گردیده عود نمود و مرتبه دیگر اوزبک خان بن رستم سلطان
بن جانی بیک سلطان در سنه سبع و سبعین و تسعمایه از اندخود و شبرغان با هشت نه هزار اوزبک
جرار بحدود خسرو زورآباد جام آمده تاخت و غارت چند کرده روانه دیار خود بود که
زینل خان ولد ابراهیم خان ذوالقدر حاکم جام و میر حسین سلطان فیروزجنگ را طلب داشته
در دفع اوزبکیه با و مشورت نمود مشارالیه و حاجی سلطان کوتوال مشهور را که از امرای
جغتای بودند با قشون آراسته بزینل خان پیوستند و او بمدد ایشان مستظهر گشته اراده تعاقب
کرد امرای مذکور صلاح در تعاقب ندیدند زینل خان آنکه با وجود جمعیت شجاعت و ساده لوحی

شده

شده بودند از غایت جهل و غرور با دو هزار و پانصد نفر قزلباش و جغتای که از عقب ایشان
رفته بود بپل خاتون باوزبکیه رسیده اوزبک خان دو سه هزار کس در مقابل قزلباش باز داشته خود با هفت
هزار کس در کمین خدعه نشست و اوزبکان در حمله اول منهزم گشتند و مردم زینل خان بطلب غنایم و اموال
غارتی شتافته بودند که اوزبکان از کمین بیرون آمده بر صف امرا تاختند و بیک حمله جنود ایشان را درهم شکسته
پراکنده ساختند قزلباشیه بقدر قدرت جنگهای مردانه کرده قریب بیک هزار کس از قزلباشیه و جغتای با زینل خان و میر حسین
خان کشته گشته حاجی سلطان کوتوال با بقیه سپاه بصد تشویش از آن معرکه هولناک بیرون شتافتند از سوء تدبیر
و جهل و غرور زینل خان چشم زخمی چنین بسپاه منصور رسیده اوزبک خان بدیار خود مراجعت نمود

ذکر نهضت همایون شاه جنت مکان بدار الخلافه بغداد و خوزستان و دفع سرکشان بالطاف پروردگار جهان

در صدر این اوراق و طی وقایع زمان دولت شهریار آفاق یعنی حضرت
شاه جمجاه جنت مکان بقلم دو زبان نگارنده صحیفه بیان گشته که در آغاز جلوس همایون و اوان سلطنت
جهان آرای سرکشان اطراف و گردن فرازان اکناف که از مهابت حضرت خاقان سلیمان نشان
در زوایای خمول خزیده بودند سر از جیب عصیان برآورده آثار خلاف و طغیان بظهور می آوردند و
آنحضرت بمقتضای مجملی از آنها سمت تحریر پیوست همتی بجهت دفع اعادی و گوشمال سرکشان و انتظام مهام
ملک و ملت متحمل شده آید سفر دشوار سیاق کنند از غزوات ضروری آسودگی نداشتند از جمله وقایع
عظمی که نهضت موکب همایون لازم گشت عصیان و طغیان حکام دار السلطنه بغداد و دزفول عربستان است

شرح واقعه آنکه در آغاز جلوس همیون آنحضرت ابراهیم سلطان موصلو نبیرهٔ صوفی خلیل ترکمان حاکم دا
رالخلافه بغداد و ذوالفقار ولد نخود سلطان پسر عم او که حاکم کلهر بود نقش مخالفت و سرکشی بر لوح
ضمیر نگاشته بهوس ایالت و دارائی بغداد در حینی که ابراهیم سلطان به ییلاق دمائی و شت آمده بود
با دو دویست نفر شور ایلغار نموده با وردوی او رسید ملازمان ابراهیم سلطان از پی اعتدالانه آمدند
ذوالفقار نسبت بسلطان عذری تقرس نموده هر چند میگویند که آمدن او بی اعلام و اختیار بدین سرعت
در ایلغار مقرون بخیر و سلامت نیست سلطان قبول نکرده با معدودی از خاصان در دیوانخانه خود فارغ
بال نشسته بود که ذوالفقار بکنار اوردو رسیده بر سر او تاخت ابراهیم سلطان از مشاهده اینحال آسیمه
شده و فرصت مدافعه نیافته از بیم جان خود را در حرم انداخت و ذوالفقار با جمعی پیاده شده وطنابهای
خیمه حرم را با شمشیر قطع کرده سر او فرود آوردند و سلطان را با چند نفر که حاضر بودند بتیغ اندر پاره پاره
کردند شورش و آشوب در اردو افتاده اکثر ملازمان که جمع شدند چون سلطان را کشته دیدند متابعت
ذوالفقار اختیار کردند سید بیک کمونه ولد سید سلیمان که از امرای عراق عرب بود با چهار صد کس رسیده
او نیز بذوالفقار پیوست و بعد از واقعهٔ مذکور با غلبهٔ تمام بدار السلام آمده بر آن بلده مستولی گشت
و جمعی کثیر از اقربا و اقوام خود بقتل آورده بر کل عراق عرب رقم اختصاص کشیده علم تسلط افراشت
چون این خبر بعرض شهریار دادگستر رسید در سنه خمس و ثلاثین و تسعمایه رایات نصرت آیات
جاه و جلال با عساکر ظفر و خود اقبال بجانب عراق عرب در حرکت آمده در اندک روزی ساحت دار السلام

ملک

مقرب

مضرب سرادقات جاه و جلال خسرو فلک احتشام گردید در آن هنگام آفتاب در برج سرطان و
هوا از غایت گرمی آتش سوزان بود بیت بود زانگونه هوا گرم که در آب روان ماهی سینه
بر ریگ نهادی ز حرارت سرطان ذوالفقار بدکردار باستظهار و اعتماد کردهی از شرارهٔ دروازه‌های
شهر را البته بلوازم قلعه‌داری و جنگ و جدال پرداخت مبارزان موکب اقبال حصار بغداد را محیط گشته همه روز با نفاق
تیره روز محاربه و مجادله نموده میان آتش پیکار التهاب داشت برادران ذوالفقار علی بیک و احمد بیک
بملاحظه عواقب امور دفع آن کافر نعمت را وجهه همت ساخته در هنگام فرصت سر آن بد اختر زشت سیر را
بتیغ اندر از پیکر بدن جدا کرده بپایهٔ سریر اعلی آوردند و قلعه بغداد بنیروی اقبال شاهی بلکه بتائید الهی
مفتوح گردید ملازم تقید ذوالفقار از بیم غضب شاهانه خود را بر دجله زدند که شاید بساحل نجات رسند
اما اکثر غرقهٔ موج فنا شدند و آنحضرت در غایت عظمت و کمال اجلال بدار الخلافه در آمده انوار
معدلتش اطراف آن ولایات تافت و حکم قضا نفاذ جریان یافت که هیچ آفریده را در شهر بحسب باز
خواست اعمال ایام ذوالفقار زحمت ننهند خلایق بدعای دوام دولت ابد پیوند زبان گشادند سردا
ران قبایل عرب الجبایان سخندان با پیشکشهای لایق فرستاده تهنیت فتح بغداد بادر رسانیدند چون جنت
مکان بجهت اشتداد حرارت هوا و بسبب تب که عارض ذات همایون شد توقف در آن دیار نفرموده
ایالت و دارائی دار السلام را بمحمد خان شرف الدین اوغلی که تا آنوقت سلطان بود تفویض
فرموده عنان عزیمت بصوب عراق عجم انعطاف داده بسلامت بمقر سلطنت رسیدند اما باعث

نورنش خوزستان و عربستان آنکه علاء الدوله عنانی که والی دزفول بود سر از ربقه اطاعت و فرمان
برداری پیچیده عرصه خلاف می پیمود بنابران نوازش خوزستان بذمه همت لازم گشته در شهور سنه
ثمان و اربعین و تسعمایه که هژده سال از جلوس همیون گذشته بود اعلام جهانگشا بدان صوب در
حرکت آمد چون خرم آباد لرستان محل نزول عساکر ظفرنشان گشت امیر جهانگیر عباسی حاکم لر
کوچک سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته مورد الطاف و نوازش گردید اما بالاخره
بی اعتدالی چند از و بظهور رسیده در سنه تسع و اربعین و تسعمایه بدست عبدالله خان استاجلو که
حاکم همدان بود بقتل رسید آوازه وصول کوکبه اقبال شاهی تزلزل در بنیان صبر و قرار متمردان
دزفول و انداخته علاء الدوله مذکور که از خوف و دهشت مملکت گذاشته عزیمت
برق و باد بطرف بغداد گریخت و چون عرصه ولایت دزفول محل نصب خیام سعادت
فرجام گشت سید شجاع الدین بدران مشعشعی حاکم حویزه روی عقیدت و اخلاص بعتبه
علیه فلک مناص آورده مشمول نوازش و الطاف گردید و بدستور ایالت آن ولایت
باو مرحمت شد و ابراهیم ذو القدر حاکم شیراز را با جمعی امرا و عساکر بتاخت و غارت
متمردان قلعه بایت فرستادند و مهمات آن طرف برحسب دلخواه نظام و انتظام یافته عنان
فیروزی عیان بصوب عراق معطوف داشتند القصه آنحضرت از بدایت جلوس
همیون تا سی سال بسعادت و اقبال بترددات امور ملکداری پرداخته بعد از آن جمع خاطر از

بدست

بدست رومیه در آمده بدار السلطنه تبریز نزدیک بود و بجهة آنکه تخت همیون و مقر سلطنت ابد
مقرون دار السلطنه قزوین را اختیار فرموده در آنجا طرح دولتخانه و باغ عالی انداخته اقامت
فرمودند و بعد از سه چهار سال از اتمام عمارت تا بیست سال از دولتخانه قزوین بهیچ طرف حرکت نکردند
در روز بروز لوای دولتش بلندی میگرفت و سلاطین آفاق بدرگاه کیوان اشتباهش توسل جسته بدین
مقال گویان بودند شاها در تو قبله شاهان عالم است گردون ترا مسخر و گیتی مسلم است ذکر آمدن
سلاطین بتخصیص حضرت پادشاه مغفرت نشان محمد همیون پادشاه گورکان بدرگاه سپهر
آشیان شهریار عرصه ایران چون انتساب دودمان قدس نشان صفویه که جامع سلطنة صوری و
معنوی اند بخاندان ولایت و کرامت اظهر من الشمس است لهذا سلاطین جهان و فرمان روایان والا
مکان دست اعتصام بحبل المتین ولای خاندان صفوت نشان استوار داشته از اقصای ممالک هند و
فرنگ طریق ارادت و اخلاص را بارسال رسل و رسایل و هدایا پیموده همواره مجدد قوانین اخلاص
و اعتقاد گشته و در حادثه بهایان مراحل فراز و نشیب روزگار هر کدام از صدق نیت و صفای
طویت بدین دودمان مکرمت نشان توسل جسته بیمن توجهات ظاهری و معاونت باطنی آن فرمان
روایان صورت و معنوی بنیل مرادات فایز گشته بمطالب بلند و مراتب ارجمند رسیده اند
و هر یک اغراض فاسده دنیوی را منظور داشته از اخلاص و اعتقاد بهره نداشته اند نخل امید
شان از ثمره مراد مهجور مانده برحسب نیت فاسد کامروایی نیافته اند مصداق این مقال احوال

خبر حال بادشاه مرحوم مغفور محمد همیون بادشاه مرحوم ابن بابر بادشاه بن عمر شیخ میرزای بن
سلطان ابو سعید گورکان و حال مقرون بوبال بادشاه زاده بد اعتقاد بن سلطان بایزید بن سلطان
سلیم فرمان فرمای ممالک روم است که هر دو از حوادث روزگار بناه بعتبه علیه شاه جنت مکان
آوردند بادشاه مرحوم مذکور که عقیدت درست و حسن اخلاص و نسبت بانتهای مطلب فایز گردید
و سلطان بایزید که با کراه اعتقاد نبود و از وعذر و نفاق بظهور پیوست از بن باب سعادت مآب
کامیاب نگشته مآل حالش بوبال و نکال کشید شرح این واقعه و سرگذشت آنکه بادشاه مرحوم مغفور
که فرمان فرمای ممالک فسحة المسالک هندوستان و از قندهار و کابل و بدخشان تا اقصی بنگاله در تحت
تصرف و دایره فرمانش بود از تقدیرات آسمانی و حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار و بی
اتفاقی برادران نامهربان از شیرخان افغان که پایه نوکری ملازمانش نداشته اند در کنار آب
گنگ نوعی که جناب فضایل مآب شیخ ابو الفضل مؤلف تاریخ اکبری مشروحاً در آن کتاب
بلاغت انتساب در رشته تحریر کشیده شکست عظیم خورده از روی اضطرار مرکب در آب انداخته
چنانچه محمد زمان خان نبیره سلطان حسین میرزای بایقره که ملازم رکاب عالی بود با جمعی از امرا و
عساکر غریق موجه فنا شدند و آنحضرت نیز در میان آب از اسب جدا شده بود شخصی سقا جان
فشانی کرده خود را در آب انداخته آنحضرت را بیرون آورد مجملاً شکست و پریشان
حال از آن معرکه بیرون آمده بدار الملک اگره آمد فی الجمله بجز شکستگی و اختلال احوال نشد

دیگر باره

دیگر باره مستعد قتال و جدال شد میرزا کامران برادرش تمارض کرده بجانب لاهور رفت
و بسیاری از مردم راه تحقیق سپرده متفرق شدند باینحال همیون بادشاه بار دیگر با شیرخان
در کنار آب گنگ صف برآراسته فیمابین جنگ عظیم روی داد از کمی لشکر و انبوهی دشمن
شکست بلشکر جغتای افتاده همیون بادشاه بیشتر از پیشتر شکسته و بد حال باگره آمد چون
مملکت برهم خورده فتنها از هر طرف پدید آمده بود توقف در اگره محال دانسته بالضروره
از اگره بر آمده راه لاهور پیش گرفت و در لاهور نیز بجهات مختلفه و رفتن میرزا کامران بجانب
کابل مجال اقامت نیافته بی سر و سامان بولایت سند آمد اولاد امیر ذو النون ارغون که به تغلب
مالک الملک گشته بودند ابواب موافقت مسدود ساخته در مخالفت گشودند و یادگار ناصر
میرزای عمزاده آنحضرت که رفیق موکب عالی بود ارغونیان اغوایش نموده از آنحضرت جدا شد
بالضروره عزیمت قندهار نموده چون بولایت مستنگ رسید عسکری میرزا برادر کهتر که حاکم
قندهار بود از بی سر و سامانی بادشاه خبر یافته و بدوستی میرزا کامران که برادر بزرگ او و ولی نعمت
هر دو برادر بود نفاق میورزید در مقام کید و غدر در آمده خواست که آنحضرت را بدست
در آورده و بی اختیار سازد بدین اراده ناصواب با گروهی انبوه از قندهار بیرون آمده
متوجه اردوی همیون گردید یکی از اخلاص منشان سعادت کیش از فکر باطل آن جاهل محال
اندیش اطلاع یافته و خود را باردو رسانیده جناب پادشاهی را از غدر و کید آن غدار

خبر ورود کرد انحضرت از اطوار روزگار جز آن کارخانه تقدیر گشته چاره کار بجز آمدن
ایران و توسل جستن بدین خانواده ولایت نشان ندیده اردوی عالی و اعمال و اثقال
برجا گذاشته شهزاده کامکار سعادت آثار جلال الدین محمد اکبر که در همان ایام در ولایت
سند از کتم عدم قدم بعرصه وجود نهاده طفل رضیع بود به پروردگار عالمیان سپرده با آنکه و آنکه
خدمتکاران در آن دوکه داشتند زیرا که همراه بردن مهد آن سعادت عهد متعذر و دشوار
بود اما والده محترمه اش را باجندی از خدمه حریم عزت مصحوب خود گردانیده قدم در بیابان توکل
نهادند شصت هفتاد نفر از امرا و خواص و ملازمان جان نثار راجی از خدمت پیشگان اخلاص
شعار که پای جناب طریق وفاداری نموده بسعادت مرافقت و همرکابی مشرف بودند
و معظم ایشان بیرم خان بهادر لوی نبیره یکی بک ترکمان بود که پدرش در غبور ترکمان از ملک
ایران برآمده بود و خود بتقدیر یزدانی در رکاب عالی بابری بطرف کابل افتاده بحکم
خدمات لایقه در آن دودمان بمراتب علیا ترقی نموده درین ایام مرتب امور دولت همیونی
بود طی بیابان بشوق کرده و از راه چول بولایت سیستان آمدند و از آنجا ذریعه اخلاص و
صحیفه شوق بخط خود مرقوم قلم مشکبار گردانیده بخدمت اشرف اعلی فرستاد که صورت
آن برین منهج است که مرقوم میگردد سواد مکتوب صداقت اسلوب همیون که بخدمت
حضرت شاه جنت بارگاه قلمی نموده اند بعد از ادای وظیفه دعا و اخلاص که شیوه مرضیه

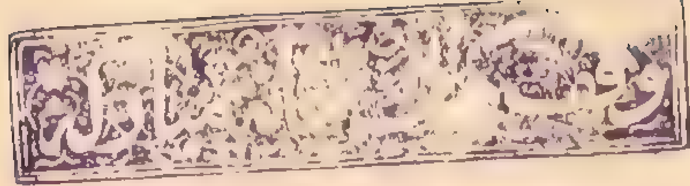
خاص

خاص اصحاب اختصاص است با وجود قلت بندگی و کثرت شرمندگی خود را درزه
سان در نظر مهر سپهر حشمت و جلال حضرت شاهی ظل الهی که مظهر آگاهی و مظهر کماهی
اوصاف کمالست نموده می‌آید که اگرچه ظاهرا خود را از جمله خدام جنت‌شام انتظام نداده بود اما
رشته محبت و اخلاص در قبه قلب چون رصاص بشینه متعلق ساخته بسوی بوی حضور موفور السرور
انحضرت که وصول و حصول انواع سعادت و کرامت میکشید و هر لحظه از توجه توجیه وجه
شریف شهر لطیف می‌بخشید تا آنکه از مرور دهر دون و گردش چرخ بوقلمون و از کون از
فضای سواد اعظم هند بتنگنای ظلم سند رسید بیت واگذشت از سر ما آنچه گذشت
چه بدریا چه بکهسار و چه دشت اکنون که مجاهد بال اقبال از سپهر مشاهده جمال بر عظمت
و اجلال در طیرانست امید از رحمت حضرت رحمن آنست که بعد از دریافت دولت
ملاقات که موجب وصول بسی از مرادات است مقالات سانحه آنچه قابل عرض باشد معروض شود
ان‌شاءالله تعالی الجلیله انحضرت چون بسیستان قریب شدند احمد سلطان شاملو حاکم آنجا برادر
خود را با بارخانهای لایق باستقبال فرستاده خود نیز با اشراف و اعیان سیستان استقبال کرده
سعادت ملازمت دریافت و حقیقت تشریف قدوم بادشاهی را بامیرالامرای خراسان محمد
خان شرف الدین اوغلی اعلام نمود او قاصدی سبک سیر همعنان شمال و صبا بپایه سریر
اعلی فرستاده وصول موکب عالی را عرض کرد و متعاقب نامه صداقت آیین انحضرت

بنظر کیمیا اثر رسیدن آن مظهر شیوه فتوت و مصدر آثار مردمی از مژده تشریف قدوم مسرت لزوم با
دشاهی انواع بشاشت و خوشیهای بی اندازه بظهور آورده اشفاق و مهربانیها از آنحضرت نسبت
بان پادشاه والاجاه سمت وقوع یافت از مضمون فرمانهای که درباب خلاصه دودمان تیموری
در توقیر و احترام علازمان بیگ کبیر عالی هاشم محمد خان شرف الدین اوغلی شرف صدور یافته و شیخ ابو الفضل ولد
شیخ مبارک مولف تاریخ اکبری من المبدا الی المقطع در طی وقایع زمان دولت همیونی نقل نموده
معلوم میگردد مجملا در شهور سنه احدی و خمسین و تسعمایه آن پادشاه عالی جاه از سیستان سیرکنان
باهستگی طی مسافت نموده بدار السلطنه هرات رسیدند وکائی جبهه انبساط خاطر عاطر که از گردش
روزگار ملالی داشت نشاط شکار غم پرواز کاشانه دل بودند محمد خان شرف الدین اوغلی که در
فرمان واجب الاذعان اشاره شده بود با فنون از آراسته زینتهای گوناگون پیراسته بلوازم استقبال
و خدمت آن مرکز دایره جاه و جلال اشتغال نموده در سر منزل سعادت ملازمت دریافته روزی
که بباغ شهر تشریف می آوردند شاهزاده عالمیان سلطان محمد میرزای یاینی که مامور بود استقبال نموده چون
بانحضرت رسیده پیاده شد رسم تحیت بجا آورده آنحضرت نیز پیاده شده شاهزاده را در آغوش مهربانی گرفتند
و در تقدیم واحضر سواری شاهزاده تواضعات ادیبانه که از راه رسم و بزرگی منشی است بظهور آورده شاهزاده
طریق فرزندی سلوک گذاشته آداب تواضع و مردمی را از دست ندادند و آنحضرت چند گاه در منزهات
خطه دلگشا و باغات و بساتین روح افزا تخصیص باغ مراد و باغ جهان آرا عیش پیرا بوده مسرت بخش خاطر

اندهگین

اندهگین بود و محمد خان مضمون فرمان همیون را دستور العمل خوبی ساخته مع شیء زاید بخدمات لایقه
اقدام نموده پیشکشهای لایقه بنظر انور رسانید چون روزی چند در هرات اقامت نموده از رنج
راه و محنت گاه بیگاه آسایش یافتند عنان عزیمت بصوب عراق و ادراک صحبت خسرو آفاق معطوف
داشته بهر شهر و ولایت میرسیدند حکام و اشراف و اعیان دستور مراسم خدمتکاری بظهور آورده
پیشکش میکشیدند در دار السلطنه قزوین منازل خواجه عبد الغنی جلادی کلانتر المملکه محل اقامت
آنحضرت گشته چند گاه در آن منازل بفراغت و استراحت پرداختند و از آنجا بیرام خان را بخدمت
اشرف فرستاده اظهار خواهش ملاقات نمودند و این قطعه را در سلک نظم کشیده ارسال
داشتند بیت خسروا عمریست با عنقای عالی همتم ٭ قله قاف قناعت را نشیمن کرده است ٭ از
کار سفله گندم نمای جوفروش ٭ طوطی طبع مرا افلنغ بارزن کرده است ٭ طالع تیر است و عمری
نیست بر من کرده بود ٭ این هم از کین و عداوت روی بر من کرده است ٭ التماس از شاه ان دارم که
با مخلص کند ٭ آنچه با سلمان علی در دشت ارزن کرده است ٭ و این معنی اشاره بحکایتیست
که در اعجاز و کرامات حضرت شاه ولایت پناه در استخلاص سلمان از آسیب چنگال شیر بین الجمهور مشهور است
و مناسب او درین مقام بر عقلا ظاهر شاه جنت مکان بعد از وصول بیرام خان به ییلاق سورلق تشریف آورده
فیما بین صورت ملاقات در آنجا روی نمود و چون بیک فرسخی اردوی گردون شکوه رسید برادر گرامی
حضرت شاه والاجاه بهرام میرزا و سام میرزا با قاضی جهان وزیر و سوندک بیک قورچی باشی افشار



و شاه قلی خلیفه ذوالقدر مهردار و سایر امرا و ارکان دولت باستقبال آمدند و متعاقب یکدیگر
فوج فوج یوزباشیان عظام و قورچیان کرام و اصناف خدم و صفات حشم با راستگی و پیراستگی
تمام رسیده لوازم کورنش و آداب تحیت بجای می آوردند و چون بپارگاه سپهر اشتباه رسیدند
از مرکب پیاده شده در میانه قور درآمد شاه جنت مکان از خرگاه خاص بیرون خرامیده ساحت بساط
سعادت مناط بارگاه خلافت را بقدم تعظیم پیموده بآئین بزرگان و رسم کیان با پادشاه
عالیشان ملاقات فرموده رسم معانقه مهربانانه بجای آوردند قران سعدین و اجتماع نیرین
دست داده دست آنحضرت را گرفته بخرگاه درآوردند و با یکدیگر چون دو دست یکدل صحبت
دوستانه بی نفاق افتاد از جانبین سخنان محبت آمیز حقیقت پیرا انبساط افزا گردیدند و از تحف و هدایا
پای آنحضرت چند قطعه لعل بدخشان و یک قطعه الماس گران بها بود چنین یک مورخ را ملوکه از حضار
حاشیه بساط عزت بود و قاضی احمد غفاری صاحب تاریخ جهان آرا وزن الماس مذکور را چهار
مثقال و چهار دانگ نوشته اند القصه حضرت شاه جنت مکان در آن چند روز هر آن بنظر خاص صحبتی
طرح انداخته جشنهای ملوکانه و خسروانه می آراستند و در آن محافل بهجت افزا دمبدم بکلمات
مشفقانه و همزبانیهای مهربانانه انبساط بخش خاطر حزین آنحضرت بودند و در سوریق طرح شکار
فرموده از چند روزه راه جانوران شکاری راندند و چون جرگه دست بهم داد باتفاق بیان
جرگه در آمدند اول همیون پادشاه حسب التکلیف حضرت شاه باتفاق بهرام میرزا و سام میرزا

شروع در تیر اندازی کرده هر یک مهارت خود در شکار افکنی و چستی و چالاکی بظهور آوردند
بعد از آن حضرت شاه جنت مکان کمان بهرامی بر سر جنگ درآورده در برابر پادشاه عالیجاه
و جوانان چغتای و مقربان آنحضرت که در شیوه تیر اندازی دم از یکتایی میزدند بسی آهوان تیز تک را
که از غایت تندی خطوط شعاعی بصری بگرد نشان نرسیدی بضرب خدنگ دلدوز از پای درآوردند
مجملاً تیر اندازی چند کردند که فریاد از نهاد آن طبقه برخواسته چون تیر فلک و قوس سپهر در تحسین و
آفرین ها بلکه همزبان و قرین گشتند و چون از تیر اندازی ملالت دست داد بسیاری از
گوزنان فربه ترین و جانوران شکاری را بتیغ آبدار و شمشیر آتش بار از پای درآوردند و بعد از فراغ
و سیر و شکار و قبق اندازی در روزی معین جشنی عالی و طوی بزرگ طرح انداخته در آن
مجلس تحف و هدایا و تکلفات که بجهت آنحضرت تعیین فرموده بودند از نقود و جواهر و تاج و کمر
مرصع و اقمشه زربفت رومی و فرنگی و چینی و شقالی و خطائی و اسلحه و یراق جنگ زره تنگ
حلقه داودی و تفنگهای جواهردار و اسبان تازی رهوار و استران و بختی سواری و قطار
شتران کوه پیکر و ضمیمه خرگاه متعدد و از حرم و دیوانخانه و شامیانه و اطلس و مخمل و دراهی ساده و
منقش و خیام و بیوتات و کارخانها مع اسباب هر کارخانه و طبل و علم و یراق و نقاره خانه چنانچه
شایسته مهمانی چنان و درخور همت میزبانی چنین باشد تکلف فرمودند و با امرا و مقربان آنحضرت
نیز خلاع فاخره و انعامات وافره فراخور حال مرحمت فرمودند و از زمره امرا به بیرام خان نیز علم و نقاره

شفقت فرموده بمنصب ارجمندی خان خانانی را سلسلهٔ علیهٔ اختصاص یافت و از شهزادگان کامگار
سلطانمراد میرزا که از سلطان محمد میرزا و اسمعیل میرزا کوچکتر و از سایر شاهزادگان بزرگتر بود با
دوازده هزار کس از طوایف قزلباش لر کردکی بداق خان قاجار که از امرای معتبر و لله و اتالیق میرزا
بود و شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان و احمد سلطان شاملو حاکم سیستان و سایر امرا و سیصد نفر
از قورچیان خاصهٔ شاهی بریش سفیدی کحل شاهوردی استاجلو بکومک آنحضرت تعین فرموده مقرر داشتند
که ان جماعت تا در ملازمت شاهند حاکم و فرمان او را ثانی حکم و فرمان مرشد و ولینعمت خود دانسته
از فرمان همیونش تخلف نورزند و بهر خدمتی که مامور گردند بجان و جنان بآن اقدام نموده تا از آنحضرت
مرخص گردند عود ننمایند و چون رغبت تمام بدیدن شهر شهره تبریز و طواف مرقد منور حضرت سلطان
الاولیاء المحققین صفی الملة والدین منظور بود از خدمت اشرف مرخص گشته بدار السلطنه تبریز
تشریف بردند اهل تبریز حسب الفرمان شاه جهان شهر را آیین بسته قیصریه بازارها را چون عروسان
حجلهٔ نشاط آراستند و بزیب و زینت تمام استقبال پادشاه سپهر احتشام کرده خدمت مرغوب
بتقدیم رسانیدند و در میدان صاحب آباد در نظر آن خسرو عالی نژاد چوگان بازی و اقسام بازیها
و شیرین کاریها که رسم و معهود تبریزیانست کرده نشاط افزای خاطر شریف میشدند و از آنجا
بقصد زیارت مشایخ عظام صفویه قدس اسرارهم و اهتمام نموده بدار الارشاد اردبیل رفتند و بدان سعادت
عظمی فایز گشته از ارواح مقدسهٔ مشایخ بزرگوار استمداد همت کردند سادات عظام و مشایخ که

دران بلدهٔ شریفه مقیم اند بخدمات لایقه عن صمیم القلب اقدام نموده چند مرحله مشایعت نمودند
و از آنجا با اردوی معلی که در چمن شبانح نزول داشت تشریف آورده درین مرتبه رسم وداع بجا آورده
بدل قوی و املی فسیح روی توجه بمقصد نهادند و تا در قلمرو همیون شاهی مرحله پیما بودند محل الکحل بهان
قاعده و اسلوب خدمات شایسته بتقدیم میرسید و آنحضرت سیر کنان طی مسافت نموده در خراسان
بشاهزاده کامکار و امرا و عساکر کومک پیوستند و بمقتضای نیت حق طویت و صفای عقیدت
از موافقت و دوستی این دودمان و مرافقت جنود سعادت نشان بنوعی که مورخین طوطی بیان
شکرین زبان مفصلاً در رشتهٔ بلاغت انتظام داده اند اندک فرصتی بر برادران نفاق شعار
نامهربان که اراده بغی و طغیان جوهر دماغ ایشانرا فاسد داشت تسلط یافته سرکشان ممالک کابل
و غزنین و بدخشان را بربقه درآورده لوای ملکستانی بجانب هندوستان افراخته کامیاب صوری
و معنوی گردید از اتفاقات در سال قران علویین واقع و از آثار علامات آمدن همیون باد
بود که قران سعدین وقوع یافت بیت آمد ز هند همیون بدر حضرت شاه :: طالع سعد به یمن
بخت همیون بکر چون زیاده ازین احوال شهریار سعادت قرین مناسب سیاق تاریخ دودمان
ایران نیست زبان قلم از بیان جزئیات حالات آن ستوده صفات کوتاهی گزید شرح آمدن
سلطان بایزید بن سلطان سلیمان فرمانفرمای روم بدرگاه قهرمان زمان و فرمان فرمای ایران
کیفیت واقعه آنکه سلطان بایزید بفرمان والد بزرگوار سنجق کوتاهیه بود در شهور سنه ست و ستین و

اقتدار او را از حکومت آن ولایت کوتاه کرده سلطان سلیم برادر بزرگتر او که در قونیه بود داده
او را بنوید ولیعهدی نواخت بدین جهت نایره رشک و حسد در کانون درون سلطان بایزید که در آرزوی
سلطنت آشفته دماغ بود اشتعال یافته چشمه اخوت و برادری بخس و خاشاک خصومت انباشته
و بخیال باطل و اراده‌های عاطل زر بسیار با ابطال رجال داده لشکری و حشری بیشمار بر سر خود جمع کرد
و داد عنان والد عالیشان را بعقوق و عصیان مبدل ساخته با جنود عظیم دفع سلطان سلیم
در حرکت آمد و او حقیقت طغیان برادر را بخدمت پدر بزرگوار عرض کرد و سلطان سلیم از این
جسارت و ترک ادب سلطان بایزید در مقام غضب در آمده با پاشایان معتمد با جنود بیرون از عدد
بر سر او فرستاده که او را ادب و از آوره وجود فتنه آلود او را که باعث شورش و آشوب
مملکت و اختلال امور دولت است از عرصه ولایت مندفع و معدوم گردانند و سلطان
سلیم حسب الفرمان پدر با آن لشکر پیوسته با گروه انبوه بمحاربه برادر شتافت و دو روز بین الجانبین
محاربه در غایت صعوبت وقوع یافت روز اول از صبح تا شام آسیای حرب در گردش بود
چنانچه از طرفین دانه حیات هفت هزار سپاه از پیاده و سوار خورد گشت روز دیگر سلطان
بایزید همت بانهزام آن لشکر گماشته با گروهی از فدویان جان نثار قدم بمعرکه کارزار نهاده و میمنه
و میسره سپاه سلطان سلیم را بنوعی مغلوب و پراکنده ساخت که گریختگان معرکه تا استنبول قدم باز
نکشیدند محلا در آن روز سلطان بایزید کارزاری کرد که تا اکنون که پنجاه سال از آن قضیه گذشته

در روم

در روم صفت الجنگ و دلاوری او در انجمنهای زبان زد معرکه آرایان صفوف دلاوریست
دران اثنا سلطان سلیم با فوجی که در قلب پای مانده بودند خود را بسلطان بایزید زده بیک صدمه
او را منقلب ساخت و چون نیرو باطل بود اثری بر مبارزانهای او مترتب نگشته سپاهش از شامت عقوق
و عصیان مغلوب و منهزم گشته سرگشته و حیران باماسیه گریخت و در آنجا اندکی از خواب غرور غفلت
بیدار گشته از کرده نادم و پشیمان شد و سه چهار نفر از ملازمان معتبر خود را که بدآموز و محرک مایه فساد بودند
بقتل آورده سرهای ایشان را باستنبول نزد پدر عالیشان فرستاده استدعای عفو تقصیر و جرایم خود نموده
اما آتش غضب سلطان از اعمال پسر بداختر بنوعی افروختگی داشت که بخون او دو سه خون گرفته اطفا
نپذیرفت دیگر باره لشکری عظیم بسرکردگی اسکندر پاشا بر سر او فرستاد سلطان بایزید درین
مرتبه تاب توقف و قدرت مقابله آن گروه انبوه در خود ندیده احمال و اثقال گذاشته با چهار
پسر خود و ده هزار کس از پاشایان و ملازمان و یکجهتان که بهمراه او مانده بودند راه فرار پیش گرفت
خود خواندگار چند مرحله تعاقب نمودند در هر مرحله جنگی بگریز واقع میشد قدوز فرهاد و افساق
سیف الدین و جمعی دیگر از ملازمان جان نثار سلطان بایزید پسران او را از جنگ گاه سالم از آن
معرکه بیرون آورده بحدود مملکت قزلباش رسانیدند و چون داخل قلمرو شاهی گردید کس بخدمت
اشرف فرستاده از احوال خود اخبار نمود چون فیمابین حضرت شاه جنت بارگاه و سلطان
سلیمان مصالحه واقع شده بود آنحضرت طریق مهمان نوازی مسلوک داشته بقصد تاسف

باپین پدر و پسر حسن بیگ یوزباشی استاجلو را که از مقربان بساط عزت و مقربان محفل
معلی بود با یراق پادشاهانه باستقبال فرستاده مقرر داشتند که با امرای سرحد و اشرف
و اعیان هر ولایت بملازمت شتافته محل بمحل نقلهای لایق و تکلیفات مرغوب
نموده لوازم میزبانی و خدمتکاری بتقدیم رسانیده و میرزا عطاء الله اصفهانی که وزیر
مطلق العنان اذربایجان و شیروان بود تا درگاه معلی همراه بوده ضروریات یومی از سرکار
دیوان سامان نماید و ایشان حسب الفرموده عمل نموده در لوازم خدمت فروگذاشتی ننمودند
اکابر و اعیان دار السلطنه تبریز شهر را آئین بسته قیصریه و بازارها را آراسته استقبالی کردند
که در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته و چون از دار السلطنه تبریز بیرون آمده بدرگاه معلی
نزدیک شد رکن السلطنة القاهره معصوم بیک صفوی را با یراق اسباب و تجملات پادشاهانه
فرستادند و حضرت شاه جنت مکان در میدان سعادت اباد دار السلطنه قزوین جشنی
عالی طرح فرموده و ایشیک آقاسیان و خدمتکاران بارگاه معلی بساط پادشاهانه آراسته
فرشهای ملوکانه گستردند و خیام زرنگار و شامیانهای منقش افراخته مجلسی
ترتیب دادند که دیده روزگار چنان محفلی ندیده و گوش زمانه صورت آن نشنیده در روزی
که داخل شهر میشدند امرای عظام و طبقات لشکر و اصناف خلایق از خدم و حشم و صوفیه
و مردم شهر و بیرونی بتماشا فوج فوج باستقبال رفته تمام دشت و صحرا و کوه را فرو

گرفته

گرفته بودند سلطان بایزید مرد متکبر مغبوض سرد اخلاق بود از جمعی کثیر مسموع شد که
در استقبال تبریز و قزوین با همه صنعت گریهای صناع و شیرین کاریهای بازی گران و
انواع مزین بینت های گوناگون و تکلفات از حد بیرون که وقوع یافته بود او بهیچ
طرفی نگاه نمیکرد و چشم از میان دو گوش مرکب خود بر نمیداشته القصه سلطان بایزید در
هزار پیاده و تفنگچی و سوار که همراه داشت همه مکمل و مسلح با اسلحه و یراق رو بیانه تا میدان
سعادت اباد قزوین آمد چون بحوالی بساط بارگاه سپهر اشتباه رسید از اسب پیاده شد
شاه جنت مکان چند قدم پیش آمده رسم مصافحه بجای آوردند و تواضعات اتفاق امیز
و کرمهای محبت انگیز بظهور آورده انواع مهربانیها فرمودند و او شیوه تکبر و تجبر از دست نداده
اصلا تکلم میکرد و از همزبانیهای حکیمانه که هر وقتیکه اقتضا میکند بهره نداشت الحاصل بعد از
ملاقات و تحیات رسمی او را بمنزل زال بیک فرود آورده مایحتاج سرکار همه روزه مرتب
میگشت بعد از چند روز که از رنج راه فی الجمله آسوده شد در همان میدان سعادت آباد طرح مهمانی
فرموده بساط عزت آراستند و عرصه میدان را چون صحن سلیمانی بفرشهای سیمین و زرین
رشک گلستان ارم و محسود خلد برین گردانیدند و چنان محفل بهشت آئین ترتیب یافت
که نظاره کیان افلاک بهزار دیده بان نگران بودند و سلطان بایزید را با پسران و
مقربان و امرا و خواص بلازمان آن مجلس بهشت نشان طلبداشته جهت انبساط و خاطر او

و تکلفات

انواع شکفتگی و بی‌تکلفیها بحیز ظهور آورده ساعت بساعت در تفقد و دلجوئی و کرم
اختلاطی می‌افزودند خوانسالاران اشربه و مربیات و میوه و اطعمه الوان چندانکه باید
و چنان محفلی را شاید لحظه بلحظه پیش کشیدند و درین مجلس تا موازی ده هزار تومان شاهی عراقی از
زر نقد و مرصع آلات و اجناس و بتکلف فرمودند ملازمان آنحضرت محل بمحل و امرای عظام و
حکام هر محل مهمان فرمودند که ما یحتاج ایشان را سامان داده لوازم میزبانی بجای آوردند
و تا در خدمت اشرف معزز و گرامی بود سوای علوفه یومی و آنچه بدفعات باستقبال فرستاده
شده و درین مجلس داده شده پانزده هزار تومان دیگر در مدت معاشرت و همصحبتی بتقریبات
از نقود و جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و تحفهای نقره و غیره لوازمات
مرغوب و کتب نفیسه و قالیهای کرمانی و جوشقانی و زربفت و نمدتکیهای الوان و قماشهای
هر دیار بتکلف فرمودند مجملاً آنحضرت در مراعات جانب سلطان شاهزاده زیاده از آنچه
در خود بود توجهات پادشاهانه و تکلفات بزرگانه مبذول فرمودند چون بالکلیه غدر و نفاق
و هالک نفس سرکش بود حالش بخسران و خذلان انجامید زیرا که کفران شاه والاجاه تکلیف
بمعاونت او لشکر بدیار روم کشیده در عالم آرمیده آشوب اندازد و این معنی از چند
جهت پسندیده طبع اشرف نبود اول آنکه میانه آنحضرت و خواندکار بعد از مجادله خونریزی
بسیار و خرابی ممالک و ویرانی ولایات بالاخره بعد از آنها بتحریر پیوسته صلح واقع شده و ضوابط

عهد

عهد و پیمان استحکام پذیرفته فی الجمله فتنها بدین رخنه تسکین یافته و راحت با صور و لشکریان
روی بالتیام آورده بقدر عافیت و آرامی پدید آمده بود بمضمون کریمه الذین یوفون بعهد الله
و لا ینقضون المیثاق خلاف عهد و نقض میثاق جایز نشمرند و نمیخواستند که رهزن نگاره عافیت
و آرمیدگی مسلمانان کردند و خود را در معرض خطاب بلا ارتیاب و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها آورند
و ثانیاً آنکه عقوق و عصیان والدین موجب کفران و سرمایه خذلان دنیا و آخرت است و او عاق و عاصی
والد شده بود از آنحضرت که از دودمان ولایت و کرامت منشعب و بزیور کمال ارشاد آراسته و
بحلیه عقل و دانش پیراسته بود لایق نمی‌نمود که معاونت باطل نماید چون بدین دودمان پناه آورده بود همت
والا بدان مصروف داشتند که میانه پدر و پسر رفع خصومت و نزاع فرموده شعله غضب سلطان را
بزلال موعظه در جای دوستانه فرو نشانند لهذا کسان معتمد بخدمت خواندکار فرستاده التماس
زلات و تقصیرات او کردند سلطان سلیمان بنوعی از او آزرده شده بود که بهیچوجه بحیات او راضی نمیشد
و وجود او را در مواجب تخریب بنیان دولت آل عثمان میدانست سنان بیک را که از معتمدان خاص آن
کار بود امر مصالحه بوسیله او انعقاد پذیرفته بود بخدمت اشرف فرستاده بعد از شرایط استحکام
عهد و پیمان و تواضعات دوستانه در باب سلطان بایزید و در رضای شاهانه فصلی مشبع بدلایل
و براهین قاطعه القا نموده صریحاً در حاشیه مکتوب بخط خود قلمی نموده بود که او را اگر فتنه بدست فرستا
دهای آنجانب بسپارند و اگر مصلحت های ملکی زنده بدست دادن او ملایم طبع شریف نباشد چشم جهان

نیش را که نوابغ رفتن و فتور است از نور بصر عاری و عاطل گردانند حضرت شاه جنت بارگاه ایلچی را
از طریق فتوت و مروت و مردانگی بلسان نیک تملقات کرده دیگر باره کسان چرب زبان
و ایلچیان سخندان فرستاده مبالغه‌های عظیم فرمودند و التماس نمودند که محلی باو اقطاع دهند که بانجا
رفته سکنی گزیند اگر من بعد سلوک بی ادبانه از و بظهور آید آنچه مکنون خاطر شریف باشد در انجا بفعل
آوردن میسور نیست درین اثنا سلطان بایزید خبث باطن خود را بظهور آورده با محرمان خود مواضعه نمود
که نسبت بحضرت شاه غدر نموده و از ادای حقوق و دوستی بدان بی بدیل آسیبی رسانند و اگر بجهال باطل
توانند در قزوین چهاری قایم کرده و کس بخواندکار فرستاده و کومک طلب نموده والی ولایت عجم گردد
و اگر مهم بر وفق دلخواه صورت نبندد بطرف عربیه بیابان ترکمان ... رفته از انجا بکشتی بکعبه
مدار روند قرا اغورلو محمود و کسی که از جمله محرمان او بودند صورت مواضعه را در خلوت بعرض اشرف
رسانیدند شاه جنت مکان از پاک طینتی این حکایت را حمل بر خوش آمدگویی و هرزه درایی بدر نسبت
نموده اعتباری نکردند اما سلطان بایزید از ملاقات خلوت ایشان با حضرت شاه آگاه گشته هر دو را
گرفته محبوس گردانید شاه جنت مکان بجهت دفع مظنه و اطمینان قلب سلطان بایزید روزی در باغ
سعادت آباد قزوین طرح صحبت خاص انداخته خود بنفس نفیس با مخصوصان و مقربان بجهت اطمینان
بار طباخانه بر حیوان بسته در گوشه آن باغ فردوس نشان که فی الواقعه هر قطعه از آن نشانی از ریاض
جنان است در نظر قیصر زاده بنشاط طیابی مشغولی نمودند و باده صحبت یارانه بی تکلفانه تهیه شد عجب

طرز دنی از خاصان سلطان بایزید خود را بشاه رسانید و آهسته گفته بود که دو کلمه واجب العرض
دارم که گفتن آن در برابر حقوق نعم و اصطناعات شاهانه لازمست میخواهم که در خلوت عرض کنم
سلطان بایزید ازین مقدمه اطلاع یافته شب او را با یک کس دیگر بقتل آورد حضرت شاه عالم پناه ازین
حرکت شنیع متوحش گردیده از سبب آن سوال فرمودند و غبار خاطر اشرف اظهار کردند عوام الناس
قزوین از ظهور اینحال و انحراف مزاج اشرف خبردار گشته بدرخانه قیصر زاده هجوم آورده طعن و ملام
و استخفاف کردند هر چند موافق رضای خاطر اشرف نبود اما بی اختیار روی داده دیگر اعتماد
بر الجماعت نماند بدان جهت بفکر دفع شر او افتاده بمشورت و صلاح دولتخواهان تمهید گرفتن
او کردند و روزی بقاعده مقرر او را طلب نموده چون بدولتخانه آمد حضرت شاه از مجلس برخاسته
امرای عظام او را گرفته بی اختیار ساختند و جمعی از ملازمان مفسد او را انسل الله باشا و فرخ بیگ
جانشین کبرتاشی و سنان بیگ میر آخور و غیر ذلک بقتل آورده پسران او را با مراء سپردند و اکثر مردم که از
پایه سریر اعلی در هر محل بودند طعمه شمشیر صوفیان جانی نهاد گشته بعضی نیز بامداد خیرخواهان صواب
اندیش استخلاص یافته راه دیار خویش پیش گرفتند چون یکی از اعظم شرایط صلح این بود که
هر کس از مردم جانبین فرار نموده بهر طرف توسل جوید حمایت ننموده باز فرستند سلطان علی
با خیابی حاکم مرعش و حسن آقای جانشین کبرتاشی خود با دویست کس از آقایان و چاشنان متعهد
بطلب او فرستاده شاه جنت مکان با وجود نفاق و ظهور شقاق اعتماد بان جماعت که

مردم شهر بر قرار بودند نموده موقوف آمدن ریش سفیدان صاحب اختیار خداگاه فرمودند
مرتبه دوم خسرو پاشا که مرد کدخدای صلاح اندیش در آنکه وزرای دودمان عثمانی بود با جمعی
سفید ریشان اعتمادی آمدند شاه جنت مکان او را با چهار ریش صحیح و سالم با ایشان بردند
و خاطرها جمع گشت که ایشان در آن ولایت آسیبی باو رسانند اما انجماعت بفرمان خواندکار
بقتل هر پنج نفر پرداخته اجساد ایشان را بر دم بردند پنج کم ارز مر عثمانیان گویا باسقاط تیغ دین
و تسعمایه تاریخ این واقعه ای عبرت گزینست و زبان حال ارباب مقال این معنی ترنم کردید بیت
شاها چه سان آید کسی از عهده شکرت برون   کز عقل و عدالت خلق را زینسان بود آسودگی
اعدای دین را سر بسر بی تیغ کین کردی اسیر   نی دست بود از دخبر بی تیغ تو آلودگی الحق شورش
و فساد عظیم که بر وجود فتنه آلود او مترتب بود و خلایق طرفین از این ممر در گرداب اضطراب که مبادا فتنهای
آرمیده از جانبین در حرکت آید و خلایق در عذاب افتند از این واقعه که مصلحت جمهور منظور بود تسکین یافته
دلهای آرمیده تر گردید ذکر آمدن سلاطین چنگیزیه بدرگاه سعادت دستگاه از سلاطین نامدار عالی
تبار چنگیزیه که بدلالت خرد و رهنمونی بخت اقبال شمال بدرگاه فلک بارگاه شاه جنت مکان بصوب
جایگاه آمدند اول دین محمد خان بن اولوس خان و علی سلطان برادر اوست که از اولاد شیبان بن جوجی
بن چنگیزیه خوانند در شهور سنه ثلاث و اربعین و تسعمایه که شاه جنت مکان مرتبه چهارم بجهة
دفع فتنه عبید خان لشکر بخراسان کشیده بود کمر عبودیت آنحضرت بر میان جان بسته ردای

ارادت

ارادت و اخلاص بعتبه علیه کیوان اساس آورده بسعادت کورنش همایون استسعاد یافته جالس بساط
عزت و کامیاب التفات شدند الکای نسا و ابیورد و توابع بدین محمد اختصاص یافت و همچنین لطف
شاهانه او و برادرش در ولایت مذکور و الحدود تمکن و استقبال یافته روز بروز پایه قدر و منزلتشان ارتفاع
یافت و در فتنه رفته علی سلطان به تمامت ولایت اورگنج مستولی شد و در اوایل حال بر جاده عبودیت
مستقیم بوده نیکو خدمتیها بظهور می آوردند و در سنه خمس و اربعین و تسعمایه که عبید خان بر بلاد خوارزم مستولی شد
آن ولایت به برادرش عبدالعزیز سلطان و سلطانان اقوام خود داد و هنوز در شهر وزیر بود که دین محمد خان
با جمعی اوزبکان و بقیه ترکمانان تابع اورگنج بر سر سلطان و امرای عبید خان رفت و تاراج بسیار بهم رسانیده
و اوزبکان را تاج پوشانیده اوزره رسیدن کومک فرا ایشان نداخت و بعد از محاربات که فیمابین
بوقوع پیوست شکست بر امرای عبید خان افتاده چند نفر از معتبران گرفتار و جمعی کثیر مقتول شدند
از این شکست نوعی سراسیمگی و اضطراب بعبید خان راه یافت که از شهر وزیر بر سر سود بنجارا اگر بخت و از این عرصه
در همان سال بعالم آخرت پیوسته عبدالعزیز سلطان بجای پدر بنجارا پادشاه شد و دین محمد خان گرفتاران را با سر
مقتولان بدرگاه سعادت آشیان فرستاده موجب مسرت و ابتهاج خاطر انور شاه جنت مکان گشته بجهت دین محمد
خان خلع فاخره فرستاده و هر ساله مبلغ سیصد تومان بجایزه و جلدو از خراسان او را انعام فرمودند چند گاه بر دو در گاه
سالک طریق فرمان برداری بوده پیوسته ایلچیان ایشان بملازمت اشرف رسیده ملطفات و تفقدات
درباره ایشان بظهور می رسید و دیگری یونس خان والی خوارزم و پهلوان قلی سلطان برادر اوست

که دوست خان با ایشان جنگ کرده غالب آمد و بر مملکت ایشان مستولی گشت یونس خان با
برادرش التجا بپایهٔ سریر اعلی آورده و در سنهٔ اربع و ستین و تسعمایه در دار السلطنهٔ قزوین بدرگاه سعادت
قرین آمده بتشریف کورنش همایون مشرف شدند آمدن خوارزمیه تاریخ رابع شد اما بالافواه دین
محمد خان و علی سلطان هر دو برادر در برابر حقوق تربیت و الطاف شاهانه کفران ورزیده از روی عناد
و استکبار در هنگام فرصت دست تعدی و تاراج بجوانب مملکت خراسان و استراباد میکردند دین محمد خان
یکمرتبه در سنهٔ خمسین و تسعمایه که صدر الدین خان استاجلو حاکم استراباد بود با لشکریان آن ولایت شهید صدر الدین
خان صلاح در جنگ صحرا ندیده در شهر و قلعه توقف نمود و دین محمد خان نیز بمحاربه و محاصرهٔ شهر
و قلعه نپرداخته مراجعت نمود دیگر مرتبه بحوالی مشهد مقدس آمده بازگشت اما ازین دو حرکت باینجا
نادم و پشیمان گشته و مکرر ایلچیان بدرگاه جهان پناه فرستاده در مقام اعتذار درآمد و حضرت
شاه والاجاه بعواطف جبلی عذرپذیر گردیدند لهذا بعد از فوت او بهمان دستور ابو المحمد خان برادر
مورد الطاف و اشفاق خسروانه گشته الکا و انعام پدر بالتفویض یافت او نیز چندگاه سالک طریق
خلاف و عصیان گردید معصوم بیک صفوی باتفاق بعضی امرا در مرافقت سلطان ابراهیم میرزای
ولد بهرام میرزای حسب الامر اشرف بتادیب او مامور گشتند او در قلعهٔ ابیورد متحصن شده چندگاه
محصور بود اواخر الامر دست در دامن استشفاع زده قسم یاد کرد که من بعد مرتکب اینگونه امر نگردد
و میرزا و امرای مذکور حقیقت عرض کرده حسب الامر کوچ کردند اما علی سلطان برادر دین محمد خان که

مرد

مرد حق ناشناس بود در اندک روزی از کیفیت بادهٔ غرور و پندار سرمست گشته سرشت بد
طامعه قوی او را بمخالفت و طغیان ترغیب ساخته دست تعدی بحدود مملکت خراسان دراز میکرد و چند
مرتبه بمعاونت شوریده بختان سیاه پوش و متمردان طلو لشکر بدیار استراباد کشیده شورش و انقلاب
در ان ولایت انداخت اما باندک توجه شاهانه و معاونت جنود اقبال دفع شر او شده عاقبت بجز
خسران ابدی کاری نساخت چنانچه در ذیل سمت بیان میگردد اکنون بنابر مناسبت مقام ناگزیر است
که برخی از احوال استراباد و شرح وقایع آن ملک در رشتهٔ تحریر کشیده آید **شرح وقایع استراباد و
بیان و بیان خروج محمد صالح تکلی و طغیان ابای او و طلو بمعاونت اوزبکیه خوارزم** دار الملک
استراباد در ازمنهٔ سابقه حکومت گاه ولایت جرجان و طبرستان بوده انجا اگرچه اکثر اهل
صلاح و متقی و پرهیزکارند اما خالی از وسوسه سواد و شورش و ارباب فتنه نیستند و همانا هوای منیر
و کوه جرجان شورش طلبست جمعی خود را سیاه پوش نام نهاده ارادهٔ بغی و طغیان و متاع ایشان
فاسد و متاع عافیتشان کاسد دارد و فوجی دیگر از شوریده بختان آن سرزمین جمعی قبایل چاپین طایفه
اند که بین الجمهور بقبهٔ ترکمان مشهور و بسلاطین خوارزم متعلق بوده اند و از تمرد و سرکشی خود را
بصحرای وسیع و دشت فسیح استراباد کشانیده در ما بین آب گرگان و اترک رحل اقامت
انداخته مضرت و آسیب ایشان بمملکت میرسد بنحیهٔ عرصه الملک خالی از شوب و مکائد
فارغ از جنگ و جدال نبوده اما الحمد لله تعالی که در زمان دولت ابد مود حضرت اعلی شاهی

ظل الهی بشعلهٔ قهرمانی ظلمت ظلم و غبار طغیان محو گشته سر زدان دو طبقه بر حسب استحقاق فرد
برده طلب کار کوشنده عافیت اند و مجملی از آنچه در زمان شاه جنت مکان بظهور پیوسته آنکه در سنه
اربع و اربعین و تسعمایه که رایات جهانگشای شاهی مرتبه چهارم از یورش خراسان بجانب عراق
در حرکت آمد شنید عبید خان و ازان ولایت انقطاع یافت محمد صالح ولد خواجه مظفر بتکچی که
در طینتش جهل و سواد طغیان کرده باده خودسری جوهر دماغش را شوریده داشت روی از
متابعت دولت ابد پیوند بر تافته باراده محال سروری جمع سپاه کوچش استراباد بر سر خود جمع
کرده آغاز سرکشی نمود و بر بعضی از قصبات دست یافته کسان نزد عمر غازی سلطان ولد سلطان
غازی خواهرزاده براق خان والی تاشکند و بلاد فرغانه که در آنوقت بمعاونت خان
بر خوارزم مستولی شده بود فرستاده و باو توسل جسته مدد طلبید عمر غازی سلطان بسخن
آن جاهل نادان با سپاه بی بنیاد بجانب استراباد در حرکت آمد و محمد صالح با سپاه یوشان خفیه
از جنگل جرجان بیرون آمده باو پیوست صدرالدین خان استاجلو که در آنوقت حاکم استراباد
بود از اتفاق و اجتماع اوزبکان و سپاه یوشان اطلاع یافته چون قدرت مقاومت
در خود ندید از روی عقل و کاردانی از استراباد به بسطام آمده حقیقت بپایه سریر اعلی عرض کرد
و محمد صالح مملکت خالی یافته خود در شهر انداخت و باستظهار اوزبکان در آن ولایت لوای
حکومت افراخت و تحف و هدایا و پیشکشهای لایق بوالی خوارزم و مردم او داد و عمر

غازی

غازی سلطان حکومت آن ولایت باو گذاشته بخوارزم بازگشت و بعد از رفتن او
محمد صالح از باده غفلت و غرور سرمست گشته والهیانه بساط سلطنت گسترده هوای سروری
و استقلال در سرش افتاده اکثر شبانروز اوقات بعیش و عشرت گذرانیده همیشه از نای
و نوش بیهوش بود و در طغیان کیفیت خودپرستی بلا و رنج مسکوکان الحریفان باده ابلهی تربیت
مینمود و هر ولایت بهر یک از ملازمان ناعاقبت اندیش خویش نامزد میکرد و آن سفیه از آن دیوانه
تر سجده کرده رسم دعا و نیاز بتقدیم میرسانید مشهور است که روزی میانه ملازمان او بر سر قسمت
ممالک که هر یک از آنها خواه خود را طلبکار بودند نزاع کلی واقع شد القصه چون واقعه مذکور بعرض
پادشاه مؤید منصور رسید امیر سلطان روملو و شاه قلی سلطان استاجلو و حسن سلطان
شاملو را با فوجی از افواج قاهره بمدد صدرالدین خان قبل از رسیدن امرای عظام از مراجعت
عمر غازی سلطان و غفلت و بیخودی محمد صالح خبر یافته با جمعی از مبارزان کار دیده از بسطام
ایلغار نموده باستراباد آمد ماه مبارک رمضان بود محمد صالح با حریفان طالع در آن ایام مبارک
چنان از باده غرور بیشعور و از مهام مملکت غافل بود که چون آوازه نقاره و نفیر خان و صدای
صور دون غازیان بگوش او و حریفان رسید دانستند که جنود قزلباش بشهر آمده اند سراسیمه و حیران
بطرف جنگل گریختند شاه وردی بیک نام جوانی کنگرلو از ملازمان صدرالدین خان متهمش را
بدست آورده و بمظفرخان رسیده جایزه و جلدو یافت و صدرالدین خان او را بپایه سریر اعلی

فرستاده در دار السلطنهٔ تبریز بنظر همیون در آمد و حسب الفرمان قضا جریان او را در
خمی نهاده و ببالای منار قیصریه برده بزیر انداختند و وجود نکبت آلودش توتیای دیده
متمردان گردید و در ایام اقتدار قبایح عظیمه ازو بوجود آمده و در ناموس مسلمانان دخل مینمود
اما همت عالی سفیهانه داشته و غلط بخشیهای طرفه میکرد و خوش آمدگویان و شعرا او را به
نظم راز عایتهای کلی مینمود حیرتی استرابادی قصیده بجهة او گفته بود که مطلعش این بیت
بیت ای که رایت بجهان آینهٔ غیب نماست ✿ هست پیش تو عیان انچه نهان در دل ماست
و در وقت گذرانیدن چون باین بیت رسید که تاریخ خسرو کشور اقبال محمد صالح ای که سرتا
قدم آراسته بلطف خداست کلاه خسروی کج نهاده هفت هزار ابریشم بجایزه
این بیت باو عطا کرد و ازین معنی غافل افتاد بیت نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاه داری و آیین سروری داند ✿ دیگر از وقایع استراباد آمدن علی سلطان ازبک است
یکمرتبه در سنهٔ خمس و تسعمایه که بر بعضی از محال خوارزم استیلا یافته بود با موازی ششهزار
کس از اوزبکان بدنژاد باسترآباد آمد شاه قلی سلطان استاجلو که بعد از صدر
الدین خان حاکم شده بود با جنود مسعود بمحاربه او کمر بسته فیمابین در ظاهر استرآباد
قتالی فاحش روی داد و غازیان استاجلو مردانگیها کرده بنیروی دولت قاهره
ظفر یافتند و تا گنبد قابوس تعاقب اکرده منکوس کرده و جمعی کثیر بقتل آورده سرهای

ایشانرا

[illegible]

ایشان را بپایه سریر اعلی فرستادند واقعه دیگر انکه در سنهٔ سبع و خمسین و تسعمایه که شاه قلی سلطان
فوت شده حکومت استراباد بکچل شاه وردی استاجلو مرجوع شده بود جماعت بقیهٔ ترکمان یاغی
شدند و سبب یاغی گری ایشان انکه چون کچل شاهوردی بحکومت منصوب گشت سرداران بقیه ترکمان
بتهنیت و مبارکبادی سلطان آمده پیشکش آوردند سردار طایفه اوغلو ابا نام بود در کمال صباحت و زیبایی
و غایت لطافت و رعنایی شاهوردی سلطان از زمره سرداران بی تکلیف نموده اظهار تعشق نموده و این تقدیر در
میانه ترکمان شهرت یافت ابا از بیم بدنامی برخصت شبی سوار شده و بمیانه ایل آمده بجهت رفع مظنه
اقران سلطان بیک نام قوم سلطانرا که داروغه ترکمان بود بقتل آورده یاغی شد و سلطان متوجه تادیب و تنبیه
ایشان شده چون بپای اوغلو رسید لشکریان بتاخت و غارت انطایفه مامور گردانید و در وقتیکه شاهوردی
سلطان با چند نفری از خواص ملازمان بر بالای پشته برامده تفرج غارت میکرد ابای مذکور با فوجی از ترکمان
چون بلای آسمان بر سر سلطان رسیده بقتلش برد خبر غازیان استاجلو که از کشته سلطان آگاه شدند
فرار نموده بشهر آمدند امیر غیب سلطان استاجلو که حاکم دامغان و بسطام بود این خبر شنیده باسترآباد
ایلغار کرده آن بلده را محافظت نموده و حقایق حال بعرض عاکفان سده جاه و جلال رسانیدند و چون
خبر طغیان و فتنه انگیزی ابای اوغلو بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت در شهور سنه اثنی و ستین و
تسعمایه کوکچه سلطان قاجار و علی سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر و مصطفی سلطان ورساق و بهزاد بیگ
سلطان شاملو را بدفع فتنه ان فتنه انگیز مامور فرموده چون بانجا رسیدند ابای مذکور با ایشان مقاومت ناورده

توقف

جنود مسعود بجانب جوی زرم گریخت و از علی سلطان اوزبک استمداد نموده علی سلطان بهوس تاخت
و تالان با لشکران متوجه جرجان گردید و چون باردوی امرای عظام نزدیک شده از کیفیت و کمیت
لشکر قزلباش آگاهی یافت از آمدن پشیمان شده با امرا طرح آشنایی انداخت و تحف و هدایا از طرفین
ارسال یافته قرار داد که من بعد ابا بحال خود بوده پای از دایره ادب بیرون ننهد و امرا او را بحال خود گذاشته
آسیبی باو نرسانند و بعد از مصالحه و پیمان بجانب جوی زرم باز گردید کوکجه سلطان در آن سفر فوت شده
سایر امرا هر یک بالکای خود رفتند و چون ابای مذکور از تردد و یاغی گری نام آور و بر اقران
تفوق میجست و بخار نخوت و بزرگی بکاخ دماغش راه یافته در سنه خمس و ستین و تسعمایه که ابراهیم خان
ذوالقدر بحکومت استراباد منصوب گشته بود گروهی از متمردان ترکمان جمع با علیه بام بحوالی استراباد
و بیشتر از بیشتر طغیان و بی اعتدالی آغاز نهاد ابراهیم خان قدرت بر دفع او نیافته حقیقت بغی و طغیان
او را بخدمت اشرف عرض کرد حضرت شاه جنت مکان در دار السلطنه قزوین محل اقامت انداخته
بودند شاه قلی مهردار خلیفه ذوالقدر که از ارکان دولت قاهره و ریش سفید طوایف قزلباش بود سرکرده فوجی
از امرای نامدار مثل بدرخان استاجلو و یادگار محمد سلطان ترکمان و رستم خان افشار و غیرهم فرموده
بکومک ابراهیم خان فرستادند که همت بر دفع او گماشته وجود فتنه آلود او را از توده خاک بستر ند امرای عظام
قشون و لشکر آراسته مرتب داشته با ایلغار شایسته بحلکای استراباد در آمده با ابراهیم خان پیوستند و یاغی
بر سر آن بر خیل اهل نفاق رفته شور در میان یقه ترکمان انداختند ابای بدگوهر تاب توقف در برابر

آن

آن لشکر نیاورده و خانه کوچ انداخته فرار نمود و غازیان ایل و الوس او را غارت و یغمی کرده در آن
سرزمین نزول نمودند در بین اثنا ابا با جمعی از اشرار ترکمان ظاهر شده طرح جنگ انداخت و جنود اقبال
نیز صف قتال آراسته بمحاربه مشغول شدند چون از شدت ایلغار و گرمی هوا که به اسمان تنور
تفسیده هوا بریان بود و کره اثیر در جنب حرارت هوا افسرده مینمود و اسبهای غازیان از کار مانده چون اسبان
شطرنج بیجان بودند محاربه ترکمانان تا شب کشیده و چون شب تیره ظلمانی بر روی شعله آن حمله پرده کشید
از طرفین دست از ستیز وا داشته باز در لوازم پاس پرداختند و روز دیگر ابا با گروهی از طایفه
اوخلو بمعرکه قتال آمده بعد از حملات متواتر که از جانبین بوقوع پیوست ابا ضعف خود و قوت
سپاه قزلباش مشاهده نموده خود را لکن شنیده دانست که برابر کاری از پیش برده نمیتواند بدر راه فرار ازم
پیش گرفت امرای عظام تعاقب او تا اترک ایلغار کردند و از هوای سوزان آن بیابان شاه قلی خلیفه
سردار لشکر را قولنجی طاری گشته از هم درگذشت سایر امرا و اعیان لشکر سرداری بدرخان را پذیرفته
هر کدام برای خود عمل مینمودند و بهر طرف تاخت و غارت رفته از کثرت تردد و دلگی دواب و اسبان
خود را از کار انداختند و در خلال اینحال قراولان خبر رسانیدند که علی سلطان اوزبک دیگر باره بر پای
خلاف و بدطینتی بر آمده با لشکر پرخاشجوی بکومک ابای اوخلو رسید بدرخان بی تامل و تدبیر سوار شده
بمقابله لشکر اوزبک شتافت علی سلطان از تهور و جلادت بهادران جنود قزلباش اندیشه مند گردیده
دامن احتیاط ورزیده برگرد اردوی خود حفر نموده پس خندق استحکام داده قلعه گونه مرتب ساخت و از طرف

غازیان بکنار خندق رفته جنگ در انداختند واوزبکان از پس خندق غازیان را بتیر وتفنگ گرفتند در
اثنای محاربه اوزبکان ابابا دودویست سه صد نفر از عقب لشکر در آمده هر چند امرا ببدر خان گفتند
که مخالفان ابواب مکر و حیله گشوده اند جمعی را بگذاریم که عقب لشکر از آسیب مکر و حیله ابا صیانت
نماید این حکایت را اعتباری نکرده ومخالفان او ظلو را وقعی ننهاده بجنگ اوزبکیه مبادرت تا آنکه ابا
از عقب بکارخانه در آمده قلیچیان را بتیر گرفت قلقچیان از صدمه تیر ترکمانان بهم خورده بر
سواران که از کنار خندق گذشته با اوزبکیه دست و گریبان بودند ریختند و اوزبکان نیز دلیر
شده تیر وتفنگ بسیار انداختند سلک جمعیت ایشان را تیر دلدوز و تفنگ جانسوز از هم پاشیدند
چون امرا و غازیان بقاعده واداب سپاهیگری پیش نرفته شیوه احتیاط مرعی نداشته بودند و
شکست عظیم خورده خود را بی اختیار بر آب گرگان که محل معرکه از بود زده جمعی کثیر غریق
گرداب فنا شدند قریب یکهزار نفر از جوانان قزلباش درین معرکه قتل و دستگیر شدند از جمله امرا
ابراهیم خان و رستم خان مقتول گشته بدر خان و یادگار محمد خان و دیگران گرفتار شدند و باقی
امرا بسلامت بدامغان رسیدند علی سلطان اوزبک از جنگ گاه عود نموده پیشتر نیامد اما غنایم
موفور از اموال و اسباب و سپهای کوتل با زینهای سیم و زر که از دست جلوداران رها شده
دران صحرا میچریدند بدست مخالفان افتاد و چون ابا را صورت غلبه روی نموده اقتدار
بهم رسانیده دختر خواجه مظفر بتکچی را بعنف خواستگاری کرد و او در زوجیت ابا ابا نمود

وبالاخره باکراه رضا داد و ابا ان عفیفه را بحباله خود در آورده ملازمان سلسله بتکچیه نزد او
جمع آمده ملازمت میکردند اما آن عورت شب و روز در فکر و اندیشه بود که خود را از چنگ
او رهائی بخشد و ابا بفراست عذری از او بجود دریافته تهدید کشتن ملازمان او کرد و ملازمان
از بیم جان آن راز با خواتون در میان نهاده گفتند که اگر امشب کاری نساختیم فردا همه کشته میشویم
خاتون بملازمان وعده کرد که نصف شب آسیبی چند بدر خیمه آورده مهیا و آماده باشند که من کار را
چون در رکنم و ایشان حسب الفرموده عمل نموده نصف شب که ابا در خواب و پاسبانان از بار ماندگی
تمدد ها بخود کشیده فرو رفته بودند از زمره آن مردم محب علی نامی جرات باشاره آن شیره زن بخرگاه
خوابگاه او در آمده سرش را بیک ضرب شمشیر از پیکر بدن جدا کرد و بانوی خود را با سر شوهرش
با پاسبانان در رفتار سانیده بسرعت برق و باد باسترآباد رسانیدند و محب علی سران شوریده
سر را بدرگاه جهان پناه آورد و در دار السلطنه قزوین بنظر شاه فریدون جاه جمشید تمکین رسانیده
جایزه و صله یافت و در استرآباد آتش فتنه ان نهاد فرو نشست علی سلطان و
داور بکان از دوست طامع در باب استخلاص گرفتاران حرف طمع در میان آوردند و چون
بسامع جلال رسید شاه جنت مکان جبه بهای این حکایت نداده متعلقان و اقوام هر یک زر آماده
گرفتاران را خلاص گردانیدند اما در خدمت اشرف ابروی نیافتند و از بی توجهی شاه جنت مکان
در اندک روزی بدیار عدم شتافتند در زمان دولتش از رفاه در دهر که از طاق دولتش افتاد مرد

زیرا که علی سلطان نیز در همان ایام مطابق سنه ثلاث و سبعین و تسعمایه عمر و دولت را وداع
کرده بعالم عقبی پیوست و بعد از فوت او ترکمانهای بی ادب و رد دامن بجیده تا حین جلوس شاه جنت مکان
ولایت استراباد را مهبط امن و امان بود بتخصیص در ایام حکومت خلیلخان اوغلی و بعد از ان امرای
که قابل تحریر باشد روی نمود و سلطنت کل ولایت خوارزم بر حاجی محمدخان مشهور بحاجم خان بن اقتای
سلطان قرار گرفت و او ایلچیان بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده اظهار اخلاص و عقیدت کرد و بنده
بر جاده یکجهتی مقیم بود و در سنه ثلاث و ثلاثین و تسعمایه محمد قلی سلطان پسرش را که هنوز بحد بلوغ نرسیده
بود بدرگاه عالم پناه فرستاده جمیع شاهزادهها سوای حیدر میرزا حسب الامر با امرا و اعیان باستقبال شتافته
بشهر آوردند و بعد بدولتخانه مبارک قزوین عز بساط بوسی دریافته منظور نظر شفقت گردید و محمد قلی
سلطان در میانه قزلباش نشو و نما یافته تا جلوس همایون شاهی در پایه سریر اعلی میبود و در لوی ئیل احدی
والف در ضمن انعام برخصت از اردوی همایون بولایت خوارزم رفت اکنون الغ سلطان
پسر او در ملازمت رکاب اشرف کامیاب عزت و اعتبار است چون شمه از احوال استراباد گذارش
یافت اکنون قضایای که در ایام اقامت دولتخانه مبارک قزوین روی داده بیان مینماید و معظم ان
تسخیر گیلانست که مسطور میگردد انشاءالله تعالی **گفتار در فتح و تسخیر گیلانات و لشکر فرستادن**
بر سر خان احمد والی بیه پیش و بدست آوردن آن عاقبت اندیش از ولایت مفتوحه زمان
دولت شاه جنت مکان ولایت گیلانست که پیشتر در تصرف خان احمد بن سلطان حسن

بن خان احمد ماضی بن سلطان حسن بن کارکیا سلطان محمد بن ناصر کیای بن میر سید محمد
بن مهدی کیای بن رضا کیای بن سید علی کیا که آغاز دولت این خانواده و نشو و نمای این طبقه
از ویست و بیه پیش در تصرف امیره دباج ملقب بمظفر سلطان بن امیره حسام الدین بن امیره اسحاق
بن امیره محمد بود که خود را از اولاد اسحاق نبی علیه السلام میشمردند و بدین جهت بسلاطین اسحاقیه
مشهور بودند و در حینی که حضرت خاقان سلیمان شان بعد از واقعه برادرش سلطان پادشاه بگیلان
تشریف برده چند سال در لاهیجان اقامت داشتند کارکیا میرزا علی عم خان احمد خان ماضی و سید
هاشم و سلطان حسن برادر او چنانچه در طی احوال شریف آنحضرت تحریر پیوسته خدمات پسندیده بجا
آورده بودند در سال اول جلوس همایون شاه جنت مکان خان احمد جد او با تحف اخلاص یکرنگی
بنده وار بپایه سریر اعلی آمده و رسم تهنیت و مبارکبادی بجای آورده مشمول عواطف خسروانه
بازگردید حضرت شاه جنت مکان بجهت حسن خدمات سابقه و لاحقه این سلسله بواجبی مراعات جانب او
میفرمودند چنانچه بعد از فوت سلطان حسن پدر او که در سنه ثلاث و اربعین و تسعمایه وقوع یافت
خان احمد طفل رضیع یکساله بود بجای پدر منصوب گردید و چندگاه بملاحظه آنکه مبادا از موالیان
این سلسله و امرای صاحب داعیه گیلان نسبت باو غدری بظهور آید باستدعای کیا خور
کیا طالقانی که از امرای گیلان و وکیل سلطان حسن بود بهرام میرزا را بگیلان فرستادند
که چندگاه مملکت را از متغلبه صیانت نماید و بهرام میرزا سخن ارباب تغلب عمل نموده کار را

گرفت بنابرین گیلانیان ازو رمیدند و او از گیلان بیرون آمده چون خان احمد
بسن تمیز رسید شاه جنت مکان روز بروز در تربیتش می افزودند و او را از بنیتی نام دختر
سرافراز سلطان حیک سپری در وجود آمد شاه جنت مکان او را سلطان حسن نام نهاده
و بخطاب میرزائی سرافراز ساخته بالاخره نوید مصاهرت دادند چون مظفر سلطان والی بیه پس
با آنکه بمصاهرت این دودمان سرافراز بود خلاف عصیان بظهور آورده در سالیکه سلطان سلیمان
خواندکار روم مرتبه اول بدیار عجم لشکر کشیده روی ازین دولت ابدی بر تافته و تا اوجان
تبریز باستقبال رفته اظهار متابعت و مطاوعت نمود بعد از معاودت سلطان سلیمان
بگیلان بازگشته امیره حاتم رشتی که ملازمش بود با او در مقام خلاف درآمده او را برشت راه
نداد و فیما بین محاربه در غایت صعوبت روی داده مظفر سلطان از شامت بغی و طغیان مغلوب گردید
و در گیلان مجال اقامتش نمانده با کشتی از راه دریا بشیروان رفت نزد سلطان خلیل والی شیروان
که بمصاهرت این دودمان سرافراز و در آن وقت شیروانشاه بود او را نگاهداشته اراده
داشت که اگر تواند استدعای عفو گناه او نماید و الا بدانچه رضای خاطر اشرف بوده باشد
عمل نماید اما در همان ایام سلطان خلیل رخت بسرای آخرت کشیده و حضرت شاه جنت
مکان کس بجهت آوردن او بشیروان فرستادند و امرای شیروان جز سپردن چاره نیافته بتاریخ
سنه اثنی و اربعین و تسعمایه مظفر سلطان را باقبال شاه جهان بدست ملازمان آستان خلافت

ایشان

ایشان درآمده در دار السلطنه تبریز بنظر همایون شاهی درآوردند و حسب الفرمان قضا جریان او را در قفس
آهنین از میانه دو منار مسجد حسن پادشاه آویخته آتش زدند پسرش سلطان محمود خان که خواهرزاده
شاه جنت مکان و طفل بود و در مخالفت و عصیان پدر خطائی از او در وجود نیامده بود بمحض تربیت سلسله
خان احمد از حکومت ملک موروث محروم گشته الکای او نامزد سلطان حسن شد و خان احمد بیمن تربیت
و اشفاق شاهانه در کل گیلانات والی فی الامر گردیده لوای دولتش بارتفاع آسمانی یافت و بقهر
و غلبه امیره ساسان حاکم کسکر و میرزا کامران حاکم کوهدم را که متصرف ملک موروث خود بودند از آن
ولایت بیرون کرده بتصرف خود درآورد و دولتی که هرگز در مخیله پدرانش خطور نکرده بود باو روی
آورد و او از تیره بختی و جهالت و خودرائی قدر تربیت و تقیدهای شاهانه ندانسته باغوای جمعی
کوته خردان خوشامدگوی ناعاقبت اندیشان بتفرجی با موریکه خلاف رضای همایون بود
اقدام مینمود از جمله بعد از ایامی که امیره ساسان در اردوی معلی سرگردان بود شاه جنت مکان
رحم کرده ولایت کسکر را باز باو مرحمت کرده فرستادند و سپهسالار سعید نامی که از قبل خان احمد
حاکم کسکر بود باشاره او تمکین حکم نکرده با امیره ساسان جنگ عظیم کرد و امیره بنیروی دولت
قاهره بر و ظفر یافته سپهسالار با جمعی کثیر کشته گردید و خان احمد در قلب تابستان که از گرمی هوای
فلک جبه آسا نیز از روی کره اثیر می نمود به پرسش سلطان حسن لشکر داده بر سر امیره کسکر
فرستاد و از عفونت هوا سلطان در آن سفر فوت شد خان احمد متعاقد نگشته بزور موفور علم

تسلط و استیلا در آن دیار افراخته بود هر چند شاه جنت مکان نشان نصیحت فرستاده او را
بسلوک طریق مستقیم و مطاوعت دلالت میفرمود موعظه و پند درو سودمند نیامد تا آنکه شاه جنت
مکان در مقام تربیت جمشید خان نبیره مظفر سلطان که از جانب جده اش صله رحم شاه جنت
مکان بود در آمده الکاء بیه پس را از خان احمد قطع کرده باو نامزد فرمودند و صدر الدین خان و رکن السلطنه
معصوم بیک را با جمعی امرای طوالش و غیره بدان صوب فرستادند که بیه پس را بخدمت جمشید خان
ضبط نمایند و خان احمد متصرف ملک موروث خود باشند کیا رستم از جانب خان احمد حاکم رشت بود
لشکر و حشم جمع کرده با صدر الدینخان و افواج قاهره جنگ کرده گرفتار شد خان احمد بالضروره
دست از بیه پس کوتاه کرده اما ولایت کوهدمار را که داخل بیه پس است نگاه داشته نمیداد و جمشید خان
که بگیلان فته متصرف ملک موروثی بگردید بر کوهدمار پیوسته فیمابین بنای فتنه و جنگ و جدال بود
حضرت شاه جنت بارگاه بوالقلی بیک ذو القدر را که مرد ریش سفید خیرخواه صلاح اندیش بود
بگیلان فرستاده مثال همایون شان همیون که منشور سعادت ابدی خان احمد تواند بود اصدار یافت
که با وجود اینهمه قبایح و بیتزی که از تو بظهور رسید گیلان را که ملک موروث است او دست باد مسلم داشتیم
در ولایت بیه پس که بفرزندی جمشید خان تعلق دارد مدخل نسازد و یکدیگر را پدر و فرزندانه سلوک
نمایند خان احمد بجگی جاد انبوهی بیشه و جنگل اعتماد نموده بسخن هرزه درایان مفسد و لافهای گزاف
جهلا و خودسران فتنه جو که مشغلان بیشه شقاوتند از راه رفته شاه منصور نامی از امرای خود

بالشکر

بالشکری غافل بر سر بوالقلی بیک که با اندک مردمی بصلاح اندیشی رفته بود فرستاده او را
با جمعی غازیان رفیق او بقتل آوردند و ازین عمل قبیح و مخالفت صریح نایره غضب قیامت لهب
شاهانه شعله افروز گردیده تنبیه و گوشمال او بر وفق همت خسروانه لازم شد در شهور سنه خمس
و سبعین و تسعمایه از غایت قهر و کین عساکر نصرت قرین را بیورش گیلان مامور فرموده از یکطرف شاهزاده
کامکار سلطان مصطفی میرزا با امیر خان ترکمان و فوج خلیفه مهردار و نظر سلطان استاجلو لله میرزا
و سایر امرا از طرف دیگر ابراهیم سلطان زیاد اغلی حاکم قراباغ و صدر الدینخان و بایندرخان
با امرای طوالش و لشکرهای الحدود از پیاده و سوار و امیره ساسان حاکم کسکر و میرزا کامران کوهدمی
و احمد سلطان بیه پس و وکیل جمشید خان را فرستادند که احاطه الکای خان احمد کرده او را بدست
آورند و رکن السلطنه معصوم بیک صفوی را نیز با فوجی از افواج قاهره بدین خدمت مامور
فرمودند در آن هنگام خان احمد در ییلاق لیماک بود امیرخان و نظر سلطان بر سر او ایلغار نمودند
از بیم جان خود را بشهر انداخت امیره حاکم سپه سالار لاهیجان و شاه منصور سپه سالار بیه پس با ده — لاهیجان
هزار پیاده و سوار بمقابله عساکر ظفر شعار فرستاد لشکر کیل در میان دو بیشه راه را گرفته بند که
باصطلاح گیلانیان بیشه بر کوبند کرده در پشت بیشه بر تفنگچی و کماندار بسیار نشانده کارزار ایستادند
معصوم بیک و امرای عالیشان چون بدان مکان رسیدند یک حمله دلیرانه کرده لیام پراکنده شد
قرار بر فرار اختیار نمودند و جمعی کثیر هدف تیر و جمعی غیر طعمه شمشیر گشتند و در طرفی که صدر الدین خان

و بایندرخان و امرای طالش و لشکر و مردم رشت پس می آمدند با امیره بهادر و چند امیر و سپاه
لار را لقبل آوردند خان احمد اندکی از خواب غفلت بیدار گشته در مقام عجز و بیچارگی درآمد مولانا
عبدالرزاق صدر خود را با چندی از اعیان بدرگاه سعادت اشتباه فرستاده اظهار ندامت و
پشیمانی کرد چون شعله غضب افروختگی داشت بعجز و گفت و گوهای خدعه آلود منطفی نگردید خان احمد
سرگشته و حیران از لاهیجان بطرف اشکور که رخنه عظمای گیلان و مضایق الولایت پناه
جسته چون شغالان در آن بیشه‌ها سرگردان شدند امرای عالیشان بلاهیجان درآمده و مملکت را
متصرف شده باستمالت رعایا و برایا پرداختند و چون بتحقیق پیوست که خان احمد باشکور رفته
فوجی از مبارزان جنود اقبال از راه تنکابن که راهیست تنگتر از دل بدخواهان پیچاپیچ و خم
در خم که اگر یک سوار از آنجا گذر کند و اندکی از جاده مستقیم عدول نماید بهر طرف میل کند
مرد و مرکب بلاشبهه در معرض هلاک در می‌آید راهی شده بنیروی دولت ابدپیوند از خان
بسهولت عبور کرده به تنکابن رسیدند ملک اویس رستمدار را که داماد خان احمد بود در الحدود
بدست آوردند خان احمد سه چهار ماه در کوههای بیشه‌دار و جنگلهای انبوه‌تر از نی‌زار سرگردان
و در زیر دست تبرزو غازیان هر روز در جانبی و هر شب در مقامی به بی‌آرامی بسر میکرد چون زمستان
رسید و جنود سرما هجوم آورده روی هوا سیاه‌پوش شد و از کثرت برف کوه و هامون تساوی
پذیرفت شاه جنت مکان الله قلی سلطان ایجک اوغلی استاجلو و میرزا علی سلطان

قاجار با فوجی از قورچیان عظام و مبارزان بهرام انتقام باشکور فرستادند و ایشان بیشه و
جنگل آن ولایت را فرو گرفته بجست و جو درآمدند و مکان اقامت او را سراغ گرفته حسام بیگ
ولد بیرام خان قرامانلو با بیست نفر از قورچیان و دلیران رزم‌آزمای قریب صبح بر سر خان احمد
ریختند و او مضطرب گشته بهیچ طرف بدر نتوانست رفت خود را بجهة اختفا بکاه انداخت
غازیان جست و جو نموده او را بدست آورده نزد الله قلی سلطان آوردند و او نزد معصوم بیگ
صفوی آورد القصه معصوم بیگ و امرای مدار و قورچیان ظفرشعار خان احمد را باکوچ و متعلقان
بدرگاه جهان پناه آورده در باغ دارالسلطنه قزوین بنظر شهریار ظفرقرین آوردند و او بخجلت
زده و نادم از کرده اظهار عجز و بیچارگی کرد مرحمت شاهانه اقتضای آن کرد که با همه عصیان
و نافرمانی که ازو بظهور آمده قطع نظر از مصالح ملکی کرده از خون او درگذرند لهذا ترحم بحال او کرده
آسیبی باو نرسانیدند و در قلعه قهقهه محبوس گردید ایالت و دارایی لاهیجان با الله قلی سلطان
ایجک اوغلی تفویض یافته حسام بیگ قرامانلو برتبه امارت سرافراز گشته اشکور باو شفقت شد
و محل بمحل حکام عدالت شعار تعیین فرموده مطالبات بیحساب غیرمشروع که حکام گیلان
شایع ساخته بودند از مملکت برطرف فرمودند و رعایا و عجزه را در کنف رعایت جای
داده بساط معدلت خسروانه در آن ولایت مبسوط گردانیدند خان احمد چندگاه در قلعه قهقهه
بود چون روزگار بتنعم و کامرانی گذرانیده بود تاب جفای قلعه نیاورده این رباعی در سلک نظم

کشیده بار دو فرستاد رباعی از گردش چرخ واژگون میگریم ٭ وز جور زمانه بین که
چون میگریم ٭ با قد خمیده چون صراحی شب و روز ٭ در قهقهه ام ولیک خون میگریم ٭
یکی از ظرفای اردوی معلی این رباعی در جواب نوشت رباعی امروز که کارت همگی قهقه
بود باروی تورای سلطنت صدمه بود امروز درین قهقهه با گریه بساز کان قهقهه را
نتیجه این قهقهه بود شاه جنت مکان متوجه رفاه حال او گشته و اورا از قلعه قهقهه بیرون
آورده بقلعه اصطخر شیراز که محل وسیع و منازل مرغوب دارد فرستادند که با چند خدمتکار
در آنجا بوده باشد و اطعمه و اشربه و ملبوس فراخور حال تعیین فرمودند و او چند سال
در آن مکان بفراغت گذرانیده از مشاغل دنیوی که همیشه خاطر ارباب تعلق را شوریده
میدارد فارغبال بود مدت حبس و قید او در هر دو قلعه بیست سال کشید تا آنکه نواب سکندرشان
در آغاز جلوس همیون او را بجهت نسبت خویشی و قرابت که با نواب مریم نشان مهد علیای
مرحوم محترم آنحضرت داشت از قلعه بیرون آورده مجددا بحکومت ملک موروث منصوب
و بتشریف مصاهرت سربلند گردید تفصیل الحالات و محل خود مرقوم کلک بیان میگردد
در سنه تسع و ستین و تسعمایه از سپاهیان و لیام گیلان که در زوایای اختفا خزیده بودند
لجه عافیت خود را در تلاطم آورده بر همزن اساس و استقامت شدند و در وقتیکه
الله قلی سلطان بجهت گرمی هوا از لاهجان به ییلاق رفته بود گرده لیام سر از جیب عصیان

وطغیان

وطغیان برآورده سید حسین نامی را نسبت بقرابت با جدادخان احمد حاکم خود گردانیدند و
امیره دیلج نامی را سپهسالار و لشکرکش کرده صدای مخالفت و باغیگری بلند گردانیدند
و در اطراف و جوانب ولایت پس جمعی از سفیهان و فتنه انگیزان عاقبت اندیش بر سر ایشان
جمعیت نموده با حشری انبوه در لاهجان بر سر جماعت صوفی که در قلعه میبودند آمده آغاز جنگ و جدال
کردند و چون آن قلعه را حصار استواری نبود بدان دست یافته طایفه صوفی را بقتل آوردند حتی
عورات و کودکان ایشان را بتیغ انتقام گذرانیدند و بر سر یکتاش بیک ولد الله قلی سلطان ریختند
او بقصد شورش و تعب بیرون رفته اکثر مردم او را شربت هلاک چشانیدند امیره ساسان لشکر با جمعی
دلاور بر سر باغیان آمده جنگ کرد چون عدد لشکر باغی به بیست هزار رسیده بود امیره شکست
عظیم خورده بسی بسیار و تعب بیشمار از معرکه رزم دیگبار بیرون رفت چون پرتو این خبر بر شگاه ضمیر انور
شاهی تافت از درگاه معلی قوچ خلیفه مهردار و امیر بیک استاجلو و جمعی امرا و سرداران از اندفع
فتنه ایشان مامور فرمودند و سیصد نفر از قورچیان استاجلو و غیره نیز با ین مهم مامور گشته
روانه مقصود شدند روزی میانه قورچیان در طی ملاقات و اثنای محاورات گفت وگوی شجاعت
و دلاوری بمیان آمد و یکصد و سی نفر از جوانان دعوی مبارزان معرکه کارزار بر خصت امرا
پیشتر قدم در آن ولایت نهاده چون بکوکه و کیم که یک منزلی لاهجان است رسیدند گیلکان کم عقل نادان
از وصول قورچیان آگاه گشته باعتقاد آنکه اندک مردمی اند همه را دستگیر میتوانیم کرد و جوب

خوف و دهشت فرار پیش گرفته دیگران جرات پیش آمدن نخواهند کرد باستقبال آن فوج
قلیل در حرکت آمدند قورچیان عظام اعتماد بر نص قاطعه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله
نموده مردانه وار بر آن فئه اشرار حمله نموده سپاه فوج فوج متعاقب یکدیگر بعرصه نبرد رسیده آتش هیجا
افروخته گشت قورچیان اصلاً از کثرت باغیان اندیشه نکرده بنسبت شجاعت یکدیگر کرده کارزاری کردند
که صفت آن هنوز بر زبانهاست و بسیاری از آن تیره بختان را بر خاک هلاک انداختند دران اثنا تفنگی
برامیره دباج سپهسالار و سردار لشکر خوان مآل خورده از اسب حیات غلطیده بخاک ممات افتاد از کشته
شدن آن بد سرانجام بر کرده بیام رعب هراس غالب گشته از واهمه مغلوب شدند زیاده از یکهزار نفر خود کشته
قتیل گشته بقیة السیف اکنه دیار ادبار گردیدند بهادران غنایم بسیار بدست آورده دلیرانه بلاهیجان
رفتند ازین واقعه غریبه که بشجاعت خود اقبال اتفاق افتاد مجدداً آوازه شجاعت و دلاوری قورچیان عظام عالی
در اطراف و اکناف شایع گشته زبان زد خاص و عام گردید امرای عظام بین الجمهور بتقصیر متهم گشته
مورد ملامت و سرزنش شدند الله قلی سلطان از ایالت گیلان معزول گشته دارائی الولایات
بیه پره محمد خان استاجلو لله شاهزاده جوان بخت امام قلی میرزا مفوض گردید و در رکاب عالی
شاهزاده بدالقصور متوجه گشته تا صیت حیات حضرت جنت مکانی در الولایات کامیاب دولت بود
الله قلی سلطان باوجود کشته شدن جمعی از اقربا و سرزنش یکتا بیک بجهة آنکه این واقعه
از غفلت و غرور او وقوع یافت از نظر اعتبار مرشد کامل افتاد چنانچه صوفیان صافی اعتقاد

اورا

اورا از درگاه دولتخانه باندرون نگذاشتند و بخانه خود نیز نرفته تا سه ماه بطریق گناهکاران در
شدت سرما و زمستان در بیرون درگاه دولتخانه در زیر برف و باران نشسته استدعای عفو
و تقصیر و گناه خود نمودند تا آنکه ماه مبارک رمضان رسید حضرت شاه جنت مکان بالتماس سادات و علما از
گناه او در گذشته رخصت دادند که بمنزل رود و او در روز عید آمده باداء صبح فی کری السجده اشرف مشرف شد
اما خاطر مبارک همچنان از وغبار آلوده بود که ابدی شد بعد ازین واقعه با کرّ که از آنحضرت بدست یکلویان کشته
گردید دیگر وقایعی که در زمان دولت آنحضرت در انحاء ممالک بظهور آمد و تنبیه و تادیب متمردان و سر
کشان اطراف از اکراد و الوار و طاس و رستمدار که بوقوع پیوسته و اختلافی که در هر جا روی نموده
و بحسن تدبیر و شعله شمشیر منسوبان دولت قاهره باصلاح انجامیده و اگر نگاشته آید موجب اطناب
میگردد چون غرض تسوید وقایع زمان دولت ابد پیوند همایون شاهی ظل آلهی است سایر قضایا و خصو
صیات و جزویات آنها رجوع بکتاب احسن التواریخ حسن بیک مورخ روملو است اکنون فقره چند
از آمدن ایلچیان پادشاهان بدرگاه سعادت آستان قلم میگردد **گفتار در آمدن ایلچیان سلاطین
اطراف بدرگاه ملایک مطاف** چون حضرت شاه والاجاه جنت آشیان را از ترددات ضروریه
جهانبانی و مشاغل عظیمه انتظام بخشی و امور تمشیت شانی فراغی حاصل آمده مدت سی سال در دار السلطنه
قزوین رحل اقامت انداخته بهیچ طرفی توجه نفرمودند و در مسند اقامت که سریر جهانبانی و تخت
فیروز بخت گیتی ستانی بوجود آن زیبنده اورنگ خسروانی مزین بود روز بروز نوای دولتش ارتفاع

اسمانی یافته طایر اوج افتخارش بلندی دیگر گرفت پادشاهان گردون فر از ایلچیان سخندان
بدرگاه سلاطین باهرش فرستاده با رسال تحف و هدایا لایقه ارتباط صوری در روابط معنوی را بجهت
استحکام میدادند از جمله سلاطین جهان و پادشاهان نافذ فرمان که مکرر ایلچی بخدمت اشرف آنحضرت
فرستاد اول سرور قیاصره زمان و اعظم پادشاهان آل عثمان سلطان سلیمان خواندکار روم است که بعد از
چند سال که میانه ان دو حضرت اقبال از طرفین لشکرکشی و جنگ و جدال واقع بود محمد پاشای وزیر اعظم
و معتمدان خانواده عثمانی مکاتبت درباب صلح با ارکان دولت قاهره نوشته کس بپایه سریر اعلی فرستاده
بودند لهذا ازینطرف مرغمش لی حاجی بایلچیگری رفته سلطان سلیمان را گفته که از بدایت دولت
آل عثمان تا حال همیشه سلاطین آفاق ایلچی و تحف و هدایا بدرگاه ما فرستاده و ما ایلچی و تحف بهیچ
یک از سلاطین نفرستاده ایم و قانون سلسله عثمانی نیست و من خبر از کس فرستادن وزرا
و مکتوبات ایشان ندارم تا آنکه سنان بیگ که از جمله مقربان او بود بنوعی که سبق ذکر یافته در جالو
حین گرفتار گشته از آمدند و فیمابین صلح واقع شده آمدن سلطان بایزید اتفاق افتاد و
سلطان سلیمان سنان بیگ را برسم رسالت بخدمت آنحضرت فرستاد و در سنه ست
و تسعین و تسعمایه در دارالسلطنه قزوین بسعادت بساط بوس شرف گشته ابلاغ رسالت و اظهار
دوستی و محبت کرد شاه جنت مکان در اثنای محاورات فرمودند که ایلچی بجای فرستادن
قانون دودمان عثمانی نبود چگونه واقع شده که حضرت خواندکار خلاف قانون کرده مرتکب

توبا

تو بایلچیگری فرستادند سنان بیگ جوابی معقول و نکته بغایت مطبوع ادا کرده عرض نمود که ایلچی
به بیگانه فرستادن خلاف قانونست چون فیمابین موافقت و دوستی بهم آمده مغایرت و یگانگی
باتحاد و یگانگی تبدیل یافت آمد شد دوستان بیکدیگر خلاف قاعده و قانون نیست شاه جنت مکان او را
استحسان فرموده باین مقال مترنم شدند بیت گر فرستاده از خود زنده است آن خودمند فرستنده اوست
و بعد از رفتن سنان بیگ علی پاشای حاکم مرعش و حسن آقای چاشنی گیر باشی خواندکار با سیصد کس از ملازمان
و خدمتکاران که مجموع هفتصد و شصت نفر بودند بایلچیگری آمده تحف و هدایا از مرصع آلات و کمر و خنجر
و کمر شمشیر و اقمشه نفیسه فرنگ و نفایس هر دیار آورده در برابر ایوان بلند ارکان چهل ستون دولتخانه
مبارک از نظر اقدس گذرانیدند و آنحضرت نیز فراخور حال ایلچیان مذکور را بالتفات وافره و خلعتهای
فاخره نواخته روانه فرمودند و در سنه تسع و ستین و تسعمایه خسرو پاشا که از عظمای سلسله عثمانی و مرد
عاقل و رای و هوش عالیشان و صلاح اندیش عالمیان بود با علی آقای قاپوچی باشی خواندکار بنوعی که در طی
احوال سلطان بایزید گذشت آمده مکتوب صداقت اسلوب دوستانه متواضعانه آورد و متعاقب
ایشان الیاس بیگ نامی از معتبران خواندکار بنوعی که در طی حالات سلطان بایزید گذشت بدرگاه
فلک مدار رسیده هدایا و ارمغان قیصری که از روم آورده بود بنظر شهریار عجم و فرمان روای ملک
کسری و جم در آورده از جمله هدایا چهل و سه اسب شامی و عربی بود که هر یک در خوبی و رفتار
دم از یکتایی میزدند با زینهای مرصع طلا و نقره و بساط و جلهای زربفت رومی و موزی بافته هرگ

عدد اشرفی و فلوری که برایج حال پنجاه هزار تومان شاهی عراقست و نفایس اقمشه و اجناس علی هذا
القیاس بهمت بحر خاصیت خسروانه مجموع هدایا را بر طبقات انام و شاهزاده کان کرام و امرای
درگاه و حکام ثغور ممالک و قورچیان و اعیان طوایف قزلباش علی اختلاف درجاتهم عطا فرمود
بجهة سلاطین عظام اوزبکیه نیز که پیر محمد خان حاکم بلخ و عبد الله خان بادشاه بخارا و ابو سعید سلطان
والی سمرقند و ابو المحمد خان و جانم خان سلاطین اورگنج بودند از تحف سلطان روم حصه وافی
فرستادند بعد از فوت سلطان سلیمان که پسرش سلطان سلیم رومی مالک ملک قیصری و صاحب افسر
و دیهیم اسکندر گشت در سنه خمس و سبعین و تسعمایه محمد آقا نام ایلچی با شوکت و حشمت بدار السلطنه
قزوین آمده نامه عنبرین شمامه محتوی بر تواضعات پدر فرزندانه نموده بود در سنه ست و سبعین و تسعمایه
که وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی بحج رفته و در راه حج با جمعی رفقا در پرسش خان میرزا کشته
گردیده درجه شهادت یافت و در رومیه این فعل شنیع را بر قطاع الطریق اعراب بادیه اسناد
میکردند سلطان علی سلیم آقای نام ایلچی معتبر جهة تمهید معذرت و برائت ذمه خود ازان واقعه
بخدمت اشرف فرستاده انحضرت ترفیه حال مسلمانان و امنیت و استقامت احوال جهانیان را
منظور داشته عذر پذیر گشتند و از پادشاهان چنگیزی نژاد اوزبکیه در سنه ثمان و اربعین و تسعمایه
کسکن قرا سلطان که دران حین حاکم بلخ و توابع بود آدینه بهادر مشهور بچهره و عبد العزیز
خان ولد عبید خان که پادشاه بخارا بود خداوردی بهادر را برسم رسالت بپایه سریر خلافت

فرستاده

فرستاده اظهار صداقت در رفع مواد خصومت سابقه نموده بود و ایلچیان سلاطین خوارزم و اورگنج
خود اکثر اوقات آمد شد مینمودند و در جانب سلاطین دکن علی الخصوص نظام شاه والی احمد آباد پتن و قطبشاه
والی گلکنده و حیدر آباد که دعوی محبت و ولای خاندان حیدر کرار نموده خود را شیعه ائمه اطهار علیهم صلوات
الله الملک الجبار میشمردند و علی پادشاه والی بیجاپور مکرر ایلچیان سخندان آمده اظهار عقیدت و اخلاص
اینکه در ممالک ایشان خطبه اثنی عشری بنام نامی و القاب سامی انحضرت خوانده شود مینمودند و تحف
و هدایا گذرانیده خلعتهای خاص و تاج مرصع و اسبهای با زین زر و کمر بند مرصع و کمر خنجر و امثال ذالک
اختصاص مییافتند و در سنه احدی و سبعین و تسعمایه سلطان محمود خان والی بکر و سند ابو المکارم نام ایلچی
بخجسته پیام بدرگاه سدره مقام ارسال داشته اظهار حسن عقیدت و اخلاص موروثی و تذکره حقوق سابقه نموده
تبرکات و پیلکات لایقه فرستاده بود و از سلاطین عالیشان فرنگیه پادشاه پرتکال در سنه ثمان و ستین
و تسعمایه ایلچی کاردان با تحف و هدایا آمده اظهار اخلاص صمیمی نمود هر چند طبقه ارذین بیگانه اند اما با
منسوبان آستان سلطنت آشیان سامی بین السلاطین المسیحیه مفتخر و مباهی میبودند مرتبه دیگر در سنه اثنی
و ثمانین و تسعمایه ایلچی بزرگ که با پنجاه نفر ملازم سوای خدمتکار همراه داشت جهة آنکه تاکید بنیان ارادت
و حسن اعتقاد بمقر دولت سعادت بنیاد آمده از جانب پادشاه پرتکال تحفه چند همه بدیع آورده بود
که در دیار اسلام نظیر آنها بنظر ارباب بصیرت و دانش کمتر درآمده بود اما ایلچیان مذکور بجهة
ظهور بعضی اعمال مخالف دین مسلمانی و عدم رواج مساجد که از نصاری حربی صدور یافته

بود منظور نظر التفات شدند و تا حین حیات آنحضرت رخصت الطراف نیافته بودند و در زمان
جلوس نواب سکندرشان رضوان جایگاه سلطان محمد پادشاه رخص شده بدیار خود شتافتند نوادر وقایع
و سوانح غریبه که در زمان دولت خاقانی باقتضای آسمانی روی داد از وقایع غریبه زمان شاه جنت
مکان وقوع زلزله عظمی است در ولایت قاین خراسان که در سنه ست و خمسین و تسعمایه در پیچ قریه از قرای
آن ولایت وقوع یافت چنانچه سه هزار کس در زیر خاک مانده پنهان خانه عدم شتافتند مولانا باقی نام
قاضی آن ولایت وقوع یافت و منجم بود در یکی از قرای خجسته مسکن داشت با اهل آن قریه خبر داده
بود که از اوضاع فلکی و آثار کواکب اغلب زلزله عظمی متصور است احتیاط مقتضی آنست که از دیه بیرون
رفته در خانها توقف نکنند مردم دیه مسموع نداشتند قاضی خود با متعلقان بیرون رفته تا نصف شب
در صحرا بود از سرما متاثر شده بمبالغه فرزندان بدیه آمد و همان ساعت زلزله واقع شده قاضی با همه
فرزندان و متعلقان در زیر خاک مانده سر بنقاب تراب کشیدند و دیگر آنکه در سنه ثمانین و تسعمایه
آتشی در آسمان در جنب قطب شمال ظاهر شده تا مدت نه ماه امتداد یافت و غایب شد
گویند که در زمان انسطس نام از قیاصره روم که معاصر قباد پدر انوشیروان بود چنین علامتی در جنب
قطب شمالی ظاهر شده بود تا هفت ماه منظور خلایق بود بعد از آن بطریق خاکستر فرو ریخت
و طاعون عظیم در روم واقع شد و آنرا از آثار علامت شمردند و بدیع نیست زیرا که در سنه
مذکور نیز در جنب قطب شمال فترت عظیم واقع شد و عسکری تاتار اراده تسخیر مملکت ارس

کرده

کرده باتفاق لشکر شش و لنکرای لشکریان و لاکنیده پادشاه ارس که بالغ خان اشتهار
داشت بمقابله او شتافته بین الفریقین آتش حرب شعله اشتعال یافت که جان چندین
هزار کس از طرفین سوخته خاکستر شان بباد فنا رفت ارسیان هجوم نموده و لنکرای
پادشاهزاده تاتار را دستگیر کردند عسکر تاتار کاری نساخته منهزم بازگشت و این فترت
و خونریزی نیز حکم طاعون داشت که در طرف شمال وقوع یافت دیگر آنکه در ولایت قاین
خراسان در همین سال غریبی از وقایع عجیبه روزگار دانه شبیه گندم از آسمان بارید که خلایق
آنرا جمع کرده از و نان پختند وقایع متنوعه ایام فرخنده فرجام در شهور سنه اثنی و ستین
و تسعمایه جمعی قلندران بی سر و پا لوتیان قلندر غالو تهای بیگانه بکار برده در ییلاق
سورلق سلطانیه بنظر انور شاه جنت مکان درآمده در لباس عقیدت و حسن اعتقاد بد
اعتقادی خود را بمنصه ظهور آورده اسناد مهدویت بآنحضرت کردند هر چند آنحضرت خواستند
که بدلایل قاطعه ایشان را ازین عقیده فاسده باز آورند رجوع نکردند مبالغه بر حد افراط
رسانیدند و منجر بآن شد که پادشاه دیندار شریعت پرور در مقام سیاست آمده بداعتقاد
درآمده سر یکیک را فراشان بضرب چماق کوفته بدیار عدم فرستادند و دیگری همان کلمه
کلمات لاطایل زبان گشوده از آن عقیده فاسده رجوع نمیکردند تا چهل نفر از قلندران
یکی بدین جهت سیاست یافتند دیگری از وقایع اوایل ایام شاه جنت مکان سیاست یافتند

اجامره و اجلاف دار السلطنه تبریز است این واقعه را شرح آنکه الله قلی بیک استاجلو ولد شاه
قلی سلطان حاکم تحویل مسعود داروغه تبریز بود اجامرهٔ درب چوبک ملازم او را گرفته بسیار بی اندامی
کرده بودند داروغه یکی از رنود و اوباش آنمحله را که جریمه گرفته بقتل آورد و اوباش بر خفت داروغه
جسد او را از سیاست گاه برداشته و بجمعیت اجلاف آئین بسته بمزار برده دفن کردند و داروغه
ازین معنی بر آشفته خواست که بجهت تنبیه رنود و اوباش جسد او را نیز از قبر بیرون آورده بر دار عبرت کشد
اوباش بمبالغه بر خواسته بداروغه چیره شدند و داروغه اصرار مینمود تا آنکه فیمابین منجر بجنگ و جدال شد اجلاف
بی اعتدالی بسرحد افراط رسانیدند چنانچه الله قلی بیک از بیم تیر و تفنگ اجلاف در کمال خفت و
خواری خود را بمسجد انداخته متحصن شد ملازمان و تبعه او جمعی زخمدار و بعضی مقتول شدند درین شورش
و غوغا اوباش هر محله و اجلاف هر کوچه را که بدمستان خمخانه جهل و عربده جویان آن کوچه چون سودای
خودسری بر سر افتاده اغاز شورش و فساد کردند و در هوائی که در میانه شهر شایع و اندکی نزدیک شده بود
بتانکی سنوح یافته کمر بخون یکدیگر بستند و از بیم ضرر و آسیب چون سران اوباش سودا و معامله در قهوه
و چهار بازار تبریز بر طرف شد و درب خانات و دکاکین بسته شد تردد مردم از کوچه چهار طرف کشت
اغره و کدخدایان و کاسبان و درویشان در زحمت افتادند بی اعتدالی رنود و اوباش بدمعاش
بجان رسیده بود قبایح کلیه از آن گروه در وجود آمده مملکت روی در خرابی نهاد چون حقیقت
اینحال بعرض اشرف رسید بجهت آنکه رعایا مستحق قتل و سیاست نکردند یوسف بیک حاجی شاملو

ولدبابا

ولد بابا سلیمان را که مرد عاقل کاردان بود بداروغگی فرستادند که انجماعت را بطریق مستقیم عافیت
دلالت نموده آتش آن فتنه را باب مدارا و حسن تدبیر فرو نشاند و یوسف بیک با آن طبقه امیزش کرده و
خصمان را با یکدیگر امتزاج داده بکدخدایان هر محله بقضامن داد و قسم یاد نمودند که من بعد مرتکب فساد نگردند
یکدو سه ماه فی الجمله استقامت در شهر پدید آمده بود که پهلوان باری نام باز بر سر هنگامه عافیت کردید
و دو نفر ملازم یوسف بیک را بقتل آورده دیگر باره اجلاف و اجامره سر بفتنه و فساد بر آورده یوسف بیک
عرض کرد که انجماعت شوریده سر که محرک این شورش اند چهار صد نفر بیش نیستند و اگر در سیاست این
کونه بدکاران تاخیر رود منجر بفساد کلی میشود بنابران محراب بیک ولد خلیفه الخلفا برفتن تبریز و دفع اجامره
مامور گردید چون با جمعی کثیر بشهر رسید یوسف بیک نیز با مردم خود باو پیوسته بجست و جوی اجلاف
پرداختند رنود و اوباش متوهم شده سر بجیب اختفا فرو بردند کدخدایان هر محله را که ضامن بودند
کرفته اوباش آن محله را از و طلب نمودند کدخدایان بالضرورت انجماعت را بدست داده بدیار عدم
فرستادند تا چهل پنجاه نفر از پهلوانان نامی آن طبقه را از در عبرت آویختند در آنواقعه دو دویست نفر
زیاده کشته شدند و آن شورش و فساد تسکین یافت واقعه دیگر آنکه در سنه خمس و ستین سیلی اعظم
بتبریز آمده تا موازی دو هزار خانه از محله درب اهراز مهر سیلاب خراب شد و نقصان و خرابی
بسیار از خرابی خانه و آب بردن اثاث البیت باهل آن محله رسید واقعه دیگر در سنه احدی و ثمانین
و تسعمایه در دار الارشاد اردبیل علت طاعون شیوع یافته تا موازی هزار کس بعلت طاعون هلاک شدند

ذکر ارتحال حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان و وقایع عظیمه که در آن اوان باراده و تقدیر ملک
المنان [illegible] بر ضمایر واقفان اخبار و مطالعه کنندگان سیر و آثار سلف پوشیده نماند که چون مجملی
از احوال گرامی حضرت شاه جمجاه جنت مکان انقضای زمان دولت سعادت بنیان آنحضرت
بدستیاری کلک بدایع نگار در فوق رقم تحریر یافت اکنون قلم شکسته زبان در شرح واقعه غم اندوز
آن یگانه زمان که بر حسب کریمه کل شیء هالک الا وجهه ناگزیر هر برنا و پیر است خامه سلکی کرده با
اشک خونین سیاه‌تر از مداد بر صحیفه بیان می نگارد مبین این مقال آنکه در سال قبل از ارتحال
آن برگزیده حضرت ذوالجلال بیماری صعب بمزاج شریفش طاری گشته صعوبت آن انضمام و تمدد
آن آلام بدو ماه کشید و در اثنای بیماری یکدو مرتبه مرض اشتداد یافته مشرف بر ارتحال گردیدند
و عاقبت از شفاخانه الهی شفای عاجل کرامت گشت و در ایام بیماری شاهزادگان عظام و امرا و
ارکان دولت آن دو گروه شده هر گروهی در تدبیر سلطنت و پادشاهی خیالی کردند چون نواب
سکندر شان را که فرزند اکبر آنحضرت بود بجهت ضعف باصره که چند سال بود از دیدن عاری
و عاطل مانده بود مناسب و تعهدی و ضبط مملکت و گردآوری طوایف و سرکشان قزلباش نمیدانستند
اکثر خلایق و عوام الناس از سپاهی و رعیت بالطبع خواهان اسمعیل میرزا بودند که چند سال بود
حسب الفرمان والد عالیشان در قلعه قهقهه بی اختیار بود و از بعضی عاقل [illegible] که قدرت خالق ما
فوق اراده خلایقست مصراع عزیز کرده حق را کسی نسازد خوار و [illegible] که عقرب خلافت و پادشاهی

بالحضرت

بالحضرت و بدودمان اقدس او قرار خواهد گرفت الحاصل امرای استاجلو که در آن وقت رکن رکین
دولت بودند و معظم ایشان در اردو همراه اوخان سفره‌چی مشهور [illegible] سلطان و حسین بیگ
یوزباشی ولد حسن بیگ و پیری بیگ توپچلو قورچی تیر و کمان و محمد بیگ تواچی او و علی امیرآخورباشی او
الله قلی سلطان الحیک اوغلی بود در اسمعیل میرزا موافق بودند بسلطنت شاهزاده نامدار سلطان
حیدر میرزا که بعد از اسمعیل میرزا از سایر شاهزادگان بزرگتر و منظور نظر پدر والاگهر و در پایه سریر اعلی
حاضر بود اتفاق نمودند صدرالدین خان صفوی ولد معصوم بیگ وکیل که بجای والد لله میرزا بود با کل
اعیان طبقه شیخاوند و جماعت کرجی که خویشان والده میرزا بودند با آن طبقه در این امر اتفاق
نموده بایکدیگر عهد و پیمان آوردند و از شاهزادگان عالی منزلت سلطان مصطفی میرزا که در میانه استا
جلو بزرگ شده للگی او با امرای استاجلو تعلق داشت و بین الاخوین محبت مفرط بود از صمیم قلب
بسلطنت سلطان حیدر میرزا راضی شده در انجام این امر اهتمام مینمودند سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام
میرزا که داماد شاه جنت مکان و عمدة الملک دولت ابدقرین بود بنابر صلاح حال خود با شاهزاده مذکور
اظهار موافقت مینمود حسین قلی خلفای روملو و امیر اصلان سلطان افشار و حیدر سلطان چابوق تر
کمان بسلطنت اسمعیل میرزا اتفاق نموده کل طایفه افشار و روملو و ترکمان در این امر با ایشان
یکدل و یکزبان بودند و از شاهزادگان نامدار [illegible] عظمی شهزاده پریخان خانم که بوفور عقل و
دانش از سایر شهزادگان بنات مکرمه امتیاز تمام داشت و در خدمت والد معزز و گرامی

و صاحب رای و مشورت و محسود برادران بود بجهة کدورت و هم جنسی مادران با نواب سلطان
حیدر میرزا که طالب سلطنت و بادشاهی بود با اظهار صفای نیت راضی بولی عهدی و کامرانی او نشده
در تمشیت مهم اسمعیل میرزا با بان سعی مینمود و در زمره برادران کامکار سلطان سلطان سلیمان میرزا
که برادر اعیانی پریخان خانم بود و سلطان محمد میرزا که در میانه روملو بود و سلطان احمد میرزا
که در میانه افشار بود با شمخال سلطان چرکس خالوی خانم و جماعت چراکس اقوام مادری مخالفت
سلطان حیدر میرزا اظهار نموده باطنا بسلطنت اسمعیل میرزا اتفاق داشتند و ظاهر این طایفه
سلطان حیدر را بعذر و مکر حرامی منسوب ساخته علانیه میگفتند که در طریق صوفی گری و
اخلاص این خاندان مرشد کامل کیست و تا مرشد ما در حیات است رقم بادشاهی باسم دیگری کشیدن
علامت بی اخلاصیست و بعد از وقوع ناگزیر مرشد بادشاه انکس است که بحکم وصیت ولیعهد و وصی
باشد و اگر بالفرض قضیه ارتحال انحضرت قبل از انکه یکی از فرزندان را بولی عهدی نصب فرماید
بی اختیار روی دهد در راه و رسم و طریق صوفیگری پسر بزرگ ولیعهد خواهد بود چون نواب سکندر
شان سلطان محمد میرزا که ولد اکبر شاه جنت مکانست ضعیف البصر است و بعد از و اسمعیل
میرزا اکبر اولاد است و ما در طریق صوفی گری غیر از این نمیدانیم و خود را شاهیسون نامیده سلطان
حیدر را بعذر و مکر و امی منسوب و متهم ساخته انکه برلو نام نهادند و زبان طعن بر ان طبقه
دراز کردند و این زمزمه و گفت و گو در میانه هر دو فریق بلند گشته اعاظم امرای نامدار و اعیان

قزلباش

قزلباش و ریش سفیدان او بامانات که در بابه سریر اعلی بودند جمعی بجانب این طبقه و بعضی
بجانب طبقه اولی گرفتند و مکررا در دولتخانه مبارکه همواره هر دو فریق سخنان خشونت انگیز میان آمد
بالجمله معالجات حکمای حاذق موافق تقدیر افتاده بیماری نواب جنت مکانی روی بصحت نهاد و
روز بروز اثار صحت ظاهر گشته والده پریخان خانم باغوا و تحریک صبیه و برادران او این
مقدمات را در خلوت بعرض انحضرت رسانیده سلطان حیدر میرزا را نسبت بوالد خاین و غدار
باز نموده خاطر مبارک انحضرت را از شاهزاده منحرف ساخت و اسمعیل میرزا بیاز اصوفی
ویکجهت و دولتخواه باز نموده و چون در ایام نقاهت محرمان حریم عزت در پس پنجره حرم را
یافته بتشریف مکالمه اشرف سرافراز میگشتند از اعیان قزلباش کور شاه قلی روملو که بیالدل
صحبت بود انمقدمات را در پس پنجره حرم بتفصیل خاطر نشان میکرد گفت که مناسب دولت انست
که من بعد بندگان اشرف ذات شریف خود را از کید و مکر انجماعت صیانت نماید مجملا اشخاص
مذکوره دیگر خواهان او در زود و حلی تهمت زده غدر و نفاق گشتند اما شاه جنت مکان
اغراض فاسده هر دو فریق را بنور فراست و فطرت عالی دریافته آیینه ضمیرش عکس پر انها کردید
و بمقتضای عقل دوراندیش تحمل نموده زبان مبارک باظهار این حکایات نکشودند بلکه انجماعت را
از اظهار انمقدمات منع کردند اما چون فرخ زاد بیک ایشیک اقاسی باشی ریش سفید طبقه قراد
اوغلو را داخل سلطان حیدریان میدانستند و خلیفه انصار حاکم قلعه قهقهه از اویماق قراداغلو

بمقتضای

وقوم فرخ زاد بیک بود واز صواب دید او تجاوز نمیکردند و بخاطر انور رسید که مبادا سلطان
حیدریان بوسیله خلیفه الخلفا نسبت باسمعیل میرزا عذر اندیشیدند و دوازده نفر قورچی افشار
تعیین فرمودند که تعلقه تعلقه رفته شاهزاده را محافظت نمایند این معنی موجب تقویت اسمعیل میرزا
ئیان گشته زال بیک کرجی که از اعیان آن طایفه و همشیره اش در سلک پردگیان سرادق سلطنه
منسلک و والده یک دو نفر از شاهزادگان عالی منزلت بود و همیشه در سر حمام خدمت شاه جنت مکان
میکرد و در روزی که قرار یافته بود که آنحضرت بحمام تشریف برد اسمعیل میرزائیان اتفاق
نمودند که زال بیک از جمله بیکها مالنت و ما صوفیان و دولتخواهان را اعتمادی بجانب او نیست
نمیگذاریم که در خوبیت که ضعف و نقاهت به بدن بی بدل میرسند و دلیغت مستولی است
او بحمام رفته خدمت نماید واز عذر او این سیتم و طایفه کرجی و شیخاوند و استاجلو و تمامت
سلطان حیدریان در آن باب گفتگو در آمدند کرجیان میگفتند که از ما چه صورت روی نموده
که منع ما از خدمت جویه مینمایند بالجمله روزی که نواب جنت مکان بحمام میرفتند حسین قلی خلفای روملو
امیر اصلان خان افشار و سایر جماعت که خود را اغنایی سیوین می نامند با چهار هزار کس از صوفیان
و طایفه روملو و افشار و غیر ذلک بقصد ممانعت زال بیک با اسلحه و یراق بدر دولتخانه جمع آمدند
و جماعت کرجی و شیخاوند و استاجلو و اتباع ایشان نیز با چهار پنج هزار نفر جمعیت نموده حمایت
زال بیک را پیش نهاد همت ساختند و میخواستند که ایشان نیز مکمل و مسلح بدرخانه آیند و احتمال

فساد

دراز نس

فساد و خونریزی کلی در میان بود که این مقدمه از جانبین تمهید یافت راقم حروف بتقریبی در مجلس
حسین بیک یوزباشی بود از بعضی اتباع آزرده خاطر بود و میخواست که فیمابین نزاع انجامد و تا صباح
انجامد و تا صباح درین فکر و اندیشه بسر برد صباح اگرچه جمعیت بسیار کرده بودند اما اسلحه و یراق
نسبت به دستور معهود در رکاب شاهزاده نامدار سلطان مصطفی میرزا که نظر سلطان الیانس
منظور شده او به دستور در میانه استاجلو و مردم او می بود بدرخانه آمدند و در بیرون باآنکه جهلا عمدا در
منازعین سخنان کنایه آمیز بسیاری میگفتند ایشان ملتفت لشکریان نشده بایوان چهل ستون
در آمدند و زبان اعتراض بر اسمعیل میرزائیان دراز کرده حسین بیک یوزباشی چنین قلی خلفا را
مخاطب ساخته گفت که این چه فساد است که در میانه قزلباش میکنی و چرا این جماعت را یراق پوشانیده
بدرخانه آورده الحمد لله والمنه که سر مبارک پادشاه و مرشد و ولیعمت بالسلامت است اما شما را چه شد
و یارای آنکه بخود سر صاحب این قسم اراده ها باشیم و او را مفسد و مفتن نامیده قدم در طریق اخلاص
و صوفیگری نهاد و حسین قلی خلفا و اتباع او نیز سخنان نسبت در خشونت آمیز بر زبان آوردند اما اون
نواب شاهزادگی سلطان حیدر میرزا تشریف حضور در اسمعیل میرزائیان زیاده علوی نمواستند
نمود نواب جنت مکان ازین مقدمات واقف گشته و مصلحت در اغماض عین دانسته
زال بیک را طلب نمودند که بطریق معهود بحمام آمده بخدمات مرجوعه مشغول باشند اتفاقا بعمل
اندرون رفتن یافته بقدر خدمت زده شده متفرق شدند و سلطان حیدریان حیات تازه

یافته اندکی از تهمت مقربان و طعن حاسدان خلاص شدند بعد از انکه صحت کامل شامل ذات
مبارک گشت دیگر زره عرض اینگونه حکایات نداده متوجه تفتیش این حالات نگشتند اما هر چند
گاه بتقریبی یکی از امرای صاحب قدرت استاجلو را لخدمت مامور ساخته از اردو بیرون کردند
مرادخان را بتسخیر قلعه گور نامزد نموده روانه استراباد فرمودند و پری بیک قوچلو را حکومت
ری داده روانه آنصوب نمودند و چون درین سلطان سلیم ابن سلطان سلیمان پادشاه
روم متوفی شده سلطان مراد ولد او جلوس نموده بود و نواب جنت مکانی اراده نمودند
یکی از امرای بزرگ صاحب عقل و کیاست را بایلچیگری روم و پرسش تعزیه سلطان سلیم
و تهنیت جلوس سلطان مراد فرستند در اول حال حسین بیک یوزباشی را بدین مهم نامزد
فرمودند سلطان حیدریان از وقوع اینحال تفرس نمودند که غرض نواب جنت مکانی از
از فرستادن او تفرقه نمودن امرا استاجلوست که اعوان و انصار شاهزاده بودند و
حسین بیک را اغوا نمودند که در رفتن روم معذرت گوید و او بمعاذیر موجهه تمسک جسته
عرض کرد که جهت صحت ذات مبارک اشرف نذر کرده ام که بزیارت امام ضامن مشهد مقدس
روم و چون با اعتقادی نیت امیدوارم که رخصت زیارت ارزانی دارند و بدین بهانه
در رفتن معذرت خواست نواب اشرف عذر پذیر گشته محمدی خان حاکم تخاق چوخه سعد را
که او نیز از امرای معتبر استاجلو بود بدین مهم فرستادند حسین بیک در رفتن مشهد

نیز

نیز بود با همه انکه مبادا در زمان غیبت او صورتی که موافق مطلب نباشد روی نماید تغافل ورزید
نواب جنت مکانی نیز پرده پوشی کرده از امثال مقوله حرفی اظهار نفرمودند و مشار الیه بدستور معهود
مشیر و موتمن بود و روز بروز عزت و اعتبارش می افزود و چون نظر سلطان استاجلو لله
نواب سلطان مصطفی میرزا فوت شده بود للهگی و اتالیقی شاهزاده مع ایالت و الکای
نظر سلطان حسین بیک تفویض یافت و او در ساعت سعود میرزا را بمنزل آورده جشن ملوکانه آراست
و پیشکش و پای انداز لایق کشید و شاهزادگان نامدار که حسب الامر اعلی بپرسش نواب شاهزاده
دکی و تهنیت للهگی حسین بیک آمده بودند یکبار از پیشکشهای لایق کشید فی الجمله آتش
فتنه و نزاع اویماقات و گفت و گوی هر دو فریق در درگاه معلی تسکین یافته تا دو سال دیگر
نواب جنت مکانی بکامرانی و اقبال کامیاب دولت بودند تا آنکه در سیچقان ئیل مطابق
اربع و ثمانین و تسعمایه که دو ماه از سال گذشته بود اندک عارضه عارض ذات مبارک گردید
و در حمام نوره بعضی از اعضای بدن را سوزانیده مجروح ساخت و وجع در زخم بهم رسیده تب
سرایت کرد اطبای حاذق در معالجه و مداوا پرداختند و لی آنکه احدی را گمان بیماری
و حرمان و مقربانرا مظنه فوت باشد در شب سه شنبه چهاردهم شهر صفر مزاج وهاج از جاده
اعتدال منحرف گشته آثار قلق و اضطراب ظاهر گردید و ضعف مستولی گشته شاهزادگان نامدار
تا نصف شب در خدمت پدر بزرگوار بودند همه را مرخص فرمودند که بجاهای خود روند که

مرا انبوهی خیال نیست شاهزادگان سوای سلطان حیدر میرزا که توقف نمود همه متفرق
شدند و سبب توقف او دو دوستی که شاه جنت مکان سلطان حیدر میرزا را مستثنی ساخته
بتوقف امر فرموده بود و دیگر آنکه والده اش بمظنه آنکه مبادا بعد از وقوع واقعه هایله در بیرون
از اعدا و اضداد گزندی بفرزند ارجمندش رسد در دولتخانه مبارکه با صندوق و من دخله
کان آمنا بود و ماوای او ساخته گفت که حال پدر بزرگوار دیگرگون شده و احتمال قریب
دارد که امانت ودیعت حیات بتقاضی اجل سپارد تو که طالب سلطنت و جانشین پدری
تخت پادشاهی گذشته کامروی مناسب است که در دولتخانه توقف نمایی و چون قضیه
هایله بوقوع انجامد تاج شاهی بر سر نهاده در ایوان مبارک چهل ستون بر روی قالیچه
همایون جلوس نمایی و چون مفاتح خزاین و قورخانه و یراق در دست و لشکریان
جنیتم برخارف و منوی دارند ابواب خزاین گشوده یوزباشیان و قورچیان و اعیان
لشکر را بعطای زر جیبه محظوظ و بهره مند گردانی و اعوان و انصار که بدولتخانه مبارک
جمع آیند و جلوس همیون بر تخت پادشاهی مشاهده خلایق گردد و اسمعیل میرزا ایشان که
بالفعل دست ایشان از دامن مقصود کوتاه است بجز اطاعت چاره ندارند و هر کس
در آمدن و پابوس تخلف ورزد بجزا و سزا رسانی شاهزاده رای والده موافق
مزاج افتاده توقف نمود قریب بنصف شب آثار ارتحال بر بشره همایون ظاهر گشته صبح

روز پانزدهم طایر روح بر فتوحش بجانب قدس پرواز نموده در روضات جنان آشیان گرفت
پانزدهم شهر صفر که این قضیه عظیم روی نمود بالهام ملهم غیب موافق تاریخ آمد مخدرات سراپرده سلطنت
از وقوع این مصیبت عالمسوز جامه صبوری چاک کرده بفغان و زاری در آمدند و خدمه حرم محترم در
ماتم آن شهنشاه معظم لباس سوگواری در بر کرده چون شب ظلمانی سیاه پوش شدند عالم دگرگون شده
خلایق در ورطه قلق و اضطراب افتادند جمعیت دلها پراکندگی یافته خاطرها پریشان گردید و چراغ آفتاب
خاصیتی در پرده کسوف نهان گردید که عالمیان از فیض تربیت عامش کامیاب فراغت و عافیت بودند
قمر طلعت سر بمحاق خسوف کشید که از پرتو رای منیرش جهان آسایش و امید کی روشن بود و اوصاف حمیده
آن یگانه دوران بیرون از حیز بیان است هر چند در صدد دفتر مجلی از آن بزبان خامه دو زبان
گذشت و بدینمقام نیز شمه از صفات پسندیده آن قدسی سمات نمودن اگر بیست الحاصل آنحضرت را
در ایام جهانبانی هر گاه از شاغل مهام سلطنت و کشورستانی فراغی حاصل شدی اوقات شریف
بانتظام مهمات و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی و در ترویج شریعت غرا
و تعظیم علما و احترام ارباب زهد و اصحاب تقوی و رواج رونق آستانها و مدارس و بقاع الخیر و
تعمیر مساجد باقصی الغایات توجهات مبذول داشته مو بته امر بمعروف و نهی منکر نصب العین
ضمیر انورش بود و خیالچه از بیت درست و حسن اعتقاد در عنفوان شباب دامان انشار جوانی و
لذات نفسانی بتوفیقات آسمانی بتوبه و انابت راغب گشته در سنه تسع و ثلاثین و تسعمایه که

نه سال از جلوس همایونش گذشته بیست ساله بود زبان صدق بکلمه طیبه توبوا الی الله گویا ساخته عن
صمیم القلب از جمیع مناهی توبه کرده بنوعی راسخ بودند که هرگز نقض توبه بر این خاطر شریفش گردیده وجوه تمغای
قمارخانه و بیت اللطف را از دفاتر اخراج کردند و رفته رفته جمیع امرا و اعیان طوایف قزلباش
بموافقت آنحضرت بتوبه رغبت نمودند و در سنه ثلاث و ستین و تسعمایه امرای عظام و ملازمان
عتبه اقبال از مناهی گذشته خلایق در کل ممالک و بلاد از ارتکاب امور نامشروع ممنوع شدند از غرایب
حالات توبه نصوحا موافق تاریخ آمد تاریخ سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل ؛ هو گفته دو
و توبه جمیل کسپاه دین را ؛ تاریخ توبه دادن شد توبة نصوحا ؛ مرا آیتیست این مکن مباش این را
مجملاً در زمان دولت همایون آنحضرت خلایق و عباد الله تقوی و پرهیزکاری شیوه و شعار خود
گردانیده بطاعات میگذرانیدند و در امر معروف و نهی منکر بنوعی مبالغه فرمودند که قصه خوانان
و معرکه گیران از اموری که در شنایع لهو و لعب باشد ممنوع گشتند با الفد تومان تریاک فاروق که در
سرکار خاصه شریفه موجود بود بشبهه حرمت در آب روان حل کردند و بجهت مولود هر یک از حضرات
چهارده معصوم رضی الله تعالی مبلغی نذر فرموده هر ساله وجوه موجود را بیک طبقه از سادات عظام میدادند
که در میانه خود بقاعده که شرط شده بود قسمت مینمودند و در اکثر بلاد و سواد اعظم آن تصدق
تعین فرموده محتاجان بنوای آن شهر میدادند و در بلاد شیعه بتخصیص مشهد مقدس و سبزوار و
استراباد و قم و تبریز و اردبیل چهل نفر از ایتام ذکور و چهل نفر اناث را لباده و ملبوس و مایحتاج

تعیین

تعیین فرموده و معلم و معلمه پرهیزکار و خدمتکاران صلاحیت شعار قرار داده تربیت میکردند
و در هنگام بلوغ هر کدام بدیگری تزویج داده غیر بالغی در عوض می آوردند تخفیفات و تصدقات که برعایای
ممالک و برایای سالک داده اند و لا تمغاجی شور رعیت که در زمان سلاطین ماضیه استمرار داشته
از تجار و متردین بازیافت میشد و هر ساله موازی سی هزار تومان شاهی عراقی بحصول موصول
میگشت بر وفق خوابی که حضرت صاحب الامر صلوة الرحمن را دیده بودند و اشاره باین معنی شده
بود در سنه اثنی و سبعین و تسعمایه بتجار و متردین بخشیده تمغاجیان از ممالک طرف شدند
بیت اثر نماند ز تمغا بغیر ان داغی ؛ که در درونه تمغاجی ز غم تمغاست ؛ مال محترفه و مواشی
و مراعی اکثر ممالک خصوصا محال شیعه بتخفیف رعایا مقرر کرده از دفاتر اخراج کردند و از برکت
حسن اعمال زمان دولتش تا پنجاه و چهار سال امتداد یافته بفیروزی اقبال گذرانیدند و در عهد اسلام
بغیر از منتصر بالله علوی هیچ پادشاهی پنجاه و چهار سال سلطنت کرده در عهد همایونش سپاهی و
رعیت کامیاب فراغت و عافیت بودند جمیع مهمات کارخانه سلطنت را چنان نظام
و انتظامی داده بودند که الی غایت در عرصه ایران اختیارات طبع و قانونش جاریست الله
علیه ایام زندگانی بانی مبانی جهانبانی شصت و چهار سال و یکماه و بیست و پنج روز بوده هشت
سال در زمان خاقان سلیمان نشان از قبل والد عالیشان سلطنه خراسان کرده پنجاه و سه سال
و شش ماه و بیست روز سریر آرای ملک ایران بود تاریخ رفت ز دنیای دون شاه سلیمان مکان

گشت دلیل رهش همت پروردگار ٭ با خلف خود گذاشت منصب شاهنشهی ٭ کرد رها تخت و تاج ماه صفر در بهار ٭ کردم از اندیشه من پرسش تاریخ سال ٭ گفت بگو سال بود نهصد و هفتاد و چار

سادات و علما بل کافهٔ برایا در روز این واقعهٔ غم اندوز بر حیات خویش لرزان و ازین مصیبت جگرسوز نوعی حیرت زده و پریشان گردیدند که گویا عالم دگرگون گشته علامت روز محشر در میان خلایق پدید آمد در بلاد عجم کسی که فطرت پادشاه گردش دیده و یا خود از سلاطین عالم پادشاهی شنیده بغیر ازین حضرت پادشاهی ندیده این واقعه بر عامهٔ خلایق نهایت دشوار نمود علمای اعلام خصوصا میر سید حسین مجتهد جبل عاملی حسب الصلاح امرا بدولتخانهٔ مبارک آمده جسد مطهرش را بعد از بیعت غسل داده در یورت شیروانی که در باغچه مابین حرم و دیوانه بود بامانت گذاشتند و در زمان اسمعیل میرزا نوعی که در طی احوال او مرقوم میگردد نقل بمشهد مقدس معلی کرده در روضهٔ خلد اساس رضویه مدفون ساختند از آثار خیرش باروی طهران و باروی مشهد مقدس و مطلا گردانیدن گنبد مبارک حضرت امام الجن والانس و میل طلای گنبد و عمارات دولتخانهٔ مبارک قزوین و حمامات متعدد و چهار بازار و باغ خلدآسای سعادت آباد قزوین که در لطافت و خرمی نمونه از باغ جنت جنت و مسجدی در صاحب آباد بلدهٔ تبریز بعد از واقعهٔ ناگزیر چند روزی اسمعیل میرزا بسعی بعضی شاهزادگان و امرا بر مسند سلطنت تمکن یافت اما چون اعمال و افعالش برخلاف نواب بود و بقطع صلهٔ رحم دلیری نمود از عمر و دولت تمتعی نیافته چراغ حیاتش زود

افرده

افسرده گشت و حق بمرکز خود قرار گرفته سریر دولت و پادشاهی بوجود شریف والد ماجد حضرت اعلی شاهی ظل الهی یعنی نواب سکندر شان رضوان مکان سلطان محمد پادشاه علیه الرحمه والرضوان و اسکنه الله فی فرادیس الجنان زیب و زینت یافت شرح حالات زمان دولت نواب سکندر شان و قضایایی که در ایام سلطنت آنحضرت روی داده بعد از تحریر بقیهٔ مقالات اثنی عشر که محتوی بر مجمل احوال گرامی حضرت اعلی شاهی ظل الهی و اوصاف حمیده و اطوار پسندیدهٔ آن زیبندهٔ سریر خلافت و پادشاهی است و وقایعی که بعد از ارتحال شاه جنت مکان روی داده و تفصیل اسامی شاهزادگان و امرا و وزرا و سادات و علما و اعیان طبقات ملازمان عتبهٔ اقبال و جلوس اسمعیل میرزا و قضایای زمان او از مساعدت بخت موکولست بالجمله آنحضرت در اوقات خلافت و شهریاری و درّی برج نصفت و بختیاری و نقاوهٔ دودمان عالیشان یعنی خلف موفور الشرف حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان در صغر سن سلطنهٔ ملک خراسان و جانشینی والد ماجد معلی مکان موسوم گشته محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو لله و رتق و فتق مهمات بود چندین سال در دار السلطنهٔ هرات بعزت و کامرانی و اکتساب فضایل و کمالات نفسانی روزگار میگذرانید و بعد از آنکه شاه جنت مکان را شوق دیدار فرزند ارجمند غالب گشته او را بپایهٔ سریر اعلی فرمودند اسمعیل میرزا را که برادر اعیانی او بود بهرات فرستادند و بنابر سوء اعمال و حرکات ناملایم که ازو سابقاً و لاحقاً صدور یافته بود او را طلب نموده چون بحوالی قزوین رسید سواندک یک قورچی بانی افشار حسب الامر

اعلی تعلو قهقهه برده تا حین حیات شاه جنت مکان در القلعه بود دیگر باره نواب سکندر شان
را بهرات فرستاده شاه قلی سلطان یکان استاجلو را لله فرمودند و بعد از آن سنه‌ها مدید
در دار السلطنه هرات بفراغت و عافیت روزگار گذرانیدند و آنحضرت را در هرات ضعف
باصره طاری گشته در معالجه تغافل ورزیده جراحان و کحالان حاذق دعوی معالجه نمودند و آنحضرت
متحمل شداید آن امر نشده رفته رفته آن ضعف قوت گرفته نقص تام در باصره پدید آمد و میانه آنحضرت
و شاه قلی سلطان لله‌اش بجهات مختلفه غبار نقاری ارتفاع یافته از یکدیگر شکایت نمودند
شاه جنت مکان آنحضرت را بدار الملک شیراز فرستاده فرزند دلبند سعادتمندش یعنی حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی را بجای والد ماجد بسلطنت خراسان موسوم گردانیدند و آنحضرت حسب الفرمان قضا
جریان حضرت اعلی را در هرات گذاشته با سایر فرزندان کامکار بجانب شیراز توجه فرمودند و در آن
خطه فرح بخش دلگشا رحل اقامت انداخته مرفه و آسوده حال روزگار میگذرانیدند تا
آنکه بعد از ارتحال شاه جنت مکان در ایام جلوس اسمعیل میرزا تزلزل باحوال شریفش راه
یافته مترصد لطیفه غیبی بود که واقعه اسمعیل میرزا باقتضای قضا روی داده آنحضرت
بمساعدت بخت مادرزاد و در آن خطه فردوس نهاد قدم بر مسند فرمان دهی نهاد آنحضرت جلوس کرد
پادشاهی بود بوفور فضایل و کمالات موصوف و بفهم فراست و سخاوت
و مشهور و معروف گاهی بنظم اشعار زبان گشاده فهمی تخلص میفرمود هزل و مطایبه و شگفته

طبعی

طبعی شیوه و شعارش بود رقوم اندوه و ملال بر صحیفه خیال کمتر نگاشت آداب و آیین
و قاعده داد و دهش و اشفاق بعموم ملازمان و اقربا و خویشان و رسوم و عادات دنیا را
کماینبغی مرعی داشته دقیقه از آنحضرت فوت نمیشد در ایام سلطنت پادشاهی دست
دریا نوال ببذل و احسان گشاده طوایف انام و افاضل بهره ور میگشتند بتسمیه مواجبات
سنوات امرا و قورچیان و ملازمان درگاه را که مبلغهای کلی میشد از خزانه عامره داده ابراء ذمه
همیون والد غفران مآل حاصل کردند در اندک روزی خزانه معموره شاه جنت مکان که چندین سال
آمده و اندوخته بجد کان بود هبا منثورا گردید اگرچه از اقتضای زمان و حوادث دوران آن متانت
و استقامت از میانه خلایق دوری گزید و ابواب محنت و بلاها بر روی رعایا و برایا
گشوده همگنان سپاهیان غریق بحر انعام و احسان شده بمراتب علیا ترقی کردند و بمقتضای
حکمت بالغه ایزدی که هزاران مصلحت دینی و دنیوی در ضمن آن منطوی است فتوری چند
باحوال مملکت و لشکریان راه یافت با طوایف سرکش قزلباش آداب تخالف پیش گرفته در سر
سری سودای خودسری پدید آمد و هوای در میانه لشکر شیوع یافت پادشاهان اطراف
شرقاً و غرباً طمع در ممالک عجم کرده دست تطاول دراز کردند سلطان مراد فرمان فرمای
روم نقض عهد و میثاق پدران کرده متواتر و متعاقب لشکر بجانب شیروان و آذربایجان
فرستاد و نواب سکندر شان از بی اتفاقی و نفاق امرا و منازعات و مجادلات و عدم

جمعیت و سپاه و حسن خلق قدرت بر مدافعهٔ آن دشمن قوی نیافت **بیت** بسکه
حسن خلق و کم آزار بود حاملهٔ فتنه گرانبار بود لیکن با شاهزاده جوان بخت کامکار
سلطان حمزه میرزا بمعاونت والد نامدار پای دولت در رکاب جهانبانی داشت
با جمعی که در رکاب همیون بودند بقدر طاقت و توان کوشش نموده زیاده فرصتی
بدشمن نمیدادند بعد از شهادت آن شاهزاده عالیمنزلت که از قضایای عظیمهٔ فلکی و وقایع غریب
گزین روزگارست روی داد رومیه تسلط تمام یافته کل ولایت شیروان و دار السلطنه
تبریز و اکثر محال آذربایجان و قلعهٔ تفلیس و اخسقه و بعضی محال گرجستان که قریب بده
سال در تسخیر آن کوشش نموده بودند متصرف ایشان در آمده عبد الله خان بادشاه اوزبک
نیز از منازعهٔ امرای خراسان هوس تسخیر اندیار کرده لشکر بخراسان کشید و دار السلطنه
هرات که تختگاه بادشاهان عالیشان ماضیه بود با بعضی محال متصرف شد و نواب سکندر
شان که از اوضاع نامستقیم روزگار و عالم پر آشوب دلگیر بود و از اندوه واقعهٔ نازله
فرزند بجان پیوندش که روشنائی دیدهٔ امید او بود بی آرام گشته یکبارگی قطع نظر
از مهام جهانداری و تردّدات مملکت داری کرده چون لب تشنگان بادیهٔ بی آرامی
جویای عین الحیات می بود اگرچه امرای عراق از شاهزادگان کامکار [illegible]ب میرزا
سرمایهٔ اعتبار خود ساخته بودند اما از وجود او که کودک خرد سال بود در ارزو بر روی

همکنان

همکنان نگشوده صورتی که مطلوب کافهٔ خلق این دیار بود در صفحهٔ مراد چهره ننمود و از سموم هموم حوادث
پژمرده گی تمام بچمن دولت راه یافته خلایق صدف وار در بحر تحیر و اضطرار دهان آرزو گشاده بقطرات
سحاب الطاف آلهی نوازان و نگران بودند که نسیم اقبال در وزیدن آمده طنطنهٔ رایات فلک فرسای حضرت
ظل آلهی از جانب خراسان بلندی گرای شد و در سنهٔ تنگوزئیل ترکی مطابق تسع و تسعین و تسعمایه که شش ماه از آن
سال گذشته بود بهمعنانی جنود تائیدات آلهی از مشهد مقدس معلّی بدار السلطنهٔ قزوین آمده ساحت
ظلمانی مقرّ دولت ابد قرین از فروغ ناصیه لوای فلک فرسایش روشنی یافت نواب سکندر شان که در آن
حین در دار السلطنهٔ اصفهان بودند بمقر دولت تشریف آورده بدیدار گرامی فرزند سعادتمندش
مسرور و شادمان گردید و وجود کثیر الجود آنحضرت فوزی عظیم شمرده زمام مهام سلطنت و بادشاهی را با
الطوع والرغبت بکف کفایت و قبضهٔ درایتش نهادند چنانچه در ذیل دفتر ثانی سمت تحریر خواهد یافت
بتوفیقات آسمانی در اندک زمانی مفاسد عظیمهٔ ممالک باصلاح انجامید و رخنههای که در سد سدید دولت
شده بود بر حسب اعینونی بقوة مانند سد ذو القرنین بنیروی پروردگار محکم و استوار گردید بالجمله نواب سکندر
شان چند سال در جلوس همیون حضرت اعلی بوجود فایض الجود آنحضرت مسرور و خوشحال و از مشاغل
روزگار فارغبال در گوشهٔ فراغت و عافیت مشغول تا آنکه در شهور سنهٔ اربع و الف در دار السلطنهٔ
قزوین بیماری عارض ذات شریفش گشته عاقبت با روحانیان ملاء اعلی همنشین و با سودگان عالم بالا
همقرین گردید نعش شریفش چندگاه در آستانهٔ متبرکهٔ امام زاده حسین علیه و آبائه التحیة مدفون بود

ہمین توجہ واہتمام حضرت اعلی بر وقفات مطہرات و عتبات عالیات سیدہ مرتبات ائمہ کرام
رضوان اللہ علیہم اجمعین نقل شدہ در یکی از اماکن شریفہ کہ بمقتضای حکمت علی و امور ظاہری
اخفا بہتر از تصریحست مدفون کردید و چون مقالہ اول از جملہ مقالات اثنی عشر کہ محتوی بر شرح نسب
ہمایون و مقامات عالیہ اجداد کرام و برخی از احوال سعادت منوال آبای عظام فردوس مقام بود رقم
اختتام پذیرفت اکنون بنا بر وعدہ سابقہ خلاصہ اطوار زکیہ و اوصاف جلیہ فرمان فرمای جہان و قہرمان
زمان المستعین بعون اللہ الملک المنان خلاصہ خاص حضرت شاہ مردان کرم اللہ وجہہ
و شاہ عباس بن سلطان محمد بادشاہ صفوی الموسوی الحسینی بہادرخان را بیت زہی این
نہ رواق مینافام :: چون شود کفتہ آن ہمایون نام :: آید از ہر یکی بجای صدا :: خلد اللہ ملکہ ابدا ::
در طی بقیہ مقالات رقمزدہ کلک بیان کردانیدہ شروع در تسوید تفاصیل حالات از روز ولادت
با سعادت الی یومنا ہذا خواہد نمود ان شاء اللہ تعالی وحدہ العزیز حضرت شیخ بہاء الملۃ والدین محمد
از بر اسم مبارک آنحضرت با بینات خلد اللہ ملکہ در عدد موافق یافتہ و بدین طریق در سلک
نظم کشیدہ بیت شاہ عباس خسرو ایران :: تاج بخش جہان و شاہ جہان :: حق نمود اندرین
خجستہ لقب :: نکتہ بس غریب و رمز عجب :: کہ چون این نام بر زبان رانند :: خلد اللہ ملکہ خوانند ::
بنیادت زبر اگر دانی :: یابی این نکتہ را باسانی :: تا ابد ملک ملک شاہ منت :: بینات زبر کو
منت مقالہ دوم در ذکر توجہ و استغراق آنحضرت بدرگاہ الٰہی چون آبا و اجداد آنحضرت علو

نسبت

نسبت سیادت فقر و درویشی و مجاہدہ و ریاضت را ضمیمہ آن مرتبہ عالی کردانیدہ از زمرہ
ارباب سلوک و مشایخ و اہل اللہ بودہ اند و ہمیشہ خوارق عادات از ایشان سر زدہ و آنحضرت
نیز بیمامن این مواہب عظمی و وفور عقیدت و حسن اعتقاد بمقتضای الولد سر ابیہ مورد الہامات
غیبی و مہبط فیوضات لاریبی جامع سلطنت صوری و معنوی اند و بحسب ارث بہرہ تمام از مقامات
عالیہ اجداد عالیمقام دارند با وجود شاہ تعلق و بادہ مرد ازہای ظاہر آرایی کہ لازمہ سلطنت
و بادشاہی و انتظام بخشی امور عالمست خوارق عادات از آنحضرت بسیار ملاحظہ شدہ کہ تفصیل
آنہا موجب اطالت و ہیچ وقت از توجہ و استغراق بدرگاہ آلہی غافل نبودہ در ہنگام توجہ و عرض
حاجات آنچنان مستغرق بحر وصول درگاہ احدیت میشوند کہ کویا از بدن خلع کشتہ اند و در جمیع امور
دولت بتفال و استخارہ عمل نمودہ بمشورہ آلہی مرتکب ہیچ امری از امور سلطنت و انتظام
مہام مملکت نمیکردند و آنچہ بنص قرآن نہی نماید اگرچہ عاجلا بحسب ظاہر محذورات لازم آید
مصلحت الہی را منظور داشتہ بر امضای آن نمیکردند مقالہ سیم در اصابت رای و دانش خدا
داد و حسن تدبیر کہ مطابق صحیفہ تقدیرست قطع نظر از شیوہ مدحت گذاری و سخن آرائی
آنحضرت بوفور فہم و فراست و ادراک عالی و علو فطرت و دانش کامل مقتضاد در امور
متعارفہ دنیا رای صایب و فکر ثاقب دارند و چون بر مسند سروری قرار گرفت آیین
جہانداری و قاعدہ حرب و لشکرکشی و آداب صف آرایی و داد و دہش را در میانہ سلاطین

روزگار تازه ساخته قوانین پسندیده اش دستور العمل پادشاهان کامکار گردید و در عهد صبی
الی یومنا هذا وقایع عظیمه و محاربات و تسخیر قلاع و فتح بلاد که در زمان ابد مومنش روی داده
با وجود رای صایبه عقلا و مردمان مدبران کاردیده که در ملازمت همایونش انتظام بخش امور
سلطنه بودند در جمیع موادرای دوربین آنحضرت بر همه راجح می آمده و هر عقده که در مهام دولت
پیش آمد عاقبت بمفتاح رای مشکل گشایش افتتاح یافت و هر تدبیر که در هر باب اندیشید
موافق تقدیر آمده سهام اقتباس مانند تیر قضا و قدرت بر هدف مراد آمد و آنچه در بادی الرای بنظر
عقلا به خطا مینمود عاقبت الامر بصواب مقرون گشت و این معنی بر عالمیان ظاهر شد که
مهام انام و جزئیات امور خاص و عوام و مهمات آئین جهانداری و لوازم امور کشورگشایی
بالهام آسمانی و توفیق ربانی مستقل نتیجه رای صایب و ضمیر ثاقب آنحضرت و احدی را مدخلی در آن
نیست بیت آنچه مخزن رای انور اوست ❊ همه اسرار مبدء است و معاد ❊ عقدهای
جهان دانشش را ❊ هیچ طبعی چو طبع او نگشاد ❊ طفل رایش بسن خردمندی ❊ میزند تخته بر سر
استاد ❊ و چون آنحضرت بنفس نفیس متکفل مهام سلطنه و جهانداری گردید با وجود حداثت
سن و کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار بالطاف الهی و نیروی بخت و مساعدت اقبال
و دانش خداداد دولی انتظام امور دولت و برهم زدگی مهام سلطنه بنوعی نظام انتظام یافت
مصرع که خیره ماند در دیده اولی الابصار ❊ زیرا که ده سال متجاوز بود که ممالک ایران از پادشاه قاهر

مانند

مانند فرمان خالی بود و بعضی از جهلای قزلباش و سران سپاه و معتبران طوایف از جهالت و نادانی
و تیره رای خودسر و خودرای گشته دو گروه شده بودند و دامن حسن عقاید ایشان بلوث ناخلاصی
آلوده شده در هر سری سودای بدید آمده بود و بدین جهت خللها بمملکت راه یافته بود و دشمنان قوی
دست روم و اوزبک از دو طرف طمع در ممالک ایران کرده هر سال مملکتی از دست رفته بود
باینحال و وفور اختلال همت در تدارک احوال ایران گماشته اول جمعی از امرای مفسد و سران سپاه
که برمند و بی اعتدالی خود ترقی نموده بمرتبه امارت و سلطانی و خانی رسیده بخودسری عادت کرده
در میانه اهل و اویماقات فساد انگیخته همیشه فتنه اندوزی میکردند و دفع دشمن خانگی را اولی دانسته
یکیک از این طبقه را بوفور سعی و حسن تدبیر بدست آورده بدیار عدم فرستادند و مردم کاردانی را
تربیت نموده بمراتب علیا و درجه امارت رسانیدند و رفته رفته آن شیوه مردم را فراموش شده
اختلالی که واقع بود روی باختلاط آورد و امر و فرامین پادشاهی در میان لشکر نافذ گردید و ممالک
از دست رفته بدست در آمده بسیاری از محال بر آن افزود الحمدلله علی ذلک مقاله چهارم
دفتر کتابخانه مدرسه رضویه ۴
در شایستگی رتبه جهانبانی و ذکر مخاطرات ایام سعادت فرجام بر نظار ارباب
بصایر مستور نخواهد بود که بر القاب هر یک از سلاطین ما تقدم که عبارت صاحبقرانی افزوده اند
اکثر منشیانه و تواضعات مرسلانه است و این معنی در شان معالی نشان حضرت اعلی کما هو
حقه مستحق است زیرا که از روز ولادت با سعادتش الی غایت قرانات مختلفه آسمانی

رویداده که احکام آن ماصدق احوال ان شهریار بیهمالست و بدلایل نجومی هر یک ازان
قرانات بر ظهور و خروج و صاحبقران ذو اقتداری دلالت میکند و کارآگاهان اختر شناس
که بدیده تامل و تعمق دران نظر مینمایند بر ظهور سلطنت و ثبات دولت ان شهریار والا
مرتبت دلالت نموده ذات محمدت صفاتش مظهر آثار و احکام ان قرانات بتخصیص قران
علویین که در سال اثنی و عشر و الف در برج قوس مثلثه آتشی واقع شد و احکامی که منجمان
سلف خصوصاً مولانا محی الدین انار و بیازی که از مهره این فن بوده نوشته اند دلالت بر ظهور
صاحب دولتی مینماید که در زمان خجسته نشانش تغیرات در اوضاع روزگار و مذاهب و ادیان مختلفه
پیدا شده خرابی باحوال بعضی از انحای ممالک راه یافته اسر و نهب و قتل و غارت عظیم بنوعی وقوع
یابد و این معنی در زمان فرخنده نشان انحضرت در آذربایجان و شیروان و گرجستان روی نمود
و مذهب و ادیان باطله که بتصاریف ایام دران مملکت انتشار یافت بشعشعه تیغ آبدار صاعقه کردارش
خلل پذیر گشته از عبور لشکر قیامت اثر باقتضای فلک و اثر قران خرابی بعضی محال اسلام راه یافت
و خلقی کثیر از مسلم و غیر مسلم از اوطان جدا شده در سایر بلاد و امصار پراکنده گشتند نهب
و سبی و قتل عظیم در گرجستان وقوع یافته دقیقه از دقایق ان فرو گذاشت نشد و چندین
هزار نفس از نسا و صبیان غیر ملت بحوزه مسلمانی در آمدند و بعقیده عوام الناس که معظم
مخاطرات قران می نامند انحضرت از اوان رضاع الی یومنا هذا خطرهای عظیم ذکر نمایی

بزرگ

بزرگ گذرانیده که هیچ صاحبقرانی را روی نداده اول جدا شدن اطفال از مادر و پدر اعظم
شداید و آلام بیست انحضرت را بدایت این مخاطره عظیم رویداد دوم انکه در زمان اسمعیل میرزا که قتل
شاهزادگان وقوع یافت و این فعل مذموم منتهی مطلبش بود و شاه قلی سلطان یکان لله انحضرت را
در هرات بقتل آوردند حمایت الهی حارس و نگهبان ذات اشرف انحضرت گشته پرده حجاب چهره طالبان
جاه دنیا پرستان کشیده شد ذات مقدس از دست پرورده قضا از کید و غدر طاغیان مصون ماند سیم
که اعظم مخاطرات است آن بود که علی خان قلی شاملو بقولیکه بین الجمهور مشهور گشت العلم عندالله از جانب
اسمعیل میرزا بدین امر شنیع مامور گشته در ماه مبارک رمضان بهرات رسیده و بالهام اسمانی مضمون
اللیل حبلی عمل نموده با وجود کمال بیم و هراس تا اختتام ماه صیام صبر نمود و در شبی که وقوع این امر با [illegible] بود
تمهید یافته بود قاصد قمر سیر رسیده خبر فوت اسمعیل میرزا و مژده نجات رسانید و الحق ظهور
اینحال عجیب از غرایب حالات صاحبقرانیست چهارم انکه بر حسب تقدیر مخالفت میانه امرای خراسان
و عراق رویداده نواب سکندر نشان و شاهزاده عالیمکان سلطان حمزه میرزا لشکر بخراسان
کشیده بین الفریقین در سر پل غوریان محاربه عظیم بوقوع پیوست و شکست بر لشکر خراسان
افتاده حضرت اعلی در اثنای کر و فر و در شکست اعوان و انصار در صف با چند نفر از ملازمان
جان نثار ازان معرکه هولناک بسلامت بیرون رفته ازان جا تنها سالم ماند پنجم انکه حضرت
اعلی در هرات تشریف داشتند چون در لوح قضا مثبت بود که ان بلده بدست اوزبکان

درآمده محصوران مقتول و اسیر کردند میانه علیقلیخان لله و کرشید قلیخان که با هم دوست
موافق بودند وحشت و عناد پدید آمده مهم منجر بقتال گردید و از تقدیر الهی طبقه شاملو که در ظل
لوای سعادت انتمای آنحضرت بودند چشم زخم قوی یافته مقهور گردیدند و در آن معرکه بر بدن حضرت
چند جای زخم تیر و علامت نیزه رسیده بود الم بدن مقدس رسیده بقوت جاذبه حضرت امام جن
و انس بمشهد مقدس تشریف آورده از آن دو مخاطره عظیم سالم ماند ششم آنکه بیماریهای عظیم
آنحضرت را طاری گشته بعنایات یزدانی از امراض مختلفه شفا یافتند و در شیراز از اسب
افتاده چندگاه صاحب فراش بودند و لطف الهی نگهبانی نمود هفتم آنکه در روز جنگ جغال اوغلی
که ملازمان رکاب اقدس گرفتاران بنظر خجسته اثر در می آوردند شخصی قوی هیکل و زورمند
از اکراد بکری خنجر ابدار از موزه کشیده و بر سر آنحضرت دویده خود را بر بالای بدن بی بدیلش
انداخت و آنحضرت بدستیاری عنایت الهی و قوة سرپنجه مرحمت تا تنهای سر دست آن بد
نهاد را بدست مبارک گرفته خنجر از دست او بیرون کشیده و از آن کید عظیم بدی بوجود
مبارک او نرسید چنانچه تفصیل این قضایا هر یک در محل خود سمت گذارش خواهد یافت
انشاء الله تعالی وحده العزیز **مقاله پنجم در عقل و سیاست و امنیت طرق و نرخ غلال**
چون معظم امور سلطنت استقامت مملکت و امنیت طرق است و در ممالک ایران
این شیوه مفقود و آمد شد خلایق بنهایت دشوار شده بود آنحضرت در بدایت حال

روح

متوجه رفع این اختلال گشته تحقیق کردند که در هر ولایت معظم قاطعان طریق چه
جماعت اند همه بر افتاد و عدم آن طبقه گماشته در اندک زمانی اکثر سرداران آنگروه را بحسن
سعی و تدبیر بدست آوردند و بعضی که در میانه ایشان از این قبیل بد و لجوانه بیدولتان بودند
رای دوربینش مصلحت اندیشی کرده و از سیاست ایشان گذشته بملاطفت گوناگون
مطمئن خاطر ساخته و ایشان در ازای این عطوفت و جان بخشی در مقام خدمتکاری و اکتساب
رضای خاطر اشرف درآمده و راه خطار اگذاشته بمسلک انقیاد و فرمان پذیری درآمدند
و بعضی دیگر را بملاحظه تنبیه سیاست سپرده خلایق را از شر الطایفه آسودگی بخشیدند
و این معنی موجب امنیت طریق گشته تجار و سوداگران از اطراف و اکناف عالم بممالک
محروسه تردد و آمد شد آغاز نهادند و همیشه ترفیه حال رعایا نصب العین ضمیر انور بوده همت
حق طویتش مصروف بر آنست که خلایق و عباد الله در زمان دولت ابد مقرونش
در مهاد امن و امان آسوده بوده دست تعدی ارباب جور در کل حال از گریبان امال
ایشان کوتاه و کشیده باشند بدین جهت رفع ترحل که در ازمنه سابقه قرار یافته موجب تفرقه
و تشویش خاطر خلق الله بود از ممالک محو فرمودند و از وجوهات دیوانی تخفیفات کلی برعایا داده
از آن وجه سر گله عراق که قریب بیست هزار تومان عراقی میشود بمردم آن ولایت تصدق فرموده
سکنه الملک را که وسط معموره ایران و مقر سلطنت ابد بنیان است باین عطیه عظمی از

مردم سایر بلاد و ایتام را بخشیدند و دیگر ماه مبارک رمضان کل شیعیان ممالک را از تکالیف
دیوانی معاف فرموده مال یکماهه و اخراجات جمیع ممالک را از قرار عمل دیوانیان قریب
بیست هزار تومان میشد برعایا تصدق نمودند که دران ماه مبارک که ایام طاعات و عبادات است
رعایا بطلب دیوان فارغ البال بوده بوظایف بندگی معبود حقیقی قیام نمایند و همواره طبع
شریف مایل است که در احوال اهل فقر از عباد ممالک محروسه دستی شروت و غنا تبدیل یافته
عموم خلایق که در قلمرو همیون اند صاحب مکنت بوده از رنج تهی دستی رهائی یابند و جمعی از
اشراف و اعیان که بتصاریف زمان پریشان حال گردیده اند مساعدت از رأس المال از سرکار خاصه
شریفه بطریق حسنه داده اند که سرمایه کسب معیشت ساخته برفاه حال روزگار گذرانند و مشغول
الذمه دیوان ربا خواران خسران مال نباشند و مکرر مبلغهای کلی بسبیل مساعدت بجمعی از
شیعیان فقیر الحال و ارباب عقیدت و اخلاص داده اند که در ثانی الحال بایشان
تصدق فرموده از ثواب آن حسنه بهره مند گردیده اند و الحق تا حین تحریر کتاب طبع زیبا
مرقوم شد و بمدلول این بیت الهی چو در نیتش آگهی چو نیت بخیر است خیرش دهی امید
بکرم الهی که سالهای بسیار بر مسند فرماندهی متمکن بوده دیگر خیرات و مبرات و مرضیات
الهیه موافق گردند مقاله ششم در نفاذ امر قهاری که از صفتهای الهیست اندازند
و خلوت طینت اعلیحضرت بقهاری و انس فزایی سرشته شده در سیاست مجرمان واجب السیاست

بفرمان

بفرمان قهرمان طبیعت عمل نموده اصلاح عقوبت گنه کاران و بدو نشان که خود اعظم سپهداری
مملکت آرایی و رعیت پروریست باغراض دنیوی و ملاحظه خاطر ارباب عزت و غرض مسامحه
و تاخیر جایز نداشتند و نمی دارند و این معنی در آغاز دولت فواید کلی بخشید و آوازه سطوت
صلابتش در اطراف و اکناف منتشر گشته دست جور و تعدی از گریبان زیردستان کوتاه گردید و
از بیم سیاست و آثار عدالتش گرگ و میش با هم آمیخته مخالف و موافق در یک فراش غنودند و از حزم
یکدیگر ایمن بودند و بهر کس خدمتی رجوع فرمایند یارای آن ندارد که لحظه تاخیر دران نماید مثلا اگر پدر بحکم قتل
پسر فرمایند همان لحظه مانند فرمان قضا و قدر بامضا میرسد و اگر پدر از روی شفقت ابوت تاخیر
در قتل پسر جایز دارد حکم بر عکس آن فرمایند و اگر او نیز تعلل نماید دیگری بقتل هر دو می پردازد و بدین جهت
نفاذ امرش مرتبه اعلی یافته احدی را زهره آن نیست که لحظه از فرمان قضا جریانش تخلف تواند کرد
و قبل از جلوس همیون یساقی که روی میداد طوایف قزلباش در رفتن یساق تعلل نموده جمعی که ملازم و مواجب
خوار بودند اکثر در خانهای خود توقف نموده نمیرفتند غیر ملازم خود بطریق اولی این معنی بر ضمیر انور پرتو
ظهور انداخته تحقیق سپاهیان و ایل و اویماقات ممالک نموده حکم فرمودند که هر گاه یساقی واقع شود
جمیع سپاهیان خواه ملازم باشند و خواه نباشند بجهت غیرت دین و حفظ ناموس و صیانت اموال
اهل و عشیرت حاضر گردند و هر کس که هنگام یساق در خانه توقف نموده بموکب همیون حاضر نگردند
و هر کس از مردم آن ایل حقیقت عرض نماید که فلان شخص استطاعت آمدن یساق داشته و نیامد

اعمال

حسب الحکم تقبل او مبادرت نماید واموال واسباب ما یوقف او وزر آنکس باشد واگر مردم
ان ایل را جانب دار کرده این معنی را مخفی داشته بعوض نرسانند الطایفه عموما مورد سیاست
خواهند بود دیگر و مرتبه که اتفاق واقع شد هر کس ما یده بود بسیاست رسیده اموال واسباب او بآنان
تعلق گرفت واین معنی موجب رفاهیه خلایق گشته هرگاه زنی تنها پیاده وسوار بسر میدویدند هیچ
آفریده را قدرت آن نبود که دزمانه توقف تواند نمود **مقاله هفتم در موضوعات آیین جهانداری**
و قواعد فرمان روایی اگر دانشوران خردپرور ان حضرت اعلی را واضع قوانین سلطنه گویند
رواست واگر دانش امور سلاطین جهانبانش خوانند سزاست زیرا که قاعدهای سنجیده وآداب
فرمان روایی از آنحضرت بسیار بظهور آمده ازجمله چون سپهداران طوایف در ایام اختلاف
بی اندامی بسیار سرزده قاعد ایشان نسبت بدودمان قدسی نشان صفوی اختلال پذیرفته بود
رای جهان آرای ایران قرار یافت که جهت انتظام امور دولت ومصلحتهای نهانی که با الهام
آسمانی در ضمیر پادشاهان والا شکوه پرتو ظهور دارد وظاهر پرستان عالم صورتی را از آن خبری
نیست سوای این طبقه جمعی دیگر را در سلک سپاهیان درآورده تولد آقاسی که درین دودمان
رسم نبود تعیین فرمودند وچندین هزار تفنگچی قدر انداز از اویماقات جغتای وعشایر عرب وقبایل عجم
از خراسان وعراق وآذربایجان وطبرستان ملازم رکاب اشرف نموده اکثر اجامره واجلاف
هر ولایت را که مردم منفرز بیکشنند در سلک تفنگچیان رکاب اشرف درآوردند که هم رعایا وعجزه بعد الیوم

ازشر

١٥٤

ازشرارت ایشان ایمن باشند وهم در رکاب اشرف ایشان بخدمات قیام نموده در معارک کارزار
وقف کتابخانه مقدسه رضویه
مکافات عمل بخدمه یابند ومجموع این طبقه را داخل دفتر غلامان نمودند والحق وجود ایشان بجهت
فتح قلاع و بلاد ضروری بود و فواید کلی بخشید ودیگر بهر کس از امرا واعیان حکومت ولایت
تفویض شد حفظ شوارع درعهده آنکس نمود مشروط بر آنکه بواجبی ضبط ونسق کرده مال هر کس از تجار
ومترددین وسکنه هر بلاد دزد ودامی بردی روی نموده وپیدا کرده بصاحب رسانند والا خود از عهده
بر دن آیند واین قاعده را در کل ممالک مستمر ساخته بدینجهت اموال خلایق محفوظ وابواب تردد عالمیان
بممالک محروسه مفتوح است ودیگری از قواعد سپهداری مصلحت اندیشی اقتضای آن کرد که آنحضرت
از هرکس سوالی فرماید ازکسب و جانب مبرا بوده جواب بر نهج راستی وصواب دهند زیرا که
خلاف گفتن با همه کس من جانب الله منهی ومذموم است تکلیف با پادشاه زمان ومرشد ولی نعمت
چگونه مذموم نباشد وبمکروهی منجر نشود باعتقاد آنحضرت دروغ بولی نعمت خود گفتن جزو اعظم
حرام مکی است واز هرکس کذب وخلاف سرزده بعد از ظهور آن در سیاست کاذبین مطلقا
تاخیر نفرموده رقم مردودی بر ناصیه حال ایشان کشیده از اسلاف باعقاب واخلاف سرایت مینماید و
درین باده کمال رسوخ وغلو دارند واگر از احدی مثلا عملی سر زده باشد که مکافات آن جز قتل
نباشد آنحضرت از حقیقت آن سوال فرمایند آن بیچاره بجز از راست گفتن چاره ندارد وعقیده
مردم آنست که اگر دروغ کسی با آنحضرت گوید گویا همان لحظه منهیان عالم غیب خبر میدهند و

ودر مخیله هیچ طرار حیله وری خطور نمیکند که حکایت که اندک شائبه کذبی بان باشد بالحضرت عرض
نماید وفواید این معنی در امور جهانداری وعدل پرائی محتاج به بیان نیست مقاله هشتم در بی
تعینی ودرویش نهادی وبی تکلفیها وجمعیت ضدین این شهریار کامکار بخلاف قاعدهٔ
اهل روزگار آب وآتش را بایکدیگر امتزاج داده ضدین را باهم جمع نموده اند چنانچه کمال حدت
طبع وآتش مزاجی وقهاری عظمت وشکوه وجلال وشناسائی را با نهایت ملایمت وهمواری ودرویش نهادی
وبی تعینی جمع کرده اند بیت هست یکسان بر من از روشن کینی ها تخت شاهی ونطع درویشی ها
درهنگام ملایمت وکوچکدلی چنان بی تکلفانه وخصوصانه با مردم اهل وبندها وملازمان خود سلوک
خصوصیت دارید میفرمایند که گویا یاران وبرادران یکدیگر اند ودر سایر احوال تخصیص در حالت
قهاری واستیلای قوت غضبی وسطوت وجلال خود آثار غضب در ناصیه همایونش لامع میگردد که همان
مردم که مصاحبت وانیس وجلیس وندیم ویارانه وبی تکلفانه سلوک مینمودند حد یارای آن ندارند که در
بی نسبت که شعر برآمدن دلیری وجرات وسوای ادب بهیچ بر زبان ارند وامرا وسلاطین بلکه
ندما وظرفا نیز جرات تکلم ودم زدن معقول ندارند تا بغیر آن چه رسد واین هر دو شیوه را با
یکدیگر جمع کرده بر طارق بلندی نهاده اند بیت گهی در تواضع چو اهل سلوک گهی از رفعت فر
شوکت ملوک زراه تکلف کشیده عنان زکبر ومنی گشته دامن فشان بعجب وبکبر ندارد سری
ازان نیست بر عالمش برتری مقاله نهم در ذکر احقاق حقوق خدمتکاران ودر دیرین حسن از خدمات این

از خصایل مرضیه الحضرت انفاق ومرحمت بعموم ملازمان واخلاص کزین واحقاق حقوق
خدمت گذاران وجان سپاران حلال نمک راستی آئین ورعایت خاطر ورعایت ایشان ودین
ماده باقصی الغایات توجه مبذول داشته این شیوه ستوده را نوعی مرعی میدارند که هیچیک
از سلاطین روزگار وابواب فتوح را درین باب دعوی برابری بالحضرت نیست وما دام که در سلک
حلال نمکی ورضا طلبی ثابت قدم باشند توجهات پادشاهانه از ایشان دریغ نداشته بمجرد خطا
وزلل وتقصیری از بیدانشی وغفلت بظهور از منهاج قویم شفقت وعاطفت عدول نفرموده
از فراخ حوصلگی بعفو واغماض شاهانه گذرانیده خاطر شریف را اعتبار آلوده نمیسازند از ارباب عقیدت
وملازمان جانسپار وذوی الحقوق که نعمت حیوة بتقاضی اجل سپارد ودر محاربات که در راه
دین ودولت اتفاق افتد نقد جان که متاع عیست لیس گرانمایه در نثار راه اخلاص نثار دانیار
گردانند ودر رعایت بازماندگان زیاده از متوقع ایشان مرحمت بظهور می آورند وصاحبان
مناصب عالیه را هر چند پسران ایشان تفویض میفرمایند چون اموال وذخارف وذخایر ونیز
در نظر عاقبت بین همتش بغایت بیقدر وقلیل الاعتبار است اکرالات والوف از
ستوفیان اخلاص شعار مانده باشد بوفور همت واقتضای قاعده مروت وحفظ آداب
شریعت برخلاف اکثر سلاطین حشمت آئین اقالیم سبعه نظر التفات نینداخته بورثه
او مسلم میدارند که ما فرض الله میانه ورثه قسمت شود واین شیوه حسنه نزد کار آگاهان حقایق بین

برجمیع خصایل و مستحسنات مقدم است و امروز اکثر این قاعده مذموم را مستمر داشته اند و انحضرت برخلاف روش سلاطین جهان این شیوه کریمه را اولی مراتب حق شناسی و حق گزاری میدانند و ازینجاست که همواره بتاییدات ربانی و توفیقات آسمانی موید و موفق میگردند و

مقاله دهم در شکفته طبع و تعارف احوال و طبقات امم

بعد از فراغ از مشاغل امور سلطنت و جهانداری و مهمات ضروری کارخانه خلافت و دارائی اوقات شریف را بانبساط و شادمانی گذرانیده همواره بزم خوبی و مجلس آرا بوده باقتضای نشاء جوانی و تحریک آرایندگان بزم کامرانی از تجرع باده خوشگوار و صحبت گلرخان سیم عذار کام ستان بوده چمن حیات و زندگی را حضرت و طراوت می افزایند این شیوه با کمال فراست و آگاهی جمع نموده لحظه از تدابیر امور مملکت داری و حفظ مراتب مهام سلطنت غافل نبوده جزوی و کلی و نقیر و قطمیر آنچه در ممالک ایران بل عرصه جهان سانح میشود گویا بر ضمیر منیرش پرتو ظهور می اندازد و منهیان گماشته اند که از کماهی حالات خبر میدهند چنانچه کسی را قدرت آن نیست که در سر منزل خود با متعلقان حرفی که نتوان گفت بگوید و دغدغه آن هست که مبادا احدی استراق سمع نموده بسامع جلال رسد و مکرر این معنی سمت ظهور یافته و در احوال عالم و پادشاهان ربع مسکون از مسلم و غیر مسلم و کیفیت و کمیت لشکر و دین و آیین و مملکت ایشان و طرق و مسالک دیار و خرابی و آبادانی هر ولایت کما حقه واقف و دانا بوده طرح آشنائی با اکثر سلاطین

عالم

عالم انداخته پادشاهان اطراف از اقصای فرنگ و روس و هند با انحضرت در مقام الفت و دوستی بوده هرگز درگاه سدره اشتباهش از آمد شد ایلچیان سلاطین و تحف و هدایا ربع مسکون خالی نیست و در زمان خجسته نشان انحضرت این امور وقوع یافته و در اوان آبا و اجداد عالیمقدارش کمتر بظهور آمده و انحضرت را با هر طبقه از بنی نوع اصلیت و با اکثر لغات متعارفه و غیر متعارفه عالم دانا بوده و بهر طایفه بلغت آن طایفه تکلم مینمایند و باشعار فارسی دانا بوده شعر را خوب می فهمند و تصرفات مینمایند و گاهی بنظم اشعار نیز زبان میگشایند و در موسیقی و علم ادوار و قول و عمل سرآمد روزگار و بعضی از تصنیفات انحضرت در میانه ارباب طرب مشهور و معروف است و زبان زد اهل ساز و لطایف و ظرایف رنگین و سنجان و لذیذ از انحضرت بسیار سر میزند

مقاله یازدهم در ذکر آثار خیر و انشاد عمارات

آثار خیر بسیار از انحضرت در صفحه روزگار یادگار است و بالطبع بانواع خیرات و مبرات و تصدقات و انشا و احداث عمارات مایل بوده جمیع املاک موروثی و ملکی خود را که قیمت عادله آن یکصد هزار تومان بوده وقف حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام نموده حاصل آنرا که بعد از موضوعات لابدی هفت هشت هزار تومان میشود بوظایف و ادرارات علما و صلحا و سکان اماکن شریفه و سایر مصارف صرف مینمایند و بر کل اسباب و متملکات و ما یعرف به کارسیون[?] تمام وقفیت کشیده در صرف آنها بمصارف

خود نهایت توجه مبذول داشته اند و همانا این معنی یمن السلاطین مخصوص ذات
حمیده صفات آنحضرتست و در ازمنهٔ سالفه و قرون ماضیه کمتر اتفاق افتاده و در اکثر
ممالک محروسه عمارات عالی از مساجد و مدارس و بقاع الخیر و منازل فرحبخش دلکشا و باغات
و بساتین فردوس نما طرح نموده باتمام آن موفق شده اند اگرچه تفصیل هریک در محل خود
گذارش یافته اما از اطناب احتراز نموده درصدد رقم مجملی از آنها مرقوم میگردد القصه
در عمارت سلیقهٔ عالی و در معموری و آبادانی بلاد شهرهٔ تمام دارند و آنچه در مشهد مقدس
معلی ترتیب یافته و زینت حرم محترم و احداث خیابان و اجرای نهری از میان خیابان
و حوض عالی در اندرون صحن که همیشه از آن آب مالامال و موجب دعای خیر زوار و سکنه آن
روضه سدره نشان است و در دار الارشاد اردبیل عمارات آستانهٔ متبرکه سید جبرئیل
قدس الله سره که پدر بزرگوار حضرت قطب الاولیا شیخ صفی الحق والحقیقه والدین طاب
ثراه و جد نهم حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و مجمر طلای صفه برابر ضریح مبارک و مجمر نقره
و دیگر زینتهای حظیره مبارکه و تجدید عمارات مزار کثیر الانوار حضرت عارف ربانی شیخ
زاهد گیلانی و ترتیب عمارات عالیه تربت شریف حضرت سلطان الاولیا والمحققین
شیخ شهاب الدین اهری قدس سره و باغ بهشت آسای آن روضه فیض انتما و آنچه
در صفاهان جنت نشان احداث فرموده اند اولا در شهر مسجد جامع عالی واقع

در جانب

در جانب جنوبی میدان نقش جهان که طاق مقصوره اش نشانی از گنبد مهربان و با طاق نه رواق
فلک توامان است و انقدر سنگهای مرمر در جداران ثانی بیت المعمور بکار رفته سیاحان عرصه گیتی
کمتر نشان داده اند مجملا آن معبد فردوس بنا در زیب و زینت و دلگشایی رشک فزای مسجد اقصی است
و مسجد دیگر در برابر درگاه دولتخانه در غایت زیب و صفا و مدرسه و دار الشفا و حمامات و قیصریه
و بازارگاه دور میدان مع بالاخانها و کاروانسراهای عالی و درگاه پنج طبقه دولتخانه و خلوتهای زر
نگار موسوم به بوستان گلدسته و عمارات سه طبقه و حوضخانها و خیابان موسوم بچهار باغ تخمینا یک
فرسخ و باغات و بساتین و در دو طرف خیابان احداث شده و عمارات که در هر باب ترتیب یافته
بیرون از حیز شمار است و در وسط خیابان مذکور پل عالی مشتمل بر چهل چشمه بر زاینده رود بسته اند
که سیاحان عرصه گیتی مثل و مانند آن در هیچ ولایت ندیده اند و شهر عباس آباد که در جانب غربی
بیرون صفاهان جهة مسکن تبریزیان احداث شده و در غایت نزهت و صفا و خوش دل
و انهاران رشک روضه رضوان و شهره جهانست و در مواضع باغ کویه که گویا آب و گلش با عیش
و عشرت سرشته و تخم خوری در و کشته اند و باغ و خوشی در رباط کاه خوان و رباط دیگر در بیابان
خرکوشی ما بین زرنه و نند دشت اصفهان و نند دشت یزد که همیشه از بیم قطاع الطریق محل خوف و خطر
متردین بوده و حالا امن آباد است و در دار السلطنه قزوین درگاه دولتخانه و خلوتخانه دو طبقه زر نگار
موسوم به عمارت نو و کاروانسرای عالی و دو عمارت جهانما واقع در شرقی و غربی میدان سعادت

و در کاشان منازل و رواق بهشت آسای دولتخانه مشتمل چند عمارت دلگشا و حمام و کاروان
سرا و بند قهرود و رباط دستکن و رباط سیاه کوه و فرش راه نمکسار و سیاه کوه که قریب ده هزار
تومان تخمینا صرف شده چند فرسنگ سنگ و آهک استحکام یافته موجب دعای خیر مترددین است
و در مازندران بهشت نشان احداث شهر فرح آباد جنت بنیاد در کنار دریا که رودخانه موسوم بتجنه
رود از میان میگذرد و پل عالی و خیابان که از آن بلده جنت نشان تا بلده ساری تخمینا چهار فرسخ
طرح انداخته سنگ بست نموده اند و عمارات عالی دولتخانه و بازارگاه که از غایت نزهت دلجوی
خلایق و اوسط الناس و ارباب صناعت بتوطن آن بلده فاخره رغبت نموده چندین هزار خانه در آن از
مسلم و غیر مسلم از اطراف و جوانب جمع آمده از حوادث ایام در ظل معدلت همونش استظلال جسته اند
و الیوم شهری باین عظمت و ازدحام معلوم نیست که در بلاد اسلام بوده باشد و عمارات و باغات
مرغوب واقعه در ساری و آمل و قصبه اشرف و دریاچه و عمارات عالیه و در استراباد عمارات دولتخانه
و در نظر باغ تاج آباد مع عمارات درگاه و بالاخانها و حمام وغیره و باغ عباس آباد مابین نظر و کاشان
و در دار السلطنه تبریز تختگاه مزار عین علی و زین علی و تجدید عمارات شاه جنت مکان و در حدود همدان در شهر نو
جمال آبای کوه بیستون رباطی جهت نزول زوار عتبات عالیات ترتیب داده باتمام انها سعادت توفیق
یافته اند و آنچه تا حین تسوید این دفتر تعمیر یافته رقم ثبت یافت امید که بدیگر بناهای خیر موفق کننده آثار آن
بر صفحات روزگار یادگار باشند مقاله دوازدهم در بیان وقایع و محاربات و فتوحات ایام دولت همایون

چون

چون در جمیع مواد توسل آنحضرت بدرگاه الهیست لهذا همیشه بفتح و ظفر اختصاص یافته از
بدایت جلوس سعادت مانوس الی یومنا هذا ابواب فتوحات بر چهره امانی و آمال آنحضرت مفتوح میگردد
و معظم قضایا و محاربات قوی آنحضرت را در ایام جهانداری روی داده و ممالکی که بزور بازوی همت
بحوزه تسخیر کشیده بموجبی است که در ذیل دفتر هر یک در محل خود سمت گذارش خواهد یافت تیمنا و تبرکا
در دیباچه کتاب ذکر مجملی از آنها اشعار میرود با الجمله در آغاز جلوس اورنگ سلطنت چون گلشن سرای
دولت بخس و خاشاک آمیخته از نزاهت و خرمی افتاده بود و بعضی خودرایان قبیلت شعار سر از جیب معصیت
بر آورده لوای تجرد و تمرد افراشته بودند دفع دشمن خانگی را الزم و اوجب دانسته از مقر سلطنت صفاهان
و از آنجانب شیراز توجه نموده یعقوبخان ذو القدر را که در قلعه اصطخر و یوسف خان را که در قلعه کرمان متحصن شده
بودند دفع نموده عود فرمودند و همت بر تسخیر قلعه دولتسار سیاه منصور و دفع آن مخذول طاغی
گماشته بعد از فتح و ظفر قلعه را با خاک یکسان و قلعه وجودش را ویران ساختند و بعد از آن از خان
احمد والی گیلان و لاهیجان آثار خلاف بظهور رسیده با پادشاه روم باز گشت نموده بود تسخیر الولایت
فرستاده و او را از مملکت اخراج نموده الولایت را متصرف شدند و بعد از آن گیلانات رشت را
که علیخان قومی بتغلب متصرف شده بود ضمیمه عرصه الولایت گردانیده کل عرصه گیلانات را از
خس و خاشاک ارباب طغیان پاک کردند و قلعه شند را که امیر حمزه خان طالش و لد باینده خان از حد خود
ساخته دم از استقلال میزد بحسن تدبیر و اصابت ضمیر منیر تسخیر فرموده کمند همت بکنگره قلاع سپهر ارتفاع

مازندران که ملک موروثیش بود و بهتدار که در میانه ملوک انقسام یافته همیشه محل شورش و غوغا بوده
انداخت و بنیروی اقبال داخل ممالک محروسه گردانیده مهبط امن و امان ساختند و بجانب لرستان
لشکر کشیده شاهوردیخان عباسی را که آثار عصیان و طغیان از و بظهور رسید بدست آورده
مصراع دود از دودمان برآوردند و اتابک ممالک و اطراف مسالک را از خس و خاشاک بیدولتان
هر طایفه پاک گردانیده بتدارک احوال خراسان پرداختند و یکدو نوبت که عبدالمومن خان
ولد عبدالله خان اوزبک بخراسان آمده متوجه تسخیر قلاع نیشابور و سبزوار و غیره گردید و رایات نصرت
آیات بمدافعه او شتافته و او تاب مقاومت در خود نیافته بمقابله لشکر منصور در نیامد تا آنکه مقتضای
الامور مرهونة باوقاتها موکب جهانگشای بجانب دارالسلطنه هرات توجه نموده در ییلاق رباط
پریان با دین محمد خان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان که بعد از کشته شدن عبدالمومن خان
که در دارالسلطنه هرات بر مسند فرماندهی تمکن یافته بود مصاف داده مظفر و منصور گشت
و دین محمد خان در معرکه زخمی گشته بعالم آخرت شتافت و عاقبت ملک خراسان بتصرف اولیای
دولت ابد بنیان در آمد و از آنجا عنان عزیمت بصوب استرآباد معطوف داشته و طاغیان
آن ولایت را از میان برداشته رسم سیاه پوشی برانداختند و در سال دیگر نور محمد خان ولد ابوالمحمد
والی مرو شاهجان که بمعاونت آنحضرت سلطنه ملک موروث رسیده بود سر از گریبان
عصیان برآورده آثار خلاف بظهور آورد موکب ظفر قرین بتسخیر آن ولایت توجه نموده و او را بدست

درآورده قلعه ابیورد و نسا و مرو و باغباد و در روز ضمیمه ممالک خراسان ساخت و در پارس ئیل
سنه عشر والف بجهة تادیب اوزبکان و تخریب ولایت ایشان بجانب بلخ لشکر کشیده قلعه
اندخود که در متانت و استحکام شهره جهانست و سلاطین ما تقدم که اراده تسخیر آن نموده اند کمتر از شاه
یا منتر صورت پذیرفته دیگر روز محاصره فرموده در روز دوم فتح نمودند و تا بیست روز در ظاهر شهر بلخ
خیمه اقامت نصب فرموده باقی خان برادر دین محمد خان که پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان شده بود و
در شهر متحصن گشته جرأت مقابله نیافت و عرصه آن ولایت را بتاراج حادثات داده معاودت فرمودند
و چون در میزان غیرت شاهانه و کفه حمیت پادشاهانه سنجیده نمی بود که مملکت موروثی آذربایجان
و شیروان در تصرف رومیان باشد و امرا و پادشاهان سرحد نیز جلالی شده اطوار ناپسندیده پیش گرفته
بودند که موجب نقض عهد و میثاق میشین بود در فصل پاییز توشقان ئیل سنه احدی و عشر و الف
بعزم استرداد املاک در حرکت آمده در ظاهر شهر تبریز با علی پاشای بیگلربیگی آذربایجان مصاف داده
او را منهزم و شکسته و اسیر و لشکرش را طعمه شمشیر فرموده قلعه تبریز را بعد از محاصره بدست درآوردند و از آنجا
متوجه نخجوان گشته بعد از تسخیر قلعه آنجا بمحاصره قلاع ایروان پرداختند و مدت محاصره هفت ماه امتداد یافت
عاقبت الامر آن قلعه متین رزین که مشتمل بر سه قلعه بود مفتوح گشت و در ییلان ئیل لشکر چغال اوغلی
سردار روم که در خطه وان بود فرستاده در ظاهر شهر وان بین الفریقین محاربه اتفاق افتاده
چغال اوغلی منهزم شده رو بوادی فرار آورد و لشکرهای ممالک روم را جمع آورده در اواخر پاییز



همانسال روی بجانب تبریز آورد و بامر داروغه که قریب بصد و پنجاه هزار کس همراه داشت و ظاهر
تبلیس و تیس تبریز مصاف داده بران لشکر بیحد و مر ظفر یافت و چغال بد فعال شکسته و بدحال بدیار
بکر گریخته در اینجا رخت هستی بباد فنا داد و بعد از وقوع این فتح نامدار لشکر بجانب قراباغ کشیدند
و قلعه گنجه را محاصره نمود و بعد از چهار ماه الفعله سپهر مدار را بحوزه تسخیر کشیدند و محمد پاشای
حاکم قلعه را که در قلعه داری ساعی بود با محصوران بانبار رسانیدند و از انجا متوجه قلعه تفلیس
و تومانوس لوری شدند و از صولت لشکر قیامت اثر پاشایان و مستحفظان القلاع متزلزل
گشته قراستیان قلعه سپردن چاره نیافتند و چون خاطر از القلاع جمع گردید روی همت بتسخیر قلاع شیروان
آوردند و قلعه شماخی را در قلب زمستان و کثرت برف و باران محاصره نموده القلعه رفیع البنیان را
که سقف و جدارش با فلک الافلاک همسری نمود بزور بازوی همت و نیروی اقبال تسخیر فرموده و احمد
پاشا حاکم قلعه را با کل رومیان محصور بقتل آورده و قلعه دربند و بادکوبه را با سایر قلاع شیروان بحیطهٔ
ضبط درآورد و چون جماعت رومیه مکرر صولت و سطوت قاهره پادشاهی را مشاهده نموده کاری
از پیش نمی بردند طالب صلح گردیده پاشایان سرحد استدعای اظهار مصالحه از طرف کردند
و آنحضرت نیز نظر باستقامت مملکت و رفاهیت سپاهی و رعیت بمصالحه راغب گشته
از جانبین ایلچیان سخندان آمد شد نموده صلح بقاعده زمان شاه جنت مکان تمهید یافت و چون
برخی از سیر زکیه و خصایل مرضیه آنحضرت در صدر این دفتر بر سبیل اجمال رقم زده کلک شیرین مقال

کشت

گشت اکنون الجواد خوشخرام قلم را در میدان ولادت باسعادت و تفصیل وقایع و بعضی
حالات آن شهریار بلند اقبال و قضایای ایام سلطنت والد ماجد بزرگوارش بجولان درمی
آورد **ذکر ولادت باسعادت و قضایای ایام طفولیت** بر عقلای دانشوران فضیلت
گستر کالشمس الطارق فی وسط السماء ظاهر و هویدا است که هرگاه از دیوان رفیع الارکان تولی
الملک من تشاء منصب والای سلطنت و کامکاری باسم سامی صاحب دولتی رقم پذیر
کلک تقدیر گردد اگرچه در بدایت حال بحسب ظاهر انواع شداید و محن قرین حال حضرت مآل
آن صاحب اقبال میگردد که هر یک از آنها در نظر ظاهر بینان عالم کون موجب تعلقات روحانیت
اما بمقتضای بالوه ازلی حمایت ایزدی ذات مقدس سمات آن برگزیده جهان از انواع ارکا
مکاره و مضار حوادث صیانت مینماید که موجب حیرت صاحب خردکان روزگار گردد و عاقبت الامر
بر دوراندیشان عالم معنی باحسن وجهی جلوه ظهور نماید که در آن قضایای کرامت نمودن
هزاران حکمت علی و مصالح ملکی ودیعت نهاده دست قدرت ایزدیست و وجود گرامی
صاحب دولتی که متدرع بدرع حمایت الهی باشد از آسیب دهر و کید و غدر کم فرودان خفیف
عقل مصون و محروس است **بیت** اگر تیغ عالم بجنبد زجای نبرد رگی تا نخواهد خدای
مصدق این مقال صورت احوال گرامی حضرت شاه جمجاه ستاره سپاه مظفر لطف الله ذریه
طیبه قابل کلام معجز نظام من کنت مولاه فعلی مولاه سمی عم حبیب الله اعنی حضرت اعلی شاهی

ظل الهی است و نبی فرمان روایان والاشکوه در مبادی حال متحمل حوادث روزگار
گردید عاقبت بنیروی اقبال و مساعدت اختر بخت فرخ فال پای بر معارج سروری نهاده
بمطالب بلند و مقاصد ارجمند فایز گشته اند اما از بدو طرف و ابتدای خلقت که وجود
کثیر الجود انسانی بتشریف کرامت و لقد کرمنا بنی آدم سرفراز و بخطاب مستطاب انا جعلناک
خلیفة فی الارض ممتاز گشته و فرق فرقدسای سلاطین کامکار بتاج وهاج خلافت و
کامکاری زیب و زینت پذیرفته والحق از اوان رضاع و طفولیت تا عروج بر معارج دولت
و کامکاری آنحضرت از حوادث روزگار و قصد اضداد و کید اعادی و غدر حرام نمکان
سفاهت پیشه غفلت اندیش روی داده و تعب و تشویش لا یعد و لا یحصی که در ایام کشورستانی
و ترددات ملک داری و ملک گیری و انتظام بخشی امور عالم کشیده هیچیک از کشورگشایان والا قدر را
روی نداده چنانچه شمه از آنها در طی مقالات که بتحریر پیوسته رقم زده کلک بیان گردید و نیز حالات
در ذیل این دفتر هر یک بمحل خود سمت گذارش خواهد یافت بالجمله میلاد با اسعاد آن نوباوه
گلشن سعادت و اقبال و برگزیده مهیمن متعال در دار السلطنه هرات بتاریخ شب دوشنبه
غره شهر رمضان المبارک و افر یوت قیل بعضها سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه و بعضها سنه تسع
و سبعین و ثمانمایه بطالع سنبله روی داده یعنی آفتاب عالمتابی از افق جاه و جلال طالع شد که
عالم ظلمانی را منور ساخت و طلعت همیونی روشن چشم خجسته اختری از مطلع اقبال درخشان گشت

کبر عا

که بر عالمیان پرتو رافت و امتنان انداخت منهیان آسمانی از آن مولود فرخنده ورود جهانیان را مژده
امن و امان دادند و فرمان بران قضا و قدر ابواب بهجت و شادکامی بر ساکنان خطه غبرا گشادند بیت
ز برج مکرمت اختر بخت فیروز : بر آمد آفتاب عالم افروز : فروزان گشت از لطف الهی : همیون اختری
از برج شاهی : کز انوار رخش زمانه روشنی یافت : فروغش بر جبین عالمی تافت : از آن طالع فرخنده
مطالع مزرع امید عالمیان چون غنچه پروین بارور و از صباح طالعش که عطارد دست صحایف اعمال جهانیان
بارقام زرین عالم عدل و احسان تزیین و تحریر کرده از نوادر وقایع و اتفاقات غریبه عورت قابله که بسعادت خدمت
رضاع آن قره باصره اقبال سرافرازی یافته در آن عهد فرزندی از تولد نموده شیر در پستان داشته باشند بر سبیل
تفقد و مهربانی پستان در دهان مبارک آنحضرت نهاده در مشام کمیدن بفرمان الهی و حکمت بالغه نامتناهی
شیر از پستان آن قابله محترمه در فور آن آمده آن گوهر بحر کامکاری برغبت تام نوشیدند و بعد از ظهور این
غریب آن عفت قباب سعادت انتساب ابد برای خدمت رضاع آن مولد گرامی گشت و چون
از نوادر وقایع و حالات غریبه بود قلم خجسته رقم بتحریر آن پرداخت خردمند دقیقه رس داند که ظهور
نوادری که چندین کار شگرف و امور دینی و دنیوی در ذات اقدس همیون ودیعت نهاده قدرت ایزدی
و دست پیرایه و منتظمان کارگاه قضا و قدر باشد امثال این امور چه شگفت و چه دور آن گرامی گوهر
دریای خلافت و کامکاری نجیب الطرفین است که از جانب پدر والا گهر و والده نیکوسیر ثمره شجره
سیادت و جلالت و دوحه برومند روضه سیادت و خلافت و بدین موهبت عظمی از آبا

شاهزادگان سلسلهٔ علیهٔ صفویه صفت برتری در جهان و سلطنت صوری و معنوی سربلندی دارد
چه والدهٔ آن خجسته گوهر دریای سلطنت و بختیاری نواب سکندرشان و والد اکبرشاه جنت مکان علیین
آشیانست که از جانب رفعت بنیان و اعتلای مکان و علو نسب و سمو حسب از اوصاف و صفات
جهان و مدحت سرایان بلاغت نشان مستغنی است و نسب شریف آن خاقان صفوت نشان سلطان
الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق والحقیقة والدین طاب ثراه که مقامات علیهٔ او از حیز تعداد بیرونست
و انتساب آنحضرت تا حضرت امام المشارق والمغارب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و اولاده
المعصومین بنوعیست که در صدر این نسخهٔ شریفه مرقوم قلم عنبرین رقم گردید و والدهٔ ماجدهٔ آنحضرت عظمی
و بانوکری مهد علیا خیر النسا بیگم صبیهٔ قدسیهٔ سیادت و سلطنت پناه میر عبدالله خان والی مازندرانست
که از نژاد غفران پناه سید قوام الدین مشهور بمیر بزرگست بدین ترتیب که میر عبدالله خان بن سلطان بتمور
بن میر عبدالکریم بن میر عبدالله بن میر عبدالکریم بن سید محمد بن سید مرتضی بن سید علی بن سید کمال الدین
که معاصر امیر تیمور گورکان بوده که در قلعهٔ ماهانه محصور و با او جنگ و جدال کرده و او خلف صدق میر بزرگ
مذکورست و نسب شریف آنحضرت بنوعی که در تاریخ جهان آرا مسطورست بامام الساجدین و قبلهٔ اولی
الیقین امام زین العابدین می پیوندد و بالجمله آنحضرت از جملهٔ سادات عظیم القدر حسینی و جامع
سلطنت صوری و معنوی و عارج معارج مقامات علوی و سفلی و کاشف دقایق انفسی و آفاقی بوده
در اوایل حال بتوفیق الهی دامن همت از مشتهیات نفس کوتاه گردانیده قدم در وادی مجاهده و ریاضت

رضی الله عنه

نهاده

نهاده بعد از اعتلا بمدارج مقامات عالیه چون از دیوان سخن قسمت انتظام ممالک طبرستان و ترفیه حال
زیردستان آن ولایت بحسن توجه آن عارف اسرار الهی حواله شده بود برحسب تقدیر بمازندران شتافته
و در آن دیار رحل اقامت انداخت و خانقاه سید رکن اشتباه هش مرجع خواص و عوام آنملک گشته والی آن ولایت
افراسیاب که از طبقهٔ جلاویان بود از غلوی مریدان و ازدحام خلایق بهراسیده و با او در مقام غدر در آمده
بدفع او جازم گشت و خود با گروهی از اشرار بر سر خانقاه سید رفت شرعا دفع صایل بر آنحضرت واجب گشته
در مقام مدافعه در آمد از تقدیرات ایزدی تیری از مقتل افراسیاب رسیده بقتل آمد و آنحضرت بظفر
و نصرت اختصاص یافته در آنملک خروج بسیف کرده سلطنت صوری را با خلافت معنوی جمع کرد تفصیل
احوال آن خجسته مآل بنوعیست که سید ظهیر الدین مولف تاریخ طبرستان مفصلا در رشتهٔ تحریر کشیده و
مولف حبیب السیر مجملی از آن در نسخهٔ خود درج نموده و چون تحریر آن موجب اطالت کلک سخن
پرداز از آن بازآمده شروع در مقصد مینماید بالجمله آبا و اجداد عالیمقدار آن مهد علیا پدر بر پدر در دیار
طبرستان حاکم و فرمانروا بوده اند و چون ولادت خجستهٔ آن صفوت نژاد در دار السلطنه مذکور روی داد
انوار سلطنت و کامکاری از ناصیهٔ همایونش ظاهر و لمعات خلافت و جهانبانی از جبههٔ میمونش
شارق و لامع بود منجمان دانشور و اخترشناسان فضیلت گستر دار السلطنه هرات بودند خصوصا
مولانا عبدالصمد هروی از زایچهٔ طالع فرخنده مطالع آن اختر برج اقبال معلوم نموده خبر داده بودند
که عنقریب آفتاب دولتش از افق سعادت طلوع کرده پرتو عدالتش ضیابخش عالم و عالمیان خواهد بود و کافه

خلایق در سایه رافت و امتنانش خواهند آسود و شعرای بلاغت گستر تاریخ آن مولد گرامی را بانواع
هفت اقلیم یافته اند و یکی از ارباب نظم بدین طریق در رشته نظم کشیده قطعه تو نهال چمن بادشاهی
که بگلزار جهان گشت مقیم سال مولودی از کلک قضا چون رقم کرد همی طبع سلیم ناگهان
ز پی تاریخش گفت هاتفی بادشاه هفت اقلیم بعد از طلوع آن نیر اقبال تولد آن والا گهر را ولد
نامدار شه بخدمت پدر بزرگوار عرض نموده که در تعیین اسم سامی آن قرة العین بانچه رای شهریاری
قرار گیرد اشاره فرمایند که بان اسم موسوم گردد اتفاقا دران روز که عریضه نواب سکندر نشان بنظر
خجسته اثر شاه جنت مکان رسید بالهام الهی مکرر این بیت بر زبان مبارک جاری میشد بیت آسمانی
عباس علیست شیر غازی سر دفتر لشکر حجازی و در حین عروض عرضه داشت نیز آنحضرت
باین بیت متذکر بوده اند بعد از اطلاع بر مضمون مسرت مشحون عریضه اظهار بشاشت و خورمی
بی اندازه فرموده اسم سامی آنحضرت مظهر صفات جلال و جمال را عباس قرار دادند و چون مقرر بود
که هر یک از شاهزادگان که از کتم عدم قدم بوجود مینهادند قالیچه و یراق مهد از خزانه عامره شفقت
میشد شاه جنت مکان جهة آن نور ریاض سلطنت و اقبال قالیچه مبارکی که در ایوان چهل ستون
در زیر آنحضرت افتاده بود یراق مهد فرستادند و همانا بنور فراست ارشاد که ذات حمیده
صفاتش بان منصب بود دریافته بود که عنقریب آن دری اسمان سلطنت و کامکاری مسند آرای
تخت شاهی و نشیمن مسند بادشاهی خواهد بود زود باشد که آفتاب دولتش از افق اقبال طالع گشته

سایه وصول بر آن مقام فرح بخش و ایوان کیوان مثال انداخته گلشن همیشه بهار این دولت روز
افزون را بتازگی نزهت و طراوت خواهد داد و پژمردگی که از نوایب فتن و فتور بچمن سلطنت
و کامکاری رو داده باشد بزلال تیغ ابدار طراوت ایام بهار داده بنیروی اقبال و استقامت رای
و فطانت ضمیر و قوت عقل و حسن تدبیر سرای بدکاران در کنار نشان خواهد نهاد و از خوارق عادات
متعدده که از حضرت شاه جنت مکان ظهور یافته و امر غریب در شان حضرت اعلی بظهور آمده که از روات
ثقه سمع کننده بنابر مناسبت مقام و اعلای مدارج معنوی آن والا احتشام در صحیفه ثبت افتاد
یکی از آنست که قبل از آنکه قاصدی که خبر خجسته اثر آن مولد گرامی میاورده بعتبه اقبال رسد حضرت
شاه جنت بارگاه سلطان حسین میرزا برادر بزرگ آنحضرت را که در خدمت جد بزرگوار بود مخاطب ساخته
فرموده اند که امروز قاصدی از دار السلطنه میرسد و خبر نیکو خواهد آورد که موجب روشنی دیده ما و تو
خواهد بود بعد از آن قاصد رسیده مژده تولد آنحضرت آورد و دیگر آنکه یکی از قورچیان عظام که چند سال بعد
از ولادت با سعادت بهرات رفته بودند عود نمود حضرت شاه جنت مکان از تحقیق حالات و شمایل آن صور
آن حمیده صفات مینموده همانا تشخص از نارسای فرد و عدم دریافت شمایل آنحضرت آنچنانچه باید نشد بدیشان نموده
حضرت شاه جنت مکان فرموده اند که ترا از حال آن والا گهر چه خبر آن قرة العین چراغ افروز این دودمان
والا خواهد بود و این بیت دران حین نیز بر زبان گوهر فشان آنحضرت جاری شد بیت عباس علیست
شیر غازی سر دفتر لشکر حجازی و عنقریب آنچه بر زبان مبارک آن برگزیده درگاه اله گذشته بود

بنصهٔ ظهور آمده مدارج علیای صوری و معنوی آن مولود گرامی با حسن وجهی چهره ظهور نمود آنحضرت را
در اوان رضا و ایام صبی مکرومات ردی بود یکی از ارشد اید الایام که در بدایت حال قرین اقبال
خجسته فرجام گردید مفارقت ابوین است که در ایام رضاع که زیاده از یکسال و هشت ماه از عمر
شریفش نگذشته بود از پدر عالی شان و مادر مهربان جدا افتاد و تبیین این مقال و صورت این اجمال
خیر مال آنکه چون میانه نواب سکندر شان سلطان محمد میرزا که حسب الفرمان قضا جریان والد بزرگوار
والی هرات بود و شاه قلی سلطان لله میرزا که بر وفق رضای نواب سکندر شان و منسوبان او سلوک نمی
نمینمود بنابر مفسدان وحشت و نزاع پدید آمده مکرر از جانبین عرایض مشتمل بر شکایت بپایهٔ سریر اعلی
رسید فرمودند که میانه میرزا و شاه قلی سلطان التیام ممکن نیست اراده خاطر اشرف بران
متعلق گشت که شاهزاده نامدار سلطان حمزه میرزای خلف صدق آنحضرت را که از صبیه قدیمه
والی مازندران متولد گشته در آن وقت هفت ساله بود بجای والد والی هرات فرموده والد ماجد او را
بحکومت دار الملک شیراز نصب فرمایند نواب سلطان محمد میرزا و حرم محترم او بعد از اطلاع بر مضمون
منشور واجب الاذعان چون از اطوار شاه قلی سلطان کمال آزردگی داشتند اما بشاشت
و خرمی بظهور رسانیدند اما از گذاشتن فرزند دلبند خود در هرات آزرده خاطر گشتند و چون مخالفت
او بر خاطر شریف آن حضرت دشوار مینمود دیگرباره عرضداشت فرستاده التماس نمودند که چون سلطان
حمزه میرزا هفت هشت ساله شده و با مادر و پدر الفت تمام گرفته و اگر جدا شود تحمل که تاب جدایی

نیاورد اعراض نفسانی بر وی مستولی شده بیم ضرر باشد و والدهاش بی او نیز زندگانی نمیتواند کرد و
قرة العین سلطنه عباس میرزا چون هنوز طفل رضیع است و بجز دایه با کسی الفت ندارد و نقل و حرکت او صعوبت
اکرام مطاع بوده باشد او را در هرات گذاشته سلطان حمزه میرزا را بر مرافقت پدر و مادر بشیراز آید نواب
جنت مکان چون برضای خاطر میرزا بسیار مقید بود این مسئول در محل قبول یافته حکم قضا امضا بر انجمله نفاذ
پیوست و نواب سکندر شان حضرت اعلی شاهی ظل الهی را در هرات گذاشته خود با سایر فرزندان گرامی
متوجه دار الملک شیراز گشتند و از اماندن آن نوباوه گلشن اقبال در هرات که تختگاه سلاطین نافذ فرمانست
و در بنیان بساط آگاهی تفرس مینمودند که عنقریب آن نهال چمن آرای سلطنت و کامکاری در ریاض
اقبال نشو و نما یافته بثمره مراد بارور و کامیاب دولت خواهند شد چه نواب جنت مکانی نیز در عهد صبی
حسب الفرمان خاقان فردوس مکان والد علیین آشیان السلطنه و فرماندهی خراسان موسوم گشته
در آن بلده طیبه نشو و نما یافته و عاقبت در میانه اخوان تخت سلطنه و فرماندهی ایران بوجود شریف نفس
آرایش پذیرفت و از اولاد نامدار آنحضرت هر کدام بسلطنه خراسان موسوم گشتند عاقبت
رتبه فرماندهی و فرمانروایی یافتند بالجمله آن صاحب اقبال عالی مکان در ده سالگی بمنصب والای سلطنه و فرمان
روایی ممالک خراسان و جانشینی والد سکندر شان و جد علیین آشیان سربلندی یافت لیکن
غلط کردم ممالک خراسان بیمنت وجود گرامی ان صفوت نشان سر بتفاوت بچرخ برین افراشت
و شاه قلی سلطان حاکم هرات بدستور لله کی معین گشت مهد حشمت والی الجوهر گرامی را در آغوش اخلاص

نگاهداشته پرورش میداد و نواب سکندر شان با سلطان حمزه میرزا و سایر فرزندان از راه این

دکرمان و رضمان امان ملک نشان بشیراز رسیده و دارالملک سلاطین مظفری قدم بر مسند سروری

نهاد و ولی سلطان تلجاجی اوغلی حاکم انجا بسند والای لله کی سرفراز گشته طایفه ذوالقدر در

مکان خدمتکاری ایستادند باقی احوال خیر مآل الحضرت فرزند دلبند سعادت شوند بعد از تفصیل فرزندان

و امرا و اعیان شان در جنت مکان نگاشته قلم وقایع رقم خواهد شد زیرا که ناگزیر واقع نوشتنیست که

اسامی اولاد نامداران حضرت و سایر شاهزادگان حیدر نژاد و اعاظم امرا و ارکان دولت و بزرگان

هر طایفه را که در هنگام ارتحال انتظام بخش ممالک ایران بوده‌اند در رشته تحریر کشیده آید چون اسم هر یک

بتقریبات بزرگان بر زبان قلم میگذرد و طالبان احادیث و اخبار را اطلاع بر احوال ایشان حاصل

گردد ذکر اسامی حضرات شاهزادگان والانژاد شاهزادگان گرامی صفوی نژاد از فرزندان صلبی

و نقش کتابی مقدس رضویه

و پسرزادها و برادرزادها که در حین ارتحال در قید حیات بودند مجموع پنج نفر میت و سه پسر و دوازده

دختر چنانچه در ذیل مبین میگردد و از انجمله فرزندان صلبی گرامی از پسر و پسرزادها و دختر سوای چند نفر

که در زمان حیات الحضرت کسوت ممات پوشیده رخت هستی بسرای اخرت کشیدند و دیگر انها

متضمن هفده نفر میت و دو نفر اند اما پسران صلبی نه نفر اول نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه که فرزند

اکبر شاه جنت مکان بوده و در شهور ثمان و خمسین و تسعمایه از مهد علیا و ستر عظمی سلطانم بنت

موسی سلطان موصلو ترکمان بوجود آمده و در زمان ارتحال والد غفران مآل چهل و شش ساله بوده و در

و در دارالملک شیراز اقامت داشت و از و پنج پسر نامدار بوجود آمده اول سلطان حسین میرزا که

از صبیه میر عبد العظیم سیفی حسینی که از امرای معتبر گیلان و داماد قاضی جهان بود متولد شده و در انوقت

هجده ساله و در مازندران جنت نشان اقامت داشت و احوال او در زمان سلطنت عمش اسمعیل میرزا

رقم زده کلک بیان میگردد دوم شاهزاده عالیمقدار سلطان حمزه میرزا که از نواب مریم نشان

مهد علیای صبیه مقدسه میر عبدالله خان والی مازندران متولد شد و در انوقت ده ساله و با پدر عالی گهر در شیراز

بود سیم حضرت اعلی شاهی ظل الهی که از نواب مریم نشان مهد علیا متولد گشته در انوقت پنج سال و نیم

از عمرش گذشته بود و چنانچه گذشت بحکومت دارالسلطنه خراسان منصوب گشته در هرات بود انشت

چهارم ابوطالب میرزا که در سال بهارستان در جنت مکان از نواب مریم نشان متولد شده و در حین ارتحال جد بزرگوار

دو ساله بود پنجم طهماسب میرزا که بعد از ارتحال شاه جنت مکان از کتم عدم بعرصه وجود نهاده در دارالملک

شیراز از نواب مهد علیا متولد شده و چون جد بزرگوارش از عالم رحلت نموده بود باسم سامی او موسوم گشت

پسر دوم شاه جنت مکان اسمعیل میرزاست که او نیز از ستر عظمی سلطانم متولد شده و چنانچه قبل ازین

مرقوم کلک بیان گشت در قلعه قهقهه محبوس و چهل ساله بود و در انوقت زیاده از یک دختر که از صبیه مرحوم

اعظم شاه نعمت الله یزدی داشت و با والده اش در یزد میبود و فرزند دیگر نداشت سیم سلطان حیدر میرزا

که والده اش از بنات عظمی گرجستان و در سلک زوجات مطهره شاه جنت مکان انتظام داشت

بیست و دو ساله بود و او نیز زیاده از یک دختر نداشت چهارم سلطان سلیمان میرزا که از همشیره شمخال سلطان

چرکس و او نیز از زوجات مطهره بود و در سن یکساله در پایهٔ سریر اعلی بود پنجم سلطان مصطفی میرزا
که والده اش از طایفهٔ گرجی و از جملهٔ سرارئ شاه جنت مکان بود و در انوقت بیست ساله و در مدت والدهٔ بزرگوار
میبود و دو پسر داشت ششم سلطان محمود میرزا که از جواری متولد شده هجده ساله بود و در اوایل زمان
شاه جنت مکان بحکومت شیروان منصوب گشته درس خان روملو لله گی او تعین یافته اما تا حین ارتحال
در پایهٔ سریر اعلی توقف نموده بشیروان نرفت و یک پسر طفل دارد که به محمد باقر میرزا موسوم بود و
هفتم امام قلی میرزا که از همشیرهٔ ال بیک گرجی متولد شده چهارده ساله بود و شاه جنت مکان او را والی
لاهیجان گردانیده و دران خطه اقامت داشت و بره محمد خان استاجلو حاکم گیلان لله او بود هشتم سلطان
علی میرزا که برادر مادری سلطان مصطفی میرزا بود و در بلدهٔ گنجه اقامت داشت و ابراهیم بیک زیاد
اوغلی بیگلربیگی قراباغ لله او و در انوقت چهارده ساله بود نهم سلطان احمد میرزا که شاه جنت مکان او را
سلطان احمد بغدادی خطاب میکردند سیزده ساله بود و والده اش از جملهٔ جواری و میر اصلان سلطان
ارشلو افشار لله اش بود اما بنات معظمهٔ شاه جنت مکان هشت نفر اند اول گوهر سلطان
خانم که در حبالهٔ نکاح سلطان ابراهیم میرزا بهرام میرزا بود دوم پریخان خانم که نامزد بدیع الزمان
میرزای ولد بهرام میرزا بود اما هنوز باو نسپرده بودند و در خدمت والد بزرگوار معزز و مکرم
و بغایت معتبر بود سیم خدیجه سلطان بیگم که در حبالهٔ جمشید خان والی گیلان گشته بود
چهارم زینب بیگم که شاه علی بیک قورچی شمشیر سامله لله اش بود و در اسمعیل میرزا و را بعلی قلیخان

شاملو

۱۶۷

شاملو حاکم هرات نواده و در حسن خان واده معقوده او بود اما بشرف او در نیامد پنجم مریم بیگم
همشیرهٔ اعیانی او که در زمان نواب سکندر شان بحبالهٔ خان احمد والی گیلان در آمد ششم فاطمه سلطان خانم
که در زمان نواب سکندر شان بحبالهٔ امیرخان موصلو ترکمان حاکم تبریز در آمده و در منزل او فوت شد هفتم شهربانو
بیگم که در زمانه نواب سکندر شان بحبالهٔ سلمان خان استاجلو ولد شاهقلی میرزا که خواهرزادهٔ شاه جنت مکان
بوده در منزل او فوت شد هشتم خانم بیگم در زمان نواب سکندر شان بحبالهٔ شاه نعمت الله ولد میر میران یزدی
در آمده و این مخدّران ازواج و جواری مختلف بوجود آمده اند و در تفصیل ان زیاده فایده نیست و اولاد بهرام
میرزا برادر اعیانی شاه جنت مکان از پسر و پسرزاده و دختر سیزده نفر در حین حیات الحضرت بودند
پسران صلبی سه نفر اند اول سلطان حسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان حاکم قندهار بود و در پسران او که
پنج نفر بودند سه نفر مشهور بودند محمد حسین میرزا که در اردو در مدت شاه جنت مکان بود شانزده ساله بود و در
زمان اسمعیل میرزا مقتول شد و مظفر حسین میرزا پانزده ساله و رستم میرزا دوازده ساله و سنجر و بوسعید که
هر دو کودک بودند همگی در قندهار در خدمت والد بودند شرح حال مآل ایشان در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی رقم زده کلک بیان خواهد گشت و یک دختر دیگر اعلان پاشا بیگم که با برادرش در قزوین بود دوم
بهرام میرزا سلطان ابراهیم میرزاست که داماد شاه جنت مکان و در درگاه معلی بمنصب ایشیک آقاسی باشی
گری معزز و سربلند و در مدت عم بزرگوار مفتخر و ارجمند بود و سوای یکدختر فرزندی نداشت سیم او
بدیع الزمان میرزا که در سیستان بحکومت ولایت نیمروز مشغول بود و تیمور خان استاجلو لله او بود

یک پسر داشت بهرام نام که باسم پدرش موسوم بود و دو دختر داشت اسامی امرای عظام
و خوانین ذوی الاحترام امرای عظام و خوانین ذوالاقتدار و سلطانان خرد و کلان که در حین ار
تحال برتبه امارت سرافراز بود و اکثر صاحب طبل و علم بودند و از ثبت دفاتر دیوان اعلی معلوم شد که
صد و چهارده نفر بودند و اسامی چند نفر از هر طبقه که معظم ایشان بودند درین صحیفه درج میشود در تفصیل
حال همگی فایده نیست اما از طایفه رفیعه شاملو که معظم طوایف قزلباش و بالقدمت ممتاز از همه و ریش
و سر دفتر اویماقات اند در زمان خاقان گیتی ستان و اوایل جلوس شاه جنت مکان امرای بزرگ
و خوانین عالیشان در میانه این طبقه بودند و بین الاقران بشرف مصاهرت این دودمان سرافرازی
داشتند و درین هنگام پنج نفر بیش نبودند ولی خلیفه اوجی که حاکم مشهد مقدس و اکثر میرزادها و عظمای
شاملو ملازم او بودند دیگری فولاد خلیفه که حاکم همدان بود دیگری سلمان خلیفه که از حکومت
استراباد عزل شده در درگاه معلی میبود و از طبقه جلیله استاجلو جمعی کثیر مرتبه امارت سرافراز
بودند و معظم ایشان در درگاه معلی حسین بیک ولد حسن بیک یوزباشی که از ارکان دولت قاهره بود
و مرادخان سفره چی که بتسخیر قلعه کجور رفته بود و الله قلی سلطان ایجک اوغلی کرام با و در ممالک
محروسه بسره محمدخان جاوشلو که امیرالامرای گیلان و لله امام قلی میرزا بود و محمدیخان مشهور
به تخماق امیرالامرای چخورسعد بوده و در اوقات یاغیگری بروم رفته بود و دیگری بیری بیک موصلو
حاکم ری بود و دیگر شاهقلی سلطان یکان امیرالامرای خراسان و لله حضرت اعلی شاهی

ظل

ظل الهی بود و دیگری نظر سلطان آشنس اوغلی حاکم غوریان و در هرات میبود و دیگری ابراهیم
سلطان ولد شاهقلی سلطان یکان که حاکم سرخس بود و دیگری محمودخان صوفی اوغلی که حاکم ترشیز
بود و دیگری ولیخان چرکچی باشی شرفلو حاکم خواف و باخرز بود و دیگری تیمورخان برادر مرادخان
سفره چی حاکم سیستان و لله بدیع الزمان میرزا بود و دیگری یعقوب سلطان جاوشلو حاکم شوشتر
و دزفول بود و دیگری شاه قلی سلطان قارچه اوغلی حاکم تبریز و در تفلیس گرجستان بمعاونت داود
خان گرجی بمشیت مهمات او قیام داشت و دیگری مصطفی سلطان ولد کچل شاهوردی که در زمان
بود و در دیگر تمامی ایشان چندان فایده نیست و از طایفه ترکمان معظم ایشان امیرخان موصلو
نواده امیرخان ماضی که لله شاه جنت مکان بود و در جوار ری اقامت داشت و دیگری محمدخان موصلو
قوم او که از سیستان معزول شده در تربت بود و دیگری سلیمان خلیفه ولد محراب خلیفه در تون
و طبس خراسان بود و دیگری حیدر سلطان چابوق ترخان که حاکم قم بود از امرای معتبره
درگاه معلی بود دیگری ابوالمعصوم سلطان ولد یادگار محمدخان از امرای درگاه معلی بود
و از طایفه روملو ارس خان حاکم شروان بود و دیگری حسین قلی خلفا که در درگاه معلی منصب
خلیفة الخلفا داشت و بغایت معتبر بود و دیگری ولو بداق از خوی آمده در درگاه معلی بود
و دیگری فرمان سلطان در درگاه معلی بود و از طایفه ذوالقدر محمدقلی خلیفه مهردار ولد
شاهقلی خلیفه در درگاه معلی و از ارکان دولت بود دیگری محمد خلیفه عمزاده ابراهیم خان

حاکم استرآباد بود و دیگری ولی سلطان قلنجی اوغلی حاکم شیراز و لله نواب سلطان
محمد میرزا بود و دیگری تبت آقای حاکم جام و در خور خراسان بود و دیگری شاه قلی خلیفه حاکم
دارالمرز بود و دیگر منصور بیک ولد ابراهیم خان در خوی بود و از طایفه افشار معظم ایشان در درگاه
معلی امیر اصلان سلطان اتکه لله سلطان احمد میرزا بود و دیگر خلیل خان حاکم کوه کیلویه بود و
دیگری محمود سلطان حاکم ساوه بود و دیگری قلی سلطان که حاکم کرمان شده بود اما در درگاه معلی بود
و در زمان اسمعیل میرزا قورچی باشی شد و دیگری اسکندر خان در هرزروبت بود و دیگر یکان سلطان
حاکم فراه بود و دیگر امرا از افشار بودند بذکر این چند نفر اختصار نمود و از طایفه قاجار یوسف
خلیفه ولد زیاد اوغلی بجای برادر بکلربکی قراباغ و لله سلطان علی میرزا بود اما هنوز در درگاه
معلی بود و دیگری میرزا علی سلطان از امرای معتبر درگاه معلی و دیوان بیکی بود و دیگری علی خلیفه
انجه قوینلو حاکم دامغان و بسطام بود و از طایفه تکلو سولاخ حسین در گیلان و دیگری از دوغدی
دی خلیفه در گیلان و از طایفه طوالش بایندر خان استارا و طوالش بود و دیگری حمزه
سلطان از امرای معتبر درگاه معلی بود و از طبقه بیات حاجی اویس سلطان معتبر بود و از بایرلو
قراخان سلطان حاکم شوره گل و چوخور سعد بود و در خنوالیو حسین خان از امرای درگاه و حاکم تنکا
بن گیلان بود و تیمور خان اردلان حاکم پلنگان بود و دیگری شاه رستم عباسی حاکم خاده و لرستان
بود و دیگری خلیل خان بن شاه منصور حاکم سجاس و سورلق بود و از طایفه چینی محمود خلیفه در قراباغ

میبود و از سایر سادات عظام شیخاوند و غیره صدر الدین خان ولد معصوم بیک صفوی از امرای درگاه معلی
در خدمت سلطان حیدر میرزا بود و دیگر سید سلیمان مشهور بسید بیک کمونه از سادات و نقبای نجف اشرف
و از اولاد سید محمود کمونه بود که در زمان خاقان گیتی ستان بنابر خدمات و دولتخواهی که از او بظهور آمده بود مورد
ترتیب گشته در سلک امرا منتظم شده بود و در معرکه چالدران شهادت یافت و شاه جنت مکان در امنظور نظر
شفقت گردانیده از امرای معتبر درگاه معلی و مهردار مهر شرف نفاذ بود و دیگر امرا و حکام در ممالک از هر طایفه
و هر طبقه بودند که در تفصیل آنها زیاده فایده نیست و از نوشتن ایشان و ارباب مناصب و قورچیان معتبر از هر طایفه جمعی
کثیر در درگاه معلی بودند که اگرچه برتبه امارت سرفراز نشده بودند اما در اعتبار کمتر از امرای عظام نبودند



ذکر سادات عظام و علمای کرام زمان شاه جنت مکان که در حین ارتحال بعضی در درگاه معلی و بعضی در ممالک بودند

[illegible] کتابخانه [illegible] ۴

اگرچه مناسب این بود که بنابر اعزاز و احترام این طایفه جلیله اسامی شریف ایشان بعد از اسامی شاهزادگان
عالیمقام رقم زده کلک بیان گردد اما چون در معظم قضایا اسامی امرا و ارباب جلادت بیشتر مذکور میگردد
و تعارف احوال ایشان بر سیاق تاریخ انسب و الزم بود قلم جسارت رقم ابتدا تقدیم داد العذر
عند کرام الناس مقبول از جمله سادات عظام و علمای اعلام و ارباب عمایم که در درگاه معلی و
ممالک بودند و در خدمت آنحضرت قرب و منزلت عظیم داشتند و از خلوص عقیدت و حسن اعتقاد نسبت
بحضرات ائمه معصومین سادات عظام را که ذریه طیبین و طاهرین اند بسیار عزیز و گرامی داشته در
توقیر و احترام ایشان مبالغه عظیم مینمودند بمصداق امتثال تعظیم و تکریم زیاده از حد اعتدال سادات

انکویه تبریز است که چند گاه مورد تفقدات بیکران شاه جنت مکان بودند مجملی از حال ایشان
درین مقام نگاشتن مناسب نمود سادات مذکور چهار برادر بودند میر صدر الدین محمد و میر نظام الدین احمد
و امیر قمر الدین و امیر ابو المجاهد جد ایشان امیر ابو القاسم از سادات عالیشان و جامع کمالات صوری
معنوی در خدمت سلاطین معزز و محترم بوده اما ایشان در خدمت شاه جنت مکان بدرجه علیا
ترقی نموده بمرتبه محرمیت و عزت و اعتبار یافتند که هرگز در هیچ زمانی احدی در خدمت
شاه جنت مکان و سلاطین عشر عشیر این قرب و منزلت و اختیار و اقتدار نداشته هر اراده که میکردند
هنوز زبان باظهار آن نگشوده بودند بمجرد ایما و اشعار بلا توقف صورت پذیر گشته بود اگر همه در امور
دولت محظورات لازم آمدی و انعامات وافره بدانشان میفرمودند و بنابر گستاخ بودند و آنچه
از ملبوس و تحف و هدایا سرکار خاصه شریفه نظر قبول ایشان بران می افتاد همان ساعت فرمان
بران حسب الفرمان قضا جریان تسلیم مینمودند و دیگر را بمنازل ایشان که در موضع اشکویه تبریز بود
قدم رنجه فرموده انواع انبساط و شگفتگی بظهور می آوردند و سادات مذکوره قدر این منزلت
ندانسته به متعلقی مهم خود را بزبان آوردند زیراکه در امور دیوانی پی وقوف بودند و از رسم عالم
خبری نداشتند از ارادهای دور از کار ایشان رفته رفته موجب غبار خاطر اشرف گردید خیالی
میخواستند که تغیر و تبدیل در تمام کارخانه سلطنه مثل تعین وکیل و صدر و وزیر و غیرها نمایند
قاضی جهان وزیر که در مبدای حال مربی ایشان بود از بی جوهری ورق برگردانیده ملال حضور

ایشانرا

ایشانرا از نظر اعتبار آنحضرت انداخت و حکم شد که در خانه خود مقیم بوده تا نطلبند بدرگاه معلی نیایند املاک
کلی سیورغال بدیشان شفقت شد غرض از ایراد این حکایت حسن اعتقاد آنحضرت بود و از زمره سادات
جمعیکه رتبه صدارت یافتند در اول جلوس همیون امیر قوام الدین حسین بود که شریک میر جمال الدین استرابادی شد
و بعد از فوت میر جمال الدین میر نعمة الله علی شریک گشت با شراکت میر قوام الدین حسین رتبه صدارت یافت
بعد از فوت امیر قوام الدین حسین علامة العلماء امیر غیاث الدین منصور شیرازی با میر نعمة الله علی شریک صدارت گشت
و میر نعمة الله بجهة خصومت و نزاع خاتم المجاهدین شیخ علی عبد العالی و موافقت شیخ ابراهیم قطیفی
معاند خاتم المجتهدین از صدارت معزول شده بحله رفت میانه شیخ علی و میر غیاث الدین منصور طرح بد نشست
و امیر او را تجهیلات میکرد و او میرزا را العدم قید متهم میداشت روزی در خدمت اشرف میانه ایشان
مباحثه علمی واقع شده منجر بنزاع شد رفته رفته بقباحات کلی انجامید شاه جنت مکان جانب مجتهد الزمانی
گرفته او را عزل کردند و حسب الاراده شیخ امیر معز الدین محمد اصفهانی که جامع کمالات علمی و عملی بود منصب عالی
صدارت یافت و او هفت سال در کمال استقلال صدارت بجهة خدعه حکیم کازرونی معزول شده
امیر اسد الله مرعشی شوشتری صدر شد بعد از فوت او شاه تقی الدین محمد اصفهانی بدین رتبه عالی اختصاص
و بجهة بعضی امور مزاج اشرف از و منحرف گشته رقم عزلیت بر صحیفه حالش کشیدند و صدارت میانه
میر محمد یوسف استرابادی و میر سید علی ولد میر اسد الله شوشتری منقسم شد بالاخره هر دو معزول شدند
و درین هنگام میرغیاث الدین محمد میرمیران برادر شاه تقی الدین محمد صدر سابق که ابا عن جد از اعاظم

سادات حسینی اصفهانی و نقیب النقبا بود و بعالی رتبه صدارت عظمی سربلندی داشت و بغایت
کم طبع و پرهیزکار بود میرزا مخدوم خلف صدق او از افاضل دانشمندان روزگار خود بود میرزا محمد امین پسر
دیگرش بغایت صالح و متقی و پرهیزکار و فرشته بود میر غیاث الدین محمد میرمیران یزدی ولد شاه نعمة الله
که بشرف این دودمان سرافراز شده بود و خود مورد تعظیمات شاهانه گشته در یزد بسر برد و لقب نقیب
ممالک اسلام داشت و مریدان سلسله شاه نعمة الله ولی با او بسر مریدانه سلوک کرده اقتباس انوار
سعادت مینمودند و حاصل ادرارات و محصولات و تسلیمات آن سلسله قریب پنجهزار تومان میشد و بیمن
ترتیب عاقبت شاهنشاهی در دار العباده یزد بر مسند عظمت و اقبال تکیه زده روزگار بعزت
و کامرانی میگذرانید و از اولاد امجاد او شاه نعمة الله و شاه خلیل الله هر دو بشرف مصاهرت این
دودمان والا سربلندی داشتند چون جناب میر حقوق ترتیب این دودمان را منظور نداشته در زمان
نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا در مبادی جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ارتکاب بعضی
امور نالایق خصوصا باتفاق یکتاش خان افشار که دم از عصیان میزد و دیگر اعمالی که منافی اخلاص بود
نموده سرانجام کار او درین دولت ابد پیوند بوبال و نکال کشید خاطر اخلاص گزین رخصت نمیدهد
که کماهی احوال و علوشان و بزرگی و بزرگ منشی جناب میرزا حسب الواقع در قلم آورده شاه قاسم نوربخشی
از احفاد کرام قدوة السالکین سید محمد نوربخش است که در قصبه [illegible] سکنی داشته اند و از
نجابت و بزرگی و علوشان ز نامه اولوالشان نخابان و اطوار زکیه ایشان مذکور السنه و افواه عالمیان و خود

درگاه معلی منظور انظار التفات شاهی و مرجع مریدان سلسله علیه نوربخشیه بود و در ولایت ری شهریار
ضیاع و مزارع مرغوب داشت شاه عبد العلی الحسینی از سادات منیع القدر رفیع الشان دار العباده
یزد بود و نسبت قرابت و خویشی بسلسله علیه نوربخشیه داشت و همواره در الملک بجهت تفصیل قضایای شرعیه
میگماشت میر سید حسین مجتهد کرکی و جبل عاملی دخترزاده مجتهد مغفور شیخ عبد العالی در زمان شاه
جنت مکان از جبل عامل آمده مدتی شیخ الاسلامی و تصدی شرعیات دار الارشاد اردبیل قیام داشت
بعد از آن بدرگاه معلی آمده بر وساده اجتهاد متکی و منظور نظر شاه جنت مکان شد صاحب نفس عالی و فطرت کامل
و حافظه عظیم بود گاهی متوجه فیصل قضایای شرعیه اردوی معلی شده جمعی کثیر هر روزه بمحکمه علیه او رجوع مینمودند
و در اسانید شرعیه کتاب محکمه حسب الفرموده مشار الیه در القاب و خاتم المجتهدین مینوشتند اگرچه
علما درین باب سخن داشتند اما کسی در مقام منع نوشتن این عبارت نشد بغایت فصیح البیان و ملیح
اللسان بود تصانیف معتبره در فقه و حقیقت مذهب ائمه اثنی عشریه و مذاهب مبتدعه دارد میر فخر
الدین سماکی استرابادی از سادات عظام دار المؤمنین استراباد و از افاضل علما و دانشمندان
روزگار خود و از تلامذه فخر السادات والعلما امیر غیاث الدین منصور شیرازی و در درگاه معلی
منظور نظر خاقانی جنت مکانی بود و همه روزه جمعی کثیر از طلبه علوم معقول و منقول بمدرس او حاضر گشته
و استفاده علوم نموده از او بهره ور میگشتند حاشیه بر الهیات تجرید نوشته میر رحمة الله قتال نجفی
پیشنماز از سادات نجف اشرف و فضلای عصر بود و در درگاه معلی منصب پیشنمازی داشت و مورد شفقت

شاهانه و بغایت متقی و پرهیزکار بود شعر عربی را بسیار خوب میگفت در علم فقه و تفسیر و حدیث
مرتبه عالیه داشت شاگرد بلا واسطه شیخ زین العابدین علیه الرحمه بود اکثر اوقات شریفش صرف
درس و بحث میشد و از افاده خالی نبود شاه غیاث الدین نقیب اصفهانی از سادات نقبای دار السلطنه
اصفهان بود در اردوی معلی منصب قضای عسکر داشت و کما ینبغی مراسم آن شغل میپرداخت
بغایت متشرع و پرهیزکار بود و در زمان اسمعیل میرزا منصب صدارت عظمی بدان جناب تعلق گرفت
و در زمان نواب سکندرشان از آن مهم معزول گشته متوجه وطن اصلی گردید میر علاء الملک مرعشی
از سادات مرعشی قزوین بود و در درگاه معلی بمنصب صدارت گیلان بین الاقران بشرف امتیاز یافته بود
جامع کمالات صوری و معنوی و در علم اصول و رجال سرآمد روزگار خود و محدث خوب بغایت خوش
صحبت و بذله گو و مطبوع الطبایع و همیشه در مجلس بهشت آیین زیاده از دیگر علما بشرف مکالمه و
همزبانی شرف اختصاص میافت و با کمال تقوی و پرهیزکاری از رجال ظاهر نیز حظ وافر داشت
و بهمزبانیهای بی تکلفانه و شکفته طبعی سرورافزای خاطر بود امیر ابو الولی و شاه ابو محمد ولدان
میر شاه محمود انجوی شیرازی اند میر ابو الولی سید فاضل فقیه متصلب در تشیع بود و در فضایل و کمالات
از برادرش در پیش و استحضارش در مسایل فقهی از دیگران بیش بود و در اول حال متولی آستانه
مقدسه متبرکه رضیه رضویه علی مشرفها الف الف الصلوة و التحیة بود و از آن مهم بجهة
نزاعی که میانه او و شاه ولی سلطان ذو القدر حاکم مشهد مقدس واقع شد معزول شده

باوردو

و باردو آمده بشراکت برادر متولی اوقات غازانی شد در اواخر ایام بمذکور بمنصب تولیت
حظیره مقدسه صفیه صفویه جنت الانوار القدسیه سرافراز گردیده بدار الارشاد اردبیل رفت
و برادرش من حیث الاستقلال و الانفراد غازانی گشت در زمان خجسته نشان حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی بمنصب والای صدارت ترقی نموده ذکر مال حالش در محل خود خواهد شد برادر دیگرش
شاه مظفر الدین علی انجو از افاضل دار الملک شیراز و در آنجا بمنصب شیخ الاسلامی و وکالت
حلالیات خاصه شریفه امتیاز داشت و در زمان نواب سکندرشان در موکب همایون آنحضرت
از شیراز باردوی معلی آمده قاضی معسکر ظفر اثر گردید نواب سکندرشان از شفقت خاصه
با او بود میر محمد مومن استرابادی از سادات عظام استراباد و خواهرزاده امیر فخر الدین
سماکی است بسیار فاضل و متدین و نیکو اخلاق و صاحب طبع بود گاهی بنظم اشعار ملتفت شده
قصاید و غزلیات و رباعیات مرغوب دارد و در صلاح و تقوی درجه عالی داشت و حسب الفرمان
قضا جریان بتعلیم شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا قیام مینمود بعد از وقوع قضیه آن شاهزاده
مغفور در زمان اسمعیل تاب توقف ایران نیاورده بجانب دکن رفت از ولایت عظیم
دکن بجهة وفور تشیع ملازمت محمد قلی قطب شاه اختیار نموده و در آنجا بغایت معتبر و بمرتبه
وکالت و پیشوایی رسید و اکنون که سنه هجری خمس و عشرین و الف رسیده در قید حیات است
و مستحقین هر دیار بوسیله او از سلسله شاهیه متمتع میابند میر کلان استرابادی او نیز از سادات

عظام استرآباد و اقوام میر فخرالدین بود و در علم فقه مهارت تمام داشت بغایت بذله گوی
و خوش صحبت و صالح و متقی بوده بنیابت ذات اشرف نواب جنت مکانی بتولیت محال
وقفی حضرات چهارده معصوم علیهم السلام که شاهزادهٔ مغفوره محترمه شاهزاده سلطانم همشیره
اعیانی شاه جنت مکانی وقف نموده تولیت بذات اقدس الحضرت و بهر یک از اولاد
نامدار ارشد که مسندنشین تخت شاهی بوده باشند تفویض نموده قیام ورزیدت و بوفور دیانت و راستی
موصوف بود میر محمد باقر داماد استرابادی المتخلص باشراق حضرت میر خلف مرحوم
وقف کتابخانه آستانه مقدسه رضویه
سید محمد داماد استرابادی و دخترزاده مجتهد مغفور شیخ علی عبدالعالی است پدرش بدامادی
اشتهار داشت بحدت فهم و جودت طبع اتصاف دارد و در صغر سن بمشهد مقدس معلی رفته
در خدمت مدرسان و افاضل سرکار فیض آثار اکتساب علوم نموده در اندک زمانی ترقی عظیم کرده
و در زمان سکندرشان باردوی معلی آمده بصحبت علما و افاضل سرکار فیض آثار شرف رسید
مدتی با امیر فخرالدین سماکی استرابادی و دیگر دانشمندان مباحثات نموده در علوم معقول
و منقول سرآمد روزگار خود گشت و الیوم پرتو اشراقات انوار فضایل و کمالاتش
بر ساحت آمال طلبه علوم درخشان و لمعات کوکب طبع آفتاب مثالش بر عالمیان تابان است
و در تاریخ ارتحال شاه جنت مکان الی الآن که سنه هجری خمس و عشرین و الف رسیده
لحظه از مطالعه و مباحثه خالی نبوده و لمحه اوقات شریفش ببطالت نگذشته و الحق جامع کمالات

صوری

صوری و معنوی و کاشف دقایق انفسی و آفاقیست و در اکثر علوم حکمیات و فنون عربیت و ریاضی و طب
و فقه و تفسیر و حدیث درجه علیا یافته مرتبه اجتهاد دارد و فقهای عصر فتاوی شرعیه را بتصحیح او معتبر میدانند
از تصانیف معتبره اش کتاب صراط المستقیم و افق المبین است که مملو از لآلی و نکات دقیق متین
حکمت و کلام است و کتاب رواشح سماویه در شرح احادیث امامیه و کتاب کافی کلینی و تفسیر قران مجید که بسدرة المنتهی
موسوم است و رساله خلق اعمال که بالایقاظات مسمی گردیده و کتاب جلیه ملکوتیه و عیون المسایل و ایماضات
و ضوابط الرضاع و سبع شداد و حاشیه شرح مختصر اصول و چند کتاب دیگر سیما قبسات حق الیقین فی حدوث العالم
و کتاب تقدیسات در رفع شبهه ابن کمونه و شرح صحیفه کامله از مصنفات او کسوت ظهور پوشیده و حافظه اش
بمرتبه ایست که از اوایل حال الی غایت هر نقد عیاری که بخازن طبیعت سپرده در حفظ آن کما ینبغی شرط امانت بجای
آورده فلسفی آن بده فلسفه دوران فوت شده در طاعت و عبادت و تقوی رتبه عالی دارد و خلاصه اوقات
حیاتش صرف مطالعه و مباحثه و عبادت الهی شده و میشود و گاهی بنظم اشعار که دون مرتبه علیه اوست
زبان گشوده اشراق تخلص مینماید و در قصاید و غزل و مثنویات معانی رنگین و نکات دلپذیر بزبن دارد
این رباعی از منظومات او در نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم تیمناً و تبرکاً ثبت افتاد
نعت ای ختم رسل دو کون پیرایه تست افلاک یکی بست ترین پایه تست گر شخص ترا سایه نیفتد چه عجب
تو نوری و آفتاب هم در سایه تست الیوم در دارالسلطنه اصفهان مسکن دارد امید که وجود شریفش
سالها زینت افزای گلشن روزگار بوده طلبه علوم از پرتو انوار خاطر اشراقش مستفید و مستفیض گردند

میرزا مخدوم شریفی ولد میر سید شریف شیرازی دخترزاده قاضی جهان وزیر قزوینی بود
و در درگاه معلی بسر میبرد بغایت فاضل و صاحب کمال و مفسر و محدث و خوش محاوره بود وعظ را
بسیار خوب میگفت و همیشه در ایام متبرکه در مسجد جدید به قزوین بگفتن وعظ اشتغال نموده جمعی عظیم در پای
منبر وعظ او حاضر میشدند تهمت زده تسنن بود بدانجهت از شاه جنت مکان زیاده توجهی نمی یافت
اما بعضی اوقات پرتو انوار توجه و التفات شاهزاده عالمیان بر حالش بجهت قرب جوار همسایگی بر ذرات
احوالش میتافت میر سید علی خطیب استرابادی از سادات استراباد بود و در درگاه معلی منصب
خطابت داشت و بعضی اوقات محتسب الممالک بود در امر معروف و نهی منکر مبالغه بسر حد افراط میرسانید
چنانچه شیشه برباد اغراض دنیوی میشد و از تندی مزاج و استیلای نفس اماره طبقه علما و فضلا با او بملاحظه
زندگانی میکردند و با وجود آن از دست و زبان او میترسیدند میر هاشم کاشی از سادات کاشان و در درگاه
معلی دست افراز میر سید علی خطیب بود میرزین العابدین محتسب کاشی از سادات کاشانست
بمردکله اشتهار داشت داماد میر یحیی علوی قزوینی بود و در درگاه معلی منصب احتساب دار السلطنه
قزوین نسبت باو داشت و نایب میر سید علی خطیب و میر طاهر در جمیع امور بر ایشان بود اما در زمان اسمعیل
میرزا ایشان مغضوب گشته میرزین العابدین بدستور محتسب بود شاه تقی الدین محمد نسابه شیرازی از سادات
نسابه شیراز است بسیار فاضل و دانشمند و از تلامذه شاه فتح الله بود با مولانا میرزا جان مباحثات
نموده در معقولات و حکمیات ترقی فاحش کرد جمعی کثیر از طلبه علوم در مدرس او حاضر گشته استفاد علوم مینمودند

میرمحمود

میرمحمود شولستانی از سادات شولستان سید فاضل متدین نیکو اخلاق و فقیه خوب و از شاگردان
مرغوب شیخ زین الدین علیه الرحمه بود و کتب معقولات در خدمت سلطان العلما میر غیاث الدین
منصور نموده میر شجاع الدین محمود اصفهانی ولد میر سید علی مشهور بخلیفه سلطان از سادات عظیم القدر
اصفهان است که در الملک بسادات خلیفه مشهور و معروفند اجداد ایشان از مازندران آمده در اصفهان
وطن اختیار کرده اند خلیفه سلطان مذکور بسیار شگفته طبع و بذله گوی و مطایبه دوست و منظور نظر شاه
جنت مکان بود اما میر شجاع الدین مذکور بسیار فاضل و دانشمند و صاحب قطعات عالی بود و در علوم
متداوله بتخصیص معقولات و حکمیات سرآمد روزگار و مجلس نفیس هرگز از طلبه علوم و درس و بحث خالی
نبوده همواره فقرا و درویشان و طالب علمان را از خالص محصولات سرکار خود رعایت مینمود میر ابوطالب امامی
سادات امامی اصفهانی و متولی بقعه شریفه منسوبه بامام الساجدین و قبلة العارفین امام زین العابدین
علیه السلام واقع در اصفهانست و در معقولات و حکمیات باعتقاد خود خود را از اقران برتری میشمرد میر سید علی
شوشتری ولد امجد میر اسدالله صدر است که چندی بالمن حیث الاستقلال در عهد شاه جنت مکان بعالی
مرتبت صدارت معزز و گرامی بود و در اواخر ایام حیات بجهة کبر سن و شیخوخیت از آن شغل دست داشته جده
بخلف صدق خود میر سید علی مذکور گذاشت و او بعضی اوقات بنیابت پدر عالی گهر و بعضی اوقات
بشراکت محمد یوسف استرابادی مشغول بوده بعضی اوقات متولی سرکار فیض آثار آستانه متبرکه رضیه
رضویه عرش درجه شده و در مشهد مقدس معلی اقامت داشت سید بزرگ آدمی پاکیزه روزگار بود

وبخصایل حمیده واطوار پسندیده موصوف بود در ایام منصب داین همت و پرهیزکاری خود را بلوث
طمع آلوده نکرد ابا و اجداد ایشان در ولایت شوشتر بغایت بزرگ و محترم و مرجع خلایق بوده اند امیر عبدالوهاب
برادر میرزا الیه از غایت دولتخواهی برتبه امارت و شغل سرافراز شد حکومت شرعیات و عرفیات
آن ملک برای درویت او مفوض شده بود میر کمال الدین استرابادی و میر ابوالقاسم اصفهانی متولیان
سرکار فیض آثار رضویه که تا حین حیات شاه جنت مکان هر دو باهم بامر تولیت واجبی و سُنتی آن سرکار
مشغول بودند میر کمال الدین از سادات استرآباد و میر ابوالقاسم از سادات خلیفه اصفهان بود که بسادات
مازندرانی نیز اشتهار دارند و در اواخر زمان شاه جنت مکان بخدمات سرکار فیض آثار منصوب گشته
و میر کمال الدین بتولیت سُنتی و آن یک بتولیت واجبی قیام داشتند و عرض از عبارت سُنتی است
که سیورغالات و آنچه از سرکار خاصه شریفه بجهة مصارف سرکار از مصالح شیلان و وظایف خدام
و مدرسان و ارباب وظایف و ادرارات سادات علما و فضلا و ارباب استحقاق داده میشد و چون اختیار
صرف آنخاقان جنت آشیان داشتند از سُنتی می نامند و حاصل اوقاف و نذورات که مصرف معین دارد
و موجب شروط و تعیین عمل میباید کرد از او اجبی شمارند سادات عظام مشهد مقدس معلی
جمعی کثیر از سادات عظام موسوی و رضوی در مشهد مقدس بنهایت عزت و اعتبار تمکن داشتند
اما از زمره آن عالیمقدار میرزا ابوطالب رضوی دولدار رفیع منش میرزا ابوالقاسم بغایت بزرگ
منش و عالیشان و بکثرت مال و منال و املاک و قنات منفرد و ممتاز بودند و اجله سادات خراسان

خصوصاً مشهد مقدس معلی بعلوشان و بزرگی آن عالیجناب و خلف موفور الشرف او معترف بوده
سایر سادات رضویه از سرکار ایشان با درارات و تکلفات بهره ور میگشتند با جناب میرحسن نصیرالدین
علی سلطان سبزواری وصلت کرده صبیه محترمه آن عالیجناب در حباله میرزا ابوالقاسم بود و از آن وصلت
بحسب اقتضای روزگار ناسازکاری طرفین بجز اذیت دختران تمتعی نیافتند در حین رحلت شاه جنت
مکان پدر و پسر هر دو در خیبت امل برای افوت رسیده بودند و از میرزا ابوالقاسم دو نهال حدیقه سیادت
موسوم بمیرزا ابوطالب و میرزا ابراهیم مانده بودند که در زمان فرخنده فرجام حضرت اعلی بمرتبه بلوغ
رسیده الیوم در ظل شفقت و سایه رافت خسروانه معزز و محترم و محسود اماثل و اقران اند و از خالص
محصولات املاک و قنات اجدادی که بعضی از آن بملکیت ایشان باقیست بزرگانه روزگار میگذرانند
امیر میر نقیب و امیر محمد جعفر ولد میر محمد سعید نیز از سادات رضویه اند میر نقیب بمنصب نقابت
منصوب و بین الاقران معزز و معتبر بود و میر محمد جعفر باکتساب فضل و کمال و مشغولی در نشئه ادراک و در
شیوه علوم معقول و منقول ترقی عظیم کرده بمرتبه اجتهاد رسید سید بغایت متزهد و متورع و از
ماکولات و مشروبات شبهه ناک محترز و مجتنب بود چون ذکر اعزه سادات عظام موجب طول کلام
بود باینقدر اختصار رفت اسلام میر ابوتراب استرابادی از سادات دراز گیسوی
استراباد بود و بجهة وفور دیانت و صلاح پرهیزکاری محل اعتماد شاهانه گشته بمور رساز
جانب شاه جنت مکان و بنیابت شرعی آنحضرت بزیارت و طواف آستان سدره نشان

حضرت امام الجن والانس رفته بشرایط زیارت کما ینبغی اقدام نموده مورد رعایت و تربیت بود
میرجعفر محتسب الممالک دهی ولد میرزا امین است که از سادات حسینی طبا طبا بود و نسبت قرابت
قریبه بسادات عظام عبدالوهابی داشت و در خدمت شاه جنت مکان برتبه احتساب ممالک سرافرازی
یافته تا هیچ حیات بدان منصب معزز و گرامی بود در آغاز جلوس میمون حضرت شاهی ظل اللهی عالم را
پرور و دکرده بسیار رسید بکو اخلاص و روش نش شکفته طبع پسندیده اطوار بود میرزا عبدالحسینی ولد میر فصیح
او نیز از سادات حسینی و با میرجعفر عمزاده بودند و چون والد مشارالیه از نژاد بنات مکرمه دودمان
جهانشاهی بود او را میرزا عبدالحسینی جهانشاهی میگفتند در دارالسلطنه تبریز منازل مرغوب و برای بقعه
منیعه جهانشاهیه که بمظفریه اشتهار دارد طرح انداخته و در آنجا اقامت نموده تولیت بقعه مذکوره
از جانب والده اش باو متعلق بود و در زمان نواب اسکندرشان و ایام حکومت امیرخان ترکمان کلانتری
دارالسلطنه تبریز باو تعلق گرفته بسیار ذی شان و معتبر بود در وقت رومیه بعراق آمده بعد از فوت
میرجعفر محتسب الممالک شده در همان ایام رخت امل بسرای آخرت کشید میرتقی الدین محمد ولد میر
جلال الدین محمد مورد توجهات شاه جنت مکان گشته تا موازی مبلغ چهل تومان مال املاک و رقبات
السلسله بسیورغال و مسلمی ایشان مقرر بود بعد از رحلت شاه جنت مکان که الولایت از حاکم
صاحب وجود خالی بود مشارالیه بیشتر از پیشتر اعتبار و اقتدار یافت اما از وی و اولاد او در ایام
سیاوشی نسبت باین دولت اخلاص و دولتخواهی که در برابر حقوق تربیت این دودمان بر ذمه

ایشان

ایشان لازم بود بظهور نرسید میرزا ابراهیم همدانی مشهور بقاضی زاده همدانی از سادات طبا
طبا الحسینی است پدرش در همدان منصب قضا و تصدی امور شرعیه داشت و او در قزوین در حلقه درس
علامة العلماء میرفخرالدین محمد سماکی استرابادی اکتساب علوم عقلیه نموده در حکمیات ترقی عظیم کرد و بعد از ارتحال
شاه جنت مکان در همدان منصب موروثی قضا داشت اما خود کمتر متحمل شاغل امر قضا میشد نایبان
محکمه اش بقطع و فصل مرافعات میپرداختند و جناب میرزا خلاصه اوقات را صرف مباحثه و مطالعه کرده
جمعی کثیر از طلبه علوم در حوزه درس او مستفیض میشدند در معقولات و حکمیات کتب حواشی و تعلیق
مثل رساله اثبات واجب قدیم و جدید و شرح شفای شیخ ابوعلی و حاشیه شرح اشارات
و غیر ذالک دارد و در زمان دولت اعلی شاهی ظل اللهی مکرر باردوی معلی آمده منظور
انظار عنایات خسروانه و بسیورغالات و ادرارات مرغوب معزز و بالتفات وافره بهره ور میگشت
چنانچه یکمرتبه موازی هفتصد تومان عراقی عوض قرض او از خزانه عامره شفقت شده او را از دیوان
مسلمین بکار گردانیدند مجملا سخنان او در معقولات علما و فضلا و دانشمندان روزگار مصدق
میداشتند در سال تیلان ئیل مطابق ست و عشرین و الف که از سفر گرجستان رخصت یافته
روانه همدان میشد در راه مراحل زندگانیش طی شد میرضیاء الدین قندرسکی از سادات عظام
استراباد است و در بلوک قندرسک مطاع مردم آنجا بود و در ایام شورش و انقلاب پای
دامن او نیز بهم پیچیده داخل سرداران سیاه پوش شد و در قندرسک حفظ حال خود نموده

بلده استراباد که محل نشو و نمای او بود بکمتر مرتبت و در ایام جلوس همایون شاهی ظل اللهی که سفر
خراسان اتفاق افتاد و در بسطام باردوی سپهر احتشام آمده بملازمت اشرف سرافراز شد
بعد از فوت او از پسرش میرزا بیک الی الآن دو دفعه نوازشهای بظهور رسیده همیشه مورد شفقت و التفات شاهانه
و اکثر اوقات بسعادت مجالست مجلس بهشت آیین مستسعد بود و بسیورغالات و انعامات بین الاقران
امتیاز داشت میرزا محمود سبزواری ولد مرحوم میر شمس الدین علی سلطان سبزواریست
که از اجله سادات عظیم القدر بنی مختار بود میر شمس الدین علی جد اعلی او در زمان سلاطین عظام
جغتائی گورکانی از عراق عرب با خیل و حشم و خیول و خدم بخراسان آمده در سبزوار رحل اقامت
انداخت و املاک و رقبات بسیار بهم رسانیده و کلای منسوبان خود را بزراعت و عمارت
ترغیب نموده مبلغها حاصل سرکار او بود و در حبیب السیر مسطور است که در هیچ زمان از سادات حجاز
و عراق و عرب سیدی بعلو شان کثرت طبع و ملازمان و ثروت و مکنت میر شمس الدین
علی بولایت عجم نیامده و کلام مشهور السماء للملک الجبار و الارض للنبی المختار بر این معنی شاهدی عدلست
پرتو انوار توجه و التفات سلاطین زمان بر وجنات احوال آن سید عالیشان تافته مشمول توجهات
تام و مورد اعزاز و احترام گشته بمنصب جلیل القدر نقیب النقبایی ممالک ایران عموما و ولایت
خراسان خصوصا آنجناب تفویض یافته بود و در ایام خجسته فرجام پادشاهان صفویه و ظهور دولت
قزلباش اولاد کرام آنسرور از مزید تعطفات شاهانه موثر گشته میر شمس الدین علی والد میرزا محمود در زمان

فرصت



فرصت اوزبکیه و آمدن عبید خان اوزبک بخراسان انواع دولتخواهی بظهور آورده در ازاء آن از جانب
حضرت شاه جنت مکان رتبه بلند امارت و لقب ارجمند سلطانی یافته بنیابت ذات اشرف همیون تقدم
در سروری سادات و کلانتری و بزرگی ارباب و اهالی کل ولایت خراسان علاوه مناصب سابق گردید و این بیت مشهور
درباره آن عالیشان بر گوهر نه افواه است بیت از خراسان میر شمس الدین علی آمد برون راست میگویم گوئیا
کز خراسان آفتاب و جمیع متوجهات سرکارات السلسله رفیعه که زیاده از پنجاه تومان عراقیست بسیورغال و مسلمی
جناب مشار الیه و اولاد عظام مقرر گشته و اکنون جنابه میرزا محمود حق الامام و برادران بمحض گردیده و تقصیر
قواعد آن راه نیافته و شفقت شاه جنت مکان درباره مشار الیه و آن سلسله درجه اعلی داشت و در حین
ارتحال شاه جنت مکان در حیات و بر مسند عزت و اعتبار و تقدم و کلانتری آن ملک متمکن بود اما چون برخی
از احوال سعادت منوال سادات عالیه رتبت و نقباء بنی سبع البرکات لقدر حال سمت گذارش یافت اکنون احوال میمنت
مآل جمعی را از مشایخ و کبار علما و طبقه فضلا بدستیاری خامه بدایع نگار در صحیفه مقصود رقم نگارش مینماید
و سرافراز جریده علم و دانش از آن طبقه شیخ عبد العالی مجتهد است که خلف صدق مجتهد مغفور
مرحوم شیخ علی عبد العالیست در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار بسیار خوش محاوره و نیکو منظره
و صاحب اخلاق بود و من حیث الاستقلال بر مسند عالی اجتهاد تمکن داشت و اکثر اوقات در بلده طیبه
کاشان اقامت نموده بدرس و افاده علوم اشتغال داشتی و جمعی را بفصل قضایای شرعیه و اصلاح
بین الناس میگماشت و بنفس شریف بر کاری که جهت اجرای احکام شریعت غرا متوجه فیصل قضایا میگشت

و هرگاه بدرگاه معلی تشریف می آورد حضرت شاه جنت مکان در تعظیم او بنهایت مبالغه میفرمودند و بتقبیه تا
سعادت آیتش خواه در اردوی معلی و خواه در کاشان که مجمع فضلا و علما و دانشمندان عصر بود و اکثر علما تقلید اجتهاد
او کرده در اصول و فروع بقول او عمل مینمودند و الحق ذات ملک صفاتش در ان حین آرایش ملک ایران بل جهان
و جهانیان بود شیخ علی منشار عرب فاضل فقیه و شاگرد ارشد مجتهد مغفور شیخ علی عبد العالی بود و در
مسایل شرعیه و اجوبه فتاوی نوشتش معتبر و موثوق به بود و در انتظام امور شرعی و عرفی صایب الرای سرآمد
اقران بود و انوار توجه و التفات حضرت شاه جنت مکان بر وجنات احوالش تافته بمنصب شیخ الاسلامی
و وکالت جلالت آیات دار السلطنه اصفهان که معظم ممالک و زبده بلاد مشهور آفاقست منصوب گشته بود در ان مهم
کمال استقلال یافته در تعظیم و تنظیم معاملات دینی و دنیوی ید بیضا مینمود مولانا عبد الله شوشتری
مقبول مولد شریفش دار الملک شوشتر است در اوایل حال مدتی در بلده شیراز که آب و هوایش
فضل پرورست اکتساب علوم معقول روزگار گذرانیده چون همتش بتحصیل علوم منقول مقصور بود متوجه
سفر عربستان شده بصحبت بسیاری از دانشمندان آن دیار خصوصاً فقهای جبل عامل رسیده در اصول
شرایع و ارشاد مسترشدین درجه کمال یافت و از انجا باردوی معلی آمده بعد از استسعاد شرف بساط
بوسی شاه جنت مکان رخصت توطن مشهد مقدس و مجاورت روضه متبرکه حضرت امام الجن
و الانس حاصل نموده مدتی در ان مکان شریف که مهبط فیوضات نامتناهی الهی است بافاده علوم و هدایت
و ارشاد خلق الله و ترویج شریعت غرا و امر معروف و نهی منکر قیام مینمود و گاهی در جهات متوجه

وعظ

وعظ گفتن شده جمعی کثیر در مجلس موعظه او مستفیض گشته از برکات انفاس قدسیه اش بسیاری
از خلق الله از مسلک غفلت و غوایت عدول نموده بشاهراه هدایت و آگاهی برسیدند همگی اطوار حمیده اش
پسندیده اکابر و اصاغر بود در اوان جلوس سعادت مانوس حضرت شاهی ظل الله اکثر اوقات در مشهد مقدس بمصالح
ارجمند آنحضرت پرداخته موجب مزید آگاهی میشد و منظور انظار شفقت شاهانه بود تا آنکه در سال اودئیل
مطابق سنه ۹۹۷ هجری که بقوه تبرکه چنانچه در صحیفه دوم این جریده اقبال در محل خود رقم تحریر خواهد یافت
بدست اوزبکیه در آمد جناب مولانا را گرفته بماوراء النهر بردند و میانه او و علمای آن ولایت مباحثات و مناظرات
واقع شد با وجود آنکه شعار اهلبیت تقیه کرده خود را شافعی باز نمود خیانت ماوراء النهر و متعصبان مذهب
حنفی در قتل او غلو کرده آن سر سعادت کیش خیر اندیش را بابکده و قلم تراشش بدرجه بلند شهادت
فایز گردانیدند و بان اکتفا نکرده جسد مطهرش در میدان بخارا باتش بیداد سوختند رحمة الله علیه مولا
نا میرزا جان شیرازی عالم فاضل متبحر در زمره علما و دانشوران فضیلت گستر دار الملک شیراز امتیاز تمام داشت
اکتساب علوم در مدرس خواجه کمال الدین محمود شیرازی که شاگرد بیواسطه علامة العلماء زمانه مولانا
جلال الدین محمد دوانی بود نموده ترقی عظیم کرد مجملاً در علوم معقول و حکمیات سرآمد روزگار خود بود اما متوجه
علوم منقول کمتر شده بود در زمان شاه جنت مکان در خطه شریفه شیراز بر مسند تدریس تمکن یافته جمعی کثیر
از طلبه علوم هر ولایت که بجهت تحصیل مطالب علمی در ان خطه طیبه جمع آمده بودند بحوزه درس او حاضر
گشته استفاده علوم مینمودند و از تلامذه او اکثر مرتبه دانش یافته رتبه تدریس داشتند در حکمیات تصانیف

عالی و بر کتب متقدمین حواشی دقیق دارد و در زمان اسمعیل میرزا باردوی معلی آمده و چون علمای
شیعه کمان تسنن باو برده بودند مشار الیه باستظهار شفقت اسمعیل میرزا از ان ابا نموده بلکه باظهار این معنی
زبان گشوده و بعد از فوت اسمعیل میرزا بدانجهة در ایران توقف نتوانست نمود بجانب ما ورا النهر و
هندوستان رفته و در انولایت رخت هستی بباد داده در علوی اباد عالم خاک منزل گزید خواجه
افضل الدین محمد ترکه از نژاد قضاة ترکه دار السلطنه اصفهان است در اوایل حال اکتساب عقلیه و نقلیه
قیام نموده ترقی خاص کرد و از اصفهان باردوی معلی در نشان آمده منظور انظار شفقت شاه جنت مکان گردید
و بعضی اوقات منصب قضای عسکر ظفر اثر یافت و در اردوی معلی بامر تدریس پرداخته در مدرس او جمعی تلامذه
از مباحثات و افادات او فیض یاب بودند و در زمان اسمعیل میرزا بر خلاف سایر علما بدستور معزز و محترم
و اکثر اوقات از جمله مجلسیان بود بعد از فوت اسمعیل میرزا باصفهان رفته بامور شرعیه و امر قضا
که همیشه در سلسله ترکه بود قیام داشت و بجهة ناهمواری حکام و اتراک دامن از شغل در چیده منصب
تدریس و خادمی روضه مقدسه متبرکه رضویه رضیه یافته مدتی در مشهد مقدس بدان شغل اشتغال نموده آخر عمر
دران روضه مقدس بسر برد و در سال فوت تمیل مطابق سنه ۹۹۱ که نواب سکندر نشان شاهزاده گیتی ستان
سلطان حمزه میرزا که از یورش عود نموده در موکب همایون در مشهد مقدس بعراق آمده در ولایت ری
از مطالعه صحیفه حیات دیده پوشید بعالم بقا پیوست فرید عصر و یگانه زمان شیخ بهاء الدین
محمد خلف صدق مرحمت پناه شیخ حسین عبد الصمد است وی از مشایخ عظام جبل عامل و در جمیع فنون

علوم تخصیص فقه و تفسیر و حدیث و عربیت فاضل و دانشمند بود و خلاصه ایام شباب و روزگار جوانی را
در صحبت شهید ثانی و زنده جاودانی شیخ زین الدین علیه الرحمه بسر کرده در تصحیح حدیث و رجال و
تحصیل مقدمات اجتهاد و کسب کمال مشارک و مساهم یکدیگر بودند و بعد از انکه جناب شیخ از جهت تشنیع
بدست رومیان درجه شهادت یافت مشار الیه از وطن مالوف بجانب عجم آمده بنور مجالست مجلس
بهشت آیین شاه جنت مکان معزز گشته منظور انظار و عنایات گوناگون گشت مراتب عالی فقاهت
و اجتهاد او در معرض قبول و اذعان علماء عصر در آمده در اقامت نماز جمعه که بنابر اختلافی که علما
در شرط آن کرده اند و مدتهای مدید متروک و مهجور بود سعی بلیغ بتقدیم رسانیده بلیغ با جمعی کثیر از
مومنین بان اقدام می نمود آخر منصب شیخ الاسلامی و تصدی شرعیات و حکومت ملیات ممالک خراسان
عموما و دار السلطنه هرات خصوصا بامضای صدارتش مرجوع گشته مدتی مدید دران خطه دلگشا بترویج
شریعت غرا و تنسیق بقاع الخیر آن دیار اقدام نموده بافاده علوم دینیه و افاضه معارف یقینیه و
تصنیف کتب و رسایل و حل مشکلات و کشف غوامض و معضلات میپرداخت تا انکه شوق حج بیت الله
الحرام و زیارت روضه حضرت سید الانام صلی الله علیه عالیمقام گریبان گیر ساید قاید شوق عنان توجه او را
بدان صوب و حرکت آورد و بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی و حین مراجعت چند مدتی در لحسا و
بحرین رحل اقامت انداخته با فضلای آن مرز و بوم بسر میبرد تا انکه در بحرین اجل موعود رسیده کتاب
حیات را بعد نوردیده بمطالعه جریده عالم بقا پرداخت و خلف صدق مشار الیه که گلشن سرای جهان از وجود

سن شریفش زیب و بهار داشت در صغر سن با والد ماجد بولایت عجم آمده بجد و جهد تمام حسب
وراثت آبا و اجداد بتحصیل علوم تفسیر و حدیث و فقه و عربیت و امثال ذلک از برکات انفاس
پدر بزرگوار مرتبه کمال یافت و حکمت و کلام و بعضی علوم معقول را از فیض صحبت مولانا عبد الله
مدرس یزدی بدست آورده و در فنون ریاضی نزد ملا علی مذهب و ملا افضل قاینی مدرس سرکار
فیض آثار و بعضی از اهل آن فن تلمذ نموده و در علم طب قانون را نزد بقراط زمان حکیم علاء الدین (عماد الدین)
محمود که ذکر احوالش در جریده اطبا خواهد آمد طرح مباحثه انداخته بهره کامل از آن یافت بالجمله در
اندک زمانی در علوم معقول و منقول ترقیات عظیم روی داده در هر فن سرآمد فضلای عصر شد
تصانیف معتبر در هر فن از رشحات کلک دانشش مطرح انظار علماء ذوی الاعتبار گردیده مثل کتاب
عروة الوثقی در تفسیر قرآن مجید و کتاب حبل المتین در جمع بیان احادیث صحیحه و حسن و موثق و شرح
هر یک از احادیث و کتاب مشرق الشمسین در تفسیر آیات احکام و احادیث صحیحه و حاشیه تفسیر قاضی
و حاشیه قواعد شهیدی و کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفه کامله و کتاب عین الحیات فی تفسیر
الآیات و کتاب چهل حدیث و شرح الشرح چغمینی در هیات و حاشیه شرح مختصر اصول
و حاشیه مطول و رساله تشریح الافلاک در هیات و رساله خلاصة الحساب و رساله صحیفه در
اسطرلاب و اثنی عشریات اربع در طهارت و صلوة و صوم و حج و کتاب زبدة الاصول و مفتاح
الفلاح در طریق فرایض و سنن و چند رساله و کتاب دیگر که بعضی از آن تا تاریخ تحریر این صحیفه که خمس

وعشرین

وعشرین والف هجریست باتمام رسیده و بعضی از میامن توفیق الهی و برکات سعی آن قدوه
اخیار و قبله ابرار امیدست که باتمام رسد بالجمله آنحضرت بعد از فوت شیخ علی منشار منصب شیخ
الاسلامی و وکالت جلالیات و تصدی امور شرعیه دار السلطنه اصفهان یافته چند گاه من حیث
الاستقلال بدان شغل پرداخت آخر شوق ادراک حج بیت الله الحرام و ذوق سیاحت او را
از اشتغال باشتغال آن مهمات مانع آمده متوجه آن سفر خیر اثر شد و بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی
شاهد فقر و درویشی بر مزاج شریفش غلبه کرده جریده در کسوت درویشان مسافرت اختیار نموده
و مدتها در عراق عرب و شام و مصر و حجاز و بیت المقدس سیاحت مینمود و در ایام سیاحت بصحبت
بسیار از علما و دانشمندان و اکابر صوفیه و ارباب سلوک و اهل الله و تجرد گزینان خداآگاه رسیده از
فیض بخشش ایشان بهره مند گردیده جامع کمالات صوری و معنوی گشت و اکنون در علم ظاهر و
باطن سرآمد روزگار است و باعتقاد جمهور علما و فضلا رتبه عالی اجتهاد دارد و درین زمان خجسته
نشان حضرت اعلی شاهنشاهی ظل الهی وجود شریف آن یگانه روزگار را مغتنم دانسته همیشه از
ملازمان رکاب اقدس اند و اکثر اوقات در سفر و حضر بوثاق و تشریف قدوم ارزانی داشته از
صحبت فیض بخش مسرور میگردانند اگرچه شعر و شاعری دون رتبه عالیه اوست اما ذوق
سخن پردازی بسیار داشته اند و در فنون سخنوری قصب السبق از اقران ربوده اند و بعربی و
فارسی اشعار آبدار و معانی رنگین و نکات شیرین از آنجناب بنزد خاص و عام هست خصوص مثنویات

همو تس ملای اردم ذر نتایج طبع وقادش بر مثال درر غرر در رشته نظم کشیده و این بیت
از آن جمله عالی افتاده بیت مرد و راحت دان چو مطلب شد بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ
و مجموعه ترتیب داده اند در ضمن هفت مجلد از سخنان رنگین و عبارات بلاغت
آیین و اشعار ابدار قدما و متاخرین و مباحث دقیقه از هر فن و حکایات لطیفه از هر باب مشحون و
موسوم گردانیده بمجلا بحر لیست مواج که آثار فضایلش باطراف و اکناف رسیده و اکنون وجود
شریفش زینت بخش ریاض جنان طراوت افزای عرصه ایرانست و جمعی کثیر از طلبه علوم
عصر از استفاده مجالس او و کتابهای معنی اندازش امید که عمر طبیعی یافته خلایق از فضایل و کمالش
محظوظ و بهره ور باشند شیخ علی الله محمد از جمله صلحا و اتقیا و ساکن مشهد مقدس با ثبات
و مهین نمازی قیام نموده جمعی کثیر باو اقتدا مینمایند والحق خیالسته آن بود در خیرات و زکیه
باعث صلحا و اتقیا درجه شهادت یافت شیخ [illegible] قمیسی نبیره شیخ ابراهیم قمیسی است
که از فضلای متبحر و فقهای مشهور بوده مولد شریفش موضع قمیس [illegible] در اوایل سن
بمیمنه قرینه [illegible]
باستسعاد لوازم زیارت امام ثامن ضامن علیه التحیة والثنا البته مدتی مدید در آن آستان
بتحصیل علوم روزگار گذرانیده از برکات صحبت مولانا عبدالله شوشتری و سایر علما
آن دیار بهره کامل در علم فقه یافته و در زمره مدرسین سرکار فیض آثار انتظام داشت
و در زمان حضرت شاهی ظل الهی منصب والای خادمین نیز علاوه آن شد و از سرکار فیض آثار

موظف

موظف

بود در فطرت او و زکیه از سیب الطبقه نجات یافته بدرگاه معلی آمد و مدتی در قزوین بدرس
و افاده مشغولی نموده حسب الامر اعلی از قزوین بدار السلطنه اصفهان نقل نموده در جوار مسجدی که
در برابر دولتخانه مبارک نقش جهان احداث کرده معمار همت والانهمت شاهی ظل الهی است موطن
و در آنجا بامامت خلق و درس فقه و حدیث و طاعت و عبادت مشغول است و از اوقات سرکار خاصه
شریفه الحضرت موظف است و جمعی کثیر در اقامت نماز فریضه باو اقتدا مینمایند شیخ حسن ولد شیخ
محمد داود استرابادی در سلک خدام رفیع مقام روضه مقدسه معلی منسلک است والد ماجدش در
زمان شاه جنت مکان بغایت معزز و محترم بود در مجلس بهشت آیین باده از دیگر علما بسخنان موعظت
آمیز حقیقت بنیان گستاخانه زبان صدق بیان میگشود و در نهی منکر مسامحه جایز نداشته مبالغه در
افراط میرسانید و چون خالی از اعراض دنیوی بود شاه جنت مکان نصایح او را بسمع رضا اصغا
میفرمود و ولد امجدش بغایت متقی و پرهیزکار است و در فطرت او و زکیه بسلامت بعراق
آمده چند سال در ظل عاطفت همایون اعلی روزگار گذرانیده و در اکثر اسفار ملازم رکاب همایون بود بعد از
رفع او و زکیه و تسخیر خراسان مورد توجهات پادشاهانه گشته بسرکشیک سایر خدام روضه عرش مقام گردید
و بنیابت ذات اشرف همایون منصب خادم کرسی باشی گری و کلید داری ضریح مبارک نیز باو
متعلق است و در ایام و لیالی کشیک سایر کشیک باشیان نیز بنیابت حضرت اعلی خدمت نموده
تا حین تحریر این صحیفه لطیفه در آن آستان قدسی نشان بفراغ بال روزگار میگذراند و در مشهد مقدس

سعی و اتقیا و ارباب فضل و کمال در زمان ارتحال شاه جنت مکان غفران مآل بیشمار بودند صلحا
اگر قلم وقایع نگار بتحریر اسامی مشاهیر ایشان پردازد موجب اطناب و طول کلام میگردد لهذا بذکر
این چند عزیز اختصار نمود مولانا محمد علی تبریزی ولد مولانا غیاث الله است مرد سلیم النفس فاضل
عالم پرهیزکار است و بغایت خلیق و پاکیزه روزگار بود پدرش در زمان شاه جنت مکان مدتها در
دار السلطنه تبریز مذکوره باو مفوض گشت امشار الیه در فضل و کمال از والد ماجد درجه بیشی و پیشی داشت
در فترت تبریز بعراق آمده در ولایت ری رحل اقامت انداخت و در آن دیار عزیمت سفر آخرت
نموده بعالم عقبی موبت رحمة الله علیه ذکر وزرا و مستوفیان ارباب قلم و مشاهیر این طبقه که بمنی
[illegible] در زمان شاه جنت مکان و در [illegible]
بخدمات قیام داشتند وزرای عظام زمان دولت شاه جنت مکان بنوعی که در این نسخه و
افواه این مرز بمقدار گذشته در اول زمان جلوس خواجه جلال الدین محمد تبریزی بود و بعد از آن قاضی معلوم
جهان حسینی وزیر شده و بجهت دوستی امرای استاجلو و منازعه ایشان با دیو سلطان باتفاق ایشان
بگیلان رفت و بعد از آن میر جعفر ساوجی و بعد از آن احمد بیگ نور کمال که از اکابر نور کمالیه اصفهان
بود و بعد از او باز قاضی جهان حسنی قزوینی بشراکت میر غیاث الله خورانی اصفهانی توام نامی
وزیر شد بعد از آنکه میر غیاث الله مغضوب گشت قاضی جهان وزیر مستقل شده یازده سال
وزارت کرده بجهت ضعف شیخوخیت استعفا نمود بعد از و بعضی اوقات امر وزارت

میانه

میانه خواجه غیاث الدین علی شیرازی مشهور بغیاث کهره و آقا محمد فراهانی و امیر بیگ کجی تبریزی
مشهور بامیر بیگ مهر و خواجه میرزا بیگ سابقی وزیر دیوان منقسم بود و چون بعضی از ایشان معزول و بعضی
مغضوب و متوفی شده امر وزارت دیوان اعلی معصوم بیگ صفوی امیر دیوان تعلق گرفته تا مشار
الیه چند سال من حیث الاستقلال وزیر و اعتماد الدوله بود و بدلالت هادی توفیق اراده حج بیت
الحرام کرده چون فیمابین شاه جنت مکان و سلطان سلیم بن سلطان سلیمان فرمانفرمای روم قواعد
مصالحه استحکام یافته از هر دو پادشاه مرخص گشته باتفاق خان میرزای لرنس که در زمره افاضل دا
نشمندان بود بدان روی براه آورده رومیان با او عذر کرده در حینی که محرم شده بود در لباس عریان بسر او
ریخته او را با لرنس و چند کس دیگر از رفقا بدرجه شهادت رسانیدند در حین غیبت مشار الیه میر سراج الدین
علی قمی وزیر او بنیابت بدان خدمت قیام داشت بعد از قضیه معصوم بیگ چند سال مسند وزارت
از وزیر مستقل خالی بود و در اواخر ایام حیات میر سید حسن فراهانی و خواجه جمال الدین علی تبریزی
بمنصب والای وزارت سرافراز گشته یکسال بدان مهم اقدام نموده اطوار ایشان مستحسن طبع اشرف
نیفتاده از آن منصب عالی معزول شدند و تا حین ارتحال حدی بمرتبه وزارت سرافراز نگشت
و از وزرای جزو ممالک دو نفر بغایت بزرگ و عالیشان و صاحب اقتدار بودند میرزا عطاء الله اصفهانی
که در اوایل حال وزیر مهر بود و بوزارت و ممیزی کل آذربایجان و شیروان سرافرازی و دیگری
آقا کمال الدین زین العابدین کرمانی که ممیز و وزیر کل خراسان بود اما در حین ارتحال شاه جنت مکان

اقا کمالی فوت شده بود و میرزا عطاء الله ولد میرزا اکبر بن شیخ خبیث دریافته از ان منصب
معزول گردیده بود و هر دو وزیر صاحب جنس و سلیم النفس رعیت پرور بودند دیگر خیر و نیکنامی
اعیان مزطرستان واذربایجان الی غایت مذکور است و افواه خلایق و عمل ایشان در ان ولایت
قانون است و از وزرای جزو که در حین ارتحال مهمات داشته اند میرزا هدایت الله ولد خواجه
حسین ولد بردی که سابقا وزیر ترخان بود بوزارت گیلان منصوب شده بود و در زمان نواب سکندر
شان بعد از قتل میرزا سلیمان وزیر دیوان اعلی شد دیگر خواجه قاسم علی حسن بیک یوزباشی بود
بوزارت اذربایجان سرافراز شده چند سال بدان مهمات قیام داشت اما تا حین ارتحال شاه جنت
مکان در درگاه معلی مانده بان ولایت نرفت خواجه محمد شریف طهرانی که از وزارت یزد معزول
شده بود بوزارت دار السلطنه اصفهان منصوب گشته دیگر میرزا بدیع الزمان ولد اقا ملای دوات دار
قزوینی بوزارت کاشان قیام داشت دیگر میر عبد الباقی مشهور بزاده مخدوم ولد میر فضل الله
شهرستانی اصفهانی بعد از فوت میر سید علی رضوی قمی بوزارت دار السلطنه قزوین
سرافراز گشته بدان خدمت قیام داشت جد مشار الیه میر سید مستوفی الممالک بود و این سلسله
همیشه در دین و دولت بمناصب عالی سرفرازی داشتند میر فضل الله والد مشار الیه مدتها وزیر
مستقل و رتق و فتق کل مهمات دار السلطنه اصفهان بود در ایام عمل صاحب املاک
و رقبات کلی شده رقم و تخفیف برانها کشید اما میر عبد الباقی مذکور به سبب بی عقلی و ضایع روزگاری

که وزیر

بجمع

جمیع انهارا نابود گردانیده خود نیز بعد از واقعه شاه جنت مکان از ارادهای بیحاصل و تقبلات بیموقع
در خواست طلبهای عنیف انواع بلایا کشیده مورد تشویشات روزگار بود احمد بیک ولد اقا ملای دوات
دار وزیر سبزوار و بعضی محال خراسان بود میر حسن خطیب قاینی در دار السلطنه هرات بوزارت محال
خاصه شریفه قیام داشت میرزا احمد ولد میرزا نور الله کفرانی وزیر خاصه شریفه فارس بود و در زمان نواب سکندر
شان بجهت حسن خدمات که در شیراز از مشار الیه صدور یافته بود بمنصب نظارت کل سرافراز گشت میرزا احمد
کرمانی که وزیر احمد بیک قورچی باشی بود بوزارت دار الارشاد اردبیل قیام داشت و در تفصیل سایر وزرای
جزو زیاده فایده نیست **و از مستوفیان و ارباب قلم** سابق در زمان شاه جنت مکان انچه تحقیق شده چند
نفر مشهورند میر مسعود خرقانی خواجه شاه حسین ساروقی خواجه غیاث الدین علی شیرازی مشهور بغیاث کهره
و خواجه قاسم نطنزی خواجه ملک اصفهانی میر غیاث الدین محمود ولد میر سید شهرستانی اصفهانی و از جمله
این طبقه مستوفی الممالک که بعظم شان و بزرگی و امتداد زمان خدمت از امثال و اقران امتیاز تمام داشته
بین الجمهور بسلامت نفس و حقانیت و خیرخواهی خلایق و دیانت و راستی مشهور است **خواجه قاسم**
که از اهالی و اعیان نطنز بود و در قانون حسابدانی و علم سیاق ماهر و زیاده از دیگران مستوفیان محل اعتماد
شاهانه و منظور نظر شفقت و تربیت شاه جنت مکان بوده و همیشه در مجلس بهشت آیین بعرض
حاجات خلایق و کلمه الخیری که باعث ترفیه حال مسلمانان عالی مسلمان و موجب دعای خیر و لیغت بود
و بیداهنه و محابا زبان میگشوده و چون خالی از اغراض دنیوی و محض خیرخواهی بود درجه قبول میافته و نموده

خدمات او پسندیده خاطر مبارک اشرف بوده والحق مرد خیرخواه خیراندیش و بانی بقاع الخیرات
بوده و بعد از فوت او بنابر ازدیاد توجه اولاد کرام او نیز در ادای حقوق خدمات پسندیده والد بزرگوار
شفقت و تربیت کننده بمناصب ارجمند سرافرازی داشتند بعد از آن میر غیاث الدین محمود مذکور
مستوفی الممالک شده در اندک زمانی معزول شد و بعضی اوقات یکدو نفر نایب الاستیفا یقین شده بود تا آنکه
دیگر باره میر غیاث الدین محمود مذکور بمنصب استیفا سرافراز شد الحق مشارالیه خالی از درویش نهادی و سلامت
نفس و پرهیزکاری نبود در اواخر ایام شاه جنت مکان مشارالیه معزول گشت میرزا لشکر الله
بدین رتبه سرافرازی یافت مشارالیه ولد خواجه حبیب الله اصفهانی است مرد سلیم النفس و صاحب تمکین
و وقار و محاسب منقح خوش نویس نیکو اطوار بود و هرچند سال از دیوان اعلی بخدمت مامور گشت و چند
سال در درگاه معلی بی آنکه بمنصبی از مناصب سرفراز باشد در مجلس بهشت آیین اعلی خدمت یافته
از زمره مجلسیان و متفرقه نویسان بود بعد از آن مستوفی بقایا شد چون طرز سلوک و حسن خدمات
او بنهایت مستحسن طبع اشرف گردیده بود و میر غیاث الدین اصفهانی چنانچه مذکور شد از منصب
استیفای ممالک معزول گشته آن منصب عالی بمشارالیه مفوض گردید و تا حین ارتحال شاه جنت مکان
من حیث الاستقلال بدان خدمت مشغولی کرده داشت و در زمان اسمعیل میرزا چنانچه انشاء الله تعالی
بدان خواهد رفت وزیر و اعتماد الدوله شد و در زمان نواب سکندرشان بوزارت و میری
خراسان و تولیت سرکار فیض آثار منصوب گشته بدان ولایت رفت اما چون تکبر و بزرگ منشی

کرد

که از سیمای او مشاهده میشد میانه او و بیگلربیگیان و امرای خراسان طرح بدنشست و مهمات
او چنانچه باید تمشیت نپذیرفت و در بلده دامغان از دار فانی بجهان باقی انتقال نمود میرزا
سلیمان [illegible] ولد خواجه میرزا علی جابری اصفهانی که پدرش چند سال وزیر ابراهیم خان حاکم شیراز بود
و مشارالیه در آن بلده فاتحه اکتساب فضایل و کمالات نموده بوفور قابلیت و رشد کاردانی
متصف گردید بعد از فوت پدر باردوی معلی آمده بتقویت میرزا عطاء الله وزیر آذربایجان
چند سال بخدمات جزو آن ولایت مشغول بود و از جانب مشارالیه باردو آمده چون آثار قابلیت
و کاردانی از ناصیه احوالش هویدا بود موشاه جنت مکان تربیت کننده بعد از اخذ و قید
آقا جانی کرمانی ناظر بمنصب نظارت اکثر بیوتات سرکار خاصه شریفه سرافراز شد و در سلک
مقربان حضرت همایون منسلک گردید تا حین ارتحال شاه جنت مکان من حیث الاستقلال
بدان خدمت قیام داشت و در زمان اسمعیل میرزا بعد از عزل میرزا لشکر الله بمنصب وزارت
دیوان اعلی سرفراز شد و اسمعیل میرزا تقویت و تربیت او مبالغه نموده حکم شده بود که بجهت تعظیم
هیچیک از امرای عظام از مسند وزارت قیام نکند و بعد از فوت اسمعیل میرزا و جلوس نواب سکندر
شان بدستور وزیر و اعتماد الدوله گردیده بیشتر از پیشتر استقلال و در آن مهم درجه کمال یافت
حال او در زمان نواب سکندرشان مرقوم کلک بیان میگردد میرزا شاه غازی از سادات
اصفهان و بجماعت علاقه بند مشهور است نویسنده محاسب کاردان بود چند سال در زمان

شاه جنت مکان تمیزی و سایر خدمات دیوانی اشتغال مینمود و در اواخر ایام حیات
که میرزا شکر الله و میر معموری از استیفا معزول شدند مشار الیه مستوفی بقایا گردید و تا حین
ارتحال شاه جنت مکان بدان خدمت قیام داشت و در زمان اسمعیل میرزا که میرزا شکر الله
وزیر شد او را مستوفی الممالک کردند و در زمان نواب سکندر شان بدستور بمنصب استیفای
ممالک سرفراز شده دران مهم کمال استقلال داشت چون میرزا سلیمان نسبت با وی
مزاجی بهم رسید او را معزول نموده منصب استیفای ممالک بخواجه محمد باقر دیوی تعلق گرفت
و میر شاه غازی روی بوطن اصلی آورده از انجا متوجه حج بیت الله الحرام شد و دران سفر
خیر اثر متوجه عالم بقا گردید خواجه ابو القاسم ابهر از اعیان ولایت فراهان بود وزیر
مهر دیوان اعلی بود مرد راست خامه صادق القول روستایی منش بود اطوار او پسندیده
طبع اشرف آمده از وزارت مهر بنظارت بعضی از بیوتات خاصه شریفه ترقی نمود تا
حین ارتحال بدان خدمت قیام داشت و چندگاه در زمان اسمعیل میرزا نیز متکفل
الخدمت بغایت معتبر بود و بالاخره دامن از ان شغل درچیده روی بوطن اصلی نهاد
احمد بیک از لشکر نویسان شاه جنت مکان بود خواجگی بیک شیرازی بغایت
موزون و معتبر در میانه امرا و لشکریان صاحب اعتبار و ذی الاقتدار بود چنانچه یکان
او را در پایه وزارت داشته منتظر الوزارت میدانسته اند بعد از فوت او محمدی بیک

برادر

۱۸۴

برادر احمدی بیک مذکور که اوارجه نویس آذربایجان مرد قابل با رای و خوشنویس بود بدین
منصب والا ارجمندی یافت او نیز موزون و معتبر در خدمت مرجوعه مستقل و منظور انظار شفقت
و تربیت بود چنانچه حضرت شاه جنت مکان او را کوک وزیر خطاب میفرموده اند بعد از فوت او
برادرش احمدی بیک مذکور لشکر نویس شده و تا حین ارتحال شاه جنت مکان و ایام جلوس نواب سکندر
شان بدین خدمت قیام داشت این طبقه شیرازی الاصل اند و در انجا بطبقه خاکیه اشتهار دارند
اما مدتهاست که از شیراز بیرون آمده چندکس از سلسله خاکیه در عراق و آذربایجان و اوردوی
معلی بمناصب ارجمند و خدمات دیوانی موزون و سربلند بوده اند و مشار الیه نیز فرد قابل خوش
نویس خوش صحبت صاحب فضل و کمال و از مستعدان ارباب قلم بود و در اوایل جلوس حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی فوت شد علی قلی بیک وزیر قورچیان عظام مشار الیه از اویماق عربگرلوست
و پدرش حسین علی بیک مرد قابل تعلیق نویس خوب بود و تتبع روش مولانا بهاء الدین حسین
منشی کرده بود از ظهور این دولت ابد پیوند منصب وزارت قورچیان عظام بسلسله ایشان
تعلق داشته و حقوق خدمت سابقه درین دولت دارند مشار الیه بسیار سلیم النفس و پرهیز
کار و از اهل طاعت بود او نیز در اوایل جلوس همایون اعلی فوت شد میرزا فتح الله مستوفی
قورچیان عظام او از اقوام خواجه ملک مستوفیست که در اوایل حال مستوفی قورچی بود و بعد
از ان مستوفی الممالک شد میرزا فتح الله مذکور در آغاز جوانی بدین خدمت سرافراز شده

مشمول نوازش و مورد تربیت شاه جنت مکان گردید و از زمره مجلسیان عالی بود و زیا
ده از وزیر قورچی در مهمات قورچیان مدخل داشت اصحاب دفترخانه همیون میر ابوتراب مستوفی
مال که الحال ضابطه نویس و مفرده نویس نیز نیکو بندی از سادات نطنز بود اما خواجه قاسم
در دفترخانه همیون ارباب قلم او را در علم سیاق استاد المحاسبین میدانستند هدایت بیگ
شیرازی صاحب توجیه دیوان اعلی بود وی از اقوام خواجه حبیب الله صاحب توجیه سابق است از سلسله
ایشان جمع کثیر درین دودمان بخدمات متنوعه قیام داشتند و محل اعتماد بودند مشار الیه مرد راست قلم
سلیم النفس صاحب وقوف بود از اواره نویسان خواجه محمد امین مشهور بجان والد خواجه قاسم مستوفی که در علم
سیاق و قانون حساب مصداق الولد سر ابیه بود بخدمت اواره نویس آذربایجان و شیروان قیام داشت
خواجه رشید بیگ که شیرازی الاصل و از اقوام هدایت بیگ صاحب توجیه است اواره نویسی عراق
مقرر بود مرد صوفی مشرب درویش نهاد پاک اعتقاد خدا آگاه بود آقا اسد نظری اواره نویس خراسان
و میر نعمة الله ولد اسد سوخته مشهور شیرازی بجای پدر اواره نویس فارس بود آقا سیف الملوک
طهرانی مستوفی ارباب التحاویل اگرچه زیاده استعدادی نداشت اما مرد رنگین خوش صحبت شیرین سخن بود
در مجلس بهشت آیین راه یافته از زمره مجلسیان و منظور انظار عنایات شاهانه بود و جمع دیگر
از وزرا و ارباب قلم در خدمت اشرف راه خدمت داشتند اگرچه بمهمی از مهمات دیوان اختصاص
نیافته بودند اما در مجلس بهشت آیین نشیمن و مشار الیه و صاحب دخل بودند خصوصا میر هاشم که از سادات

موسوی

موسوی دار المؤمنین قم و مرد شیرین سخن هزال و صاحب رقبات و ثروت و مکنت بود و در
خدمت اشرف راه سخن و عرض مطالبات مدعیات مردم زیاده از دیگران داشت گاهی رایحه منصب
وزارت دیوان اعلی بمشامش میرسید اما بدین رتبه سرافرازی نیافت شاه جنت مکان با او همیشه
هزل و مطایبه پیش آمده توجهات هزل آمیز مبذول میبودند و اکثر اوقات در اثنای عزت و اعتبار مواخذه
و مصادره گرفتار بود و تا حین ارتحال شاه جنت مکان منور و مکرم از خواست و طلب عفو خالی
نبود و دیگری از اهالی و اعیان این طبقه خواجه عبد القادر کرمانی ولد خواجه عبد الرشید بود از اعاظم
و اکابر و اعیان ممالک زیادتی املاک و رقبات و حاصل و منافع منفرد و ممتاز بود و از دار الامان
کرمان حسب الفرمان قضا جریان بپایه سریر اعلی آمده از جمله مجلسیان مجلس بهشت آیین بود و
گاهی نوید وزارت دیوان اعلی میبافتند اما او نیز بطریق میر هاشم با وجود عزت و اعتبار و
زر تنخواه ارباب حوالات آسودگی نداشت و برضا و رغبت خود دوازده هزار تومان
پیشکش نموده که رخصت رفتن کرمان یافته بدستور در آن ولایت بزراعت و عمارت قیام
داشته باشد اما این معمول درجه قبول نیافت و تا حین ارتحال نواب جنت مکان در اردوی
معلی بود و در زمان نواب سکندر شان رخصت انصراف یافته متوجه وطن اصلی گردید اما در آن ملک
از سلوک ناپسند یکتا سنجان فشار که رایت خودسری افراخته تحصیل و در قتل مشار الیه بود
مجال اقامت نیافته متوجه اعتاب عالیات گردید و مدتها در دار السلام بغداد و النجف در توقف نموده

نموده از بیم خفت و بی اعتباری ارزوی وطن نکرد و در اواخر ایام زندگانیش سپری گشت و از وزرا و امرا
عظام و کلانتران و ارباب و اهالی ممالک جمعی کثیر در درگاه معلی و مجلس بهشت آیین بصور المکالمه داشتند
و بخدمات مامور گردیدند که تفصیل آنها موجب اطناب بود و از منشیان محمدی بیک تبریزی که از اقوام میر
ذکریا که منشی الممالک بود و سابقه خدمتکاری داشت فوت شده بود و منصب انشاء ممالک جدید مفوض
نشد میرزا محمد ولد خواجه علی بیک سرخ کرمانی که نسبت خویشی با محمدی بیک مذکور داشت و قاضی عبدالله
خوئی و خواجه علاء الدین منصور کرهرودی بخدمت انشاء ممالک قیام نموده از زمره مجلسیان بودند و
میرزا محمد در زمان اسمعیل میرزا منشی الممالک گشته در زمان ابوطالب میرزا بمنصب وزارت ترقی
نمود و حال در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی رقمزده کلک بیان خواهد گشت
و هر سه از ارباب قابلیت و استعداد و از زمره خوش نویسان بودند اما قاضی عبدالله در فن
انشا بر اقران مرتبه رجحان داشت **ذکر حکماء مسیحا الانفاس** از این طبقه فضیلت شان در

ممالک ایران جمعی کثیر بودند بذکر چند نفر که بسمت ملازمت اشرف داشتند و بنابراین طبقه
اقدام رفت **حکیم غیاث الدین علی** کاشی مرد صادق القول راست گفتار ساده لوح
بود و در اکتساب علوم متداوله کما ینبغی کوشیده در علم طب مرتبه کمال داشت بعد از فوت
برادرش حکیم نورالدین بملازمت اشرف فایز گشته در سلک حکما انتظام یافت و در معالجات
مرضی ید بیضا نموده قولش در میانه حکما قدوه و قانون بود و در خدمت شاه جنت مکان بجهة صدق

واخلاص

واخلاص و راست گفتاری زیاده از اقران محل اعتماد بود **حکیم کمال الدین حسین** شیرازی طبیب
فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود در اوایل حال حکیم مرتضی اعظم شاه نعمة الله یزدی گردیده در مدت
او میبود بعد از فوت او در سلک حکمای درگاه معلی منسلک گشته اختیارات خاطر بدایع نماد
تصرفات طبع مسیح آسایش اکثر اوقات از مسلک دور افتاده معلولان علل مزمنه و مریضان مختلفه
بیمن معالجاتش صحت میافتند چون بتوسعه مشرب مشهور گشته بطریق ارباب ریا زهد فروشی نمود
باحتمال ارتکاب شرب خمر باطبابت صحت ابدان عموما جایز نمیشمارند از شاه جنت مکان زیاده
توجهی نمییافت و در زمان نواب سکندر شان ملازمت خان احمد والی گیلان اختیار نموده بد انولایت رفت
و مدتها در خدمت او معزز و بغایت معتبر بود والی مذکور با وجاهت طب میبود و اوقات حیاتش
در آنجا سپری گشت **حکیم** ابونصر ولد صدر الشریف گیلانی مردی وجیه خوش محاوره
خوش سیما و بغایت معالج خوب بود اکثر معالجاتش در اوردوی معلی موافق امزجه مرضی افتاده در آن
فن شهرت تمام یافت و در بیماری شاه جنت مکان راه خدمت شناس دریافت و محسود امثال
و اقران گردید و در خدمت شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا قرب و منزلت تمام یافته بمحض توجه
و التفات او بر سایر حکما تعظیم جاهلانه میجست و بالآخره انجمنی باعث آن شد که در قضیه ارتحال
شاه جنت مکان او را بخیانت متهم داشته در دولتخانه همیون بدست قورچیان حوض خانه بقتل رسید
میرزا محمد شریف شیرازی قوم حکیم کمال الدین حسین حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاص بود

و در معالجه ید بیضا کار میفرمود اکثر حکمای عصر قول او را معتبر دانسته فتاوش را در معالجات معتمد علیه
و موثوق به میدانستند جمعی از اطبا بلا تعیین بشاگردی او افتخار کرده مباحثه کتب طب با و
میکردند و الحق بقراط زمان و افلاطون دوران بود عاقبتش او نیز بطریق حکیم کمال الدین حسین
بتوتیه شرب مشهور و از توجهات پادشاهی مهجور و راه خدمت کمتر داشت بعضی اوقات در
اردوی معلی و بعضی اوقات در دار العباده یزد روزگار میگذرانید حکیم عماد الدین محمود او نیز
نسبت قرابت و خویشی با این دو حکیم دانشمند داشت و در علم و حکمت یگانه همگنان و در
روانشوری و حذاقت مشهور آفاق بود رسالات مرغوب و نسخهای غریب از و در علم طب و ترتیب
معاجین و معالجه امراض مزمنه و مواد حاره خصوصاً چوب صغیر و کبر که بین الجمهور بآتشک مشهور است
و در میان معتمد علیه اطباست در اوایل حال در خدمت عبد الله خان استاجلو حاکم شروان
می بود عبد الله خان بجهتی از جهات تغیر مزاج باو نموده و آتش غضبش افروخته گشته او را بسرما و برف
تعذیب کرده دیوانه وار یکشب تا صباح او را در میان برف گذاشته جناب حکمت مآب در آن تعذیب
بافراط خوردن افیون علاج خود کرده اگرچه از آن بلیه سالم ماند اما رعشه بروی طاری گشته تا حین
حیات صاحب رعشه ماند و چون خود افیونی بود با افیون اعتقاد بسیار داشت و چون پادشاه جنت مکان
در رواج و رونق آستانه مقدسه حضرت امام الجن و الانس باقصی الغایات توجه مرعی داشته
از هر طبقه آنچه بهتر بود بخدمات آنسرکار تعیین میفرمودند او نیز بطبابت سرکار فیض آثار مامور گشته

مدتها

۱۸۷

مدتها در مشهد مقدس معلی بمعالجه مرضی مشغول بود و الحق جامع صفات و کمال و زبده اصحاب
فضل و گزیده ارباب افضال بود حکیم ابو الفتح تبریزی مشار الیه از اطبای مشهور تبریز است
و چون حقیر الجثه بود مابین الجمهور بحکیم کوچک اشتهار داشت و در آن شهر از سایر حکما امتیاز داشت
در تشخیص مرض و احوال مرضی مینمود و اگر مریضی خطی زده بود بی آنکه بسوال احتیاج داشته باشد
از دیدن نبض و ادراک آن خبط نموده اظهار مینمود که این کوفت از اکل و شرب غذای کذا و شرب
گذاشته و اگر بکسی واقع شده بود سبب آنرا اظهار میکرد و اکثر اوقات مطابق واقع می افتاد
این شیوه را بسرحد اعجاز رسانیده و جناب حکمت مآب در زمان سلطنت اسمعیل میرزا از قدر و مرتبت او
قرب و منزلت تمام یافته از جمله مقربان و محرمان حریم عزت گردید از سایر اکفا و اقران زیادت
قرب و منزلت امتیاز داشت در زمان نواب سکندر شان که امیرخان موصلو ترکمان حاکم
تبریز و امیر الامرای آذربایجان بود جناب حکمت پناهی در سلک ملازمان خان در آمده در خدمت او
تقرب تمام داشت و بعد از واقعه امیرخان چون هواخواهان او بودند نواب جهانبانی التفات
بحال او نکرده اما در زمان حضرت اعلی شاهی ترقی تمام کرده از محرمان حریم قدس گردید و بالاخره
بمفهوم این مصرع که محرم بیک نقطه مجرم شود گرفتار آمده پیمانه حیات را که از شربت ناگوار ممات
لبریز شده بود لاجرعه درکشیده بر بستر فنا غنود حکیم یار علی طهرانی مشهور است بحکیم خیری
مردی فاضل صاحب حال و از اصحاب فضل و کمال بسیار خوش صحبت و شگفته طبع و مطایبه دوست

تمام

شاه جنت مکان را توجه و التفات تمام بمشار الیه بود بخدمت معالجه مرضی غربا و مردم بی نوا
مامور گشته رتق و فتق شربتخانه خزی بانجناب تعلق داشت و بدان جهة بحکیم خزی مشهور شده
بود و بنزفاضل ورشت حکیم نورالدین علی و حکیم شرف هر دو مورد تربیت پدر بودند و در خدمت
مرجوعه معاودتش مینمودند مرد سخی طبع و مهماندوست بود تا اواخر ایام حیات او و پسرانش هر دو
از عمارت در رشت و محصول حلال خود سفره در دیوانه بر سر راه گشوده بخدمات اعزه و آینده و
رونده قیام مینمودند میر روح الله ولد میرزا اشرف قاضی جهان که از سادات عظیم القدر سیفی
حسنی قزوینی است او صفات حمیده والد و جد او از غایت شهرت از بیان مستغنی است آثار
جلالت و بزرگ نژادی از ناصیه احوالش ظاهر و نمایان و باخلاق رضیه و اطوار مرضیه بین الاکابر
و الاعیان موصوف و بحلیه فضل و دانش آراسته بود در قابلیت و استعداد
اکتساب علوم متداوله ذوق علم طب یافته و در آن فن شریف مهارت تمام یافت اگرچه معالجه
مرضی کمتر میکرد حتی اما تصرفاتش در معالجه علل و امراض پسندیده خاص اطبا می افتاد و طبیب ارکان
قزوین اکثر در خدمت او مباحثه علم طب نموده بنا کردی او افتخار مینمودند شکسته تعلیق را بسیار
خوش مینوشت در زمان نواب سکندرشان در قزوین سقم بر مزاجش مستولی گشته طبیب قضا
دست تصرف از معالجه بدنش کوتاه کرده در عالم جوانی مقیم منزل جاودانی گردید و دیگر اطبای حاذق
در ممالک بودند مثل حکیم نورالدین علی یزدی و میر ابو القاسم شیرازی و حکیم علاء تبریزی و حکیم شمس

سرآسته بود بعد از ۷

و شاعر فنی و اطبای اصفهان چون غرض تعداد ملازمان رکاب قدس شاه جنت مکان و امرای اردوی
معلی بود زبان قلم را در توصیف کل انها کشیده در رشته تذکر احوال سایر مستعدان پرداخت

ذکر خوش نویسان که در ان عهد بحکم خط شهره جهان و ایاتش نشان بوده اند از جمله خوش نویسان

که در ان عصر قلم نسخ بر خطوط سایر استادان کشیده اند از نستعلیق نویسان اول باعتقاد اهل هرات
و جمهور مردم خراسان و عراق مولانا محمود اسحاق سیاوشانی است و ثانی میر سید احمد مشهدی
که هر دو شاگردان بی واسطه مولانا میر علی اند در ان عصر کسی نستعلیق را بهتر از کتابت و اندام مولانا محمود مذکور
نمی نوشت و اهل هرات خط او را از خط میر سید احمد بهتر میدانند و اعتقادشان آنست که جناب مولانا
او را رخصت داده بود که قطعه بنام مولانا بنویسد اما اهل مشهد این معنی را مسلم نمیدارند و این چند بیت
شعر مولانا میر علی را شاهد مدعای خود میارند قطعه خواجه محمود اگرچه یکچندی * بود شاگرد این فقیر حقیر
در حق او نرفت تقصیری * گرچه او هم نمیکند تقصیر * هرچه خود می نویسد از بد و نیک * میکند جمله را
بنام فقیر * و میر سید احمد را از و بهتر میدانند الحق جناب میرزا از خوش نویسان بی بدل و قطعه
نویس بی قرینه بود و در خراسان و عراق شهرت تمام داشت و اصحاب خط را اعتقاد تمام بخط اوست
و الحق درین امر منفرد و از اقران ممتاز بود و خط او اعتبار تمام دارد و قطعه با طراف و جوانب عالم خصوص
هندوستان و ماوراء النهر در دم میبرند و جمعی کثیر شاگردی او کرده از فیض یافتند اما در آواخر تغییر روش داده
تصرفات نمود که پسندیده ارباب تمیز نبود و دیگری از نستعلیق نویسان آن زمان مولانا محمد حسین

بلکه تمام آفاق

تبریزی است وی پسر مولانا عنایت الله است و برادر مولانا محمد علی که ذکر او در زمرهٔ علما مرقوم کلک
بیان کردید اگرچه خط نستعلیق که اهل عراق و آذربایجان نوشته اند در نظر خوش نویسان خراسان
زیاده اعتباری ندارد و این شیوه با اهل خراسان مسلم است اما مشار الیه در خط نستعلیق ترقی عظیم کرده
بسیار قلم پر مغزی داشت و آنچه از قلم او بر صحیفه صفحه مشق ریخته میشد بی عیب و آلایش اصلاح بود
و دیگر ترقیات عظیم در زمان او بود که اگر از عمر امان مییافت قلم نسخ بر خطوط استادان ما تقدم
میکشید در عالم حیاتش از آسیب قضا بر شکسته صفحه عمرش از رقم کامرانی ساده گشت اگر
اکنون صفحه مشقی از وی پیش کسی ظاهر میشود دست بدستش میکردانند و طالبان آن فن از یکدیگرش میربایند
دیگری **میر معز** کاشیست که در این حین دعوای خوش نویسی میکرد و خوب مینوشت کتابت نمیکرد
و قطعه نویس بود غایتش اعتقادی که اهل کاشان و عراق با او داشتند خالی از صحبت نبود و خوش
نویسان خراسان که اسم شان مذکور شد برابری میکرد اما مولانا باباشاه اصفهانی از نستعلیق
نویسان عراق منفرد و در کتابت مشهور آفاق بود الحق کاتبی مثل او در عراق بهم نرسید و در این حین
در خراسان نیز نبود او اوقات بکتابت صرف کرده تحصیل وجه معاشش از آن میشد و اکابر و اهالی خراسان
او بودند در عایتها مینمودند کتابت او نزد مردم عراق بسیار بود اما در این حین بدست می آید اگر با اطراف
و جوانب برده بقیمت اعلی فروختند **میر صدر الدین محمد** ولد میرزا اشرف قاضی جهان نستعلیق
نویس و از خوش نویسان عهد بود وی از سادات سیفی حسینی قزوینیست او و برادرش میر روح الله

جوانی کلک

هردو از اکابر سادات و مستعدان روزگار بودند جد و والدش از غایت شهرت و وفور قابلیت
و استعداد و فضایل و کمالات صوری و معنوی محتاج بتوصیف نیست و غزلهای عاشقانه رنگین
میرزا اشرف که بطرز خاص در رشته بلاغت انتظام داده و از غایت ملاحت شور در میان سخنوران
عهد انداخته بدین دعوی شاهدی عدلست و اولاد کرام مذکور او بر حسب الولد الحر مقتدی بآبائه الغر
در اکتساب علوم شداوله قصب السبق از اقران ربوده هر دو بوفور اخلاق حسنه متخلق و بحلیه فضل
و دانش و استعداد متجلی بودند مناسب این بود که اسم جناب میر و برادرش در زمره سادات
عظام و اکابر ذوی الاحترام ترقیم یابد چون هر دو از ارباب قابلیت و مستعدان دهر بودند اسم
جناب میر در زمرهٔ خوش نویسان و اسم برادرش در سلک اطبا مرقوم کلک بیان کردید بالجمله
جناب میر نستعلیق نویس خوب شاگرد مولانا ملک دیلمی قزوینی بود که از خوش نویسان مسلم
ابن تربیت عراق بوده و تعلیم از و داشت و محرف نویس بوده در ایام جوانی بسیار بنزاکت
و بامزه مینوشت اما در اواخر بجهت ضعف باصره ترک مشق کرده بآنچه در اوایل نوشته بود
اکتفا کرد و در روش خط نستعلیق و تتبع خط مولانا سلطانعلی و تعلیم دقایق خط از صاحبان
این فن ممتاز بود و اعتقاد بخط مولانا سلطان علی بیشتر از مولانا علی داشت و تتبع او بهتر از
دیگران کرده بود بالجمله مطالعه کتب تواریخ و تتبع اشعار متقدمین و متاخرین کرده تذکره تالیف
نمود که در ازمنه سابقه بدین کمی تالیف بلیغه یافته در ربع مسکون از آن جنس مصرع موزونی

جناب میر بروی حال کرده در تذکره اش درج نموده واکثر شعر شعرا را نوشته و با آنکه اوقات
حیاتش صرف آن شد چنانچه میخواست اتمام نیافت و در علم موسیقی داد و ارسعی بسیار کرده
سرآمد روزگار گشت و در تصنیف قول و عمل و دره کار و نقشهای بدیع مجلس آرای شکفته طبعان
و زبان زد گویندگان روزگار است در زمان نواب سکندر شان از جمله مجلسیان و مقربان شاهزاده
کامکار سلطان حمزه میرزا بود و در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی نیز از بیش منظور انظار
التفات گشته همواره ملازم رکاب اقدس بود و در اسفار خراسان آهنگ سفر آخرت ساز داده بطریق
روندگان مرحله ساز و پیشروان راه حجاز نکوانه ستی بر راحله نیستی لبسته عزیمت عالم بقا نمود میرزا ابراهیم
ولد میرزا شاه حسین اصفهانی او نیز مرد قابل خوش نویس مستعد بوده جناب میرزا نیز بطریق میر
محرف نویس بود اما خط در مرتبه خط میر نداشت سخی طبع و صاحب همت قلندر روش درویش منش
بود آنچه دست بکشش بان میرسید در سفره اخلاص نهاده وثاق سرایش الفقر از آمد شد ظرفا و شعرا و مردم
اهل حالی نبود گاهی بزرگانه در کمال تنعم روزگار گذرانیده گاهی ایام هفته را بنان جوی قناعت کرده در بر
در توکل نشسته بود و از ارباب مناصب و اعیان بقدر رعایت میبافت اما بسیار مرد شوخ طبع صحبت
دوست بود در اسلوب ظریفی و خباثت و بدگویی وضع و شریف در خدمت جناب میرزا گشاده بود در شعر
فهمی و تتبع لغات فرس دعوای انفراد مینمود رساله که در لغات فرس تصنیف نموده اکنون در عراق شایع
است دیگر نستعلیق نویسان در میانه هر طبقه بوده اند مثل عیسی بیگ ولد شاطر محمد نواده شاطر علی که از نیکو نویسی بدل

بود و بیر بداق بیک قیلان اوغلی شاملو که در نستعلیق ترقی کرده در میان اتراک ممتاز بود
پسران تکلو ولی عربکرلو نیز نستعلیق نویس بودند اگر قلم عزت رقم بتوصیف حال هر یک از ایشان
این جماعت زبان گشاید قصه بطول می انجامد و از طبقه تعلیق نویسان بودند کسی که در این عصر
خوش نویس بیقرینه بود خواجه علاء الدین منصور منشی کرهرودیست که از جمله منشیان مجلس همایون
بوده و اسم او در سلک منشیان مرقوم گشته و چون از زمره خوش نویسان بود از تکرار آن اندیشه
نموده تحریر نمود وی از کلانتر زادگان الکای کرهرود است تتبع خط مولانا درویش بسیار خوب
کرده و در این عصر مسلم الثبوت بود اما جمعی دیگر که دغدغه خوش نویسی این خط داشتند میگفتند که خط
او مرتبه کمال دارد اما بسیار درشت نویس است و دایره ها بزرگ مینویسد ظاهرا در کتابت فرامین
و نشانها آن روش خوش نماتر است زیرا که مولانا عبدالحی منشی سلطان یعقوب ترکمان نیز که از خوش
نویسان عدیم البدل تعلیق است درشت نویس بوده و دایرها را بزرگ و کشیده نوشته خواجه
مذکور شکسته نستعلیق را نیز بمزه و خوب مینوشت میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله نیز
از خوش نویسان تعلیق است اگرچه در اوایل شاگردی خواجه علاء الدین منصور کرده
اما کاواک نویس بود زیاده رطوبتی ندارد وی از وزیرزادگان معتبر زمان شاه جنت مکان بود
در ایامی که پدرش وزیر آذربایجان و شیروان و منظور نظر شاه جنت مکان و بعنایتهای گونا
گون محمود و تاجیکان بود و در اردوی معلی مجلسی و اهل خدمت بود خدمت مجره و دوات قلم

و قلم را شنیدن شاه جنت مکان با و تعلق داشت در او او معاندان غمز و سعایت آغاز کرده او را از نظر
فیض اثر انداختند مدتها پریشان حال میگردید اما هرگاه کتابت روم نوشته میشد او را نیز احضار مینمودند در
انشا و کتابات دخیل بود بعد از بیماری شاه جنت مکان وزیر شوشتر و خوزستان شد و در زمان نواب سکندر شان
بتقریب وزارت مرشد قلی خان بخراسان رفته بسیار بلند پرواز بود در جنگ قضایای خراسان شده در قلعه
تربت برادر زاده اش مقتول گشت میرزا احمد حسین ولد میرزا شکر الله که پدرش مستوفی الممالک شاه جنت
مکان بود و رسم او در سلک اسامی وزرا در آمده تعلیق نویس بی بدل و خوش نویس بی مثل و مانند بود بعد از
میرزا احمد ترقی عظیم کرده تعلیق را به حد کمال رسانید اگرچه او نیز تتبع روش ملا درویش کرده اما باعتقاد مود
اوراق اگرچه هر دو پایه خط را بسطح تبیان قلم ملا درویش نهاده اند اما هر دو صاحب طرز بودند و هر کدام
این خط را بطرزی علاحده نوشته اند که هیچکدام کمتر از طرز مولانا درویش نیست رطوبت در خط میرزا احمد
حسین بیشتر از خط میرزا احمد است و او در زمان حضرت اعلی بجانب هند رفته در سلک منشیان و ملازمان فرمان
فرمای هندوستان منسلک گردیده در آن سواد اعظم خط مات بر صفحه زندگی نگاشت میرزا حسین منشی
ولد خواجه غیاث الله وزیر حسین بیک تعلیق نویس خوب شاگرد خواجه علاء الدین منصور بود در سلک
محرران دار الانشاء همیون منسلک گردیده بروش استاد کاواک نویس بود و بسیار سریع الکتابت بود
شکسته تعلیق را نیز خوش مینوشت و دیگر خوش نویسان مثل مولانا محمد امین منشی قزوینی و غیرها
بودند و از طبقه ثلث نویسان استاد زمان و یگانه دوران مولانا علاء بیک تبریزی بود که جوهر خطا

درمیانه جواهر خطوط یاقوت نما بود و بروش مولانا عبدالله صیرفی نوشته اما رقم نسخ بر خطوط او و دیگر
استادان زرین قلم کشیده و همینی نزد صاحب خردان تبریز بل سایر ارباب تمیز محقق است از
شاگردان مولانا علیرضای در زمان اعلی شاهی ظل الهی ذوق مشق نستعلیق یافته در اندک زمانی ترقی عظیم
کرده در آن فن بلند آوازه گردید و الحق وحید زمان خود بوده مولانا یوسف کتابدار نیز خوش نویس بود
و اگر قلم شکسته رقم بتحریر ذکر آنها پردازد قصه بطول می انجامد لهذا اسامی مشاهیر این طبقه و جمعی که سمت
ملازمت درگاه پادشاهی داشتند مرقوم گردانیده زبان بیان قلم را از تقریر ذکر دیگران کشیده داشت
ذکر نقاشان بدایع نگار و تذهیبان زرین قلم سحر آثار که هنرمندان روزگار بودند و در آن حین
اوراق زمانه بوجود ایشان تذهیب و تزهین داشت بیت نگارنده نقاش بهزاد دست
حریر سخن را چنین نقش بست • که حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان نقاش نادره کار و مصور نازک
قلم سحر نگار بود هر چند اسم شریف آنحضرت را در تعداد هنروران روزگار در آوردن نوعی از گستاخیست
اما چون صحیفه حال ضمیرش باین نقش بدیع آراستگی داشت بذکران جرات نمود آنحضرت شاگرد استاد
سلطان محمد مصور مشهور بودند طراحی و نزاکت قلم را بمرتبه کمال رسانیده بودند در آغاز جوانی ذوق و شعف
بسیار باین کار داشتند و استادان نادره کار این فن مثل استاد بهزاد و استاد سلطان محمد که درین فن
شریف طاق و در نزاکت قلم شهره آفاق بودند در کتابخانه معموره کار میکردند و آقا میرک نقاش اصفهانی
انیس خاص و مونس بزم اختصاص بود و آنحضرت با این طایفه الفت تمام داشتند هرگاه از مشاغل جهانداری

در ترددات مملکت آرائی فراغی حاصل میشد بمشق نقاشی ترتیب دماغ میکردند و در اواخر از کثرت
مشاغل فرصت آن کار نیافتند و استادان مذکور نیز که صورت هستی را از رنگ آمیزی حیات پرداختند
آنحضرت کمتر متوجه آن کار میشدند اصحاب کتابخانه را بعضی که در حیات بودند مرخص ساخته بودند که بجهة خود
کار میکردند در اواخر ایام حیات مولانا یوسف غلام خاصه را که خط ثلث را خوب مینوشت و تربیت از
آنحضرت یافته بود کتابدار کرده کتب سرکار خاصه شریفه تحویل او بود و جمعی از استادان این فن که بعد از
ارتحال شاه جنت مکان زینت افزای صحایف زمان بودند اول نادرهٔ دوران و وحید زمان مولانا مظفر
علی است که بقلم موی شکاف چهره کشای صور اهل انصاف است و نسبت خویشی باستاد بهزاد دارد مدت در
اکتساب هنر مینمود تا بمرتبه کمال ترقی کرد جمیع استادان نادره کار و چهره کشایان بدایع نگار او را در این فن
بی عدیل و مسلم میدانستند مصور خوش طراح بی بدل بود و تصویرات دولتخانه همیون و مجالس ایوان چهل
ستون طراحی مشار الیه بود و اکثر نگاشته ارقام زرین قلم اوست بعد از واقعه هایله شاه جنت مکان
بر صحیفه هستی طرح ممات انداخت میر زین العابدین دختر زاده استاد سلطان محمد مصور استاد شاه جنت
مکان و بغایت مرد سلیم النفس نیکو اخلاق پاکیزه روزگار بود آراسته ردی حسن ادب شیوه و شعار خود
گردانیده در خدمت وضیع و شریف معزز بود و نقاش خوب مجلس ساز و مصور بغایت پاکیزه کار و چهره پرداز
بود شاگردانش کارخانه نقاشی دایر ساخته کار میکردند اما خود همیشه جهت شاهزادگان و امرا و اعیان
کار کرده رعایت مییافت و انوار توجه و مرحمت اکابر بر صفحه حالش میتافت در زمان اسمعیل میرزا که

ابداع

ابداع کتابخانه مجدد نمود مشار الیه را نیز از اصحاب کتابخانه کردند صادق بیک از اتراک طایفه افشار
و مرد رنگین صاحب طبیعت بود صادقی تخلص میکرد و از آغاز جوانی ذوق مشق نقاشی یافته ملازمت
شبانروزی نادر العصر و الزمان استاد مظفر علی اختیار نمود و او آثار قابلیت و ترقی از ناصیه احوالش
مشاهده نموده همت بتربیت او مصروف داشت و در شاگردی او بمرتبه کمال ترقی نمود مدتی از غرور
نفس و سرکشی طبیعت که در کار نقاشی رواجی نبود و زمانه بر حسب آرزویش دوران نمی نمود ترک
انکار کرده از لباس ظاهر پرستی عریان شیوه قلندری پیش گرفته با زمره قلندران سیاحت و
دوران مینمود امیر خان موصلو در حینی که حاکم همدان بود از حال او خبر یافته و او را از لباس قلندری
بیرون آورده ملازم خود ساخت و با او سلوک ادمیانه میکرد و بمقتضای طبع ترکیب و شیوه قزلباشی
دعوی جلادت و شجاعت نموده شجاعان آن زمان را با دبر و تیشش در نمی آورد و در زمان نواب سکندر شان

ملازمت سکندر خان افشار و بدر خان برادرش اختیار نموده در سوکه یقه ترکمانان استرآباد دلاوریهای
بی عاقلانه از و بظهور رسید اما هیچ وقت از مشق نقاشی غافل نبود در اواخر ترقی عظیم کرده مصوری
بی بدل نازک قلم و نقاش و طراح بیقرینه شد و بقلم موی شکاف هزاران پیکر بدیع بر لوحه مقصود
نگاشت و بزیور قابلیت و استعداد آراسته و بحلیه شاعری و سخنوری پیراسته قصاید و غزل و
مثنویات مرغوب دارد و این دو بیت از مثنوی جنگنامه بسیار خوب گفته مثنوی ملمهای
پیکان زبرندگی مانده مزرع آفت زندگی تیر زین همه کشت آرزوی پشت بگیر ابر تیغ دگیر المنت

چون در سلک شعرا از ابیات او بیتی چند مرقوم خواهد شد درینجا بهمین قدر اکتفا نمود و در زمان
اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه بود و در زمان اعلی شاهی ظل الهی منصب جلیل القدر کتابداری
یافته مورد شفقت و منظور نظر عاطفت گردید اما بغایت بد مزاج و غیور و تنگ حوصله بود و قوی
و بد مزاجی هرگز او را از اعراض نفسانی آسوده نمیگذاشت و همیشه با یاران ابنای جنس که مقتضای
طبع عمل نموده بد سلوکی از حد اعتدال میگذرانید و ایشان این متاع کاسد را که در بازار اهلیت
بس نارواست از و خریدار نبودند و او پای از دایره انصاف و اعتدال بیرون نهاده در نشست خوی
با همه کس افراط مینمود بدانچه از بساط قرب و منزلت دور و از خدمت مرجوعه مهجور بود اما تا آخر
ایام حیات تغیر در منصب او نشد مواجب کتابداری از دیوان اعلی میگرفت مولانا عبد الجبار
ولد حاجی علی منشی استرابادی تعلیق نویس است در اوایل حال کسب فنون نقاشی نموده در آن
فن رتبه عالی و مهارت تمام یافت مشق خط نیز کرده کتابه نویس خوب بود بسیار مرد رنگین خوش
صحبت بذله گوی شیرین زبان بود اکابر و اعیان بصحبتش رغبت نموده فرصت کارش نمیدادند
مدتی بگیلان رفت و در سلک ملازمان و ندما و مجلسیان خان احمد والی گیلان منسلک بود
بعد از شورش الملک و گرفتاری خان احمد بدار السلطنه قزوین آمده رحل اقامت انداخت
اگرچه کارخانه نقاشی دایر ساخته بود اما اکثر اوقات خود را صرف مجلس امرا و اعیان
نموده خود بدان کار کمتر پرداختی خواجه نصیر پسرش که مانند پدر بلکه از پدر بهتر خلقت یافته کسب

استعداد

استعداد نموده بود با شاگردان کار میکرد و زیاده از دیگران با حسین بیک زباشی که سر
کرده سلطان حیدر زبان بود مربوط و مخلوط بود با برادران در زمان اسمعیل میرزا از خدمت
کتابخانه مهجور گشته در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید و در زمان نواب سکندر نشان که خان
احمد بحکومت گیلان نصب شد مجددا ملازمت او اختیار کرده بگیلان رفت و در آن ولایت بعالم آخرت پیوست
سیاوش بیک گرجی غلام شاه جنت مکان بود و آنحضرت آثار قابلیت از اطوار او مشاهده فرموده
او را بکسب نقاشی واوند شاگرد استاد حسن علی مصور بود و چون بقدر مهارتی دران علم یافته ترک
غلامی پسند خاطر اشرف گردید بنفس نفیس متوجه تعلیم او گشته درس کردی آنحضرت که بحسب حسن
صور کم نظیر یافته قلم قدرت مصور الاشیاء بود ترقی عظیم کرده بسیار نازک قلم و دقیقه کار
و مصور بقرینه بود و سیاه قلم و گره پردازی و نشعر او در هیچ استادی بدست نمیتوان گرفت
مجلس سازی او بی عجب بود و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه بود و در زمان نواب سکندر نشان
او و برادرش فرخ بیک در سلک معتمدان شاهزاده جوان بخت کامکار سلطان حمزه میرزا منتظم
بودند و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی مدتها ملازمت اشرف نموده در رکاب اقدس آنحضرت
بکر عمر شان نابود گشت مولانا شیخ محمد سبزواری مردی بذله گوی شیرین قیافه بود خوش اختلاط
بود و در فن تصویر و رنگ آمیزی یکه صورت دم از یکتایی میزد و الحق دران دعوی صادق و همه
استادان نقاشی درین ماده باو موافق بودند نستعلیق بسیار خوب مینوشت و نقل قطعات استادان

چنان میکرد که تمیز آن از منقول عنه نزد دیده وران خطابین بسیار دشوار بود صورت فرنگی زاد عجم او
تقلید نموده شایع ساخت اما کسی بهتر از و کونه سازی و چهره پردازی نکرد در سبزوار ملازمت سلطان
ابراهیم میرزا اختیار نموده در خدمت او بعراق آمد در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و بعد از ان
بخراسان رفته ادراک صحبت فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی کرده جان داد مولانا علی اصغر
کاشی استاد بیقرینه و مصور و پاکیزه ساز در پرداخت و رنگ آمیزی منفرد در کوه پردازی و درخت
سازی از اقران در پیش بود او نیز در خدمت سلطان ابراهیم میرزا در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد
پسرش آقا رضا در فن تصویر و یکه در صورت و چهره کشائی اعجوبه زمان گشت و درین عصر و زمان مسلم الثبوت
است از جهالت نفس با این نزاکت قلم همیشه زورآزمای و ورزش کشتی گیری کرده از ان شیوه محظوظ بود
و از صحبت ارباب استعداد کناره جسته بان طبقه الفت داشتی دران عهد فی الجمله از ان هرزه درایی باز
آمده اما متوجه کار کمتر میشد او نیز بطریق صادقی بیک بد مزاج و تنک حوصله و بی اختلاط است الحق استغنا
در طبعش هست در خدمت اعلی شاهی ظل الهی مورد عواطف و الطاف گردیده رعایتهای کلی یافت
اما از طور ناهنجار صاحب اعتبار نشد و همیشه مفتقر و پریشان حالست و این بیت مناسب حال او افتاده

بیت طالب من همه شاهان جهان اند و مرا در صفاهان جگر از بهر معیشت خون شد

میرزا محمد اصفهانی مصور نازک قلم و شاگرد خواجه عبد العزیز کاکا بود و در پرداخت و مجلس سازی بیقرینه و در ریزه کاری هیچکس ازین طایفه
با او برابری نمینمود در زمان اسمعیل میرزا در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید مولانا حسن بغدادی

درفن

در فن تذهیب فرید عصر و یگانه روزگار و وحید دوران بود مجملاً فن تذهیب را بسر حد اعجاز رسانیده بود
و جمیع استادان این فن او را درین امر مسلم میداشتند تذهیب مولانا یاری که این شیوه را بر طاق بلندی
نهاده در برابر ریزه کاری و دقیقه پردازی او آب و رنگی ندارد و در اواخر زمان شاه جنت مکان او را متهم
بان ساختند که تقلید مهر اشرف کرده الحق دران کار ید بیضا نموده بود شاه جنت مکان او را کرانیده همواره تهدید
قطع ید میفرمود اما بالاخره بجهت آنکه در گنبد مبارک حضرت ابا عبد الله الحسین کار کرده زیب و زینت از روضه
مقدسه داده بود از سیاستش اغماض نموده توبه اش دادند که دیگر مرتکب چنین امری نگردد و در زمان
اسمعیل میرزا داخل اصحاب کتابخانه شد و پسرش نیز از هنرمندی پدر بهره یافته تذهیب و تصویر را با یکدیگر
جمع کرده ملا عبد الله شیرازی او نیز مذهب خوب بود اما رتبه مولانا حسن نداشت مرد خوش صحبت بذله گوی شیرین
زبان بود و در خدمت سلطان ابراهیم میرزا می بود در قرب و منزلت از دیگران پیش و از اقران در پیش بود
بعد از واقعه میرزا از جمله اصحاب کتابخانه اسمعیل میرزا گردید و دران عصر دیگر نقاشان ماهر بودند مثل محمدی هروی
و نقدی بیک کوسه و غیرهما اما بذکر چند نفر که از مشاهیر این طبقه و شهره این فن بودند اختصار [illegible]

ذکر طبقه شعراء از ارباب نظم که در حین زمان شاه جنت مکان هنگامه سخن پردازی از ایشان گرم بود

بیت
پیش و پسی بست صف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا

از طبقه علیه شعرا که ناظمان مناظم سخن پرای و پیرایه بندان سلسله معنی آرای اند دران هنگام در اردوی معلی و در ممالک محروسه شاعران
سخنور و سخنوران بلاغت گستر بیشمار بودند در اوایل حال حضرت خاقانی جنت مکانی را توجه تمام بحال

این طبقه بود چند گاه میرزا اشرف جهان و مولانا چوپی از هم صحبتان بزم اقدس و معاشران
مجلس مقدس بودند و در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغات عظیم میفرمودند چون
این طبقه علیه را وسیع المشرب شمرده از صلحا و زمره اتقیا نمیدانستند زیاده توجهی بحال ایشان نمیفرمودند
و راه گذرانیدن قطعه و قصیده نمیدادند مولانا محتشم کاشی قصیده غرا در مدح آنحضرت و قصیده
دیگر در مدح مخد زمان شهزاده پری خان خانم بنظم آورده از کاشان فرستاده بود و بوسیله شهزاده مخدره
مذکور معروض گشت شاه جنت مکان فرمودند که من راضی نیستم که شعرا زبان بمدح و ثنای من
الایند قصاید در شأن حضرت شاه ولایت پناه و ائمه معصومین گفته صله اول از ارواح مقدسه
حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند زیرا که بفکر دقیق معانی بلند و استعارت دور از کار در رشته
در آورده بملوک نسبت میدهند که بمضمون احسن او کذب اکثر در موضع خود نیست الا اگر
بحضرات مقدسات اسناد نمایند در شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آن ثابت و محتمل الوقوع است
غرض که جناب مولانا صله شعر از جانب اشرف نیافت چون این خبر بمولانا رسید هفت بند مرحوم مولانا
حسن کاشی را که در شأن حضرت شاه ولایت و سلطان سریر هدایت در رشته نظم کشیده همانا از
الهامات آسمانیست و دست سخنوران زمان از دامن آن کوتاه جواب گفته بخدمت فرستاده
صله لایق یافت شعرای پای تخت همایون نیز شروع در هفت بند گوئی کرده قریب به پنجاه هفت بند هفت
غرا بتدریج بمعرض عرض در آورده شد و هر یک بجایزه و صله مفتخر و مباهی گشتند بالجمله از شعرای این طبقه

که بعضی

که بعضی در اردوی معلی بودند و بعضی دیگر در ممالک گوی تفوق و رجحان از اقران میربودند اول افصح
الفصحا مولانا ضمیری اصفهانیست که زبده و خلاصه سخنوران زمان و یگانه دوران بود علم رمل را خوب میدانست
از آنجهة ضمیری تخلص کرده بود ساحت ضمیرش منبع معانی و پیرایه فکر کبرش فصاحت صحبتش خاص و عام این
طبقه او را سر خیل سخنوران میدانستند سخنان لآلی انتظامش از حیز شمار بیرون گشت بسیار سریع الفکر بود و بهر روز
ده غزل لااقل از مطلع طبعش سر میزد اکثر دواوین شعرای متقدم را جواب گفته دیگر تتبعهای عالی در قصاید و غزل
از بحر مواج طبیعتش بساحل ظهور آمده از جمله این بیت از غزل سر دیوان بابا فغانی که نسخه از سحر سامریست
و بدیوانی برابر است بیت گر نه فریب وعده روز جزا بود ز تو ٭ سوی بدن که آوردی جان گریزه پای را
این بیت در مداحی عالی افتاده بیت روزی که شد افراخته ایوان قصر رفعتش ٭ بود زمین خشت گلی کز دست
بنا ریخته ٭ و از ابیات عاشقانه اش این چند بیت اکتفا رفت بیت لب بمکیدی و من از ذوق رفتم
بهوش ٭ با تو کیفیت این باده ندانم چون کرد ٭ میخواست رستخیز ز عالم برآورد ٭ آن باغبان که تربیت این
نهال کرد ٭ و این بیت نیز از جناب مولانا بغایت مشهور و عالیست جمعی بمولانا داعی پسرش نیز نسبت
میدهند بیت نقشبند صورتت را آنکه باید آفرید ٭ بیش ازین خوبی بظرف حسن گنجایش نداشت ٭
و در راه کربلای معلی پای جناب مولوی را سر مار گزیده بود و قطعه در آن باب گفته این دو بیت از آنجاست
بیت پر بایست رفتن در طریق کربلا ابدال ٭ که تا پای طواف پادشاه دین و دنیا را ٭ غلط
کردم بپا رفتم بلا آن سر مار بود از من ٭ گناه از جانب من بود جزای نیست سر مار او لی معذور میدارم

درراه ثنایت «چنان بودم که از مستی ز سر نشناختم پا را» ابیات بلند و معانی دلپسند او بسیار است
و در میان ناطقان مناظم سخنوری مشهور و در تذکره میر تقی کاشی خلاصه آن مسطور است استاد سخنوران عالم
مولانا محتشم از خطه کاشان است در شاعری شهره آفاق و شعرش پر طمطراق صنایع بدایعی که مولانا
مذکور در شعر درج مینماید دست فکرت ارباب نظم بان نمیرسد از جمله قصیده در مدح اسمعیل میرزا گفته
بود که هر مصرعی از آن تاریخ جلوس است قصاید مصنوع بسیار و غزل و ترکیب و ترجیع بیشمار دارد امّا مرثیه
که بجهت سید الشهدا که خامس آل عبا در سلک نظم درآورده و ابیات بلند و معانی دقیق در آن مندرجست
گوشواره گوش سخنوران روزگار تا یوم القرار از و یادگار است بر مرثیه شیخ آذری علیه الرحمه که تا غایت
هیچیک از شعرا تتبع آن نتوانسته اند نمود رقم نسخ کشیده این دو بیت از آنجاست بیت روز یکه
شد بنیزه سر آن بزرگوار «خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار» ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند «یکباره بر
جریده رحمت قلم زنند» در فوق اشاره شد که مولانا قصیده در مدح شاهزاده عفت قباب شهزاده
پریخان خانم گفته بود این دو سه بیت از آن قصیده است بیت در خواب نیز تا نتواند نگه کند «
ابروی بران مه خورشید احتجاب «نبود عجب اگر کند از دیده دگر گور» معمار کارخانه احسان منع حجاب
خود هم بعکس صورت خود گر نظر کند «ترسم که عصمتش کند اعراض در عتاب» فرمان دهد که
عکس پریزی ببغداد «بیرون برد قضا هم از آینه هم ز آب» غزلهای رنگین عاشقانه مولوی که
بطرز خاص از مطلع خاطرش سر زده بسیار است و این مطلع او بغایت رعناست بیت ای گردن

بلند

بلند قدان در کمند تو «رعنای آفریده قد بلند تو» چون این مختصر گنجایش این ندارد که محل رقوم اشعار
بلاغت آثار گردد و بهمین قدر اختصار رفت مولانا ولی جناب مولوی از اعیان ولایت دشت
بیاض من اعمال قاین خراسانست شاعر شیرین زبان و مرد رنگین خوش صحبت فصیح البیان بود بهر تتبعی
از غزلهای ابدارش در دانه ایست در کمال لطافت و قصاید غرایش در غایت فصاحت و بلاغت
در زمان شاه جنت مکان برفاقت خواجه زاده و مطلوب خود که از اعزه سادات انولایت بود بار دو آمده
مدتها در دار السلطنه قزوین توقف نموده با مولانا ضمیری و شعرای پای تخت همیون معاشر و همصحبت بود
در زمان نواب سکندر شان بخراسان رفت و در فترت خراسان تلیم سلطان اوزبک بعلت رفض
در مقام آزار او درآمده بود عاقبت بقتلش فرمانداد و عذر آن میگفت که شاعران سیه زبان میباشند
چون مولانا از ما آزرده شده بود ملاحظه کردیم که مبادا هجو ما کند بر صفحه روزگار باقی ماند شخصی از اهل خراسان
در جواب گفته که کدام هجو از این بدتر بود که جناب سلطانی بقتل چنین شخصی که وحید زمان خود بود فرمان داده
و ارتکاب این عمل شنیع نمودند و رقم این بدنامی جهت خود بر صفحه روزگار ثبت کردند تلیم سلطان تصدیق
این قول کرده بود اما عاقبت گوینده این حرف در ازای این گستاخی بقتل رسید در انتقام لازم نمود
که قصیده در مدح و منقبت حضرت امام المشارق و المغارب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه
در رشته کشیده چند بیتی موقوم کرد مولانا وحشی از شعرای سخنور و سخنوران فضیلت گستر بود همیشه
در دار العباده یزد اقامت داشت در غزل و مثنوی یگانه دهر است کتاب فرهاد و شیرین که از نتایج

طبعش در رشته بلاغت انتظام یافته بین الجمهور مشهور و ابیات بلندترین و معانی دقیق رنگینی دیوان
صحیفه بلاغت آیین هند رحبت و ابیات بلند شاعرانه دران کتاب بسیار از انجمله در این قطعه مشهور
الکفار رفت شعر بجا موسیان سپرده راه پرویز خبر داد از شمار کام شبدیز که گر بر سنگ خوردی
نعل شبرنگ ز ران خوردن شراری جستی از سنگ هنوز آثار گرمی باشد ار بود گرد در مجلس شیرین
خبر بود ور از دیوان غزلیاتش ابیات عاشقانه بر زبان استاد یگانه بسیار است بدین چند بیت
مشهور که در خاطر بود اختصار نمود بیت یک جهان جان خواهم و چندان امان از روزگار کین جهان جان جان
جان جهان سازم نثار مریض طفل مزاجند عاشقان ورنی علاج درد تغافل دو روزه پرهیز است
ایضاً گر دشنه بطرف دامن از ادکان گر بر اندازد فلک بنیاد این ویرانه را می ز رطل عشق
خوردن کار هر ظرف نیست وحشی باید که بر لب کیسه دامن پیمانه را خواجه حسین ثنائی از مشهد
مقدس است دران حین در خدمت سلطان ابراهیم میرزا میبود و از انجناب رعایت مییافت
شاعر قصیده گو لیست معانی بلند پرواز دارد اما در شعر قصدهای پیچیده میکند که طبع اکثر سخن سنجان
روزگار از درک معنی آن قاصر است و این چند بیت از انجمله انتخاب بیت هوا معقد مرات آب گشته
ازان که سرنگون شده است را بامتحان برد ایضاً پرده شب میدرد قهرت از ابروی صبح شعله
بت شمع را در استخوان می آورد ایضاً مانده حباب از حیاتش بر روی آب قدر تو گر کند صدف
گوهر آفتاب گر بلبل جا کند در بس آینه تخفض چند تمثال خویش یافته از قفا گرنهی از نهان

برلب

بر لب شمشیر دست از زخم فشاند چو مهر در عوض خون طلا وحید زمان فرید دوران میر حیدر معمائی
کاشانی از سادات طباطبائی حسینی صاحب سور عالی انجابت در شیوه معما بی‌مثل و در تاریخ گوی
بی بدل مدت عمرش از نود تجاوز نموده و هرگز از زمره عاشقی خالی نبوده در زمان شاه جنت مکان
در کاشان بمیرزا جعفر ولد میرزا بدیع الزمان وزیر انجا که بحسن جمال صوری و اخلاق معنوی آراسته بود
مختلط و مصاحب بود میرزا جعفر بهند رفته بمرتبه اصفهانی ممتاز شد و جناب میرزا در زمان جلوس همایون
حضرت اعلی شاهی بشوق میرزا غالب آمده بهند رفت و بوسیله او بخدمت پادشاه والا جاه جلال الدین
محمد اکبر پادشاه رسید و در زمره مجلسیان انحضرت منسلک گردید اصفهانی با آنکه امساکی در طبیعت
غالب بود موازی سی هزار روپیه اکبری که یکهزار تومان شاهی عراقی باشد بجناب میر رعایت
نمود و از پادشاه نیز رعایتهای کلی یافته بعد از ایامی که دران ولایت بسر برد اراده حج بیت الله
الحرام نموده بدان سعادت فایز گشت و دو سال در مکه معظمه اقامت در شب بر حسب کلام حب
الوطن من الایمان دست قاید شوق گریبانش گرفته بخطه کاشانش کشانید و از حضرت همایون
اعلی بانعامات و سیورغالات بهره ور گردید اشعار میر از قطعه و قصیده و غزل و تاریخ بسیار است
درین صحیفه بیک رباعی در مناجات اختصار نمود رباعی زاهد بخند که غفاری تو ما غرق گناهیم
که غفاری تو او قهاریت خواند و ما غفاریت یارب بکدام نام خوشنداری تو مولانا ملک
غیور الجندانی(?) برادرش مولانا داعی هر دو برادرش صاحب کمال و از اهل فضل و کمال اند

ملک طیفور در زمان شاه جنت مکان در مدرسه از مساریه قزوین میبود هرزه گرد و بسیار عاشق
پیشه بود با کمال صلاح و تقوی از جوانان خوش رو و خوب سیما حظ وافر داشت بر طبعش وسواس
غالب بود و در زمان حضرت اعلی همیون از قزوین رخت اهل بکاشان کشید استغنای در طبیعتش بود
که با وجود فقر و تنگدستی بنان جوی قناعت کرده خود را هرگز در زی اهل طمع در نیاورد از اشعار او
این یک بیت بدیوانی برابر است بیت خون چکانیست ملک تیغ ستم پیشه ام که بی افکند بر خانه قاتل
برد و مولانا داعی برادرش در الجدان میباشند گاهی بکاشان آمده با شعرا و مردم کاشان صحبت میدارند
او نیز مرد قانع درویش نهاد و اشعار ابدار ازو بسیار سر زده قصاید و غزلیات مرغوب دارد از
اشعار او بیک بیت اکتفا رفت بیت تا از زلف سیاه کارش زده است :: مانند کسی دلم که مارش
زده است :: زار ز دل عاشق بیچاره چرا :: از راه زنی که روزگارش زده است میر والهی قمی در سادات
مدینه المومنین قمست شاعر شیرین کلام صحبتش رنگین و سخنانش با مزه و رنگین در علم موسیقی ماهر و در قول
نواساز و تصنیفاتش نغمه طراز اشعار عاشقانه و معانی استادانه بسیار دارد بدین چند بیت مشهور اکتفا رفت
بیت بر آشیانه بلبل نسیم بازد و گفت :: که خانمان اسیران خراب میباید :: ما چو طفلیم و جهان
مکتب و عشق تو ادیب :: هجر و وصل تو در پنجشنبه و آدینه ماست مولانا ملک قمی شاعر خوش سخن است
و در اغاز شاعری چاشنی در سخن او بود که در اشعار دیگران نبود در اول جوانی در شعر ترقی کرده کلامش
نهایت مزه و پختگی یافت از ایران بهند دکن رفته در ملازمت عادلشاه روزگار گذرانیده دا

باتفاق

باتفاق مولانا ظهوری کتاب نورس را که نه هزار بیت است بنام عادلشاه تمام کرده هر یک چهار هزار و پانصد
بیت گفتند و نه هزار تومان بالمناصفه صله یافتند و این چند بیت ازو ثبت افتاد بیت ما بلبل
گل در نظر لال زبانیم :: آویخته از گلبن حسرت قفس ماست ایضاً ناز عاشقان معشوق را بر ناز میدارد
تو ستم تا پا و فا کردی ترا من بی وفا کردم ایضاً هر ناله که از جگر برارم :: در سینه بسوخت بیکرم را نگذاشت
که بال و پر برارم :: بگذار که دست دل بگیرم :: زین وادی پرخطر برارم ایضاً در دستش بود که یک چند
براید با ما :: غمزه تعلیم ستم کرد بنشانش کرد مولانا فهمی کهنه شاعر سخنور و بعد از مولانا محتشم در کاشان
دم از یکتایی میزد و از سایر شعرای کاشان منفرد و ممتاز بود نزد همکنان حجت و بابرکت و ساز و این
بیت از قصیده که جهت وزیر اصفهان گفته بود بسیار خوش ادا است بیت کلاه زنگوله مهر بر سر
صحیح است :: بعهد خواجه مگر آب کرده است بشیر :: از غزلهای عاشقانه اش این چند بیت مشهور است
بیت بر هم چو بینی جلوه گریهای تو حیف است :: بگذار مرا تا به تماشای تو میرم ایضاً تو بر کس نگذری کش
رخنه در جان نینداز :: من ز حیرت نمیدانم که زخمی خورده ام یا نه ایضاً ای غرض از تو عالی نهاد
با من دار که با منت باد :: مولانا حاتم کاشی شاعر شیرین گوی بود جناب مولانا بسیار بزرگ جثه و سیه لون
واقع شده بود ظرفای کاشان طعن هندی بر وی میزدند و در حضور سخن از هندوستان میگفتند و مزاج او از این
ظرافت بهم می آمد وقتی زیرجامه سیاه پوشیده بود یکی از خوش طبعان گفته بود که ملا مگر پای جامه را
درمالیده و جناب مولوی همیشه مورد این ظرافت بود و در شیوه غزل بی بدل است و این چند بیت

ازوست بیت برگ بهای هستی من غبسبوی می ∴ خندید انقدر که شکم بر زمین نهاد ∴ فتادم
از نظری هر که بود در عالم ∴ هنوز چشم بداندیش در قفای منست ایضاً بی پاره جگر نزود آه من بچرخ
زین لعل پاره ها طبق آسمان پرست ∴ بجز کرم بر سند که حاتم را او اکنتی ∴ سرت گردم چه خواهی
گفت هامن هسم همان گویم ایضاً غمزه ات قطع حیات همه کس کرد کنون ∴ چشم بر زند کی خضر و مسیحا
دارد ∴ من در نماز سجده بت میکند دلم ∴ گو برهمن که خنده زند بر نماز من میر منصوری قمی سید صالح
پاکیزه روزگار بود سالها در عتبات عالیات بطاعت و عبادت گذرانیده در حین ارتحال شاه جنت
مکان و ایام جلوس اسمعیل میرزا که در دار السلطنه قزوین مجمع این طبقه بود میر منصوری نیز در انجا
تشریف حضور داشت میرزا اکبر بن در یافته بود این طبقه بجهة نسبت سیادت و شیخوخیت با او بعزت
و احترام سلوک مینمودند اگر چه کم گوست اما در غزل صاحب فن و شیرین سخنست و این بیت را
جواب گفته بیت ز وعده های توام ذوق انتظار بس است ∴ که هیچ عیش برابر با انتظار تو نیست
میرزا صبری روزبهانی اصفهانی در بلده اصفهان اقامت داشت پدرانش از سادات اردستان
بودند شاعر غزل گوست و این ابیات ازوست بیت آن کیست که از شرم و حیا پرده نشین است
و ز دیدن گستاخ منش چین بجبین است ∴ بر رحم چنین را زخدا میطلبیدم ∴ آنکس که سزای دل من نیست همین است
ایضاً بتو بیوفا گمان دل مهربان ندارم ∴ تو کجا و مهربانی بتو این گمان ندارم ∴ غم تو نشسته در دل صبری بجان
میارا یدل ∴ تو بگو اگر توانی که من این زبان ندارم میرزا حسابی از امیرزادهای قصبه نطنز و خوش

خواجه قاسم مستوفی و جوان مستعد قابل بود و شعر را خوب میگفت و در علم موسیقی ماهر و تصنیفات
تازه و نقشهای بدیع از و زبانزد گویندگان عراقست در بلده قزوین اوقات بعشق گلرخان و
ادراک صحبت خوبان صرف مینمود از اشعار او در حین کتابت این دو بیت مشهور در خاطر بود
بیت بر حسابی رشک دارد مدعی خوش صحبتست ∴ رشک بیهود است بر چیزی کسی دیده که هم ∴
حکیم از نقطه موهوم سری گفت در مجلس ∴ بفکری رفت هر کس من بفکر آن دهان رفتم ∴ حسابی
یار می آید تا ببینی که می بینی ∴ ترا دیدار ارزانی که من از خویشتن رفتم قاضی نور اصفهانی وی از
موضع اندمان من اعمال اصفهان و از زمره طالب علمان بودند و در قزوین با خواجه افضل ترکه بر طو
و مخلط کسب فضایل از و مینمود بعضی اوقات در مدرس میر فخر الدین سماکی تلمذ میکرد دران
اوقات بشعر و شاعری شهرتی نداشت بسیار کم شعر است اما بسیار خوش طبیعت و شیرین گفتار
انچه از بهر طبع و رشانش بساحل بظهور آمده بمثل و مانندست و گویا شیخ فیضی هندی این بیت
از زبان او گفته بیت گر در دنیست در سخن من عجب مدار ∴ کین باده را به پرده دل صاف کرده
کرده ام بنابرین همه اشعار او منتخب است و این چند بیت از قصیده و غزل ثبت افتاده است
غزل کسی که چشم تو در خانه کمان آید ∴ شکست بر صف چندین هزار جان آید ∴ تو چون بقصد
دل خسته ناوک اندازی ∴ اگر چه تیر تو بی هیچ زحمت بنشان آید ∴ بناخن از تن خود استخوان
برون آرم ∴ که ناوک تو مبادا به استخوان آید ∴ مریض عشق تو زهر اجل چنان نوشد ∴ که ز تصور آن

ت در دهان آید؛ اگرچه بر سر بازار عشق رسوائی، مرا همیشه زبان بر سر زبان آید؛ گشوده ام در دکان و جان ودکام
که بد معامله بر در دکان آید؛ این قطعه نیز از قصیده ردیف آتش رمدای لب رعالیست قطعه چنین لقاب
گشودند از حقیقت رب؛ جاهی که رفت ندند از زبان آتش؛ که دود حاصل از اجزای ارضی ناری؛ صعود کرد فتاد
اندران دهان آتش؛ و از غزلیات این چند بیت در خاطر بود قطعه چه شتابست در کرشمه و ناز؛ با گر فتار روزگار
دراز هرچند که ازو ده زبیداد نکردیم؛ آن نیست که از عذر دستم شاد نکردیم؛ کوه از مژه توان کند ولیکن؛ برهم زدن
هنگامه فرهاد نکردیم ایضاً انجمان مشغول بت گشتیم چون هندی بر؛ عمر بگذشت و ندانستیم کز استغفار چیست ایضاً
بر نیامم که تیری از گشاد آن کمان کم شد؛ نشانش تا در دل بردم و انجا نشان کم شد؛ نمیدانم چه ناشایسته از من در وجود
آمد؛ که تا بوسم ز کف افتاد و زنار از میان گم شد جاسم بیگ شهی اصل او از طبقه اتراک کالنست متولد در منشا
او ولایت ری در بلده طهران اقامت داشت مدتی در قزوین در خدمت فضلا و دانشمندان اکتساب علوم
نموده در شیوه سخنوری خود را از اقران برتر میشمرد قصاید و غزلهای غرا بر صفحه بیان نگاشته با مدح میرزا سلیمان
و منیب خان بود مولانا حزنی مرد طالب علم فاضل شوخ طبع بود شعر را بسیار خوب میفهمید هر عقده که در معنی
ابیات مشکله و خیالات دقیق شعرا پیش می آمد باسانی میگشود نهایت شکفته طبعی داشت میخواست که از زمره
فضلا و علما باشد چون در شعر فهمی دهره کردی ولی تکلفهای صاحب مذاقانه که لازمه شعر است سرامد اقران بود
شاعری هنر شهرت کرد؛ و این بیت از و مشهور عالم است بیت در چمن بو زلیخا دگرست میگفت؛
با دزندان که در دل انجمن آرای بود؛ و این ابیات نیز از دست ایضاً زگری جگرم دوش چشم تر میسوخت

حکایتی بگمان دروغش آتش نوزد
جانکه برنج ابرو حباب از آن آتش

چراغ دیده براه تو تا سحر میسوخت؛ نماند روغن بادام و چشم میدیدم؛ که پاره دل پرکاله جگر میسوخت
خون ز چشم میچکید کو گل درین مجلس نشاس؛ جان بهر کس مینهم کو عود در مجلس مسوز؛ این مقطع نیز از جناب
مولانا شهرتی عظیم دارد و الحق عاشقانه است بیت هنوز این اول عشقست مزنی گریه کمتر کن؛ که وقت گریه‌های
در دل پروز می آید مولانا هلاکی مرد درویش نهادی بود سوادی نداشت و مطلقاً چیزی نخوانده بود و شعر که میگفت
در کوچه و بازار بهر کس که میرسید التماس مینمود که بخط او مسوده میکردند و مدتها این شیوه از مردم مخفی بود
قصاید و غزلیات دارد و این بیت از و بسیار مشهورست بیت تو طور من همه دانی و بگذری بتغافل
هلاک طور تو گرده هلاکی همدانی قصیده در تهنیت جلوس اسمعیل میرزا گفته بود در همان چند روز که بمقر
سلطنه رسید گذرانیده دوازده تومان جایزه گرفته بدین هوس جمیع شعرا قصاید غرا در رشته بلاغت
کشیدند و اتفاقی نیافتند مولانا مظهری کشمیری جوانی خوش سیمای وجیه و صاحب حسن ملیح بود
حسن خطش قلم نسخ بر صفحه عارض خوبان کشیدی و سخنان شیرینش شور در میان سخنوران جهان انداختی
در اغاز نشو و نما از ولایت دلپذیر کشمیر بوم بیرداد راک صحبت شعرا بایران آمد و چندگاه درین دیار سیاح بود
و ازینجا عزم سفر کرده مانا مراجعت بدیار خود نمود از اشعار و این چند بیت ثبت افتاد بیت چه حالتیست
ندانم جمال سلمی را؛ که پیش دیدنش افزون کند تمنی را؛ رسید و مضطربم کرد و انقدر نشست؛ که اشنای
دل خود کنم تسلی را بصبت دیده مجنون زخویش و بیگانه؛ به آشنا نگهی بود چشم لیلی را؛ کرم تیغ
جفا گشته عفاک الله؛ مده بخاطر خود ره جفای عقبی را؛ که گشته تو نهادم ز صفحه خاطر؛ بخون خویش

فروشست و حرف دعوی را شعرای قزوین در دار السلطنه قزوین چند صاحب طبعت از اهل آن
شهر بودند که در هنگام بازار شاعری از ایشان گرمی داشت بذکر چند نفر مشهور اختصار رفت و چون
مردم آن ملک هر چند کمال تنگدستی و فقر و بیکی داشته باشند از گدیه محترز زند چنانچه میانه شعرا و ندمانیز که ارباب
طمع میباشند رسم سوال نیست و قطعه و قصیده بجهة طمع و رعایت بارباب دولت گذرانیدن از ایشان
کمتر ملاحظه شده لهذا این چند عزیز که اسامی ایشان نوشته میشود از کاسبی وجه معاش حاصل مینمودند از جمله
مولانا فروغی عطار مرد سخن سنج صاحب حال و بکسب عطاری قیام داشت همیشه پیش دکان او ارباب
نظم بودند و در اثنای شغل و داد و ستد با شعرا صحبت شعر میداشت و این دو سه بیت از غزلیات
او از غایت اشتهار چون طبله عطار رایحه مشک تتاری بمشام جان سخنوران روزگار رسانید بیت
در فراقت زان نمیمیرم که باید در دلت ، کان ستم نادیده روزی چند با هجران ساخت ، بچه
مشغول کنم دیده و دل را که مدام ، دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد ، کدام روز دل بیقرار من گریست
که کوه و دشت بر احوال زار من نگریست ، نشان بکیم بس که همین کج من مردم ، بغیر شمع کسی بر زار
من نگریست ، این دو سه بیت نیز در جواب قصیده ظهیر اروشت الفقا هر جا که جان بزور یکی
یکی ناتوان دهد رشکم کند مباد بیاد تو جان دهد هر چند آشنا کشم و بیگانه پروری این مطلع همینه
تسلی آنم هر شادم که هر که دل بتو نامهربان دهد چندان بخاک خون طپانی که جان دهد مولانا ظهی
مرد قصیر القامت درویش نهاد شیرین قیافه بود بغایت گرم اختلاط و باسوز گذرانه اکثر اوقات چاشنت

دشنام

دشنام شاعران مفلس و نامرادان شنود را از دست رنج طباخی او بود و این دو سه بیت از مشهورات
بیت روزی که بشکنند سگ او استخوان من ، آید صدای ناله ام از استخوان هنوز ، طهی وجود گشت
درین ره حجاب تو ، آتش زدل برآر و بسوز این حجاب را ، دیوان میرهمون را جواب میگفت و این بیت
در جواب غزلهای دیوان میرزا در خاطر بود الفقا گاه غم بر سرم از تشنگی میبارد ، که بگو بود خرمن
افلاک انجا سلطان القرا از محله درب ابهر قزوین بود در اوایل حال بکسب قراطی و زردی اهل فقر
دکوت و درویشی سلوک مینمود و در شعر تتبع طرز بدیع خواجه حافظ شیرازی میکرد و دیوان خواجه را جواب
میگفت و دعوی برابری میکرد و ظرفای النهد نیز باطن خواجه حواله مینمودند ایامی در ولایت هند
سیر و سیاحت نموده باز بایران آمد روزی چند در بساط عزت حضرت اعلی شاهی ظل الهی راه یافته
منظور نظر عاطفت بود اراده توطن مشهد مقدس معلی نمود از سرکار فیض آثار موظف گردید اما
اجل موعود منشور وظیفه عمرش با تمام رسانیده با آن مطلب نرسیده از جواب غزلهای خواجه دو بیت
در خاطر بود بیت فنای مطلقم اکسیر کیمیای بقاست ، خوشا کسی که چنین کیمیاگری داند الفقا در بتخانه که
بر روی کس نبسته اند ، چون توان گفت ملایک در میخانه زدند کامار قزوینی مرد سبزه چهره شیرین قیافه بود
بکسب بقالی مشغول نموده و وجه معاش از آن ممر حاصل نمودی این دو سه بیت از یک غزل مشهور او در خاطر گشت
بیت وعده تقلم بفردا آن پری بکر دهد ، لیک میترسم که فردا وعده دیگر دهد ، چون کنم بیطاقتی یوم
کم اندازند نظر ، هر که بدنامی مستی کند ساقی بیش کرست ، بو الهوس را زود از سر وا شود سودای عشق ،

تهمت آلودی که گیرد شحنه زود بس سر دهد مولانا شرری خیاط تبریزی بود در بازار بکسب خیاطی
مشغول بغایت شیرین و محجوب بهانا از افزونی شرم و حیا که با شعرا کمتر میباشد متخلص بشرری گشته
اشعار رنگین بزبان راندی بطرز حافظ صابونی وارد و در اواخر در شیوهٔ غزل ترقی کرد و این بیت او
بغایت عالی در آب و رنگیست بیت تازه میسازم بناخن داغ خویش را آب و رنگی میدهم گلهای
باغ خویش را این مطلع بزبان راندی از اشعار اوست ایضاً از آن دو لو هر روزه یکی بدلیش انعام نبی
چو گدایی گشته گر صحبتی نشانم نبی اسامی گویندگان خوش آواز و مطربان اهل نغمه و ساز چون حضرت
شاه جنت مکان از مناهی اجتناب تمام مینمودند ارباب طرب را در نظر تربیت پرورش وقعی و اعتباری
نمانده بود و جمعی را که همت ملازمت اشرف داشتند اخراج فرموده سوای استاد حسین شوشتری گوینده
و استاد اسد که سرنایان نقاره خانه همیون بودند کسی زین طبقه ملازم نبود و در اواخر ایام حیات
بمظنه آنکه مبادا شاهزادگان بصحبت ایشان رغبت نمایند و بعضی از امرا که لله داده اند علت الطبیعت
دهند وجود ایشان در اردوی عنبت با میل در رغبت مردم تنبیهات کردند شاه پیر این طبقه را که در اردو بودند
مثل حافظ احمد قزوینی که در گویندگی طاق و در تحسین آواز و نمک خوانندگی شهرهٔ آفاق بود
و حافظ لسنه تبریزی و غیرهم را از اردو اخراج کردند و استاد حسین سرنایی که بمجالس بزم رفت
گرفته چندگاه محبوس کردند او را قسم دادند که سوای سرنا که در نقاره خانه همیون نوازد در جایی
دیگر ساز ننوازد اما جمعیکه دران زمان بودند در زمان اسمعیل میرزا در اردو جمع آمدند از گویندگان

حافظ

حافظ احمد قزوینی که در شیوه گویندگی و قدرت آواز از امثال و اقران امتیاز داشت حافظ
جلال باخرزی خوانندگی و گویندگی را جمع نموده در هر دو شیوه مرتبه کمال داشت و الحق
در انوقت بر سایر این طبقه رجحان داشت در زمان اسمعیل میرزا چالچی باشی شد و این بیت
مناسب حال اوست بیت الخوش آن دایره دامن صحرا که در دست بر زبان هیچو جلاجل افغان
آمده جل در زمان حضرت اعلی قرب و منزلت تمام یافت در دار السلطنه قزوین آهنگ سفر آخرت
ساز داد حافظ مظفر قمی قرار داد خاطرهاست که خوانندگی مخصوص اهل عراقست و حافظ مظفر
اگرچه از اهل عراق بود اما بروش خراسان خوانندگی کردی و الحق درین شیوه در عراق
طاق بود حافظ هاشم قزوینی اگرچه دران زمان در جنب دیگران نبود و زیاده شهرتی نداشت
اما در اواخر ترقی نموده شعله آوازش زبانه بر فلک میکشید در خدمت نواب شاهزاده مغفور
سلطان حمزه میرزا قرب و منزلت تمام یافته از امثال و اقران مرتبه منیعی داشت و از زمره سازندگان
میرزا محمد کمانچه سازنده بیقرینه بود عود نیز مینواخت در زمان اسمعیل میرزا ملازم شده از
امثال و اقران ممتاز بود استاد محمد مومن ولد استاد قلی بیک گودی عود نواز بیقرینه و سازنده
بیبدل بود تیزی مضراب چاشنی دست و رطوبتی در ساز او بود که دست دیگران بدان نمیرسید
الحق درین فن منفرد و ممتاز بود و در اواخر ملازمت خان احمد گیلانی اختیار نموده بگیلان رفت
و در آغاز جوانی عمرش در انجا سپری گشت استاد شهسوار چهار تاری طنبور چهار تار مینواخت

فرخنده نشان



ودریا و داشت و استاد دم از یکتایی میزد اما سازش زیاده مزه رطوبتی نداشت استاد حسن
شیپورزن در این استاد بیقرینه و صاحب پا و داشت و تصنیفات با مزه داشت در زمان
شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا ملازم شده در خدمت آنحضرت معزز و محترم و مورد شفقت
و تربیت بود و در زمان حضرت اعلی نیز قرب و منزلت تمام یافت استاد [illegible] کمانچه برادر قبچک نواز
بیقرینه بود و در خط و در ایشان جمعی کثیر از برادران مرتبه بالانشینی داشت استاد سلطان محمد طنبوره در این شیوه
بیمثل و مانند بود و در مشهد مقدس معلی در خدمت سلطان ابراهیم میرزا میبود و از آنجا بجای دیگر
نرفت میرزا حسن طنبوره او درین فن ترقی عظیم کرده در عراق در طنبوره نوازی منفرد و ممتاز
بود اما در عالم جوانی بعالم بقا رحلت استاد سلطان محمد چنگی طالقانی در چنگ نوازی استاد
بود و این شیوه را بمرتبه کمال رسانیده بود و دیگر سازندگان از اطراف بسیار بودند بدین چند
کس اختصار رفت از طبقه قصه خوانان و شاهنامه خوانان و امثال ذلک جمعی بودند اما این
دو سه نفر مشهور ختم بود مولانا حیدر قصه خوان بی بدل و در آن عهد بی نظیر و عدیل نداشت
مولانا محمد خورشید اصفهانی نیز قصه خوان خوب بود اما ارباب تمیز مولانا حیدر را ترجیح میدادند
مولانا فتحی برادرش شاه نامه خوان بی مثل بود شعله آوازش بی تکلف و اغراق یک فرسخ زبانه
میکشید در نهایت بیچیدگی و تنگی تحریر مجملاً این شیوه را بر حد کمال رسانیده بود ذکر
شهادت شاهزاده سلطان حیدر میرزا و قرار سلطنت و پادشاهی اسمعیل میرزا و قضایا

که بعد

که بعد از انتقال شاه جنت مکان روی داد سابقاً سمت گذارش یافت که در شبی که واقعه
پادشاه جنت مکان روی نمود سلطان حیدر میرزا که مدعی سلطنة و ولیعهدی بود حسب الا
شاره پدر عالیمقدار یا برای و تدبیر والده اش یا باختیار علی ای التقدیرین در دولتخانه توقف
نموده بودن انجا را بحصول مقصود نزدیک تر دانست و از عدم اقبال و تیرگی بخت از مطلب دور
و از نعمت حیات مهجور اما آثار و علامات ادبار شاهزاده یکی آنکه بسخن زنان ناقص عقل کوتاه خرد
عمل نموده اعوان و انصار را بیرون گذاشته خود در اندرون دولتخانه توقف نمود دیگری
آنکه بحسب اتفاق دران شب کشیک دولتخانه همایون از جماعتی بود که با اسمعیل میرزا ایشان متفق بودند
و شاهزاده ازان غافل افتاد که دران شب اضداد و کشیکچی است و محتملست که در دروب دولتخانه را
مسدود ساخته احدی از نیکخواهان او را باندرون راه ندهند و بی تقریب توقف نموده خود را
محبوس انجماعت ساخت و دیگری آنکه پری خان خانم که عاقله روزگار بود با او معاند و معاون
اسمعیل میرزا بود در آن شب بسبب سلطان حیدر میرزا گرفتار شده بود باندک اظهار تملق و چرب
زبانی او بازی خورد شرح واقعه آنکه در شبی که این صورت روی نمود پری خان خانم خود را در دام سرای
اقبال خود را در دست شاهزاده اسیر و گرفتار دید بجز ملایمت و فروتنی چاره نیافته از روی عجز
و اضطرار عرض کرد که عورات خفیف عقلند اگر نقصان عقل و کوته خردی از من تقصیری
واقع شده باشد امیدوارم که رقم عفو بر ذلات این ضعیفه کشیده جان بخشی نمایند که لعد الیوم

[illegible]
۲۲ شهر محرم الحرام
۱۲۲۵

سالک طریق متابعت و فدا نگاری بوده یکسر مو خلاف رضای اشرف ازین بیچاره
صدور نخواهد یافت و فی الفور پای برادر بوسیده بوالده میرزا گفته بود که گواه باشید که در
پابوس پادشاهی و مبارکبادی جلوس اشرف هیچکس بر من سبقت ندارد شاهزاده از
غایت ساده لوحی پا پیچ چاپلوسی از راه رفته با همشیره اظهار تلطف و مهربانی کرده باو گفته بود
که هرگاه که تو با من در مقام محبت بوده برادرت سلطان سلیمان و خال خود شمخال سلطان را
با من متفق سازی نزد من عزیزتر از زنان پدر خواهی بود علیا حضرت خانم بر صدق این معنی
شاهزاده را تکلیف قسم نمود و او هیکل مصحف بیرون آورده قسم یاد نمود خانم رخصت
طلبید که بمنزل رفته برادر و خالو را بخدمت آورد شاهزاده اعتماد بقول او کرده رخصت داد
و او در کلید درگاهی را که از باغچه حرم بمیدان اسب میرفت گشوده بیرون و شمخال سلطان خالوی خود را
آورده کلید درگاه را باو سپرد و او با سیصد نفر چرکس که همگی دشمن شاهزاده بودند صاحب اختیار
درحرم گشتند و عاقبت معاندان از آن درگاه باغچه حرم درآمده شاهزاده را در خانه مرحوم
میرزا بشهادت رسانیدند و علیا جناب خانم اگرچه با برادر ساده دل چنان غدری کرد اما
عاقبت بشامت آن گرفتار آمد از عمر و دولت تمتعی نیافت و شرح آن در محل خود سمت
گذارش خواهد یافت القصه نواب میرزا اصباح امروز تاج شاهی بر سر نهاده بیمن خاتمه شاه
جنت مکان را حایل کرده وصیت نامه بمهر مبارک آنحضرت ظاهر ساخته مدعی آن شد که آن

وصیت

وصیت نامه را سراسر بخط اشرف آنحضرت است که او را ولیعهد و قایم مقام ساخته و تمامی شهزادگان
و امرا و صوفیان و هواخواهان این دودمان را باطاعت او امر فرموده آن نوشته را بر گوشه دستار زده
بایوان چهل ستون درآمد معاندان شاهزاده میگفتند که آن وصیت نامه خط مبارک اشرف خاقانی نیست بلکه خط
یکی از مخدرات حرم است که بخط اشرف شباهتی دارد و بعد از فوت آنحضرت نوشته شد و انگشتر از انگشت
مبارک بیرون آورده مهر کرده اند العلم عندالله بالجمله نواب شاهزادگی یوزباشیان و قورچیان و ایشیک
آقاسیان و جماعتی که از اهل کشیک و اهل خدمت که در دولتخانه مبارک بودند ملایمت بسیار کرده و التفات
داده وعده‌های نیکو میداد و چند مرتبه امر کرد که درگاه دولتخانه را گشوده ملازمان شاهزاده را که در بیرون
مجتمع شده بودند باندرون آورند و آن جماعت از صباح تا پیشین بطریق معهود با او بادب سلوک کرده
در گشودن در دولتخانه عذرهای مناسب میگفتند و هر لحظه ببهانه دفع الوقت کرده او را بلیت و لعل تسلی
میدادند از ولی بیگ قورچی باشی و قوم قلی بیگ افشار حاکم کرمان بر ولایت لفظ مشغول است که
نواب میرزا مرا طلب نموده وعده حکومت کرمان و قورچی باشیگری داده فرستاد که نزد قورچیان محافظ
درگاه رفته قرار دهم که درگاه را باز کرده ملازمان خاصه میرزا را باندرون آورم و من تا پیش در رفته بازآمدم
و صریحا گفتم که قورچیان بیجاهی میکنند و میگویند که پادشاه از میان رفته و طوایف قزلباش دگرگون شده
هر گروهی در یکجا جمعیت نموده اند و ما ترک هر دو کرده کفته صیانت دولتخانه مبارکه و محافظه
حرم و ناموس پادشاهی پیش نهاد همت ساخته ایم و مادام که امرا و ارکان دولت هر دو گروه اتفاق

بامری نکنند و بصلاح دولتمندان و ریش سفیدان طرفین مهم باصلاح نیاید و خاطر ما دولتخواهان
که غیر پاس حقوق ولینعمت امری دیگر مرکوز خاطر نیست از فساد و دست درازی جمع نشود محال
خروج و دخول احدی بدولتخانه نمیدهیم شاهزاده را نشست که انجماعت با او بحیله و مکر سخن میگویند دست
بشمشیر کرده من بقتل خود میتوان شدم و والده اش در پس پرده مشاهده اینحال کرده فریاد بر آورد و مانع
انشدند و شاهزاده اعراض نموده بحرم رفت تا با فردا روز مضطرب الاحوال گاهی بیرون می آمد و گاهی باندرون
میرفت و مشخص او شد که در حبس انجماعت مانده و مجال دخول اعیان و انصار نیست اما امرا و ارکان
دولت قریب بصبح که بر قضیه ها به اطلاع یافتند امیر اصلان سلطان افشار با سلطان احمد میرزا را
بمنزل حسین قلی خلفا رفته سلطان محمود میرزا نیز که در منزل ولد ابن ارس خان روملو بود انجا آمده اسمعیل
میرزا سان بیکی انجمعیت نموده جماعت شیخاوند و طایفه استاجلو و کرجی و سلطان با حیدریان
که معظم ایشان صدرالدینخان صفوی و حمزه سلطان طالش و سید بیک کمونه و علیخان بیک ورال بیک
کرجی و الله قلی سلطان اجیک اوغلی استاجلو بود بمنزل حسین بیک لونه باشی جمع شده و بملازمت
سلطان مصطفی میرزا که در خانه او می بود پیوستند و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا بانجا
آمده مجملا جمعیتی عظیم درین دو محل دست داد و جمعی از اعیان امرا نیز مثل حیدر سلطان چابوق ترکمان
و ولی بیک افشار حاکم کرمان و محمد قلی خلیفه ذو القدر مهردار و میرزا علی سلطان قاجار و بعضی دیگر تا آخر روز
در منازل خود توقف نموده بمجمع هیچکدام حاضر نشدند الحاصل هر دو گروه در باب حصول مطلب خود ساعی بودند

سلطان



سلطان حیدریان چندان بقدرت و اقتدار خود مغرور بودند که از آن طبقه حسابی نمیگرفتند و اراده ایشان
آن بود که بهیأت اجتماعی بدر دولتخانه آمده داخل دولتخانه شوند و میرزا را بدست آورده جلوس نمایند
و هر کس تخلف نماید بدفع او بپردازند و خاطر ایشان از جانب اسمعیل میرزا که در قلعه قهقهه محبوس بود
بجهة اتفاق خلیفة الخلفا فرهاد اد علی حارس قلعه جمع بود که بعد از جلوس سلطان حیدر میرزا در باب او
بدانچه حکم شود عمل خواهد نمود اما بعضی عقلای ایشان میگفتند که چون قورچیان کشیکچی ابواب دولتخانه را
سد کرده نسبت بشاهزاده آثار خلاف بظهور آورده اند مبادا چون بدر دولتخانه رویم فیمابین جنگ
واقع شود و انجماعت بالضروره قصد شاهزاده نمایند و بهمین سبب تغیر راه داده اندیشه دیگر میکردند آخر الامر
بدین قرار یافت که تا آخر روز که وقت کشیک است صبر نماید در آخر روز بهانه آنکه امشب کشیک بطایفه استا
جلو نسبت دارد و بطریق معهود بخدمت خود میرویم بدولتخانه روند از میانه انجماعت الله قلی سلطان
اجیک اوغلی گفت که یراق بسته بر سر دولتخانه پادشاه رفتن از صوفیگری و اخلاص درست مع هذا
مطلب ایشان حاصل نیست هنوز تا در خانه خلفا چندان جمعیتی نشده اول بر سر او رفته مهم او را بر وجه
دلخواه ساخته آن مجمع را پراکنده سازیم و چون پراکندگی آنگروه شیوع یابد جمع رسد اهل دولتخانه
بیمضایقه در کشوده در مقام خدمتکاران در می آیند و فی الواقع مقتضای عقل این بود چون ادبار قرین
حال این طبقه شده بود پرده غرور و غفلت بر روی دانش و بینش القوم که هر یک مدبر عالمی بودند
کشیده شد و حسین قلی خلفا که مرد عاقل روزگار دیده باراًی و تدبیر بود از ین رهگذر دغدغه عظیم داشت

که مبادا سلطان حیدریان بسر او آیند تدبیری می باید کرد که باعث تعویق گردد اولاد اوزداق اوغلو
و شاه قلی سلطان تبت اوغلی ذوالقدر را که مردم او ریش سفید کاردان بودند از جانب سلطان
محمود میرزا و اتباع نجد بست سلطان مصطفی میرزا و حسین بیک و اتباع فرستادند که پای در میدان مصالحه
نهاده در دفع شر و فساد او سعی نمایند خلاصه پیغام آنکه ترک دوستی کرده همگی با یکدیگر اتفاق نمائیم و اول لباس
سوگواری پوشیده بلوازم تعزیه شاه جنت مکان و تکفین و تجهیز جسد مبارک او پردازیم و بعد از آن ریش
سفیدان باهم یکجا نشسته صلاح و فساد هر دو طبقه را با یکدیگر گفت و گو نموده بدانچه مصلحت این دولت باشد
و هر یک از این دو شاهزاده صیانت و رونق دولت بهتر توانند کرد و شایسته تر باشند بپادشاهی اختیار
نمائیم که اگر نوع دیگر شود ابواب بلا بر روی عالمیان گشوده گشته کرده قزلباش ضایع تر از گله بی شبان
و پژمرده تر از چمن بی باران باشند هر چند معلوم است که بیفایده است اما بجهة تعویق ایشان را فرستادند
و ایشان آمده پیغام گذاردند و از آن طرف نیز جوابهای عنیف داده شد مدتی باین قیل و قال گذشت بعد از آن
تدبیری دیگر اندیشیده کس بکلیز سی قزوین فرستاده قرار دادند که بایلغار بشهر در آمده مژده رسیدن
اسمعیل میرزا رسانند اول شخصی بود که راکب مرکوب عرق عرق خود را بشهر رسانیده مژده آورد که
اینک اسمعیل میرزا بایلغار رسید و شهرت یافت که شاه جنت مکان ده دوازده روز قبل از این
در خفیه کس بطلب اسمعیل میرزا فرستاده بودند و او را به تعجیل می آوردند و اینک بسرعت
و استعجال رسید خلایق و عوام الناس که بالطبع خواهان او بودند شورش و غوغا در آمده رو بجانب خانه

خلف

خلفا نهادند کثرت عظیم در آنجا واقع شده سلطان حیدریان از این خبر بغایت افسرده و پریشان خاطر گشتند
تا امروز باعث تعویق اراده ایشان شده تا آنکه در آن روز مشخص شد که این خبر کاذب و محض تهمت خلفا بوده
و الحق دخل عظیم در نسبت امروز اکثر مردم از اطوار سلطان حیدریان افسردگی تمام تفرس نموده از دولت ایشان
مایوس شدند و بعضی امرا مثل محمد قلی خلیفه ذوالقدر مهردار و غیره که در منزل خود توقف داشتند بخانه خلفا رفتند
و حسین بیک و اتباع او روز برشتن دولتخانه و کشیک علیهم جازم گشته در رکاب سلطان مصطفی میرزا سوار شده
روی بدولتخانه نهادند در وقت سواری و کثرت و ازدحام لشکریان سلطان ابراهیم میرزا تخلف نموده
خود را بخانه خود که در آن حوالی بود انداخته در بست و همچنین الله قلی سلطان ایجیک اوغلی بمنزل خود رفته موافقت ننمود
و حسین بیک اول از راه معهود که راه خیابان بود روانه شده چون بخانه خلیفه مهردار و قلی بیک افشار رسید
مردم ایشان کوچه بند کرده بودند از پشت بام تیر و تفنگ بسیار انداخته آن جماعت را راه ندادند حسین بیک
مصلحت در جنگ ندیده و از آن راه عود نموده از راه دیگر که پشت خزانه عامره بود روانه شد غربان
خزانه بملاحظه آنکه مبادا ایشان بر سر خزانه آیند قدم ممانعت پیش نهادند و در اول حال تیر و تفنگ بسیار
انداختند حسین بیک فریاد کرد که ما را با کسی جنگ نیست و بکشیک می رویم شما را با ما چکار است آن جماعت
دست از جنگ کشیدند تا آنکه حسین بیک درقفا بدر دولتخانه رسیده در راه مقفل یافتند هر چند کوفتند
فتح ابواب نشد خبر بایشان رسید که خلفا و اتباع از راه خیابان آمده بمیدان اسب که متصل باغچه حرم است
داخل شدند سلطان حیدریان دغدغه کردند که مبادا آن جماعت منبعد از آن راه باغچه حرم در آمده

قصد شاهزاده نمایند در دولتخانه با حق کوفته و شکسته و بدولتخانه ریختند میرزا در حرم بود و
در روب شد و ایشان بهر طرف که رفتند راه نیافتند بهر دریکه رسیدند در را شکسته داخل شدند
شاه حیدر گویان و فریاد زنان بجانها درآمدند اما از آن طرف خلفا و اتباع که میان میدان بودند
شمخال سلطان در باغچه حرم را گشوده باتفاق الجماعت اکثر سواره بباغچه حرم درآمده بجست و جوی
شاهزاده مشغول شدند سلطان حیدر میرزا چون دید که مخالفان او هجوم آوردند از حرم متوجه بیرون شد و
درها را مسدود و دیوارها را با خود مخالف دیده راه بیرون نیافته دیگر باره باندرون حرم نزد
والده رفت باستظهار آنکه قزلباش حرمت مردم نگاهداشته باندرون نخواهند آمد لحظه در آنجا خود را
حفظ نماید که مردم او برسند و ندانست که جمعی سواره بباغچه حرم که تا غایت مقبل جباه ارباب
اخلاص بود درآمده ملاحظه ادب نخواهند کرد الجماعت خود را از دایره ادب بیرون نهاده
بحرم و حیاتخانه آن محترمات درآمدند و او را میطلبیدند شاهزاده دیگر علاجی نیافته با والده و کنیزان لباس
نسوان بسر کرده از آنخانه بیرون آمده بخانه دیگر میرفت چنین مذکور گشت که از جمله اشیک آقاسیان
حرم علی بیک شاملو او را شناخته اشاره کرد که مطلوب شما اینست جمشید بیک و کس غلام سلطان
سلیمان میرزا و ولیخان بیک تورکچی باشی روملو در او آویخته بیرون کشیدند خلفا و شمخال سلطان فی الفور
تجویز قتل او کرده آن دو صد ابخر شمشیر و خنجر دندان نهاده آن سرو ریاض سلطنت را که در گلشن
اقبال نشو و نما یافته نسیم صبا را از حوالی او مجال وزیدن نبود از پای درآوردند و همان لحظه سر فرخنده او را

که بچرخ فرو نمی آمد از بدن جدا کرده در صحنی که علیخان بیک گرجی خال شاهزاده و زال بیک گرجی
و جمعی کثیر از فدویان شاهزاده درها را درهم کوفته شاه حیدر گویان و نعره زنان بدر حرم نزدیک
رسیده بودند از بام ایوان بمیان آنگروه انداخته فریاد کردند که اینک سر پادشاه شما از مشاهده
اینحال آتش سطوت و استیلای آن قوم بآب یأس و دشمن کامی منطفی گشت و دستشان از کار و کار
شان از دست بیرون رفت چون دولت از آن طایفه روگردان شده بود با وجود آنکه شاهزاده جوان
بخت کامکار سلطان مصطفی میرزا جوان قابل بیست ساله و شایسته دولت و اقبال بود و در دست
داشتند و ممکن بود که طبقه سلطان حیدریان او را در عوض پادشاهی بردارند دیده بصیرت
شان از مشاهده اینحال تیره و تاریک شده قدرت آن نیافتند که در شهر توقف نموده اندیشه بحال
خود کنند بهیات اجتماعی از دولتخانه بیرون آمده روی بصحرا نهادند که در سر سبب جا نفی نموده
رای ایشان بهر چه قرار یابد عمل نمایند چون زمانه اسباب سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل
الهی را سرانجام میداد هر گونه فکر و تدبیر که عقلا و ارباب فطنت هر دو کرده می اندیشیدند
از خطا و نواب آنچه منتج حصول مقصود بود بحیز ظهور می آمد و چون مقدر الهی بود که اسمعیل میرزا
چند روزی قدرت و اقتدار یافته مصالح خلافت و پادشاهی نواب کامیابی را بر وجهی که
در لوح قضا ثبت بود سرانجام دهد هیچ تدبیر این طبقه موافق تقدیر نیفتاد و آنچه صواب اندیشیدند
خطا نتیجه داد بالجمله چون از دولتخانه بیرون آمدند چهار دانگ لشکریان و مردمی که زیاده تعیین

اسم و رسمی نداشتند بجانهای خود رفته با سلطان مصطفی میرزا و حسین بیک کسی خان نماند
لاعلاج روی بفرار نهادند چون روز شد جمعی که مانده بودند همه از یکدیگر خایف و هراسان و بعضی
از طایفه استاجلو از ایشان جدا شده بورامین رفته به پیری بیک قوجه‌لو که از سلطان حیدریان بودی
بود پیوستند و حسین بیک که ده هزار خانه بود در کرار و کرپه والخوالی اقامت داشتند و ملازم سلطان
مصطفی میرزا بود دید شاهزاده اراده نمود که بجانب الجماعت رود و محال تفرقه و پراکندگی با الجماعت راه
یافت حسین بیک دو سه منزل در رکاب شاهزاده بود از غدر طایفه اندیشیده چون با محمدی لر که حاکم
لرستان علی بود طریقه محبت دوستانه تمام داشت اراده نمود که نزد او رود برادران خود را نزد شاهزاده
گذاشت و خود بتقریبی شاهزاده و از لباس عاریت بیرون آمده اسباب خود بشبانی داد و خود مکتوب
شبانان درآمده پیاده قطع طریق مینمود که خود را بلرستان رساند چون مرد متنعم با کره نهاد بزرگ
منش بجفای پیاده روی و گرسنگی زیاده صبر نتوانست نمود با بادانی میل کرد صحرانشینان
از ... رو سیمای او بزرگ منش تفرس نموده دانستند که از گریختگان اردو که است خواجه فرخ نامی از
از مردم حاجی ویس بیک بیات او را شناخت القصه او را گرفته نگاهداشتند و در روز که
اسمعیل میرزا داخل قزوین شده او را بقزوین آوردند اما احوال سلطان مصطفی میرزا آنکه چون
شاهزاده بمیانه بیات رسید حاجی ویس سلطان بیات از تشریف قدوم شاهزاده خبر یافته او را
بدست آورد اما زیاده احترامی نکرد و بحسب ظاهر مراعات ادب نموده باطناجی را بجای شاهزاده

گماشت

گماشت فی الحال کس بقدغن بدار السلطنه قزوین فرستاده بنواب اسمعیل میرزا اعلام نمود که شاهزاده
گرفته نگاهداشته‌ام و هرگاه موکب همایون بادشاهی از قهقهه بمقر سلطنت رسد بپایه سریر اعلی می‌آورم باقی احوال
او و حسین بیک و طبقه سلطان حیدریان در ایام سلطنت اسمعیل میرزا رقمزده کلک بیان خواهد گشت
بالجمله خلفا و اسمعیل میرزاییان بعد از قتل سلطان حیدر میرزا و تفرق اتباع او در آن شب جمعی که اکثر
گذرنشته بمنازل خود عود نمودند و جمعی کثیر از هر طبقه در آن شب سوار شده رو بقهقهه نهادند چنانچه بعضی از طایفه
استاجلو نیز که از آن معرکه بیرون آمده بودند متوجه خدمت اسمعیل میرزا شدند و صباح آن روز جمیع امرا و شاهزادگان
بدولتخانه همایون جمع شدند سلطان ابراهیم میرزا باستظهار آنکه در وقت سواری از الجماعت تخلف
نموده بر سر دولتخانه نیامد خود را در سلک میرزا اسمعیل نامیده بدولتخانه آمد و امر التعظیم و تکریم بقاعده بجا
کردند الله قلی سلطان اجیک اوغلی نیز که در وقت سواری از ایشان تخلف نموده بخانه خود رفته بود با این معنی
مستظهر بود با علیخان بیک لد بیره محمدخان و جمعی از میرزادهای استاجلو بدولتخانه آمده در جرگه امرا نشست
اما ابرویی نداشت زال بیک و فرخ بیک کرجی و حمزه سلطان طالش و جمعی دیگر از سلطان حسینی که
بالبعضی ... بودند و بعضی دیگر از حسین بیک تخلف نموده نرفته بودند کس فرستاده از خانهای خود گرفته
بدولتخانه می‌آوردند و بضرب تیغ انتقام راه عدم می‌پیمودند حکیم ابونصر ولد صدرالشریفه کیلانی
که در سلک اطبای خاصه شریفه منسلک و از زمره سلطان حیدریان بود بعد از ارتحال شاه جنت
مکان مرافقت میرزا اختیار نموده در دولتخانه توقف کرده بود و چون قضیه مذکور بوقوع انجامید

او را به بیرون شد نیافت در یکی از منازل دولتخانه در میان کاری پنهان شده بود و قورچیان و
صحبانه بتحریک و اغوای بعضی از ارباب عناد او را متهم داشتند که در معالجه خیانت نموده از توره حب الفرنود
سیر از سم جانگذار داخل کرده بود که باعث جراحت شده او را بیرون آورده هم آنجا پاره پاره کردند
صدرالدین خان شیخاوند را مقید نموده سپردند که در باب او بدانچه حکم پادشاهی شود عمل نمایند مدار حکم و فرمان
بر نواب پریخان خانم بود و در میانه امیر حسین قلی خلفا که چنین کاری بزرگ از پیش برده بود سر کوفت غرور
بر فلک می افراشت و جمیع امرا و شاهزادگان سر از خط فرمان او بیرون نمی بردند حسب الصلاح
نواب خانم از زمره امرای عهد سلطان چالوق ترکمان را بجهة آوردن اسمعیل میرزا از قلعه قهقهه فرستادند و علما و
مشایخ جمع شده شاه جنت مکان و سلطان حیدر میرزا را غسل داده نعش شاه جنت مکان را در تابوت
محفوف برحمت حی لایموت نهاده در خانه شیروانی که در دولتخانه بود گذاشتند که بعد از وصول شاه
بدانچه مقرر شود عمل رود و شرح نقل آن بمشهد مقدس معلی در زمان اسمعیل میرزا رقم کلک بیان میگردد
و نعش سلطان حیدر میرزا را باستانه امامزاده حسین علیه و آبائه التحیة برده دفن کردند مجملاً از روز دوشنبه
پانزدهم صفر که این قضایا بوقوع پیوست تا روز جمعه دیگر که ده روز باشد در دارالسلطنه قزوین آتش فتنه
و آشوب بنوعی مشتعل بود که اساس بیگانه را میسوخت شرح این روز اکبر در میان خلایق پدید آمد اجامره
و اوباش محله ها بر شورش و فساد بر آورده هر کس با هر کس عداوتی داشت چغل کشتی نام نهاده بهانه خط
بقتل او می پرداخت و احدی را قدرت آن نبود که از بیم مضرت سیه دلان قزلباش و اجلاف سر از خانه

بیرون

بیرون تواند آورد و هر کس بقدر حال مردم یراق در جمع نموده محافظت خود میکرد تا آنکه جمعه دیگر که
بیست و چهارم صفر بود جارچیان مقرر داشتند که باتفاق میرزا علی سلطان قاجار در محلات ندای
کردند که کوچه بندها را باز کنند و من بعد هر کس متعرض کسی گردد سیاست خواهد یافت و اسواق را در
گشوده بسود او معامله مشغول کردند و مردم را بمسجد جامع ترغیب کرده جمیع شاهزادگان و امرا بمسجد جامع
حاضر شده خطبه سلطنت و پادشاهی باسم میرزا اسمعیل خواندند خطیب اول مرتبه غرا در تعزیه شاه جنت مکان
شروع کرد چون این مصرع را خواند که مصرع شهریست پر زحمت و غم شهریار گو فریاد و فغان از زمین و
آسمان برخواست تا آمدن اسمعیل میرزا همه روزه جمع امرا بدرخانه حسین قلی خلفا جمع شده او را ملازمت
مینمودند و همراه او بدرخانه پریخان خانم آمده مهمات ضروری که در آن امور ملک و مال بود او بعرض میرسانید
و احدی را حد و یارای آن نبود که از حکم و فرمان خانم تجاوز تواند نمود و درین اثنا صولاغ حسین و اردوغدی
خلیفه که در همراهی لشکر و تسخیر گیلانی می بودند بدارالسلطنه قزوین آمده مفسدان اراده تکلو کردند که عداوت
در سوابق میانه تکلو و استاجلو بوده تازه کرده آنچه از طایفه استاجلو در زمان شاه جنت مکان نسبت بتکلو
خصوصاً در وقعه قزاق خان ولد محمد خان شرف الدین اوغلی حاکم هرات که بافساد آن طبقه صورت وقوع یافته بود
در مقام انتقام شوند و چون از آن طبقه الله قلی سلطان ایجک اوغلی و جمعی کثیر از میرزادهای استاجلو در
قزوین بودند اراده قتل ایشان کردند و حسین قلی بیک خلفا مصلحت ندیده او بجهة آنکه شنیده بود
که الله قلی سلطان در روزی که استاجلو بر در دولتخانه میرفتند گفته بود که رای صواب اینست که اول بر

حسین قلی خلفا ر دیم و یکمرتبه در اثنای محاورت کنایه باو گفته بوده که اگر سلطان حیدریان برای تو
عمل میکردند مهم ایشان تمشیت می پذیرفت لهذا از جای عنان کرده زیاده در مقام منع الجانب زنند
وایشان از اظهار او عدم مضایقه تفرس نموده و بهیات اجتماعی سوار شده روبخانه اسد قلی سلطان نهادند
وایشان واقف شده درها را مضبوط ساخته در مقام مدافعه درآمدند ملازمان بحقیقت اگر دست
از معاونه کوتاه کرده سر خود گرفتند سی چهل نفری که از ارباب الیقین بودند پای ثبات فشرده بجنگ
مشغول شدند طایفه تکلو که قریب یکهزار و پانصد نفر بودند از در و بام فرو ریخته تیغ در آن جماعت نهادند
الله قلی سلطان را با چند نفر از پسران او و اقوام و علیخان بیک ولد محمد خان را با چند نفر از جماعت جا
ونشلو و اقوام او و دیگر اعیان استاجلو تا بیست و چهار نفر را مقتول ساخته خانهای ایشان را غارت
و تاراج نمودند حتی عورت و اطفال را که برهنه و عریان کردند و همچنین اجامره و اوباش و عوام الناس
بهانه تکلو دست بغارت و تاراج خانهای سلطان حیدریان بر آورده کسی متوجه ضبط و منع ایشان نشد
و از خانهای حسین بیک و صدر الدینخان و حمزه سلطان و سایر سلطان حیدریان چندان از نفایس اموال
و امتعه و اجناس بیرون آمد که در خزانه خیال نگنجد و نهایت خفت و خواری بر سر عیال و اطفال آن طایفه
آمد امیرخان موصلو ترکمان که در چهار دری میبود باتفاق حسین خان بیک شاملو اراده قتل پری بیک نمود
و استاجلوئیان که با او در دو رامین میبودند نموده بر سر خانه او رفته محاصره کردند و اکثر قشون
از سر او پراکنده شده سی چهل نفری که اسم و رسم داشتند توقف نموده دست بتیر و کمان

کنانند

کنانند و تا تیر در ترکش داشتند جنگ کردند ترکمان و طایفه شاملو که قریب بدو هزار کس بودند
سعی بسیار نموده پری بیک را با تمامی آن مردم بقتل آورده اسباب و جهات ایشان را بتاراج بردند
و باعث کل این شورش و غوغا این بوده که ده پانزده روز اصلا خبری از جانب قلعه قهقهه نیامد
و امرا و مردم را دغدغه شد که مبادا سلطان حیدریان باستصواب خلیفه الخلفا قرارداد غلو نسبت
باسمعیل میرزا غدری اندیشیده باشند و عالم را بحساب تصور نموده مردم شروع در بی اعتدالیها
کردند با آنکه خبر صحیح از اسمعیل میرزا و خروج او از قلعه رسیده نواب خانم حکم کردند که امرای تکلو
باستقبال پادشاه رفته در شهر توقف ننمایند و ایشان عزیمت رفتن کرده شورش و غوغا فی الجمله
تسکین یافت و بعد از رفتن ایشان سلطان ابراهیم میرزا که منصب ایشیک آقاسی باشیگری داشت
باتفاق میرزا سلیمان ناظر اسباب سلطنت و پادشاهی و چتر زرین و نقاره خانه و بیوتات را برداشته
باستقبال رفته در چمن زنجان بسعادت ملازمت مشرف شدند **ذکر جلوس اسمعیل میرزا بر سریر
سلطنت ایران و قضایا که در زمان سلطنت او روی داد** سابقا سمت تحریر یافت که اسمعیل میرزا
ارشد اولاد شاه جنت مکان و برادر اعیانی شاه سکندرشان بود و بجهت ارتکاب بعضی محرمات
که لازمه شباب و جوانیست مثل مصاحبت با دیوانه نوران قزلباش که مرضی خاطر اشرف شاه جنت
مکان نبود نگهداشتن او را در اردوی همایون مصلحت ندیده نواب سکندرشان او را از دار السلطنه
هرات طلب فرموده بودند و او را در عوض بحکومت خراسان فرستاده محمد خان شرف الدین اوغلو

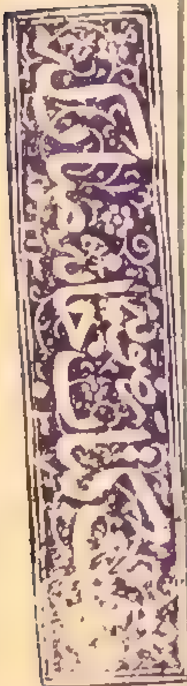
تکلو بدستور لله میرزا شده و سلوک او نیز در خراسان پسند طبع اشرف نیامده و بطایفه تکلو اندکی
بی اعتماد شده بود بدستور نواب سکندرشان از هرات فرستاده او را طلب داشتند و بی آنکه شرف ملازمت
دریابد شوند که یک قورچی باشی حسب الامر اعلی او را از حوالی قزوین گذرانیده بقلعه قهقهه برد و حکام قلعه بر دو حکام
قلعه که در هر چند سال دیگری تعیین میشد بمحارست شاهزاده قیام داشتند تا آنکه نوزده سال و شش ماه و بیست و یکروز
در قلعه روزگار گذرانیده تا درین هنگام که حکومت قلعه بخلیفه انصار قراداغلو تعلق داشت و جمعی از
قورچیان که در آنوقت هفت هشت نفری بیش نبودند حسب الامر شاه جنت مکان بحراست شاهزاده
مشغول بودند که خبر ارتحال شاه جنت مکان و قتل سلطان حیدر میرزا باو رسیده بحسب اتفاق خلیفه انصار بشکار
رفته در پای قلعه بود چون اسمعیل میرزا بخلیفه انصار بی اعتماد بود و او سلطان حیدری بود نسبت بقتل
سلطان حیدر متیقن نبود و احتمال کذب میداد با قورچیان متفق شده ملازمان خلیفه انصار را که باتفاق
در قلعه بودند یکیک را بمهمی طلب نموده گرفت و احتیاط در قلعه را بسته ابواب شغل و فوج مسدود ساخت
تا اخبار صحیح رسیده قضایای مذکور بوضوح انجامیده اعوان و انصار جمع شدند خلیفه انصار در شکارگاه
خبر مزبور شنیده دانست که قضیه سلطان حیدر وقوع یافته بپای قلعه آمد در را مسدود دید هر چند تضرع
نموده اظهار بندگی کرد مفید نیفتاد مجملاً تا سه روز هیچ آفریده را مجال دخول بقلعه نداد تا آنکه جمعی کثیر از مردم
اهل اردو و مردم آذربایجان بپای قلعه حاضر شدند و عرایض خلفا و فرستادهای او از قزوین رسید
و قضیه سلطان حیدر میرزا بتحقیق پیوست در را گشوده جوق جوق مردم بقلعه رفته بشرف سجده

مشرف

مشرف میشدند از طایفه استاجلو نیز جمعی آمده بودند و مرباریکه تاج را که از مصاحبان سلطان
حیدر میرزا بود با چند نفر دیگر که اسمعیل میرزا غایبانه ایشانرا میشناخت در قلعه بقتل آوردند
سایر اعیان استاجلو خایف و هراسان خود را بدارالارشاد اردبیل انداخته در حظیره مقدسه سلطان
الاولیا متحصن شدند بالجمله اسمعیل میرزا بعد از رسیدن حیدر سلطان چابوق که از قزوین
بطلب او آمده بود و اجتماع عساکر در ساعتی که اختیار کرده بود از قلعه بیرون آمده در خیمه حیدر
سلطان اقامت نمود همه روز جمعی کثیر وارد گشته بشرف سجده و پابوس مشرف
میشدند جماعت قراداغلو اراده قتل خلیفه انصار کردند مشارالیه خود را بخدمت اشرف رسانیده
عرض کرد که سرتاپا تقصیرم و مستوجب سیاست اگر رضای اشرف مقرون بقتل بنده است اشارت
فرمایند که ملازمان این آستان بدان مبادرت نمایند و اگر رقم عفو بر تقصیرات بنده کشیده میشود بقدر
لقدر مورد توجه و التفات گردانند ازین خجالت سر افکنده بیرون آیند اسمعیل میرزا فرمودند
که من نذر کرده ام که اگر از کمند اعدای خلاصی یابم و دور کار بکام من گردد با هیچکس در مقام
انتقام نباشم و تو چون شرط خدمت و نوکری بجا آورده پاس امر ولینعمت میداشتی که مرا مقبولها
نگاه داشته امر و نهی من التفات نمیکردی نوکر خوب چنین میباید که در خدمت مرجوعه
از هیچکس خصوصاً فرزندی همچو من محابا نکند و حکم شد که مشارالیه همچنان بدستور در سلک امرا منتظم
بوده باشد و او اندکی از دغدغه بیرون آمده آن اراده از خاطر قراداغلویان محو شد

بالجمله اسمعیل میرزا بعد از سه روز از پای قلعه کوچ کرده بآهستگی طی مسافت مینمودند تا
بدار الارشاد اردبیل آمده بشرف زیارت خطیره مقدسه دریافت و از انجا منزل بمنزل می آمدند
تا در چمن زنجان سلطان ابراهیم میرزا سلیمان ناظر و اکثر اهل خدمت شاه جنت مکان رسیده
خیام دولت خانه مبارکه از حرم و دیوانخانه و بیوتات پادشاهانه نصب کردند و چتر زرنگار پادشاهانه
بر فرق او افراخته بعظمت و شوکت هرچه تمامتر باردو آمده در دولتخانه نزول کرد سلطان ابراهیم
میرزا بشرف ملازمت رسیده سجده تهنیت و مبارکبادی بتقدیم رسانید اسمعیل میرزا او را
در آغوش مهربانی کشیده انواع تفقد و دلجوئی بظهور آورده او را برادر خطاب کرده انیس
مجلس و مصاحب دایمی گردانید و در منزل مذکور پیره محمد خان سر از گیلان رسیده امام قلی میرزا را
آورد قبل ازین نگاشته کلک بیان گشت که مرادخان استاجلو عمده سلطان حیدریان
بود و شاه جنت مکان و شهادت سلطان حیدر میرزا بوقوع انجامید مرادخان ازگروه بلارجان گریخته
به پیره محمد خان استاجلو ملحق شده پیره محمد خان در میانه امرای استاجلو بدوستی اسمعیل میرزا متهم
بود زیرا که در سالیکه شاه جنت مکان او را ببعضی امر بجهت آوردن قزوین و تحقیق و تفرقی
که اسمعیل میرزا در روانه نموده بود بجانب قلعه فرستاده بود همگی رفقا با برخوش آمدگوئی شاه جنت مکان
با شاهزاده بی اندامی بسیار کرده بودند اما پیره محمد خان با ادب سلوک کرده بود بین الجمهور
چنین اشتهار یافته بود که با شاهزاده عهد و پیمان بمیان آورده دختر خود را نذر او کرده صوفیان

و ارباب



و ارباب اخلاص او را بدوستی اسمعیل میرزا مطعون میساختند و چون جمعیت ایشان در
لاهیجان بمسامع جلال رسید و بنا بر آنکه پیره محمد خان را از دولتخواهان خود میدانست خاطر از وجمع داشت
و غدغن کرد که مبادا مرادخان او را از جاده اخلاص منحرف سازند و امام قلی میرزا را دست آویز
کرده در مملکت گیلان که جای محکم و حصن متین است توقف نمایند و طایفه استاجلو انکار امن خود
ساخته لوای طغیان مرتفع سازند علیخان بیگ ترکمان داروغه دفترخانه نزد پیره محمد خان فرستاد
که فیما بین عهد و شرط همانست که در قلعه نموده ایم و درباب طایفه استاجلو هر گونه التماس نماید
بانجاح مقرونست اما چون مرادخان عنان فتنه و فساد گشته در میانه قزلباش دواهی انداخت
چشمهای او را کنده و خود را برادرم امام قلی میرزا برداشته باستقبال موکب همایون آید چون
علیخان بیگ بگیلان رسیده پیره محمد خان امتثال امر عالی نمود کلمه بالراس والعین بر زبان آورد
و علیخان بیگ بخدمت مرجوعه قیام نموده بازگشت و پیره محمد خان در رکاب شاهزاده متوجه
استقبال شده در چمن زنجان بسعادت ملازمت فایز شده بانواع تفقدات شاهانه سرافراز گشت
و اسمعیل میرزا امام قلی میرزا را فرزند نامیده در آغوش مهربانی کشیده و از انجا منزل بمنزل در کمال
شکوه و عظمت و کامرانی بیابانی طی نموده مسافت روز پنجشنبه شانزدهم شهر ربیع الاول بحوالی قزوین
نزول کرد شاهزادگان و حسین قلی خلفا و امرای عظام که در شهر بودند بسعادت ملازمت
فایز گشتند و بجهت ملاحظه ساعت بشهر نیامده در جانب شمالی شهر نزول کرد در منزل حسین بیگ

را در کسوت شبانان نمدپوش و کلاه نمدی بسر بر سواری که کس مبیناد آوردند خلایق از اطراف
و جوانب طعن و لعن میکردند و شمشیر و کارد و خنجر بر او حواله نموده محافظان مانع میشدند چون بنظر
اسمعیل میرزا در آمد سجده کرد و مصلحت وقت نگاهی باطراف و جوانب حضار مجلس کرده گفت سبحان الله
از میانه این همه مردم من گناهکار بوده ام اسمعیل میرزا فرمودند که جمعی دیگر در باب سلطان حیدر از تو
مجرم‌تر بودند کاسه همه بر سر تو شکست حسین بیک گفت ای پادشاه عالم سلطان حیدر بود غایتش
اقبال تو بلندی نمود و خدای تعالی بمصلحت خود عمل کرد و اگر در مقام انتقام خواهی بود عالمی را قتل
کن اول مرا اسمعیل میرزا تصدیق سخن او کرده این مقالات باعث تاخیر قتل او شده او را از مجلس فرستادند
حضار مجلس خصوصا خلفا که در سیاست او مبالغه داشتند از این سخنان زبان درکام کشیده خاموشی
گزیدند روز دیگر از آنجا باغ سعادت آباد که احداث کرده شاه جنت مکان و از باغ ارم نشانه است
تشریف آورده سیر فرمودند و بملاحظه ساعتی که اختیار کرده بودند بدولتخانه مبارکه داخل نشدند و جهته
سکنی چند روزی خانه حسین قلی خلفا تعیین یافته از باغ بمنزل او رفت و در آنجا سلطان
مصطفی میرزا را حاجی اویس سلطان بیات آورده پابوس اشرف شده اسمعیل میرزا
روی شاهزاده را بوسید و استمالت داده میانه برادران بجلوس امر کرد و شاهزاده اراده نشستن
نموده هیچیک از برادران تعظیم او نکردند او خود پائین تر از سلطان سلیمان میرزا که بسال از او
بزرگتر بود جا اختیار نموده بر سایر برادران تقدیم کرد اسمعیل میرزا در مقام نصیحت برادران در آمده

و مهربانیهای زبانی بظهور آورده گفت که اگر شما با من در مقام محبت و راستی باشید انشاء الله تعالی من
با شما بنوعی سلوک خواهم کرد که هیچ پادشاهی با برادران نکرده باشد اما دل او از این حکایت خبر نداشت
و مکنون خاطرش جز افنا و اعدام ایشان نبود و عاقبت آنچه در خاطر داشت بمنصه ظهور آورد چنانچه در محل خود سمت
گذارش خواهد یافت فتح الله بیگ و شاه قلی بیگ و پیر علی بیگ شاهوردی بیگ برادران حسین بیگ آورده
اینها نیز با مراد سلطان کنگرلو که در سلک امرای استاجلو منتظم بود سپردند او بجهت رشد و اعتبار خود در خانه
خلفا هر چهار را بقتل آورده چنین قرار یافته بود که هر کس را باد و یاق بیگانه میسپردند نگاه میداشتند و هر کس را
که باد و یاق خودش میسپردند همان لحظه بقتل میآوردند چهار روز ده روز خانه خلفا بسر بردند و اکثر امرای طریق
معهود ملازمت در خانه نواب پریخان خانم مینمودند و همین معنی باعث رفع درجات و زیادتی اعتبار پادشاه میدانستند
وکلای نواب شاهزاده الیها آئین پادشاهانه و تورک و طمطراق در خانه زیاده از زمان شاه جنت مکان طرح نهاده
بوابان و حاجبان و وکلا و ملازمان بطریق سلاطین نظم و نسق درگاه مینمودند و اعتقاد نواب خانم این بود
که چون سلطنت اسمعیل میرزا بسعی او صورت بست در زمان شاه جنت مکان نیز همیشه ممد و معاون او بود
زیاده از شاهزاده سلطانم همشیره شاه جنت مکان در امور پادشاهی صاحب دخل خواهد بود بخلاف تقدیر
بر عکس مطلوب نتیجه داد و بار سخنان کنایه آمیز در باب ملازمت در خانه خانم میگفت نوبت تصریح
کرده گفت مگر یاران نمی فهمیده اند که دخل عورات در امور مملکت لایق ناموس سلطنت پادشا
هان نیست و آشنائی مردم بجد رست استار دودمان علیه قبیح است امرا از حقیقت کار آگاه گشته

ترک تردد نمودند درین اثنا مزاج اشرف از خلفا منحرف گشته در مقام کسر شوکت او در آمد بسبب ظاهری که مقتضی
عقل و میزان خرد سنجیده مینماید اینکه ظرف خلفا از باده غفلت و غرور مالامال و زیاده از حد اعتدال
بزرگ شده و خود را پادشاه نشان قرار داده منت عظیم بر اسمعیل میرزا داشت و این بار بر خاطر
خطیر پادشاهان بسیار گران میباشد و بر صاحب هیچ دیگر خود را موجود مجازی نساخته شهند التفاتی نمی
و سبب دیگر اینکه چند روز که از قتل سلطان حیدر میرزا گذشته و فری از جا قلعه نمی آمد و خلایق مضطرب
بودند خلفا گفته بود که سبب اضطراب مردم صحبت سلطان محمود میرزا هم پسر شاه جنت مکانست و چه
قابل و شایسته پادشاهیست و به پریخان خانم نیز عرض کرده بود که ظن غالب آنست که اسمعیل میرزا
در شب اول که خبر فوت شاه جنت مکان بقلعه رسیده سلطان حیدریان ضایع کرده اند اگر این
معنی بوضوح انجامد سلطان محمود میرزا را پادشاه کنیم نواب خانم فرموده اند که برادر اعیانی من سلطان
سلیمان از ادریس بزرگتر و بجهت برادری من بپادشاهی سزاوارتر است او را پادشاه میکنیم درین خبر
صحت ذات اشرف رسیده و دوران چند روز که اسمعیل میرزا در خانه خلفا بود معاندان او این
مقدمات را در خلوت بعرض رسانیده مزاج پادشاهی را ازو منحرف ساخته بودند فی غلط
گفتم هیچیک ازینها نبود بلکه الله سبحانه و تعالی که منتقم حقیقی است بمصداق کلام صدق انجام من
اعان ظالما فقد سلطه الله علیه مزاج اسمعیل میرزا بدو متغیر ساخت و زمانه بطلب خون ناحق زکیه
شاهزاده مرحوم سلطان حیدر میرزا برخاسته زیاده ازین تاب اقتدار انتظام نهاد ناورد و عقرب

ساعیان

ساعیان قتل شاهزاده مغفور و قاتلان او هر یک ببلای گرفتار آمدند بالجمله چون اسمعیل میرزا
نسبت بخلفا بی اعتماد شد اول تکلیف منصب عالی وکالت دیوان اعلی و نیابت نفس همایون
کرد مشروط بر اینکه منصب خلیفة الخلفائی بدیگری داده شود و مطلب اسمعیل میرزا آن بود که چون صوفیان
خلفا را خلیفه و نایب مرشد کامل و حکم او را ثانی احکام مرشد و ولینعمت میدانستند و دران ایام
قریب ده هزار کس ازان طبقه در قزوین اقامت داشتند که از دل و جان محکوم حکم خلفا بودند
و خلفا باستظهار ایشان این همه تسلط و اقتدار یافته بود و خواست که او را امتحان نماید گفت
پایه تو از مرتبه خلفائی گذشته باید که متکفل وکالت دیوان اعلی گردی مشار الیه در جواب گفت
که منصب خلافت را از دست نمیدهم و اگر وکالت نیز علاوه آن میگردد فبها و الا بوکالت راضی
نیستم چه پایه خود را از وکالت برتر میدانست اسمعیل میرزا ازین حکایت اظهار آزردگی کرده
شکوه او بر زبان آورد و امرای روملو مخاطب ساخته گفت که هرگاه صوفیان و طالبان از سخن
مرشد کامل و اشارت او تجاوز نمایند و در طریق صوفی گری و سلوک مشایخ صفویه چه مکافات دارد
ایشان گفتند که هر کس از رضای مرشد کامل تخلف و تجاوز نماید مردود است گفت خلفا را
روسخنها کرد این حکایت بخلفا کرده رسیده صباح که بخدمت اشرف آمد که بعضی حکایات عرض نماید
چون بدر خانه رسید ایشیک آقاسیان و حاجبان بنا بر اشاره علیه مانع شده گفتند که هر چند این خانه نسبت
اما پادشاه درین خانه اقامت ورزد تا محل نزول پادشاهست دو نخواند قزلباش آنست

و تو در خدمت پادشاه که مرشد ماست صاحب تقصیری و خطائی و ما دایم که مرشد کامل از خطای
بدور کند و در طریق سلوک و صوفیگری جایز نیست که داخل دولتخانه شوی در برابر درگاه نشین
تا مرشد کامل بر سر رضا آید خلفا امری که هرگز تصور و تعقل نکرده بود مشاهده نمود و در حیرت ماند غش
راه یافت و تا وقت ظهر در در دولتخانه بطریق گناهکاران نشست و جمعی کثیر از مردم روملو و غیره در اول
روز با او موافقت نمودند اسمعیل میرزا کس بیرون فرستاد که خلفا بمنزل خود رود که ما هر سخنی که با او داشته
باشیم خود با و گفت و شنود خواهیم کرد خلفا ازین حکایت فی الجمله اطمینان قلب حاصل نموده متکلمان را
تصور آن شده که پادشاه بمنزل او رفته تدارکش خواهد نمود و دو روز خانه نشین بود بتخاشل گذشته صورت
ملاقات روی ننمود و امرای روملو ترک را سست اعتقاد بود طلب نموده گفت که خلفا میگوید جواب بد
که در تخلف امر پادشاهی نادم و پشیمان است و بهر خدمتی که اشاره شود اگر سگ بانی این آستان باشد
منت بجان داشته قیام مینماید اسمعیل میرزا گفت که اگر راست میگوید و مطیع امر است ما بار او
از حق خدمت او را باری مامور میسازیم که موجب رفع درجات دنیا و آخرت او است او را تولیت
بانی قورچیان مشهد مقدس متعلق کردیم که در روضه مقدس حضرت امام الجن و الانس خدمت کرده
هم در خراسان اعتبار دنیا و هم اجر آخرت داشته باشد باید که همین لحظه او را سوار کرده روانه سازید
دلوبداق و امرای روملو و سایر هواخواهان خلفا دانستند که اسمعیل میرزا باو بی اعتماد است
و بودن او را در اردو ممکن نیست و شخصی را که سرخوت و غرورش بوکالت دیوان اعلی فرو

فرو نمی آمد بتکلیف قورچی باشی مشهد مقدس که در خور ادنی ملازمش نبود البته با دنمودن
علامت غضب و بی التفاتیت از دور دوری گزیده عموم طایفه روملو و ملازمان بدرخانه
اش نرفتند و او حیران کار خود مانده درین اثنا دلوبداق آمده پیغام شاهی که از رد و اورا البجن
بگذاشته فی الفور سوار کرد و از شهر یک فرسخ بیرون برده و باز آمد و یراق و اسبابش در همان
لحظه بار کرده روانه شدند و چون خلفا بدامغان رسید علی خلیفه اغچه قوینلو حاکم دامغان حکمی طلب
ساخت که خلفا در دامغان توقف نماید که بهر چه بعد ازین حکم نماید بعمل آورد بعد از چند روز
کور شاه قلی روملو حسب الامر اعلی بدامغان رفته دیده عبرت بینش را از مشاهده صورتهای
عجیب دنیا عاری و عاطل ساخته معدوم البصر گردید مجملا چون اسمعیل میرزا خلفا را از شهر بیرون
کرد از منزل او رفته بخانهای شاه قلی سلطان یکان استاجلو که در مابین میدان اسب شاهی و خانهای
نواب پریخان خانم واقعست آمد و در آنجا نواب پریخان خانم و مخدرات استار سلطنه بشرف ملاقات
فایز گشته زیاده مهربانی که متوقع نواب خانم بود بظهور نیامد و از آنجا در ساعتی که خود تعیین نموده بود
بدولتخانه مبارکه آمد و تغیر و تبدیل بسیار در عمارت دولتخانه کرده بعضی منازل طرح انداخت
و همه روزه بنایان کار میکردند بدین جهت گاهی در منازل یکان استاجلو و گاهی در خانهای پریخان خانم
و گاهی در باغ سعادت آباد بسر میبرد و طوایف قزلباش از اطراف و جوانب ممالک رو بدرگاه
معلی آوردند کثرت و ازدحام خلایق در دار السلطنه قزوین بنوعی گشت که در کوچه ها و اسواق

تردد و عبور دشوار بود و تحف و هدایای سلاطین و پیشکش امرا و ملوک اطراف و ارباب و اهالی ممالک
چندان در دار السلطنه قزوین جمع شد که محاسبان هم از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف داشت
و چون ساعتی بجهت جلوس خود اختیار کرده بود جمیع مهمات سلطنه و پادشاهی را موقوف داشته بر روز
جلوس وعده میکرد و مردم روز شمرده انتظار جلوس میکشیدند و طوایف قزلباش بنوعی
مطیع امر و فرمانش گشتند که از جانب او بهر کس سوء مزاجی فهم میکردند خونش و اموالش مباح
آنکه سلطان حیدری بود بقتلش میپرداختند و بدین جهت جمعی کثیر از طایفه استاجلو راه عدم پیمودند
حتی سارو سولاغ حسین و الله قلی بیک برادران محمد خان تکلو که بایلچیگری روم رفته بودند
و ایشان خود همه روزه در ملازمت اشرف بود و ابو تراب بیک ولد الغوث میرزا که از بنی
اعمام ایشان بود و حینی که ایشان از دولتخانه بیرون آمده بمنزل خود میرفتند در کوچه تنگ
با چند نفر از مردم خود در کمین غدر نشسته بودند شمشیرها آخته آن دو میرزاده را پاره کردند
و چون این قسم اعمال که در اردو بظهور می آمد بازخواستی نمیشد مردم دیگر نشسته این امر با سایر
بممالک محروسه سرایت کرده هر کس در هر جا بقتل یکی از اعیان استاجلو قدرت مییافت
بلا تأخیر بدان مبادرت مینمود و از جمله حسین سلطان حاکم فراه با امرای سرحد که در دار السلطنه
هرات بودند اتفاق نموده شاه قلی سلطان یکان استاجلو بیگلربیگی خراسان را بقتل آوردند
تبیین این مقال آنکه شاهقلی یکان بیگلربیگی هرات و لله نواب کامیاب اشرف اعلی شاهی ظل الهی بود

بعد از

بعد از سنوح واقعه شاه جنت مکان امرای محال قریبه هرات را بجهة حراست سرحد طلب نموده بود
و از امرای مذکور حسین سلطان حاکم فراه قتل شاهقلی سلطان را با خود مخمر ساخته با امرای رفیق مواضعه نموده
در بیرون دروازه ملک جمعیت نمودند خبر مواضعه ایشان بگوش اعیان استاجلو رسید ایشان نیز در دولتخانه
سلطان جمعیت نموده و یراق و اسلحه خود مرتب داشته مترصد جنگ و پیکار گشتند امرا باو پیغام فرستادند
که طایفه استاجلو مغضوب پادشاه اند و محل اعتماد نیستند و ما شهر و قلعه هرات را که خانه پادشاه است
بتصرف تو نمیگذاریم و استاجلو را دخل نداده خود حراست شهر و قلعه مینمائیم که از جانب پادشاه بهر کس مفوض
گردد بسپاریم اولی آنکه سلطان از شهر بیرون آمده اگر اراده رفتن درگاه معلی داشته باشد روانه شود
والا در گوشه نشسته منتظر امر و فرمان پادشاهی باشد جماعت استاجلو در مقام منازعه در آمده جواب دادند
که با حسب الحکم نواب پادشاه حاکم این مملکت بودیم که مادام حکم معزولیت از جانب پادشاه حال نرسد دست
از چگونه مملکت کوتاه نمی کنیم حبلا د مفسدان هر دو گروه بگوش دو دشمن در آمده از جانبین لشکرکشی
و قیل و قال در میان بود و هر چند مردم صلاح اندیش سیما میر حسن خطیب که در هرات بودند سعی نموده اطفاء
این نایره فتنه و شور نشد کردند اما بملاحظه جانب پادشاه و شوم مزاج او و بعموم طبقه استاجلو اغماض عین کرده
در مقام رفع فتنه شدند شاهقلی سلطان که مردی بزرگ صلاح اندیش عاقل بود از بیم بدنامی طایفه استاجلو را
از یراق بستن و لشکرکشی منع کرده ابواب ملاقات مردم را مسدود ساخته بحال خود نشست و دست از
داد و ستد مملکت کوتاه کرده منتظر بود که از جانب اسمعیل میرزا در باره او در حکومت هرات چه حکم شود

و آن طایفه باین اکتفا نکرده علی الغفله بر سر خانه او هجوم کردند و جمعی که حاضر بودند در مقام مدافعه در آمده
کاری نتوانستند ساخت طایفه افشار زنجیرها در آمده در حالتی که اولی اسلحه و یراق استاده مردم خود را
از جنگ کردن منع میکرد با تیغهای کشیده بر سر او ریخته بقتلش پرداختند و خانه او بغارت و تاراج
حادثات رفت بعد از وقوع این حال جماعت استاجلو از هرات پراکنده شده غارت زده و پریشان حال
بعضی نزد ابراهیم سلطان ولد شاهقلی سلطان حاکم سرخس بود رفته بعضی روانه اردو شدند و نواب
کامیاب اشرف اعلی شاهی ظل اللهی که در آن وقت شش ساله بود در هرات با بی لله محافظ مانده طایفه افشار وغیره
که در هرات بودند بمظنه بی توجهی اسمعیل میرزا زیاده ملتفت نمی شدند چون خبر قتل شاه قلی سلطان با
رسید اسمعیل میرزا علی قلی بیک ولد سلطان حسین بیک نواده و در شش خان را ترتیب فرموده برتبه خانی و شرف
مصاهرت این دودمان سرافراز فرموده بحکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرائی خراسان نصب
فرموده و در قضیه شاه قلی سلطان تغافل ورزیده در مقام باز خواست نشد اعیان استاجلو که در
اردو بودند بیشتر از پیشتر پریشان خاطر گشته حیران کار خود بودند و هیچ کدام آسوده حال شبی در
بستر آسایش نغنوده و لحظه از دغدغه خالی نبودند درین اثنا محمدیخان تخاق که از امرای معتبر استاجلو
و بیگلربیگی چخور سعد از و تغیر داده جای او را با بوتراب سلطان عمزاده او دهند شاهقلی سلطان
قارنجه اوغلی استاجلو نیز که در تفلیس بود آمده التفات نیافت طایفه استاجلو در میانه
قزلباش خجلت زده و مضطرب الاحوال شبی بروز می آوردند تا آنکه با یکدیگر اتفاق نموده سلک

صوفیگری شده گفتند که چون ما در خدمت مرشد کامل صاحب تقصیر و خطا شده ایم و تا مرشد کامل رقم عفو
بر جراید تقصیر و خطای ما نکشند خانه و زن و فرزند و آسایش بر ما حرامست همگی امرا و اعیان و یوز
باشیان آن طبقه بدولتخانه مبارکه جمع شدند و در برابر درگاه رخت اقامت انداخته شب و روز
در آنجا بسر میبردند پیره محمد خان و محمدیخان تخاق نیز خود را در سلک گناهکاران استاجلو در آورده در میان
آن جماعت نشستند و این معنی پسند خاطر اشرف نیامده مکرر اظهار نمود که پیره محمد خان هرگز داخل آن جماعت
نبود حالا چرا خود را داخل کرده حمایت و شفاعت گناهکاران مینماید اما مشار الیه از این سخنان ترک
رفاقت ایشان نکرده قریب ده شبانروز در دولتخانه نشسته منتظر مژده عفو و امن و امان بودند اما شبانها
در یکدیگر کشیده اسباب تجملات بزرگانه بدانجا آورده در همه روزه شیلانها میکشیدند و ظروف
نقره و یراق ملوکانه در نظر ارباب حقد و حسد جلوه میدادند بعد از دو روز اسمعیل میرزا تیری را که در شب
قتل سلطان حیدر میرزا جماعت استاجلو انداخته بر یکی از درختان چهار بر ایوان چهل ستون بند شده
تا غایت مانده بود کشیده بدست یکی از مقربان داده بمیان مجمع استاجلو فرستاد که شما دعوی اخلاص و صوفیگری
میکنید این چه تیر است و چه جماعت این تیر بجانب دولتخانه مبارکه مرشد کامل و طرف نقش مبارک
شاه جنت مکان انداخته آید آن جماعت جواب گفتند که ما از بدو طلوع دولت این دودمان ابا عن جد
خدمت این آستان کرده بجز این درگاه پناهی و امیدگاهی نداریم جمعی از بد دلتان ما باغوای دیگر
دیگران راه صواب گم کرده مرتکب امور ناصواب شده اند و هر کس این عمل کرده بجزای خود رسیده

و میرسند دیگر انچه کنا هست و مع ذلک یکی گناه کار و مستوجب سیاستیم و در عالم اخلاص انچه از
جانب اشرف بما رسد از لطف و قهر بان راضی و شاکریم   گر تیغ بارد در کوی آنماه گردن
نهادیم الحکم لله درین اثنا جمعی را بیرون فرستاد که پا بپا بنها بر سر ایشان فرود آرند و عوام الناس
اسباب ایشان را غارت کنند مردم هجوم نموده دست تطاول برآوردند و انجماعت بسوای که کس
بنیاد پراکنده شده خود را بمساکن خود رسانیدند چند روز پیره محمدخان مغضوب بود بعد از چند روز
او را طلب نموده اظهار کرد که سلطان مصطفی بجهة سلطان حیدر سلطان سلیمان بجهة آنکه همشیره ایشان
پریخان خانم سبب اعتبار ظاهر میشده آنچه توقع داشتند بظهور نیاید با من عداوت دارند و من از زبان
ایمن نیستم پیره محمدخان عرض کرده بود که هرگاه خاطر مبارک پادشاه از ایشان غبار آلوده باشد یکی از
اتباع فرستند که عمر ایشان در قلعه بسر شود اسمعیل میرزا بطنز گفته بود که سلطان مصطفی میرزا را
پرورده استاجلوست او را بشما و سلطان سلیمان را بشمخال چرکس خال او میسپاریم میخواهید در قلعه
نگهدارید میخواهید تربیت کنید و روز دیگر حکم شد که حاجی اویس سلطان بیات و سلطان مصطفی را
بمنزل پیره محمدخان برده و با او سپارد و قبض بگیرد و همچنین سلطان سلیمان میرزا را بمنزل جالوی
فرستادند چند روز این گفت و شنید در میانه طایفه استاجلو بود هر چند میخواستند که خون اولاد
شاه جنت مکان دست نیالایند اما عقلاء این طایفه دانستند که اسمعیل میرزا جز بافناء اعدام شاهزاده
نوعی دیگر راضی نشود و علاج دیگر ندانستند عاقبت رای همگی بر آن قرار یافت که او را ناچیز گردانند

وشاهزاده

و شاهزاده از عقل و فراستیکه داشت این معنی را دریافته در آن چند روز که در منزل پیره محمد بود همه شب
مترصد قتل بود و بطاعت و عبادت میگذرانید تا آنکه شبی چند نفر از اراذل الطایفه ناگاه بخوابگاه شاهزاده رفته او را
خفه کردند شمخال نیز با سلطان سلیمان میرزا همین عمل در نفس برده هر دو در یکشب شربت شهادت چشیده
نفس ایشان باستانه مقدسه امامزاده حسین برده دفن کردند بعد از این قضایا پیره محمدخان مورد شفقت
و تربیت گشته دختران او را که نامزد اسمعیل میرزا بود عقد نموده و طوی پادشاهانه کرده با او زفاف کرد
و دختر حسینخان چنوسلو را نیز خواستگاری نموده هر دو را بیکشب بحرم آوردند و بعد از دامادی باستاجلو
بمقام شفقت درآمده ابراهیم سلطان و مرشد قلی سلطان پسران بکان شاه تکلو را تربیت کرده ابراهیم
سلطان را حاکم قزوین و مرشد قلی سلطان را حکومت سیستان نامزد کرد و طبقه استاجلو فی الجمله ایمن بانکه
دیگر کسی دست درازی با ایشان نتوانست کرد و در شاهزادگان نامدار سلطان ابراهیم میرزا مصاحب
و انیس مجلس خاص بود با او گفت که تو شاه جنت بمنزله فرزند بودی و بر سر با خدمت او کردی حالا مرا مکان
بمنزله برادری ایشیک آقاسی باشیگری شمارت و تولیت نیز اداده او را مهردار کرد که همه وقت در پیش
نظر نشسته بشرف مکالمه و همزبانی مشرف باشد و منصب ایشیک آقاسی باشیگری را بحسین قلی سلطان شاملو
تفویض نموده میرزا شکرالله اصفهانی را که مستوفی الممالک کرد و چون روزیکه بجهة جلوس تعیین کرده بود هنوز
دور بود دخل در انتظام مهام ممالک نکرده انجاح مطالب خلایق را از ترک و تاجیک و سپاهی و رعیت
که بپایه سریر اعلی جمع شده بودند بروز موعود وعده میداد عمارات عالیه در دولتخانه طرح انداخته همه روز

استادان ماهر کار دیگر دیدند و بهر محاسبت یکی از ارباب صناعت یکی از معتبران روزگار بود و از معتبران
سرکار بود مجملا اساس سلطنه و طمطراق پادشاهی نوعی طرح انداخته بود که قیصر و خاقان را از کرتن ملازمتش
منشور و صیت صولت و جهانبانی و آوازه شکوه و سلطنه و کامرانی او نوعی در اطراف آفاق
بلند شده که نقش مخالف در آینه خیال هیچ پادشاهی و ذو شوکت صورت نمی بست و جمیع سرحدها از
امرا و حارسان و لشکریان خالی مانده بود و هیچ مخالفی را قدرت آن نبود که جز بطریق الانقیاد قدم در عرصه
ممالک تواند نهاد و یا از سرحد و ثغور قلمرو پادشاه برغاله تواند برد و الحق طرفه شکوهی و عظم صلابتی داشت
چون روز وعده جلوس نزدیک رسید اول اراده کرد که جهت ترویح روح نواب جنت مکانی آتش داده
نعش مطهرش را که سیجان در دولتخانه بود باستانه مقدسه امامزاده حسین برده در انجا نگاهدارند که
در وقت ماهر نقل مشهد مقدس معلی شود یراق و اسباب اندرونی مزار امامزاده مذکور برده و خیمه و سراپرده
برپا نموده مجلس عظیم آراستند دوازده هزار ظرف اطعمه الوان و حلاوت سرانجام نموده
برای یکهزار رقاب را تعهده یکی از امرا اعظام نموده نعش مطهر شاه جنت مکان را از دولتخانه بیرون
آوردند و آن جنازه مغفرت اندازه را اسمعیل میرزا و شاهزادگان باستانه مقدسه امامزاده حسین
جنازه را بدوش کشیده باستانه رسانیدند و بعضی امرا نیز موافقت مینمودند و در اندرون آستانه
در جوار مرقد امامزاده با صندوق نهاده صندوق پوش بر او انداختند و حفاظ بتلاوت کلام
ملک علام و ختمات قیام و اقدام نمودند و از انجا بمجلس انس رفته دوازده هزار رقاب طعام و

حلاوه

و حلاوه کشیده فقرا و مساکین بل کافه مومنین از سپاهی و رعیت از ان بهره ور گشتند چون
خاطرش از ین امر فراغت یافت روز معهود که چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاول جلوس همایون
بوقوع انجامیده در ایوان چهل ستون جشن عظیم پادشاهانه و مجلس عالی ملوکانه ترتیب یافت و امرا و شاهزاده
گان و ارکان دولت جمع شده اسمعیل میرزا با شکوه و عظمت تمام بایوان آمده بر فراز مسند شاهی جلوس کرده
در مکان مبارک شاه جنت مکان قرار یافت و زمانه غدار ناپایدار بزبان حال این مقال ادا مینمود بیت
خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند بالجمله اول شاهزاد
گان و بعد از ان سادات و مجتهدان و علما و بعد ایشان عیسی خان و لدلوند خان و سیمون خان ولد لوارصاب
گرجی که از قلعه الموت بیرون آورده بودند و شاه رستم لر و بعد از ایشان امرای عالیشان و اعیان
قزلباش و وزرا و ارباب قلم و اکابر و اهالی ممالک و ایلچیان نظام شاه و ابراهیم خان حاکم لار
و میرزا خان والی مازندران و سید کار والی عربستان و ایلچیان فرنگ بشرف پابوس مشرف
شده پیشکش و تحف و هدایا ملوک و اطراف از بدایت خروج از قلعه تا حین جلوس در درگاه فلک
اشتباه جمع شده بود بنظر عالی در آوردند و بعد از جلوس همچنان مهمات ممالک در عقده التعویق بود
و هیچ مهمی تفصیل نمی یافت و انتظار خلایق از حد گذشت بجهت رفع تشنیع مردم نواب سلطان
ابراهیم میرزا را مقرر کرد که باتفاق محمدیخان تخاق و میرزا علی قاجار و میرزا شکرالله وزیر دیوان
عدل نشسته مهمات حسابی خلایق و امور جزئیه ممالک را فیصل دهند و احکام و مناشیر بطغرای

امر دیوان اشرف اعلی مزین ساخته بمهر مهر آثار که علیحده بجهت آن احکام ترتیب داده عبارت
مهر دیوان اشرف اعلی بدان نقش کرده بودند مختتم کردانند و چون زبان بنظم اشعار میکشود عادل
تخلص میکرد و در عنوان احکام و مناشیر خود نیز هو العادل قلمی مینمود و منصب صدارت نقیب ممالک را
بسیادت پناه میرزا مخدوم شریفی و نقیب دیکر بنیابة نعمة الله نقیب اصفهانی که در زمان خاقان جنت
مکان قاضی عسکر بود نامزد نموده مقرر شد که احکام و امثله شرعیه مردم و هند دیکر دو ماه معاملات
جزئیه شرعی و حسابی کافه مردم هر دیار در دیوان عالی عمل فیصل یافته احکام و مناشیر بمهر دیوان اشرف
و حسابی کافه مردم هر دیار در دیوان عالی اعلی صدور مییافت اما معظمات امور کارخانه سلطنه و پادشاهی
و تعیین امرا و احکام و امثال ذلک در عقده تعویق و تاخیر بود و اکثر اوقات از عدم رشد و کاردانی
میرزا شکر الله وزیر شکایت کرده او را مورد اعتراضاتی که حق بجانب او نبود میساخت و هیچکس را یارای
او نمیبرد در خلال این حال خبر فوت مرحومی سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که حسب الفرمان جنت
مکان در ولایت قندهار حاکم و فرمان روا بود رسید که باجل طبیعی وداع عمر و دولت ناپایدار نموده
بعالم بقا پیوسته است نواب سلطان ابراهیم میرزا از استماع خبر فوت برادر لباس سوکواری پوشیده
و بلوازم تعزیه برادر پرداخت و اسمعیل میرزا بپرسش او قدم رنجه فرموده بمنزل او رفت و مراسم تفقد
و دلجوئی بظهور آورده نواب میرزا و مرحوم ادراباجیه مدرسه اش و محمد حسین میرزائی ولد سلطان
حسین میرزا که در درگاه معلی بود بخلاع فاخره نوازش فرموده از لباس سوکواری بیرون آورد اما بعد

از وقوع این قضیه در اندک روزی اسمعیل میرزا تغیر سلوک با او کرده دیکر بوی از اتفاق والتفات
بمشام او نرسیده و زبان اعتراضات بیموقع بر او کشوده فرسته رفته سوی مزاج او نسبت بنواب
میرزا و سایر شاهزادکان بسر حدی انجامید که افنا و اعدام ایشان را پیش نهاد همت ساخته در
همان چند روز بقتل ایشان پرداخت ذکر شهادت شاهزادکان کامکار نامدار و درآمدن نهال ایشان
از صرصر قهرمانه غدار ناپایدار ازان ایشان ایزد متعال که آفریننده کل مخلوقات است قطع صله رحم را از
رذایل روزیه و مراعات ذوی الارحام را از محسنات شمرده و اسمعیل میرزا بقساوت قلب موصوف بود
و مطلقا بهره از این شیمه سعادت افزا نداشت و هرکز نسبت ببرادران و بنی اعمام و برادرزادکان اشفاق
و مهربانی او بظهور نرسیده وجود ایشان را خار کلزار دولت خود میدانست و تواضعات رسمی که کاهی بنواب
سلطان ابراهیم میرزا میکرد در آخر معلوم شد که بسبب ملاحظه جانب سلطان حسین میرزا برادرش بوده
که در قندهار بود و دغدغه آن داشت که مبادا در خراسان از و فتنه بظهور رسد لهذا بعد از خبر فوت او
باندک روزی تغیر سلوک با میرزاده مذکور کرده زبان اعتراض کشود و نواب میرزا که خود افلاطونی با کمالات
و استعدادات جمع داشت استشمام رایحه بی التفاتی نموده اکرچه میدانست که فوز بقطع رشته حیات
او بجز دیکری تسلی نمیشود ترک ملازمت و خدمت کرده از روز او کوشه نشینی اختیار کرد که شاید
بان وسیله دو سه روزی تسلی بخش خاطر اندوهکین خود کردد و آقا بیان و ملازمان خود را امر کرد
که در منازل خود بوده ترک خدمت نمایند اما لحظه فلحظه مترصد حکم قتل میبود تا آنکه ده بیست نفر از قراکه

واکر چون

ازرق چشم کرسنه منظر فرستادند که کشیکخانه میرزا نگاهداشته محافظت نمایند و چون و اکر جانب
میرزا آمدند میرزا در منازل حرم در حمام خانه خود بود چراکه ابواب خروج و دخول مسدود ساخته سایر درها را
مقفل کردانیدند و خود در حرم اقامت نموده کشیک نشستند چهار شب و روز بدین دستور کذشت تا آنکه روزی
در میدان سعادت آباد میانه جماعت صوفیه و ملازمان عبد الغنی بیک استاجلو که داروغه قزوین شده بود
بر سر خرید و فروخت کوسفندی نزاع شد صوفیان هجوم نموده ملازم داروغه را زدند خبر بداروغه رسید جمعی را
بکرفتن آن جماعت فرستاد صوفیه تمکین نکرده بی اندامی از حد افراط رسانیدند داروغه با مریکه داشت
خود سوار شده بمیدان آمد صوفیان داروغه را بسنگ کرفتند رفته رفته بکارد و خنجر رسید از آن
طرف هجوم آورده داروغه مغلوب کردید خبر باسمعیل میرزا رسیده چون با طبقه صوفیان بجهة ارادت
و اتفاقیکه با خلفا داشتند صفای نیت نداشت جمیع امرا را فرمودند که یراق بسته بمیدان اسب شاهی حاضر
آیند امرا جوق جوق بسته می آمدند و او بدفع و تنبیه صوفیان مقرر ساخت و در آن حکم قتل عام آن طبقه
کرد جمیع لشکر خصوصاً مسیب خان تکلو و مرتضی قلیخان برناک او بمنازل آن جماعت که در حوالی خانه
خلفا بود آوردند چون صوفیان حال بدان منوال دیدند اسلحه و یراق انداخته میکریختند و غازیان
قزلباش بدیشان رسیده قتل و اسیر نمودند در طرفة العین قریب یکهزار نفر از آن طبقه بقتل
آمدند اسمعیل میرزا در هنگامی که مردم را بر سر صوفیان فرستاده بان خدمت مشغول ساخت
حکم قتل شاهزادکان نیز فرموده بمستحفظان هر یک کس فرستاد که بانچه مامورند قیام نمایند اول و اکر

بحرم

بحرم نواب سلطان ابراهیم میرزا در آمده او را از پیش حلیله جلیله اش که صبیه قدسیه آن
شاه جنت مکان بود بیرون کشیده طناب در حلقش انداخته خفه کردند در آن لحظه فریاد و فغان
از خانه میرزا برآمده ظاهر شد که بقتل او اقدام نموده اند و همچنین با یکیک از شاهزادکان این عمل کردند
و بعد از آنکه خبر قتل شاهزادکان باو رسید خاطر جمع کرده رقم عفو بر زلات صوفیان کشید بقیة السیف
نجات یافتند و مشخص شد که آن مکر را بجهة قتل شاهزادکان کرم کرده بملاحظه آنکه مبادا طبقه قزلباش
از این عمل شنیع اشتباع نموده فتنه حادث کردد ایشان را بدان امر مشغول کردانیده مکنون خاطر
خود را بظهور آورد و در آن روز شش نفر از شاهزادکان بقتل رسیده او در قزوین شربت شهادت چشیدند
سلطان ابراهیم میرزای مذکور که از مستعدان روزکار و بانواع فضل و کمال آراسته و بفنون
هنروری پیراسته بود خط نستعلیق را بسیار خوش مینوشت و مصور نازک قلم بود و در موسیقی
و علم ادوار سرآمد روزکار و در تصنیف قول و عمل شاکرد مولانا قاسم قانونی بوده و ساز را
خوب مینواخت و در صنعت دروکری و زرتراشی و خاتم بندی مهارت تمام داشت
و در خراسان اکثر اوقات با شعرا و ارباب نظم و بلاغت صحبت داشت خود را جاهی تخلص
میکرد و غزلهای عاشقانه از او در میان است از آنجمله این دو مقطع در حین تسوید حالات او
بخاطر رسید بیت یار آمد بسرم در دم رفتن جاهی ‖ دیده بکشای اکر طاقت دیدن داری
بعد از هزار شب که بوصلش رسیده ‖ جاهی غنیمت است از او بر مدار چشم ‖ کتابخانه عالی بهم رسانیده

از خطوط استادان و خوش نویسان ما تقدم و تصویر مصوران عدیم المثل زرین قلم و سایر
تحف در سرکار او بسیار بود و چینی خانه اش رشک نگارخانه چین و خطا بود و هم خرمن
بعد از واقعه میرزا اکثر آنها بجهت آنکه بدست اسمعیل میرزا در نیاید در آب ریخته چینیها را خورد کرده
و بقیه اش را آتش زده در ماتم میرزا فریاد و فغان از حد اعتدال گذرانید و اکثر فرخ پهلو بر بستر
ناتوانی نهاده در همان ماه فانی را وداع کرده بعالم بقا پیوست محمد حسین میرزای برادرزاده
اش جوان قابل هفده ساله بود اول چشم او را میل کشیدند و او از شدت درد فریاد و زاری
بسیار کرده آرام نمیگرفت خبر باسمعیل میرزا رسیده فرمود که او را نیز از شکنجه خلاصی دهند و در همان
بران حسب الفرموده عمل نمودند سلطان محمود میرزا که در میانه جماعت رملو بود بسیار جوان سلیم النفس
عاقبت دوست بود هرگز نقش بزرگی و جاه طلبی در آینه خیالش جلوه ننموده بفرموده برادر نامهربان
موافقت یاران اختیار نمود و در وقت تغسیل و تکفین حرکتی کرد معلوم شد که در وقت خفه
کردن ریسمان بگرگ گردنش نگرفته بوده اسمعیل میرزا ازین حال آگاه گردیده چون دیده بصیرتش
از قبایح و شنایع این اعمال پوشیده بود باتمام کارش امر فرمود او را با محمد باقر میرزای پسر او که
کودک یکساله بود بدیگران ملحق ساختند امام قلی میرزا و سلطان احمد میرزا را هر دو بدیوانخانه
آورده در حوالی میدان اسب نگاه میداشتند و در همانجا شربت مرگ چشانیدند و همچنین کس
بسیستان که بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا با پسری که کودک خردسال بود بهرام نام داشت

بقتل

بقتل رسانید تیمور خان استاجلو که در حین ارتحال شاه جنت مکان حاکم سیستان و لله میرزا بود چون
مرادخان پسر او در درگاه علی از جماعت سلطان حیدریان بود و مغضوب شده این مدت را مصلح حال خود
دانسته فورا بدفع او و پسر او پرداخته مقتول ساختند و کس بطلب سلطان علی میرزا که در گنجه بود فرستادند
بعد از چند ساعت خاکسار میرزا را آورده ترحم نموده از قتل او گذشت اما میل در چشمهایش کشیده از دیدن
عاطل ساخت و در باب نواب سکندرشان که برادر اعیانی و مضعف البصر بود اولاد نامدار و اندیشه مند
و از علیا حضرت سلطانم والده اش که محبت مفرط با پسر و پسرزادها داشت شرم میداشت اما در فکر
کار ایشان شبها بروز می آورد تا عاقبت خبث باطن خود را نسبت بر ایشان بظهور آورد اول سلطان
حسین میرزای پسر بزرگ نواب سکندرشان که در طهران بود بقتل آورد تبیین انتقال و شرح هدایت حال
و اختتام احوال آن شاهزاده نیکوخصال آنست که نواب جنت مکانی او را از دار السلطنه هرات
طلب فرموده در سایه سریر اعلی منظور التفات و چند سال در ظل تربیت جد عالیمقدار نشو و نما یافته
بمرتبه کمال رسیده بود بعد از فوت سلطان مرادخان والی مازندران شاه جنت مکان ایالت
نصف ولایت مازندران را بجناب شهزادگی تفویض فرموده نصف دیگر آن ولایت را بمیرزا خان
ولد سلطانمراد شفقت فرمودند و میرک بیوراکه از طبقه دیوان مازندران و به مزید عقل و کیاست ممتاز بود
بوکالت شاهزاده تعیین کردند و نواب میرزا بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته در کمال عزت
و اعتبار بمازندران بر مسند ایالت دو دراهی نصف آن ولایت تکیه زد و میرک پود وکیل در آن

و فائق مهمات گشت و همانا سلوک او بر وفق رضای نواب میرزا نبود و برای و صلاح خود
فیصل مهمات مینمود و ملازمان قدیمی نواب شاهزادگی را مطلقاً در هیچ امری مدخل نمیداد و این معنی
مرضی خاطر شاهزاده نبود تاب تسلط و اقتدار او نیاورده باغوای جمعی از ملازمان و پیران سید مرزا مظفر
که صاحب داعیه مازندران و با طبقه دیوان معاند بودند میرک دیو را بی امر و اشاره شاه جنت مکان
بقتل آورده و درمقام آن شدند که دست فیو ساران مازندرانی را از معاملات الملک کوتاه گردانند و
اینمعنی باعث رمیدگی آن طایفه شد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید این جسارت و خود
راهی پسند طبع اشرف نیامده ازو رنجیده خاطر گشت و بخاطر اشرف رسید که نواب میرزا این
حرکت را بتحریک و اغوای میر عزیز خان ولد میر عبدالله خان که خالوی صلبی مرزا و در اردو مصاحب
میرزا بود بفعل آمده کس فرستاده علی الغفله کاغذها را مراسلات میر عزیز خان ظاهر شد که میرزا را
بامر مذکور اغوا نموده بود بنابران او را مقید نموده بقلعه اصطخر فرستادند و بجهة تسلی خاطر دیوان
مازندران و تألیف قلوب ایشان باخراج ملازمان قدیمی میرزا حکم فرمودند و سوای چند خدمتکار
در ملازمت شاهزاده نماند و جناب میرزا در مازندران اندکی خفیف و بی اعتبار شد هر چند
نواب شاهزادگی عرض نمود که میرک دیو پای از جاده اطاعت بیرون نهاده در مقام عصیان
و طغیان بود اگر دفع شر او را بعرض اشرف موقوف میداشتم انواع فساد عاجلاً بظهور میرسید
از آنجهة بخود سر ولیت این بی ادبی نمود اگرچه بقدر عذر پذیر گشته مهمات او فی الجمله باصلاح آمد

را زیاده

را زیاده در تدارک احوال و شدند و میرزا نیز حکومت ناقص میکرد و در اواخر جمعی از اهل مازندران
بملایمت و التفات بخود رام ساخته در مقام اصلاح حال خود بود که قضیه ارتحال شاه جنت مکان
بوقوع انجامیده سلطنت و پادشاهی ایران بعم حقیقی او اسمعیل میرزا قرار گرفت سلطان حسن میرزا
بعد از اطلاع بدین حالات چون خیر مهد علیا سلطانم والده اسمعیل میرزا که جده میرزا بود با میرزای گرامی محبت
مفرط داشت شاهزاده تصور آنکه نواب مشار الیها در ایام سلطنت عم بزرگوار صاحب اعتبار و اقتدار
خواهد بود و عم مزبور حالا پسری ندارد بحکومت ناقص محقر ولایت مازندران که محل شورش و فساد طبقه
دیوان و سایر طوایف بوده همگی با یکدیگر معاند بودند راضی نشد بخاطر رسانید که در خدمت عم و جده
بمنزله فرزند گرامی بوده صاحب اختیار مهمات ایران بلکه ولیعهد و قایم مقام خواهد بود بی امر و اشاره
اسمعیل میرزا اراده بیرون آمدن داشت درین اثنا طبقه دیوان در مقام باز خواست خون میرک
دیو در آمده بر سر خانه میرزا هجوم آوردند و برادر و پسر سید مظفر را که سرمایه آن فساد بودند از خانه میرزا بیرون
کشیده بقصاص خون میرک دیو بقتل آوردند و بی اندیشها از آن طایفه نسبت بمیرزا بظهور آمد
بعد از وقوع اینحال سید مظفر پای از جاده اطاعت میرزا بیرون نهاده با طبقه دیوان صلح کرد
و هر دو گروه با یکدیگر متفق شده مخالفت میرزا را اختیار نمودند و جناب میرزا را از آشوب و فتنه
ایشان مجال اقامت در آن ملک نمانده در کمال اندوه و ملال پژمرده و بی سر و سامان از مازندران
بیرون آمده عزم ملازمت اسمعیل میرزا جزم کرده از ساده لوحی اصلا بخاطرش خطور نمیکرد که عم نامهربان

درباره او عذری اندیشید القصه طوعاً وکرهاً از مازندران بیرون آمده چون بطهران رسید و اسمعیل میرزا
از آمدن او خبر یافت از غایت ملاحظه و احتیاطی که داشت راضی بآمدن او نشد و جهتی ظاهر در مقام
دفع او نمیتوانست شد چه پدر مادر و یک برادر او و خواهرزاده در میانه طایفه ذوالقدر و دیگر برادر او در هرات
در میان طایفه استاجلو بود و رعایت جانب والده اش نیز در نظر خلایق فی الجمله لازم مینمود کسی نزد او فرستاده
پیغام داد که والده محترمه ام که جده آن فرزند است در قسمت اراده آنست که او را باعزاز و اکرام تمام
بتجملات شاهانه بیاورد و چنین مسموع شد که شاهزاده فی الجمله بیسامان شده و حالا بتربیت یراق والده مشغولیم
آن فرزند در طهران توقف نماید که بعد از آنکه یراق و اسباب والده انجام یابد کس بطلب او فرستاده شود و
بتربیت اسباب آن فرزند نیز پرداخته یکی از امرای عظام را بطلب او خواهیم فرستاد که ملاقات والده و
بیکمرتبه واقع شود و نواب میرزا حسب الامر در طهران توقف نموده اسمعیل میرزا تغافل در باب
والده عظمی میورزید و گاهی اتمام عمارات و گاهی تعیین منازل و امور مختلف را بهانه ساخته دفع الوقت
میکرد و او در طهران بود تا آنکه در اراده حکایات خلاف مذهب در میانه آمده بعضی فتنه انگیزان
باسمعیل میرزا رسانیدند که اکثر قزلباش گمان حسن بنواب عالی برده بآنجناب دل دیگرگون کرده اند و اراده
دارند که سلطان حسین میرزا را آورده پادشاه کنند و این مقدمه را بهانه ساخته بقطع رشته حیات آن
شاهزاده بیگناه فرمان داد و در اول حال سلطان شرف الدین اوغلی تکلو که خواهرزاده نواب سلطان
خانم و خاله زاده نواب سکندرشان و اسمعیل میرزا بود بدین خدمت نامزد گشت و او باکراه تمام روبراه آورده

بعد از

بعد از چهار پنج روز خبر رسید که او بتأنی طی مسافت نموده از کرج ساوجبلاغ گذشته و از تعلل و تساهل
او از زده شده اما از امرای ترکمان کوسه علیقلی را با چهل و چهار نفر از قورچیان هرادجاق و دو نفر فرستاد
که هر بیست و دو نفر یکمرتبه طناب بدست گرفته شاهزاده را خفه نمایند سیف خان از بعضی سر و رشته باز گردید
و آن جماعت چون بلای ناگهان بطهران رسیدند و شاهزاده از طول گشت در طهران رایحه بی التفاتی استشمام
نموده بود و گمان شفقت که بعم نامهربان داشت زایل شده راه بیرون شد مسدود می یافت در هنگام وصول
قورچیان در خانه را مقفل ساخته ترکش خود را با کمان همراه ببام برده با خود قرار داد که تا قوت و توان
و تیر و کمان داشته باشد تلاش نموده بمردی کشته شود قورچیان که این حال مشاهده نمودند کوسه علیقلی گفت
که حسب الامر بطلب شاهزاده آمده ایم و مصحفی بدست گرفته بر صدق قول خود قسم دروغ خوردند و شاهزاده
بقسم اعتماد نموده با ایشان ملاقات نمود و آن جماعت از غدر یکبار در او ریخته همانساعت بنوعیکه مأمور شده بودند
ریسمان در حلق نازنین شاهزاده افکنده آن سرو جویبار سلطنت را که در چمن عزت نشو و نما یافته از پای در آوردند
و در همان روز اسمعیل میرزا غازی بیک نام قورچی ذوالقدر را بشیراز فرستاد که نواب سکندرشان و فرزندان
او را مضبوط ساخته مانع آمد شد مردم شود و نگذارد که از طایفه ذوالقدر و غیره احدی با او ملاقات نماید
و منتظر فرمان باشد بین الجمهور مشهور گشت که بالافواه بدفع او و فرزندان گرامی و نواب کامیاب شاهی
که در هرات تشریف داشت جازم گشت و حکم قتل ایشان نمود و این مقدمات بر او مبارک نیامده پیش
از آنکه این امور شنیعه از قوت بفعل آید بقضای مبرم اجل گرفتار آمده ودیعت حیات بمقتضای

اجل میرسد چنانچه تفصیل احوال او در محل خود سمت گذارش خواهد یافت و چون سبحان تعالی در
ذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چندین کارهای شگرف ودیعت نهاده بود و رقم سلطنت
و پادشاهی او بتوقیع وقیع تؤتی الملک من تشاء رقم و در لوح محفوظ ثبت بود این حکم بامضا
نرسید و قبل از آنکه بظهور آید زمانه غدار طغرای دولت او را برقم ختم اختتام داده از عمر و دولت
متمتع نیافت **ذکر بعضی از سوانح حالات که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا تا حین ارتحال روی داد**
اسمعیل میرزا بعد از آنکه خاطر از مهم برادران و بنی اعمام جمع ساخت بمهمات ممالک
پرداخت چون اطوار میرزا شکرالله وزیر موافق طبع او نبود همیشه از و شکایت میکرد و او را
از وزارت دیوان اعلی معزول فرموده آن منصب عالی را بمیرزا سلمان ناظر تفویض کرده پایه قدر
و منزلت او را باوج اعتلا رسانید و مقرر شد که جهت هیچ یک از امرای عالیشان تعظیم نکند و شعار او
من حیث الاستقلال شروع در آن کار کرد اما اسمعیل میرزا متوجه قطع و فصل مهمات ممالک
کمتر میشد و تغافل در انتظام مهمات ممالک و امور سرحدها از اعتدال گذرانیده هیچ حکمی از احکام
و مناشیر سلاطین سابقه در دیوان او بامضا رسید هرچند روز مهمی را نامزد شخصی میکرد و باز تغییر در آن مینمود
اما بعضی از امرا دار الحکومت بمحل منصب خود چند نفر روانه الکای خود شده تتمه در اردوی معلی
بودند که قضیه ارتحال او روی داد و در طایفه تکلو سیف خان ولد محمد خان شرف الدین اوغلی که خاله
زاده اسمعیل میرزا بود تربیت نموده برتبه ایالت و خانی رسانیده الکای ری را باو عنایت کرد

و سوانح

و سوانح حسین بیگ تکلو را بجانب کردستان فرستاد و بعضی محال قلمرو علیشکر را باو داد و علیقلی
خان شاملو و سلطان حسین خان پدر او را برتبه ایالت سرافراز فرموده حکومت هرات را بعلیقلی خان
تفویض کرد و زینب بیگم صبیه شاه جنت مکان را باو عقد بست و مقرر شد که سال دیگر بجهت او بهرات
فرستاده شود و مرتضی قلیخان پرناک را بحکومت مشهد مقدس معلی معزز و سربلند گردانید و ایالت گنجه
و امیرالامرائی قراباغ را که شاه جنت مکان بیوسف خلیفه بموافقت سلطان حیدر بتهمت اراده بیعت
بقتل آوردن موجب ازدیاد شوکت و اعتماد او خواهد بود انتهاز فرصت نموده صبحی که از حمام بیرون
آمده رخت میپوشید با چند نفر از ملازمان تیغها کشیده بر سر حمام آمده او را بقتل آورد و بدین اکتفا
نکرده مادر و برادرش را هم کشت و اینمعنی موافق مزاج اسمعیل میرزا نیامده او را عزل کرد و ایالت گنجه را
بامام قلیخان قاجار داد و القاس بیک افشار حاکم کرمان را منصب قورچی باشیگری داده حکومت کرمان را
بمحمود سلطان افشار تفویض نمود و ایالت شیراز را بدستور بولیخان قلخانچی اوغلی تفویض کرد و درین
اثنا یکی از جواری اسمعیل میرزا که حامله بود وضع حمل نموده پسری از و در وجود آمد اسمعیل میرزا از مقدم او
شادیها نمود و خرمی بی اندازه بظهور آورده قاصدان بمژده تولد او نزد هر کس از امرا و اعیان فرستاد
و آنکس ملبوس خود را بمژدگانی داد و بعد از چند روز او را شاه شجاع الدین محمد موسوم ساخته للگی او را
بولی سلطان ذوالقدر حاکم شیراز تفویض کرد که در مکان سلاطین آل مظفر تربیت کند و نشو و نما
یافته در آن ولایت آیین شاه شجاع مظفری را تازه سازد و ولی سلطان در منزل خود جشن ملوکانه و بزم

خسروانه ترتیب داده کهورزها شاهزاده را از دولتخانه مبارکه بیرون آورده سواره در پیش گرفت
وجمیع امرا و ارکان دولت حسب الامر پیاده در رکاب شاهزاده قدم نهاده او را بمنزل ولی سلطان
رسانیدند و پایه قدر و منزلت او در نظر همگنان باوج اعلی رسید و بسبب ترتیب او آنکه در نشر از میان او
و نواب سکندرشان غبار خاطری بهمرسیده طایفه ذوالقدر بمحض صوفیگری جانب نواب سکندرشان گرفته
با او خشونت آغاز نهادند و بروی خیره شده حرمتش خفیف و بی اعتبار از شیراز بیرون آمده بپایه سریر
اعلی آمد اسمعیل میرزا از غایت عنادی که نسبت ببرادر مهتر مرکوز طبیعتش بود او را ترتیب نمود
آقایان ذوالقدر را که با او خشونت نموده بودند خصوصا علی بیک برادران اولاد مهرخان آقای
تکلو حاکم شیراز را بی اعتبار ساخته در معرض عتاب خطاب در آورد و درین اثنا در میانه خلایق گفتگو
و گوی اختلاف مذهب بمیان آمده از اطوار اسمعیل میرزا و سخنانی که از عقاید شیعه در پرده میگفت
مردم او را در تشیع سست اعتقاد یافته گمان تسنن باو بردند سبب مظنه اول آن بود که در طعن
حضرت بی بی عایشه دغدغه کرده بجهت رفع دغدغه بر سبیل تحقیق و استعلا از علمای اسلام که
در ملازمت او بودند خصوصا خواجه افضل ترکه اظهار نمود که آیا طایفه شیعه بچه دلیل طعن حرم محترم
رسول خدا را جایز داشته اند حال آنکه آیات عصمت و طهارت در شان او نازل گشته و در شب
فراش آنحضرت در یافته و خلوت صحیحه بفعل آمده محبوبه آنسرور بوده و صاحب قرائن و محبوبه آنحضرت
با کمال عصمت چگونه مستحق نیران و عقوبات آخرت باشد و آنچه در بصره میان او و حضرت امیرالمؤمنین علی

کرم الله

کرم الله وجهه باغوای طلحه و زبیر صدور یافته حضرت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه از العطوفت ای
و نقصان عقل که زنان را میباشد حمل نموده از او عفو کرد و دلیل عفو آنکه او را موزه و محترم بمدینه فرستاد
بملاحظه حرمت رسول خدا او را طعن نکرده چند منزل آنحضرت و حضرات حسنین بتشیع او قدم رنجه
فرمودند و طعن ها که کردند تماما راجع بالشرور میشود علمای شیعه درین باب چه میگویند و این حکایات را
در چند مجلس بعضی اوقات بکنایه و بعضی اوقات صریحا اظهار کرد علما در مقام معارضه و جواب شافی در
نیامده در هر مرتبه مناسب مقام در پرده حکایات میگفتند میرزا مخدوم شریفی که در زمان شاه جنت
مکان تهمت زده تسنن بود موید قول اسمعیل میرزا دلایل گفته روز بروز مورد تربیت میگشت
و او از پرده بیرون آمده در تقویت مذهب اهل سنت و جماعت و رفع طعن خلفای ثلث
با علما مباحثات و مناظرات مینمود و علما اکثر اوقات اغماض نموده کمتر بطرف بحث در می‌آمدند
روزی اسمعیل میرزا بلغار خلیفه که بمنصب والای خلفای سرفراز شده بود اظهار نمود که خلیفه اگر کسی زوجه
ترا در مجمعی از عوام نام برد و دشنام دهد ترا بد می آید یا نه جواب داده بود که بلی گفت پس چگونه
مردمان حرم محترم رسول خدا را لعن میکنند بلغار خلیفه در جواب گفت که دشنام دادن حرامست
اما لعن دوری از رحمت خدا و نفرین است هر کس لعن و نفرین کرده کار او را بخدا حواله نمایند قصوری ندارد
اسمعیل میرزا پرسید که تو مرد ترک ساده لوحی این حکایات را که بتو تعلیم داده است گفت در زمان
شاه جنت مکان از علما شنیده بودم خوش آمد گویان بعرض رسانیدند که خلاف میگوید چند روز

قبل ازین در ایوان شاهی در حضور سلطان ابراهیم میرزا میانه علما این حکایات مذکور میشد
میر سید حسین مجتهد دعوای افضلیت و جاه طلبی شان کردند اسمعیل میرزا ازین سخن برآشفته باعث
غضب او شده بقورچیان و صوفیان اشاره کرد که خلیفه که مرشد کامل دروغ گوید مستحق عقوبت
صوفیان هجوم کرده چندان لگد بر وی زدند که از حیات نومید شد همه کس را گمان آنکه فوت شد
جسد نیم جانش را نمدی پیچیده بمنزل بردند که دفن نمایند اتفاقا بعد از لحظه بهوش آمد و بعد از دو سه ماه
صحت یافت اسمعیل میرزا منصب او را بده ده خلفای استاجلو داده زبان اعتراض بعلما دراز کرد و
گفت که حضرات همه روزه مجلس منعقد ساخته بامثال این سخنان شناعت آمیز عقیده قزلباش
را نسبت بمن خراب میگردانند و بنیادی و سالوسی پدرم را بازی داده بودند اما من از ایشان
بازی نخورم و سخنان ناشایست بعلما خصوصا میر سید حسین مجتهد و استرابادیان که یقین التشیع بودند
میگفت و علی رغم ایشان حکم کرد که رسم تبرا در کوچها و محلات مسلوک بوده من بعد تبرائیان
ترک آن امر نمایند و میگفت که مرا با طبقه تبرائی که لعن را سرمایه معاش ساخته صفاهی نیست و جمعی علما
که تهمت زده تسنن بودند سیما میرزا مخدوم شریفی و علامة العلماء مولانا میرزا جان شیرازی و میر مخدوم
لاله مورد تربیت و نوازش گشتند میرزا مخدوم شریفی بعضی اوقات وعظ میگفت اسمعیل میرزا اعرض
کرد که تبرائیان که در مجلس وعظ حاضر شده هر کس زبان بتبرا گشاید تنبیه و تادیب نماید در شب جمعه از
جمعات مجلس وعظ انعقاد یافته در آن مجلس درویش قمر تبرائی این بیت خواند که بیت علی را

علی را

علی را از جان و دل برخوان ؛ که دشمنان علی را مدام لعنت باد میرزا مخدوم حمل بر کنایه کرده اندکی
برآشفت قورچیان او را کتک بسیار زده سرش را چند جا شکستند از وقوع این حال شیعیان ازینکه
حسرت از دیدها باریدن گرفت و از ظهور این مقدمات گمان مردم درباره اسمعیل میرزا بتسنن بیشتر از بیشتر شده
این گفت و گو در میان خلایق افتاده باطنا زبان تشیع درین مقدمات دراز کردند و عقاید قزلباش ازدفی
الجمله نقصان پذیرفت اما کسی را آن جرات نبود که ازین مقوله حکایتی تواند گفت و اسمعیل میرزا بهمه علما مظنه
شده بمیر سید حسین مجتهد و میر سید علی خطیب استرابادیان که در تشیع و تبرا غلو داشتند بیشتر از دیگران
بی اتفاقی اظهار کرده بعضی را از اردو اخراج کرده جمیع کتب علمی میر سید حسین را فرمود که در خانه نهاده
مهر کردند و او را از منزلی که داشت بیرون کرده خانه او را بنزول داد و مبلغی نذر صلحای اهل اسلام نموده
بود که در مدت عمر لعن عشره مبشره نکرده باشند میرزا مخدوم تفحص این قسم مردم میکرد و بسیاری از اهل
طمع تهمت تسنن بر خود نهادند اما مقبول نیفتاد و جمعی از مستحقان قزوین اسامی خود در قلم دادند که در
مدت عمر زبان بلعن اصحاب خصوصا عشره مبشره نگشوده اند چون جمعی از اهل قزوین در ازمنه سابقه شافعی مذهب
بوده و احتمال داشت که از آن طبقه جمعی مانده باشند میرزا مخدوم تصدیق ادعای ایشان کرده وجوه
نذر را که قریب بدویست تومان بود بالجماعت داد اما در زمان نواب سکندرشان مسترد گشته پس گرفتند
و بجز نامی تسنن نقدی در کیسه اعتبار ایشان نماند بالجمله در میانه مردم از ترک و تاجیک قرار یافته که
اسمعیل میرزا بمذهب اهل سنت رغبت تمام دارد و از سطوت و صلابتی که داشت احدی را یارای

ان نبود که زبان باظهار این حکایات تواند گشاد و بعضی علما که در زمان شاه جنت مکان در [illegible]
داشتند و همان شیوه را مرعی میداشتند و خفیف و بی اعتبار گشته از ملازمت ممنوع گشتند و بی طلب
بخدمت نمیتوانستند آمد و بعضی دیگر از روی عقل و متانت سلوک نموده در پرده حکایت میگفتند بتخصیص خواجه
افضل ترکه که راه تردد در مجلس او داشتند اما روزی در اثنای محاوره گفت و گوی مذهب ائمه اثنی عشر
و بطلان عقاید اهل سنت سخنان مرغوب بعض رسانیده غایتش از طعن و مخالفت اصحاب ساکت بوده
از آن مقوله حرفی نمیگفتند و برخی نیز از وقوع این مقدمات استبعاد نموده حمل بر مصلحت های پادشاهی و تألیف قلوب
طوایف انام میکردند امرا و اعیان قزلباش خود مطلقاً احتمال نمیدادند که این صورت وقوع داشته باشد
تا آنکه روزی در مجلس او مذکور شد که شعر خواندن و نوشتن در مساجد جایز است و دیوار مسجد قزوین مملو از
شعر عاشقانه است که مردم نوشته اند اسمعیل میرزا میر زین العابدین محتسب کاشی را که با وجود تشیع فطری
همیشه مزاج گوهی میکردند فرمود که بمساجد رفته شعر را از سقف و جدار و دیوار مساجد محو نماید او بمساجد رفته
بجهت خوش آمد اسمعیل میرزا اسم سامی حضرت امیر المؤمنین و اشعار مدح و مناقب حضرات ائمه صلوات الله
علیهم اجمعین را نیز تمام حک کرده و این صورت نیز بر طبایع گران آمده این گفت و گو از افواه و السنه
عوام بمیانه اتراک افتاده بعضی امرا و اعیان تبریزی در در باغ سعادت آباد مذکور ساختند که مردم در باب
مذهب مرشد و ولی نعمت ما که خلف صدق شاه جنت مکان و فرزند شیخ صفی و از اولاد حضرت
علی ابن ابی طالب است سخنان عجیب و غریب میگویند و او را بد دستی معاندان شاه جنت مردان

متهم

میدانند حاشا که چنین باشد و نمیدانیم که سبب گفت و گوی مردم درین باب چیست و چه صورت
روی داده که مردم را این مظنه شده در طریق اخلاص و صوفیگری ما را مشکلی افتاده و جرأت آن نداریم
که از خدمت مرشد کامل استدعای حل مشکل خود نماییم بعضی سفیدریشان و عقلا میگفتند که این مقدمه در
آیین و اعتقاد قزلباش نسبت باین خانواده کفر است و احتمال این مظنه نمی باید داد و اگر بعضی امور از جانب اشرف
بظهور آمده باشد که سبب طعن بدگویان شده مصلحتی هست لب ازین گفت و گو بستن اولی است زیرا که ما را
کار از اظهار این معنی در خدمت پادشاه کمال بی ادبیست و چه کس را حد و یارای آنست که این سوال تواند نمود
و ارد و غدی خلیفه تکلو که از صوفیان و معتقدان اسمعیل میرزا و مورد نوازش و تربیت او بود از کمال ارادتی
که داشت گفت حاشا که این صورت وقوع داشته باشد و اگر خواهید که خاطر شما اطمینان یابد جمعی از اعاظم
زبان صوفیان امیرخان را که از امرای بزرگست پیش انداخته بنظر همایون آیند که من با آنحضرت حرف زده
التماس حل این مشکل نمایم بعضی از مزاج گویان عزت طلب که در آن مجمع بودند فی الفور خود را بخدمت
اسمعیل میرزا رسانیده در خلوت معروض داشتند که بعضی از امرای ترکمان و تکلو که سر کرده ایشان امیرخان
و ارد و غدی خلیفه اند باهم اتفاق نموده میگویند که پادشاه ترک مذهب حق کرده و با یکدیگر اتفاق نموده اند
که حضرت پادشاه را از میان برداشته سلطان حسین میرزای ولد نواب سکندر شان را که در طهرانست
آورده پادشاه نمایند و ارد و غدی خلیفه در میان جمع قزلباش گفت که امیرخان آمده حامی من شد
تا من پیش رفته با پادشاه حرف زنم جمعی گمان این غرض را بخلیفه اظهار بردند که بتدارک آن افتاد

باسمعیل میرزا الکجهتی کرد العلم عندالله و اسمعیل میرزا از شنیدن این حدیث و بیهوده پریشان خاطر
گشت شعله غضبش درباره الجاعت اشتعال یافت و امیرخان را طلب نموده مخاطبات عنیف کرده
گفت شما را در میانه قزلباش بدنام کرده اند که مذهب سنی اختیار نموده ام و عقیده مردم را
میسازید امیرخان مردانه در مقام جواب درآمده گفت که حاشا که ما را این اعتقاد باشد و بحضرت شاه گمان
غلط برده باشیم بلکه میگویم که اگر گاهی از نواب اشرف مسامحه در باب مذهب شده باشد بجهة امور ملک
و تالیف قلوب مخالفان است اما میرزا مخدوم شریفی پرده از روی کار برداشته نواب اشرف را بدنام
کرده صریحا بمردم میگوید که حضرت شاه میل بمذهب سنی دارند و با علمای شیعه در باب حقیقت مذهب
مناقشه مینماید هرگاه حضرت شاه ازین حکایت تحاشی مینمایند او را تنبیه نمایند ما را چه گناهست اسمعیل میرزا
اردوغدی خلیفه را فی الحال طلب ساخته گفت اینک امیرخان در پیش رو ایستاده حامی سنت چه حکایت
داری بگوی او انکار نموده امیرخان عرض کرد که حضرت شاه جواب سخن ارباب غرض را درباره ما
دولتخواهان مسموع میدارند و بحقیقت صدق و کذب آن نرسیده مخلصان قدیم را از اهل نفاق
میشمارند اسمعیل میرزا گفت که اگر مرا لیاقت پادشاهی قزلباش نیست همچنانکه با یکدیگر مواضعه نموده
محضر ساخته اید سلطان حسن را از طهران آورده پادشاه کنید امیرخان بی دهشت و محابا عرض کرد
که مدت سال کوس هواخواهی و دوستداری نواب اشرف زده حالا که بمطلب رسیده ایم
در برابر آن چه متمتع یافته وی پاسیم که از سلطان که از سلطان حسن که پادشاهی هیچکس او در مخیله

هیچکس

هیچکس نگذشته چه تمتع و توقع داشته باشیم مجملا گفت و گو بطول انجامیده اردوغدی
خلیفه را گرفته در صندوق کردند علیخان بیک ترکمان داروغه دفترخانه را باغوای
بابر بیک پادرسش که با وعداوت تمام داشت بموافقت و مرافقت اردوغدی خلیفه متهم ساخته
مقید و محبوس گشت و با میرخان و مسیب خان تکلو که تربیت کرده او بودند گفت که اگر راست
میگوئید خاطر مرا از جانب سلطان حسن جمع کنید ایشان طوعا و کرها میرزا رضا جبابندی و کوسه علی
ترکمان را که از زمره امرا بود با چهل و چهار نفر قورچی باین امر شنیع نامزد گشتند چنانچه قبل ازین
در صدر کتاب اشارتی باین شده در طهران نهال خجسته آن چمن دولت را که در جویبار رفعت بالا
کشیده بود از پای درآوردند بعد ازین قضایا نسبت با امرای ترکمان تکلو اندکی بی اعتماد شده
طایفه استاجلو را نوازشات نموده پسران بیکان تکلو علی را تربیت کرده چنانچه اشاره بآن شد
مرشد قلی سلطان را حاکم سیستان کرده ابراهیم سلطان برادرش را بنی اعمام موز و محرم بودند و محمدی خان
تخاق را بدستور ایالت چخورسعد داده نواب سلطان را که میخواست که بجای محمدی خان حاکم چخور
سعد سازد ایالت شیروان نامزد فرمود و طایفه استاجلو فی الجمله اطمینانی یافته خوف و هراسی
که داشتند زایل شد و در همان ایام اسمعیل میرزا جهة فتح اعتقاد مردم میرزا مخدوم شریفی را
در معرض عتاب و خطاب درآورده گیرانید عوام الناس و اجلاف که مشاهده اینحال کردند زبان
بسفاهت و دشنام او گشاده نهایت فضیحت و رسوائی بظهور آوردند و این معنی

مرغوب خلایق افتاده فی الجمله رفع مظنهٔ مردم گشت و دیگر از مقوله مذهب فی مذکور
مذکور مجلس او نشد و چون تا غایت زر بنام خود زده بود و بزرگنه داد و ستد میشد و ضرابان
در تجدید زر و منافع فراخجانه مبالغه میکردند حکم شد اسمعیل میرزا در سکه لا اله الا الله محمد رسول الله علیا
ولی الله که در یکطرف نقش میشود تامل نمود و میگفت که درم و دینار در سواد او معاملات
بدست یهود و ارمنی و مجوسی و هندو و سایر کفار در می آید و عوام در حالت جنابت مس
که بمقتضای کلام قدسی انجام لا یمسه الا المطهرون منهی و مذموم است مینماید متردد خاطر بود که در عوض
این چه عبادت نقش نماید که در نظر خلایق ناپسند نباشد روزی در میان مردم گفت که چون
یاران مرا بدنام کرده اند درین قضیه نیز خواهند گفت که غرض از بر طرف کردن این عبارت
آن بود که لفظ علیا ولی الله در سکه نباشد بعد از تامل بسیار قرار یافت که در یکطرف سکه
نقش نمایند که بیت ز مشرق تا بمغرب گر امام است * علی و آل او ما را تمام است * و در طرف
دیگر اسم او بجل النضر نقش کرده و در ساعتی که مختار او بود سکه کنده وجوه دراهم و دنانیر
بدین سکه آرایش داده و بعد ازین قضایا مرتضی قلی خان برناک را که حاکم مشهد نموده بود
مرخص ساخت که نعش مبارک شاه جنت مکان را برداشته روانه شود و سیصد نفر قورچی تعیین شدند
که منزل بمنزل کشیک جنازهٔ مغفرت اندازه را بدوش کشند و علیقلیخان شاملو را نیز که حاکم
و بیگلربیگی هرات شده بود مرخص نمود که مشهد مقدس خدمت جنازه نموده باشد و از آنجا روانه

هرات گردد بمن الجمهور چنین مشهور گشت که اباد قرار داد که چون بهرات رسد وجود شریف
حضرت علی شاهی ظل الهی را که در آنوقت هفت ساله بود از لوح حیات سترده خاطر او را از دغدغه
وجود آن دری برج اقبال نیز فارغ سازد و شبه از نرگس فرو نشاد که غازی بیگ ذو القدر نواب سکندر شان
سلطان محمد میرزا و شاهزاده والا مکان سلطان حمزه میرزا و برادران او را مضبوط نگاهداشته فطنت
نماید که چون میلی سلطان قلخانچی اوغلی حاکم شیراز میر سید شریف را نیز از پای در آورد و قرار داد خاطرش آن شده
بود که از دودمان سلطنه سوای او و شاه شجاع شیرخوار دیار نماند و نداشت که بمقتضای العبد یدبر و الله
یقدر تقدیر خالق بر خلاف تدبیر خلایق است بیت آنچه دولت خواست آن میشود * آنچه خدا
خواست همان میشود * در خلال این احوال ستاره دوزبانه در آسمان در برج قوس مرئی گشت
دنباله آن از وسط السما بجانب مغرب کشیده شده بود و چون اسمعیل میرزا از علم نجوم وقوفی داشت
از مشاهدهٔ اینحال دغدغهٔ عظیم پیدا کرده همه روز منجمان را طلب کرده از احکام ذو ذنابه و تاثیرات آن میپرسید
و منجمان سخنان مناسب وقت میگفتند و او بدلایل نجومی خاطرنشان میکرد که ظهور اینحال زوال یکی از
پادشاهان است منجمان میگفتند که چون دنباله او بجانب مغرب کشیده شده معظم تاثیرش در روم و مغرب
زمین خواهد اگر چه از سخن منجمان فی الجمله تسلی مییافت اما خاطرش همچنان دغدغه مند بود و فی الواقع
دغدغهٔ خاطر او بجای خود بود زیرا که قواعد نجومی دلالت بران میکند که هرگاه ذو ذنابه در وتد طالع
صاحب طالع واقع شود بلاشبه او را منعدم میسازد و اسمعیل میرزا الطالع جوزا متولد شده بود و منجمان او را

متغلط داده از دریافت اینمعنی دور می انداختند عاقبت موثر افتاده بعد از اندک روزی رخت هستی بر راحله
نیستی بسته عزیمت سفر آخرت نمود مبین این مقال و شرح این احوال آنست که اسمعیل میرزا در شب یکشنبه
سیزدهم شهر رمضان المبارک باتفاق حسن بیک حلواچی اوغلی که با او کمال تعلق و تعشق می ورزید و انیس و جلیس
و همصحبت شبانه روزی بود و چند نفر از مخصوصان بخانه که در دولتخانه اتصال داشت و گذران از میدان اسب بی
نموده بعیش بخواب رفت و چشمهایش که از مشاهده آرزوهای ناپایدار دنیای غدار بهم نمی آمد برهم نهاده
بنیاد خواب مستی فنا نهاد حسن بیک درها را از اندرون بسته در پهلویش خوابیده بود تا چاشتگاه در بسته بود
نوکران و اهل خدمت در آنجا جمع شده انتظار میکشیدند که در گشوده شود و هیچ آفریده را قدرت و یارای آن نبود
که بخوابگاه او رود و چون امتداد خوابیدن و استراحت از حد اعتدال گذشت میرزا سلیمان وزیر و قورچی
باشی قریب بظهر بدرخانه آمده از امتداد زمان خواب و غدغه ناک شده حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور بحکیم کوچک
را که از جمله حکما بمزید قرب و منزلت اختصاص داشت تکلیف کردند که تا رفته در خوابگاه رفته تفحص نماید که چه
قضیه واقعیست که تا حال در خواب مانده اند حکیم کوچک جرات نموده تا خانه که خوابگاه ایشان بود رفته چون
صدای نشنید جرات تکلم نموده بازگشت دیگرباره او را بمبالغه تمام فرستادند که درین مرتبه بتکلم در آید
مشارالیه پیشتر درآمده برسم دعا و نیاز تکلم آغاز نهاده حسن بیک حلواچی اوغلی فریاد کرد که ای مرا دو
حرکت نیست که در را بگشایم در را از آن طرف بهر طریق که ممکنست گشوده بیاید که عجب حالتی پیش آمده
حکیم کوچک را واهمه استیلا یافته بازگشت و همگنان را از صورت حال خبر داد میرزا سلیمان با جمعی رفته در را

گشوده

گشوده باندرون رفتند مشاهده نمودند که اسمعیل میرزا از حرکت افتاده اما هنوز رمقی دارد و حسن بیک را
اسافل بدن لمس شده حرکت ندارد و زبانش لکنتی بهم رسانیده همگی متحیر و سراسیمه گشته قورچی باشی
را باندرون طلبیده کس بطلب امیرخان و پیره محمد خان و امرا فرستادند همان ساعت اسمعیل میرزا
ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده از هم گذشت حسن بیک بالکنت زبان بصد تشویش بیان نمود
که وقت افطار افیون خالص خورده بمن هم داد و بعد از طعام خوردن که اراده سیر کوچه ها کرد ترکیب
افیون را خورد اما آنچه بمن داد نخوردم و در وقت سیر بدر حمامی رسیدیم حلوافروشی نشسته بود از
حلوا و کلیچه او بسیار تناول نمود و چون بمنزل آمدیم گفت که صبح نزدیکست حلوهای دیگر میخوریم
و میخواهیم چون حقه حلوهای او را که همیشه سر آنرا من مهر میکردم آوردم علامت مهر ضایع شده بود
گفتم سر این حقه مهر و نشان من نیست التفاتی بسخن نکرد و حلوها بیرون آورده خورد و زیاده از
معتاد بکار برد و بمبالغه تمام بمن هم داد اما من کمتر خوردم و هر دو خوابیدیم چاشتگاه که بیدار شدم
خود را باینحال دیدم که مشاهده میکنید و حضرت شاه قوت نطق نداشت اما دست و پا میزد و بعد از
لحظه از حرکت باز ماند و آمد شد نفسش منقطع شده بود که آواز حکیم کوچک شنیده فریاد کردم اینست
حقیقت حال دیگر نمیدانم امیرخان و پیره محمد خان که آمده مشاهده اینحال کردند حیرت بدیشان
غلبه کرده امیرخان تهدید قتل بحسن بیک حلواچی اوغلی کرد که راست بگوی چه کس پادشاه را مسموم ساخته
بمدد و معاونت تو نیست او در جواب گفت که من بدولت پادشاه مطلع جمیع کارهایش بودم

وبعد از ان گمان حیات بخود ندارم و مع ذلک معلوم نیست که زنده بمانم الحکم لمن طاهر بود امیت
که گفتم امیرخان در تحقیق و تجسس مبالغه میکرد که میرزا سلمان و امرا مانع آمده گفتند که مبالغه درین امر
نفع میدهد حالا که چنین قضیه روی داده اول غمخواری دین و ملت میباید کرد حکما بعضی احساس سمی
از بدن او میکردند مردم زهچنین انتقال زدند که چون نواب پریخان خانم را خفیف و بی اعتبار کرده بود با کنیزان
حرم هم همزبان شده سمی در ترکیب حلوهای او تعبیه کرده اند و بعضی میگفتند که او مرض قولنجی داشت که
گاهی حرکت میکرد کمرتبه دیگر طغیان کرده بسرحد هلاک رسانیده اطبا معالجه کردند و خلاص شد درین مرتبه
چون قوی تر بوده و معالجی حاضر نبوده بسرحد هلاک رسیده بعضی دیگر میگفتند که ترکیب افیون در ربکر خورده
و طعام زیادتی کرده نفخ قوی در معده پیچیده در راه نفس سد ساخته مجملا تشخیص بر اصلی نیافت
که صورت قضیه چه نوع بوده چون بکان امری چنین عجیب غریب روی داد عوام الناس در بحر حیرت
افتادند اما عقلا در باب وفاتش زبان حال باین مقال گشودند بیت ندانند کسی از سما تا سمک که فردا چه بازی
نماید فلک ٭ ازین نیلگون حقه زرنگار ٭ چه مهره برون آورد روزگار ٭ ز اسرار گردون کس آگاه نیست ٭
خرد را درین جایگه راه نیست ٭ بالجمله بعد از وقوع انتقال امرا بجهت آنکه تا این خبر شهرت نیابد فرمودند که
چاوشان درگاه میدانها بستند که خبر بیرون نرود و چون میانه اویماقات تازگی ابواب عناد مفتوح
گشته از طایفه ترکمان و تکلو نسبت بشاملو و استاجلو بی اندامی بسیار بظهور رسیده خونها ریخته
شده بود و ایشان مغلوب بیاندان بودند و بعد از شیوع این واقعه عظمی بدغدغه آنکه مبادا تیغ کین از نیام

انقام

انتقام بیرون آورده بین الجانبین آتش فتنه اشتعال یابد اول میرزا سلمان و خلیل خان افشار که ریش
سفید و دولتمند صلاح اندیش بودند صلاح دیدند که امرای عالیشان بجهت مصلحت دولت ابد بنیان بساط
مخالفت در نوردیده قسم یاد نمایند که نزاع سابق و لاحق و تعصب اویماق را منظور نداشته با یکدیگر
دوست باشند امیرخان که بزرگ و ریش سفید طایفه ترکمان بود بقدم اذعان پیش آمده با پیره محمدخان
استاجلو عقد پدر فرزندی بسته قسم خورد و همگی امرا بدوستی یکدیگر قسم خورده بعد از آن گفت و گوی سلطنت
و پادشاهی بمیان آوردند ولی سلطان قلیجی اوغلی ذوالقدر حاکم شیراز گفت که بمیراث پادشاهی
پدر از پسری باشد شاه شجاع را پادشاه نمایند امرا اعتراض کردند که تو میخواهی که وکیل السلطنه و مطلق
قزلباش باشی طفل هشت ماهه چگونه پادشاهی ایران را سزد و چون همگی امرا و ارکان دولت حکم نواب پریخان
گردن انقیاد نهاده بودند ولی سلطان بجهت خوش آمد نواب خانم میگفت که رتق و فتق مهمات سلطنت
پریخان خانم خواهد بود و چون دختران مناسب رتبه سلطنت نیستند سکه باسم شاه شجاع زنند کسی قبالی این
حکایت نکرد امیرخان و پیره محمدخان و خلیل خان و جمیع امرا گفتند که نواب سکندرشان سلطان محمد
میرزا فرزند اکبر شاه جنت مکان و والد چند شاهزاده کامکار کامرانست همانا از دیوان فسیح
المکان توتی الملک من تشاء منشور سلطنت و پادشاهی باسم سامی او مرقوم گردیده جمعی از مردم
کوتاه اندیش که دیده بصیرتشان از مشاهده تقدیرات ازلی پوشیده بود اظهار نمودند که او را ضعف
باصره هست چگونه از عهده امر خطیر سلطنت که در انتظام امور لشکر و مملکت از دیدن چاره نیست

بیرون تواند آمد یکی از پیران مدار او را باید به پادشاهی بباید گزید کافهٔ قزلباش که حاضر بودند همگی
بالهام ملهم غیبی آن وزیر را آوردند که پادشاه سلطان محمد پادشاه هست و پسران او هنوز کودکند ان شاء الله
تعالی چند سال در سایه دولت بزرگوار نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسند هر کدام شایسته ولیعهدی باشند
باصلاح و تجویز آنحضرت ولیعهد شوند هیچ آفریده را دیگر مجال گفت و گوی نشده و آن سلطان چون
بانواب سلطان محمد پادشاه در شیراز بی اندامی بسیار کرده بود دغدغه عظیم داشت و راضی
باین معنی نبود اما کسی ملتفت حرف او نشده او نیز حکایت نتوانست گفت نمازیان او از برادر
که دولت دولت سلطان محمد پادشاه است والله بالله که شیوه مرضیه طایفه قزلباش است که بهر امری
که مصمم گردند بجهت تیمن و تبرک این لفظ مبارک مذکور میگردید کشیدند و امرا از آنجا برخواسته
بدرون سرای نواب خانم آمدند و در راه صواب‌نمای علیه استطلاع نموده حقیقت حال عرض کردند نواب خانم
خود را پادشاه تصور نموده قرار داد که چون سلطان محمد پادشاه آید اسم شاهی بر او اطلاق نموده
نواب خانم راتق و فاتق امور سلطنت باشند همانا لحظه سلطان حسین بیک شاملو پدر علیقلی خان سلطان
محمود بیک نام وکیل علیقلی خانرا که جهت مهمات در اردو مانده بود بجانب هرات بقدغن فرستاد
که خبر فوت اسمعیل میرزا رسانیده اگر قضیه مذمومه دفع شاهزاده نامدار کامکار که عبارت
از حضرت اعلی شاهی ظل الهی باشند بظهور نرسیده باشد خبر نجات ساید امرای عظام و نیقه در باب
پادشاهی آنحضرت نوشته همگی مهر بر ان نهاده مصحوب علیقلی خان بیک موصلو ترکمان که خالوزاده

الحضرت

الحضرت بود نیز از فرستاده متعاقب او علی بیک ذو القدر ولد محمد خان افار را نیز که از دو
لتخواهان نواب سکندر شان و خصما ولی سلطان بود بقدغن فرستادند که خبر فوت اسمعیل
میرزا و جلوس اشرف رساند او روز بود که درگاه میدان اسب را کشوده خبر رسانان سوار شدند
وقت افطار بمردم ظاهر شد که اسمعیل میرزا ارتحال نموده روز دیگر نواب خانم حکم فرمودند
که از امرا و اعیان هر طبقه خواه بعلت سلطان حیدر و خواه بهر جهت که در حبس و سیاه چال
بودند نجات دهند صدر الدین خان ولد معصوم بیک سید بیک کمونه و جمعی کثیر از هر طبقه که محبوس
بودند سوای حسین بیک موسی رباشی که چند روز قبل از این در سیاه چال بمرض اسهال فوت شده بود
بیرون آوردند میرزا مخدوم شریفی نیز بهمین مرحمت نواب خانم که بوالده او شفقت داشت
طرد و البیاب خلاص شد اما مجال توقف در ایران محال دانسته بقصد زیارت عتبات
عالیات روانه بغداد شد و از جانب پادشاه روم تربیت یافته چند سال اقضی القضات
مکه معظمه گشت و موافق مذهب حنفی حکم میکرد بالاخره بقضای مبرم اجل گرفتار آمده در مکه
شریفه ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد اما جمعی کثیر استماع شد که در وقت ارتحال وصیت
نموده بود که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل و تکفین و تدفین نمایند که من اثنی عشری ام
و در نیمه ستمگش امور دنیا و جاه طلبی ارتکاب بعضی امور ناصواب نموده ام و این معنی مستبعد نماید
والعلم عند الله و هو اعلم بحقایق الامور و چون اکثر مردم بجهت سوء اعمال اسمعیل میرزا از او آزرده بودند

زیاده پریشانی نشده خاطر راه نیافت و هیچگونه فطرتی واقع نشد هر کس از اهل خدمت و آقایان بیوتات و

قورچیان و نوکران اراده رفتن شیراز و قصد خصوصت پادشاه مینمودند بخدمت امرا آمده اجازت میخواستند

وایشان بخدمت خانم عرض مینمودند و رخصت یافته روانه میشدند و کسی بی رخصت خانم واعزا قدرت رفتن نداشت

ذکر جلوس نواب سلطان محمد پادشاه خدابنده و تمکن او بر سریر سلطنت و فرمان روائی ایران زمین

که در ایام دولت هر حال روی داد سابقا مرقوم کلک بیان گشت که اسمعیل میرزا غازی بیک را بمحافظت

ذوالقدر را فرستاده بود که نواب سکندر شان و برادران او را مضبوط نگاهداشته نگذارد که هیچ آفریده با ایشان

ملاقات نماید و قورچی قرار یاسوری بسیار با نواب میرزا نموده بود که در وقتیکه قضیه فوت اسمعیل میرزا

وقوع یافت امرای عظام امیرخان بیک موصلو ترکمان و علی بیک ذوالقدر را روانه شیراز نمودند اسکندر

بیک شاملو که از میرزادهای الطبقه بود پیشتر از علیخان بیک بی رخصت روانه شیراز شده شب و روز قطع

مسافت نموده مانند فلک الافلاک از حرکت نیاسود و دو روز پیشتر از علی بیک بشیراز رسیده رکاب و مرکوب غرق

عرق بدر دولتسرای نواب سکندر شان شتافته مژده داد که اسمعیل میرزا از عالم رفت و حق بمرکز

خود قرار گرفت غازی بیک در ان ساعت حاضر بوده مذمه نواب سکندر شان سراسیمه گرم دیده خبر میدهند که

قورچی آمده چنین مژده میدهد نواب میرزا از علو همت و قطع نظر از تعلقات دنیوی بمصلحت وقت

عمل نموده اصلا متوجه تحقیق خبر نمیشوند و بخاطر انور میرسد که مبادا اسمعیل میرزا در مقام آزمایش و امتحان شده

عمدا کس فرستاده باشد که خاطر نشان خود نماید که آیا آنحضرت خیال سلطنت در خاطر دارند یا نه مجملا

فی الفور غازی بیک ذوالقدر حاضر شده با اسکندر بیک تکلم آغاز نهاده او را تهدید بقتل کرد اسکندر

اسکندر بیک گفته بود چه جای تعجبست دنیا بمحمد رسول الله نمانده با اسمعیل میرزا هم نمانده باشد صدق

و کذب قول من بعد از دو روز دیگر ظاهر میشود بعد از سه روز اگر خلاف گفته باشم هر سیاست که خاطر خواه

باشد نسبت بمن بجای آر مجملا ازین خبر دو شورش غوغای عظیم در شهر افتاده خلایق بدر دولت سرا

هجوم کردند نواب سکندر شان بغازی بیک خطاب نمودند که گویا این مردک مصروع شده سخنی اندیشه

میگوید او را گرفته محبوس سازد که اگر مشوار خبر خرم آید حکم الهی چاره نیست و الا او را سیاست هر چه تمامتر کند

و سزا رسان اگرچه غازی بیک جرات آن ننمود اما جمعی از اهل شیراز ذوالقدران که اظهار شفقت

نموده بودند تهدیدات میکرد و هر ساعت از وی خبری میرسید و او همان جواب میگفت در این روز خبری باید

غازی بیک فی الجمله اطمینان یافت و اتباع نواب سکندر شان متردد خاطر گشته روز دوم انور روز بود

که علی بیک آمده خبر تحقیق آورده بشرف پابوس مشرف شد متعاقب او علیخان بیک ترکمان نیز رسیده و نقد

که امرای عظام در باب تقیید ارشاد و پادشاهی آنحضرت نوشته بودند بنظر انور رسانیده مضمون

آن معروض شد و جمعی کثیر از ذوالقدران شهر که با علی بیک متفق و با ولی سلطان عداوت داشتند همان

لحظه حاضر شده تهنیت جلوس مبارکباد گفتند و اسکندر بیک به مرتبه امارت سرافراز شده لقب خوش

خبرخانی یافت و ذوالقدران در عالم صوفیگری زبان تشنیع بغازی بیک دراز کردند نواب سکندر شان

فرمودند که هر چند از او ان بسیار در خاطر ما هست اما شکرانه این عنایت الهی از عفو منتهای وجود

ضابطه کار امدنیست و بامر دانستن پادشاه خود با ما چنین سلوک میکرد قابل تربیت نیست بالجمله حسب
اشیک آقاسی باشیگری باو داده چند روز در ملازمت بود بعد از آن نواب مهد علیا که از اطوار ناهنجار و
سخنان بی ادبانه او بنهایت آزرده بود او را گرفته بفضیحت تمام بقلعه اصطخر فرستادند و در آن قلعه از زواج [تاب نیاورده بود]
حیات تخصیص نجات افتاده محبوس معموره خاک گشت روز دیگر جمیع سادات و اکابر و اعیان شیراز و ریش
سفیدان طایفه ذوالقدر بر درگاه پاس گردون اساس جمع شده بشرف پابوس مشرف گشتند علی بیک
بایالت شیراز و لقب ارجمند خانی سرافراز شده از سادات عظام شاه مظفرالدین علی انجو که در تیخواه
نواب میرزا بود منصب قضاء عسکر یافت میرزا احمد کوزانی وزیر و مستوفی خاصه شریفه شیراز که درین چند سال
خصوصا ایام اسمعیل میرزا خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود منصب عالی نظارت سرکار خاصه شریفه
یافت و چون سرکار عالی نواب شاهزاده ف بسامان تمام بود علیخان مذکور و میرزا احمد ناظر ضروریات
سرکار پادشاهی را از سرکار خود و طایفه ذوالقدر و وجوهات دیوانی مملکت سامان نمودند و همه روزه
جوق جوق نور پاشیان و اشیک آقاسیان و اهل خدمت از ترک و تاجیک از دارالسلطنه قزوین رسیده
نور پرسش میافتند میر قوام الدین حسین مستوفی شیراز که در وقت نزاع ولی سلطان و آقایان ذوالقدر
باتفاق متفق شده بود بدین جهت ولی سلطان در قزوین شکایت او باسمعیل میرزا کرده و اسمعیل میرزا
او را گرفته در صندوق مقید و محبوس بود و در استخلاص ثانیه شیراز آمده بوزارت نواب خورشید احتجاب
مهد علیا فخرالنساء بیگم و مرحوم نواب سکندر شان سرفراز گشت و نواب مهد علیا مرتب امور دولت گشته

هیچ

هیچ مهمی بی امر و اشاره علیه او فیصل نمی یافت و نواب سکندر شان مراعات خاطر شریفه او بسیار میکرد
و نواب مهد علیا اراده استخلاص خان احمد والی گیلان که در قلعه اصطخر محبوس و با نواب مهد علیا قرابت قریبه داشت
نموده نواب سکندر شان بر حسب اراده و رضای خاطر شریفه نواب مهد علیه خان احمد را از قلعه بیرون آورده تعظیم و تکریم
بسیار کرده بایالت و والی گیلان وعده داد و همچنین شاهرخ بیک نی ادغلی ذوالقدر را که شاه جنت مکان
در اولیای اسمعیل میرزا گرفته در قلعه محبوس بود و اسمعیل میرزا در ایام دولت خود وکالت دیوان اعلی را
بمزد او تفویض نموده همه روزه وعده بیرون آوردن میداد و از قوت بفعل نمی آمد نواب سکندر شان بیرون آورده
بایالت و خانی و تفویض منصب والای مهرداری رفعت آسمانی بخشیدند درین اثنا میرزا سلیمان وزیر وارد
سعادت نموده و اول بمنزل علیخان رفته با او توسل جست و بوسیله او و جناب میرزا ناظر که با او طریقه دوستی
داشت بشرف پابوس شرف و سجده نواب مهد علیا مشرف شده و در طی عرض حکایات اخبار قزوین
و اطوار نواب پریخان خانم و اطاعت و انقیاد امرا استجلو و تیخواه اتانه معروض داشت و نوازش و ترتیبات یافت
و در همان مجلس پابوس وزارت دیوان اعلی کرده بدستور وزیر و اعتمادالدوله شد اما سوانح حالات قزوین
آنکه نواب پریخان خانم بدولت و اقبال بر مسند کامرانی تکیه زده جمیع مهمات سلطنت را متکفل شد و امرای عالیشان
سر بر طوق فرمان نهاده همه روزه بعتبه علیه او جمع شده قرار دادند که از امرای اویماقات یک کس ریش سفید
و معتمد علیه بوده مردم آن طایفه از صواب دید او تجاوز نکنند اما طایفه ترکمان امیرخان و از استاجلو برادر محمد خان
و از شاملو سلطان حسین خان نواده دورمش خان و از تکلو مصیب خان شرف الدین اوغلی و از افشار قلی بیک

و قورچی باشی و ارز ذوالقدر شاهرخ خان مهردار دیوان اعلی وقس علی هذا و از جمیع اویماقات
ریش سفیدان تعیین یافته مهمات ضروریه را بوساطت شمخال سلطان چرکس خالوی نواب خانم بعرض
میرسانیدند و بدانچه حکم میشد عمل مینمودند و مقرر شد که سوای جمعی که حسب الامر نواب علیه از دانه شیراز شده اند
دیگر کسی پیشتر نرود که چون موکب نصرت قرین شاهی بحوالی قزوین رسد همگی امرای عظام در رکاب
همایون اقبال نواب خانم باستقبال شتافته سعادت زمین بوس حاصل نمایند بعد از چند روز چون میرزا سلیمان زیاده
اعتمادی بجانب خانم و شمخال نداشت صلاح کار خود در ان که از قزوین خود را بیرون انداخته برکاب اقدس همایون
نواب سکندر شان بماند امیر خان را بچرب زبانی راضی کرده خود پیش پنجره حرم رفته بوسیله محرمان حرم عز
و جلال بعرض علیه رسانند که مناسب دولت آنست که این بنده اخلاص کزین بسرعت تمام استقبال شیراز رفته
در رکاب اقدس باشیم که مبادا مردم بیگانه در مزاج اشرف دخل نموده میانه برادر عالیشان و خواهر مهربان
افساد نمایند نواب خانم هرچند احتمال میداد که خلاف رضای او در مخیله شاه و سپاه کذرد اما سخنان او را که
بتقریر راستی در میان آورد سنجیده میدید اذعان نموده رخصت داد و میرزا سلطان همان لحظه از پیش حرم بیرون
آمده راه شیراز پیش گرفت و از طریق غیر معهود روانه شده روز دیگر که امرا از مرخص شدن میرزا سلیمان
و رفتن او که مرضی طبع ایشان نبود واقف شدند شمخال سلطان اراده نمود که کس فرستاده او را باز
گردانند امیرخان مانع شد و او شب و روز از حرکت نیاسوده هنوز موکب همیون از شیراز حرکت
نکرده بود که بشیراز رسید چنانچه مرقوم کلک وقایع نگار گشت بشرف ملازمت اشرف مشرف شد و ملاحظه نمود

کرنواب

که نواب بیگم نشان مهد علیای حرم محترم نواب سکندر شان صاحب احتیاط مطلق است مصلحت
اندیشی که ارباب دولت و طالبان جاه و حشمت را از ان چاره نیست کرده بجهة جذب قلوب ایشان
حقایق حالات قزوین و شمه از عظمت و اقتدار نواب خانم و اطاعت و انقیاد که امرا و اعیان قزلباش
او را مینمایند حسب الواقع بعرض رسانیده از اقوال ناقلان و اقتضای عقول صاحب وقوفان خاطرنشان نواب سکندر
نشان و مهد علیا نمود که مادام نواب خانم بانوی دولتخانه و رتق و فتق مهمات سلطنة باشند نواب را
غیر از نامی از پادشاهی نخواهد بوده نواب مهد علیا در سلک سایر اهل حرم منتظم خواهد بود صلاح دولت خود
در ان دیدند که نواب خانم را بی اختیار سازند و این اراده در خاطر شریف ایشان تصمیم یافته تفکر و اندیشه
کار او پیش در خمند و که هر کس از قزوین می آمد و احوال میپرسیدند موید اقبال ایشان بظهور میرسید مجملاً
رفع نواب خانم در ضمیر انور نواب سکندر شان و مهد علیا رسوخ یافت و غیر از مکر و کیدیکه در
باب اسمعیل میرزا او هم استاده شده بود اندیشه مند بودند و فی الواقع بجا بود و میرزا سلمان
متکفل مهمات سلطنة کشته روز بروز نوازش و تربیت می یافت مجملاً قریب بیکماه در شیراز توقف
نموده زمام عزیمت بصوب دار السلطنة اصفهان معطوف داشتند و بدان بلده جنت نشان
رسیده اصفهانیان پیشکش و پای انداز لایق کشیده خدمات مستحسنه بجای آوردند و دار السلطنه مذکور
بنواب جهانبان سلطان حمزه میرزا قرار یافته داروغگی آنجا بنواب شاهزادگی با میر حسین خان
مازندرانی برادرزاده مهد علیا تفویض یافت و از انجا روانه شده سه روز در بلده کاشان

توقف نمودند روانه بلدة المؤمنین قم گشتند و در آن بلده طیبه بملاقات شریفه نواب خورشید احتجاب
سلطانم والده ماجده نواب سکندرشان فایز گردیدند نواب مشار الیها اگرچه از فوت فرزند رشید نامدار
اسمعیل میرزا و واقعه نازله نبیره گرامی سلطان حسن میرزا صاحب تعزیه و اندوهناک بود از دیدار گرامی
نواب سکندرشان که پسر بزرگترش بود و فرقی بود که فیمابین مباعدت و دوری روی داده
دل بمفارقت ایشان نهاده بود از دیدن نبیرهای گرامی روشنایی دیده بهم حاصل کرده محنت
و اندوهش بجهة دیدن او بسرور مبدل گردید حسین علی سلطان ایشیک آقاسی باشی شاملو با بعضی از
بیوتات و یراق و اسباب پادشاهی که باستقبال آورده و جمعی از مقربان ببساط عزت در منزل
وارد گشته بسعادت زمین بوسی فایز گشتند و در دار السلطنه قزوین از اخبار واردین بمسامع
امرای عظام رسید که اقتدار نواب خانم و جمعیت و اتفاق ایشان درانجا پسندیده خاطر اشرف
و نواب مهد علیا نیست امیرخان و پیره محمد خان و خلیل خان و قورچی باشی و سایر امرا و خوانین
عالیمقدار بهر یک پسران و اقوام و اعیان و اعیان اویماق خود را رخصت گونه حاصل کرده
باستقبال فرستادند رفته رفته کار بجای رسید که امرا و اعیان بی رخصت نواب خانم مقید بر[illegible]
یکدیگر شده متوجه استقبال میشدند و چند روز که در بلده قم توقف واقع شد اکثر امرا و اعیان
بملازمت رسیدند و وکلای نواب پریخان خانم نیز استشمام رایحه بی اتفاقی نموده شمخال سلطان
و اتباع او اندکی پریشان خاطر گشتند مجملا رایات منصوره پادشاهی از بلده قم بمقر سلطنت در حرکت

آمده

آمده چون ارشاد گذشته بجنگ و دو رسیدند امیرخان و پیره محمد خان و خلیل خان و قورچی
باشی و محمدیخان تخماق و جمعی که در قزوین مانده مقرر چنین شد که در موکب علیه نواب خانم بهودج
اقبال او باستقبال روند صلاح وقت در آن دانستند که از ملازمت نواب خانم تخلف جسته هر کدام
باتباع و مردم خود متوجه استقبال شوند بعضی رخصت حاصل کرده بعضی بی رخصت روانه شدند و در حوالی
حکرود بشرف ملازمت فایز گشتند و خبر رسید که شمخال سلطان با جماعت چراکسه و اتباع خانم با اسلحه بسعادت
و یراق جنگ در خانه نواب خانم جمعیت نموده سودای شورش و فساد در سر دارند در دار السلطنه
قزوین امیر اصلانخان ارشلوی افشار را که یکی از غلات اسمعیل میرزائیان بود طلب فرموده
دفع شمخال سلطان را در عهده او نمودند و او متقبل این خدمت شد رقم اشرف بنام شمخال سلطان
بالقاب مناسب شرف اصدار یافت بمضمون آنکه ایالت و داروغگی ولایت شکی را که در زمان شاه جنت
مکان چند سال اولکای او بوده و همیشه آرزوی آن داشت باو شفقت فرمودیم چون ساعت
خوبست با مردم خود نقل مکان نموده از شهر بیرون رود و اردوی خود را در بیرون شهر که شنبه گذاشته
چون بدولتخانه نزول اجلال نمایم بپای آمده بپابوس مشرف شود و روانه گردد امیر اصلانخان
که با شمخال سلطان دوست و یکدل و همزبان بود بشهر آمده رقم اشرف را آورده تکلیف
سوار شدن او کرد شمخال سلطان اگرچه دانست که این معنی از روی شفقت بفعل نیامده چون
قرار بوعده دیگر نخود نمیداد برفتن شکی و خود را بگونه کشیدن منتهج و مسرور گشته طوعا او کرها

باتفاق امیر اصلان سوار شده بموضع سیس که یکفرسخی قزوینست رفته فرود آمد روز دیگر که غره
ماه ذی الحجة الحرام بود موکب همیون پادشاهی در سر پویقان که یکفرسخی شهرست نزول اجلال نمود
پریخان خانم در هودج زرنگار رقیه مرصع قرار گرفته قورچیان حرم و ملازمان خاصه نواب مشار الیها
قریب چهارصد یا پانصد نفر پیاده محفه را بر دوش برداشته باردوی معلی آورده چون بحریم حرم در
آوردند خواجه سرایان بلوازم خدمت پرداختند و در حرم ملاقات برادر ارجمند کامکار و شاهزادهای
نامدار وقوع یافته از جانبین بعد از مراسم تعزیه شاه جنت مکان و برادران شکایت اسمعیل میرزا
و اطوار ناپسندیده او و دلیری که در قطع صله رحم نمود بمیان آوردند از بعضی خواجه سرایان
مسموع شد که نواب مهد علیا از روی ادب بزمین بوس لازم الانجام فایز گشته نواب خانم از عالم عجب
و غرور و کم خردی نواب مهد علیا را زیاده وقعی ننهاده بود بالجمله در روز سه شنبه شهر ذی حجه
که یازده ماه از سال اودئیل سنه ۹۹۵ گذشته مولانا منجم قزوینی ساعت اختیار نموده بود انقضی
و نواب سکندر شان شاهزاده عالیمکان سعادت قاید اقبال از آن منزل سوار شده متوجه شهر
و دولتخانه مبارک شدند خلایق و عوام الناس کرده کرده و فوج فوج باستقبال شتافته از سر
پویقان تا در دولتخانه همیون جوق جوق و صف صف ایستاده لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند
نواب سکندر شان در کمال مسرت و شادمانی در استعلای معارج دولت و کامرانی داخل
دولتخانه همیون شده افتاب مثال بر چهار بالش عزت و اقبال تکیه زدند بنات مکرمه و ازواج

مطهره

مطهره شاه جنت مکان و سایر خدمه حرم محترم شرف پابوس مشرف شدند راقم حروف در قزوین
در روزیکه نواب سکندر شان داخل شهر میشد باستقبال رفته بود روز سه شنبه سیم شهر ذی الحجه بود
و حسن مورخ روز پنجشنبه پنجم ماه مذکور نوشته تحمل که ذره حقیر را غفلتی یا او را اشتباهی واقع شده باشد
ما احوال خانم آنکه در وقتی که نواب سکندر شان متوجه دولتخانه مبارک میشدند حکم شد که خلیل خان افشار
که در زمان شاه جنت مکان لله علیا جناب خانم بود او را بمنزل خود برد که من بعد در منزل او باشد بعد از
سواری نواب سکندر شان و نواب جهانبانی قورچیان عظام بدستور محفه آن پرده نشین سرادق سلطنت را
بر دوش گرفته نواب مهد علیا و مخدرات استار سلطنت سواره از عقب محفه در حرکت آمدند و چون بدر
دولتخانه مبارک رسیدند ملازمان خلیل خان هجوم نموده محفه را بجانب خانه خلیل خان بردند قورچیان و ملازمان
خاصه نواب خانم در اول حال از منع ابا نموده نمیدانستند که صورتحال چیست تا آنکه مردم خلیل خان جرأت اظهار نمودند
که حکم قضای امضای پادشاهی بدین جمله نفاذ پیوسته و نواب خانم از اندرون محفه از کشاکش هیچ کسان صورت
حال اطلاع یافته رضا بقضای الهی داده و با مریکه هرگز در خیال اش نمیگذشت دل نهاده مجملا نواب خانم را
بخانه خلیل خان بردند و همان روز امیر اصلان خان را حکم شد که بموضع سیس رفته شمخال سلطان را بقتل آورد و مشار الیه
با جمعی کثیر بهانه شکایت و ضرب باد بموضع مذکور رفته در حین ملاقات چند نفر از افشار شمشیر در او نهاده
بقتل آوردند دیگر اگر اصلان قورت سبت و پارزن نیافتند و امیر اصلان خان سرادر را بدرگاه والا آورده تربیت
خانی و نوازش و تربیت یافت و در همان شب چند نفر از ملازمان خلیل خان حسب الامر نواب خانم را الجنة ملک

کردند و جمیع اموال و اسباب سرکار خانم که باعتقاد مردم تخمینا ده هزار تومان میشد در ازای این خدمت
بانعام خلیل خان مقرر شد شاه شجاع پسر اسمعیل میرزا نیز که هنوز یکساله نشده بود راه عدم پیمود و ولی سلطان
قلخانچی اوغلی را نیز گرفته بدست ذو القدران شیراز که معاند او بودند دادند و او نیز عاقبت بجزای
رسید و چون این قضایا بوقوع پیوست نواب مریم نشان مهد علیا در کمال عظمت و استقلال متکفل مهمات
سلطنت و پادشاهی شده هیچ مهمی بی عرض و اشاره علیه فیصل نمی یافت و نواب جهانبانی بمنصب وکالت
دیوان اعلی منصوب گشته مقرر شد که در ضمن احکام و مناشیر پادشاهی بر بالای مهر وزیر مهر زند حسین بیک
ولد خواجه شجاع الدین شیرازی که خالوی علیقلیخان شاملو بود و خان بیجان خانم همشیره او در خدمت
نواب مهد علیا و شاهزاده نامدار بجهة سوابق خدمات که در دار السلطنه هرات ازو بظهور رسیده به نیکو
خدمتهای لایق پیوسته بود غایبانه عزت و اعتبار تمام داشت بوزارت نواب جهانبانی سربلندی یافت
و مهر وکالت را باو سپردند ملا افضل منجم قزوینی که سمت خانه خاهی با نواب مهد علیا داشت کمال اعتبار
و اقتدار یافته مهم کلانتری و مهمات دیوانی قزوین باو تعلق گرفت و میرزا سلمان من حیث الاستقلال
رکن سلطنت و اعتماد الدوله گشته شروع در فیصل مهمات ممالک نمود و منصب عالی صدارت بر حسب شاه
میر شمس الدین محمد خبیصی کرمانی که سید فاضل نیکو اخلاق بزرگ منش درویش نهاد بود مفوض گشت
سبب صدارت میر مشار الیه آنکه در وقتی که نواب سکندرشان از هرات متوجه شیراز بودند در قصبه خبیص
حضرت میر بملازمت رسیده خدمات مرغوب بتقدیم رسانده بودند و فضایل و کمالات حضرت میر

و صحبت او

و صحبت او بنواب سکندرشان را خوش آمده باو تعهد نموده بود که حقیقت اهلیت و استعداد او را بعرض شاه
جنت مکان رسانیده التماس نماید که او را بمنصب صدارت عظمی سربلندی دهد از قوت بفعل نیامد در وقت
که رقم سلطنت و جهانبانی آنحضرت بتوقیع توقیع شاه موقع گشته مهام سلطنت و فرمانروایی بذات اشرف
تعلق گرفت از کمال وفا و وفاق و عواطف و اشفاق شاهانه سیادت پناه مشار الیه را بدین پایه والا ارجمندی
بخشیده از دار الملک شیراز بحکم همایون طلب مشار الیه بعز اصدار یافت و حضرت میر در کمال عزت و اعتبار
بپایه سریر اعلی شتافته من حیث الاستقلال امر صدارت بسر برد و ممالک محروسه را با امرای عظام طوایف قزلباش
قسمت فرموده امیرخان موصلو بایالت دار السلطنه تبریز منصوب گشته اسمعیل میرزا سلطان و شاهقلی سلطان
برادران امیرخان و سلطان مرادخان و ابراهیم سلطان پیاده ترکمان حسب الصلاح امیرخان بمرتبه امارت
سرفراز گشته در اذربایجان الکا دادند و امیر الامرای چخور سعد بدستور در زمان شاه جنت مکان بمحمدی خان
تخماق استاجلو قرار گرفت و امیر الامرای قراباغ که اسمعیل میرزا با امام قلیخان قاجار داده بود بدستور باو
تفویض یافت و ایالت و دارایی شیروان الکا دادند و ولیخان تکلو بایالت همدان سربلند گشته روانه آنصوب شد
و از امرای استاجلو مرشد قلیخان یکان را در خواف و باخرز خراسان و ابراهیم خان برادرش را در اسفراین الکا
داده ترشیز را بمحمود خان صوفی اوغلی و نیشابور ابولیخان چوچی باشی عنایت فرمودند و خبوشان و بعضی
محال خراسان بیداق خان چکنی تفویض یافته ابو الفتح خان ولد اغزیوارخان شاملو و خویش و برادر او را
بدو شاملو قد کوبه و غوریان و الخدو الکا دادند و در الامان کرمان یولیخان افشار از قوم قورچی باشی با فر

تفویض کوه گیلویه بدستور سابق بخلیلخان افشار تعلق گرفت و محال عراق اکثر بامرای درگاه معلی تعین
شده کاشان بمحمدخان توصلو قوم امیرخان که از ارکان دولت قاهره بود تنخواه شد و دارالسلطنه قزوین
بسلطان شاملو تعلق گرفت و الکاء قم بدستور سابق بحمزه سلطان چاپوق ترکمان داده بابو المعظم خان
ترکمان مرحمت شد و الکای سببخان تکلو و خوار و سمنان بشاه علی سلطان چپنی اوغلی ذوالقدر بیات
یلاغ و جوشقان و بعضی از اعراب بشاهرخ خان مهردار و طارم و خلخال و بعضی محال بهره محمدخان
مقرر گشت و مملکت فارس بامرای ذوالقدر تعلیم یافت و استرآباد بمحمدخان حاجیلر ذوالقدر عمزاده ابراهیم خان
تنخواه شده و همچنین هر یک از امرای هر طایفه را الکا مناسب حال داده روانه فرمودند خان احمد گیلانی
برحسب وعده که فرموده بودند بایالت و دارائی گیلان بیه پیش و لقب اجداد خود سرافراز و بشرف
مصاهرت این دودمان از بنات مکرمه شاه جنت مکان مریم سلطان بیگم بعقد ازدواج او در آمد
و در دارالسلطنه قزوین باهتمام شایسته عروسی واقع شد و خان احمد مذکور کامیاب دولت و مبتهج و مسرور روانه
گیلان گردید و عیسی خان گرجی ولد لوندخان سیمونخان ولد لوارصاب را که هر دو در قلعه الموت محبوس بودند
و اسمعیل میرزا بیرون آورده بود صبیه سام میرزای برادر شاه جنت مکان بعیسی خان داده بایالت شکی
فرستادند و سیمونخان بشرف اسلام مشرف شده بسلطان محمودخان موسوم گشت و او نیز بموجب کلام
انما المومنون اخوة لقب رحمبذی برادری یافت و قرین اعزاز و احترام روانه گرجستان و متصرف
الکا موروثی گردید و سادات عظام و اکابر و اشراف ممالک خواه بعضی که در زمان شاه جنت مکان

درارد

درار دو مانده بودند و خواه جمعیکه در زمان اسمعیل میرزا در باب میرزا علی مجتمع گشته بودند هر گونه مطلب
و مدعای داشتند بانجاح مقرون گشته فراخور حال مناسب یافته با خلع فاخره شاهی رخصت
انصراف یافتند از انجمله نواب مرتضی ممالک اسلام میرمیران یزدی و سیورغالات مجدد ارزانی داشته
صفیه سلطان بیگم صبیه اسمعیل میرزا که خواهرزاده او بود بشاه خلیل الله کهتر خانش و خانم صبیه شاه
جنت مکان از شاه نعمة الله پسر بزرگتر او عقد بسته معزز و محترم روانه دارالعباده یزد گردید و او نیز لقب رحمبذی
برادری یافت و نواب سکندر شان دست دریا نوال ببذل و احسان گشاده ابواب خزاین گشوده
و داد و دهش بسرحد اسراف و اتلاف رسانید ارکان دولت و میرزا سلیمان وزیر جهت جذب
قلوب الناس و طمع مال بیت المال حال برداشته جمیع امرای عظام را که بممالک فرستادند از خزانه عامره
مدد خرج و طلب یکساله و دو ساله که خلاف متوقع ایشان بود دادند چنانچه بامیرخان و اتباع او مبلغ
هفت هزار تومان داده شد سایر امرا علی هذا القیاس و چاخانه خاصه شریفه شاه جنت مکان که
از اسباب خلعت مملو و سالها اندوخته بجز دکان بود صرف خلعت امرا و ارباب مناصب و عمال
و کارکنان و اشراف ممالک شده نواب سکندر شان هیچ روزی نبود که ده جبه خلعت بمردم
عظام را که اکثر ده سال بلکه بیشتر مواجب نیافته بودند حکم شد که مواجب سنوات دهند و همه روزه
زر نقد از خزانه عامره صندوق صندوق آورده دامن دامن بقورچیان میدادند ارباب منافع برا
باب مناصب دیوان دیوان گشوده گشت و شیوه زرفشاندن رواج گرفت طوایف قزلباش

نجابت رتبت سفیدان اویماقات ارادهای مخالف پیش گرفته وزرا و ارکان دولت را
بر نحوه تسلی ساخته انچه اراده میکردند از پیش میبردند امرا مجدد برای اربهر اویماق تعیین شده چون
الکای مملکت تقسیم مواجب از خزانه عامره میدادند متعصبان هر اویماق سر شورش و فساد برداشته و همقدم
آمدند که بر اصداد مبنی کرده لوای استقلال برافرازند مجملاً طوایف قزلباش انجاح مطالب خود را
پیش نهاد همت ساخته صلاح دین و دولت را کمتر منظور داشتند تا آنکه در اندک وقتی خزاین معموره
از نقود و اجناس خالی گردید خاک فیروزه که در عرض پنجاه سال از معدن جمع شده بود بباد دستی
با خاک برابر گشت و از خودسری و از خودراهی رالقوم و فاکیش از وفاق بنفاق و نفاق مبدل
گشت اخبار اختلال احوال و عدم انضباط مهام قزلباش اشتهار یافت و بدین جهت خللهای
فاحش در دولت پدید آمد مخالفان که در آرزوی چنین روزی بودند فرصت غنیمت
شمردند رو بیان نقض عهد و میثاق پیشین نموده طمع در ممالک آذربایجان و شیروان کردند
و گردنکشان اطراف که سالها سر در جبین اطاعت داشتند دم از استقلال و استبداد زده
دست تطاول و تعدی بر آحاد ممالک دراز کردند چنانچه تفصیل آن هر یک در محل خود رقم زده
کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی ذکر آمدن جلال خان اوزبک بخراسان و بقتل آمدن
او بدست مرتضی قلی خان پرناک چون در زمان اسمعیل میرزا اوازه قتل شاهزادگان
و قلع و قمع بنیان دودمان سلطنت باطراف و جوانب رسیده خاطرنشان دور و نزدیک شده

بود

بود که از اولاد عظام خاقان علیین آشیان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادرخان اسکنه
الله تعالی فی فرادیس الجنان بغیر از اسمعیل میرزا و پسر یکساله او کسی نمانده بعد از سنوح واقعه
اسمعیل میرزا مخالفان اطراف ملاحظه آنکه اساس سلطنت این دودمان انهدام پذیرفته
و احوال قزلباش اختلال یافته پای از اندازه بیرون نهاده شروع در دست درازی کردند از انجمله جلال خان
ولد دین محمد خان که بعد از فوت ابوالمحمد خان برادرش از سایر سلاطین اورگنج بمزید شجاعت و دلاوری امتیاز
داشت با گروه انبوه از اوزبکیه ایمان که قریب بشش هفت هزار نفر بودند و از مرو و نسا و ابیورد و الحدود
بقصد یغما و تخریب خراسان بیرون آمده بحدود مشهد مقدس آمد و چون هیچیک از امرای عظام خراسان بخصوص
تاب مقاومت او نداشتند در قلعهای خود خزیده منتظر بودند که هر یک از بیگلربیگیان که متقدی و والی شوند برای
جمعیت نموده بمدافعه قیام نمایند جلال خان در آن حوالی تاخت و غارت بسیار کرده بولایت جام رفت و از
نیز از مواشی و اغنام بر دوخته اراده داشت که از راه سرخس باز گردد و غنایم بیشمار که از خراسان فراهم آورده بود
بولایت خود رساند مرتضی قلیخان پرناک بیگلربیگی مشهد مقدس کس باطراف و جوانب فرستاده امرای را
که بکومک او مامور بودند اخبار کرده لشکر طلب داشت و چون شنید که جلال خان بعد از تخریب ولایت نشده و تاخت
و غارت اکتفا کرده اراده بازگشتن دارد مقید برسیدن کومک و جمعیت لشکر نشده با معدودی از ملازمان خود
و امرا و قورچیان که در مشهد مقدس بودند از مشهد بیرون آمده متعاقب او بولایت جام آمده و جمعی دیگر نیز
از امرا و مردم الحدود باو پیوسته که اینش سه هزار نفر جمع آمدند جلال خان در جام عنقا باواز آمدن مرتضی

قلیخان و لشکر قزلباش خبردار گشته عنان از رفتن باز کشید بعضی از ایلقان و ریش سفیدان کاردیده ا
وزبک سیما محمدقلی اتالیق صلاح دیده بودند که چون بقصد یغما آمده ایم در مقام محاربه نشده اموال غارتی را
بجانبی رسانیم جلالیخان از غایت عجب و غرور حسابی از لشکر قزلباش نگرفته و توقف نموده اماده رزم و پیکار
گشت تا انکه تقارب فئتین تلاقی انجامیده از جانبین صفوف رزم آراسته گردید صدای نفیر و کرنا
در گوش گردون پیچیده دلیران طرفین پای در معرکه کارزار نهادند و از هنگام زوال تا غروب آفتاب بحرب و قتال
اشتغال نموده از جانبین داد جلادت و مردانگی دادند جلال خان شجاعت و قتال غازیان قزلباش و ثبات
قدم ایشان را در معرکه کارزار که بدین شابه تصور نکرده بود مشاهده نموده از جرأت و دلیری الفوج قلیل که در مقابل
او نمودند تعجبها نموده از محاربه پشیمان گشت چون شجاع خورشید جهانتاب در جوف زمین متواری گشته زمانه
فی
بلباس عباسی گردید هر دو گروه که از محاربه بستوه آمده بودند دست از ستیز آویز بازداشته هر کدام در طرفی
فرود آمده بارامگاه خود شتافتند و تا صباح از جانبین پاس داشتند و غازیان قزلباش نوعی از صدمات
لشکر اوزبک و حملات دلیران ایشان خایف و هراسان گشته بودند که دیگر تاب مقاومت در
خود نمیدیدند مرتضی قلیخان از غایت مردانگی همت بر انهزام لشکر اوزبکیه گماشته روز دیگر سلطان
ثوابت و سایر سر رشته فلک دوار بر انداخته باشعاع تیغ آتشبار خیل کواکب را منهزم ساخت و غازیان قزلباش
را بر محاربه تحریص نموده متوجه معرکه قتال گردید و از انطرف جلالیخان نیز صفوف آراسته میمنه را بسلطان ولد علی
سلطان و میسره را بنور محمد داد و ابو المحمد خان را در میسره گماشت بعد از حملات متواتر رزم که از جانبین بوقوع انجامید از

وفور شجاعت و استیلای قوت غضبی نفس خود میانه روی گذاشته اسب جلادت در معرکه رزم جولان در آورد
و در اثنای کارزار و شدت گیرودار است بیک قارچی استاجلو از تقدیر الهی بجلالیخان رسیده بی انکه جلال
شناسا گردد او را بالطعن سنان جان ستان بخاک نوار افکنده خواست که پایین آمده سر او را از بدن جدا کند در بین
اثنا یکی از اوزبکیه که بجلالیخان همعنان بود فریاد بر آورده که دست از کشتن او بازدار که جلالی است قزلباشیه
که نام جلالیخان شنیدند چند نفر از ترکمان و چکنی بر سر او هجوم نموده از دست است بیک جماعت استاجلو گرفته
کشان کشان بنظر مرتضی قلیخان در آوردند از حضار آن معرکه استماع شد که غازیان استاجلو در محاربه جلالیخان
مردانگیها نمودند میانه استاجلو و ترکمان و چکنی در گرفتن جلالیخان فتنه واقع شده هر یک امر مذکور را بخود اسناد
میکردند مرتضی قلیخان صلاح در قتل او دیده سر پرکبر و نخوت او را از بدن جدا کردند و اوزبکیه بعد از انکه
از گرفتاری جلالیخان مطلع گشتند راه انهزام پیموده بقیة السیف نیم جان ننگ پا بیرون بردند و غنایم بیشمار
بدست لشکر ظفر شعار افتاده سر او را با یراق و اخرجه بدرگاه معلی فرستاده بجایزه و خلعتهای نمایان سرافراز گشت
و مرتضی قلیخان بعد از فتح نامدار در خراسان لوای استقلال افراخته چون مهمی چنین بزرگ بمدد و معاضدت
علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات از پیش برده بود همواره بوقوع این واقعه مفاخرت نمود و از علیقلیخان
که بیگلربیگی دار السلطنه هرات و لله شاهزاده جوان بخت کامکار یعنی شاهی ظل الهی بود زیاده حسابی نگرفت
و همیشه نقیض مطلب او بفعل آورده خود را از او برتر میدانست تا انکه رفته رفته در میانه ایشان بافساد
مفسدان غبار نفار ارتفاع یافته اسباب خشونت روز بروز اماده میگشت تا بحد جنگ و جدال رسیده

انشاء الله تعالی لشکر را میانه ایشان لشکرکشی بوقوع انجامید چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت **ذکر عصیان**
و طغیان اهل سیستان و محاربه ایشان با جعفر سلطان افشار بعد از واقعه هایله شاه جنت مکان
که انواع فتنه و فساد در ممالک روی داد اول مخالفتی که از اهل خراسان بظهور آمد از مردم سیستان بود تفصیل
اجمال آنکه در حین ارتحال شاه جنت مکان بدیع الزمان میرزای ولد مرحوم بهرام میرزا حسب الامر اعلی والی
ولایت نیمروز و تیمور خان در سیستان بود اکابر و امیران سیستان از بدسلوکی و بی اعتدالی طایفه استاجلو از
رعیتی قزلباش متنفر گشته و معتبران آن طبقه جمعیت نموده تیمور خان را از سیستان بیرون کردند و مدتی ساحت آن ولایت
از لشکر قزلباش خالی بود و سرکشان هر طبقه سر از دریچه عصیان و طغیان بر آورده تمهید ریاست یکی از ملوک که از نژاد
سلاطین صفاریه بوده حکومت آن ملک را بچند نفر از ملوک عظام که شایسته آن امر بودند عرض کردند بعضی ها
بر اندیشی قبول آن امر کردند در این اثنا واقعه اسمعیل میرزا دست داده تخت سلطنت ایران بر نواب سکندرشان
قرار گرفت مفسدان شورش طلب سیستان از بستر هوای ریاست و سروری بر بستر افتاده از رعیتی قزلباش
بالکلیه امتناع نمودند و بسط بساط سلطنت و دارایی پرداخته عروس ملک را در لحظ ملک محمود از غرور نفس و رعونت
بلند پروازی شیفته جمال شاهد مملکت و دارایی گشته قبول حکومت نمود اما هنوز مهمات او چنانچه مکنون خاطر
میران و اعیان الملک بود سر انجامی نیافته بود که از درگاه معلی پادشاهی ایالت سیستان بجعفر سلطان ارشلو
افشار تفویض یافته خبر آمدن او بسیستان رسید عاقبت اندیشی کرده سوای ملک از مردم بلوکات جمعی که
تبع میران و ملوک بودند بجزایر و جاهای محکم رفته بقیه اهالی سیستان عاقبت اندیشی کرده سوای ملک محمود

و مردم

و مردم اویماق بلوک و میران باستقبال جعفر سلطان رفته اظهار اطاعت و انقیاد نموده در موکب سلطانی
بشهر آمدند و سلطان بر کماهی احوال سیستان اطلاع یافته جمعی را که نطفه خلاف داشت و محل اعتماد نبودند چون قدرت
تام بر دفع ایشان نیافت و احتمال فساد کلی بود با ایشان برفق و مدارا سلوک کرده اکثر آن جماعت را رخصت داد
که بخانهای خود روند و از ملوک ملک غیاث الدین محمد و امیران امیر مبارز علی در شهر نزد سلطان مانده بقیه مردم
از موافق و مخالف همگی بمنازل خود رفتند و بعضی از ارباب رعایا و مردم آن ولایت بیما ملوک سرابان و بست
شهر با سلطان موافقت نموده رعیتی میکردند و سایر ملوک جانب خوف و رجا روزی چند گذرانیدند و تا مدت
شش ماه میانه سلطان و اهل سیستان طریق مدارا و مواسا سلوک بود و درین اثنا ملک غیاث الدین محمد باجل
طبعی درگذشت و فرزندان و متعلقان او رخصت یافته نزد اقوام خود رفتند و چون متعلقان او باقوام خود
پیوستند مردم سیستان که بجزایر رفته بودند سر بشورش و بد دولتی بر آورده هر روزه بتحریک ملک محمود بحوالی شهر آمده
تاخت و غارت می نمودند تا آنکه بی اندامی و دست درازی بی باکان سیستان از حد اعتدال گذشته
جعفر سلطان با عباد سلطان افشار حاکم گرمسیر که حسب الامر اشرف بکومک او مامور بودند با ده هزار کس
کمل بجهت تنبیه و تادیب متمردان و بد دولتان از شهر بیرون رفت و از اهل سیستان که اطاعت و انقیاد
سلطان مینمودند تا یکهزار کس بلکه بیشتر بهمراهی سلطان از شهر بیرون آمده بقشون قزلباش پیوستند از جانب
ارباب خلاف نیز ملک محمود با سایر ملوک و امیران سیستان از مکان خود حرکت کرده با فوجی انبوه از
آب هیرمند عبور کرده در کنار آب میانه هر دو گروه جنگ در پیوست و جعفر سلطان در معرکه تنگ و تاز شجاعانه

نموده تاختهای بی باکانه که بر در رشک نسبتی ندارد میکرد و در اثنا گرد فتوری از شست قضا گشاد
یافته از جانب سیستان بر سر سلطان رسیده اسب بسر در آمد و سلطان در میان معرکه از اسب افتاد قدرت
حرکت نداشت فی الفور یکی از جنود سیستان بر سرش رسیده بقتلش پرداخت لشکریان از قضیه سلطان خبر یافته
شکست و پراکندگی در میانه ایشان افتاده منهزم شده راه مشهد پیش گرفتند اما ملک محمود بسر راه لشکریان خود
گرفته مانع تعاقب قزلباش و اتباع ایشان گردیده نگذاشت که از منتجنده سیستان کسی تعاقب غازیان نماید و زیاده
مردی ضایع نشد و کس نزد اتباع سلطان بشهر فرستاد که تمام اسباب اموال و اسباب خود را بار کرده بیرون روند
و غازیان قزلباش در کمال اندوه و پریشانی رو براه آورده از آن ولایت بیرون آمدند بعد از آنکه ملک محمود
خاطر از جانب قزلباش جمع نموده شهر از ایشان خالی شد در کمال شوکت و اقتدار داخل شهر شده بر مسند حکومت نشست
وسعت ایالت و دارایی او باطراف و اکناف خراسان رسیده جمعی از اعیان هر طبقه در خدمت او جمع آمدند
و ملک محمود نیز که تا حال باندک عزت و اعتباری که از حکام قزلباش که نسبت باو در توقع باید راضی بوده حالا خود را والی
ولایت نیمروز دیده مملکتی چنان معمور و آبادان در قبضه اقتدار خود دید خوان احسان گسترده مردم را ببذل عطایا خوشدل کردند
و بدانچه دست ملکش بر سید انبار مینمود ارباب فساد و خوش آمدگویان او را توقع بحرکت در آمده بعضی از اراذل
ملک را اغوا نمودند که شما از اولاد یعقوب بن لیث صفارید که ملک الدنیا لقب داشت چرا بسیستان قناعت باید کرد
و از گفتار ناهنجار هرزه گویان بخود خیالات فاسد بکاخ دماغ او راه یافته دم از استقلال و استبداد در داده بعضی
عاقبت اندیشان و دوربین در مقام نصیحت ملک در آمده او را از مخالفت دودمان قدس نشان صفویه تخویف و تحذیر

نمودند

نمودند و او نیز از کرده نادم و شرمسار ترک زیاده روی کرده کس بدرگاه نواب معلی سکندر شانی فرستاده اظهار اخلاص
و بندگی نمود و محمد خان ترکمان که در زمان شاه جنت مکان حاکم سیستان و لله بدیع الزمان میرزا بود توسل جسته بوسیله
او استدعای ایالت مملکت نیمروز کرد و چون فرستادگان او بپایه سریر اعلی رسیده تحف و هدایا گذرانیدند که محمد خان
در آن هنگام رکن السلطنه بود حامی ملک شده ایالت سیستان از دیوان اعلی جهت ملک حاصل نموده فرستاد و نواب سکندر
شان و ارکان دولت قاهره بنابر مصلحت وقت از قضیه جهور سلطان اغماض نموده در فرستادن منشور حکومت
ملک مضایقه نکردند و ملک محمود حسب الحکم بر مسند حکومت تکیه زده بیشتر از پیشتر استقلال یافت و روز بروز
رایت دولتش ارتفاع میگرفت و چنانچه در قضایای ایام جلوس همایون شاهی ظل اللهی مرقوم کلک بیان میگردد
میرزایان قندهار اولاد سلطان حسین میرزای ابن بهرام میرزا تسخیر الملک را که حکومتگاه عم ایشان بدیع الزمان
میرزا بود پیش نهاد همت ساخته لشکر بر سر او کشیدند و میانه ایشان بعضی اوقات مصالحه اتفاق افتاده بالاخره
رستم میرزا در اوایل جلوس همایون بر ملک محمود تسلط یافته او را بقتل آورد و باقی حالات سیستان و ملک
جلال الدین ولد ملک محمود در طی احوال میرزایان قندهار در صحیفه دوم وقایع زمان فرخنده نشان حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی مرقوم قلم وقایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی ذکر حوادث آذربایجان و شیروان
و لشکر فرستادن روم بآن مرز و بوم و قضایایی که در طی آن حالات روی نموده سپه آرایان معرکه
سخنوری سنان مشک افشان قلم را در مضمار حدیث آرایی بدین آیین جلوه میدهند که چون اختلال
احوال ساکنان دیار آذربایجان و شیروان در نوبت الهی تعلق گرفته بود از سنوح واقعه اسمعیل میرزا

ابواب محنت و بلا بر روی روزگار القوم گشوده گشته امن و استقامت از ان دیار کناره گرفت اشعار نوا
فتن و شرور بکره اثیر اتصال گرفته خرمن عمر و مال سپاهی و رعیت آن دیار را میسوخت تنزهات الولایت
دلگشا لگدکوب حوادث گشته آوارگان کوی پریشانی را پناه و ملجائی بدیدار نبود بساتین بهشت آسا حکم
اشهر
خارستان بلا گرفته گل و ریاحینش از خشک سال نوایب پژمردگی یافت القصه قریب ده سال متواتر عساکر
ادبار روی بان دیار آورده بازار قتل و غارت رواجی داشت و شیوه اسر اهل اسلام که در هیچ زمان
وقوع نیافته بود شیوع یافته بسیاری از نسا و صبیان سادات و اشراف الولایت بذل رقبت
گرفتار آمدند تفصیل الحالات به ذیل این دفتر از مساعدت بخت نامولفت و چون امنیت و استقامت
ملک ایران و تدارک احوال ایرانیان از دیوانیان رفیع الارکان السلطان العادل ظل الله برای
جهان آرای بندگان نواب کامیاب شاهی ظل اللهی منوط و مربوط گشته بود تا تخت فیروز بخت
سلطنت و عالم آرای بوجود فایض الجود بندگان اعلیحضرت آرایش نیافت آن اختلال روی در کمی نهاد و
والحمد لله والمنة که باستقامت عقل دوربین و شجاع تیغ آتشبار شعله آیین اعلیحضرت ظلمت ادبار
صبح اقبال دمیدن گرفت و مخالفان تیره روزگار جزای اعمال یافته از دست رفته بدست در آمد
و افتاب معدلتش بر ساحت امانی و امال رعایا و برایا پرتو انداخته روزگار القوم چون بهار دولتش
طراوت گلزار ارم یافت و چهار ارکان اضداد بدستیاری معمار معدلتش استحکام گرفته طوایف سپاه
که با یکدیگر بخلاف و نفاق زندگانی میکردند شیوه وفاق و اتفاق پیش گرفتند و امروز ممالک ایران

بهمین معدلت شاهنشاه جهان رشک گلزار جنانست امید که زمان دولتش بظهور صاحب الامر اتصال
یافته عالمیان بیمن اقبال بی زوالش و ظلال رافت و احسان اسوده حال باشند و ذات خجسته صفاتش
که موجب آسایش جهانیانست از مکاره و مصایب دوران در حفظ و امان ملک منان بوده باشد بیت خدایا
تو این شاه والانژاد ؛ که دایم دلش در جهان شاد باد ؛ مدار زمین بر اورنگ شاهنشهی ؛ زمانه مبادا
ز عدلش تهی ؛ جهان دایم از عدلش اباد باد ؛ خلایق ز اقبال او شاد باد ؛ سبحان الله چه میسرایدم
و قاید قلم بی اختیار عنان جواد مشکین نسیم قلم را گرفته بکجا میکشاند القصه چون مفسدان اکراد خصوصاً
غازی بیک و سایر اولاد شاهقلی بلبلان و غازی قرین که در مابین اذربایجان افتاده اند چنانکه شیوه زمین
وارانست که هر چندگاه بر حسب اقتضای وقت و زمان دست در فتراک یکی از پادشاهان زده خودرا
ظهور
بملازمان او منسوب میسازند و تحریک ماده فساد نموده در میانه کار خود میسازند و در زمان اسمعیل میرزا او نه
جهان آرایی او روی از ارادت ملازمت او آورده نوازش و تربیت یافتند بعد از ارتحال اسمعیل میرزا د
بیسامانی و بی اتفاقی لشکر قزلباش مشاهده نموده بجانب وان رفته در مقام فتنه انگیزی درآمدند و خسرو
پاشا را که حاکم وان بود اغوا نموده بادی فتنه و فساد شدند و خسرو پاشا نیز کور رای خود با بابا پادشاه ایم
علی ای التقدیرین عهد و پیمانی که در زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان علیه الرحمة والرضوان فیمابین
استوار گشته بایمان تأکید یافته بود و عهدنامه بدستخط سلطان سلیمان در میان بود بر طاق نسیان
نهاده لشکر وان و الکه درا با امرای اکراد از حد بجسر خوی و سلماس و الکه فرستاده تخفر

فتنه را که سالها در خواب بود بیدار گردانیده خود را مورد کلام الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها
ساخت مجملا اول حادثه که روی نمود آن بود که لشکر اکراد و اروام با غلبه و ازدحام تمام قبل
از آنکه امیرخان بیگلربیگی آذربایجان و امرای رفیق او بدار السلطنه تبریز روند علی الغفله بر حسنخان سلطان
خنوسلو و محمود سلطان و ملوکه در تورپراق قلعه و اردی و حدود سلماس و خوی بودند آمدند و غازیان قزلباش
بجهت آنکه چند سال فیما بین مصالحه و دوستی بود و گمان نمی بردند که سلطان روم نقض عهد کند از طریق
حزم و احتیاط غافل افتاده فارغ نشسته بودند و چون دانستند که طوایف اکراد جمیعاً طریق عصیان
و طغیان پیش گرفته باتفاق رومیه بقصد استیصال قزلباش آمدند دست از جان شیرین شسته
بمدافعه مشغول گشتند چون مخالفان اضعاف مضاعف قزلباش بودند اثری بر کوشش ایشان
مترتب نشد و اکراد حیله کرده بعد از عهد و پیمان بر بنیان غوال ایشان مغلوب گشتند چون اکثر خانه کوچ همراه
داشتند بر سر اهل و عیال کوشش نموده مردانه وار بدرجه شهادت رسیدند و نساء و صبیان اسیر و
اموال و اسباب بتاراج رفته کمتر کسی از آن معرکه نجات یافت و اموال و اسباب رعایا و عجزه نیز
نهب نمودند و بعد از این قضیه قلعه کوکرچیلق و تبراق قلعه اردی بدست اکراد در آمد و بعد از آنکه
امیرخان بتبریز رسید همت بتدارک این احوال گماشته با امرای رفیق و لشکر آذربایجان قریب
ده پانزده هزار کس جمع آورده متوجه الصوب شد امرای اکراد تاب مقاومت نیاورده بعضی
در قلعها مانده و بعضی دیگر بجبال اصلی رفتند چون الکا غارت یافته و رعایا پراکنده و پریشان شده بودند

احدی

احدی از امرای قزلباش در آن دیار توقف نتوانستند نمود باز گشته بتبریز آمد و این آمد و رفت موجب

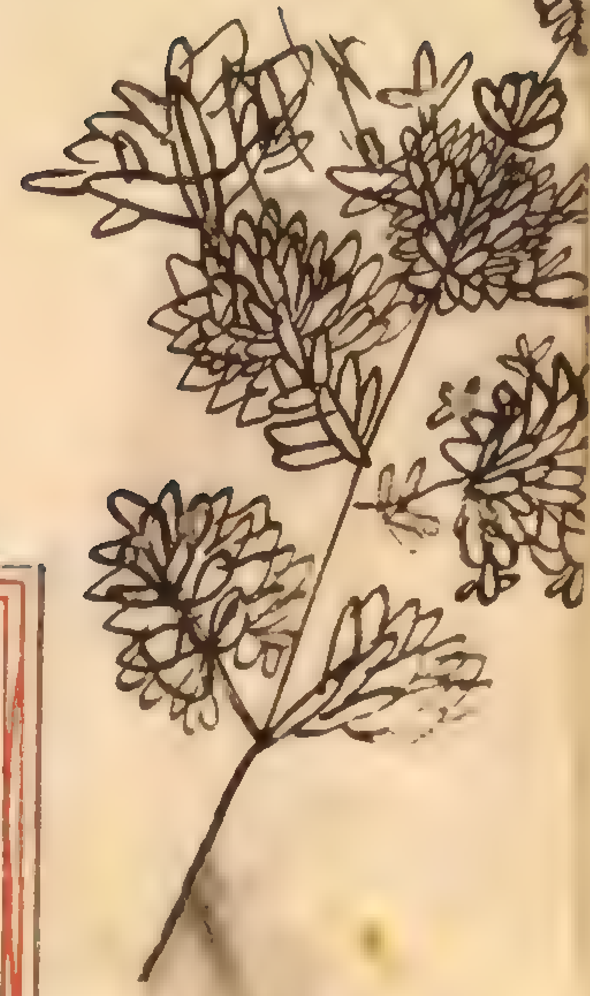
زیادتی خرابی آن ملک گشت اکثر رعایای خوی و سلماس و اردی جلاء اختیار نمودند و جمعی که بتدریج جمع آمدند
ناچار اطاعت مخالفان نموده آن ملک بتصرف ایشان قرار گرفت با بنای ارض روم نیز قریب هفت هزار کس
از لشکریان سرحد در شدت شتا بشوره گل بر سر قراخان بای برولو فرستاد و در میان علی الغفله رسیده و خیمه
قراخان سلطان را آتش زده نایره شورش و فساد را التهاب دادند اما قراخان سلطان مردم خود را جمع آورده
با دو هزار کس بمدافعه ایشان شتافت و بین الفریقین حربی عظیم بوقوع پیوسته تا سیصد نفر از رومیان بقتل آمده
و بقیه السیف ترک محاربه کرده راه دیار خویش پیش گرفتند و غازیان تعاقب ایشان کرده جمعی کثیر که در میان
برف افتاده بودند بدیار عدم فرستادند و از غازیان بای برولو نهایت مردانگی بظهور رسیده زیاده
از چهل پنجاه نفر ایشان ضایع نشد اما از شوره گل مجال اقامت نیافتند چون آوازه بی مزدگی سرحد و نقض
رومیه و عصیان و طغیان اکراد در الکه و دیار اشتهار یافت مفسدان هر طایفه که سر بجیب ادب فرو برده بودند
پای بی ادبی دراز کرده دست شورش و فساد بر آوردند طایفه مکری که سالها پرورده نعمت این
خاندان بودند در حدود سلدوز میان دوآب مراغه اقامت داشتند حرام نمکی را شعار خود ساخته
هر یک امیر بیگ سر داری از ایشان خود را امیره خان نام نهاده بحدود مراغه آمده ایلی قراچیوق را که آستان
خاصه شاه جنت مکان بود از آن حدود رانده قریب ده هزار اسب بدو تازی بغارت الغو مادیان
خورد و بزرگ بردند چون این خبر بامیرخان رسید در تعقیب ایشان ایلغار نموده بگرد ایشان نرسید قلیلی

که در راهها مانده بود از خوف رسیدن لشکر برده بودند باز گردانیده بحوالی تبریز آوردند مردم ولایت
شیروان نیز هوای یاغیگری در سر افتاده ابوبکر میرزای ولد برهان که از نژاد سلاطین سابق شیروان
و از بیم قزلباش در داغستان و چرکس الکه‌ها بی سر و سامان میگشت اغوا نموده دو سه هزار کس از طایفه
لزگی و قرالورک که از نژاد بقیه سپاهیان شیروان بودند بر سر او جمع شده متعرض حدود ولایت میشدند
و شاه الله کس بخدمت خوندکار روم فرستاده التماس مدد و کومک نمود که بمعاونت رومیه مملکت شیروان را
بدست آورده در سلک ملازمان خوندکار باشد و جمعی از اهالی شیروان نیز باسلامبول رفته و اظهار موافقت
مذهب نموده از تعدی و تسلط قزلباش استغاثه نمودند از وقوع اینحالات سلطان مرادخان والی روم
نقض عهد و میثاق مدبران روا داشته بمضمون این بیت که بیت ملک اقلیمی بگیرد پادشاه همچنان در بند
اقلیم دگر تسخیر ولایت آذربایجان و شیروان از پیش نهاد همت ساخته مصطفی پاشای لله خود را که بلله
پاشا اشتهار داشت با لشکر گران که قریب صد هزار کس متجاوز بودند بدانولایت فرستاده و محمد
گرایخان تاتار ولد دولت گرای خان که از نژاد جوجی خان بن چنگیز خان بود و با قریب یکصد هزار جوانه تاتار
از الوس جوجی باغچه سرای اقامت نموده با سلطان روم محبت و دوستی میورزید تکلیف کرد که گروه
انبوه از لشکر تاتار از راه دشت خزر بولایت شیروان آیند لشکر غازنگر تاتار بهوس نهب و یغمای
اموال اندیار که شهره روزگار بود این حکم را بقدم قبول تلقی نمودند چون این اخبار بدار السلطنه قزوین
شیوع یافت بعرض نواب سکندرشان رسید امرا و ارکان دولت صلاح در آن دیدند که اولا

بجهت رفع حجت مکتوب محبت آمیز بخدمت خوندکار فرستاده از سبب نقض عهد و پیمان و جرأت
و دلیری حکام سرحد که درین مواد نموده اند استفسار نماید حسب الصلاح امرا کتابت دوستانه مشتمل بر استحکام
بنیان مصالحه که از طرفین مرعی و مسلوک گشت بخدمت خوندکار روم نوشته مصحوب ولی بیک استاجلو ملازم
محمدیخان تخماق فرستادند حکام و پاشایان سرحد او را توقف فرموده نگذاشتند که باسلامبول رود تا آنکه لله پاشا
از ارض روم گذشته بولایت قارص که مابین ولایت چخور سعد و ارض روم واقع آمد و چون یکی از شرایط
صلح شاه جنت مکان و سلطان سلیمان آن بود که الکاء مذکور در میانه خراب بوده از جانبین متوجه آبادانی نشوند
و تا غایت خراب افتاده بود لله پاشا اول متوجه آبادانی الکاء مذکور شده قلعه آنرا تعمیر نموده و کوتوال و حارس
گماشته بولایت اخسقه از اعمال گرجستان که الکای منوچهر خان گرجی داماد سیمون خان و داخل سنور اینطرف
بود آمده و وی از اطاعت رومیه سرباز زده در مقام خلاف درآمد و قلعه خود را تسلیم کرده نزد سیمون خان آمد
و لله پاشا قلعه او را محاصره نموده توپها نصب نموده قهراً قلعه را گرفته و حارس و ینگچری گذاشته روانه الکای
سیمونخان شد محمدیخان استاجلو بیگلربیگی چخور سعد حقیقت آمدن لله پاشا را بدرگاه معلی عرض کرد و از موقف
سلطنه احکام مطاعه باسم امیرخان و محمدیخان و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ عز اصدار یافت که لشکرهای آذربایجان را
جمع آورده یکی اتفاق نموده بنوعی که مصلحت دانند بهیات اجتماعی بدفع لشکر مخالف قیام نمایند دیگر را
مجالس کنکاش انعقاد یافته چنین قرار یافت که چون پادشاه روم بنفس خود حرکت نکرده پادشاه قزلباش را
بمقابله سردار رفتن لایق رتبه سلطنت نیست نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا با لشکرهای عراق و فارس

و کرمان بجانب اذربایجان نهضت فرماید و لشکر اذربایجان پیوسته لوازم محافظت و محارست
بتقدیم رساند و بدین عزیمت مصمم گشته امرای اذربایجان از توجه شاهزاده نامدار و عساکر نصرت شعار
اخبار نمودند محمدیخان در وقت که لله پاشا بتعمیر قلعه قارص مشغول بود کس نزد امیرخان و امام قلیخان فرستاد
که چون عبور مخالفان از چخور سعد واقع میشود اگر بدین صدد آیند که یکجا جمع بوده بهرچه مصلحت باشد بصوابدید
یکدیگر بفعل آید بصواب اقرب خواهد بود امیرخان از غایت عناد و لجاج که میانه ترکمان و طایفه استاجلو
بود میخواست که زبان حال طایفه صاحب جودی در میان نباشند تاخیر در رفتن نموده مساهله و اهمال را در
اعتدال گذرانیدند و امام قلیخان با لشکر قراباغ بچخور سعد آمده بمحمدیخان پیوسته در حوالی [illegible] اتفاق نموده
انتظار آمدن امیرخان میکشیدند چون اثری ازو ظاهر نشد و لله پاشا از تعمیر قلعه قارص فارغ گشته
بتسخیر قلعه [illegible] میشود و مشخص شد که توجه گرجستان است اراده نمودند که سر راهی بر وی گرفته دستبردی
نمایند و از غایت نخوت و غرور محاربه رومیان را سهل و آسان انگاشته با پانزده هزار کس از لشکر
چخور سعد و قراباغ که حاضر بودند دستبرد و سوار شدند لله پاشا که از قرب لشکر قزلباش خبردار گردید
هر روز یکی از پاشایان و بیگلربیگیان مقرر با قریب ده هزار کس از سنجق بیگیان و لشکر سرحد بقراولی میفرستاد
و خود باستظهار لشکر بیحسابی که داشت زیاده حسابی از لشکر قزلباش [illegible] و امرای کرد و جمعی که
ازینطرف یاغی شده بودند نفاق و عناد و امرای قزلباش و بی اتفاقی ایشانرا چنانچه بود خاطرنشان
لله پاشا کرده بودند مجملاً چون [illegible] قزلباش بچرخچی قراول رومیان رسیده [illegible] کرده در حمله اول ایشانرا از پیش

برداشتند و بترتیب قراول و مخالف رسیده مردم [illegible] و نیز عنان از محاربه کشیده راه انهزام پیمودند چون
انهزام مخالف بقول امرای عظام رسیده لشکر قول نیز اکثر بهوش و مردانگی بیمحابا اسب جلادت در میدان
رزم بجولان در آورده خود را بجالغان رسانیده قریب ده هزار کس که اکثر بهوشمند بودند بضرب شمشیر جان ستان
بر خاک بوار انداختند بعضی را سر از بدن جدا کرده بعضی را دست و گردن بخم کمند استوار گردانیدند و هر کس از غازیان
قزلباش که بمعرکه رسید بجهة تحصیل نام و ننگ و غیرت بیمحابا ملاحظه از عقب مخالف میتاخت و امرای عظام
چون واقف شدند که لشکر قزلباش بسیار دور شده اند بملاحظه آنکه مبادا چشم زخمی رسد خود نیز از عقب
لشکریان پیش آمدند اما چون خبر دلیری جنود قزلباش و انهزام عسکر روم بلله پاشا رسید از غایت عجب و بیم
و کمال تهوری آنکه تزلزل بحالش راه یابد چند سردار معتبر را از پاشایان و بیگلربیگیان با مبلغ سی هزار
کس بدفع صولت سپاه قزلباش مامور گردانید و رومیه فوج فوج و سنجق سنجق و گروه گروه از اردوی خود
بیرون آمده متوجه معرکه قتال شدند و چون چشم ایشان بر سپاه قزلباش افتاد قریب ده هزار کس که در تعب
جلو انداخته بیمحابا بر سپاه قزلباش تاختند لشکر قزلباش که دو سه فرسخ از امراء دور شده بودند و
متفرق و پراکنده میرفتند هجوم سپاه مخالف ملاحظه نموده تاب توقف نیاورده طریق بازگشتن پیش
گرفتند و چون سپاه قزلباش تردد بسیار کرده اکثر از تک و دو باز مانده بودند هر کس اسیر یکه داشت
انداخته میرفت مع هذا شکست عظیم بر لشکر قزلباش افتاده رومیان با اسپان آسوده تازه رسیده
بسیاری از لشکر قزلباش در آن معرکه بر خاک هلاک افتادند تا قریب یکهزار که اکثر مردم محمدیخان و لشکر چخور



سعد بودند بقتل آمدند ومنهزمان باردو رسیدند وچون نیت امرا ازهم پاشیده وصف سپاه ویران
شده بود فرصت جمعیت نیافته عنان ازهمو که بر تافتند وشکسته وپریشان حال باردوی خود رسیدند
او از ناله مصیبت زدگان از اردوی محمدیخان بکره انجیر رسید اول خطائی که از امرای قزلباش
ورمد افوج لشکر روم بوقوع انجامید این بود که از عناد ونفاق که با یکدیگر داشتند واطاعت
یکدیگر نمی نمودند مقید باتفاق یکدیگر نشده باده پانزده هزار کس اراده محاربه صد هزار رومی نمودند
وباعث دلیری لله پاشا شده اندک خوفی که داشت زایل شد وحقیقت بی اتفاقی وسوء
تدبیر ایشان بوضوح پیوست چه اگر امرای قزلباش اتفاق میبود واطاعت یکدیگر مینمودند
کل لشکر آذربایجان وشیروان زیاده از پنجاه هزار کس میشدند اگر یکجا جمعیت مینمودند و
سلاطین گرجستان با ایشان ملحق میشدند آمدن لله پاشا بآن ولایت بسیار دشوار بود
وازبی اتفاقی امرا وعناد او بمافات وسوء تدبیر هم از مملکت از دست رفت وهم سردا
ران معتبر قزلباش بقتل رسیده لشکر آذربایجان ضایع وفانابود واسباب واموال ایشان که اندوخته
چندین سال بود بغارت وتاراج رفت مجملاً بعد از شکست چوکه چلدر لله پاشا قلعه اخسقه را
نیز درهمان دو سه روز فتح نموده اذوقه ولشکر گذاشته از آنراه متوجه الکاء سیمونخان
شد ومحمدیخان درالکای خود توقف نموده امام قلیخان ولشکر قراباغ جدا شده بمنازل خود
رفتند لله پاشا کس فرستاده سیمونخان والکسندرخان سلاطین گرجستان را باطاعت

والقیاد خواند کار روم دلالت نموده چون ایشان نیز با یکدیگر شیوه نفاق میورزیدند و
اتفاق نداشتند سیمونخان در شاهراه اطاعت این دودمان ثبات قدم ورزیده مخالفت روم
اظهار نموده در شعب شوامخ جبال با طایفه گرجی سر راه بالشکر مخالف گرفته دستبردهای نمایان
میکرد اما الکسندرخان که مرد مجمل عاقبت اندیش بود صلاح حال خود ملاحظه نموده باردومیان
مدارا کرده نزل وساوری باردوی لله پاشا فرستاده اظهار انقیاد نمود واینمعنی نیز موجب اطمینان
خاطر لله پاشا گشته از مضایق گرجستان بسهل وآسان گذشته قلعه تفلیس که درحصانت واستحکام
با فلک الافلاک دعوی مساوات مینماید درزمان شاه جنت مکان در تصرف داودخان برادر سیمونخان
بود درینوقت که لشکر روم باینحدود آمد داودخان بجهة عنادی که میانه برادران بود از امداد
معاونت برادر مأیوس بود درمقام قلعه داری نشده خود را بیرون انداخت وآن قلعه
بآسانی درتصرف رومیان درآمده کوتوال ومحارس تعیین نمودند و درگوری نیز که پای تخت
حکام گرجستان بود قلعه ترتیب داده روانه شیروان شدند علیخان گرجی که برادر الکسندرخان
نیز که در تنگی بود قدرت توقف نیافته خود را بگوشه کشید لله پاشا فارغبال بشیروان رسیده
حکام داغستان ومردم لزگی عموماً در مقام انقیاد درآمده رعایا نیز با قزلباش عصیان وطغیان
ظاهر ساخته ارس خان بیگلربیگی شیروان که مرد تحمل وصاحب تدبیر بود مقاومت با لشکر رومیه
وقلعه داری باوجود عصیان رعایا در حیز قوت وقدرت خویش ندیده باکوچ ومتعلقان

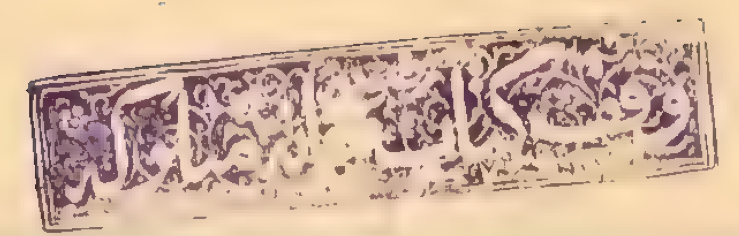
از شیروان بیرون آمده در کنار آب کر رحل اقامت انداخت و مملکت شیروان بتصرف رومیان درآمد
لله پاشا عثمان پاشا را بیگلربیگی شیروان کرده قیتاس پاشا را در ارس گذاشت و در هر ولایت از ولایات
شیروان حاکمی تعیین نموده قلعه شماخی و ارس باکویه را استحکام داده طبل مراجعت کوفت و ابوبکر میرزا
ولد برهان که چشم میداشت که حاکم شیروان شود و باج و خراج بخواندکار دهد در شیروان گذاشت
که بمعاونت رومیان اقدام نموده ضبط شیروان نماید و او را بدین تسلی ساخت که چون بخدمت خواندکار رسد
نشان حکومت شیروان جهت او حاصل نماید و در بازگشتن رومیه امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ و سیمونخان
باتفاق یکدیگر در بیشه و جنگل گرجستان مکرر از پیش و پس خود را برومیان رسانیده در هنگام فرصت دستبرد
ها نمایان کردند و غنیمت بسیار کردند اگرچه درین آمد و رفت تا قریب بیست هزار کس رومیه ضایع
و نابود شدند اما چون لله پاشا لشکر بیحد و مر همراه داشت اصلا فتوری بحال او راه نیافت و مظفر و منصور مراجعت نمود
امیرخان بیگلربیگی تبریز که با ده هزار کس بقصد معاونت محمدیخان تکلو از تبریز بیرون آمده بود بعد از آنکه
خبر انهزام محمدیخان و گذشتن لله پاشا بجانب گرجستان و شیروان شنید عنان عزیمت از رفتن چخور
سعد پیچیده متوجه قراباغ شد و امام قلیخان با لشکر قراباغ باو پیوسته باتفاق از آب کر عبور نموده
در کنار رودخانه قری از اعمال گرجستان برومیان رسیدند یکمرتبه فرصتی جسته بفوجی از ایشان که قریب بچهار
هزار کس تنگ و بنه بوده جهت بدست آوردن ذخیره از اردو بیرون آمده بودند دوچار شده جنگ نمایان
کردند و تا ده هزار نفر از جنود رومی بقتل آورده اموال و اسباب فراوان بدست آوردند و جمعی از غلطای

رومیه گرفتار شده و امیرخان بدین قدر دستبرد تسلی شده خواست که باز گردد و در قراباغ رحل اقامت
و طرح قشلاق اندازد منتظر ورود شاهزاده نامدار کامکار یعنی نواب جهانبانی و امرا و عساکر منصوب که
بدان صوب در حرکت آمده اند جمعی از جهلا و جنگجویان قزلباش که سلطان مراد خان ولد امیرخان سردار ایشان بود
اراده دستبرد دیگر نمودند و از آب قنبری گذشته طرح جنگ انداختند رومیه که در محاربه قزلباش دلیر شده بودند
بملاحظه از آب قنبری بآن طرف گذشته و از عقب لشکر درآمده دو سه هزار کس از جنود قزلباش بیجان
کردند و آثار غلبه بظهور آورده شکست دادند تا دو سه هزار کس از لشکر امیرخان و دیگر امرا درین معرکه مقتول و
گرفتار گشتند امیرخان مذکور بعد از شکست چنین دیگر صرفه و صلاح در جنگ ندیده مراجعت را بحال خود
اقرب و اصوب شناخته بجانب تبریز باز گردید و لله پاشا مقضی المرام از آن سفر عود نموده باراضی روم رسیده
طرح قشلاق انداخت ذکر توجه شاهزاده مظفر نواب سلطان حمزه میرزا و امرا بجانب قراباغ شیروان و
مظفر و منصور بازگشتن چون خبر نقض معاهده و پیمان رومیه و لشکر فرستادن سلطان مراد خان خواندکار روم
باذربایجان و شیروان و در دار السلطنه قزوین بوضوح پیوست و توجه نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا
باذربایجان تصمیم یافت امرا و ارکان دولت در رکاب مقدس شاهزاده نامدار در ساعت سعد از مقر
سلطنه در حرکت آمده روانه آذربایجان شدند و نواب مریم نشان مهد علیا را بهمراهی فرزند ارجمند دلنوازی نموده
درین سفر مرافقت قرة العین و دامان خلافت اختیار نمود و احکام مطاعه باحضار افواج قاهره باطراف
و جوانب قلمرو همایون فرستادند و موکب عالی شاهزاده تا سلخ کر و رود تا پای قطع مسافت نموده چند روز

در چمن سلطانیه بجهة جمعیت لشکر توقف داتّفاق شده درانجا قضیه شیروان و کرجستان بنوعیکه سبق ذکر
یافت بتحقیق پیوست بعد از مشاورت و کنکاش نیکخواهان دولت قاهره توجه جانب قراباغ و القلاع
و صواب اقرب دانسته موکب عالی بدانطرف در حرکت آمده بفیروزی و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده
بعد از شرایط زیارت آستان ملایک آشیان حضرت سلطان الاولیا توجه جانب شیروان و استخلاص
آنولایت را از ید مخالفان پیشنهاد همت ساخته از ارواح مقدسه مشایخ کرام صفویه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین استمداد نموده
و عازم قراباغ شده ساحت آنولایت مضرب سرادقات جاه و جلال گردید و قرار یافت که از
دو دیگلی شاهزاده مظفر لوا و نواب مهد علیا در قراباغ توقف نموده امرا و عساکر منصوره باتفاق میرزا
سلمان وزیر از آب کر گذشته بشیروان روند و چون خبر قرب شاهزاده کامکار و عساکر ظفر شعار بارس خان
و امرای شیروان رسید بملاحظه آنکه مبادا در باب محاربه نمودن با روبیه و دست از مملکت بازداشتن
مورد اعتراض دیوانیان و سرزنش طوایف قزلباش گردند بخاطر رسانیدند که تا رسیدن موکب عالی
شاهزاده بسر شماخی روند و قلعه را محاصره نموده اگر تسخیر آن بسعی ایشان دست دهد جبر آن تقصیر نموده زود سفیدی
حاصل نمایند بدین عزیمت اردوی خود را از آب کر گذرانیده بودند در ین طرف آب کذاشته با لشکر و سپاه
روانه شماخی شدند و چون طایفه رومیه چند سال در شیروان بفراغت و رفاهیت گذرانیده غرق بحر جمعیت و
سامان شده بودند چشم زخم روزگار بآن طایفه رسیده اکثر غلات مشغول کشته اموال و اسباب لاتعد و لاتحصی کرد آورده بودند
تاراج حادثات رفت تبیین این مقال آنکه سابقا رقم زده کلک بیان گردید که سلطان مراد پادشاه روم محمد گرای خان

وله

وله دولت گرایخان پادشاه الوس تاتار تکلیف کرد که با جمعی از خیل و تاتار از راه دربند بسر قزلباش
رود او با جمعی کثیر از جنود تاتار بشیروان آمده بلوفوده لله پاشا از آب کر عبور نموده بقراباغ و بردع آمده اکثر
محالرا از مواشی و اغنام بر دوخته بسیاری از نسا و صبیان مسلمین را باسیری برده دقیقه از دقایق نهب و غارت
فروگذاشت نکرد و در هنگام معاودت از راه عادل گرای برادر خود را که متعاقب او می آمد با سعادت گرای قریب
بیست هزار سوار از جنود نامعدود تاتار جرار صبا رفتار که در شب تا چشم مور را القرب ترمار کرد در بهم میدوختند
بامداد رومیه و نهب و غارت ولایت مکور فرستاده و عادل گرای خان بامداد و کومک رومیان کمر بسته قدم بولایت
شیروان نهاد مجملا چون ارس خان و امرای سبق الذکر بشماخی رسیدند عثمان پاشا از ورود کومک تاتار خبر دار گشته با سپاهی
ایشان در مقام مدافعه در آمده و در روز موعود از شهر بیرون آمده صف قتال آراسته ارس خان و امرای
شیروان نیز آهنگ محاربه ساز داده آثار جلادت و مردانگی بظهور می آوردند که طلیعه لشکر تاتار نمایان شد و کوه و دشت را
فرو گرفت غازیان قزلباش مشاهده اینحال نموده در بحر اضطراب افتادند بعضی از امرا صلاح در بازگشتن دیدند
که چون کشان خود را بجائی رسانند ارس خان عار فرار بر خود قرار نتوانست داد و فرصت آن نیز نشد
دل بر مرگ نهاده در دریای کارزار غوطه خوردند از یکطرف لشکر روم و از یکطرف تاتار و از یکطرف دیگر
لزگی و قرابورک و طاغیان شیروانی قزلباش را در میان گرفتند ارس خان و اکثر امرا و اعیان لشکر پای
ثبات فشرده مردانه جان در راه این دولت نثار کردند ارس خان و دورسلطان روملو و جمعی گرفتار شده
بقتل رسیدند و بعضی دیگر در معرکه شربت ناگوار هلاک چشیدند و بقیة السیف نیم جانی بصد فلاکت



بیرون برده تا اردوی ارس خان و امرا عنان باز کشیده بودند بعد ازین عثمان پاشا تکلو شماخی باز گشته
عادلگرای و ابوبکر میرزای دلاوران بکنار آب کر آمده قصد یغمای اردوی ارس خان داشتند که اردو غدی
خلیفه تکلو و بعضی امرا و اولاد ارس خان که در معرکه بیرون آمده باردوی خود رسیدند حقیقت حال بنواب جهانبانی
و میرزا سلمان و امرا که بقراباغ رسیده بودند عرض کردند و از موقف سلطنت حکم شد که امرای طالش و جمعی که در الکای خود اند
باردوی ارس خان رفته باتفاق الجماعت از کنار آب خبردار بوده محافظت اردو نموده باشند که اینک عساکر منصوره
بدفع مخالفان متوجه شیروانند و ایشان حسب الحکم نموده چند روزی در آنجا بحراست مشغول بودند و جسر را الجماعه عبور
رهگذاران قزلباش نگاه داشته از کنار آب خبردار بودند که خبر آمدن لشکر تاتار و لزگی رسید امرا جمعیت نموده
و بعزم مدافعه بکنار آب رفته جسر را بریدند باغیه فیه باغیه که بکنار آب رسیده جسر را بریده دیدند جمعی بملاحظه
خود را در آب زده عبور کرده با قزلباشیه جنگ در پیوستند غازیان لحظه بمدافعه مشغول گشته در اثنای حرب
و ضرب و آشوب شدند که جمعی دیگر از مخالفان در ان حوالی براه ماهی طاغیان شیروان از آب گذشته از عقب
لشکر در آمدند بدین جهت جنود قزلباش منهزم گشته هر کس سر خویش گرفت اکثر گریختگان معرکه جمعی باردوی
ارس خان و امرا رسیده از حقایق احوال اخبار نمودند علامت رستخیز در میانه الجماعت پدید آمده
مردم اردو ماتم زده و پریشان حال سراسیمه و مضطرب الحال کوچ کردند که خود را بجانبی رسانند هنوز بعضی
از مردم اردو بار نکرده بودند که طلیعه لشکر لزگی و تاتار نمایان شد مردم اردو پراکنده گشته نساء و صبیان
با اموال و اسباب اسیر و تاراج شده هر قطاری بدست تاتاری در آمد و جمعیت و اسباب بی نهایت که اندوخته

چندین

چندین سال بود بدست مخالفان در آمد مجملا عادلگرای خان و طبقه تاتار داغستانی غنایم موفور بدست آورده در
همان روز عود نموده بجانب شیروان رفتند اما میرزا سلمان و امرای عظام از قراکوملک قراباغ ایلغار نموده از
ارقوامیسین ادلی آب کر عبور نموده بشماخی رسیده قلعه را محاصره کردند در ان اثنا از رفقه لشکر تاتار و غارت
اردوی ارس خان اطلاع یافته دفع شر ان گروه را پیشنهاد همت ساختند و فوجی از افواج قاهره را با بعضی
از امرای چنداول گذاشته میرزا سلمان و قورچی باشی و شاهرخ مهردار و محمد خان ترکمان و پیره محمد خان
استاجلو و سلطان حسین خان نواده دورمش خان شاملو و ولی خلیفه شاملو و سیف علی خان شرف الدین اوغلی
تکلو و امام قلی خان قاجار و امیر حمزه خان ولد عبدالله خان استاجلو و سایر امرای نامدار بمقابله لشکر تاتار توجه نمودند
عادلگرای خان از وصول جنود قزلباش و محاصره شماخی و کیفیت و کمیت لشکر خبر یافته چون در جنگ قزلباش
دلیر شده بود از غایت نخوت و غرور حسابی از ایشان نگرفته بی دهشت بکومک عثمان پاشا روانه جانب
شماخی شد و در کنار آقسو ملاحسن نام محلی تلاقی فریقین روی داده و عادلگرای خان با دوازده هزار تاتار جنگی
پنجهزار لزگی قراپورک شیروانی دلیرانه پای ثبات و قرار استوار داشته در برابر سپاه ظفرپناه صف
قتال آراست و از طرف امیر حمزه خان استاجلو که چرخچی سپاه منصور بود با بعضی امرای استاجلو
وغیره پیش رفته از جانبین دست بآلت قتال بردند معرکه کارزار از خون کشتگان حکم لاله زار گرفت
بعضی از امرا که در سر شماخی بچنداولی مامور شده بودند محاربه لشکر تاتار را از ان حدت بمردانگی و دلی
در دانسته بصلاح امرای عظام بملاحظه ننگ و نام بعزم جنگ با لشکر ملحق گشته در معرکه قتال حاضر شدند و جنود

تاتار با وجود مجادلات متواتر که از سپاه قزلباش وقوع یافت پای ثبات افشرده از وقت طلوع
صبح تا اواخر روز جنگ کرده داد جلادت و مردانگی دادند اخرالامر از ستیز و آویز عاجز گشته عادلگرای آثار
ضعف و انکسار در جبین لشکر تاتار مشاهده نموده دلاوران جنود خود را بحرب و قتال تحریص نمود و خود
پای جلادت در میدان مبارزت نهاده از طبقه تاتار بسیار پیاده شده شیوه آغاز نهادند و تیرباران
عظیم کرده در اثنای حرب و ضرب از زمره سپاه ظفرپناه باباخلیفه ذوالقدر اوغلو بعادلگرای رسیده و را
بطعن سنان جان ستان بر خاک هلاک انداخت و او نام و نشان خود اظهار کرده از کمال نخوت و غرور
حالتی که هرگز تصور نکرده بود بلکه بتعقل نیز نگذرده بود مشاهده نمود بزنجیر و قید گرفتاری درآورده
طایفه تاتار شکسته و پریشان حال روی ادبار بوادی فرار آوردند غازیان عظام فرمن عمر ازان اکثر
طایفه را براق سان بشعله سیف و سنان سوخته یقتلون و اقتلوهم حیث ثقفتموهم مصداق حال
ایشان آمد سواد عسکری کرای بالبقیة السیف که اکثر لزگی و شیروانی و به جنگلهای آن
سرزمین پناه بردند در کوه و جنگل پراکنده گشته نسیم فتح بر پرچم لوای نصرت اعتماد وزیده
چون چشم لشکریان بر احمال و اثقال غارت کرده تاتار افتاد که زانجا وطن سالها است دست از
تعاقب دشمن باز داشته بر سر غارت هجوم نمودند همان اموال و اسباب اسیران اردوی الیس
خان و امرا که اکثر قطارهای شتر همچنان با بار بدست تاتار در آمده بود بی آنکه تصرفی دران
نموده باشند بدست غازیان در آمد چون حاجی در میان نبود رقم تملک بر آن کشیدند مرزا سلمان

وامرای

وامرای عظام بعد ازین فتح مبین روی توجه بجانب شماخی آوردند عثمان پاشا چون از شکست
تاتار و گرفتاری عادلگرای مطلع گردید ارکند و کومکها یوسشه پای اقامتش سست گردید چاره
بجز فرار ندانست قلعه شماخی را انداخته در بند رفت امرای عظام جمعی را بتعاقب او نامزد نموده تا شابران رفتند
و بعضی از توپخانه و یراق او را بدست آورده بازگشتند و عثمان پاشا خود را در قلعه دربند انداخته بانتظار
مردم داغستان و لزگی در آنجا توقف نمود امرا اخبار فتح و گرفتاری عادلگرای را بعرضداشت نموده
بخدمت نواب جهانبانی و مهد علیا فرستادند در اردو نقارهای شادمانی بنوازش در آمده چند نفر از قور
چیان عظام فرستادند که عادلگرای خان را باردو آورند و امرا متوجه دفع عثمان پاشا و تسخیر قلعه دربند شوند
اما مرزا سلمان و امراء الخلافت هوا بدید نواب مهد علیا جمعی را در شیروان گذاشته خود عادلگرای را داشته
بقراباغ آمدند و بعز ملازمت نواب جهانبانی و مهد علیا فایز و مشرف شدند عقلا دیدند صلاح دران
دیدند که بان سلسله طرح دوستی انداخته طبقه تاتار را بلطف و نیکوئی از معاودت لشکر روم باز آورده
ولایت شیروان را از آسیب ایشان صیانت نمایند و رسمی پسندیده وضع تعریف کننه عادلگرای
خان را اعزاز و احترام نمودند و چند نفر از گرفتاران طایفه تاتار را آزاد کرده بجا رفت او مقرر کردند
و جمعی از قورچیان را بحراست خدمت او مامور ساختند و ایالت شیروان را امرا اصلاح دیده
بودند که با پیرحمزه خان تفویض یابد نواب مهد علیا چون از امرا که برای خود علم نموده در بند رفته
بازگشته بودند درین ماده مصلحت ایشان را منظور نداشته موقوف بامر و اشاره نواب سکندرشان

فرمودند بیای نه امرای کشیکچی بی ادبی نواب مهد علیا اندک گفت و گوی در هر باب واقع شده
مورد اعتراضات معقول گشتند و آن قیل و قال بمنزله باعث آن شد که نواب مهد علیا در اذربایجان توقف
ننموده عزم مراجعت فرمودند کسی را قدرت آن نشد که مانع الحرکت بی هنگام تواند شد در قلب زمستان
و شدت شتاء که ورد شت از بیم سردی روی پوستین قاقم برف در بر و کلاه سنجابی ابر در سر داشت
وزار از روی کلفداران از دهشتی از چشم سحاب قطرهای اشک حالی شب و روز متقاطر بود آن مسافت
بعید را که یکماه بدشواری قطع مینمودند در عرض چهارده روز قطع نموده روز پانزدهم داخل دار السلطنه
قزوین شدند و امرای عظام از خجالت آن گفتگوی بی ادبانه از رکاب مقدس مهد علیا و شاهزاده عظیم
اعلی الخلف نموده بقزوین رسیدند و سعادت عتبه بوسی نواب سکندر شان دریافتند عادلگرای خان
در دولتخانه مبارکه فانهای جنب دیوانخانه جا داده چند نفر از قورچیان معتمد داشتند که یکیک
در خدمت او باشند و مایحتاج او و ملازمان او از مشروب و ماکول و ملبوس بر وجه لایق سرانجام
می یافت و مقرر شد که او کسی از جانب خود نزد محمد گرای خان برادر و والده اش فرستاده خبر
سلامتی خود و تعظیم و تکریم که درباره او بفعل می آید اظهار نماید و او دو نفر از ملازمان اعتمادی را نیز
نموده از جانب نواب کامیاب اشرف نیز کتابت دوستانه بپادشاه تاتار نوشته مصحوب یکی از قورچیان
ارسال نموده بادی محبت و دوستی شدند و ایالت شیروان را نواب سکندر شان بمحمد علی خلیفه حاجی
لر و الاقدر که در اوایل زمان شاه جنت مکان حاکم استراباد شده بود در این اوقات بجهت شورش

و فساد

و فساد سیاه پوشان و طغیان بقیه ترکمان در استراباد مجال اقامت نیافته بقزوین آمده
بود تفویض فرمودند ایالت آنجا را با مرا قسمت نموده روانه کردند و محمد بیگ خلیفه و امرای شیروان
رفته هر یک در الکای خود قرار گرفتند که ملک آن بکدیگر زده قرار ری کردند اما احوال
عادلگرای خان آنکه بعد از چندگاه که در دولتخانه اقامت داشت رای امرا و ارکان دولت درباره او
مختلف گشته قرار دادند که او را از دولتخانه بیرون آورده در محلی دیگر جا دهند تا یکی از قلاع که مناسب
مرغوب داشته باشند فرستند که چون سیاق آذربایجان در پیش است و همراه خود کرده اندین مناسب نیست
درای نوع اعت اقامت داشته باشند نواب سکندر شان فرمودند که شاه جنت مکان چندگاه
سیمونخان کرجی را که از دین بیگانه بود بجهت تألیف قلوب گرجیان اتباع او در دولتخانه معزز
و محترم نگاه داشتند چون از اول حال با پادشاه زاده تاتار نوبت و احترام سر کرده ایم بقلعه
فرستادن هر چند مکان داشته باشند بدنامی دارد و لایق نیست اگر با چنین سیاق بدستور در
دولتخانه باشد که بعد از آن بهر چه صلاح باشد بعمل آید میتوانند و فی الحقیقه بودن او در حصار دولتخانه
حبس و قیدیست و در لباس مردمی چه او را رخصت سیر و سواری نیست و جمعی از قورچیان شب و روز
بحراست مشغولند امرای عظام بصوابدید خود عمل نموده جمعی را فرستادند که او را بیرون برند
خان تاتار چون اطوار قزلباش آشنا بود خیال دیگر کرده با چند نفر از تاتاران که با او بودند
حبل در زنده چون آلت جابجا و تیر و کمان با خود داشتند بجنگ ایستاده و دو سه کس را بتیر زدند و

دمجال وقوف و حکایت نداده از جنگ متقاعد گشتند از طرف دیگر جهلا و هرزه کاران قزلباش
هجوم نموده بدفع شرارت ایشان مشغول گشتند و تاتاران جهالت و بی اعتباری از حد برده چند کس را بزخم تیر از
پای درآوردند از بیرون نیز شروع در تیر و تفنگ شده درمیانه خان تاتار زخمی شده بقتل رسید و چون
قتل او بوقوع پیوست بر دیگران نیز القا شد و بی اختیار این واقعه روی نمود هر چند قضیه مذکوره بعد از معاودت
امرا از مازندران اتفاق افتاد اما چون ضبط قضایای شیروان انسب بود در ذکر تقدیم رفت **ذکر لشکر**
فرستادن بجانب مازندران بر حسب اراده رضای ملکه دوران و بدست آوردن میرزا خان والی آن دیار
چون در زمان شاه جنت مکان حکومت مازندران من حیث الارث و الاستحقاق بمیر عبدالله خان والد مهد علیا تعلق داشت
میر سلطان مراد از بنی اعمام او نسبت بمشار الیه خصومت و نزاع آغاز نهاده دعوی استقلال کرد و جمعی از مازندرانیان
که از میر عبدالله خان تمتعی نمی یافتند بر سر او جمع شدند و او بدرگاه جهان پناه شاهی توسل جسته اظهار اخلاص
و بندگی و خدمتکاری کرد و چون میر عبدالله خان بعضی اوقات سرکشی کرده از ادای باج و خراج تعلل میکرد شاه
جنت مکان در مقام تربیت سلطان مراد خان درآمده روز بروز اعزازش در ترقی بود تا آنکه میر عبدالله خان
از کم خدمتیهای خود نادم گشته اظهار عجز و بندگی نمود شاه جنت مکان الکای مازندران را میانه ایشان
قسمت نموده هر کدام تقبلات کردند و مقرر شد که با یکدیگر برادرانه سلوک نموده متعرض مملکت
یکدیگر نشوند اما میر عبدالله خان تاب اختیار داشتن میر سلطان مراد نیاورده بخلاف رضای اشرف در کسر اعتبار
او میکوشید و نمیگذاشت که در ولایتی که باو اختصاص یافته تمکن و استقلال پیدا کند مکرر حقیقت

باجرا

باجرا بپایه سریر اعلی عرض شد و احکام موکده باسم هر یک صدور یافت تا آنکه میر عبدالله خان
بی توجهی آغاز نهاده منجر بان شد که میر سلطان مراد خان باو تسلط یافته بدست او درآمد و کل الکای مازندران را
تکلیف کرد که اتفاق نموده او را بزه کمان از میان برداشتند و حکومت کل مازندران را بمیر سلطان مراد
خان تعلق گرفت اما همچنانچه عادت قدیمه دنیای غدار است تا باب اقتدار و کامرانی او نیاورده چشم خرم
زمانه او را در نیافت و از عمر و دولت تمتعی نیافته در اندک روزی وداع ملک و مال کرده مملکت
حیات را بقابض و بدست اجل سپرد القصه بعد از قضیه میر عبدالله خان شاه جنت مکان از رحمت جبلی نواب
احوال باز ماندگان او شده نواب مهد علیای صبیه رضیه او بشاهزاده عالمیان یعنی نواب سکندر شان سلطان
محمد میرزا نسبت فرموده فرزند گرامی او از آن مهد علیا تولد نمود و میر عزیز خان ولد او در سلک مقربان
درآورده در درگاه معلی معزز و محترم بود و حکومت نصف مازندران که باو تعلق داشت چنانچه بتحریر پیوست
بشاهزاده کامکار سلطان حسن میرزا تفویض نموده نصف دیگر را بسلطان محمد مشهور بمیرزا خان ولد میر سلطان مراد
مرحمت فرمودند و بعد از وقوع واقعه شاه جنت مکان و بیرون آمدن سلطان حسن میرزا کل مملکت
بسعی شمس الدین دیو بتصرف میرزا خان درآمد و درین اوقات که علیا حضرت مهد علیا حضرت بود
میرزا خان روی ارادت بپایه سریر آورده و از افعال پدر اعتذار جسته شرط نمود که برضای
خاطر مقدس عمل نماید و از جانب علیه الحضرت ماذون و مرخص گشته بمازندران رود اگر
حکومت او موافق رضای علیه نموده شد بمقتضای عقل با زمانه در سازد و در آنچه مقدور نفس نیست

مدخل نسازد بیت نه هرجای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن چه ظاهر بود که هرگاه او
بخودسری دم از استقلال زده در مقام ستیزه راهی باشد نواب علیه که معدن غیرت و تعصب بود
در تفضح او خواهد کوشید میرزاخان از ساده لوحی باغوای مفسدان خصوصاً شمس الدین دیو مشیان
سلسله نواب علیه بی اندایشها کرده بود و از جاده صواب منحرف گشته بجدیت علیه توسل نجست
بلکه سرکشی مینمود این معنی برخاطر علیه گران آمد و در مقام انتقام آمده طالب خون پدر گشت و ایالت
مازندران را بمیرعلیخان که از اقربای آنحضرت بود تفویض نموده ولیخان ترکمان را که شرف مصاحبت
این سلسله داشت بمعاونت او مامور فرموده فرستادند میرزاخان چون صالح در کیش نهاد بود
جرأت آمدن بدرگاه جهان پناه ننمود و از خوف و بیمی که داشت بجهة حفظ حیات در قلعه فیروزه
کوه که از قلاع متین زرین مازندرانست تحصن جسته جمعی از ملازمان سلطانمرادخانی با او موافقت
نمودند با وجود آنکه مشارالیه دست از مملکت کوتاه کرده بود اما تا میرزاخان در مازندران بود قلعه
مذکور بتصرف او می آمد و مهم میرعلیخان در مازندران تمشیت نمی یافت و تسخیر آن قلعه بسهولت میسر نشد
نواب مهد علیا در هدم بنیان عمر و دولت سلسله میرسلطان مرادخان راسخ و جازم بود و روز بروز
اهتمام او درین باب متزاید میگشت بکمر تبه پیره محمدخان را که یکی از ارکان دولت بود با قورمیش
خان شاملو و بعضی امرا بدین خدمت امر نموده فرستاد و چون چند گاه برآمده خبر فتح قلعه نیامد
نواب مهد علیا بی تابی آغاز نهاده بر رفتن آن لشکر تسلی نشدند شاهرخ مهردار را تکلیف رفتن

مازندران

مازندران نموده مشارالیه که رکن رکین دولت بود و مرتبه خود برتر از آن میدانست که بامثال این
خدمات مامور گردد ازین خدمت سر باز نموده معروض داشت که پیره محمدخان باین خدمت مامور
شده کافیست و اگر نواب مهد علیا دیگری را باین خدمت مامور فرماید موجب دلسردی او میشود و دلایل
نمیت اگر مشارالیه احتیاج بمدد و کومک داشته باشد والا که احتیاج داشته باشد آنچه باید فرستاد بقوم
نواب مهد علیا ازین معنی آزرده شده نواب سکندر شانرا اغوا نمود که شاهرخ خانرا طلب نموده و مورد عتاب
و خطاب ساخته جبراً قهراً روانه نماید خان مشارالیه هرچند معاذیر دلپذیر گفت جسته پهلو ازین معامله
خالی کرد مقید نیفتاد و میرزا سلمان قورچی باشی و امرا او را بنصایح دلپذیر تسلی داده راضی برفتن نمودند
مجملاً مشارالیه در کمال اکراه و اجبار روانه مازندران شد و چون بپای قلعه فیروزکوه رسید پیره محمدخان
و قورمیش خان ملاقات نموده استحکام قلعه و استعداد قلعه داری میرزاخان معلوم نموده دانستند که تسخیر
آن قلعه بزودی دست نمیدهد و تعب و تشویش بسیار بلشکر قزلباش میرسید شاهرخ با میرزاخان طرح آشنایی
انداخته فیمابین مراسله وامد و شد وقوع یافت و او را نصیحت نموده خاطرنشان کرد که هرگاه پادشاه
ایران در مقام تیز حکومت مازندران شده شما را باو ستیزه کردن موجب استیصال خاندان شما و باعث
مفاسد عظیمه است و اگر یکسال محاصره قلعه امتداد یابد چون مددی از جایی بشما نمیرسد عاقبت مسخر و مفتوح
خواهد گشت و هرگاه سوخ شما در مخالفت و قلعه داری درین مرتبه باشد پیداست که بعد از فتح
قلعه مهم مخبر بکجا خواهد کشید بس اولی آنست که حالا ترک مخالفت کرده برفاقت ما که از غلامان معتبر آن درگاه

و ارکان دولت پادشاهیم روی ارادت بآن آستان آورده شاید که نواب علیه بانقدر ملایمت
و فروتنی در رضاجوئی تسلی شده در مقام لطف درآیند و اگر آن نشود در هر جا مصلحت باشد توطن
اختیار نموده بفراغت خاطر روزگار گذراند شار الیه از روی عقل و دانشی که داشت اذعان این صورت
نمود اما میگفت که اهل مازندران باندک جریمه بدون قتل حضار راضی بامر دیگری نمیشوند هرگاه نواب مهد
علیا پدرم را خونی پدر خویش داند بلاشک و ریب درین مقام است که بقصاص خون پدر بنده را بقتل
رساند و این تلاش نه از جهت ملک و مال بلکه بجهت حفظ چند روزه حیات مستعار است شاهرخ
خان و امرا کفیل مطالب و مدعیات او شده قسم بذات الله تعالی و مصحف مبارک اشرف یاد کردند که اولا
خون پدر او را بقتل رسانند و قصد جسم او نکنند و در خدمت نواب سکندرشان و نواب مهد علیا درخواست
خون او کرده بهیچ وجه من الوجوه نگذارند که آسیبی باو رسد چون امرای مذکور از ارکان دولت بودند
و هیچ مهم جزئیه و کلیه بی مشورت و رضای ایشان فیصل نمی یافت میرزا خان اعتماد بقسم ایشان کرده قلعه را
تسلیم نموده بیرون آمد و امرا جهة اطمینان خاطر شار الیه پیرامون اموال و اسباب او گشته قلعه را بکماشتگان
نواب مهد علیا سپردند و او را برداشته روانه پایه سریر اعلی شدند و هرگز پیرامون خاطر ایشان نمیگذشت
که نواب مهد علیا دست رد بر سینه ملتمس ایشان خواهد نهاد اما چون خبر قلعه و فتح و بدست درآمدن
میرزا خان بنوعیکه گذشت بعرض نواب مهد علیا رسید ازین معاهده و پیمان آزرده گشت بلکه
منجر است که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گشته میرزا خان قهرا و قسرا بدست درآید که اگر جان بخشی نموده
عفو

عفو فرمایند میرزا خان بجان ممنون او باشد برغم امرا بقتل او جازم گشت بالجمله چون شا
هرخ خان و امرا بکلوخ بخشی قزوین رسیده فرود آمدند روز دیگر داخل شهر میشدند نواب مهد علیا سی
نفر از قورچیان عظام فرستادند که باردوی امرا رفته میرزا خان را از دست ایشان گرفته خود متصدی هلاک نمایند
و با قورچیان چنان قرار داده بود که چون میرزا خان بدست ایشان دهند همان شب او را بی اطلاع امرا هلاک
سازند و چون قورچیان باردوی امرا رسیدند میرزا خان را طلب کردند امرا از این معنی گرفته خاطر شده
در اول حال از دادن سر باز زده گفتند که چون خدمتی بتقدیم رسانیده ایم فردا او را در مجمع قزلباش
ببارگاه معلی در آورده بنظر پادشاه در می آوریم قورچیان برحسب فرمان عذر قبول نکرده در اجرای
حکم پادشاهی مبالغه نمودند چون امرای عظام را بخاطر نمیرسید که قصد قتل او خواهند کرد مخالفت حکم
پادشاهی را صریحا لایق ندانسته او را بدست قورچیان سپردند که شب در همانجا نگاه داشته صبح
باتفاق بشهر درآورند و قورچیان حسب الامر در همان شب او را هلاک کردند شاهرخ خان و پیره محمد خان
و قورخمس خان و امرای عظام از وقوع این حادثه بغایت آزرده شده کینه که از نواب مهد علیا در دل
داشتند از نو باد پذیرفت چون علاجی نداشتند دیگر از آن مقوله حرفی بر زبان نیاوردند و بشهر
آمده بشرف ملازمت سرافراز شده و چون بسجده نواب علیه رفته عرض دعا کردند لوازم تحسین و
تفقدیکه حسب در خور ایشان بود بفعل نیامد و این معنی نیز علاوه آزردگی امرا گشته رفته
رفته کدورت خاطر ایشان نسبت بنواب مهد علیا سمت ازدیاد پذیرفت تا آنکه منجر بآن شد که

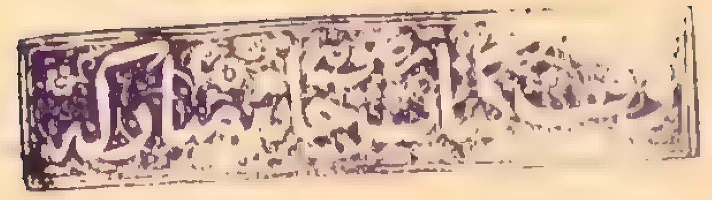
باغوای محمدخان ترکمان که از حکومت کاشان معزول شده بود بدفع او جازم گشته عقرب
مکنون خاطر خود را بحیز ظهور آوردند والحق حقیقه قتل میرزا خان که سیدزاده صالح بیگناه بود از قضای
فلکی و نتایج بدسلوکی امرا و جهل و غرور نسوان و وسواس شیطان که بحیز ظهور آمد بر نواب مهد علیا
مبارک نشاید و شرح آن بعد از تفصیل وقایع خراسان مرقوم کلک بیان خواهد گشت و میر علیخان
نیز از حکومت مازندران بهره نیافته در همان ایام عالم عمر جوانی را وداع نموده و هرج و مرج
باحوال مازندران راه یافته بطریق ملوک طوایف در هر سری سودائی پدید آمد تا آنکه بالاو
قلعه اولاد و نصف مازندران را آقا الوند بود نصف دیگر را سید مظفر مرتضای که از امرای مازندران
بود بحیطه ضبط و تصرف درآورده اعیان الملک نیز دو فرقه شده جمعی اطاعت الوند
و برخی مطیع سید مظفر شدند و از کثرت مشاغل و حوادث که در میانه قزلباش روی میداد
از امرای عظام و ارکان دولت پادشاهی کمی باحوال مازندران نپرداخت گفتار در
قضایای سعادت اثر که در مملکت خراسان سمت وقوع یافت سابقا مرقوم کلک
وقایع نگار و نگارنده خامه بدایع آثار شده بود که چون اسمعیل میرزا قطع اشجار حدیقه دولت
و اقبال نموده بقتل برادران و بنی اعمام اقدام نموده بین الجمهور چنین شهرت یافت العلم
عندالله که بان اکتفا نکرده و یکبارگی قطع صله رحم روا داشته بجویز انعدام نواب سکندرشان
که برادر بزرگتر نامی و با او از یک در بودند و برادرزادگان گرامی نیز گرد داعی افعال ذمیمه

ذمیمه

ذمیمه اعمال سابق گردانید لهذا غیرت الهی بحرکت درآمده تائید نیافت القصه علیقلیخان شاملو نواده دورمش
خان را که بحکومت دارالسلطنه هرات و امیرالامرائی منصوب گردانیده بود بقتل جمهور مامور ساخت که چون بدارالسلطنه
هرات رسد نهال خجسته انجمن آرای دولت و اقبال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی را از پای درآورده خاطر از دغدغه
او فارغ گردانند علیقلیخان را که از کنیز زاده نواب سکندرشان و سالها تمکین بزرده سلسله آنحضرت بود چگونه دل د
که العیاذ بالله نسبت بولی نعمت زاده چند ساله خود را اینگونه خطائی روا دارد علیقلیخان و مخدرات آن سلسله
سیما والده خان مذکور که قابل حضرت اعلی و فی الحقیقه مادر رضاعی آنحضرت و شاهزادگان مدار و برادران آنحضرت
بودند از این حکم اندوهناک گردیده در کمال حزن و الم می بودند اما چون خان مذکور از جانب اسمعیل میرزا ترتیب یافته
بمرتبه بلند خانی و مرتبه ارجمند امیرالامرائی رسیده بود علاجی بجز اذعان امر پادشاهی ندانسته قرار داد
خاطر او و آقایان شاملو آن بود که چون داخل شهر شوند آن فرمان را بامضا رسانند و تاخیر و تعلل نکرده در هیچ
خاطری مجال خطور ندهند الحجه از تقریر ثقات که دران هنگام در هرات بودند معلوم گشته است که علیقلیخان
باوجود تفویض منصب عالی و مراتب بلند خوانی از ارتکاب این فعل شنیع محترز و در کمال حزن و الم و آهستگی طی
مسافت نموده در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک بخطه طیبه هرات رسیده چون شب
بیست و هفتم رمضان بود که باعتقاد گروهی از اهل اسلام شب قدر است مخدرات ستاره آن سلسله او را
در آن شب متبرک از ارتکاب قتل سیدزاده معصوم بیگناهی مانع آمده بروز دیگر موقوف داشته بود
چون از روز شب جمعه بود و در آن لیالی شریفه احتراز از آن امر لازم دانسته در آن شب نیز وقوع

وقوع یافت بعد از آن ایام عید بمیان آمده نوشته‌اند که در ایام عید که هنگام عیش و سرور است از جرع
آن زهر هلاهل جانگزای تلخ کام باشند که موقوف داشتند که ایام عید سپری شود بمقتضای اللیل حبلی مصرع
ببین تا چه زاید شب آبستن است گویا با الهام آسمانی در آینه خاطر مردم این سلسله پرتو ظهور انداخته بود
که عنقریب صورتی عجیب و غریب از پس پرده غیب رخ می‌خواهد نمود و از سرگذشت غیبی با صدقه این ابیات که از
نتایج افکار معجز آثار حضرت شاه اولیا سرور اتقیا مفتاح عقده‌گشای کنوز انا مدینة العلم و علی بابها در خاطر
نشان خطور نموده وکم لله من لطف خفی یدق خفاه عن فهم الذکی وکم یسر اتی من بعد عسر و
فرج کربة القلب الشجی وکم امر تسائ به صباحا و یأتیک المسرة بالعشی مجملا بعد از عید که روز دوم شهر شوال
بود وقوع آن فعل شنیع از بیم تلاطم امواج بحر غضب شاهی در خاطر رعیت و سپاهی رسوخ یافته بود که در آن شب
بفعل آید او روز سلطان محمود بیک شجر بود وکیل علیقلیخان که بجهت تمشیت بعضی مهام در اردو مانده بود
و بعد از رحلت اسمعیل میرزا بجهة تبلیغ این اخبار بایلغار روانه دار السلطنه هرات شده بود رسید چون
از دروازه عراق داخل شهر شده از دروازه بانان معلوم نموده بود که ذات مبارک اشرف صحیح و سالم است
دروازه بانان مژده سلامتی ذات همایون دادند بعد از آن بخدمت خان رسیده صورت حال بیان نمود اگرچه
جناب خانی و آقایان شاملو در همان چند روز در املاک گذشته سامان و سرانجام لوازم حکومت و قلعه داری داشتند
از وقوع قضیه هایله اسمعیل میرزا و احتمال عصیان ملوک اطراف و طغیان ادنیکیه خایف و متزلزل خاطر گشتند
اما بسلامتی ذات خجسته صفات شاهزاده نامدار کامکار اعنی حضرت شاهی ظل الهی سر در شاد کام گردیده سجدات

شکر



شکر الهی بتقدیم رسانیدند و وجود گرامی آن نونهال جویبار خلافت و کامکاری را سرمایه امن و استقامت
مملکت دانسته عن صمیم القلب دل بملازمت و غلامی عتبه علیه‌اش بستند و بدولت و اقبال خداداد آنحضرت
امیدوار گشته زبان حال خلق آن دیار بدین مقال در ترنم آمد بیت ای شاه جهان هر آنکه بدخواه تو بود
پرداخت زمانه عرصه‌اش ز ملک وجود کردید فلک بکام ارباب شهود سر عجبی ز غیب صورت بنمود
علیقلیخان مجلس عالی آراسته آن دُر یکتای خلافت و جهانداری را بر دوش اخلاص برداشته متکفل امر لله که
و خدمتکاری گشت و عموم خلایق از سپاهی و رعیت و میران اویماقات و سرخیلان بلوچ و قبچاق
و غیرهم فوج فوج آمده شرف ملازمت و بساط بوسی دریافتند و از جانب اشرف بخلاع فاخره سرفراز گشته
در ازای این عطیه الهی و سلامتی ذات اقدس سجدات شکر ایزدی بتقدیم رسانیده نقد جان نثار و ایثار
گردانید اما امرای افشار که قاتل شاه قلی بیگان و متصرف مال او بودند و در بیرون شهر جانب دروازه
ملک اقامت داشتند و میانه ایشان و وکلای خان بجهة تفتیش مال مذکور گفتگو بود در نوبت خصومت یافته
بجانب فراه و اسفزار محال تیول خود رفتند و علیقلیخان مژده سلامتی ذات اقدس را بدار السلطنه قزوین
فرستاده نواب سکندرشان و نواب مریم‌شان مهد علیا و شاهزادگان نامدار از آن خبر بهجت اثر مبتهج و مسرور
گردیدند و چون پاره اشتیاق ملاقات گرامی آنحضرت در ضمیر منیر والدین اشتغال یافته بود اراده خاطر ایشان
بدان تعلق گشت که فرزند دلبند خود را از هرات بپایه سریر اعلی آورده بدیدار گرامی قرة العین روشن
سازد و از بیم فتنه جاهلان و مفسدان قزلباش هیچیک از شاهزادگان نامدار را در ممالک بگذارند باید که

در باب سریر اعلی خدمت والدین بوده با یکدیگر الفت گیرند بجهة معتمد الخاص آقا نظر غلام قدیمی میر عبدالله
خان که مورد ثی نواب مهد علیا در خدمت نواب سکندر شان محل اعتماد گشته بغایت معتبر بود بخراسان فرستادند
و حکم شد که علیقلیخان براق فرستادن حضرت اعلی را سامان نموده مهیا و آماده آمدن باشد که متعاقب یکی از اعیان
دولت و ریش سفیدان معتمد بدین خدمت نامزد خواهد شد چون این خبر در خراسان شایع گشت امرای عظام
آن ولایت از بیرون بردن شاهزاده کامکار دل نگران گشته علیقلیخان را وسوسه کردند که از قبول اذعان این
حکم ابا نموده راضی باین معنی نگردد و باین بهانه تمسک جوید که مملکت خراسان در حوالی ماوراء النهر واقع است
و اکثر اوقات لگدکوب حوادث و در تاخت و غارت اوزبکیه و فتن و فتور خالی نبوده و نیست و از تاریخیکه
ساحت ملک خراسان بحیطه تصرف و تسخیر خدام این دودمان خلافت مکان درآمده مرکز دار الملک
هرات که تختگاه سلاطین نامی و فرمانروایان نافذفرمان بوده از وجود یکی از شاهزادگان عالیشان
خالی نبوده و بوجود یکی از شاهزادگان عالیمنزلت محافظت و مجاورت این ملک معتقد و پایندگان نیست
القصه از امرای خراسان مرشدقلیخان زیاده از دیگران درین باب اصرار نموده با علیقلیخان عهد و پیمان
آورده موکد بایمان مغلظه گردانیدند و چون آقا نظر قدم بولایت خراسان نهاد این زمزمه و
گفتگو در میانه امرا بود مرتضی قلیخان حاکم مشهد در اول حال ظاهرا علیقلیخان را تحریک نموده که بهیچوجه راضی
بدادن شاهزاده نگردد اما باطنا نفاق ورزیده بجهت کبر عظمت و اقتدار علیقلیخان مضایقه درین امر نداشت
بلکه محرک بود و سایر امرا هیچکدام راضی نبودند آقا نظر بهر یک ملاقات کرد اگرچه او را تعظیم و تکریم بسیار کرده

تواضعات

تواضعات رسمی بجای می آوردند اما المقدمات را در لباس دولتخواهی خاطرنشان او نموده التماس
میکردند که بنواب مهد علیا عرض نماید که ازین اراده منصرف گشته خراسان را از وجود گرامی آنحضرت خالی نسازند
که لایق دولت قاهره نیست و صریحا با آقا نظر گفتند که اگر نواب مریم شان مهد علیا درین باب اصرار نموده کس
بطلب فرستند بالضروره مانند کارها از مخالفت حکم چاره نیست آقا نظر اوضاع خراسان را بر نهجی که مرقوم
شد دریافته خود را از آن ولایت بیرون انداخت و بپایه سریر اعلی آمده حقایق حالات معروض داشت
مهد علیا از غلبه شوق و آرزومندی بدیدار گرامی قرة العین سلطنت و پادشاهی گوش بحرف و حکایت
امرا و آقا نظر کرده ابراهیم بیک لله حیدر سلطان چابوق ترخان ترکمان را که از امیرزادهای معتبر و اعیان
و اعیان قزلباش بودند بدین خدمت نامزد گردانیده روانه خراسان نموده و مشار الیه با پنجاه نفر
از آقایان ترکمان روانه خراسان گردیده و چون آوازه آمدن ابراهیم بیک در خراسان شیوع یافت
علیقلیخان و مرشدقلیخان یکدیگر را ملاقات نموده باینمعنی در خاطرشان رسوخ یافت که ابراهیم بیک را
بی نیل مقصود بازگردانند و کسان معتمد نزد کل امرای خراسان فرستاده درین باب استعانت جستند
طالب عهد و پیمان گشتند مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس معلی مرد بزرگ منش و در کمال نخوت
و غرور بود مشهور است که علیقلیخان را زیاده سرکشی و اقتداری باشد و لله کی شاهزاده نامدار یعنی حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی موجب تقدم و بلندی او نسبت بسایر امرای خراسان بوده اتفاقی که درین امر
واقع شده بود نکرده خاطر او نمیبود راضی باین اتفاق نشده با امراء همداستان نگشت و امرای ما بین

خود را موافقت علیقلیخان منع کرد و همین معنی موجب کلفت خاطر علیقلیخان گشته رفته رفته میان
الفت و یگانگی بوحشت و بیگانگی تبدیل یافت و چون ابراهیم بیک بمشهد مقدس معلی رسید و علیقلیخان
و مرتضی قلیخان و دیگر امرا که در هرات بودند از آمدن او اطلاع یافتند مکاتب دوستانه باو نوشته تواضعات
رسمی بظهور آوردند و بعد همگی متفق اللفظ جواب صریح دادند که اگر باین اراده بهرات می آید در آمدن
مضایقه نیست اما دانسته باشد که مطلبی که دارد بفعل نمی آید و آمدن او بیفایده است و درین باب
عرضداشتی بپایه سریر اعلی نوشته فرستادند که چون بردن شاهزاده نامدار بعراق موجب دلیری مخالفان
ازبکیه میشود و صلاح دولت قاهره نیست بندگان دولتخواه جسارت نموده راضی بدان نشدیم ابراهیم بیک
خواست که در مشهد مقدس چندان توقف نماید که این عرضه بدار السلطنه قزوین رسیده جواب برسد
و مرتضی قلیخان نسبت بعلیقلیخان استشمام رایحه نفاقی میکرد و دید که امرا درین باب بالاتفاق منجر
بفساد کلی میشود بغوریان رفته چندگاه توقف نمود و بر وفق رضای علیقلیخان و امرا عمل نموده روانه
درگاه جهان پناه شد و حقیقت حال بموقف اشرف اعلی و گوش علیه رسانید نواب مهد علیا ازین معنی
برآشفته سلطان حسینخان پدر علیقلیخانرا که در درگاه معلی قورچی باشی و از امرای معتبر و ارکان
دولت قاهره بود مخاطب ساخته و عتاب و خطاب بسیار فرموده تهدیدات نمودند و از جانب پسر تمهید
بساط معذرت نموده عرض کرد که هرگاه کل امرای خراسان اتفاق بامری کرده باشند پسر من چه
تواند کرد القصه نواب مریم نشان مهد علیا با علیقلیخان بیتوجهی آغاز نهاده در مقام آن شدند که آن طبقه را

مبالغه در جواب حکم شاهی و معاونت ابراهیم بیک اندیشی النفس صحیح سمیعه ابراهیم بیک تامل سلیم بعد و در اطوار مرتضی قلیخان

که

که صاحب این داعیه شده اند از نظر اعتبار انداخته مرتضی قلیخانرا مورد تربیت سازند سلطان
حسینخان هر چند بنابر مشیت امور دولت تمهید معذرت پرداخت مسموع نداشتند تا آنکه متکفل
و متعهد آن شد که خود بخراسان رفته آنخدمت را بتقدیم رساند و سه ماه او را مهلت دادند که بخراسان رفته
پسر خود را ازین جسارت و خودسری و خودرایی منع نماید و قرة العین خلافت یعنی حضرت اعلی شاهی
ظل الهی را برداشته بعراق آورد و اگر درین مرتبه علیقلیخان و امرای خراسان که با او متفق و هم عهد و پیمان اند
عقوق و عصیان ورزیده از فرمان پادشاهی تخلف ورزند و سلطان حسینخان نیز در خراسان توقف نموده
بدرگاه معلی مراجعت ننماید من بعد آن طبقه باغی و طاغی اند سلطان حسینخان چون جد و جهد نواب ازین
و نواب مهد علیا را درین مشابه دانست لا علاج روی براه آورده روانه خراسان شد و چون آوازه
آمدن او در خراسان شیوع یافت امرای خراسان که با علیقلیخان اتفاق داشتند دیگرباره بقیل
و قال درآمده بهیچوجه راضی ببردن حضرت اعلی نمیشدند و چون مشار الیه بدار السلطنه هرات رسید
میانه پدر و پسر ملاقات واقع شده زیاده اهتمامی که درین ماده متوقع پدر بود از پسر بظهور نرسید و مکررا
سرا و جهرا مجالس متفقی و کنکاش عام و خاص انعقاد یافته جمعی کثیر از عقلا و ریش سفیدان
طایفه علیه شاملو که در هرات بودند اطاعت امر پادشاهی کردن سلطان حسینخانرا مقتضی المرام
روانه نمودن و طایفه شاملو را بمخالفت و عصیان متهم نساختن بصلاح اندیشی و عاقبت
بینی اقرب و اصوب دیدند و جمعی دیگر از ترک و تاجیک انکار این رای نموده با جمعی همداستان نمیگشتند

و میگفتند که اگر دولتخواها دولت قاهره امری که صلاح دولت دران دانند پیش گیرند و ا موجب عصیان
باشند بلکه محض دولتخواهی و پاس حقوق نمک خوارگیست مجملاً این زمزمه و گفت و گو بطول انجامیده رفته رفته
بمیانه پدر و پسر طرح بد نشست سلطانحسین خان میگفت که اگر بی نیل مقصود باز گردم دیگر مرا دران درگاه بار نیست
و در خصوصیت ترک رفتن اولیست اما مرشد قلیخان و امرا هم عهد بملاحظه آنکه مبادا علیقلیخان بمبالغه پدر
و صلاح اندیشی ریش سفیدان شاملو از جاده صواب منحرف گشته رضا بامیمنی و همجهتی در دار المؤمنین
سبزوار نمود قباد خان حاکم آنجا که از زمره امرای هم عهد بودند جمع شده میرزا احمد ولد میرزا عطار الله که
پدرش در زمان شاه جنت مکان وزیر معتبر آذربایجان و شیروان بود و او دران هنگام وزیر مرشد
قلیخان و صاحب اختیار و مهیج ظهور این مقدمات بود بدار السلطنه هرات فرستاد بخوانین عظام و معتبران
شاملو پیغام دادند که این اندیشه را از خاطر محو نموده سعی و اهتمام بفایده بظهور نیاورند و اگر بالفرض کار طایفه
شاملو رفتن نواب شاهزاده کامکار کردند بجان و جان کوشیده نمیگذاریم که این داعیه از قوت
بفعل آید و در سبزوار که سر راه عراقست بهمین اراده راسخ البنیان جمعیت نموده منتظریم که اگر طایفه شاملوان
گوهر گرانمایه درج سلطنت و پادشاهی را از دست دهند بازوی همت و بخت بلند بدست آورده
در خراسان رایت مخالفت برافرازیم علیقلیخان ازین پیغام بی آرام گشته در روانه نمودن پدر
بی نیل مقصود سعی نمود و سلطانحسین خان اصرار بر امرا و لشکر خراسان را درین ماده بدین مثابه
مشاهده نموده بالضروره عنان بصوب مراجعت معطوف گردانیده طوعاً و کرهاً رو براه آورده در سبزوار

با امرای عظام ملاقات نموده از هر باب سخنان در میان آوردند و صلاح و فساد این طلب را گفت و گو
میکردند و در رفتن بدرگاه معلی پادشاهی تامل تمام داشت که این مقدمات را چگونه عرض نماید که مورد خطاب
و عتاب نگردد و موجب سلب اعتبار او و پسر و طعن اضداد نشود هنوز این زمزمه و گفت و گو در میانه او و امرا
بود که در اردو قضیه قتل نواب مریم شان مهد علیا بسعی امرای سست عهد شکسته پیمان سمت وقوع یافت
بعد از واقعه مذکور ارکان دولت مصلحت دران دانستند که آوردن حضرت اعلی موقوف بوده بدستور
در دار السلطنه هرات تشریف داشته باشند مکاتب بسلطان حسین خان نوشته او را از صورتحال آگاه کردند
و فرمان پادشاهی بطلب او صدور یافته در سبزوار باو رسید مشار الیه متوجه عراق شد امرا هر یک بمقر حکومت
خود شتافتند اما علیقلیخان و مرشد قلیخان بعد از استماع این واقعه دیگرباره کل امرای خراسان که اکثر امرای شاملو
و استاجلو بودند کنگاش نموده طلب عهد و پیمان تجدید گشته که حضرت اعلی را در خراسان سرمایه خود شناخته با برد
ارکان دولت و اکثر ترکمان و تکلو اند و با شاملو و استاجلو عداوت میورزند التفات ننمایند و ازین
و صلاح علیقلیخان لله بیرون نرفته او را خاطر خانی و بزرگ و ریش سفید خود دانند و اکثر امرای طبرستان
سوای مرتضی قلیخان و اتباع او بقدم اطاعت و اذعان پیش آمده با علیقلیخان اتفاق نمودند مجملاً امرای
خراسان دو گروه شده در هرات و مشهد مقدس معلی بر سر این دو خان عالیشان جمعیت نمودند و میانه
ایشان روز بروز اسباب وحشت و خصومت آماده تر گشت و عاقبت بین الفریقین بنزاع و جدال
انجامید چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت ذکر واقعه شنیعه باخبر گردانیدن نواب مریم

شان مهد علیا که باغوا مفسدان وقوع یافت چون بنا بر اقتضاء تقدیرات آسمانی و تجارب روزگار هر کمالی را زوالی و هر نشاطی را ملالی در پی است در زمان شاه جنت مکان فراغت و عافیت سپاهی رعیت و آبادانی و معموری مملکت و آرامش بلاد و آسایش عباد در درجه کمال یافته بود از حوادث روزگار و ناسپاسی خلایق در معرض زوال آمده طوایف قزلباش که نسبت به دودمان قدسی نشان صفوی بر بدایت سلوک نموده طریق عقیدت و اخلاص نوده از وسواس شیطانی و هواجس نفسانی و ارادهای فتنه بینی و بی باکی یکبار طریق کلفت و نفاق پیش گرفته از مسلک وفاق و اتفاق دور افتادند و رفته رفته کار آن طبقه وفاکیش و صوفیان صفا اندیش به بی اخلاصی سرایت کرده باموریکه خلاف عقیدت و اخلاص و سوء ادب و جسارت نموده اعمال ناشایست از جهلا و مفسدان رند سرشت و خطاکاران زشت آن گروه عقیدت گزین بظهور آمد و عاقبت شامت آن گرفتار آمده انواع بلایا نصیب ایشان گشت و نتایج کفران نعمت و بی ادبیها از اسلاف باخلاف بلکه بمضمون المقال که بیت چو از قومی یکی بیدانشی کرد نه که را منزلت ماند نه مه را العموم او بمفاق انتقال یافته بجهت اختلال تمام بحال آن طایفه راه یافت و تا تحریر این دفتر که سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده و قریب بچهل و پنجسال از آن قضایا گذشته هنوز ماثران بی ادبیها در میانه اعقاب آن طایفه باقیست و لعذاب و عقاب اعمال ناصواب پیران گرفتارند قبیح قبایح و اشد ذمایم که از مفسدان بدسگال بوجود آمده قضیه قتل ملکه نشان و عفیفه دوران زهره زهرا دریه طیبه سیدة النساء اعنی نواب مریم نشان مهد علیا خیر النسا بیگم است با وجود آنکه سیده

زکیه

زکیه عفت قباب و حرم محترم نواب کامیاب و والده ماجده شاهزادگان عالی انتساب بود از صراط مستقیم عقل و عاقبت اندیشی منحرف گشته محض صلاح حال و حفظ رتبه دولت چند روزه خود دیده بصیرت ایشان از قبح العمل شنیع پوشیده گشت و از نتایج سوء ادب ضلالت دینی و عقبی نیندیشیده بدان امر قبیح جسارت نمودند مفصل این مجمل آنکه نواب مهد علیا بجهة ضعف باصره شوهر نامدار و حداثت سن و خوردسالی شاهزادگان کامکار ربقه ناموس سلطنت و پادشاهی را بر رقبه خود نهاده در تمشیت امور دولت و انتظام مهام ملک و ملت ساعی بوده میخواست که چنانچه قاعده و آداب سلاطین ذی الاقتدار است هر امری و فرمانی که از موقف جاه و جلال صدور یابد بی تحمل و اهمال بحیز ظهور آید و بعضی موافق مزاج امرای خودرای نبود تجدید کلفت و آزردگی شاهرخ خان و میره محمد خان و قورمش خان در مهمات مازندران و قتل میرزا خان که بخلاف صوابدید ایشان بوقوع پیوست ضمیمه آزردگیهای پی گشته و در اینولا که عزت و اعتبار و عدم قدرت و اقتدار او بودند در خلال اینحال اهالی کاشان بدیوان آمده از سلوک ناهموار محمد خان ترکمان حاکم آنجا که قوت طامعه اش از حد اعتدال بیرون بود شکایت نمودند و از موقف سلطنت حکم بپرسش معاملات ایشان صادر گشته دیوانیان بدو بار رسیدند و ظلم و بیدادهای او بوضوح پیوست مورد عتاب و خطاب گشته حکم جهان مطاع بتغیر ایالت او صادر شد محمد خان که از اعاظم امرا و ارکان دولت از وقوع اینواقعه که موجب خفت و سلب اعتبار او میشد بیتاب گشته هر چند سعی نمود که بین الاقران این خفت باو روا ندارند نواب مهد علیا نیز بملاحظه ناموس سلطنت این معنی را

موجب نقص عهد دولت و عدم اقتدار پادشاهی دانسته بهیچ وجه راه این التماس ندادند و مهمان
رنجیدگی کوفته خاطر گشته با سایر امرای مفسد همزبان شده ابواب حیله و نفاق گشودند و قلی بیک
قورچی باشی افشار که رکن رکین دولت بود و بین الجمهور بسلامت نفس و صلاح اندیشی و عقل و
کاردانی اشتهار داشت بلطایف حیل از راه برده درین واقعه تدبیرهای اندیشیدند و میدانستند که
نواب مهد علیا در قید حیات باشد دوری او از شوهر نامدار او و فرزندان ممکن نیست و او از طور خود
و تسلط و اقتداری که دارد عدول نخواهد کرد لهذا در دفع او راسخ و جازم گشته در خفیه یکیک از امرا
صاحب وجود هر اویماق را بوعدهای حیل فریبنده با خود متفق ساختند مجملا اکثر امرای خودرای و ساده
لوحان طوایف قزلباش بهانهای لایعنی از جمله ترتیب نمودن مازندرانیان و تفویض حکومت ولایات
و مناصب و انعامات بایشان و اسناد نقل خزاین و حرم بمازندران که محض تهمت و افترا بود و صورت
وقوع نداشت بایکدیگر اتفاق نموده ماده تشنیع نواب مهد علیا ساختند و اعیان امرا و بزرگان
هر طایفه در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارک جمع آمده بخدمت اشرف پیغام فرستادند که بد
سلوکی نواب مریم نشان مهد علیا با امرا و ارکان دولت پادشاه و تربیت مازندرانیان بر طوایف
قزلباش گران است و دخل او در امور دولت پسندیده ریش سفیدان اخلاص مند قزلباش
نیست جهلا و فتنه انگیزان هر طایفه همیشه تحریک [illegible] مینمایند بندگان نواب کامیاب
درین باب فکری بصواب اندیشند که مبادا عنقریب بفساد کلی انجامد چون این مقدمات بوساطت

محرمان حریم عزت بعرض اشرف رسید مهد علیا نیز از غایت عزت و آتش مزاجی در جواب
امرا سخنان عتاب آمیز وحشت انگیز بر زبان آورده بودند و امرای عظام ازان پیغام برآشفته چون نشان دو روز
از دولتخانه بیرون آمدند و اکثر فتنه کرده یکی از پیردولتان در همان روز میرشاه غازی مستوفی که با میر قوام الملک
حسین وزیر نواب علیه قرابت داشت بهانه طلب مواجب زخم شمشیر زدند روز دیگر امرای مفسد خودرای در باغ
سعادت آباد قزوین جمع شده این گفت و گو بمیان آوردند و در دفع نواب مشار الیها یکدل و یکجهت گشتند
از جمله امرا سیب خان شرف الدین اوغلی تکلو که با نواب سکندر نشان خاله زاده و محل اعتماد شاهانه و ریش
سفیدان اویماق تکلو و ارکان دولت بود درین امور با امرا اتفاق نداشت و چون این مقدمات بظهور پیوست
نواب سکندر نشان و نواب مریم مکان مهد علیا او را بدولتخانه همایون طلب نمودند که اگر از امرا آثار خلاف
بظهور رسد او در دولتخانه شاهی سکون کرده ارباب اخلاص را بر سر خود جمع نموده لوازم جانسپاری بتقدیم رساند
چون مشار الیه مرد سلیم النفس بود مصدر این امور نتوانست شد در خانه خود پای در دامن سلامت کشیده
تقاعد اختیار نموده بود امرای بی اخلاص چلبی بیک مهماندار تکلو را بطلب او فرستاده اند در اول حال عذری
چند گفته از رفتن ابا نمود تا آنکه مبالغه امرا و آمدشد مکرر یافت سیب خان مخالفت امرا نتوانست نمود
او نیز بباغ رفته داخل آن مجموع شد و همگی متفق اللفظ و المعنی کس به دولتخانه همایون فرستاده بخدمت اشرف
عرض کردند که بر ضمیر منیر اشرف ظاهر است که نسوان بنقصان عقل و ضعف رای و لجاجت تام منسوب و معروفند
و نواب علیه همیشه نقیض گیری با دولتخواهان نموده آنچه در انتظام امور مملکت و دولت مصلحت میدانیم

رضا بان نداده بر خلاف صوابدید رئیس سفیدان دولت قاهره عمل نماید و در مقام خفت و خواری
و سبکی ما در می آمد و تا حال که از نابی ادائی و ادبی و امری که موجب خفت پادشاه نظهور نیامده بود از و این نموده
و نیستم و حالا که از جانبین نفاقست بمیان آمده پرده حجاب از میان بر خواسته از و سخنان عتاب آمیز نسبت
برئیس سفیدان طوایف سر میزند و ما را از اهل نفاق شمرده تهدیدات عظیم مینماید چگونه این توانیم بود
و کلیه الست که مناسب دولت ندانیم که بین السلاطین شهرت یابد که در حمایه قزلباش از دودمان سلطنه
کسی نمانده که عورت در امور دولت صاحب دخل و مختار السلطنه اند ماحصل کلام آنکه تسلط و اقتدار او در امور
سلطنت و پادشاهی بمرده خاطر کل طوایف قزلباش و ما را باد بسوده تعیش ممکن نیست و اگر دفع او نشود
محتملست که فسادی چند روی دهد که موجب نقصان این دولت پادشاه نواب سکندر شان از عالم فقر و
درویشی نهادی و سلامت نفس و صلاح اندیشی که از اجداد عالیمقدار بیاد گار داشت حکایات مواعظ
آمیز ملایم که شیوه اولیا و اهل الله است با امرا انجام داد که چون دخل در امور سلطنت صلاح دولت
نمیدانند قرار دهیم که من بعد در مهام ملکی مدخل ننماید و اگر دغدغه از و دارند بطریقی که نواب شاه بابا و الدم
والده ام را بقم فرستاده مدتها در آنجا بود ما نیز او را بقم فرستیم که در روضه مقدسه معصومه اقامت نموده
بطاعت و عبادت گذراند بهرات فرستیم که چندگاه نزد فرزند ارجمند خود باشند و اگر
صلاح در اینها نبوده باشد بمازندران فرستیم که در ملک و خانه پدر خود باشند و اگر این شقوق مرضی
نباشد من هم بالطوع و الرغبت ترک سلطنت کرده با فرزند صغیر خود بشیراز روم تا هر کس را که صلاح دانند

باد

بادشاهی اختیار کنند عرض که بانعدام رسیده بیگناهی رضا نمیدهم آن بعد ازان ما انصاف
انواع جور و عتاب کشیده و بی آزرمی را از حد گذرانیده درین باب اصرار مینمودند اما نواب مهد علیا
را از کمال غیرت و تندی مزاجی ملایمت نواب سکندر شان موافق رای علیه نیفتاده از تندی مزاج
اصلا تنزل نمیکرد و میگفت تا در حیات باشم از احوال خود عدول نخواهم کرد و از سلوکی که تا غایت کرده ام
یکسر مو تنزل نمینمایم و اگر از هتک عرض پادشاهی و سوء ادب نمیترسید نسبت بحرم محترم پادشاه خود
این ستم روا داشته تقبل من اقدام نمایند الحکم لله العلی الکبیر من از دو جهار شاهزاده ام باز خواست
خون خود را لعبد الله تعالی بفرزندان خود میگذارم از صحیح القولی مسموع شد که درین هنگام امیر قوام الدین
حسین شیرازی وزیر نواب علیه بخدمت او آمده عرض کرد که نواب علیه امر فرمایند که از خزاین دو هم
کیسه های زر بایوان چهل ستون آورده بقورچیان صلای زر دادن دهیم و چون قورچیان بجهه زر گرفتن
بدولتخانه هجوم نمایند سنگ تفرقه در مجمع امرای افتد آن شیر زن از کمال غیرت جواب داد که ای آصف
صاحب تدبیر تا که از اوضاع بیرون خبردار قبل ازین که مراجعه کنند بودند اینگونه تدبیرات مناسبت
کرد حالا که کار باینجا رسیده این عمل مثل مشهور چوپانی گرگ است اقتدار پادشاهی را
بزر خریدن هم قسمی از زبونیست و طبع من باین گونه رضا نمیدهد رضا بقضای الله داده ام مجملا امرای
بی اخلاص بی آزرم پنج نفر از هر اویماق را باین امر شنیع نامزد نمودند که صدر الدین خان صفوی و حسن
علی بیگ الکس اوغلی و امام قلی میرزای موصلو از آنجمله بودند و اجماعت حسب الامر نموده امرا و ارکان دولت

بی آزرمی کرده و روی بدولتخانه همیون آورده بیمحابانه در حرم شدند و آن سیده صالحه بیگناه را بدست
آورده بخنجر هلاک کردند و بان اکتفا نکرده بمنزل والده نواب مهد علیا که عورت بر صالحه عابده بود با بعضی از
اقوام خود از مازندران آمده در جوار دولتخانه بسر میبرد رفته آن عورت بیگناه را نیز بقتل آورده چند نفر از اعیان
مازندران که در آنجا بودند بقتل آوردند و بگمان آنکه نواب مهد علیا نقود دوافره و ذخیره اندوخته متکاثره از خزاین حرم
بوالده و اقوام خود داده صنادیق او را بیرون آورده تمامی اموال و اسباب که در آن خانه بود بنهب و تا
راج رفت و عامه در اسواق و محلات با اهل مازندران همین شیوه پیش برده هر کدام که اتفاقا میکردند
از لباس عاریت عاریت عریان میساختند مجملا دقیقه از دقایق قباحت و بیشرمی فروگذاشت نمیکنند
درین قضایا میرزا سلمان وزیر داخل مجمع امرا بود و بخانه خلیل خان افشار رفته ظاهرا جهة حفظ
حال خود باو توسل جست امرای دان بیعقل که فی الواقع بعضی از ایشان مردم ساده لوح دولتخواه
صافی اعتقاد بودند بوسوسه چند نفر از مفسدان فریفته گشته ارتکاب این عمل شنیع نمودند اول روز
نواب سکندرشان علما را طلب نمودند که بدفن کشتگان پردازند در همان شب علما بتکفین و تجهیز
ایشان پرداخته در آستانه متبرکه امامزاده حسین علیه و آبائه التحیة مدفون ساختند و بعد از قضیه
مذکور امرا کس بخراسان نزد سلطان حسین خان و علیقلیخان فرستاده ازین واقعه اخبار نمودند و مقرر
داشتند که آوردن شاهزاده کامکار را موقوف داشته گذارند که در هرات بدستور توقف
داشته باشند و سلطان حسین خان باز گردد اما نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا درین شورش و غوغا

باوجود

باوجود حداثت سن و خورد سالی بمقتضای عقل دوراندیش بدانست که امرای قزلباش که او را بعد
پدر نامدار میدانستند بیحرمتی چنین بسلسله ولینعمت روا داشته بقتل والده ماجده اش اقدام نمایند و بنا
که خیالات فاسده در سر داشته باشند بحفظ حال خود پرداخته با چند نفر از ملازمان جان نثار که محل اعتماد
بدانست بام حرم رفته و ماکول و مشروب بقدر احتیاج همراه برده راه بام را خاکریز کرده و فصیل بام را قلعه گونه
نموده تفنگ و اسلحه و یراق قلعه داری همراه برد که خود را چند روز در آنجا حفظ نماید که اگر امرا عذری اندیشند
مکنون خاطر خود را فی الفور بظهور نتوانند آورد و با خود قرار داد که تا خاطر از ایشان جمع نماید از آنجا بزیر نیاید
اسمعیل قلی بیگ شاملو ولد ولی خلیفه که از جمله رفقا بود آثار جانسپاری بظهور آورده در ازای آن خدمت
ملقب بلقب لوابدانی گشت مجملا بعد از قتل نواب مهد علیا که بعد ازین بنواب جومه تعبیر خواهد یافت از دیگر
امرا بدولتخانه همیون جمع شده کس بحرم نزد نواب سکندرشان فرستاده عرض نمودند که بصراع بهان
مهر و وفا ایم که بستیم بدوست عهد و پیمانی که با نواب کامیاب شاهی بسته ایم خلل پذیر نگشته و نفوری
بان راه نیافته استدعا داریم که نواب اشرف ما را بدین قضیه ستمگر که از اقتضای قضا روی داده مؤاخذه
نفرمایند و بمجازات هم بهمه تمسک جسته در مقام معذرت و خاطرجوئی در آمدند و استدعای دریافت
ملازمت اشرف نمودند نواب اشرف بمقتضی عقل دوراندیش عمل نموده در مقام عتاب و خطاب
در نیامدند اما امرا دو سه روز رخصت ادراک ملازمت در نیافتند بعد از دو سه روز جمع امرا در
دولتخانه جمع شده علما و مجتهدین را حاضر ساختند و مجددا در حضور علما با یکدیگر قسم خوردند

که تا نواب سکندرشان در قید حیات باشد دیگری را پادشاه ندانند و بعد از نواب شاهزادهٔ عالیان
سلطان حمزه میرزا را ولیعهد دانسته بعد الیوم از رضای خاطر مبارک اشرف در نگذرند و قسم نامه بمهر علما
و مجتهدین درست کرده بخدمت اشرف فرستادند نواب سکندرشان باکراه تمام بایوان آمده از شرف
پابوس اشرف بربانی عقیدت باطنی و صوفیگری بسیار کردند و نواب سکندرشان نیز وقوع این قضیه را
باقتضای قضا حواله کرده سخنان مصلحت آمیز تسلی بخش خاطر انور گردیدند اما نواب جهانبانی همچنان با جمعی
از فدائیان جان نثار در ان مکان توقف داشتند و اعتماد بامرا نمیکردند و امرا دیگر بار پیمان خود را بایمان
مغلظه مؤکد ساختند و از نواب کامیاب سکندرشان التماس نمودند که نواب جهانبانی از صفای عقیدت
ایشان را مطمئن سازند نواب کامیاب ملتمس ایشان را باجابت مقرون فرموده خاطر شریف فرزند ارجمند را بسخنان دلاویز
اطمینان داده روز دیگر بهمراه خود بایوان آوردند و امرا جمع شده سعادت پابوس دریافتند و میرزا
سلمان احسب الصلاح امرا از خانه خلیلخان آورده مورد التفات ساختند و مشار الیه بهمان دستور تکیه
بر مسند وزارت و صاحب دیوانی کرده بیشتر از بیشتر اعتبار و استقلال یافت و امرا در ان چند روز
بجد و جهد تمام ملازمت درگاه شاهزاده والا جاه قیام نموده بخدمات شایسته اقدام نمودند اما
منتقم حقیقی بتدریج از ان قوم غدار بنوعی انتقام کشید مصراع خیره ماند در دیده اولو الابصار
و بلایا که نصیب ایشان آمد انشاء الله تعالی عنقریب در ذیل این دفتر هر یک در محل خود بتفصیل
در زمان دولت و جهانگشایی شهریار کامکار معدلت شعار اعنی حضرت اعلی شاهی که بیت که

در منزل الاثبات والتوفیق

که جهان خرم از عدالت اوست سمه اسود کی زدولت اوست رقم زده کلک بیان خواهد گشت

ذکر توجه موکب همایون بجانب آذربایجان و قضایائی که بتقدیر حضرت رب العباد در ان سفر روی میداد

چون الکای خوی و سلماس و ارومی و دشتی و بعضی از توابع مراغه بتصرف اکراد مخالف در آمده
بجانب رومیه متوجه حوالی و حواشی مملکت میشدند و قلعه تفلیس و گوری که پای تخت حکام گر
جستان است بتصرف رومیه در آمده عثمان پاشا در قلعه دربند اقامت داشت و لزگیان شکی و شیروان
ربر سر بربان جمعیت نموده بجانب عثمان پاشا و حکام داغستان متوجه مملکت شیروان
کننده نمیگذاشتند که امرای قزلباش در ان ملک آرام گیرند و رومیان تسخیر الولایت را پیشنهاد
همت ساخته سردار لشکر روم در ارزن الروم نشسته بهرام پاشا با سی هزار کس و ذخیره و
یراق بقلاع مذکور فرستاده حسن پاشای بیگلربیگی ارزن الروم را با چهل هزار کس بجانب ایروان
ارسال داشت که امام قلیخان و امرای قراباغ لیمیونخان گرجی ملحق شده با رومیان که ذخیره و
یراق می آوردند جنگها کرده جمعی کثیر از رومیه بقتل آورده ذخیره و یراق بسیار و غنایم
بیشمار بدست آوردند و محمدیخان نیز با حسن پاشا جنگهای مردانه کرده چنانچه حسن پاشا در ایروان
زیاده از یکشب توقف نتوانست کرد اما اثری بر مبارزتهای ایشان مرتب نشده قلعهای مذکور
در تصرف رومیان بود و لله پاشا همچنان در ارزن الروم بتدارک سفر آینده مشغول بود و ارکان
دولت قاهره مصلحت در ان دیدند که رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان در حرکت آمده

چندگاه در دار السلطنه تبریز مستقر دولت ابد پیوند بوده باشند و ممالک محروسه را از تعرض
مخالفان صیانت نموده اختلالی که پدید آمده بنیروی تدبیر و قوت بازو و شمشیر جبر و تدارک نمایند
بعضی از امرای بی الکا در درگاه معلی بودند مثل امیر حمزه خان استاجلو و ولی خلیفه شاملو و شاه
قلی سلطان قارنجه استاجلو و غیرهم درین ولا امرای خراسان تغییر و تبدیل چند کرده در
خراسان بایشان الکا داده روانه نمودند و رایات جلال در ساعت سعد از دار السلطنه قزوین
بیرون آمده منزل بمنزل باهستگی طی مسافت نموده بدار السلطنه تبریز رسیدند و امیر خان با امرای
تابین او در کمال شوکت و ترتیب تمام باستقبال آمده از مردم تبریز خلق کثیر از جوانب و اعیان
و صغیر و کبیر و برنا و پیر استقبال موکب پادشاهی نموده شاهزاده نامدار در دولتخانه قدیم تبریز نزول
اجلال فرموده در مقر دولت و مسکن سعادت آبا و اجداد کرام آرام گرفتند و امیر خان را مورد
عنایات گوناگون ساخته بین الاقران بشرف مصاهرت این دودمان امتیاز یافت و فاطمه
سلطان بیگم صبیه قدسیه شاه جنت مکان را باو نامزد فرموده عقد مناکحت واقع شد در
خلال اینحال از جانب شیروان خبر آمدن محمد گرای خان رسید تفصیل این مجمل آنکه بین الجمهور
چنین مذکور میشد که در وقتی که محمد گرای خان تاتار خبر رسید که پادشاه قزلباش عادل گرای خان را اعزاز
و احترام نموده نوید فرستادن و بار خود داده است و الیوم در کمال عزت و عافیت در دولتخانه
پادشاهی میباشد والده عادل گرای خان با تحف و هدایای جمعی از معتمدان تعیین نموده بود که از راه دربند بایران

آمده

آمده عذر الطاف شهریاری خواسته فرزند ارجمند را بولایت خود برد و بعد از لزوم طریقه محبت و دوستی
سلوک دارد و متعاقب خبر کشته شدن او میرسد بادشاه تاتار بنابر انتقام خون عادل گرای خان بالحکم و اشاره
خواندکار روم و اخذ غنیمت با سلاطین زادهای چوچی نژاد تاتار غازی گرای و صفی گرای برادران عادل گرای
بطلب خون برادر با لشکر جلادت اثر بشیروان فرستاده و ایشان چون بدربند نزد عثمان پاشا رسیدند محمد خلیفه
خبر آمدن ایشان را بپایه سریر اعلی عرض کرد مکرر مجلس کنکاش انعقاد یافته قرار یافت که نواب شاهزادگی
بدولت و اقبال در دار السلطنه مذکور قشلاق نمایند و میرزا سلمان باتفاق او و امرا و اعیان لشکر بجانب
شیروان رفته بمدافعه لشکر تاتار قیام نمایند و امرای عالیمقدار باتفاق میرزا سلمان وزیر روانه جانب شیروان شدند
خلیلخان افشار و بعضی از ریش سفیدان و ارباب مناصب را در خدمت شاه و شاهزاده گذاشتند و محمد خلیفه را
از توجه سپاه ظفر پناه آگاه گردانیدند اما هنوز امرای قزلباش نرسیده بودند که غازی گرای خان و سلاطین زادهای
تاتار با لشکر بسیار بشیروان آمده علی الغفله جمعی بر سر محمد خلیفه لشکر آمدند و محمد خلیفه ذوالقدر که فی الواقع
مرد شجاع دلاور بود عار فرار بر خود قرار نتوانست داد با قلیلی از لشکر صلادت اثر بمقابله مخالفان شتافته
در کنار آب سمور بین الجانبین محاربه در کمال صعوبت دست داد و چون لشکر مخالف اضعاف لشکر
قزلباش بود شکست بر ایشان افتاده محمد خلیفه با بسیاری از دلاوران لشکر براه عدم پیمودند و بقیه
السیف از شیروان بیرون آمدند و تاتاران بسیاری از نسا و صبیان مسلمانان باسیری دستگیر برده
از دقایق نهب و غارت فروگذاشت نکردند بعد از وقوع اینحال جمعی از تاتاران که غنیمت بسیار بدست

آورده بودند آوازه کومک قزلباش شنیده طبل مراجعت کوفتند و با یکدو نفر از سلاطین زادها
بولایت خود رفته غازی‌گرای خان و صفی‌گرای برادر او با جمعی از لشکریان بکومک عثمان پاشا در داغستان
ماندند و اهل شیروان که پایمال حوادث بودند جمعی با عثمان پاشا بازگشت نموده جمعی دیگر از طالبان
شیروانی بر سر ابریان جمع شده و در خاطر جمعیت نموده در حفظ حال خود میکوشیدند و چون میرزا سلمان
و امرا بشیروان رسیده از وقایع آگاه گشتند امیرخان ترکمان با اتباع خود جهت دفع جمعی از فتانان شیروانی
و داغستانی که در شماخی جمع آمده بودند رفته کاری نساخته بازگردید و بعضی امرای قزلباش از شاملو و استاجلو
بمعاونت شاهرخ زبان اعتراض نسبت الیه دراز نموده شاهرخ خان اراده کرد که خود سرکرده جمعی شده روانه
آن صوب گرد و این معنی بر خاطر امیرخان گران آمده میانه ایشان کلفت و نزاعی پدید آمد و امیرخان
این مقدمه را تحریک میرزا سلمان که سرکرده لشکر بوده دانسته با او در مقام پرخاش درآمد و امرای قزلباش
دو گروه گشته هر گروهی جدا جدا فرود آمدند و جهلای جانبین اسلحه و یراق پوشیده از یکدیگر خائف و
هراسان بوده لوازم حزم و احتیاط مرعی میداشتند و قورچی باشی که مرد خیراندیش بود در مقام اصلاح درآمده
در میانه ایشان گرگ آشتی واقع شد و شاهرخ خان ترک رفتن شماخی نموده اگرچه ظاهرا ابواب نزاع مسدود
ساختند اما همچنان نایره نفاق در کانون درون ان اشتعال داشت القصه امرای عظام بجهت هرگونه
قضایا خصوصاً بجهت خرابی الکا و فقدان آذوقه و قحط غله و ظهور نفاق و عدم اتفاق که اعظم اسباب
متوجه تسخیر قلعه دربند و دفع عثمان پاشا و ضبط شیروان نتوانستند شد و شیروان را بهیک از امرا که تکلیف میکردند

قبول

قبول نمی نمود لاعلاج عزم مراجعت جزم کرده کوچ نمودند و بمرافقت یکدیگر داخل دارالسلطنه تبریز
شده بشرف ملازمت شاه و شاهزاده والاجاه مشرف شدند و درین سال در اکثر محال قحط غله پدید آمده
در تبریز بسیاری از ضعفا و مردم فرومایه از فقدان نان جان دادند و در کل ولایت آذربایجان و قراباغ
و عراق و گیلانات عسرت و تنگی پدید آمده خلایق زحمت بسیار کشیدند

ذکر قضایا و سوانح خراسان که بعد از رفتن سلطان حسین خان شاملو دران ولایت سمت ظهور یافت

سابقا نگاشته کلک بدایع نگار گردید
که سلطان حسین خان که نواده درمش خان شاملوست بجهت بزرگزادگی ایل و حقوق خدمت سابقه
در درگاه معلی ریش سفید طایفه جلیله شاملو گشته برضا و صلاح او هیچ مهمی از مهمات الطایفه فیصل نمی‌یافت
اما چون خبر طغیان علیقلیخان پسر او بمسامع علیه رسید و نواب بلقیس شان مهد علیا باو عتاب و خطاب آغاز
نهاده برفتن خراسان و درآوردن فرزند ارجمند سلطنت نشان مجبور ساخت و باین طبقه بی التفاتی اظهار
نموده برخلاف رضا و صوابدید او خویش خود را حکومت توشیخ و غوریان را داده روانه آن صوب نمودند
و او در غوریان با علیقلیخان باستظهار شفقت نواب بلقیس شان سلوک ناهموار پیش گرفته از حد اعتدال گذرانید
و بقاعده زمان شاه جنت مکان که خوانین عظام و بیگلربیگیها را قدرت و یارای اینگونه امور نبود احتمال
آن نمیداد که خان مشارالیه آسیبی باو تواند رسانید و علیقلیخان از حرکات ناهموار او اغماض مینمود تا آنکه
بعد از رفتن سلطان حسین خان چون اکثر امرای خراسان متابعت شاهزاده عالمیان و موافقت علیقلیخان
اختیار نموده بودند مشارالیه لوای تکبر و تجبر افراخته میخواست که زمام مهمات کل خراسان در قبضه

اختیار و سرپنجه اقتدار او باشند لهذا زیاده تاب بی اعتدالی خوشنجر خان نیاورده بعزم تنبیه او از هرات
بغوریان رفت و او طاقت مقاومت نیاورده از غوریان باسفزار گریخته جمعی را علیقلیخان تعاقب
او فرستاده مرادبیک نامی از طایفه افشار که از جانب بیکان سلطان حاکم اسفزار بود حمایت خوشنجر خان نموده
عاقبت الامر بین الجانبین نزاع انجامید و چند کس کشته گشته شاملویان بازگشتند و بیکان سلطان خوشنجر خان را
اعزاز و احترام نموده روانه عراق ساخت و این معنی موکد کدورت امیر الامرا گشته هنوز او در غوریان بود که خبر
واقعه هایله مهد علیا باو رسید از آنجا بدار السلطنه هرات بازگشته زمستان را بپایان رسانیده در اوایل سال
لوی ئیل سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه بعزم تنبیه و گوشمال بیکان سلطان و اتباع او که حمایت خوشنجر خان
نموده بودند از دار السلطنه هرات بیرون آمده متوجه اسفزار شد مرادبیک مذکور از آوازه توجه او فرار نموده
بفراه رفت و علیقلیخان ولایت اسفزار را بطایفه شاملو داده معاودت نمود اما مرتضی قلیخان پرناک
ترکمان که حاکم مشهد مقدس معلی و بیگلربیگی نصف خراسان بود و زیاده از علیقلیخان دکان
عظمت و اقتدار آراسته او را وقعی نمی نهاد و فیما بین اسباب وحشت آماده شده بود و بعد از فوت
سلطان حسینخان و تفرق امرای عظام که در دار المومنین سبزوار جمع آمده بودند باقباد خان
حاکم الکا که تابین بود بتحریک و موافقت علیقلیخان بی اتفاقی آغاز نهاده در اوایل سال مذکور
بعزم تنبیه او از مشهد مقدس معلی با غلبه و ازدحام تمام بیرون آمده بدار المومنین سبزوار رسید قباد خان
تاب مقاومت نیاورده بعد از تکرار آمدشد مصلحان در مقام اعتذار درآمده بیرون آمد مرتضی

قلیخان

قلیخان او را مورد عتاب و خطاب گردانیده از حلیه اعتبار انداخته همراه خود بمشهد مقدس
برده سبزوار را بکسان خود سپرد و علیقلیخان بعد از مراجعت اسفزار این خبر شنیده نایره غیرت در کانون
درونش اشتعال یافت و در موکب همایون شاهزاده جوان بخت کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی
بعزم تادیب مرتضی قلیخان از دار السلطنه هرات بیرون آمده باحضار امرا و همعهدان کسان فرستاد مرشد
قلیخان و محمود خان صوفی اوغلی و ولیخان چرچی باشی و سایر که موافقت علیقلیخان اختیار نموده بودند
بموکب عالی پیوستند و چون در اوایل علی تغیر و تبدیل درین ولات بعضی از امرای خراسان ولی
خلیفه اوجی باشی شاملو و امیر حمزه خان ولد عبدالله خان استاجلو و شاه قلی سلطان قارجغه و غیرهم را
بخراسان فرستاده بودند و این خبر در اردوی علیقلیخان شایع گشته باعث آن شد که هر یک از
امرا که نوکر در الکای او شده بود بالطوع والرغبت دست توسل در دامن علیقلیخان آویخته
بیشتر از پیشتر مطیع و منقاد گشتند و بدین جهت جمعیت تمام در اردوی عباسیه دست داد مرشد
قلیخان و سایر امرا مرتضی قلیخان را از رفاق و اتفاق خود آگاه گردانیده پیغام فرستادند
که ما و شما همه یکجهت و دولتخواه یک درگاه ایم و نواب سکندر شان را مرشد و ولینعمت خود میدانیم اصلا
حرف مخالفت اندرکاه در صفحه خیال ما مرقوم نیست و اینکه بموافقت شاهزاده نامدار کامکار
و خان عالی تبار کمر بسته ایم دو چیز منظور است اول آنکه درین وقت پادشاه روم نقض عهد
پیمان پیشین نموده در مقام تسخیر ممالک آذربایجان و شیروان درآمده سرحد فتنه و آشوب

و پادشاه ما با لشکرهای عراق و اذربایجان بدفع فتنه ایشان مشغول محتملست که سلاطین
اوزبکیه فرصت غنیمت شمرده بتعرض مملکت خراسان کردند و چون دار السلطنه هرات پای
تخت خراسانست و شاهزاده عالمیان که ولینعمت شاهزاده ما و شماست دران بلده اقامت دارد
غرض اصلی انست که فیما بین امرای عظام کمال موافقت و یکدلی سلوک نموده شیوه کدورت و نفاق
مسدود باشد و اگر عیاذا بالله حادثه روی نماید چون از جانب پادشاه که در سرحد اذربایجان بدفع
تسلط رومیان مشغولند مددی متصور نیست همگی بایکدیگر یکدل و یکزبان بوده بر سر ولینعمت زاده خود
جمعیت نموده در رکاب آنحضرت بدفع شر اعدا اقدام قایم و علیقلیخان که لله آنحضرتست بنابر
صلاح دولت قاهره ریش سفید و خانه خانی دانسته از صلاح و صوابدید او تجاوز ننمایم چه
هرگاه نفاق و بی اتفاقی مابین مخالفان اوزبکیه رسد در حرکت دلیر شده محتملست که انواع
فساد روی دهد و اختلال بحال این ملک راه یابد بیت دولت همه زاتفاق خیزد بی دولتی از
نفاق خیزد و دیگر انکه بر همکنان ظاهرست که در درگاه معلی زمام مهام سلطنت و تمشیت امور
دولت در قبضه اقتدار میرزا سلمان وزیر و چند نفر از امراست و پیوسته تغییر و تبدیل در تیولات
ما نموده در کسر اعتبار ما میکوشند و ما و شما در سبق خدمت ابا و اجداد و حسب و نسب کمتر از ایشان
نیستیم بلکه بقدمت خدمت و ارادت و اخلاص از همه در پیش و در کثرت از ایشان
بیشیم هرگاه رتق و فتق مهمات عراق و آذربایجان و دار المرز و فارس و کرمان در قبضه قدرت

ایشان

قدرت ایشان باشد میتواند بود که مهمات خراسان نیز منوط برای ما بوده انچه در باب
صلاح این دولت دانیم بعمل آریم و این مقدمات پسندیده امرای عظام خراسان شده با خانه
خانی مذکور عهد و پیمان بسته اند لایق دولت انست که آنجناب نیز با جمیع امرا موافقت نموده
لوازم ملازمت شاهزاده کامکار و ملاقات خانه خانی موکول گشته ابواب کدورت و نفاق مسدود گردانند
و قباد خانرا که بدبختیت از حیله اعتبار انداخته عذر خواهی نموده لبر وار فرستند اما مرتضی قلیخان
که مرد متکبر بزرگ نهاد بود این مقدمات بکره خاطرش نموده چون از اویماق پرناک ترکمان بود و طایفه
ترکمان و تکلو با شاملو و استاجلو عداوت قدیم داشتند اعتمادی بجانب ایشان ننمود در جواب این
سخنان درشت و پیغامهای زشت فرستاده ابواب ملایمت و دوستی بالکلیه مسدود ساخت و انطایفه را
بعصیان و طغیان و مخالفت نواب سکندر شان منسوب ساخته و خود را شاهی سیون نامیده
ایشانرا باغی و طاغی میخواند و حقایق اینحالات را باقبح وجوه بپایه سریر اعلی عرض نموده متعاقب
یکدیگر کسان باذربایجان فرستاد مجملاً میانه این دو گروه مبانی کلفت و عناد استحکام یافته و
علیقلیخان و اتباع او دفع مرتضی قلیخان و تسخیر مشهد مقدس را پیش نهاد همت ساخته با لشکرهای آراسته
روی توجه بانصوب آوردند و چون از امرای عراق که بخراسان می آمدند ولی خلیفه شاملو پیشتر آمده
قریب بمشهد مقدس شده بود کس بر سر راه او فرستاده مانع شدند بین الجانبین جنگ و جدال
بوقوع پیوسته ولی خلیفه انهزام یافته بدست ملازمان محمود خان صوفی اوغلی بقتل رسید و بعد از

ازکشته شدن ولی خلیفه علیقلیخان و اتباع او بمشهد مقدس رسیدند و مرتضی قلیخان نیز
امرای تابین و اتباع خود مثل بداق خان چکنی حاکم خبوشان و درویش محمد خان روملو حاکم
نیشابور و سلیمان خلیفه ترکمان حاکم تون و شاه قلی سلطان حاکم جام وغیرهم راجمع نموده مترصد رزم
و پیکار گشتند و در ظاهر شهر آمدند و گروه انبوه در برابر یکدیگر صف قتال آراسته دلیران طرفین
پای در میدان مبارزت نهادند بعد از کوشش و کشش بسیار از طرفین بحرب ظهور آمده دلیران
طایفه شاملو و استاجلو پای جلادت پیش نهاده بر صف سپاه ترکمان تاختند و آثار غلبه و اقتدار
ظاهر ساختند و از صدمات دلیران ایشان تزلزل باحوال طایفه ترکمان راه یافت با هر چند مرتضی قلیخان پای
ثبات و قرار استوار داشته مردم خود را الحاح بر تحریص نمود مفید نیفتاد بالضروره عنان از معرکه
تافته و روی بوادی هزیمت آورده شکسته و بدحال بشهر در آمدند و باستحکام برج و باره
و فصیل و دروازه قیام نمودند بسرانجام اسباب قلعه داری پرداختند و طایفه شاملو و استاجلو تیر
بدروازه رانده جمعی کثیر را مجروح و قتیل ساختند و در این معرکه میر عبدالکریم متولی آستانه مقدسه
که در پای علم استاده بود بدست لشکریان دالنه بقتل آمد قباد خان قاجار که میانه ترکمان بود
خود را بجانب شاملو انداخت و از امرا شاهقلی سلطان افشار حاکم جام بدست در آمد و
چون خبر کشته شدن ولی خلیفه و آشوب خراسان بامیر حمزه خان شاهقلی سلطان فاتحه [illegible]
که متعاقب او می آمدند رسید طبل مراجعت کوفته بعراق بازگشتند القصه علیقلیخان و مرشد قلیخان

بلده

بلده مشهد مقدس را محاصره نموده تا مدت چهار ماه ایام محاصره امتداد یافت و صورت فتح و ظفر روی ننمود
چون درویش محمد خان حاکم نیشابور در مشهد مقدس بود و قلعه نیشابور از حارس صاحب قدرت خالی علیقلیخان
و اتباع او صلاح وقت در آن دانستند که متوجه بلده نیشابور گشته و آن ولایت را بدست آورده اطراف و جوانب
مرتضی قلیخان را از اعوان و انصار او خالی کرده بعد از آن بدفع او پردازند بدین عزیمت دست از محاصره مشهد
مقدس باز داشته روانه نیشابور شدند خود را پیشتر از آنگروه بشهر انداخته در فکر قلعه داری شد چنانچه باید و شاید
سرانجام نتوانست داد او صلاح حال خود را در اطاعت و انقیاد دیده در ملایمت زد و بعهد و پیمان بیرون
آمده بشرف سجده شاهزاده کامکار و ملاقات خان عالی تبار فایز گردید و ایشان بودن او را در نیشابور
صلاح ندانسته آن ولایت را بمرشد قلی سپردند و او کسان معتمد خود را در قلعه گذاشته و درویش محمد خان
مصحوب خود گردانیده متوجه تربت حیدریه که در تصرف فرخ خان برادر مرتضی قلیخان بود شدند
و مشارالیه نیز بطریق درویش محمد خان قلعه را سپرده بمشهد مقدس رفت و علیقلیخان ولایت مذکور را
در عوض نیشابور بدرویش محمد خان داده مقرر شد که کس فرستاده مرحوم خود را بدانجا نقل نماید
و بعد از وقوع این قضایا علیقلیخان در موکب شاهزاده نامدار اعنی حضرت اعلی روی توجه بدار السلطنه
هرات آورده سایر امرای عظام رخصت یافته هر یک بالکای خود رفتند درویش محمد خان بعد از
کوچ کردن علیقلیخان از موافقت ایشان پشیمان گشته دل از الکای نیشابور برنداشته و از تربت
حیدریه با فوجی از طبقه روملو که همراه داشت بایلغار خود را به نیشابور رسانیده یکبار داخل شهر شدند

اکثر مردم او هنوز در نیشابور بودند از آمدن او آگاه گشته بر سر او جمعیت نمودند و مردم مرتضی‌قلیخان را
از شهر بیرون کرده بدستور سابق بر حکومت پرداختند علیقلیخان در اثنای طریق مراجعت این خبر استماع نموده
چون تفرق سپاه و تعدد راه دست داده بود ازین حرکت ناهنجار که از درویش محمدخان صدور یافت
بمصلحت وقت اغماض نموده تدارک این واقعه را بسال دیگر موقوف داشت و بدار السلطنه
هرات رسیده بعیش و عشرت مشغول گشت اما مرتضی‌قلیخان و ساکنان مشهد مقدس معلی
چون از تنگنای محاصره خلاصی یافتند بخرابی و شکستگیها که از عبور و نزول لشکر در حدود مشهد
واقع شده بود مشغول شدند و حقایق حالات مرتضی‌قلیخان بپایه سریر اعلی عرض نموده
در دار السلطنه تبریز که میرزا سلمان و امرا از شیروان معاودت نموده بودند این اخبار رسیده
موجب تفرقه خاطرها گردید و سلطان حسین‌خان که از خراسان بازگشته بدار السلطنه قزوین رسید
مرتکب بعضی اعمال که لایق حال او نبود گشته وکلا و لولیس او را باخذ اموال متولین ترغیب
نمودند و بازار گرفت و گیر رواج یافته متعرض احوال بسیاری از اهالی املاک و تجار و متولین
هر دیار که دران سواد اعظم جمع بودند شد و بتحریک جهلا و بدنفسان نقود موفور و اجناس
غیر محصور از سکنه الملک بیرون رفته بمصارف نامعقول صرف شد و بجز بدنامی و
خذلان از آن وجه نقدی در کیسه اعتبار او نماند و در آمدن بدرگاه معلی نیز توقف ورزیده توقف
از حد اعتدال گذرانید مفسدان و بهانه جویان اردوی معلا از آن اطوار ناهنجار رقم خلاف و عصیان

برناصیه

برناصیه حال او نیز میکشیدند عاقبت از گردش روزگار رسید باو آنچه رسید چنانچه در ذیل این
دفتر بوضوح می‌پیوندد ذکر قضایایی که در اوایل حال مطابق سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه باراده و تقدیر
خالق عباد در دار السلطنه تبریز روی داد سابقاً رقم‌زده کلک بیان گشت که میانه امیرخان ترکمان
و شاهرخ خان در شیروان بجهة رفتن ناجر منازعه پدید آمد و طایفه استاجلو و شاملو که قدوه ایشان پیره
محمدخان استاجلو و حسین‌قلی سلطان ایشیک آقاسی باشی شاملو بود جانب شاهرخ خان گرفته با ترکما
نان منازعه آغاز نهادند و بالاخره بسعی قورچی باشی بصلح و صلاح انجامید درین هنگام که اخبار خرا
سان و آمدن علیقلیخان و مرتضی‌قلیخان و محاصره نمودن مشهد مقدس به تبریز رسید امیرخان و امرای

برسر مرتضی قلیخان

ترکمان بجهت و کدورت آمده طایفه شاملو و استاجلو را بعصیان و طغیان منسوب و متهم ساخته عتاب
و سرزنش این دو طایفه آغاز نهاد و اعمال ناشایسته سلطان حسین‌خان برهان مدعای ایشان گردید
و چون زوجه سلطان حسین‌خان که والده علیقلیخان بود و قابله و دایه نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بود
و از هرات همراه سلطان حسینخان بعراق آمده دران هنگام در حرم علیه می‌بود و در خدمت نواب میرزا
مرتبه مادری داشت و حسین بیگ برادر او وزیر نواب میرزا بود و جمعی کثیر از اعیان طبقه شاملو
در ملازمت نواب میرزا می‌بودند مثل اسمعیل قلی بیگ ولد ولی خلیفه که لقب للگی داشت
و مهرعلی بیگ ولد حسین قلی سلطان که ایشیک آقاسی باشی معتبر بود و ابوالفتح بیگ ولد فولاد بیگ
امیرآخورباشی طهماسب قلی بیگ ولد تورخش خان در سلک مقربان بودند ترکمانان حسد بر احوال

انطایفه برده همیشه درکسر اعتبار ایشان میکوشیدند و میرزا سلمان بجهة هم جنسی که ارباب مناصب را
بایکدیگر میباشد در تقبیح حسین بیک و زیر نواب جهانبانی ساعی بوده و جانب امیرخان و طبقه ترکمان داشت
مجملاً امیرخان و محمدخان ترکمان و مسیب خان تکلو و اتباع ایشان فرصت یافته عرض کردند که چون از
علیقلیخان و مرشدقلیخان عصیان و طغیان بظهور آمده مخالفت نواب اسکندرشان و شاهزاده عالمیان
مینمایند اما اعتماد نداریم که والده علیقلیخان در حرم باشد و ما وام کر طایفه شاملو و استاجلو که در سلک
ارکان دولت منتظم اند سلب این بدنامی از خود نکنند و این دوی که در میانه قزلباش بدید آورده اند
رفع نموده با شاه و شاهزاده نامدار یکدل و یکجهت نکردند عزت و اعتبار ایشان صلاح دولت نیست
و بیره محمدخان استاجلو و حسین قلی سلطان شاملو که مقابل کوب ایشان بودند احوال خراسان را اصل
بر نفاق و عنادی که میانه او بجایات میباشد نموده مکرر مقدمات مذکور بوده میکفتند که مفاد باید
که از مخالفت شاه و شاهزاده کامکار در وجود آید بلکه غرض امرای خراسان آنست که چون مرتضی
قلیخان ترکمان در مشهد دعوی استقلال کرده در کسر اعتبار علیقلیخان میکوشید مبادا در زمان
که اختلال احوال قزلباش و تسلط رومیه بر ممالک آذربایجان و شیروان شهرت نماید از مخالفان
اوزبکیه نیز حرکتی شود و بجهة نفاق و عناد امرای خراسان و بی اتفاقی ایشان از دست رود و اراده
نمودند که کل امرای خراسان را با شاهزاده نامدار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی متفق سازند که اگر
حادثه روی نماید بسر او جمعیت نموده نفاق نورزند و غرض غیر این نداشتند و آنچه شهرت کرده کذب

وافرای

وافترای مرتضی قلیخانست و چند روز این قیل و قال در میان بود و از جانبین یراق پوشیده اراده نزاع داشتند
و با صلاح مصلحان خیراندیش بصلاح مقرون نگشت و از جانبین لایق ندیدند که مهم منجر بقتال و جدال گشته
خونها ریخته گردد تا آنکه خبر کشته شدن ولی خلیفه شاملو بوضوح انجامیده و اسمعیل قلی بیک ولد او بشورش در آمده
طالب خون پدر گشت چون همیشه شاملو و استاجلو موافقت و دوستی بود امیرخان و طایفه تکلو و ترکمان
خواستند که میانه ایشان تحریک مادهٔ فساد نمایند فرصت غنیمت یافته خاطرنشان اسمعیل قلی بیک کردند
که قضیه ولی خلیفه حسب الامر مؤده سلطان حسینخان و علیقلیخان ولد او وقوع یافته و در میان شاملو و استاجلو
فساد انگیخته سخنان دلنشین بعرض شاه و شاهزاده نامدار رسانیده ایشان را بجهت بعضی ازین طبقه بدگمان کردند و همیشه
حسین بیک را از حرم بیرون آورده الفورت بیگناه را بجنبه هلاک کردند و از شناعت الفعل نه بوم نیند
بشنیده و اسمعیل قلی بیک را بجای سلطان حسینخان نوید ایالت قزوین و رتبه خانی و قورچی باشی کری داده
مهم حسن قلی سلطان الیبک آقاسی باشی را که از هواخواهان علیقلیخان بود در عهده او نمودند ایشان
خواه بجهة خون ولی خلیفه و خواه بجهت ایالت و بزرگی سخنان معاندان ایشان فریفته گشته فی
الحقیقه تنبیه برای خود میبردند نخست برادران اسمعیل قلیخان برادر محمود خان صوفی اوغلی استاجلو
که در دامن کوه سرخاب بود و در روی مرز بسیار دوچار شده آن بیگناه را بخون پدر مقتول ساختند
و ابواب کلفت و نزاع میانه شاملو و استاجلو که همیشه با یکدیگر متفق بودند گشوده گشت و نیم شبی
خلیفه انصار قراداغلو را با جمعی از شاملویان بر سر خانه حسین قلی خان فرستاده او را بقتل آوردند

و حسین بیک وزیر فرار نموده بعد از دو سه روز در تکیهٔ پیر مقتول بند بدست آمده او نیز مقتول شد و چون
طایفهٔ شاملو باغوای ترکمانان با یکدیگر این اعمال بظهور آوردند و ترکمانان را ظاهرا دخلی نبود پیره محمد خان
در مقام انتقام نخواست درآید مجملاً منصب وزارت دیوان نواب شاهزادگی علاوه وزارت دیوان
اعلی میرزا سلمان تعلق گرفته حکم ایالت قزوین باسم اسمعیل قلیخان بولدش شرف صدور یافته
مقرر شد که ملازم سلطانحسین که در قزوین در خدمت او میباشند بملازمت اسمعیل قلیخان کمر بندند
و سلطانحسینخان را گرفته بدرگاه آورند و منصب ایشیک آقاسی باشی گری نواب جهانبانی به پیری بیک
ایناملو مفوض گشت و شاه غازی مستوفی الخلطنه که با میرزا سلمان معاند و با اهل حلات
متعلق بود کیرانیده و منصب استیفاء ممالک بخواجه محمد باقر هروی که نواب سکندرشان سبق خدمت
داشت مفوض کردیدند و حکم ایالت اسمعیل قلیخان بقزوین رسید سلطان حسینخان از شهر بیرون
آمد در حوالی شهر در ییلاق جلیجکی بود و ملازمانش جمعی بیرون آمده جمعی دیگر هنوز در شهر بودند و با وجود
رعایتهای کلی که از و یافته بودند چنانچه شیوهٔ نامرضیهٔ مردم دنیاپرست و عادت ابنای روزگار است
از و روی گردان شده جمعیت اردوی متفرق و پراکندگی نهاد و معتبران القوم در ادراک خدمت
اسمعیل قلیخان بر یکدیگر سبقت میگرفتند و او مشاهدهٔ احوال خود نموده از بیم گرفتاری با یکدو کس
مخفی راه دار الارشاد اردبیل پیش گرفته در حظیرهٔ مقدسهٔ متبرکه متحصن گشت و بعد از چندگاه
طبقهٔ شیخاوند خصوصاً دستار بیک پسر شیخ شاه بیک بلطایف الحیل او را بیرون آورده بدست

معاندان

معاندان داده بقتل رسید و بعد از بین قضایا که در تبریز روی داد میرزا سلمان وزیر قورچی باشی و شاه
هرخ مهردار میان امیرخان و پیره محمد خان مجددا اصلاح نموده فیمابین ایشان ابواب ملاقات درآمد
شد مفتوح گشت و عروسی امیرخان بمیان آمده سه روز در دار السلطنه تبریز بعیش و عشرت
مشغولی نموده آن مشتری اوج عفت و پرده نشین سرادق سلطنت اعنی فاطمه سلطان خانم صبیه
شاه جنت مکان را که در سال گذشته بعقد ازدواج او در آمده بود با همین شایسته بتقدیم رسانیده
بمنزل برد و امیرخان از جانب پیشکشهای لایق بنظر شاه و شاهزاده نامدار در آمده خدمات شایسته بتقدیم
رسانید و بخلع فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیر بند و قبضه و غلاف مرصع و اسب با زین و لجام مرصع
و چهار قبه طلا دوزی و قبا و چهار زرعی و سایر رخوت پوشیدن سرافراز شد و او نیز اهل خدمت
و ندما و ارباب طرب نواب سکندرشان و نواب شاهزاده عالمیان را خلعتهای فاخره داد و بجهت تا
زینت تالیف قلوب پیره محمد خان طایفه استاجلو و نسبت خویشی که صبیهٔ او در خانه سلطانمراد خان
ولد امیرخان بود طوی ساق دوشی را باو تکلیف کرد و مولد و شی بحبیب خان تکلو تعلق گرفت
و ایشان نیز هر یک در منزل خود طوی پادشاهانه نموده طوی الوشی بخدمت شاه و شاهزاده نامدار
فرستادند حبیب خان بجهت قرب قرابت که با نواب سکندرشان داشت خود را ارتقاء مرتبه
بلند مصاهرت از امیرخان شایسته تر میدانست و چشم انداشت که این پاکیزه گوهر برج
سلطنت را باو در یک رشته کشند اتفاقا بجهت بعضی مصلحتها این مدعا صورت وقوع نیافت

واین عطیه عظمی نصیب امیرخان گردیده مع هذا تکلیف طوی مذکور باو کردند مشارالیه انگشت قبول
بر دیده نهاده حسب الارشاد و اشاره همایون بلوازم آن پرداخت و این رباعی ترکی گفته بخدمت
نواب سکندرشان فرستاد بیت ای شاه جهان بی اثر اولدی یلکم ؛ دوندی غم الی الم بکانی
بلکم ؛ یوز بلدی که ضد متکه درکاهنده ؛ ساقدوش اگینه دوندی اوراکم ؛ بعد از وقایع مذکور
فی الجمله ابواب نزاع امرا و اویماقات سد گشت و همچنین سلمان خان ولد شاهقلی میرزا از شرف
مصاهرت سرافراز فرموده شهربانو بیگم صبیه شاه جنت مکان را بحباله نکاح او در آوردند و پیره محمد خان
بجهت تعصب او بباقیت و سابقه خدمت عبدالله خان تواضعات رسمی بظهور آورده مملکت شیروان را
بسلمان خان و امرای استاجلو قسمت نموده روانه نمودند وایشان از راه ارسباران رفته در کنار آب کر
گرمی هوا در ییلاق مشهور به شره رحل اقامت انداخته بجمع نمودن لشکر و تهیه اسباب رفتن مشغول گشتند
که چون هوا باعتدال آید از آب عبور نمایند معظم امرای مذکور اول سلمان خان که بیگلربیگی و حاکم شماخی بود
و حسین علی سلطان ولد نظر سلطان لله مشهور او علیقلی سلطان ولد ایلک عوض جاوشلو و ولد یعقوب بیک
و دو سه نفر از اویماقات چاکرلو و قرامانلو وغیره را نیز در شیروان تیولات داده روانه نمودند
و درین سال خلیلخان افشار که حاکم کوه کیلویه و واقع بود شده رخصت رفتن کوه کیلویه یافت و شرح
آن احوال و مآل حال خلیلخان و اولاد او در محل خود سمت تحریر خواهد یافت و مقرر شد که [illegible]
ذوالقدر بیگلربیگی فارس با امرای تابین و دولتخان افشار حاکم کرمان روانه یساق اذربایجان

و مصطفی سلطان شرفلو
و مهدی علی سلطان جاوشلو
[illegible]

بگردند

بگردند **ذکر توجه موکب همایون به ییلاق اشکنبر کلیبر و قشلاق نمودن در قراباغ و مهمات**
شاه باد شاه و وزیر اعظم و حوادثی که دران اوان وقوع یافت چون ایام نزهت آثار
بهار سپری گشته هوای تبریز روی بگرمی آورده از آثار قحط و غلا بقدر و تانی در شهر پدید آمد
موکب همایون پادشاهی بجانب ییلاق در حرکت آمده اردوی ظفر قرین در اشکنبر کلیبر نزول نمود
و درین سال خواندکار روم سنان پاشا مشهور بلقوچه سنان پاشا را سردار کرده بامداد عثمان پاشا
بتسخیر تقید ممالک شیروان و الحدود فرستاده و مشارالیه با لشکر بیحد و مر بارزن الروم آمده و تحفه
ایلچی با پسر علی فرستاده کتابتی بمیرزا سلمان وزیر نوشته بود و لافهای گزاف زده ماحصل
انکه بهر ولایت که عساکر عثمانی وارد گشته در انجا خطبه بادشاهی خوانده شود دست ازان
باز داشتن خلاف قانون عثمانیست و چون ولایت شیروان و گرجی و بعضی محال اذربایجان
و گرجستان بحیطه تسخیر منسوبان آل عثمان در آمده اگر من بعد از جانب قزلباش تعرض ازان
نرود و ان ولایات را بتصرف گماشتگان پادشاه پناه گذاشته ترک مناقشه نمایند واز افعال
سابقه در مقام اعتذار بوده نامه دوستانه بخدمت حضرت خداوندگار نوشته ایلچی معتبر
کاردان ارسال دارند این خیرخواه وسیله شده حضرت خواندکار را بمصالحه راغب میسازم
والا عساکر روم دست از تسخیر ممالک باز نخواهند داشت امرای خود را قزلباش خصوصاً
شاهرخ خان با وجود انکه با لشکر بقیاس روم در خود قوت و قدرت خود ندیدند و مع

ذلک با یکدیگر کمال نفاق و بی اتفاقی داشتند باین تقدمات نشده در جواب کتابت در جواب
قبول دارا
او نوشتند که اگر مصالحه بطریق زمان شاه جنت مکان نمایند والا نیم زرع زمین برضای خود
نمیگذاریم و تا یک کس از صد هزار قزلباش در حیاتست بر سر آن تلاش مینمائیم و از آمدن تو
و ده منزل تو باک نداریم و انصاف حسب حالت حال خود را انجال الله با قیاس نکند که در وقتی که او
آمد پادشاه ما در عراق بود و امرای عظام آذربایجان بیکدیگر اتفاقی نداشتند حالا جمع لشکر قزلباش
آذربایجان بموکب شاهی حاضر و مستعد رزم و پیکار اند و اینکه نوشته اند که الکای شیروان بتصرف
آل عثمان آمده غلط است که شیروان بدستور در تصرف امرای قزلباش و سوای قلعه دربند که
چهار روز پوری بیش نیست محلی در تصرف رومیه نمانده و فی الواقع اگر در آن وقت اتفاقی
در میان قزلباش میبود فخانثرا قدرت دست درازی بممالک محروسه نبود بالجمله سنان پاشا
از جواب کتابت مذکور فی الجمله احتیاطی کرده در آمدن متوقف شده دیگر باره حکایت
صلح بمیان آورده در هر مرتبه مکتوب ملایمت آمیز نوشته اعلام نموده بود که عثمان پاشا
بپایه سریر اعلی حضرت خواندکار عرض کرده که مملکت شیروان را تسخیر نموده ایم اگر چنین باشد
صلاح دولت آنست که دیگر مملکت شیروان از جانب قزلباش تعرضی نرود و هرگاه در
باب نزاع نداشته باشند من متعهد صلح میشوم از طرف جواب کتابت نوشته مصلحت دید
سخنان مرغوب درج نمودند و سنان پاشا قرار داد که درین سال هر دو لشکر در جا و مقام خود

قشلاق

قشلاق نمایند و یک کس معتمد از آذربایجان و یک کس از درمیان و یک از قزلباش شیروان تعیین
الکا بالکا ملاحظه نمایند که در تصرف رومیه است یا قزلباش و عمر آقا نامی را بدین مهم ار
سال نموده خود را در ارض روم قشلاق کرد و موکب همایون شاهی نیز از ییلاقات نخجوان متوجه
قراباغ شدند و چون اخبار موحش از جانب خراسان میرسید و مرتضی قلیخان متواتر عرایض
فرستاده عصیان و طغیان علیقلی شاملو و مرشد قلیخان استاجلو و اتباع ایشان را عرض
اسماعیل مینمود محمد خان ترکمان که مرد مدبر کاردان بود با فوجی امرا مثل قلیخان شاملو و قورخمس شاملو
که معاند علیقلیخان بودند و غیر ذلک بخراسان فرستادند که با امرای خراسان گفت و شنید
نموده در تسکین نایره فتنه و فساد دیگر فیما بین ایشان و مرتضی قلیخان پدید آمده کوشند
و ایشان را از طریق مخالفت و عصیان باز آرند در خلال این احوال غازی گرای خان و صفی گرای خان
تاتار با لشکر جرار بطریق ایلغار بشیروان آمدند و هنوز سلمان خان بیگلربیگی و امرا در یورت خود
نشسته بشیروان نرفته بودند چون در شیروان اثری از قزلباش ندیدند تفحص حال قزلباش
نمودند شیروانیان با اعتماد خاطر نشان کردند که بیگلربیگی قزلباش و امرا که بشیروان منصوب
شده اند در فلان موضع اقامت دارند لشکر تاتار بی تامل بقلاوزی طاغیان شیروانی
از آب گذشته در روزیکه شش هفت شبانروز باران بقیاس بر سر قزلباش میبارید
و از کثرت بارندگی و گل و لای ملاقات دو کس با یکدیگر میسر نبود بی آنکه قزلباش را خبری باشد

از معبر معارف عبور نموده بر سر اردوی امرا ریختند لشکریان را فرصت جبه و یراق پوشیدن و یکجا جمع
شدن نشد بی آنکه فیما بین محاربه و مقابله واقع شود پراکندگی بمیان قزلباش افتاد و دست از اموال و اسباب
و یراق برداشته بصد تشویش پیاده و سوار راه فرار پیمودند قلیلی که بجنگ ایستادند مردانه شربت شهادت
چشیدند و مالوف آنگروه بالتمام بغارت و تاراج رفت از امرای استاجلو علی قلی سبطاق جانلو ولد اینک
عوض بقتل آمد و دیگران بسلامت بیرون رفته درکمال پریشانی و بی سامانی در حدود قزل اغاج رحل اقامت
انداختند و تاتاران در شماخی و با غنایم موفور مراجعت نمودند و عثمان پاشا باستظهار لشکر تاتار جمعی از رومیه را
بقلعه بادکوبه فرستاد و ایشان آن حصن حصین را استحکام داده اسباب قلعه داری ترتیب دادند و در هنگام وصول
قراباغ این اخبار باردوی معلی رسیده موجب آگاه شاه و سپاه گردید چون اردو در سلطانیه بود در قراباغ
اغاج که یورت قشلاق بود نزول اجلال واقع شد میرزا سلمان وزیر و امیرخان و قورچی باشی و شاهرخ خان و پیره
محمد خان استاجلو و سایر امرا و قورچیان و عساکر نصرت نشان بمدافعه خانان تاتار بجانب شیروان توجه نمودند
و جماعت رومیه و تاتار آوازه ورود قزلباش شنیده در مقام محاربه شده در یورت ملاحسن میانه ایشان
و جرچیان لشکر ظفر اثر قزلباش محاربه اتفاق افتاد چون مدد عساکر منصوره پی در پی میرسید مخالفان مقابله با سپاه
منصوره در حیز قوت و قدرت خود ندیده و دست از محاربه کشیده و رومیه بدستور بقلعه دربند رفته تا
تاران بطرف داغستان و دیار خود شتافتند و سلمان خان بیگلربیگی و امرای رفیق او چون از ورود
موکب ظفر نشان و رسیدن امرا بشروان اطلاع یافتند درکمال پریشانی از آب کر گذشته متوجه شیروان

شدند

شدند و بتدارک تشنگی که از تاتار بایشان رسیده بود تسخیر قلعه بادکوبه را پیش نهاد همت ساخته متوجه
الصوب شده قلعه را محاصره کردند امیرخان و امرای قزلباش نیز از شابران بازگشته بامداد سلمانخان
بر سر قلعه بادکوبه آمدند و هشتده روز در پای قلعه بادکوبه نشسته در تسخیر آن اهتمام کردند اما اثری بر آن مترتب نشد
و بجهت خرابی الکا و اختلال احوال رعایا آذوقه در میانه لشکر نایاب گشت روزی چند آرد جو یکمن بوزن
تبریز بششصد دینار خرید و فروخت میشد در اواخر آنهم مفقود شد و توقف نمودن متعذر گردید بالضروره
ترک محاصره کرده کوچ نموده بقراباغ آمدند و از امرای قزلباش در آن زمستان کسی در شیروان
نماند و همین معنی باعث آن شد که رومیه و بعضی محال شیروان طوعاً او کرهاً اطاعت نمودند در این سفر
پیره محمد خان بیمار شده رخت هستی بر راحله نیستی بسته بسفر آخرت گزید بعد از فوت فتور تمام
باحوال استاجلو راه یافته اگرچه پیره مرادخان ولد او بجای پدر بایالت خانی منصوب گشت اما زیاده
اعتباری نیافت و روز بروز آوازه اقتدار مرشد قلیخان یکان و امرای استاجلو که در
خراسان بودند موجب اختلاط احوال این طبقه در درگاه میشد و امیرخان و امرای ترکمان و تکلو
بیشتر از بیشتر زبان عتاب و سرزنش باین طایفه دراز کرده آتش نزاع و فتنه انگیز مهیج اندند و در کسر حرمت
و اعتبار بلکه انعدام ایشان میکوشیدند و از جمله شاهعلی سلطان قانجه اوغلی استاجلو که از خراسان
عود نموده باردوی معلی می آمد در راه این جماعت تکلو ملازمان سیب خان شرف الدین اوغلی
بسرکردگی محمد بیک مناقی نوده قوره سلطان تکلو اراده قتل و غارت اموال او و جماعت

استاجلو ملازم او نموده با سیصد نفر سوار یراق بسته بر سر او رفتند و او از آمدن ایشان اطلاع
یافته راه اخلاص و نجات مسدود دید با بقیه روزهای ثبات و قرار استوار داشته بمدافعه قیام نمود و
آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده محمد بیگ مذاقی از آن فوج قلیل منهزم گردید جمعی کثیر از جنود تکلو
مقتول گشته شاهقلی سلطان بحسن تدبیر و رای صایب مردانه خود را در ولایت ری که مملو از طایفه
تکلو بود بیرون انداخته از یورت قشلاق قراباغ باردوی معلی رسید و انجرکت ناهنجار که از طایفه
تکلو بظهور آمده بود تا بسیندا انداد جمعی از مفسدان سیب خان را اغوا نمودند که از شاهقلی سلطان انتقام کشند
اما چون سیب خان مرد فتنه انگیز نبود در مقام انتقام نشده ریش سفیدان استاجلو از نواب سکندرشان
استعانت جسته حسب الامر اشرف شاهقلی سلطان را بمنزل سیب خان بردند اگرچه تکلویان که اقربا و
خویشان ایشان در آن معرکه مقتول شده بودند مذهبیت بنا نموده در مقام پرخاش بودند اما چون تکلوان
بادی نزاع گشته بر سر او رفته بودند و دفع صایل بر جماعت استاجلو واجب شده حق بجانب
شاهقلی سلطان بود سیب خان جانب حق رعایت نموده تنبیح جبلا کرده بملاحظه خاطر
پادشاه با کمال قدرت و اقتدار از خون دویست نفر تکلو گذشته متعرض مشارالیه نگردید
چه طایفه تکلو که با یکدیگر متفق بودند در درگاه معلی بکمال عزت و اعتبار و شوکت و اقتدار داشتند
و طایفه استاجلو را بنا بر اموری که بتحریر موبیت زیاده از روی نمانده بود آنچه از جانب سیب خان
نسبت بشاهقلی سلطان قاتل اولاد و اقربای او واقع میشد با خواست تدانست والی این

حقایت

حقایت از خان مذکور پسندیده بود ذکر جمعی ... این ...
سلطان در قراباغ رویداد و بیان فرستادن ابراهیم خان ترکمان برسالت نزد پادشاه
روم چون بیره محمد خان که باعث و بانی معاملات استاجلو بود و سلمانخان و امرای ذیحق او را
آنقدر قدرت و حالت نمانده بود که محافظت شیروان توانند نمود و از شیروان بیرون آمده
بودند و عمر آقا که از جانب سلطان ثبات قرار یافته بود که بولایت شیروان رفته مشخص نماید که بهر
ولایت در تصرف کیست باردوی معلی رسید امرا و ارکان دولت قاهره صلاح دیدند که از
طوایف جلیله قاجار و ایل و اویماقات اتوز ایکی و غیر ذلک جمعی کثیر و جمی غفیر در قراباغ
اقامت دارند محافظت ولایت شیروان را در عهده ایشان نمایند و یک دو بار اینها برقبه
غیرت امام قلیخان اندازند و با نواب سکندرشان و نواب جهانبانی قرار داده امام قلیخان را طوعاً
او کرها بدین خدمت مامور و مجبور ساختند و حسب الصلاح مشارالیه زیاد اوغلی قاجار را در
شیروان الکا داده همراه بجانب شماخی فرستادند و بعد از رفتن ایشان کس همراه عمر آقا کرده
روانه شیروان نمودند و همچنین جمعی را بتسخیر قلعه تفلیس و معاونت سیمونخان والی آنجا مامور گردانیده
مراد بیگ توپچی باشی با عمله توپخانه و یراق توپ ریزی فرستادند که در تسخیر قلعه اهتمام نموده تایید
نوعی نمود که تا در محل معاودت عمر آقا قلعه بلند اساس در تصرف منسوبان این درگاه گردون
مماس باشد اما اثری بر آنها مترتب نگشت و کاری ساخته نشد بالجمله بکرخان و امرای شیروان

هر یک بولایت که نامزد ایشان شده بود رفته اقامت نمودند و عمر آقا ایشان را در انجا دیده خاطر نشان ایشان ساخت

که سوای چهار دیوار قلعه دربند بادکوبه خلی در تصرف عثمان پاشا و رومیه نیست و ذات اعلی سلطان ثبت ذوالقدر را

از جانب نواب سکندر نشان در مرافقت عمر آقا برسم رسالت فرستادند که حقیقت حال خاطر نشان نموده

درباب مصالحه سخن گوید و محضری از جانب اهالی شیروان درست شده بود که چون در ولایت شیروان بعضی اوقات

حرمین الشریفین است صرف نمود مشروط برانکه انچه تا غایت تصرف رومیه در نیامده باشد متعرض نشده

بقزلباش گذارند و ثبت اوغلی با تحف و هدایای لایقه روانه ارض روم شد چون میانه سنان پاشا و عثمان

پاشا شیوه نفاق سلوک بود سنان پاشا متعهد معامله صلح بر نهج مسطور گشت و ثبت اوغلی را با مکاتیب

مرغوب مصلحت اسلوب بازگردانیده قرار داد که یکی از امرای عالیقدر قزلباش با مکتوب محبت آمیز فرستاده شود

که در مرافقت پاشای مذکور بخدمت خواندکار رفته قواعد مصالحه استحکام دهد بعد از آمدن ثبت اوغلی ابراهیم

خان ولد حیدر سلطان چابوق ترکمان ترخان حاکم قم که مرد عاقل صالح صلاح اندیش کاردان بود برسالت روم [illegible]

تعیین یافته با تحف و هدایای لایقه روانه نمودند اما چون مشار الیه باستنبول رفته بخدمت سلطان مراد خان

فرمان فرمای روم رسید ارباب عرض خصوصاً عثمان پاشا که در دربند شروان بود سنان پاشا را بتقصیر متهم

سخنانی که مشعر بر عدم قبول مصالحه باشد عرض نموده بودند بدین جهة مهم ابراهیم خان در استنبول تمشیت نیافت

و در سال دیگر فرهاد پاشا سردار شده ولایت چخور سعد و قراباغ و اکثر محال آذربایجان بسبب انقلاب اوضاع

قزلباش بیرون رفت و ابراهیم خان قریب بهفت سال در استنبول توقف نمود و هر یک از پاشا در محل خود

[illegible]

از مساعدت بخت ناموافق [illegible]

از سوانح عبرت افزا که درین سال بوقوع پیوست کشته شدن جمشید خان نواده مظفر سلطان والی

گیلان بیه پیست که داماد شاه جنت مکان بود بدست میرزا کامران کوهدمی بعذر و اغوای بعضی ازملازمان

والامقام نمک بحلی ازین سانحه غریبه انکه میانه جمشید خان و خان احمد والی گیلان بیه پیش بنابر عداوت قدیم که

فیمابین این دو سلسله سلوک بود غبار فتنه و فساد در هیجان بود و پیوسته بمملکت جانبین فرستاده در هرج

بنیان دولت یکدیگر میکوشیدند و میرزا کامران والی کوهدم که در میانه هر دو الکا واقع بود بمصلحت و

در رعایت خاطر خان احمد که بعلو نسبت مشهور و منسوب شده و جمیعه بسیر بود کوشیده الفت و آشنایی بهم

میکرد و هر یک از ولات مذکور طالب موافقت و دوستی او بودند و در خیال جمشید خان با مشار الیه ابواب

ملایمت و مردمی مفتوح ساخته بیشتر از بیشتر اظهار خصوصیت و مردمی نموده استدعای تشریف حضور او کرد

و تلطفات دوستانه و توصیات برادرانه بظهور آورده متواتر بارسال تحف و هدایا قواعد محبت را استحکام

میداد تا آنکه معتمدان از طرفین آمد شد نموده خاطر از کید و غدر یکدیگر با یمان مغلظه جمع کردند و در مکان معین

ملاقات میانه ایشان واقع شده جمشید خان او را همراه خود به رشت برده تواضعات ملوکانه بظهور آورد

و غرض اصلی جمشید خان آن بود که لشکر کوهدم و بیه پس با یکدیگر متفق بوده خان احمد را بر ایشان قدرت

استیلا نبوده باشند و تا میانه ایشان طریقه محبت و موالات مرعی بود جمشید خان آثار تسلط

و اقتدار ظاهر ساخته الکا کوهدم را که ماده النزاع بود بتصرف در آورده خان احمد از بیم تصرف ایشان

در لاهیجان بفراغت نمی غنود و میرزا کامران چون با مردم رشت آمیزش نموده جمعیکه از جمشید خان
خایف بودند او را نوید الکا رشت فریب دادند و او با جمشید خان در مقام عذر درآمده درین اثنا قرابها
هر قومی را که سپهسالار لشکر او و خیرخواه الفساد بود ترغیب میرزا کامران کرده برسم خان احمد فرستاده و چراغ
سلطان نامی از امرای او که در زمان او تربیت یافته او داعیه سپهسالاری صورت کید و عذر آنها را
با خان در میان نهاد جمشید خان از غایت وثوق و اعتمادی که بعهد و پیمان میرزا کامران داشت اظهار
انفعال نموده سخنان مرغوب دلنشین خاطر جمشید خان نموده از خود مطمئن ساخت اما خود از و خایف و هراسان گردیده
بفکر کار او افتاد و در وقتی که میرزا کامران با لشکر رشت در کوچصفهان بود قرابها و بسیاری از عظمای
رشت که دوستان او بودند از خوف جان با میرزا کامران متفق شده و در دفع جمشید خان با یکدیگر کوشیدند
و انتهاز فرصت نموده چراغ سلطان را در کوچصفهان بقتل آورده و از آنجا بازگشته برشت آمدند لشکریان فراغت
دوست عافیت طلب ایمنی از مخاطره جنگ را فوز عظیم دانسته اصلا از سبب آن جمعیت نپرسیده روانه شدند
القصه میرزا کامران و قرابها دیده و اصحاب اصغر بر خلاف معتاد بی محابا بوثاق جمشید خان درآمدند
و او از غایت ساده لوحی و اعتماد از غدر و نفاق ایشان غافل و ذاهل افتاده بازگشتن ایشان را حمل
بر امرای از امور ضروری کرد میرزا کامران ساعت بخلوت او درآمده و او را گرفته مصحوب معتمدان
بکوهدم فرستادند که در محلی مضبوط نگاه دارند و جمشید خان هرچند بچشم عبرت بین ملاحظه نمود اندیشه
از ملازمان نیک سیر آن سلسله در مقام استخلاص او در نیامدند ناچار بآن حادثه غریبه دل نهاد و میرزا کامران

محمد امین

محمد امین میرزا و ابراهیم میرزا پسران او را که دختر زادهای شاه جنت مکان و در صغر سن بودند نزد خود
نگاهداشت و جمع مردم رشت بی قرابها و در سلطنت میرزا کامران راضی شده سپه سالاران و خواص الولایت
با او عهد و پیمان بستند و او خاطر از موافقت ایشان جمع کرده بعد از دو ماه بملاحظه آنکه مبادا انقلابی در میان
ایشان جمع کرده بعد از دو ماه بقتل جمشید خان فرمان داد و از هر طبقه مردم رشت یک کس تعیین شد که بکوهدم
رفته او را در آنجا مقتول ساختند اما عاقبت مطلوب حضرت فایز گشته در عرض اندک زمانی قاتلان آن پادشاه
بیگناه بجزای عمل گرفتار آمده از عمر و دولت بهره نیافتند بالجمله میرزا کامران بعد از آنکه خاطر از مهم جمشید خان
جمع کرد در ولایت رشت لوای حکومت و اقتدار برافراخت و میان با خان احمد در مقام نزاع و جدال درآمده آثار
تسلط و استیلا بظهور رسانید و کس نزد معتمد پایه سریر اعلی پادشاهی فرستاده عرض کرد که چون جمشید خان عصیان
و طغیان ورزیده بخلاف حکم متعرض مملکت دیگران شده انقیاد اوامر پادشاهی ننمود این دولتخواه او را از فتنه
دفع نموده بودم اگر منقصت شهریاری شامل حال این دولتخواه گشته حکومت مملکت رشت بتفویض فرمایند
مبلغی برسم پیشکش بپایه سریر اعلی فرستاده هرساله باج و خراج ملتزم میگردم و از نقود اموال جمشید خان مبلغ معتدبه
ارسال داشته بمیرزا سلمان و امرا و ارکان دولت تقبلات کرده توقع آن داشت که صبیه شاه جنت مکان را
که در حباله جمشید خان بود بحباله او در آورده به رشت باو ارزانی دارند اما خان احمد از میرزا کامران
که مرد عاقل دلیر با رای و تدبیر بود و با وجود جمشید خان خایف گشته از سلوک ناهموار او دلتنگی بود متواتر
عرایض بدرگاه معلی بدرگاه معلی فرستاده و رد ملتمس او مبالغه تمام نموده عرض کرد که مملکت رشت جای

بصفت همت ظفر اثر امرای قزلباش عالیمقدار بست و میرزا کامران نسبتی ندارد و هرگاه امرای
قزلباش آیند من مستقل و متعهد که آن ولایت را از زید شغلبه کوهدم انتزاع نموده بتصرف قزلباش دهم بجمیع
حسن الوجوه ترتیب و اقتدار میرزا کامران موافق مزاج خان احمد نبود و چون نواب سکندرشان شفقت
تمام با خان احمد در نیت و بامری که مکروه خاطر او باشد رضا نمیداد و از جرئت و جسارت میرزا کامران
که در قتل جمشید خان نموده بود اغماض نمودن مناسب رتبه سلطنت نبود ملتمسات میرزا کامران
شرف قبول یافت و سلمان خان و امرای استاجلو نیز در اردوی الکا مانده بود حسب الصلاح ارکان دولت
قاهره سلمان خان را که هم داماد جمشید خان بود بحکومت رشت نصب نموده بیه پس را با امرای
استاجلو و غیره هم قسمت نمودند و شاه قلی سلطان قارنجه اوغلی را لله و ریش سفید سلمان خان کرده کو
چصفهان را که مادهٔ النزاع حکام بیه پس و بیه پیش است باو دادند و امرای که از استاجلو تعیین شده
بود حسین قلی سلطان محمد نظر سلطان لله و مصطفی سلطان شاملو و مهرعلی سلطان چاوشلو ولد
یعقوب بیک شاه احمد سلطان ایتس اوغلی و تکه بوردی خلیفه کنکرلو ولد جعفر سلطان و ابوالقاسم
سلطان چاوشلو قوم بیره محمد خان و از سایر اویماقات اصلان سلطان قلی تکلو ذوالقدر و فرمان سلطان
بهارلو و شاه وردی سلطان جلال اوغلی چپنی بودند و چونکه میرزا کامران از قتل جمشید خان برسم پیشکش
فرستاده بود بعد فوج امرا داده روانه گیلان کردند و احکام برسم بایندرخان طالش و امیره حمزه
ولد امیره سیاوش حاکم کسکر بنوا صدور یافت که امداد و اعانت امرای مذکور بتقدیم رسانند چون سلمان خان

در

در رفقای او بجد و گیلان قریب شدند شاه قلی سلطان قارنجه اوغلی بلاهیجان نزد خان احمد
رفت که با او کنکاش نموده در باب مهمات آنچه مصلحت داند باتفاق بعمل آورند اما چون او در
توجه لشکر قزلباش بگیلان سید شیرزاد نامی را از اعیان دولت فومن که پسر جمشید خان نامیده او را باسم
جمشید خان سلطان محمود خان موسوم ساخته و سرمایه خود کرده با میرزا کامران در مقام خلاف در آمده و
جمعی از سپاهیان فومن را با خود متفق ساخته از آنجا علی الغفله بر سر میرزا کامران برشت آمدند و میرزا کامران
ازین قضیه آگاه گشته بملاحظه آنکه مبادا میانه او و مردم رشت مواضعه بوده باشد و باستظهار ایشان این دلیری
ازو سر زده باشد در مقام مدافعه در نیامده و فرصت آن نیز نیافت که پسران جمشید خان را مصحوب خود گردانیده سراسیمه
و مضطرب الحال احمال و اثقال انداخته از راه غیر متعارف بکوهدم آمد و قرابهادر و جمعی که با او یکجهت بودند
بکوهدم آمدند و شیرزاد و مظفر و منصور برشت در آمد و سلطان محمود خان را بملازمت علیاجناب شاهزاده حرم
محترم جمشید خان برد که از شرف دستبوس دریابد شاهزاده هرچند میدانست که جمشید خان سوای دو پسر او دیگر از پشت
اما بمصلحت وقت او را خان قبول شیرزاد نموده او را بضبط و ربط گیلان بیه پس تعیین نمود و شیرزاد مذکور
کس نزد احمد فرستاده بر حکام خلاف سابق دم از اطاعت و انقیاد زده با او توصل گشت و چون خان احمد
از اختلال حال میرزا کامران خبر یافت آنمعنی را فوزی عظیم دانسته از طلب لشکر قزلباش پشیمان گشت
و خود در مقام انتقام و استیصال او در آمده لشکر بر سر او فرستاده و لشکر بیه پس بقصبه کوهدم که مسکن میرزا
کامران بود آمده خرابی بسیار کردند و تا رستم آباد حوالی طارم تعاقب او نمودند درین اثنا سلمان خان بمنجیل رسیده بود

و میرزا کامران از آمدن سلطان خان اطلاع یافته مخلص خود را از سپهسالار لشکریان خان احمد در قوت
قزلباش دیده کس نزد او فرستاده اراده ملاقات او نمود محمدی سارو سولاغ وکیل حسین قلی سلطان
بود با دویست و سیصد نفر قزلباش بکوهدم او را با قرا اسپاده در رفقا تعجیل آوردند و او ملاحظه بسیار
در رشت که مبادا لشکر خان احمد در همان شب بر سر خانه او در وند استدعای توجه سلطان خان کرده همان روز
مبالغه تمام خانه را کوچانیده بکوهدم برد خان احمد از آمدن سلطان خان و رفتن میرزا کامران نزد او خبر یافته مردم
خود را امر احتیاط فرمود اما سلطان خان اعلام نمود که میرزا کامران مرد محیل فتنه انگیز عذر رشت بسلطان
او فریفته نشود و اولی آنست که او را انجمن جمشید خان مواخذه کرده محبوس سازند و اول الکای او را
متصرف شوند و در انجا رحل اقامت انداخته در سنکام پاییز که درختان از باد برگ عریان گردند و متجنده
به پس (؟) مجال مدافعه و منازعه نموده باتفاق بالکای مذکور رفته بحیطه التصرف در آوریم چون میرزا کامران
مرد عاقل سخندان بذله گوی چرب زبان بود بچرب زبانی سلطان خان را فریفته خاطر نشان او کرد که خان احمد
از بیم اقتدار و استیصال من استدعای آمدن لشکر قزلباش کرده و حالا که مراضی بتقصیر نموده رضا
بآمدن شما نیست چه هرگاه امیره زاده و سلطان محمود که تهمت پسری جمشید خان دارد هما کیلان بپیش شنیدند
هر دو بحکم او فی ملازم او واند و فی الحقیقه هر دو کیلان با و تعلق خواهد گرفت و شما را اصلا بدارا
احتیاج نیست بلکه او را امنی بر شما باشد من الکای بیه پس را جهت شما مفتوح و مسخر میسازم سلطان
خان سیران جمشید خان را از دست او گرفته بقزوین فرستاده و چون شاه قلی سلطان نزد خان

احمد رفته بود بآمدن او جمعیت امرای تا بین انتظار کشیده و بعد از چند روز شاه قلی سلطان آمده نمود
که خان احمد میگوید که جاها و بیشهای کیلان پر برگ و بار و بهار درختی قلعه ایست و وقت رفتن کیلان نیست
صبر میباید کرد که زمستان شود اجمعی فی الجمله قوت سخن میرزا کامران کرد دیده امرای عظام که جمعند بودند یکی
صلاح در رفتن دانسته و از رحمت آباد کوچ کرده مهدی علی سلطان چاوشلو و ابو القاسم سلطان چاوشلو را قورچی گری
لشکر یوردی خلیفه لشکر را ایلغار اول نموده پیش رفتند امیره زاده و سلطان محمود خان باتفاق علی بیک ولد کارکیا احمد تونی
که در زمان پادشاه جنت مکان الله وکیل جمشید خان بود بمدافعه لشکر قزلباش از راه بیجار پس که طریق متعارف رشت
بیرون آمدند و میرزا کامران راه غیر متعارف اختیار نموده با فوجی از لشکر قزلباش روانه رشت شدند و امیره زاده چون
اطلاع یافت که قزلباش از راه دیگر متوجه رشت شده اند از روی احتیاط لشکریان در موکب امیری که بخانی بر داشته
بود گذاشته خود با معدودی برشت آمد که خبری از رشت بگیرد و مقارن رسیدن او بمیدان سیاه گوراب کی در
جنب خانه جمشید خان بود چند نفر از چرخچیان لشکر قزلباش برشت رسیدند و امیره زاده در میدان مذکور چند نفر قزلباش
دیده بر سر ایشان جلو انداخته میانه غازیان چرخچی و ایشان محاربه اتفاق افتاده یکی از غازیان بی انکه بحال امیره زاده
شناسا باشد او را بطعن سنان جان ستان از صدر زین بوده بخاک لوی انداخت و قزلباش متعاقب یکدیگر رسیده او را
گرفتند و او اظهار نام خود کرده دستگیر گشت و ده پانزده نفر از رفقای او بعضی دستگیر و بعضی مقتول شدند و سلطان خان
و امرای قزلباش از گرفتاری امیره زاده آگاه گشته مظفر و منصور برشت در آمده و در میدان سیاه گوراب فرود آمده خیمه
اقامت نصب نمودند اما لشکر گیلان که در راه بیجار پس انتظار ورود قزلباش میکشیدند از فرار وصول ایشان

بشهر دکر فتاری شیرزاد خبر یافته ازانجا بنوم جنگ بشهر درامدند چون اراذ سفیه مهره ایشان بگوش غازیان رسید
سلمانخان و امرا خود در همانجا توقف نموده جمعی را بمقابله ایشان فرستادند و بین الجانبین محاربه اتفاق افتاده گیلانیان
اندک زمانی تلاش کرده روی بوادی فرار آوردند و چون در جانب بینه و جنگل بود و شب درمیان آمد سواران قزلباش
نتوانستند نمود و پیادهای کوه دم تعاقب نموده جمعی کثیر را بدست آورده نفر خورده میرزا کامران بر تفصیل القایا نمکردند فجلاق
بسیار که گرفتار شده بودند بقتل رسیدند و گیلانیان پراکنده شده محمد بیگ علی بیگ لطف نوسن رفتند سلمانخان
و امرا حقیقت حال بدرگاه معلی عرض کرده حسب الامر اشرف شاهزاده جمشید خانرا باردو فرستادند و سلمانخان
در منازل جمشید خان فرود آمده امرا هر یک در منازل مناسب نزول نمودند و قرابهادر را وکیل سلمانخان کرده
بمقام استمالت رعایا درآمدند اما رعیت گیلان بهیچ وجه من الوجوه با قزلباش رام نمیشدند و در بینه و جنگل انجا بسر
بسر برده امدند بجانب قزلباش لشکر دیدند و هر شب یکی از امرای با جمعی از مردم کوهدم لواداری رفته لوازم حزم و احتیاط
مرعی میداشتند یکمرتبه محمد بیگ علی بیگ نخودیان بسیار ترتیب داده شبی رو بشهر آوردند که باز دربان بمنازل جمشید خان
واصل شده سلمانخانرا بقتل آورند نوبت قراولی از قرابهادر و ملازمان سلمانخان بود بیکدیگر بازخورده جنگ
از ناعبان گیلانی بدست درآمدند و بقیه المردم چون دانستند که لشکر قراول آگاه و بر سر راه است
بزودیها را انداخته فرار نمودند روز دیگر امرا نگاهداشتن شیرزاد را مصلحت ندیده او را بقتل آوردند و
بایندرخان طالش و امیره سیادش و امیر حمزه خان از طرف کسکر و طوالش برشت رسیده سلمانخان
و امرا را ملاقات نمودند و ظاهرا اظهار بر نشست و خورمی بسیار کرده اما باطنا راضی نبودند که امرای قزلباش

درگیلان دخل داشته باشند و کارشکنی میکردند و چون رعایا در بینه و جنگل پراکنده شده بازگشتی
بحکام نمیکردند شافعی بامرا عاید نمیشد ملازمان بهوس تاخت و غارت آمده بودند روی بتفرقگی آوردند و
از جانب ارکان دولت قاهره نیز معاونتی بظهور نرسید و خان اصلا ملتفت معامله ایشان نشد و امرا از قرار واقع
دلتنگ و تنگ آمده مهم گیلان بر وفق دلخواه مشاهده ننمودند دل از حکومت انجا برداشته قرار بیرون آمدند
اگرچه سلمانخان باین معنی راضی نبود و بهیچ وجه رضا به بیرون آمدن نمیداد شاهقلی سلطان قاجار که مرد عاقل کارديده
بود درین باب غلو نموده بیرون آمدن از گیلان بحال خود و طایفه استاجلو اصوب و اولی دانسته با
میرزا کامران و بایندرخان و امیره سیادش صلاح دیده ایشان نیز مدعیات گفتند و اینمقدمه درمیانه امرا
شبی بتمهید یافته صبح در روز موعود پیادهای کسکر کوهدم را از پیش و پس چپ و راست انداختند که درمیان بیشه
و جنگل سواران قزلباش را صیانت نمایند که مبادا گیلانیان دستبردی نمایند و از رشت بیرون امدند
مردم گیلان همانشب اطلاع یافته بودند چنانچه صبحی که قزلباش سوار میشدند از یکطرف ایشان بیرون رفته از طرف
دیگر گیلانیان بشهر درآمدند و تعاقب قزلباش نموده دست در ازچند کردند و امرای عظام دو سه فرسخ راه
جنگکنان رفته آخر روز بقصبه کوهدم رسیدند و در همانروز میرزا کامران و بایندرخان و امیره سیادش
و قرابهادر بهانه ملاحظه پیش و پس از امرا جدا شده آخر روز بی آنکه وداع یکدیگر نمایند هریک از دیگری جدا
شده از راهی که میدانستند بجا و مقام خود رفتند و امرای قزلباش پریشان و بیسامان بدار السلطنه
قزوین رسیدند و چون مسود درین راه رفیق سلمانخان بود و مقدمات مذکور را برای العین مشاهده نموده

بود بتفصیل در قلم آورد گفتار در فتنه‌های آذربایجان و شیروان و گرفتار شدن غازی‌گرای خان تاتار
بدست غازیان ظفرنشان بتقدیر ملک منان چون در یورت قشلاق زمستان بوی ئیل بپایان رسید
شاهد نوروز عالم افروز از ایلان ئیل ترکی بفرخی و فرخندگی جلوه ظهور نمود و نسیم عنبرشمیم بهار طراوت بخش
گلشن روزگار گردید لشکر غازی‌گرای از هجوم جنود فرخنده ورود ریاحین و ازهار براه انهزام و فرار رهنمون شدند
ابراهیم خان ترکمان خواجه تحریر پوست جهت تمهید بساط مصالحه روانه جانب استنبول شد چون الکسندرخان
والی گرجستان کاخت که همیشه از منسوبان این دودمان و ولایتشان بود بارو به مدارا و مواسا نموده
اظهار ایلی و انقیاد نموده بود و میانه او و سیمون خان والی گرجستان کارتیل که خود را در سلک هواخواهان
این دولت ابدبنیان شمرده شیوه کلفت و عنان سلوک نوع الکسندرخان و سیمون خان را نیز باطنا بدی
و موافقتی در میان نبود هر چند سیمون خان ازین تهمت مبرا بود چه در اول حال که لله‌باش با شیروان آمده بود
بارومیه خصومت و عناد ورزیده مگر امیانه او و عسکر عثمانی درین آمد و رفت محاربات عظیم روی
داده درین سال که رومیه ذخیره بقلاع تفلیس و گوری میفرستادند باتفاق امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ
سر راه بر رومیه گرفته و محاربات نموده اموال و اسباب بنهایت بدست آورده اما بمصداق انما المؤمنین
اخوة اراده خاطر نواب سکندرشان و ارکان دولت ابدبنیان بان تعلق گرفت که صبیه سیمون خان را
بجهت نواب جهانبانی خواستگاری نموده خاطر از دوستی او بالکلیه جمع نموده مهم الکسندرخان را
و صلاح او فیصل دهند سیف خان شرف الدین اوغلو تکلو را بدین خدمت نزد سیمون بگرجستان فرستادند

و نشار الیه

و نشار الیه ظاهرا بدین مواصلت افتخار نموده اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرد اما باطنا گرجیان
بجهت مغایرت دین و دیگر مصلحتها راضی نمیشدند و بهانه سامان و سرانجام یراق و اسباب جهاز
دختر و دفع الوقت نموده بلیت و لعل میگذرانیدند درین اثنا خبر آمدن غازی‌گرای خان و صفی‌گرای خان تاتار
بشیروان متواتر شد و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ قبل از ورود لشکر تاتار کومک بسیار بشیروان بجهت بیگرخان
فرستاده بود و عثمان پاشا نیز دلو دانچی رومی را با جمعی از لشکر روم از دربند همراه تاتار نموده بر سر قزلباش
فرستاد چون ایشان بحوالی شماخی رسیدند ازینطرف بیگرخان و امرای قاجار و جاگیر بود قرامانلو و غیرهم
که در شیروان بودند بمدافعه لشکر تاتار و رومیه شتافته مابین شماخی و شابران بین الجانبین محاربه
اتفاق افتاده غازی‌گرای خان که در محاربه قزلباش دلیر شده حسابی از ایشان نمیگرفت اسب جلادت
در میدان کارزار بجولان درآمده و رده آثار مبارزت و دلاوری بظهور می آورد و در اثنای کر و فر
بجمعی از غازیان قاجار دوچار شده راه خلاصی مسدود یافته از تقدیرات الهی دستگیر و اسیر پنجه تقدیر شد
و از گرفتاری او نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات بیگرخان و امرای قزلباش وزیده بلطف و نصرت اختصاص
یافتند و مخالفان شکسته و بر نشان حال بی سر خود ادبار گشتند و روی بوادی فرار آورده کرایخان تتبه
جان از آن مهلکه بیرون برده تا یورت اصلی خود عنان باز کشیدند و بیگرخان بدین خدمت نمایان در میان
اقران سربلندی یافته مورد نوازش و الطاف شاهی گشت اما چشم زخم روزگار باو رسیده در همان سال
پهلو بر بستر ناتوانی نهاده باجل طبیعی فوت شد و چندگاه خلیفه انصار قراداغلو بایالت شیروان منصوب گردید

اما چون اراده ازلی بدان متعلق گرفته بود که ولایت شیروان متصرف ادمیه قرار گیرد لیکن سالها ملکوت
آن طبقه مدتی دران دیار گسترده شود اثری بسعی و اهتمام لشکر قزلباش مترتب نشد و خلیفه الصفار در زیر آن
کاری نساخته عنقریب طبل ارتحال کوفته متوجه عالم بقا گردید مصرع رفت تا ملک الجهان گیرد و بجهة
فوت خلیفه الصفار و بازگشتن موکب همایون بعراق و بخراسان که در سال دیگر اتفاق افتاد دیگر کسی از
امرای قزلباش در شیروان اقامت نتوانست نمود و عثمان پاشا از دربند بشماخی آمده و قلعه را استحکام داده در
حکومت آن ولایت استقلال یافت چنانچه تفصیل این حالات هر یک در محل خود رقم پذیر کلک بیان خواهد گشت
بالجمله چون غازی گرای خان را باردو آوردند او را مصحوب جمعی از معتمدان بقلعه الموت که در مابین قزوین
و گیلان واقع و از قلاع مشهوره روزگار و سالها مقر سلطنت ملوک این طبقه بود برده بحاکم قلعه سپردند
و چون مدافعه شمخال خان در فرستادن صبیه خود از حد اعتدال تجاوز نمود میرزا سلمان با بعضی امرای عظام
باموازی بیست هزار کس متوجه گرجستان شدند که مهمات الکسندر خان و شمخال خان را بر وجهی که صلاح
دولت قاهره باشد فیصل دهند حکام گرجستان از ورود لشکر قزلباش خایف و هراسان گشته در مقام
اعتذار در آمدند و الکسندر خان ترجمان اطاعتی که بر ذمه نموده خراج بقزلباش نداده بود تعللات نموده
بمیرزا سلمان و امرا توسل جسته و ایشان نیز صلاح دولت را دیده که صبیه او را بحباله نکاح شاهزاده
نامدار کامکار در آورد او را بدوستی این دودمان خلافت مکان و مخالفت دمیان قسم دهند و فیمابین آورده
آمد و شد و توقع یافته الکسندر خان بعد از آنکه خاطر از کید و غدر میرزا سلمان و امرای قزلباش جمع کرد

نزد

نزد ایشان آمده فیمابین ملاقات نمود و شمخال خان را آورده ایشان را با یکدیگر صلح داده و موافق ملت
مسیح نجاح که باصطلاح گرجیان صلیب است و انجیل قسم خوردند که بعد الیوم در دوستی این دودمان دولت
نشان راسخ بوده باتفاق در دفع لشکر رومی رفیق قزلباش باشند و میرزا سلمان و امرا باوردن
دختر آن تنها راضی نشده اراده نمودند که هر کدام یکی از پسران خود را در مرافقت امرا باردوی معلی فرستادند
که در خدمت نواب جهانبانی بوده ملازم رکاب عالی بوده باشند و خوانین گرج چاره بجز اطاعت و انقیاد نیافته
الکسندر خان کستندیل میرزا پسر خود را که در آن وقت دوازده ساله بود و شمخال خان نیز لوارصاب میرزا
نام پسر خود را که در همان سن بود بملازمت عالی فرستادند و میرزا سلمان و امرا از جانب نواب سکندر شان
و نواب جهانبانی خلعتهای فاخره پادشاهانه بایشان دادند الکسندر خان التزام باج و خراج چند ساله که
نداده بود نموده مبلغ سه هزار تومان رایج شاهی عراقی بجهة سرکار خاصه شریفه و یکهزار تومان بجهة نواب
جهانبانی و یکهزار تومان جهة اخراجات میرزا سلمان و امرا و ارکان دولت قبول نموده خواجه یعقوب
نام وزیر خود را که یهودی متمول صاحب مکنت و اعتبار بود همراه کرد که در بلده گنجه وجوه مذکور را مودی
سازد و التماس نمود که عیسی خان برادر او را نزد او در گرجستان گذارند که خود معاش داده نگاه دارد
و همچنین شمخال خان نیز داود خان برادر خود را که نزد الکسندر خان بود طلب داشت و هر دو متعهد
شدند که با برادران سلوک پسندیده نموده غدر ننمایند و هر کدام محلی از الکای خود مخصوص برادر خود نمایند
که بفراغت معاش گذرانیده تنگی و عسرت معاش نکشند اما هر دو در باب برادران بعهد و میثاق وفا ننموده

و در اندک زمانی بدفع ایشان پرداخته شهرت فوت دادند و چون وقت مقتضی آن نبود کسی ایشان را
بدین حرکت مواخذه ننمود القصه میرزا سلمان و امرای عظام مهمات گرجستان را بقاعده که مسطور گشت
ساخته و پرداخته خاطر از احکام گرجی جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند و با
پسران و دختران مذکور در زکم جای باردوی معلی رسیده حقیقت مهماتی که ساخته و پرداخته بودند بعرض نواب
سکندرشان شاهزاده عالمیان رسانیده موجب ابتهاج خاطر شریف ایشان گردید و از آنجا به ییلاق میدان
خون رفته چندگاه در ییلاقات کامیاب عیش و فراغت بودند و چون خبر مراجعت سنان پاشا سردار بجانب
استنبول بتحقیق پیوست و در آن سال از جانب رومیان ما غدغه نبود و ابراهیم خان جهة امر مصالحه رفته مهم گرجستان
بروجه مسطور فیصل یافته و در آن وقت لشکر قزلباش در شیروان اقامت داشتند و از خراسان اخبار
عصیان و طغیان امرای شاملو و استاجلو رسید و دغدغه آن بود که مبادا امرای استاجلو که از گیلان
بیرون آمده اند بجانب خراسان رفته فتنه انگیزند معاودت موکب همایون بمقر سلطنت مناسب حال
نمود و در هنگام پاییز که هوای ییلاقات برودت کشید رایات منصوره متوجه عراق گشته در زمان
سلامت بمقر سلطنه رسیدند و در آن زمستان قشلاق در دارالسلطنه قزوین واقع شد ذکر خروج
قلندر در کوه کیلویه و مآل و حال آن بدبختر باقتضای قضای ملک دادگر از سوانح اینحال خروج
قلندریست که در کوه کیلویه بوقوع پیوست مجملی از این واقعه غریبه آنکه در اوایل این سال شخصی
قلندری که با اسمعیل میرزا فی الجمله شباهتی داشته و بطریق اسمعیل میرزا و دندان پیش نداشت

بالجمله

بالجمله اشتباه و العلم عند الله خود کنده بود بمیانه الوار کوه کیلویه رفت و ابواب حیله و تزویر گشوده اظهار کرد من اسمعیل
میرزایم که جمعی حرام نمک با یکدیگر متفق شده قصد من داشتند بنابر مصلحت چاره غیر غیبت و فرار نداشتم و در شبی از
شبهای رمضان که در وثاق حلواچی اوغلی خوابیده بودم دیدم که جمعیکه عداوت من در دل داشتند بر در خوابگاه من
درآمده اراده دخول داشتند من دریچه الخانه شکسته خود را بیرون انداختم و از خوف سلطنت و پادشاهی عریان
گشته بلباس پلاس درویشان و قلندران شده در گوشه مختفی گشتم و آن جماعت غلامی را که بمن شباهتی داشت بانجا آورده خفه
کردند و شهرت دادند که شاه اسمعیل فوت شده و من دو سال در کسوت قلندری از ملک ایران بیرون رفته در اطراف
و جوانب عالم خصوصا ولایات روم سیر نمودم و نیک و بد آنملک را بنظر احتیاط درآوردم و تا غایت این راز سربسته بکسی
اظهار نکرده صبر میکردم که اکثر اعادی من بمکافات جزای عمل رسیدند و چون وقت ظهور آمد و خاطر از کید اعدا و مکر اضداد
فی الجمله جمع شد خود را ظاهر گردانیدم و انشاء الله تعالی از بقیه اعدا انتقام کشیده با هواخواهان صادق و یکجهتان موافق
که در اطراف و جوانب ممالک اند عزیمت تسخیر ملک روم خواهم کرد و چنین و چنان خواهم نمود و در طلوع نشاء بنگ کوکنار
بیباکانه بکار برده خیالات فاسده بکاخ دماغ راه داده لافهای گزاف میزد و هر کس را وعده های جمیل داده ایالت و وزارت
یکی از بلاد ایران و توران و روم نامزد یکی میکرد نادانان صحرای بسیجان و اهالی آن مرز و بوم از جاده عقل منحرف گشته
فریب میخوردند و چون قضیه فوت اسمعیل میرزا بنهان وقوع یافته بود و مردم دور دست که از نه کار خبردار نبودند آن
هذیانات و حکایات دروغ بفروغ را محتمل الوقوع پنداشته رفته رفته خبر او در میانه قبایل الوار اشتهار یافت و از
مرتبه خفی بدرجه ظهور رسیده مردم الخندود از اطراف و جوانب هجوم کردند و نذر و پیشکش می آوردند قلندر مذکور روز

کار خود را در میانه انگرده بعقل دیده اساس پادشاهانه و بساط خسروانه گسترد و هر کس بلازمت میرسید سجده و پابوس بطریق
معهود و قوع مییافت و دختران صاحب جمال که در هر طایفه بود و در هر قبیله بود بسبیل نذر می آوردند که شرف فراش دریابد
مجلا دیوانه عاقل نما در کر زینت دارالمطرازی دکان سلطنه و پادشاهی از آراسته خواص هر طبقه را بمناصب عالی نامزد
نموده بتربیت لشکر فرمان میداد چنانچه عدد لشکریانش که از قبایل حاکی و جواکی و ندانی و سایر قبایل عشایر الوار جمع آمده
بودند به بیست هزار رسید و با لشکر عظیم که برگشته داد بر سر و هدشت که حاکم نشین کوه کیلویه است طوایف افشار
حقیقت خروج قلندر را بخلیل خان حاکم آن ولایت که در اردوی معلی بود اعلام نموده بجهت دفع قلندر برادر اولاد
خلیل خان که سرکرده ایشان رستم بیک بود جمع شدند و بین الفریقین مکرر محاربات عظیم رویداده اصحاب قلندر گاهی غالب
و گاهی مغلوب میشدند جمعی کثیر از الوار و افشار در معارک بقتل آمده از قضای الهی رستم بیک برادر خلیل خان مقتول شد
و قتل او سبب تسلط و استیلای قلندر گشته طبقه افشار از معاونت عاجز آمده بسیاری از آن طبقه در این قضیه
راه عدم پیمودند و اصحاب قلندر بسیاری از نساء و صبیان الطایفه را اسیر نمودند و احکام و مناشیر باطراف و جوانب
فارس و خوزستان فرستاده بانقیاد هواخواهان امر مینمود و چون موکب همایون اعلی پادشاهی در دو سر حد آذربایجان
بایجان بمشاغل عظیمه مشغول بودند حکم او بهر جا رفت اکثر محال قریب چاره جز اطاعت ندیده بمصلحت وقت پیشکش
فرستادند اما چون قلندر بعقل ابله طراز بود و آن جوهر نداشت که این معنی را سرمایه سلطنه و پادشاهی ساخته بقدر امکان
در رواج کار خود سعی نماید و آن همت در نهادش نبود که سر در سر این سودای بلند نهد بتنعم و عیش و سر در چند روزه ایام مضی
کننده ارتدادات امور سلطنت و فرمانروایی غافل و ذاهل گشت و زود از زرد و شغفت این امر بزرگ که پیش

گرفته بود دست و او آمده از محاربه و دار و گیر دلگیر شد و بعضی امور که شیوه مردم فرومایه و پست فطرت است
اقدام مینمود و بمدلول این مصرع که **مصراع** چراغ کذب را نبود فروغی روز بروز سخنان کذب آمیز او برالوار ظاهر شدن
گرفت و عقلای القوم درباره او متردد خاطر گشتند و آوازه آمدن خلیلخان نیز اشتهار یافت قلندر بعضی الوار
بی اعتماد گشته و دست از محاربه کشیده بجانب جویزه و دزفول رفت که از سید شجاع الدین پدر ان مشعشعی که در آن
وقت والی حویزه و توابع از اعمال عربستان بود استمداد نماید الوار رخصت خانهای خود داده امر کرد که در وقت
استحضار حاضر شوند اما خلیلخان افشار حاکم کوه کیلویه که در درگاه معلی بود از اوراه خروج قلندر رخصت یافته
متوجه انصوب شد و چون بالکوالی رسید بید و لتان جماعت الوار سیماندانی بهواخواهی قلندر بر سر راه در آمده
بمحاربه مشغول و در دره کوهی که باکوره مشهور است پیش بند از دکمین کرده در وقت عبور خلیلخان از بالای کوه سنگهای
عظیم سر میدادند و تیر و تفنگ می انداختند از قضای الهی تیری بر خلیلخان خورده گشته و از کشته شدن او طغیان
افشار بر ایشان حال گشته جماعت الوار دست بقتل و غارت بر آوردند و جمعی باعث زیادتی عصیان و طغیان
و دلیری الوار گردید چون خبر قتل خلیلخان بقلندر رسید از دزفول باز متوجه کوه کیلویه شده و دیگر باره جمعیت عظیم
در سر او واقع شده بر سر و هدشت آمد و محمود خان ولد خلیلخان که بعد از قتل والد حاکم کوه کیلویه شده بود طوایف
افشار را جمع آورده بمدافعه مشغول شد و مکرر بین الجانبین محاربات بوقوع پیوست در این اثنا محمود سلطان
بیمار شده باجل طبیعی در گذشت علی سلطان برادرش که حاکم شوشتر بود بقضیه فوت برادرش و شورش
و غوغای قلندر شنیده از شوشتر متوجه کوه کیلویه شد در راه هر را مزید است سید مبارک لد سید مطلب

حاکم دورق که ملازمش بود مقتول گردید غازیان افشار از فوت محمود خان و کشته شدن علی سلطان مضطرب
و بی سر و سامان گشته از دهدشت بیرون آمده فرار نمودند و قلندر بر دهدشت مستولی شده در انجا مسکن ساخت
و حصار دهدشت را تعمیر نموده در انجا مردم را از خرمن خشت ابیش و حضور پرداخته خواست که چند روزی کبرد
از روی کار او برنیفتاده از لذت نفسانی کام ستانی کرده گردی از روزگار گیرد اما چون آوازه قتل خلیلخان
و استیصال دودمان افشار بفضولی نزدیک شد و در رسیده قرع سمع همیون گشت اسکندر خان برادرزاده
خلیلخان را بایالت کوه کیلویه منصوب ساخته روانه الصوب نمودند و امت خان بیگلربیگی فارس و امرای ذوالقدر
حکام توابع فارس بدفع فتنه قلندر و امداد اسکندر خان نامزد گشتند و در سال دیگر که رایات جلال متوجه خراسان
شده بود امت خان جمعی از لشکر فارس را برگردکی دوراق خلیفه بجانب کوه کیلویه فرستاد و اسکندر خان
و طایفه افشار بایشان پیوسته روی باتفاق بدهدشت آوردند و آن جمعیت و ازدحام که در اول حال بر سر قلندر
واقع شده بود روی بتفرقه و پراکندگی آورده بود درین هنگام که لشکر فارس بدانصوب فرستادند چون فی الحال
برده از روی کار او برافتاده عقاید خواص الوار درباره او نقصان پذیرفته بود کسی از اطراف و جوانب بامداد او
در نیامد لاعلاج در دیوار ربست این قصبه تحصن اختیار نموده اندک مردمی که با او بودند دو سه روزی حرکت المذبوحی
کردند از یکطرف غازیان ذوالقدر هجوم آورده و داخل دیوار بست شده جمعی که بجنگ مشغول بودند بقتل آوردند
و قلندر را که در حمامخانه مسدود گرفته کشان کشان بیرون آوردند طایفه ذوالقدر میخواستند او را زنده بدرگاه معلی
فرستند غازیان افشار هجوم نموده او را بخلاف رضای ذوالقدران بقتل آوردند سر او را بدرگاه والاجاه فرستادند

درهنگامی

درهنگامیکه موکب همیون در ترتیب جیش بصوب خراسان نزول نموده بمحاصره قلعه تربت مشغول بودند بعضی از طرف سیاوند
و آتش فتنه آن زنگی ابله طراز در کوه منطفی گشت و اسکندر خان در ایالت کوه کیلویه مستقل شد اما بعد از اندک
زمانی جمعی از مفسدان افشار بر سر شاهقلی بیک ولد خلیلخان جمع شدند و او بحکومت کوه کیلویه علی الغفله بر سر
اسکندر خان آمده او را بقتل رسانیده خود را شاه قلیخان نام نهاده لوای حکومت برافراشت اما حسن بیک
ولد عبداللطیف بیک افشار که از اقربای خلیلخان و میرزاهای سلسله افشار مذکور بود با او در مقام خصومت
درآمده خود را حسینخان نامیده و جمعی از طوایف افشار ایالت او را پذیرفته با شاه قلیخان خصومت آغاز
نهادند بین الجانبین کلفت و عناد قایم بود از یکدیگر هراسان و در ولایت مذکور اقامت نموده املاک را
میانه هر دو منقسم گردید تا آنکه در زمان حضرت اعلی که هر دو در شیراز بملازمت رسیدند شاه قلیخان
بدست حسینخان کشته گشته حکومت کوه کیلویه باو انتقال یافت القصه بعد از قضیه قلندر مذکور دیگران
قلندران هوس اسمعیل میرزائیت بر سر افتاده در چند محل این شورش و غوغا بهم رسیده در هر چند روز
اسمعیل میرزایی در هر ولایت پیدا میشد و مردم بر سر او جمع شده باز پراکنده میشدند یکی در لرستان
و چیچال نیز در استان اکراد و الوار هم رسید و علیشکر بر سر او جمع شدند و لشکریانش بده هزار رسید و امرا
و ارباب مناصب تعیین نموده در آن سرحد آغاز فتنه کرد و کس نزد سولاغ حسین تکلو فرستاده او را باطاعت
و انقیاد دلالت کرد و حکم وکالت بجهت او فرستاد که بجای جوهه سلطان تکلو وکیل و رکن السلطنه
باشند سولاغ بمقتضی عقل دفع او را بدانه در اطاعت و انقیاد اولی و انسب دانسته و حسینخان او را تقدم

قبول تلقی نموده تصدیق اسمعیل میرزائیت او نمود و اظهار اخلاص و خواهش تمام کرده و باو خانهای
پی در پی فرستاده التماس تشریف حضور او کرده و خیمه و یراق و اسباب شاهانه فرستاده خود نیز استقبال کرده
و قلندر بیچاره باور کرده در کمال اقتدار متوجه حسین جال کردید و سولاغ حسین و اعیان تکلو باتفاق سیف سلطان
بیات بکلا رفته سجده و پابوس وقوع یافت و از روی عقل و دانش آن ازدحام را از هم پاشیده و در هنگام
فرصت او را کرفته محبوس ساخت و در وقتیکه رایات نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده در دار السلطنه قزوین
نزول اجلال واقع شد او را بدرگاه معلی فرستاد و نواب جهانبانی در خیابان میدان اسب قبای او را در
روغن پوشیده آتش زدند و با وجود آنسیاست موجب تنبیه قلندران بیسروپا نشد و دیگری در طوالش این
آرزو کرده جمعی از نادان بی عاقبت بر سر او جمع شده بدار الارشاد اردبیل آمد و در آنجا بجزای اعمال رسید
و دیگری در غور و حدود فراه خراسان ظهور کرده خلقی کثیر از خورد مفلسان فتنه طلب آن سرحد بر سر او
جمع شده آغاز فتنه کردند حسین سلطان افشار حاکم فراه متوجه دفع فتنه او کشته بین الجانبین محاربه عظیم
بوقوع پیوست و غوریان غالب آمده از قضایای ربانی حسین سلطان در معرکه کشته کردید و طایفه
افشار منهزم بفراه آمده حقیقت حال بپایه سریر اعلی عرض شد علیخان سلطان برادرش که در درگاه معلی
یوزباشی زمره از قورچیان افشار بود بجای برادر منصوب کشته بفراه آمد و بانتقام خون برادر بر سر قلندر
بغور رفت و اتباع قلندر آهنگ محاربه ساز داده بعد از سعی بسیار که از جانبین بوقوع پیوست او نیز
بقتل رسیده طایفه افشار دیگر نیز بیکاری نساختند یکان سلطان قوم ایشان حاکم فراه شدند چون

بانجا

بانجا رسید در اندیشه دفع او بود که کذب قلندر بر اتباعش ظاهر شده عاقبت بقتلش پرداختند
مجملا تا چهار پنجسال آغاز دولت نواب سکندر شأن زمزمه و کفت و کوی اسمعیل میرزا بر زبان مردم بود ذکر
قضایای خراسان و جلوس حضرت اعلی بر تخت سلطنة الولایت بتقدیر فرمانده کشور کون و مکان
که در سنه ئیلان ئیل تسع و ثمانین و تسعمایه وقوع یافت در قضایای سال گذشته مرقوم کلک بیان کردید
که چون مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس عصیان و طغیان علیقلیخان شاملو بیکلربیکی هرات و مرشد قلیخان
یکان استاجلو و اتباع آمدن ایشانرا بر سر مشهد مقدس و نیشابور متعاقب و متواتر بدرگاه معلی عرض نمود امرا خان
و امرای ترکمان بجهت تعصب ایلیایت در این کفتکو در آمده امداد و معاونت مرتضی قلیخان پیشنهاد همت ساخته
بودند ارکان دولت قاهره انتظام مهمات خراسانرا در عهده اهتمام محمدخان ترکمان نموده او را باتفاق
اسمعیل قلیخان شاملو که طالب خون پدر و تورخمس خان شاملو و بعضی از امرا و لشکریان بخراسان فرستادند که از روی
عقل و دانش آتش آن فتنه را منطفی کردانیده امرای خراسانرا از مخالفت نواب سکندر شأن و شاهزاده
عالمیان سلطان حمزه میرزا منع نموده کلفتی که میانه ایشان و مرتضی قلیخان روی داده اگر قابل اصلاح باشد
باصلاح آورند و الا بنوعیکه مقتضی وقت صلاح دولت باشد عمل نموده نوعی نمایند که شیوه دو هوائی که در میانه
فریقین بدید آمده مفقود کشته همگی سر از یک کریبان برآورند و ایشان بر حسب فرمان روی براه آورده
روزی چند در عراق تربیت لشکر و قشون خود داده عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند و چون
آوازه آمدن ایشان در خراسان شیوع یافت علیقلیخان و مرشد قلیخان نیز عزیمت مشهد مقدس و خاطر

تصمیم داده و اتباع خود را اخبار نموده در موکب همایون شاهزاده نامدار کامکار حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
از دار السلطنه هرات بیرون آمدند و امرای که با ان طبقه هم عهد بودند همگی با لشکرهای آراسته باردوی عالی
جمع آمده در کمال شوکت و اقتدار تا حدود مشهد مقدس آمدند و مرتضی قلیخان خواست که با ورود اردوی همایون
و لشکر موفور فراهم آورده بان گروه انبوه مقاومت نماید زیاده از حاصل و مداخل مشهد اخراجات ملوکانه بر خود
لازم آورده انعامات غیر معتاد میداد و بطوایف اویماقات و سپاهیان صلای زر دادن در داد و از متمولین مشهد مقدس
و تجار سوداگران که در تمادی ایام جمع آمده دران بلده متبرکه مسکن گرفته بودند توقعات عنیف کرده بدون
شیوه مصادره و مواخذه او از حد اعتدال تجاوز نموده در هیچ بین پاس نگذاشت دست جسارت بخزانه
معموره سرکار آستانه مقدسه و حلی و زیوران روضه متبرکه از کره جمع قنادیل و شمعدانها طلا و نقره را اشیاء
گویان تصرف نموده صرف علوفه لشکریان کرد و از نتیجه بود که مطالب او بحصول نپیوست و آنچه بر خود می
اندیشید برعکس مطلوب نتیجه داده تایید نیافت القصه محمد خان و اسمعیل قلیخان با امرا و لشکریان که برفاقت
ایشان مامور بودند بمشهد مقدس رسیده بعد از وصول بدان بلده متبرکه میانه محمد خان و علیقلیخان مراسلات
و موعظه آمیز واقع شد اما ایشان گفتند آنکه محمد محمد خان بجهة تعصب او با قیمت ترکمان و اسمعیل قلیخان بجهة
خون قصاص خون ولی خلیفه سر شورش و فساد دارند و میانه ایشان و مرتضی قلیخان کار از صلاح گذشته
از مطلبی که پیش گرفته بودند متقاعد نگشتند و آن گفت و گوها هیچ اثری نکرد و مدعای علیقلیخان اینبود
که چون میانه ما و مرتضی قلیخان آتش فتنه و نزاع منتهی باشتعال یافته که باب نصیحت و موعظه منطقی نگردد

دبهیچ

و بهیچ وجه موافقت ما و او ممکن نیست اگر او را تغیر نموده حکومت مشهد مقدس را بدیگری از امرای عظام
رقعه کی کانه مبارکه رضویه ۳
دهند که با پادشاهزاده کامکار که بحکم پدر عالیمقدار که این سرحدست موافق بوده در وقایع وحدت
از سخن و صلاح الله دیکلر بیکی بیرون نرود بصلاح و صواب اقرب است و ما همان بنده و دولتخواهیم که بودیم و
محمد خان و مرتضی قلیخان که مست باده نخوت جاه و غرور بودند بکثرت طایفه ترکمان و مراتب علیا که در درگاه
معلی داشتند مغرور گشته راه اینگونه حکایات ندادند و قطع رسل و رسایل کرده و اتباع خود را از اطراف
و جوانب جمع آورده در مشهد مقدس نیز جمعیتی عظیم واقع شد اما علیقلیخان و مرشد قلیخان صرفه در رفتن
مشهد مقدس ندیده چون از اطوار درویش محمد خان که در سال گذشته بظهور آورده بود آزرده خاطر بودند
صلاح وقت دران دانستند که نخست متوجه تنبیه و تادیب درویش محمد خان شوند و اگر امرای مشهد بکومک او
بیرون آیند در صحرا فیمابین صورت ملاقات اتفاق افتاده آنچه در مکمن غیب مستور باشد بحیز ظهور آید و الا
خاطر از مهم نیشابور جمع نموده بر سر مشهد مقدس آیند بدین عزیمت عنان از طریق مشهد پیچیده متوجه جانب
نیشابور شدند و بظاهر آن بلده رسیده درویش محمد خان باستحکام قلعه و ترتیب اسباب قلعه داری پرداخته
دروب شهر را مسدود ساخته سر مخالفت در روی کشید و ایشان قلعه را مرکز وار در میان گرفته بسرانجام
یراق قلعه گیری مشغول شدند محمد خان و مرتضی قلیخان که از رفتن ایشان به نیشابور مطلع شدند برای خطا اندیشی
و تدبیر ناصواب خالی گذاشتن مشهد را صلاح ندیده دفع این حادثه را آسان شمردند و خود در مشهد توقف
نموده جمعی از لشکر با برادر بزرگی اسمعیل قلیخان و بداق خان بامداد و کومک درویش محمد خان مامور ساخته

روانه الصوب کردند و در آن طرف منهزم شد قلیخان با فنون و لشکر خود و قورچیان آستانه حضرت
امام الجن والانس که استاجلو بودند و مرتضی قلیخان با ایشان مربوط شده از مشهد مقدس عذر خواسته بیرون
کرده بود و درین هنگام در سلک خود مرشد قلیخان انتظام داشتند با جمعی دیگر بدافعه ایشان مامور گشته در حدود
نیشابور بین الفریقین محاربه بوقوع پیوست نسیم اقبال برلوای دولت امرای عباسی وزیده منسوبان
حضرت اعلی بفتح و ظفر اختصاص یافتند و اسمعیل قلیخان و بداقخان و اتباع ایشان راه انهزام پیموده
شکسته و بدحال بمشهد مقدس رسیدند و این معنی موجب ازدیاد قدرت و شوکت امرای عباسی گردیده محمد
خان ترکمان و مرتضی قلیخان و امرای مشهد فی الجمله خفیف گشته الطبقه دلیر شدند و لشکر مشهد بعد از واقعه
مذکور قدرت مقابله ایشان نیافته در شهر خزیدند و رفته رفته آن کثرت و ازدحام روی در کمی نهاد و امرای عباسی
خصوصاً طایفه استاجلو بعد از شکست لشکر مشهد و ظهور عجز و زبونی ایشان اراده نمودند که چون بر حسب اقتضای
قضا اینگونه مقدمات بظهور پیوست و ارکان دولت قاهره نواب سکندرشان رقم خلاف و طغیان بر ناصیه
حال این طبقه کشیدند یکبارگی دست توسل بدامن اقبال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی استوار داشته آنحضرت را
بسمت والای پادشاهی موسوم گردانیده بر تخت سلطنت خراسان متمکن سازند و بر همگنان ظاهر شود که سعی و
خدمتی که مینمایند در راه آنحضرت است و دوست از دشمن متمیز گردد و درین باب با علیقلیخان الله گفتگو
کرده چون رقم خلافت و پادشاهی آنحضرت بقلم تقدیر بر لوح قضا ثبت بود همگی یکجهتان این رای را
مستحسن شمرده بحصول این مطلب اعلی جازم شدند و بتاریخ ایلان ئیل ترکی موافق تسع و ثمانین و تسعمایه

که قمر

که قمر در بیت الشرف و سعود ناظر و کواکب منحوسه در حضیض و بال بودند مجلس پادشاهانه ترتیب داده مسند
رفیع سلطنت و پادشاهی آراستند و بساعت سعد و طالع وقت که بقواعد نجومی دلالت بر ثبات دولت
و امتداد زمان سلطنت مینمود و مولانا آقا میر منجم تربیت تعیین نموده بود آنشاه نشانه کشور اقبال را بطوره و قاعده سلاطین
بر آن مسند جلوس فرموده اسم سامیش که بین الجمهور عباس میرزا مشهور بود شاه عباس نامیدند هرچند آنحضرت را
بجهت خوردسالی و حداثت سن دخلی درین امور نبود و رضا بامریکه خلاف رضای پدر نامدار و برادر بزرگوار باشد
نمیدادند اما بدستیاری کارکنان قضا و قدر این امر عظمی بی اختیار بوقوع پیوست فرامین و احکام بطغرای
پادشاهی تزیین گشته خطبه و سکه باسم و لقب همایونش در خراسان آرایش یافت جمیع امرا و اعیان دولت که
در اردوی عالی حاضر بودند بقدم تلقی و انقیاد پیش آمده بشرف سجده و پابوس مشرف شدند و وضیع و شریف زبان
تهنیت و مبارکباد گشاده اکثر اشراف و اعیان و ارباب و اهالی خراسان بدرگاه عالی روی آورده آثار اطاعت
و متابعت و جانسپاری بظهور رسانیدند و زیاده از دیگران میر محمد یوسف نیشابوری ولد میرشاه حسین که از عظمای
آن ولایت و پدرش در اردوی معلی معتبر الممالک بود و در مراسم دولتخواهی کوشیده بمرتبه امارت ترقی نموده
میر محمد یوسف خان لقب یافت و فی الحقیقه تاریخ سلطنت و پادشاهی آنحضرت این سال فرخنده فال است
و چون این خبر بمشهد مقدس رسید موجب دلتنگی و پریشانی محمد خان و لشکر مشهد شده حقیقت این حال
بدرگاه معلی عرضداشت نموده مصحوب قاصدان صبا رفتار باذربایجان فرستادند چون الله سبحانه و تعالی جوهر
وجود آنحضرت را در مشیمه خلقت درخشان و ضمیر بخشش را مسعود و تابان آفریده از بدو حال و اوان کودکی

ولای آنحضرت در دلهای کافه انام قرار گرفته خلایق بالطبع خواهان دولتش بودند آوازه جلوس
او بهر جا که میرسید موجب مسرت و شادکامی میگشت و آثار و علامات غیبی علانیه نیز از جلوس همایونش مژده میداد
بالجمله چون این خبر سعادت اثر در اردوی لشکر منتشر گشت همگنان را موجب استعجاب میگردید چه تا غایت در دودمان صفویه
چنین امری وقوع نیافته بود راقم حروف از صدر اعظم قاضی خان الحسینی استماع نمودم که در سالیکه نواب سکندر
شان در قراباغ قشلاق داشت خواجه ضیاء الدین کاشی بشرف الکسندر خان باردو آمده بود از من سوال نمود
که خبر بادشاهی شاهزاده کامکار در خراسان صورت وقوع دارد یا نه در جواب گفتم بلی بافواه چنین مذکور میشود اما بنوز
بتحقیق نپیوسته دیوان کمال اسمعیل در میان بود خواجه مشار الیه احوال شاهزاده را از آن کتاب تفأل نموده
در اول صفحه این قطعه برآمد **قطعه** خسرو تاجبخش شاه جهان ٭ که ز تیغش زمانه پر خطر است ٭ تحفه چرخ سوی او هر دم
مژده فتح و دولت دیگر است ٭ رای او مهر دولتش برپاست ٭ دست او بحر و خنجرش گهر است ٭
آسمان دوش با خرد میگفت ٭ که بنزدیک ما چنین خبر است ٭ کو بگیرد به تیغ چون خورشید ٭ هر چه
خورشید را بر آن گذر است ٭ خردش گفت تو چه پنداری ٭ عرصه ملک را همین قدر است ٭ نه که
در جنب پادشاهی او ٭ هفت گردون هنوز مختصر است ٭ باش تا صبح دولتش بدمد ٭ کین اثر خود
نتیجه سحر است ٭ بالجمله بعد از وقوع اتفاق امرای عباسی بجد و جهد تمام متوجه قلعه گیری گشته سعی و اهتمام
بسیار بظهور می آورد مذا اما درویش محمد خان بوفور عقل و مردانگی و حسن تدبیر در لوازم محافظت قلعه داری
کما نبغی کوشیده برونیان هر چند سعی مینمودند گشادی نمی یافت تا آنکه مدت محاصره بامتداد کشیده دو سنت

قشلاق

قشلاق آمد نزدیک او رفته وصول لشکر عراق میرسید بالضروره صلاح در کوچ کردن دیده بی
نیل مقصود از پای قلعه نیشابور برخواسته روی توجه بجانب دار السلطنه هرات آوردند و امرای عظام رخصت
یافته هر یک باقطاع خود رفتند اما چون اخبار خراسان چنانچه گذشت و رسید الجوق قراباغ باردوی نواب
سکندر شان رسید و باستان بادشاه سردار گفتگوی صلح بمیان آورده ابراهیم خان ترکمان را چنانچه سبق
ذکر یافت برسم رسالت روانه استنبول نموده بودند عزیمت جانب عراق تصمیم داده کوچ بر کوچ بمقر
سلطنت آمدند و زمستان را در دار السلطنه قزوین گذرانیده در اول سال یونت ئیل بجهة دفع فتنه خراسان
بسرانجام اسباب آنسفر پرداخته قورچیان جهة احضار امرا و لشکریان باطراف و جوانب فرستادند چنانچه در ذیل
این اوراق مرقوم کلک شیرین مقال میگردد ذکر توجه موکب ظفر نشان نواب سکندر شان بجانب خراسان بجهة
انطفاء نایره فتنه و فساد خراسان چون زمستان ئیلان ئیل رسید و نوروز جهان افروز سال یونت
ئیل ترکی بمبارکی و فیروزی جلوه ظهور نمود و مشاطه ربیع و فروردین نقاب احتجاب از رخسار نوعروسان
ریاحین برداشت و بهار دلکش صلای عیش و صفا به پیر و برنا داده لوای نزهت و خوشی در صحن زمانه
افراشت شاهزاده نامدار کامکار در مقر سلطنه بابدار العیش و حضور اشتغال داشتند نواب جهانبانی
بعزت و کامرانی بخواستگاری صبیه میرزا سلمان وزیر رغبت نموده از روی میل و خواهش تمام او را بحباله
نکاح در آورده و میرزا سلمان جشنهای شاهانه آراسته مجلس عقد بر وجه لایق انعقاد یافت و تکلفات
رسمی که شایسته این امر است از جانبین بظهور آمده مقرر شد که درین سال ترتیب یراق و اسباب و تجملات

ضروری آن پرده‌نشین سرادق عزت پردازند و بمقتضای آلتی عروسی و زفاف در سال دیگر اتفاق
افتد و میرزا سلمان بیمن مصاهرت سر افتخار بایوان کیوان افراشته بیشتر از پیشتر در امر وزارت و رتق و
فتق این مهمات و اقتدار و استقلال یافت هرچند امرا و ارکان دولت بدین مصاهرت و مواصلت راضی
نبودند اما بنا بر میلان خاطر شاهزاده رضاجو گشته اظهار اکراه خاطر خود نمودند و چون اخبار خراسان
نوعیکه مرقوم گشت متواتر گشته پرده از روی کار امرای خراسان برخاست و آوازه سلطنت و
پادشاهی حضرت اعلی شاهی از خراسان بعراق رسیده از درجه گمان بسرحد یقین انجامید محمدخان
و اسمعیل قلیخان و امرای که بخراسان رفته بودند از مشهد مراجعت نموده بعز عتبه بوسی مشرف شدند و حقایق
حالات خراسان را حسب الواقع معروض داشتند میرزا سلمان که بر دولتخواهان نواب سکندرشان
و منسوبان و مقربان شاهزاده عالمیان شورش و گفتگو در آمده جهة انطفای نایره فتنه و فساد خرا
سانیان عزیمت یساق خراسان جزم نمودند و هرچند این معنی موافق مزاج قورچی باشی و شاهرخ خان
و بعضی امرا نبود و در مجالس خانقی میگفتند که اعتمادی بسخن رومیان نیست مبادا چون نهضت همایون
بجانب خراسان مسموع رومیان گردد دستان بنا و فرصت غنیمت شمرده در غیبت اینجانب باذربایجان حرکت
نموده فتنه و آشوب دران دیار وقوع یابد نهضت همایون بجانب آذربایجان و دفع شر دشمن بیگانه
بهتر و بصلاح دولت قاهره لایقتر مینماید و اگر پادشاهزاده نامدار کامکار که در خراسان تشریف
دارد بالقدر اعتبار و اقتدار زیاده شده باشد که مخالفان اوزبکیه حسابی گیرند و امرای خراسان مطیع

فرمان او باشند نفعی بدولت ابدقرین میرسد میرزا سلمان و جمعی که خودرا در دولتخواهی نواب
جهانبانی راسخ دم میدانستند امرای مذکور را از اهل نفاق شمرده بمضمون این مقال بیت هست آیین در
بینی راز هوس قبله عشق یکی باشد و بس اسناد خلاف و نفاق بجمعی که در رفتن خراسان تامل داشتند
مینمودند و در خلا و ملا بعرض نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان میرسانیدند که مطلب امرا از تکلیف عزیمت
خراسان آنست که هنگامه دوهوایی در میانه قزلباش گرم بوده اساس سلطنتی که در خراسان طرح
انداخته‌اند انهدام نپذیرد که در درگاه معلی باعث اعتبار ایشان گردد و این گفتگو باعث آن شد که امرا
لب از حرف ممانعت بسته در توجه سفر خراسان متفق گشتند و امیرخان موصلو نیز که در دارالسلطنه
تبریز بود بملاحظه خاطر جهانبانی بالجبه امداد مرتضی قلیخان برناک و بخیال تجویز امضای آن عزیمت
نمود مجملا توجه جانب خراسان در خاطر کل اعیان قزلباش تصمیم یافت و بجهة اطمینان قلوب طایفه استاجلو
سلطانعلیخان ولد شاه قلی خان میرزای پسرزاده عبدالله خان استاجلو را بخدمت دیوان باشیگری
سربلند گردانیده مقرر شد که بطریق صدر مرحوم خود در ضمن فرامین مطاعه مهر زند و از بنات مکرمه
شاه جنت‌مکان شهریار شهربانو بیگم را که بحباله او در آمده بود بر وجه لایق عروسی کرده بمنزل او
فرستادند و چند نفر از امرای استاجلو را که در اردوی اعلی بودند خصوصاً شاه قلی سلطان
قانچه و احمد سلطان انیس اوغلی و غیر ذلک را بشفقت شاهانه مستمال ساخته و مدد خرج لباس
داده بمرافقت سفر خراسان امر فرمودند که اگر مرشد قلیخان و امرای استاجلو که در خراسان

اند بر جاده خلاف مستقیم باشند بعد از مدافعه ایشان امرای مذکور را در عوض تعیین نمایند و سلمانخان و
امرا و ریش سفیدان استاجلو متعهد آن شدند که کسان معتمد بخراسان فرستاده مرشدقلیخان و امرای
استاجلو را که ایل و عشیرت یکدیگرند نصیحت نموده از مسلک خلاف و عصیان بطریق موافقت دلالت
نمایند قرعه اختیار بنام شاه وردی بیک بکان عم مرشدقلیخان که از عظمای الطایفه و در خدمت
شاه جنت مکان منشور مشارالیه بود افتاد و پیشتر از توجه رایات جلال او را بدین خدمت مامور فرموده
بخراسان فرستادند و چون از علیخان ذوالقدر بیگلربیگی فارس تقصیر لیاقت واقع شده درین دو
سال که سفر آذربایجان اتفاق افتاد لشکر فارس بهانه ظهور و خروج قلندر که در کوه کیلویه واقع شد
از یساق تقاعد نمایند رقم عزل بر صحیفه احوال او و چند نفر از امرای ذوالقدر فارس کشیده امت
بیک قورچی باشی را که از عظمای ذوالقدر و ریش سفیدان طایفه بود برتبه خانی ایالت و دارایی [illegible]
سرای آن ولایت که تختگاه سلیمان و دارالملک کیان بود منصوب گردانیده امرای مجدد تعیین نمودند
و حکم شد که امت خان و لشکر فارس جمعی را بمدافعه قلندر و معاونت اسکندرخان افشار بکوه کیلویه
فرستاده و خود با بقیه لشکر متوجه خراسان گشته بموکب ظفر قرین پیوندد و فرمان واجب الاذعان عز اصدار یافت
که دیوخان تکلو حاکم همدان بیگلربیگی قلمرو علیشکر و امرای آن سرحد و ولیخان افشار حاکم کرمان با جنود آن ولایت
عزیمت یراق خراسان نموده درین سفر در موکب همایون باشند مجملاً سه ماه بهار را بدارالسلطنه قزوین بعزت
و کامرانی گذرانیدند ارکان دولت ابد پیوند بسرانجام اسباب یساق خراسان پرداختند و در هنگام ارتفاع [illegible]

عنان عزیمت بالصوب [illegible] حرکت آمده قورمش خان شاملو را بحراست دارالسلطنه قزوین و خدمت دولتخانه
مبارکه تعیین نمودند و استمالت نامها بامرای خراسان مصحوب یوزباشیان قورچی ارسال یافت که از روی اخلاص و شاهیسونی
بر سر مرتضی قلیخان جمعیت کرده باتفاق او بموکب اعلی پیوندند و فوج فوج عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب
در ظل رایت فیروزی آیت جمع میشدند و در اندک روزی انچنان جمعیتی دست داد که در هیچ زمان جمعیت لشکر قزلباش
را بدان شایه نشان نداده اند و در اثنای راه شاه وردی بیکان از خراسان عود نموده بعضی معذرتها از جانب مرشدقلیخان
در تقاعرض نمود و در اثنای محاوره و گفت و گوی درشت خویی کرده عاقبت مورد خطاب و عتاب گشته بمواخذه گردید
مهدی قلی بیک ولد حسین بیک حاجی شاملو نیز که قورچی تیر و کمان و از عظما و معتبران استاجلو بود درین مراتب گفت و گو
بتعصب او بایمنیت و حمایت ایل و عشیرت در مجمع امرا دلیرانه سخن میگفت او نیز چون صاحب داعیه و محل اعتماد بود
مواخذ گشت سلیمانخان و ریش سفیدان استاجلو باغوای معاندان و دوستی شاهزاده عالیان هر دو را القبل او
دند اما علیقلیخان و مرشدقلیخان از ورود لشکر عراق شنیده در رکاب مقدس شاهزاده گیتی ستان اعنی حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی از دارالسلطنه هرات بیرون آمده امرای عظام که با ایشان عهد و پیمان بسته موافقت حضرت
و مخالفت نواب سکندرشان اختیار نموده بودند بر سر ایشان جمعیت نموده منزل بمنزل تا مشهد مقدس معلی آمده بجهة بی
انتظامی احوال مرتضی قلیخان و تغلب اعیان و انصار او و درجین رادکان طایفه جانی قربانی را که از اتباع مشارالیه بودند
نهب و غارت نموده از آسیب لشکریان احوال آن طایفه تغیر و تبدیل یافت و همت بران گماشته بودند که دو صد
اموال او را از برکت باز رعایا گردانند و در ظلال اقبال ضرر ورود لشکر عراق رسانیدند و مجال آن اندیشه تنگ گردیده

از راه جهان ارغیان تا بلده سبزوار آمدند و در حینی که موکب همایون نواب سکندرشان بدامغان رسید ایشان
در سبزوار بودند و با وجود قوت و قدرت لشکر عراق که اضعاف مضاعف لشکر او بود از دلیری خراسانیان
و آمدن ایشان تا سبزوار خاطرها مکدر و پریشان گردید و گمان مردم آن بود که فیما بین آن دو گروه در همان چند روز
مقابله و مقاتله عظیم واقع میشود و اکثر عظمای و ریش سفیدان این جنگ را مکروه میشمردند زیرا که طوایف قزلباش را
اقربا و خویشان یکدیگر آمیخته جمعی در این طرف بودند و بعضی در آن طرف و از امرای صلاح اندیش خصوصاً قلی
بیک قورچی باشی و شاهرخ خان سخنانی که مشعر بر ترک مخاصمه بود بصدد ریافت اما میرزا سلمان امرای مذکور را بابو
جانبانی از اهل نفاق شمرده اسناد دورنگی بایشان مینمود و ایشان بعلت وقت اظهار ما فی الضمیر زبان
نمی توانستند گشاد و در روزی که اردوی همایون در مزینان نزول اجلال نمود خبر مراجعت خراسانیان در
اردو شیوع یافت تبیین این مقال آنکه چون علیقلیخان و امرای عباسیه بسبزوار رسیدند و از ورود موکب همایون
بادشاهی و کثرت و ازدحام لشکر عراق خبر یافتند دانستند که مقابله با آن لشکر بردن از حیز قدرت
و قوت ایشان بیرون است صلاح خود در آن دیدند که عنان از محاربه پیچیده هر یک با لکاء خود رفته قلاع خود را مستحکم
سازند و بلوازم قلعه داری پردازند چه ظاهر بود که لشکر عراق را البته استیلای مخالفان رومیه در خراسان
زیاده از ششماه قوت توقف نیست و الحق در آن فکر درست و تدبیر صایب جز آن نبود مرشد قلیخان تحصن قلعه
تربت اختیار نموده متوجه آن صوب شد و علیقلیخان و امرای هرات و غوریان و الکه دور رکاب سعادت
انتساب شاهزاده جهان مدار السلطنه هرات رفتند و رایات نصرت آیات متعاقب ایشان در حرکت آمده تا نفی

قلیخان

قلیخان و اکثر امرای خراسان بموکب ظفر قرین پیوستند و چون مراجعت علیقلیخان و تفرقه امرای اتباع
ایشان و خبر تحصن مرشد قلیخان در قلعه تربت بسمع همایون رسید ارکان دولت قاهره صلاح در آن
دیدند که اول خاطر از مهم او فارغ سازند و بعد از آن بمهم دیگر پردازند لهذا بجانب تربت در حرکت آمده
چون بپای قلعه رسیدند اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته احاطه نمودند و سیبها بر امرا و عساکر اویماقات
تقسیم یافته شروع در لوازم قلعه گیری کردند و محصوران بلوازم قلعه داری پرداختند در اندک روزی توپهای عظیم
ترتیب یافته حوالها بلند ساختند و میرزا سلمان و امرای تکلو و ترکمان زیاده از دیگران سعی و اهتمام میکردند و
مرشد قلیخان و اهل قلعه در محافظت و قلعه داری کما ینبغی ساعی بوده در مدافعه میکوشیدند و بسیار رخنه آثار
جلادت بظهور می آوردند یکمرتبه دلیرانه بسیبه رخنه ارده غازی خلیفه تکلو را که از امرای معتبر آن طایفه بود بقتل
آوردند طهماس قلی بیک ولد قورخمس خان شاملو نیز که ایشیک آقاسی باشی نواب جهانبانی بود در سیبه بقتل آمد مجملاً
تا ششماه از جانبین بازار محاربه و مصادمه گرم بود و محصوران باستظهار بعضی از بیرونیان کوششهای مردانه
کرده اثری بر مساعی موفوره بیرونیان مترتب و الحق بعضی از دولتمندان خصوصاً امرا قلی بیک قورچی باشی
و شاهزاده شاهرخ خان از بیم خونریزی راضی نبودند که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد و در خفیه با ریش سفیدان
و آقایان اویماقات در اثنای محاوره و گفت و گوی میگفتند که امیدواریم که قزلباش شمشیر بروی یکدیگر
نکشند و مهم بصلح فیصل یابد منادی که سعی ساعیان رویداده بصلاح انجامد اما از بیم طعن جفا و حاسدان
در مجمع امرا این گفت و گو نسبت از خوف یکدیگر قدرت اظهار این مدعا نداشتند تا آنکه زمستان

درپای قلعه بپایان رسانیدند و نوروز عالم افروز سال فرخ فال قوی ئیل ترکی ورود سعادت نموده
سلطان جهاربالش ایام لوای عظمت و کامرانی در بیت الشرف افراخت و مدة محاصره بطول انجامیده
از جانبین ستوه آمده بودند و ریش سفیدان دولت قاهره که در بهر اویماق بودند خصوصاً شاملو و استاجلو و
غیرهم ازین مقوله حکایات در حضور میرزا سلمان و صنادید امرا و اعیان دولت بمیان آورده طبایع
اندکی بمصالحه رغبت گشت و در اول حال که گفت و گو بمیان آمد ارکان دولت قاهره از زمره امرا سید بیگ کمونه
و از سادات و علما امیر ابو الولی انجو قاضی عسکر را باتفاق چند نفر از ریش سفیدان صلاح اندیش
بقلعه فرستادند که مرشد قلیخان را نصیحت نموده بموافقت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی دعوت نموده
از مخالفت تحذیر نمایند مشار الیه چند روز فرستادگان را در قلعه نگاهداشته و از نصیحه بقبول آوردن [illegible]
یکان عم او آرزوی بسیار کرده بسخنان مغفرت و عفو و اغماض ارکان دولت اعتماد ننمود
تا آنکه شاهرخ خان مهردار ذوالقدر و امت خان حاکم فارس که کل طایفه ذوالقدر متکفل مهمات
او گشته از خدمت اشرف و نواب جهانبانی التماس عفو زلات و تقصیرات مرشد قلیخان نمودند
و بعد از استجازه شاهرخ خان بقلعه رفته با مرشد قلیخان ملاقات نمود و چون محصوران از قلعه
واری تنگ آمده بودند بمصلحت وقت در مدارا و مواسا گشوده ابواب ستیز مسدود ساختند و بنا
تکرار آمد و شد میرزا سلمان و عظمای امرا نیز در جوار قلعه با مرشد قلیخان ملاقات کردند و او را در
اخلاص غلامی نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان تجدید عهد و پیمان نموده بایمان موکد

ساختند

ساختند و قرار یافت که اردوی معلی از پای قلعه کوچ کرده چندان او را مهلت دهند که
بشکستنی سامان کرده بکاه معلی آید و چند نفر از اقوام و ریش سفیدان در مرافقت میرزا سلمان
و امرا بپایه سریر اعلی فرستاد که استدعای عفو تقصیرات او نمایند فرستادگان بوسیله امرا و مصلحان
بشرف سجده اشرف و نواب جهانبانی مشرف گشته مقضی المرام عود نمودند و ازینجانب بنابر ملاطفت
اسم مرشد قلیخان مبنی بر عفو زلات و تذکر ادای حقوق خدمت چند ساله شاهقلی سلطان یکان والد
مشار الیه که در هرات لله نواب سکندرشان و فرزندان ارجمند سعادت نشان بود عز صدور
یافته با خلع فاخره ارسال داشتند و از پای قلعه کوچ کرده در محل مناسب که مابین طریق دار السلطنه هرات
و مشهد مقدس معلی بود نزول اجلال نموده منتظر ورود مرشد قلیخان بودند که عزیمت جانب هرات بی اختیار
دست داد **ذکر توجه موکب همیون بجانب دار السلطنه هرات و بیان محاربه با لشکر عراق و خراسان در
غوریان انهزام لشکر خراسان بتقدیر خالق کون و مکان** در هنگامیکه اردوی معلی از پای قلعه کوچ کرده
در توجه جانب هرات و مشهد مقدس متردد بودند خواجه عبدالمومن هروی که از اقوام خواجه اختیار منشی
بود از دار السلطنه هرات رسیده خبر رسانید که علیقلیخان و امرای اتباع که در بلده فاخره هرات بودند
بمعاونت مرشد قلیخان در رکاب مقدس شاهزاده جهان ستان اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
از شهر بیرون آمده در غوریان رحل اقامت انداخته از کیفیت و کمیت لشکر استفسار نمودند زیاده
از هفت هشت هزار نشان ندادند میرزا سلمان و امرا را محل استعجاب گشت که با این پایه مردم چگونه

مقابل عساکر نصرت نشان کرده برابر ایشان نتوانند آمد و چه معاودت مرشد قلیخان نتوانند کرد
خواجه مذکور تقریر نمود که مطلب ایشان ازین بیرون آمدن آنست که موکب همایون لزوم رزم
ایشان از پای قلعه تربت کوچ کرده و مرشد قلیخان از تنگنای محاصره خلاصی یابد و چون موکب
اقبال پادشاهی بود و کوچ کرده خود را القلعه هرات رسانند چه ظاهرست که هرگاه قلعه تربت در تسخیر
مفتوح نگشت تسخیر قلعه شهر اساس هرات که از قلاع مشهوره آفاقست در عرض یکسال تدبیر پذیر نخواهد
بود و لشکر عراق را لجهت استیلای رومیه و مشاغل عظیم سرحد آذربایجان مجال توقف خراسان نیست
بالضروره مهم بروجه دلخواه سمت خواهد یافت و این تدبیر در نظر عقلا پسندیده نمودن اما چون
تقدیر الهی خلاف آن بود صورت دیگر روی نمود مفصل این مجمل آنکه میرزا سلمان و هواخواهان
نواب جهانبانی خصوصاً اسمعیل قلیخان که با علیقلیخان بجهة قتل ولی خلیفه پدر او خصومت میورزید
و ولیجان تکلو و اعیان آن طایفه که با طایفه شاملو و استاجلو عداوت قدیم داشتند بعد از تفارق
براحوال امرای عباسی اندیشه نمودند که چون علیقلیخان هنوز از کوچ کردن اردوی ظفرقرین از پای قلعه
تربت مطلع نیست عنان عزیمت بجانب غوریان معطوف داشته بسبیل ایلغار خود را بایشان رسانند
که شاید ذات مقدس حضرت اعلی و علیقلیخان را بدست آورند چه محتمل بود که هرگاه خبر برخاستن از پای
قلعه تربت بعلیقلیخان رسد باحتمال آمدن بجانب هرات در غوریان توقف ننموده خود را بشهر اندازند
بتهیه اسباب قلعه داری پردازند فی الفور این مقدمه را با نواب جهانبانی در میان نهاده تأکید نمودند

که هماروز

که هماروز بامدادان مدار قرار ایلغار دهد و یک لحظه تأخیر جایز ندارد و نواب جهانبانی در مجمع امرا اظهار این اراده
در خدمت نواب سکندرشان کرده بایلغار عازم و جازم گشتند امرا و ارکان دولت از بیم طعن متوهمان لب از گفت
و گوی ممانعت بسته سر رضا جنبانیدند و در همان مجلس ولیجان تکلو با جمعی دیگر از امرای تکلو و ترکمان و غیرهم بچرخچیگری معین
شدند و این خبر در اردو شایع گشته لشکریان بشغل اسبان و انجام ضروریات ایلغار پرداختند و دریای لشکر چون بحر اخضر
در تموج آمده امرای عظام طوعاً و کرهاً در رکاب اشرف نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان بهدی براه آورده تا کنار
تیرپل لحظه از شب سیر و ابوار بیاسوده و آن مسافت بعید را در شبانروز طی نموده صباح روز چهارم که هنوز زمان
تلبس لباس عباسیان بود قراولان لشکر ظفرقرین بکنار تیرپل رسیدند قراولان اردوی علیقلیخان واقف شده
خبر ورود لشکر رسانیدند و علیقلیخان حمل بر کذب آن خبر نمود زیرا که لشکر عراق را در پای قلعه تربت گذاشته
و از آنجا تا کنار تیرپل مسافت بعید بود اما چون صبح کاذب طلیعه صبح صادق گشت و غلبه عبور لشکر از کنار تیرپل
برخاست علیقلیخان و امرای ازبق او سوار شده و چرخچی قرار داده قول و دست راست و دست چپ آراسته
مستعد رزم و پیکار گشتند و اردوی خود را کوچانیده بسر پا باز داشتند و از طرف لشکر ظفر اثر بعضی از سر
پل عبور نموده بعضی دیگر از آب معبر یافته عبور نمودند و مبارزان طرفین بیکدیگر ملاقی گشته معرکه رزم گرم گشت طایفه شاملو
و اتباع ایشان لحظه بمدافعه مشغول گشته آثار جلادت بظهور آوردند و چون لشکر عراق ده برابر لشکر خراسان بودند
اندک زمانی پای ثبات استوار داشته کوشش مردانه نمودند اما چون کوکبه اقبال نواب سکندرشان و چتر همایون فال شاهزاده
جهانبان با قشونهای آراسته نمایان شدند و چشم علیقلیخان و لشکریان او بآن لشکر بیشمار افتاد دستشان از کار

دکارشان از دست رفته از هجوم مبارزان و ازدحام لشکریان صفوف سپاه دبران کننده و شکست خورده
روی بوادی هزیمت نهادند غازیان قزلباش که با یکدیگر میرسیدند بجهت تعصب قزلباشیت و همکیشی در کشتن
و بستن زیاده اهتمامی نمینمودند اما طایفه تکلو بر خلاف دیگر اویماقات شمشیر در طایفه تکلو و استاجلو نهاده بسیاری
از آن طایفه را بتیغ انتقام گذرانیدند و در دوشی این غارت و تاراج رفته ترکمانان و تکلویان چون باموال و اسباب
رسیدند اندکی دست از تعاقب باز کشیده بغارت و یغما مشغول شدند نواب سکندرشان و نواب جهانبانی بمعرکه
رسیده چون از حرارت هوا و شدت ایلغار پیاده و سوار را طاقت طاق شده مراکب از رفتار مانده بودند در همانجا
فرود آمده در همانشب مرتضی قلیخان و جمعی از امرا بدار السلطنه فرستادند که خود را بشهر رسانیده و شهر را ضبط
نموده و منتظر ورود رایات جلال باشند اما علیقلیخان بعد از انهزام از شاهزاده فلک مقام یعنی حضرت اعلی از
از راه دیگر عزیمت هرات نمودند اکثر امرای معتبر که در رکاب اقدس آنحضرت بودند شربت مرگ چشیده جان از آن
ورطه هولناک بیرون نبردند و از عظمای معتبران که در آن جنگ بقتل رسیدند ابوالفتح خان شاملو ولد الغ یار خان و قباد خان
قاجار و حاجی سلطان جغتای مشهور بکوتوال و از اهل قلم میرزای کرمان وزیر سلطان حسین خان که در آن حین وزیر
حضرت اعلی شده بود و از گرفتاران ابراهیم خان برادر مرشد قلیخان و خوشخبر خان و خواجه افضل وزیر علیقلیخان
و خواجه علیخان کلانتر و غیر ذالک بود جمعی کثیر از میرزادها که گرفتار شده بودند میرزا سلمان بخلاف رضای امرا
در قتل ایشان مبالغه نموده بر شفقتی التفات نکرد اگر کسی را امر بمبالغه و در خواست اقوام با خویشان ایشان
که با لشکر آمیخته بود التماس مینمودند او برغم امرا حکم قتل میکرد و بدانجهت مجدداً میانه میرزا سلمان و امرا غبار نفاق

ارتفاع

ارتفاع یافت بالجمله نواب شاهزاده نامدار و صاحب قران گردون اقتدار یعنی حضرت اعلی با چند نفر
از فدویان جان نثار راه مشهد پیش گرفته با وجود صدامت سن و خوردسالی بدلالت خرد خداآفرین از جمعیکه
سلطنه بداخلاصی داشتند جدا شده ارباب نفاق را از خود دور کرد و چون منشور دولت و اقبال آنحضرت
بطغرای غرای تؤتی الملک من تشاء توشیح و تزئین یافته بود در زمان صحت و سلامت نفس نفیس نصب
شده بود که داخل قلعه هرات شده جمعی از فدویان شاملو که در شهر مانده بمحافظت شهر و کوتوالی قلعه مامور بودند از
مقدم همایون اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرده شکرگذاری سلامت ذات اشرف قیام نمودند و خاطر
شریف آنحضرت از فدایی علیقلیخان از آلام لشکر رفت و مشخص نمود که بر سر او چه آمده با کمال دل نگرانی چشم براه
انتظار داشتند که در همانشب باشان در روب قلعه مژده ورود جناب خانی رسانیده موجب مسرت و خوشحالی
تمام گردید و چون جناب خانی بدولت و کامرانی بشهر رسیده بشرف ملازمت اشرف مشرف شد بسلامتی
ذات اشرف سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده اظهار فرح و انبساط کرده جمعی کثیر از گریختگان معرکه
بهرات جمع شده در استحکام برج و باره و فصیل و دروازه کوشیدند و دل در قلعه داری نهاده بترتیب اسباب
آن مهم مشغول گشتند و در آنشب که از ورود حضرت اعلی و جناب خانی مرتضی قلیخان پرناک و اسمعیل قلیخان شاملو
جمعی دیگر از امرا و لشکریان که روانه دار السلطنه هرات شده بودند ایلغار نموده بودند دیرگاه بدار السلطنه
هرات رسیدند و در مدرسه پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا فرود آمدند چون از کثرت ایلغار تردد
و اسبها از کار افتاده قوت و قدرت تردد و حرکت در راکب و مرکوب نمانده بود آنشب در مدرسه میرزا

استراحت نمودند که صباح داخل قلعه شوند صبحی که اراده دخول هرات نمودند دروب را مسدود و باره و برج را
مستحکم و مضبوط یافتند چون حقیقت معروض نواب سکندر شان و امرا گردید زبان اعتراض بر مرتضی قلیخان
در قفا دراز کردند که چرا در همان شب بعد از رسیدن نواب شاهزادگی و علیقلیخان تن بخواب را بر خود حرام
نکرده داخل قلعه نشدید و الحق این تکلیف ما فوق الطاقه و عدم الاستطاعه بود چه اکثر اسبان بجهة ایلغار
چند روزه و ترددات جنگ و اشتداد گرما و حرارت هوا از کار مانده قدرت ایلغار چه که قوت رفتار هم
نداشتند چگونه ممکن بود که بآنگونه ستور در یکشب از غوریان بشهر از حضرت علی و علیقلیخان که اسبان آسوده
داشتند بهرات رسند بالجمله اردوی معلی مسافت کوچ کرده بدار السلطنه مذکور رسیدند مدرسه میرزا بجهة دولتخانه
شاهی و نواب جهانبانی و بیوتات خاص تعیین یافته میرزا سلمان در جوار دولتخانه منزل گزید و امرای عظام
هر طایفه با جمعی از اتباع باطراف بلده روانه رفته فرود آمدند و شهر هرات را کالاحاطه بالبدر در میان گرفتند
و میرزا سلمان جد و جهد تمام در تسخیر قلعه هرات نموده و زبان تشنیع و سرزنش با مرا دراز کرده ایشانرا نسبت
نواب جهانبانی بنفاق و شقاق متهم میداشت تا آنکه امرا از دست و زبان او بجان آمده در قضیه قتل او اتفاق
نمودند و عاقبت سر در سر دولت و بزرگی چند روزه نهاده در همان ایام در دست امرا بقتل رسید ذکر
کشته شدن میرزا سلمان و مصالحه با علیقلیخان و معاودت اردوی ظفر نشان بدار السلطنه ابد بنیان
و چون میرزا سلمان صبیه خود را بحباله نکاح نواب جهانبانی درآورده خاطر از سوء مزاج نواب جهانبانی شده
که بجهة قضایا بتبریز و بقتل آوردن حسین بیک وزیر و شیرزاد و دیگر امور که مکرر خاطر انور شاهزاده عالمیان

بود

بود و بخود گمان میبرد فی الجمله جمع نموده بود و میرزا عبدالله پسر بزرگتر او وزیر نواب جهانبانی و میرزا نظام پسر
کوچکتر مقرب الحضرت و انیس و جلیس بود و خود را از فدویان نواب جهانبانی شمرده زیاده از دیگران
اظهار یکجهتی و هواخواهی میکرد و همیشه اعاظم امرا و ارکان دولت قاهره بتخصیص قلی بیک قورچی باشی شاهرخ
خان مهردار و محمد خان ترکمان را بتقصیرات نفاق و شقاق متهم داشته خاطر نشان نواب جهانبانی کرده بود که
تا این همه مدبر در حیات‌اند گلشن سلطنه نواب جهانبانی را طراوت و آب رنگی نخواهد بود و گاهی بکنایه از مقوله
حکایات در مجلس میگفت و خود شاهی میکرد و مفسدان اردو خصوصاً تاجکان صاحب داعیه با امرا در خفیه ملاقات
نموده اینمقدمات را خاطر نشان میکردند و بعد از قضیه فسخ غوریان سر رشته عقل را از دست داده تحکمات
با امرا میکرد و صریحاً ایشانرا بنفاق متهم میداشت و امرا از اطوار نواب جهانبانی تفرس نموده بودند که سخنان میرزا
سلمان عنقریب مؤثر خواهد افتاد لاجرم در دفع او که محرک این ماده بود مصمم گشتند و منتهز فرصت میبودند
و درین اثنا میرزا سلمان اراده سیر کارزار گاه کرده یراق و اسباب جشن عالی بآنجا فرستاد و جمعی از ندما
و مطربان و مصاحبان و مردم اهل طبع اردوی معلی را دعوت نموده که در روز موعود جشن ملوکانه آراسته
با ایشان صحبت دارد امرای عظام پسران و برادرزادگان خود را که از جهلا و دیوانه خبران اردو بودند قرار
دادند که چون میرزا سلمان بکارزار گاه رود بانجا رفته مهم او را باتمام رسانند و در روز معهود میرزا سلمان
با اسباب جشن و تنگر خود سوار شده متوجه کارزار گاه شد و تعیین کردهای امرا که مقدم ایشان یوسف خان
ولد قورچی باشی و ویسخان ولد محمد خان و خلیلخان برادرزاده شاهرخ و امثال ذلک بودند با گروه انبوه از راه دیگر

بقصد قتل او بمقصد شتافتند شخصی از آن مردم در حوالی کازرگاه آمده میرزا سلمان را ازین حال آگاه کرد
و او فی الفور عطف عنان کرده در کمال اضطراب رو بجانب شهر نهاد و جمعی کثیر از ملازمان او که همراه
بودند تفاریق رو براه آوردند و میرزادهای عظام که بکازرگاه رسیده از مراجعت میرزا سلمان آگاه شدند
جمعی را فرستادند که اگر در راه او را دریابند مهم او بپردازند و الا وقت دیگر اندازند الجماعت تا در رسیدند
و میرزا سلمان از گرد راه بدولتخانه رفته بخدمت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی رسیده ایشان را از قصد امرا
آگاه کرد نواب شاهی باحضار امرا امر فرموده بعد از آنکه جمیع امرا و ارکان دولت جمع آمدند از امرا سؤال
کردند که سبب چیست که با میرزا سلمان که وزیر معتمد علیه ماست در انتقام درآمده اند امرا در اول حال انکار
کرده گفتند که ما را ازو شکایتی نیست و اگر جهلا و اوباش قزلباش بی ادبانه سلوک کرده باشند ما بدان
هر کس راغب فساد شده بجزا رسانیم درین اثنا الجماعت در مدرسه میرزا جمع آمده شورش و غوغای عظیم
نمودند و کس باندرون فرستادند که میرزا سلمان مخرب دولت و دشمن قزلباش است و ماده خلاف و نزاع
قزلباش و عصیان و طغیان امرا و خراسان جز بدسلوکی او نبوده و نیست و تا دفع او نشود و این دو گروه
از میانه قزلباش برطرف نخواهد شد چون کار بانجا رسید امرای عظام نیز بعد ازین مقوله حکایات گفته
عرض کردند که میرزا سلمان مرد تاجیک است و فورتق و فتق امور حساب و معاملات دیوانی امری از او
متوقع نیست که صاحب جیش و لشکر گشته برای خود دخل در امور سلطنت نموده باعث فتنه و فساد (و نسبت ندارد)
گردد حالا که قزلباش پرده از روی کار برداشته با او در مقام آمدند اولی آنست که او را از منصب وزارت

درچیده ترک مهمات نماید مشارالیه اگرچه مرد عاقل بود میدانست که این امور ساخته و پرداخته امراست
و بدون قتل او بچیز دیگر راضی نخواهند شد اما چون ملاحظه نمود که مهم او منجر بدان شد که این حکایات در مدت
شاهزاده مذکور گردید از تعلق که آدمی را بحیات میباشد و قطع تعلق از حیات نمیتواند کرد راضی باینکه
مالوف او را گرفته گذارند که در محلی ساکن گردد درین اثنای امرای عظام دعای دولت پادشاهی گفته برخاستند
و یکی از امرا را با جمعی تعیین کردند که امشب کشیک میرزا سلمان نگاهدارند که فردا در باب او بهرچه امر و ارشاد نواب
کامیاب اشرف شاهی شرف نفاذ یابد چون میرزا سلمان در ازدیاد دولت و اقتدار نواب جهانبانی سعی مینمود
و بحسب ظاهر خود را از فدویان شمرده میخواست که آنحضرت در مملکت موروث شریک و سهیم ایشان باشد از وقوع
اینحال دغدغه عظیم بخاطر شریفش راه یافته معتمدی نزد اعاظم امرا فرستاده از مکنون خاطر ایشان استفسار
نمود ایشان قسم بذات الله تعالی یاد نمودند که اصلا فتوری در اخلاص و یکدلی ما نشده و عهد و پیمانی که
با نواب شاهی و شاهزادگی بسته ایم پایدار و استوار است غایتش چون میرزا سلمان همیشه تحریک ماده فساد
نموده خاطر مبارک شاه را از ما دولتخواهان منحرف میساخت و ریش سفیدان قزلباش بوزارت و اقتدار او
راضی نیستند و در باب او نیز بهرچه امر و ارشاد عالی باشد مطیع و منقادیم چون نواب سکندرشان و شاهزاده
عالمیان خاطر شریف از کید و نفاق امرا جمع نمودند و باطنا از میرزا سلمان زیاده رضای خاطری نداشتند
راضی شدند که در باب او بر وفق رضای امرا عمل نمایند روز دیگر جمع امرا در خانه قلی بیک قورچی باشی جمع آمده
کس بخدمت اشرف فرستادند و میرزا سلمان را برده در منزل قورچی باشی محبوس ساختند و اموال و اسباب او

بحیطهٔ ضبط درآمده میرزا عبدالله و میرزا نظام پسران او مقید و ماخوذ گشتند و چند روز تفحص
اسباب و اموال او کرده چون خاطر از آن ممر جمع گردید وجود او را با وجود معزولی موجب انعدام
و بقای او را مستلزم فتنه نخود دانسته او را بدست قورچیان دادند طهماس قلی بیگ موصلو یوزباشی
ترکمان قوم علیا جاه سلطانم باوی زخم کشنده دیگران با تمام کارش پرداختند بیت عجب سرد آمد این کاخ
دلاویز که چون جا گرم کردی گویدت خیز سبحان الله آدمی زاد از آنچه خیر خود در آن میداند عاقبت
شر نتیجه میدهد و بسعی هرچه تمامتر خود را ببوستان امل میرساند بخارستان بلا دوچار شده گل خطا و زلل میچیند
میرزا سلمان بتصور آنکه بنیان قصر دولت خود را استحکام میدهد وسایل انگیخته نواب جهانبانی
را داماد خود ساخت باین مواصلت عروس عمر و دولت را سه طلاق برگوشه چادر بسته باعث قطع
رشته حیات گردید جسد مشارالیه بعد چوازی و مدتی بر خاک هوان افتاده بود آخر الامر بتوجه صدور
غلام نعش او را بمشهد مقدس معلی نقل نموده در روضه مقدسه مدفون گشت مشارالیه از طبقه جابریه و
اشراف و اعیان اصفهانست که سلسله نسب خود را بجابر ابن عبدالله انصاری میرساند شمه از احوال او
در طی احوال وزرا و ارباب قلم زمان شاه جنت مکان سمت تسطیر یافته و الحق بوفور قابلیت و فضایل
و کمالات از اماثل و اقران ممتاز بود در زمان نواب سکندرشان بمساعدت اختر بخت فرخ فال
پای بر معارج دولت و اقبال نهاده زیاده از مرتبه امرا و وزرا استقلال یافت و باعتقاد آنکه
در حدوث وقایع و ورود سوانح کثرت عبید و خدم و خیل و حشم دافع شمشیر قضا و سپر تیر تقدیر

میتواند

الخبار

میتواند بود بدین خیال محال متابعت نفس اماره نموده صاحب جلیش و لشکر و خدم و حشم و طبل و علم گردیده
با امرای عالیشان عالی پایه سلوک که در تفوق در جهان بحیثیت تا آنکه از نتایج اعمال ناصواب و هواپرستی باو رسید آنچه رسید
در رتبه شاعری و سخن سرای ز ذوفنون کمالات آراسته فهم و فطرت عالی و طبع سلیم و ذهن مستقیم داشت و اشعار او
بدیهه از او بسیار سر میزد و با کثرت اوقات در اثنای مشاغل امر وزارت و کثرت ازدحام ارباب حاجت عرایض
مردم اهل را بنظم جواب نوشته قطعه و قصیده بدیهه بقلم طبیعت بی‌فکر و تامل بر صحیفه بیان مینگاشت و در آن چند روز که
بقتل رسید غزلی گفته بود که مقطعش اینست بیت خوبرویان چو بر کشتن سلمان دارید بهتر آنست که اندیشه
او زود کنید و این دو سه بیت نیز از اشعار او ثبت افتاد که در حین محاصره قلعه تربت گفته بود بیت
بازم زیار وعده دیدار میرسد دل در طپید است مگر یار میرسد سلمان اگر رسید بلای از آن شمال گر عاشقی بلا
بتو بسیار میرسد و این غزل را در جواب غزل ملا محتشم کاشی بسیار خوب گفته بمطلع حسن مطلع اختصار نمود
بیت عنان حسن بچشمان فتنه بار مده بدست مردم پر فتنه اختیار مده ز زلف پرده برخسار لاله گون مفکن
کلید گنج سعادت بدست مار مده القصه بعد از وقوع این قضیه امرای عظام عاقبت اندیشی کرده از نواب
جهانبانی استدعا نمودند که بنابر اطمینان قلوب ایشان صبیه او را مطلقه سازد نواب جهانبانی ایجاب ملتمس امرا
کرده رضا بطلاق داد و از اموال و املاک او بعضی بدیوان اعلی منسوب گشته بعضی دیگر بقورچیان عظام اختصاص
یافت و یکدو ماه در امر محاصره ظاهرا اهتمامی میکردند درین اثنا اخبار موحش از جانب آذربایجان رسید که فرهاد
پاشا نامی از جانب سلطان روم و فرمانفرمای الم زدوم سردار شده لشکر بجانب آذربایجان کشیده در آن

سرحد نیران فتنه و آشوب اشتعال دارد و ارکان دولت قاهره ازین خبر بی آرام گشته صلاح دران دیدند که
با علیقلیخان طرح صلح افکنده عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان انعطاف دهند شاهرخ خان مهردار در مقام رفع غائله
کلفت و نزاع درآمده خود یکمرتبه پای قلعه رفته با علیقلیخان ملاقات نموده گفتگوی مصالحه بمیان آورد خان مذکور خود
طالب این امر بود بعد از قیل و قال قواعد مصالحه فیمابین بدین قاعده تمهید یافت که علیقلیخان پسر بزرگ خود را ولیخان
میرزا که در آنوقت دوازده ساله بود بیرون فرستاده عرایض ضراعت آمیز بخدمت اشرف مصحوب پسر ارسال داشته
عرض نماید که خمیرمایه این فساد میرزا سلمان بود چون او دفع شد ما همان غلام و غلامزاده این درگاهیم و عذر تقصیرات
گذشته خواسته بجهت رعایت ادب و ملاحظه طریق وثوق صوفیه صفویه و حرمت پدر نامدار و برادر بزرگوار در دیوان
بدستور خطبه سلطنت و پادشاهی باسم نواب سکندرشان خوانده شده نواب جهانبانی را که فرزند اکبر است ولیعهد دانند
و مملکت خراسان بدستور شاهزاده گیتی ستان یعنی حضرت اعلی مسلم بوده باشد و پیشکش لایق بیرون فرستاده
ملتمساتی که داشته باشند عرض نماید که بوساطت نیکخواهان بعز انجاح اقتران یابد اگرچه امرای تکلو خصوصا ولیخان
راضی باینمعنی نبود اما چون انواع صلاح اندیشی در ضمن این مصالحه منطوی بود سیبخان شرف الدین اوغلو
تکلو که ریش سفید و بزرگزاده الطایفه و مرد سلیم النفس صلاح اندیش بود بمصالحه راغب ساختند و او ولیخان را
از عناد گذرانیده و چون ماده نزاع و خصومت میانه علیقلیخان و اسمعیل قلیخان جهت قتل ولی خلیفه پدر او (ولجاج)
بود و سلطان حسینخان پدر علیقلیخان در عوض او کشته شده بود و قتلها فراطی که در جنگ عرب زبان واقع
شده جمعی کثیر از طایفه روملو و شاملو که عشیرت و اقربای جانبین بودند از زمره قتیلان بودند عناد و لجاج از آن

جز فساد

جز فساد و افساد نتیجه نداشت اسمعیل قلیخان نیز بمصالحه راغب ساختند و علیقلیخان نیز صلاح حال در اذعان
آن مقدمات دانسته شرایط مذکور را قبول نمود اما التماس کرد که چون میانه ایشان و مرتضی قلیخان نیز عناد و
لجاج از حد گذشته اصلاح پذیر نیست او را الواق برده حکومت مشهد مقدس را بدیگری از امرای عظام که مرد
دولتمند خیراندیش باشد عنایت فرمایند مجملا شاهرخ پای در میدان مصالحه نهاده اول بوساطت امرا بدلایل
معقوله نواب کامیاب سکندرشان و نواب جهانبانی را بمصالحه راغب ساخته مراجعت بمقر سلطنت و انجام
مهمات آذربایجان را بصلاح دولت اصوب و اقرب شمردند و بعد از استجازه شاهرخ خان اسمعیل
قلیخان را همراه خود بپای قلعه برده با علیقلیخان صلح داد و روز دیگر علیقلیخان عرایض اخلاص مشتمل بر عجز
و نیازمندی و تذکر حقوق خدمت ماضی بخدمت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی فرستاده در باب قضایایی
که وقوع یافته بود معاذیر دلپذیر نگاشته چون کلمه متدیا و اتفاق ارکان دولت قاهره و تسلط میرزا سلمان
و بدسلوکی مرتضی قلیخان بظهور آورده شرایط صلح موکد و متین گردانید اما چون منشور خلافت فرمانروایی
حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دیوان کن فکان بتوقیع رفیع انا جعلناک خلیفة فی الارض زیب و زینت
یافته بود اثری بر شرایط مذکور مترتب نگشت و جز حرف و سوقی بر زبان نگذشت بالجمله حسب الامر عالی امرا
و ارکان دولت مطالب و مدعیات علیقلیخان حسب المرام بعز انجاح و انجام مقرون گردیده تشریفات خاصه
بمشارالیه و امرا که باوی بودند عنایت شد و از جانب نواب سکندرشان بلقب ارجمند فرزندی ملقب گشته و
بجهت حضرت اعلی از جانب پدر والاگهر و برادر نیک اختر هدایا و تنسوقات ارسال شد و ولیخان میرزای

پسر علیقلیخان در سلک ملازمان عالی نواب جهانبانی انتظام یافت و قریب بچهار ماه از نوروز سلطانی
امسال گذشته بود که طبل رحیل کوفته از دار السلطنه هرات کوچ کردند و چون در مشهد مقدس نزول
اجلال واقع شده بشرف زیارت آستان ملایک آشیان سلطان روضه رضا علیه و آبائه التحیه فایز گردیدند حسب الحکم
علیقلیخان و بجهت تالیف قلوب مرشد قلیخان و طایفه استاجلو مرتضی قلیخانرا از حکومت مشهد عزل نموده الکای را
بسلطانخان که نواده عبدالله خان و بزرگزاده طایفه مذکور بود دادند و ایالت استراباد بمرتضی قلیخان نامزد شده
ولایت دامغان و بسطام در وجه و عوض عاملی و بهزار جریب علاوه آن شد و شاهقلی سلطان قارنجه را که از
عظام طایفه استاجلو و مرد معتبر کاردان بود لله و اتالیق سلیمان خان کرده ولایت جام باو اختصاص یافت
مجملاً ارکان دولت قاهره مهمات خراسانرا بمقتضای وقت درهم بحیه روی توجه بجانب عراق آوردند و در
بازگشتن دوربینان بساط دولت و آگاهی تفرس نمودن که مجدداً سلطنه ملک خراسان شاهزاده جهانستان
اعنی حضرت اعلی تعلق گرفت و عنقریب لوای دولتش ارتفاع یافته آفتاب اقبالش بر کل عرصه ممالک
خواهد تافت هر کس از امرا و مردم خراسان که در وقت توجه رایات جلال اظهار دولتخواهی نواب سکندرشان
نموده بود از آمدن ایشان مایوس گشته باندیشه عواقب امور و فکر تلافی و تدارک افتادند اول کسی که از امرای
خراسان که ابواب اطاعت و انقیاد مسدود ساخته در مخالفت گشود حسین بیک افشار ولد سوندوک بیک قورچی
باشی حاکم دار المومنین سبزوار بود که در وقتی که موکب همایون قریب سبزوار رسید اظهار شاهی سیونی کرده باستقبال
موکب اعلی نشتافت و منظور انظار نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان گردیده سیمی قلی بیک قورچی بدستور

بابالت سبزوار منصوب گشت درین هنگام در مقام خلاف و عصیان در آمده دروب شهر و قلعه را
مضبوط کرده توپ و تفنگ انداخته در مقام قلعه داری شد نواب جهانبانی امرای عظام را مخاطب ساخته فرمودند
که در مهمات خراسان هر مداری که بایست کرد بجهت صلاح اندیشی کردیم حالا که حسین بیک مردی بی پروا بادشاه
نیت شاهجره شده قلعه بند بود دست جسارت و بی ادبی دراز کرده توپ و تفنگ بر روی همایون انداز و جای محاصره
و اگر درباره او تغافل نموده بگذریم همانا لایق دولت و مناسب ناموس سلطنت نباشد قلی بیک قورچی باشی که
رئیس و سفید طبقه افشار و معظم ارکان دولت و متعهد معاملات آن برگزیده بخت سعادت بود سر خجالت
در پیش افکنده اذعان کلمات دلاویز آنحضرت نمود و تنبیه و تادیب آن بی عقل و هوش را اصلاح وقت دانسته
رضا بآن دادند و نواب جهانبانی امرا بمحاصره نامزد بل عموم عساکر ظفر شعار خصوصاً ولیخان و امرای تکلو را بتسخیر
قلعه مامور فرمود و فرمان بر آن نفوذ موده عمل نموده در همان روز زیاده بر چاشت بجانب شهر و قلعه یورش انداخته
از اطراف و جوانب هجوم نمودند مردم حصار تا غروب آفتاب بمدافعه مشغول گشته هنگام غروب که شام ادبار آن
تیره بختان سیه روزگار بود از ستیزه و آویز عاجز آمدند و بهادران موکب عالی در امن در میان پای حصار
رسیده بر باره و بروج عروج نمودند و در ظلمت لیل چون سیل که از فراز و نشیب آید در شهر فرو ریخته بر ارک
نیز استیلا یافتند و چون ادباریان طبقه روی آورده جمعی کثیر طعمه تیغ فنا گردیدند و حسین بیک در درون
ارک گرفتار گشته یکی از پهلوانان سبزواری که ملازم رکاب عالی بودند چنان تیغی بر او نواخته بود
که قدرت حرکت نداشت سر خجالت و شرمندگی بضرب حبل بی اختیار پیش انداخته بنظر اشرف در آمد

و حکم سیاست او صادر گشته عبرة للناظرین در دروازهٔ شهر از حلق او بخنند اما چگویم که نبا نشت کافر
نعمتی و سود تبر آن بعقل و هوش در ان شب بهلاکت از متجنده و احاد الناس اردو چه بر شجعان و اهالی
و اعیان بر زوار آمد مجملا دقیقه از دقایق نهب و غارت و سفک دما و اخبال و ملک فرو گذاشت نشد هر چند
نایره غضب نواب جهانبانی التهاب یافته بود الطف ایشان پذیرفته امر فرمودند که احدی متعرض احوال رعایا و مردم
ور نگردد اما چون نهب و غارت خانه سپاهی از رعیت متمیز نمی‌شد آزار و اضرار بسیار به عجزه و زیر دستان
رسید و روز دیگر متوجه احوال رعایا شده مطالبه طارات ایشان را بانجاح مقرون گردانیدند و ایالت الکای
باجه سلطان تکلو قرار یافته از آنجا کوچ بر کوچ روانه عراق گشتند و مرتضی قلیخان پرناک را در دامغان
گذاشتند که استعداد سفر استراباد بهم رسانیده روانه آن صوب گردد و موکب همیون ظفر قرین اقبال بدار السلطنه
قزوین رسیده در مقر سلطنه ابد پیوند نزول اجلال فرمودند امت‌خان حاکم فارس و ولیخان افشار حاکم
کرمان و ولیخان تکلو حاکم همدان و سایر امرا و حکام ممالک را که در سفر خراسان جمع آمده بودند رخصت
انصراف ارزانی داشته هر یک بالکای خود رفتند از سوانح این سال محاربه جماعت بیات و تکلو
که در زمان که اردوی معلی در خراسان بود وقوع یافت مجمل این واقعه آنکه ولیخان تکلو که حاکم همدان بود
بسفر خراسان مأمور گشته سولاغ حسین تکلو که حاکم کردستان و چال بود بمحافظت سرحد بغداد قیام
داشت و از امرای بیات سیف سلطان نیز بمعاونت او مأمور بود میانه ایشان بعد از فروج قلند و گرفتاری او
که سبق ذکر یافت با فساد مفسدان و خشنی و نزاع پدید آمد و چون توقف اردوی همیون در خراسان

بامتداد

بامتداد کشید و اخبار اراجیف متواتر میرسید سیف سلطان بیات را قوه طامعه در حرکت در آمده
اراده نمود که دفع سولاغ حسین و جماعت تکلو که در آن سرحد مانده بخراسان نرفته اند نموده الکای او را متصرف شود
گروه انبوه از عشایر بیات جمع آورده بر سولاغ حسین رفت او نیز طایفه تکلو را جمع کرده بمقابله او شتافت
جماعت بیات با آنکه اضعاف مضاعف تکلو بود تاب صدمه ایشان نیاورده در حمله اول شکست خورده فرار نمودند و سیف
سلطان گرفتار شد و سولاغ حسین او را با شاه قلندر در یک زنجیر کشیده بود و قلندر رفاقت او را موجب خفت خود
دانسته و پنجه او را در گوشه زنجیر در هم کوفته بعالم آخرت فرستاد گفتار در ذکر قضایایی که در ایام غیبت موکب
نواب جهانگیر نشان در آذربایجان سانح شده [illegible] بر ضمایر انجمن آرا
یان مسند هوشمندی پوشیده نماند که سابقا رقمزده کلک بیان شده بود که سنان پاشای سردار مقدمات
صلح را بر وجهی که مسطور گشت قرار داده ابراهیم خان ترکمان را که از اینجانب بسم رسالت نجدید سلطان زاده خان فرمان
فرمای ممالک روم فرستاده شده بود مصحوب خود گردانیده روانه استنبول شد عثمان پاشا از دربند عرض نموده بود
که سنان پاشا از جبن و بددلی جرأت آمدن آذربایجان و شیروان نکرده و بس کل ولایت شیروان را متصرف شده‌ام
و اکنون ولایت شیروان در تصرف عساکر شیروانیست و آنچه سنان پاشا عرض کرد که سوای قلعه دربند محلی دیگر در تصرف رومیه
نیست غلط و خلاف واقع است و اگر درین سال که پادشاه قزلباش در خراسان است سرداری دیگر با آنطرف نامزد گردد
هم ملکی بدست در میآید و هم ولایت شیروان از غبار تعرض قزلباش مصفی میگردد سلطان روم سنان پاشا را
مورد عتاب و خطاب گردانیده فرهاد پاشا را که وزیر روم بود سردار کرده با لشکر عظیم روانه آنطرف نمود و ابراهیم خان را

در استنبول نگاه داشته قبول مصالحه بدین شرط نمود که بعد عمل کرد عساکر عثمانی و اردو کشیده خطبه بنام پادشاه روم خوانده
شده باشد بتصرف منسوبان آل عثمان گذاشته مناقشه ننمایند و مادام که پادشاه قزلباش باین معنی راضی نگردد دست
از تسخیر مملکت باز نمیداریم و کس ابراهیم خان در خراسان جابجا بدرگاه دولت عرش آشیان آمده عرایض او در اشتمال
بر حالات مذکوره بنظر رسانید و صریحاً از روی دولتخواهی عرض نموده بود که عناد و لجاج درین امر بحکم عقلی
عقل باعث نقصان دولت و بالاخره منتج انواع ندامت است و هر سال مملکتی از دست بیرون میرود
و باز شرط مصالحه همانست درین صورت هنوز تا معظم ولایات در دست مملکت پرور است آنرا بالجمله الی
غایت بحیطه ضبط عساکر آل عثمان در آمده باز گذاشتن و صلح نمودن بصرفه صلاح دولت نزدیکتر است
امرای خود رای قزلباش با وجود دو هوای نفاق بی اتفاقی که در میانه طوایف و اویماقات بود
از سوء تدبیر راضی باین معنی نشده جواب عریضه ابراهیم خان باین طریق قلمی شد که اگر مصالحه بعنوانی که قبل
ازین تمهید یافته وقوع میباید فبها و الا آنچه مقدر ازلی بوده باشد بحیز ظهور خواهد آمد مجملاً فرهاد پاشا با علیه
و ازدحام تمام بارض روم آمده لشکر سرحد مرز عشایر اکراد را جمع آورده از راه قارص عزیمت چخور سعد نمود
محمدی خان تخماق که بیگلربیگی چخور سعد بود امیرخان و امام قلیخان را ازین حال اخبار نموده امرای تابین و مردم را از اطراف
جمع کرده بفکر تدبیر دفع آن حادثه افتاد القصه خوانین عظام و امرای بیگلربیگیان قزلباش که
در آذربایجان و قراباغ بودند چون مقابله با لشکر بیحساب فوق قوه و قدرت ایشان بود از
کومک و مدد عراق نیز مایوس بودند بهیچوجه در مقام دفع آن حادثه نتوانستند و هیچ تدبیر ایشان موافق تقدیر

نیاید

نیاید لجاجاً محمدی خان از ایروان بیرون آمده با مردیکه داشت در اطراف و جوانب رومیه آثار جلادت بظهور آورده
و دستبردهای نمایان میکرد اما هیچ اثری بر آنها مترتب نگشت و فرهاد پاشا با ایروان رسیده چند روز در آنجا اقامت
انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت و استحکام ترتیب داده حارس و نگهبان بقدر احتیاج گذاشته ذخیره بسیار
و یراق توپخانه و مایحتاج قلعه داری سرانجام نموده باز گردید محمدی خان بکام ناکام دل از حکومت آن مملکت
بر داشته بنخجوان آمد و عیال و اطفال خود و عزا بار را در النجق حفظ نموده از امیرخان و امرای ترکمان در هیچ مرتبه
استمدادی به محمدی خان نرسیده و حفظ دار السلطنه تبریز را اهم و اولی دانسته بلا حفظ قرب اکراد پای ازرانی
بیرون ننهاد و ولایت معموره چخور سعد که معظم ارمینیه صغری است بتصرف معاندان در آمد و در ولایت
شیروان نیز احدی از امرای قزلباش را مجال توقف نمانده تمامی آن ولایت بتصرف رومیه قرار گرفت
از سوانح این سال آنست که فاطمه سلطان بیگم صبیه شاه جنت مکان که حرم محترم امیرخان ترکمان بود
در تبریز مریض و علیل گشته بمداوا و معالجات اطبای حاذق صورت صحت روی ننمود عاقبت ودیعت
حیات بتقاضی اجل سپرد و نعش او را بدار الارشاد اردبیل برده در روضه مطهره با اجداد عالیمقام مدفون گشته
باعث پریشانی ضمیر امیرخان گردید **ذکر قضایایی که بعد از معاودت موکب همیون نواب سکندر شان در خراسان**
بظهور پیوست سابقاً بقلم وقایع نگار مرقوم صحایف اخبار گردید که حسب الالتماس علیقلیخان و جذب
قلوب شاهقلیخان و امرای خراسان مرتضی قلیخان را از حکومت مشهد مقدس معزول نموده ایالت آن ولایت
بسلیمانخان پسر شاه قلی میرزا خواهرزاده شاه جنت مکان نواده عبدالله خان که بزرگزاده طایفه استاجلو بود تفویض

مصاهرت این دودمان سرافراز بود تفویض یافت و شاه قلی سلطان قاجار که از عظمای آن طایفه بود
لله و آتالیق او کرده ولایت جام باو اختصاص یافت و مقرر شد که همیشه در مشهد مقدس با سلطانخان بوده باشد
و شاه رالیه در حدوث وقایع و حصد و سوانح برای و عمل نماید لهذا بر آنکه نواب سکندر نشان از خراسان بعراق
نهضت نمود مرشد قلیخان از رفتن مرتضی قلیخان و ماندن سلطانخان اظهار بشاشت و خرمی کرده بخوف
و هراس اراده رفتن مشهد مقدس معلی و دریافت زیارت روضه بهشت آسای حضرت امام الجن و الانس نموده
بزبان اخلاص و یکدلی بسلطانخان پیغام داد که در مدت بنامت کلفت و عناد مرتضی قلیخان و طایفه ترکمان
از سعادت زیارت آستان ملایک آشیان امام همام محروم بودیم و حالا الحمد لله و المنه که مملکت
خراسان برونق دلخواه دوستان سرانجام یافته و این مخلص خیرخواه تا غایت بجهت صیانت احوال و عزت
و اعتبار ایل و عشیرت استاجلو که در زمان اسمعیل میرزای بایجال حوادث و مغلوب اضداد شده بودند بطاعت
و متابعت علیقلیخان که از ایل شاملو است افتخار نموده رکاب میکشید الحال خود مخدوم زاده قدیم کل
طبقه استاجلوست خدمت او را سرمایه اعتبار و افتخار خود دانسته و طریقه چاکری و خدمتکاری مرعی داشته
عند الملاقات در هر باب آنچه رضا و صلاح الجانب و موجب آسودگی ایل و اویماق باشد عمل مینمایم سلطانخان چون هنوز
استقامتی در ملک خاطر نیافته بود و قشون و لشکر آراسته نداشت و جمع قلیل که نزد او جمع آمده بودند مردم
پراکنده بی استعداد بودند و وثوق و اعتمادی نیز بجانب مرشد قلیخان و سخنان کذب آمیز او نداشت
و راضی بآمدن او نبود و در کار او متفکر گردیده نه رای مخاصمت داشت و نه قدرت مخالفت شاه قلی

سلطان

سلطان قاجار که مرد عاقل کهنه سپاهی بود بجانب جام رفته در آن وقت در مشهد نبود که در آن فکری بصواب
اندیشد القصه مرشد قلیخان بی تامل در استجازه با معدودی متوجه مقصد گشته چون بشهر رسید سادات عظام
و اعیان مشهد صلاح اندیشی کرده از بیم مخاطرات و نهب و تشویشات قلعه داری جناب سلطانخان را بالفت
و اتحاد ترغیب نموده آماده استقبال گشتند سلطانخان چون شنید که او باندک مردمی می آید بالضروره
اظهار خلت و داد کرده مهمان پذیر گردید و روزیکه بشهر می آمد با سادات و خدام آستانه و اعیان
مشهد مقدس تا طرق استقبال کرده او را بشهر آوردند و مرشد قلیخان با وی بادب سلوک نموده
چاکرانه اختلاط کرد و از راه باستانه مقدسه رفته بشرایط زیارت قیام نموده مهمان سرکار فیض آثار
گشت و بجهت رعایت حزم و احتیاط چند روز در آستانه توقف نموده از آستانه بیرون نرفت
و سلطانخان هر روز در آستانه مقدسه با او ملاقات نموده بمراسم میزبانی پرداخته تکلفات رسمی بظهور
می آورد و مرشد قلیخان بفراست تردد خاطر او را دریافته ابواب مکر و حیله گشود و بچرب زبانی
و چاپلوسیها اظهار اخلاص و حسن عقیدت خود کرده رفع تردد خاطر او میکرد تا آنکه جمع مردم مرشد
قلیخان بتفاریق در شهر جمع آمده بعضی از مردم الوکات نیز که تا غایت نزد سلطانخان نیامده بودند
در آن چند روز آمده با مرشد قلیخان ملاقات کردند و هوس حکومت مشهد که همیشه در ضمیر او جاگیر بود
از خاطرش سرزده از آستانه ظاهرا بقصد ملاقات سلطانخان و باطنا باراده استبداد و استقلال با غلبه
و ازدحام و شوکت تمام بچهارباغ شهر که محل اقامت حکام و سلطانخان آنجا می بود رفته رحل اقامت

انداخت و سلمانخان بدستور بطریق و مراسم ضیافت و مهمانی پرداخته از هر باب سخنان بمیان
آوردند و سلمانخان در دولتخواهی نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا رسوخ
تمام داشت مرشد قلیخان نیز در اول حال اظهار انقیاد نموده بالافواه ما فی الضمیر خود را تصریح کرده خاطر
نشان سلمانخان نمود که مردم خراسان از سپاهی و رعیت دل بر اطاعت و متابعت حضرت اعلی بسته
با علیقلیخان شاملو که لله آنحضرت و بیگلربیگی خراسانست هم عهد و پیمان شده مجدد نواب سکندرشان
مملکت خراسان را ابو ربند از جهد سعادت نشان که در خراسانست مسلم داشتند اگر جناب خانی میل بودن
خراسان دارند از اطاعت و انقیاد حضرت اعلی و موافقت علیقلیخان چاره نیست و در نوبت
جناب خانی را فنون و لشکر آراسته که از عهده دارایی آنولایت و ضبط سرکشان الوکات و
همتردان حدود مشهد مقدس بیرون توان آمد نیست صلاح دولت اینست که ضبط آنولایت
در عهده من باشد و جناب خانی بجانب خواف و باخرز نمود چون در وقت آمدن مشهد مقدس جمعی را
از اعیان استاجلو بکام برسر شاهقلی سلطان تارنجه فرستاده بود که بطریق دوستی با او ملاقات کرده
اگر توانند او را بدست آورند و ایشان بمقصد شتافته در لنگر جام او را یافتند چون در حین ملاقات
زیاده مردمی با او نبود فی الفور او را گرفته مقید و محبوس روی بمشهد آوردند و مرشد قلیخان خبر یافته
بی آنکه بقصاص شاه وردیخان عم خود بقتلش فرمان داد و در طرف مشهد او را بقتل آورده سر او را از صفحه
که مرشد قلیخان و سلمانخان در این گفتگو بودند بنظر در آوردند سلمانخان بجز اطاعت و انقیاد چاره ندانست

رضاجوی گشته برفتن آنولایت راضی شد و مرشد قلیخان معتمدان رفیق او کردند که مشار الیه را
بخواف و باخرز رسانند اکثر مردم که بکنه حکومت مشهد بر او جمع شده بودند ازو جدا شده در مشهد ماندند
او با معدودی روانه شد چون اوضاع خراسان و سلوک مرشد قلیخان را بر وفق دلخواه مشاهده نمود حقیقت
گذاری نواب سکندرشان و نواب جهانبانی او را از بودن خراسان آمده در اثنای راه ببهانه شکار سوار شده
و احمال و اثقال انداخته بر سبیل فرار با یلغار عزیمت عراق نموده و مرشد قلیخان از رفتن او آگاه گشته جمعی را
عین مطلب خود دانسته در کمال شوکت و اقتدار تکیه بر حکومت مشهد مقدس زده و منزلان بجانب هرات
فرستاده انحلالات که بمحض اقبال حضرت اعلی از پرده تقدیر بجلوه گاه ظهور آمده بود بعلیقلیخان اعلام نمود
و با بداق خلیفه چکنی و اولاد او که جمعی کثیر بودند و اولاد بابا الیاس و طبقه بیات و دیگر امرا و سرخیلان اویماقات
چغتای که در حدود مشهد مقدس میبودند التیام و آمیزش نموده صبیه اتفاق را خوشگواری نموده تالیف
قلوب عامه مردم اندیار کرده حکمش در الممالک نافذ گردید اکثر امرا پای در دایره اطاعتش نهادند
و او جمعی از طایفه استاجلو و غیرهم را که در حدود قضایا خدمات شایسته بظهور رسانیده بودند بمرتبه
امارت رسانیده ولایاتی که مجدداً بحیطه تسخیر او در آمده بود بمصلحت وقت با آن جماعت قسمت نموده
و شوکت و اقتدارش روز بروز متزاید میگشت چنانچه محسود طایفه شاملو گشت اما با علیقلیخان
همچنان طریقه الفت و دوستی و صداقت و یکدلی سلوک مینمود و در آن زمستان بفراغبال بمشهد
مقدس گذرانیده بنظم و نسق مهمات آنولایت پرداخت و سلمانخان با جمعی از ملازمان قدیمی که

که همراه ورتست از راه تون وطبس بعراق آمده در دارالسلطنه قزوین بملازمت نواب سکندرشان
و نواب جهانبانی فایز گردیده حقایق حالات ابوعیکه رقم زده کلک بیان گشت عرض نمود و چند روز
قبل از ورود مشارالیه علیا جناب شهربانو خانم بنت شاه جنت مکان که حلیله جلیله او بود مریض گشته معالجات
حکما مفید نیامد دعوت حق را لبیک اجابت گفته بدارالبقا پیوست سلمان خان در حدود قزوین این
خبر محنت اثر شنیده موجب زیادتی اندوه و ملال او گشت و نواب سکندرشان شفقتهای شاهانه و مهربانیهای
خسروانه بظهور آورده تسلی بخش خاطر او گردیدند و تفقد و دلجویی برفع ملالی که از گردش روزگار
دفعه کاگاه [illegible] ۲
داشت منظور نمودند ذکر توجه موکب همایون بصوب آذربایجان نوبت دوم و ذکر جنگهای امیرخان ترکمان
و ترتیب یافتن علیقلیخان فتح اوغلی استاجلو و مقدمه عصیان و طغیان ترکمان و تکلو چون
موکب ظفر قرین شاهی بقزوین رسیده زمستان بپایان رسید و سلطان سیارگان رهبان زرف
و کامرانی بدولتخانه حمل کشید یعنی نوروز گیتی افروز سال هجی ئیل ترکی موافق سنه اثنی و تسعین و تسعمایه
اهتزاز بخش ریاض خورسندی و کامروائی گشته عشرت آباد جهان از قدوم موسم ربیع خضرت
و طراوت تازه یافت نواب جهانبانی را که آغاز جوانی و ایام استعداد لذات نفسانی و کام جهانی
بود اوقات شریف بسیر و صحبت صرف شده همه روزه با مخصوصان و همصحبتان در خلوت بزم عشرت
آراسته اقداح راح ریحانی و قدحهای نشاط افزای دوستکامی میکشید و در گلزار وصال مهرویان
لاله عذار گلهای کامرانی میچید امیرخان بیگلربیگی آذربایجان قاسم بیک وزیر خود را از تبریز بپایه سریر اعلی

فرستاده

فرستاده حقایق حالات آذربایجان و تسلط رومیان و بدبستی آق‌زمین ایروان را عرض نموده و
استدعای نهضت رایات جلال بدانصوب نمود که در رکاب نصرت انتساب بتسخیر قلعه ایروان قیام نماید
امرای عظام و ارکان دولت اتفاق کرده توجه جانب آذربایجان در وهله تصمیم یافت و در اوایل فصل
تابستان از دارالسلطنه قزوین در حرکت آمده بجانب آذربایجان نهضت فرمودند محمدخان ترکمان رخصت
رفتن کاشان حاصل نمود که بترتیب قشون و لشکر خود کرده متعاقب بموکب نصرت قرین بپیوندد و مسیب خان
تکلو نیز با مختار سلطان برادرزاده اش بجانب ری که الکای ایشان است رفتند چون چمن مبالغ بمقربیه
اوقات اقبال گردید نواب جهانبانی بقصد زیارت آستان ملایک آشیان سلطان الاولیا و برهان الا
صفیا و مشایخ عظام صفویه قدس الله ارواحهم از اردوی همایون و خدمت والده ماجده ارجمنده
متوجه دارالارشاد اردبیل شدند هنوز نواب جهانبانی عود نفرموده بودند که امیرخان برسم استقبال موکب
اعلی با امرا و اتباع که اکثر برادران و اولاد و اقوام و عشیرت او بودند و قریب دوازده هزار
هزار کس از ایل و اویماقات ترکمان و غیر ذلک که در سلک ملازمان ایشان انتظام داشتند بترتیب
و زینت و آراستگی تمام از دارالسلطنه تبریز رسیده قریب باردوی همایون فرود آمدند و چون نواب
جهانبانی در اردو تشریف حضور نداشت توقف نمود بعد از ورود نواب جهانبانی اول بشرف ملازمت آن حضرت
سرافراز گشته بوساطت او بشرف پابوس نواب سکندرشان دریافته مورد توجهات و تلطفات
از حد بیرون گردید از شوکت و عظمت و آراستگی قشون و لشکر و تجملات ملوکانه و اطوار بزرگانه او

نایره حقد و حسد که هوا پرستان جاه طلب هر چند فراخ حوصله و خردمند باشند خالی از آن نشیند در
کانون درون اکثر امرا و ملازمان رکاب اشرف اشتعال یافت چون نواب جهانبانی بالطبع متوجه
جانب تبریز راغب بودند از چمن میانج کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل در ساعت سعد داخل دار السلطنه
تبریز شدند و اهالی و اعیان تبریز عموم بازده از خورد و بزرگ باستقبال بیرون آمده آثار بشاشت
و خورمی بظهور آوردند و نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان بحشمت و اقبال در دولتخانه تبریز نزول
اجلال نموده در مقر دولت و مستقر سلطنت آبا و اجداد تکیه زدند و جناب خان تی بلوازم میزبانی پرداخته
آثار خدمتکاری بظهور می آورد و هموار انوار توجه و التفات بر ناصیه احوالش تافته روز بروز در ترقی
و تزاید بود تا آنکه از اقتضای روزگار بساط دولتش در هم نوردیده صورتی که هرگز در آینه خیالش
در نمی آمد بچشم عبرت بین مشاهده نمود و عاقبت بآنچه رسید آنچه رسید تبیین انتقال و تفصیل این اجمال
آنست که در مرتبه اول که نهضت همیون بجانب تبریز اتفاق افتاده و در آن سال قشلاق همیون در آنجا
واقع شد نواب جهانبانی خورسال بود و اکثر از امیرخان و امرا ناپسند بظهور می آمد در نقاب خفا چهره
و جلباب احتجاب مستور بود و بدین مرتبه که اعداد اعلام سعادت انتظام عمر شریفش بهژده پیوسته بر حد
رشد و تمیز رسیده بود و سکار غرور جوانی علاوه کیفیت باده سلطنت و فرمانروائی گردیده نشاء
شراب ارغوانی ضمیمه آن دو کیفیت آتشی شده بود باندک حرکت ناملایم آینه مبارک مجلای خاطرش غبار آلودگی
گشت در اول حال که نزول اجلال در تبریز واقع شد چون خاطر اشرف آنحضرت از بعضی مفسدان

قزلباش که پای از دایره ادب بیرون نهاده پیوسته ها از ایشان بظهور آمده بود منحرف گشته اراده خاطر
شریفش آن بود که آن طبقه را از میان بردارد و چون امیرخان در هنگام شیوع آن وقایع در اردوی معلی نبود
ظاهرا و امین اخلاصش باگونه بی ادبیها آلوده نشده بود و نواب جهانبانی میخواست که او را مرجع امور با خود متفق ساخته کمون
خاطر خود را بوساطت او بظهور آورد بعد التفقدات بیش از پیش درباره او و منسوبان او بمنصه عیان آورده و در تقویت
و تمشیت او مبالغه میفرمود اما مشار الیه که فی الواقع مرد خیراندیش مصلحت گزین بود در هنگامی که سلطان
روم در کمین عداوت نشسته و کمر همت بتسخیر الملک بسته بقطع الجماعه را که هر یک ریش سفید اویماق بزرگ بودند
مناسب وقت ندانسته راه این گفتگو نداده و منع هذا شرب شراب را که تا غایت در نهی آن سعی مینمودند
و نواب جهانبانی باقتضای ایام عشرت انجام جوانی ارتکاب نموده بود دیگر گاهی نشمرده از روی دولتخواهی
نصایح اتابکانه مینمود و امرا و ارکان دولت که در این امر مداهنه نموده بودند بر ریش میکردند و نواب جهانبانی
بر وجه حجاب صورت اطوار او میکشید اما انگونه حرکات ناملایم که از وصدور یافت موجب نقار خاطر انور
میگردید و مجلسیان حالی که همه جوانان جاهل و از عاقبت اندیشی دولتخواهی دولت غافل و ذاهل بودند
خصوصا ساعلی بیک شیخ اوغلی و محمد بیگ رود سولاغ قوم او که از اویماق استاجلو بودند و در سلک مقربان
و مخصوصان بساط عزت انتظام یافته با طایفه ترکمان عداوت قدیم داشتند و در اثنای شرب شراب و غلبان
مستی تحریک ماده وف دنموده سخنان دلنشین بعرض میرسانیدند و خاطر شریف آنحضرت را آزرده میساختند
از جمله اعمال ناشایست که او را بدان مواخذه و معاتب میداشتند یکی آن بود که بر جفت پادشاه برای صلاح خود

قلعه دفانه خود بنا نموده وبرج وبرج شنیده پرداخته استحکام داده بود دیگر نواختن کرنا که درین دودمان
مخصوص پادشاه است و بر حضرت پادشاه بامرا و خوانین نسبت ندارد و او با وجود رتبه والاهی مصاهرت
بدین عطیه سرفرازی نیافته بود خود سر کرنا ترتیب داده درنقاره خانه اش مینواختند و منع عمله نقاره خانه
همیوق ممنوع نشدند اضداد این امور را حمل بر عصیان و اراده طغیان او نموده سخنان وحشت انگیز بعرض
اشرف رسانیدند و در تهیج فتنه سعی مینمودند تا آنکه رفته رفته بسبب عیان کلفت و کدورت بمیان آمده بر تو
شعور او بر معنی نافته و از غروری که داشت سو مزاج آنحضرت را عدیم الاثر پنداشته پای در دامن وقار
نکشیده و از ملازمت عتبه علیه پادشاهی تقاعد اختیار کرده ترک آمد شد نمود و نواب جهانبانی چون میخواستند
که بیکبارگی پرده از روی کار بردارند بجهت رفع حجاب او در میدان فرح آباد که دیم خانه قلعه او بود مجلس جوکان
بازی و تیق اندازی آراستند و جمیع امرا و اعیان و امیرزادگان قزلباش حاضر شده بلوازم سور و سرور و بهجت
و خورمی حضور پرداختند امیرخان با وجود قرب جوار بتقاعد ورزیده بان مجلس نیامد و این معنی باعث مزید
اسباب وحشت گردید درین اثنا ماه حرام محرم و ایام عاشورای محرم رسید درین دودمان ولایت نشان
این قاعده استمرار دارد که در روز عاشورا پادشاه و جمیع امرا و اعیان سپاه تعزیه سید الشهدا و قتیلان معرکه
کرب و بلا پرداخته هنگام عزا در مراسم سوز و بکا و رعایت اشرف اعلی گرم میدارند دران عاشورا این هنگامه
در مسجد پادشاه مرحوم حسن پادشاه که در جانب شمال میدان صاحب اباد واقعست گرم گشته جمیع امرا حاضر آمدند
امیرخان تغافل ورزیده نیامد امرای عظام آن تغافل را قبیح تمام دانسته کس بطلب و احضار فرستادند در خانه خود

فصل

محفل تعزیه منعقد ساخته مجمع عظیم از طایفه ترکمان شده بود این معنی بموقف عرض رسیده موجب ازدیاد نفار
خاطر مبارک گردید و در مجمع امرا شکایت او بطریق گله مندی بر زبان می آوردند قلی بیک قورچی باشی با
با امیرخان اتفاق و دوستی داشت واکثر امرا معاونت یکدیگر مینمودند قورچی باشی خواست که میانه نواب جهانبانی
و امیرخان باصلاح آورد از جانب امیرخان اظهار عقیدت و اخلاص کرده استدعا نمودند که رفع حجاب
امیرخان بتشریف قدوم سعادت نشان کرده خانه او را بنور حضور بیارایند و درین باب الحاح بسر حد
افراط رسانیدند نواب جهانبانی التماس ملتمس قورچی باشی و امرا کرده بمنزل او تشریف بردند و او جشن
عالی نموده مجلس پادشاهانه آراسته و اسباب ضیافت مهیا داشته کما ینبغی بآداب مهمانی پرداخت و مقربان
و مخصوصان نواب جهانبانی خصوصا علی قلی بیک قبچاق اوغلی تواضعات او میانه و تکلفات بیدریغ او را
بظهور آورد اما برادران و پسران و اقوام امیرخان که اکثر در سلک امرا منتظم و صاحب حشم و لشکر و ادبار
غرور جهل سرمست شده بودند و کنایهای ملایم بظهور آورده با مقربان آنحضرت خصوصا اعیان شاملو و
استاجلو سخنان تهدید آمیز بکنایه و صریح بر زبان آوردند و در پرده بی اندامیها نیز از ایشان بظهور رسید
و هیچ فایده بر این آمد و رفت مترتب نگشت بلکه اسباب وحشت آماده تر گردید و چون بازار بهای ارادت
داشت و نشاه رخ خان در مجلس عالی حریف بزم پیاله گردیده از باده التفات سرگرم شده بود ذوالفقار
حضرت را با امیرخان در باطنه رفاجوی گردید و در تقبیح امیرخان با دیگران همداستان گشت و مکنون خاطر
نواب جهانبانی را با قورچی باشی در میان نهاد مشار الیه هرچند خواست که نواب عالی را ازین اراده منصرف ساخته

بوقت دیگر اندازد فایده نکرد امیرخان در دیوانه‌خیران ترکمان که بدمستان باده غرور و نخوت بودند
از مقدمات که هنوز در پرده خفا بود خبر یافته ارادهای لاطایل پیش گرفتند و در خانه امیرخان جمعیت عظیم
نموده چون تقلید و تعصب اویماق را بهانه کرده بودند مجموع الطایفه حتی قورچیان و یوزباشیان و ملازمان خاصه
شریفه داخل مجمع ایشان گشته تا موازی ده هزار کس اسلحه و یراق بسته ابواب شورش و فساد گشودند ماحصل
مدعای ترکمان آنکه جمعی جهلا که در خدمت نواب جهانبانی تقرب یافته خاطر مبارک آنحضرت را از ما دولتخواهان
منحرف ساخته و میسازند خصوصاً علی قلیخان شیخ اوغلی و محمد بیگ روسولاغ و اسمعیل قلیخان شاملو و امثال
ذلک لایق خدمت آنحضرت نیستند ایشانرا اخراج میباید کرد تا موجب اطمینان خاطر ما گردد چون اینگونه
عبارت از ارباب عقیدت و اخلاص در نظر اصحاب بصیرت محض بی ادبیست اعمال ناهنجار ترکمانان
موجب زیادتی و عناد خاطر شاهزاده گردید شعله غضب که در کانون خاطر شریفش افروخته بود افروخته
ترگشت و پرده از روی کار برداشته مکنون خاطر خود را بظهور آورد و در تنبیه و تادیب ایشان راسخ
گردید اول بجهة کسر شوکت امیرخان رقم عزلیت بر صفحه حالش کشیده الکاء تبریز را از و تغیر فرمود
و این رقم عالی را بر صواحب تبریز خواندند تبریزیان که از تسلط و استیلای ترکمانان در طلب و خواست
امیرخان بجان آمده بالطبع خواهان این امر بودند بنابرای فرمان گشته وجود او را نابود انگاشتند
و چون آمدند مردم مملکت از خانه امیرخان منقطع گشت و صورتی که هرگز در پرده خیالش متصور نبود
برای العین دیدار از خواب غفلت بیدار شده و در قلعه خود را بسته بمحافظت حال خود پرداخت

و توپ

و توپ و تفنگ بر بروج و باره برده اسباب قلعه داری مهیا کرد و چند توپ از برجی که بطرف
میدان صاحب آباد مقابل دولتخانه همایون بود انداخته شد و تا سه روز هر روز بدین منوال صدای توپ
و تفنگ متواتر بود و نواب جهانبانی را از این جسارت عرق حمیت در حرکت آمد و شاهی سیون کرده
حکم فرمودند که از طایفه ترکمانان هر کس غلام و یکجهتی این دودمانست بدولتخانه حاضر گشته هر کس دوست
امیرخان و طالب رضای اوست دست از این دولت کوتاه کرده در دامن امیرخان آویزد طایفه
ترکمان که صلای سیونی شاهی شنیدند تزلزل در ارکان جمعیت ایشان افتاده قرار خلاف بخود نخواستند
و فوج فوج بدر دولتخانه همایون حاضر گشته در سلک شاهی سیونان خارج نباشند اما خود را از ان
تقاعد گشتند تا بایران جمعیت و لشکر ترکمان روی بتفرقه و پراکندگی آورد امیرخان متحیر کار خود
مانده خواص مذبذب ادعوات کرده اظهار نمودند چون حکم شد که هرکس شاهی سیونست بدولتخانه
حاضر آید مناسب آنست که بوسیله و وساطت احدی عزم ملازمت نموده خود را از پرده حجاب
بدین وسیله بیرون آورند امیرخان سخن ایشان را ترازد نموده و وقت آمدن نکرد و امرای عظام
که بدولتخانه همایون جمع آمده بودند کس فرستاده او را از قلعه بستن و توپ و تفنگ انداختن منع نمودند
که اگر در مقام باشد ما که بندگان شده از و پرو ریم لازم میگردد که در تسخیر قلعه سعی نمایم
و بعد از آنکه مهم بانجا رسید پیدا که چه نتیجه خواهد داد و در اول حال سخنان ملایم درشت در جواب القا
نمود نواب عالی کل طایفه قزلباش و تمام زنه را فرمودند که یراق بسته اسباب یورش مهیا دارند که شب

نشان

بقلعه اوورنس نمایند خلایق فرمان پذیر گشته در دولتخانه همیون کثرت عظیم واقع شد نواب
جهانبانی اماده تورنس نحو دو امرای عظام از حرکات ناهموار و اعمال ناهنجار امیرخان مجال در خواست
نداشتند دست و رفتن مرحمت نواب سکندر را دیده کسی بجرم بخدمت آنحضرت فرستادند که
نواب جهانبانی را که در آنشب کشیده بود و احتمال خونریزی و فساد عظیم داشت از این اراده منصرف
سازند اگر فردا امیرخان بملازمت نرسد رضای خاطر اشرف بوقوع باید نواب سکندر نشان فرزند
ارجمند را طلبیده اراده منصرف ساختند و در روز دیگر جهان جمعیت در ازدحام در دولتخانه همیون
بوقوع موسیت در سلسله در آمده شد میانه امرا امیرخان تکرار یافته چون چاره بجز اطاعت نیافت قرار
بیرون آمدن داده حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور بحکیم کوچک که از جمله مخصوصان امیرخان بود آمده خبر
بیرون آمدن او آورد و قورچی باشی و شاهرخ و امرا تا حوالی قلعه رفته و او بیرون آمده در مسجد
شاهی که در صاحب آباد واقع است با یکدیگر ملاقات نمودند و امرا او را مصحوب خود گردانیده بدولتخانه
همیون آوردند و چون داخل دولتخانه شد شمشیر از میان گشوده در گردن انداخت از یکطرف
قورچی باشی و یکطرف شاهرخ خان دست او را گرفته بطریق گناه کاران بنظر خجسته نواب
در آوردند و چون بشرف پابوس مشرف شد نواب عالی از خلق کریم و مردم که از اجداد عالیمقدار
یادگار داشت فی الفور شمشیر از گردن او برداشتند و در موقف امیرخانزادگی دست داده
گریه کرد نواب جهانبانی نوید جان بخشی داده فرمودند که با وجود اینهمه اعمال ناهنجار که از تو در وجود آمده

و غبار

قهقهه

و غبار خاطر که از تو در دل نشسته بجز مرحمت و التفات امری بظهور نمی آید و حکم شد که شاهرخ خان
آنشب در دیوانخانه نواب جهانبانی مهمانی امیرخان بوده باشد و دهم خان را از امرای ترکمان بقلعه فرستادند
که محافظت خانه امیرخان نموده در حفظ ناموس متعلقان او کوشند امیرخان شب در دیوانخانه بسر برده
روز دیگر در بالاخانه عمارت هشت بهشت جای او تعیین یافت و اموال و اسباب او بحیطه ضبط در آمده
بعد از چند روز او را بقلعه قهقهه فرستادند امیرخان محبوبه داشت بی نظیر نام که بکمال تعلق و تعشق با وی زیست
التماس نمود که بی نظیر را مصحوب او گردانیده از وی جدا نسازند نواب جهانبانی ملتمس او را مبذول داشته
بی نظیر را باو مسلم داشتند و چون آن مقدمات بمعنی علیقلی بیک قبیح ادو علی بوقوع موسیت نواب
جهانبانی بر توجه او را مورد تربیت گردانیده برتبه ایالت و خانی دارالسلطنه تبریز سرفراز گشته
رسانیدند و محسود جمیع امرا و ارکان گشت هر چند تربیت او مکروه خاطر امرای عظام بود اما
مجال آن نداشتند که باظهار ما فی الضمیر زبان توانند گشود همگی بشرا الیه توسل جسته ابواب ملایمت و دوستی
مفتوح میداشتند و چون اسمعیل قلیخان لقب تولیدانی داشت نواب جهانبانی علیقلیخان را برادر خوانده
لقب ارجمند قورچی باشی یافت و محمدی سارو سولاغ که مدبر امور و صاحب اسرار خفیه شده بود نسبت
سر و زنی موهوم کرده طایفه استاجلو که در زوایای خمول خزیده بودند سر از جیب وجود بر آورده مورد
عنایت و التفات شدند و جمعی کثیر از آن طایفه در دارالسلطنه تبریز جمع آمده ملازمت علیقلیخان را
سرمایه عزت و اعتبار خود دانسته سر دودکان معتبر استاجلو غاشیه بندگی او بر دوش گرفتند و در آن

و اتباع امیرخان از توجه و التفات نواب جهانبانی مایوس گشته طایفه استاجلو را که مخالف ایشان
بودند در کمال اعتبار یافته جز مذلت و خواری امری دیگر مشاهده نمی‌نمودند هر یک از گوشه بیرون رفته
روی توجه بعراق آوردند و چون این اخبار در کاشان بمحمدخان ترکمان رسید و در بحر تحیر غوطه خورده
در فکر کار خود افتاد چه امیرخان در حباله نکاح ولیجان تکلو بود برادران و اولاد و اقوام امیرخان
بتدریج بهمدان رفته نزد او جمع آمدند محمدخان در مقام فتنه انگیزی درآمده و از کاشان بهمدان
رفته با ولیجان ملاقات نمود و اکثر ایشان را بفریب از جاده اخلاص منحرف ساخته اراده نمود که با کل
ترکمان و تکلو جمعیت نموده و به تبریز آمده از معاندان امیرخان انتقام کشد و علیقلیخان فتح اوغلی
و محمدی ساروسولاغ را از خدمت نواب جهانبانی اخراج نموده طایفه استاجلو را مغضوب گردانند
این اخبار بتبریز رسیده باعث آن شد که وجود امیرخان از لوث هستی سترده شود و کس بقلعه قهقهه فرستاده
امیرخان را از میان برداشتند خبر قتل او در عراق شیوع یافته ولیجان باغوای محمدخان طالب خون امیرخان
گشت و مسیب خان را نیز با خود متفق ساخته ابواب خلاف و نزاع گشودند چون نواب جهانبانی درین
هنگام فی الجمله شنودند که متکفل امور دولت و پادشاهی شده نیک و بد را بخود منسوب ساخته بود تاب
حرکات ناملایم ایشان نیاورده با قلیلی دولتخواهان که در رکاب نصرت انتساب جمع بودند آثار اقتدار
بظهور می‌آوردند و در وقتیکه محمدخان آغاز فتنه کرده بهمدان رفت و با طایفه تکلو عهد و پیمان
عهد و پیمان آورده خیالات فاسد بکاخ دماغ راه دادند و امرای شاملو و استاجلو صلاح دران دیدند

که ولایت کاشان را از دست او بیرون آورند که موجب پریشانی احوال او شود و مقرر شد
که شاه وردی خلیفه شاملو که در نظر بود بکاشان رفته آن بلده را متصرف شود و او بکاشان رفته
شهر را متصرف شد یوسف بیک الله محمدخان که منصب وکالت و دعوی‌داری دیوان اعلی داشت و در
کاشان جانشین پدر بود بقلعه رفته همه روزه بین الجانبین جنگ و جدال بود سلطان معصوم خان
ساده و جمعی دیگر از ترکمانان قم بمدد یوسف بیک بکاشان آمدند شاه وردی خلیفه در شهر و اکثر جماعت در
بیرون بودند از قضایای آسمانی تفنگی بر یوسف بیک خورده در میانه بقتل رسید ازین خبر محمدخان بی
آرام گشته بیکبارگی پرده از روی کار او برخواست و ولیجان را بدفع الخاوند بکاشان فرستاد
روزی جمعی از اهل کاشان بعد از فوت ترکمانان از شهر بیرون آمده باده بخیمه‌های ایشان ریخته شروع
در غارت کردند و ترکمانان سوار شده رو بجا دکان آوردند از جماعت شاملو معاونتی بظهور
نرسیده قریب صد نفر از مردم کاشان که پنجاه نفر آن از زمره سادات بودند بقتل رسیدند مجملاً
جماعت شاملو تاب مقاومت ترکمانان نیاوردند و شاه وردی خلیفه ارک را نتوانست بدست آورد
و او لا بد کوچ کرده بنطنز رفت و از آنجا از بیم ولیجان باصفهان رفت و تا دفع فتنه ترکمان و تکلو
در اصفهان بودند و در زد و خورد ولیجان دران اوقات بی ادبی بسیار وقوع یافت و محمدخان چون صید
زخم خورده در طپیدن آمده در فتنه و فساد ساعی گشت و مدتی فتنه تکلو و ترکمان در میان بود
و با نواب جهانبانی مخالفانه سلوک مینمودند تا بالاخره مهم بمحاربه انجامید القوم باتفاق بحیز از اعمال

تا صواب رسیدند تفصیل حالات ایشان عنقریب بعد از ذکر قضایای خراسان و آذربایجان سمت
تحریر خواهد یافت ذکر احوال خراسان و قضایائی که در حوادث دوران بتقدیر ملک منّان در میان
امرای عالیشان اندیار بظهور پیوست سابقاً نگاشته کلک بیان گردید که مرشد قلیخان بر مشهد
مقدس معلی مستولی شده سرکشان اکثر محال خراسان را بتفنن عقل و دور اندیشی برفق و ملایمت
مطیع و منقاد خود ساخت و از طوایف قزلباش که نزد او مجتمع بودند امرا تعیین نموده ولایات را
بحکام نصب کرده های خود قسمت نموده و در زوال بانتظام این امور پرداخته حقایق اینحال را بعلی
قلیخان اعلام نموده حسن خدمات خود را که در راه حضرت اعلی بظهور آورده بود بر طبق عرض نهاد و در
اول سال یحیی ئیل بخت برادر خود ابراهیم خانرا که سابقاً حاکم اسفراین بود و در جنگ غوریان
گرفتار گشته بعراق آورده بودند و فرار نموده از راه دار المرز بخراسان رفته بود بدار السلطنه
هرات فرستاد که در رکاب اقدس حضرت اعلی بوده علیقلیخانرا دلالت نماید که در موکب جهانگشای
حضرت اعلی از هرات بیرون آمده بجانب مشهد و اخذ او نهضت نماید که تا دامغان و بسطام
و دار المؤمنین استراباد رفته کل محال خراسانرا تا سرحد عراق بحیطه ضبط درآورند و مشار الیه
بسعادت ملازمت حضرت اعلی و ملاقات جناب خانی فایز گشته مطالبات خود را عرض نمود
و بعضی از ریش سفیدان شاملو که اختیار و اقتدار مرشد قلیخان مکروه خاطر ایشان بود جانب
نقیض گرفته با او بگفت و گو آمدند سخن او آن بود که چون هنوز قواعد قصر سلطنت استحکامی

نیافته

نیافته بنا بر مصلحت وقت و دولتخواهی تکیه بر اتحاد و یکانگی نموده بنیابت جناب خانی بدین
امر جسارت نموده بعضی امور برای خود تفصیل میدهد و بعد از آنکه خاطر از استقامت مملکت جمع شود
جز اطاعت و متابعت از اوامر بظهور نمیرسد مجملا میانه شاملو و استاجلو درین مواد گفت و گو
بتطویل انجامیده مفسدان در میانه افساد مینمودند مرشد قلیخان از استماع اینمقدمات بجهة جذب
خاطر علیقلیخان و طایفه شاملو متوجه جانب هرات گشته و بملاحظه وحی با بهرات رسیده بشرف
پابوس اشرف مشرف شد جناب خانی مقدم او را گرامی داشته تواضعات دوستانه بظهور
آورد هر چند طبقه شاملو در اعدام و افنای او سعی نموده علیقلیخان را اغوا نمودند که او را دفع نماید
جناب خانی راضی نشده تیغ او را در هرات که خلاف مهمان نوازی است از طریق صواب دور دانسته
خود را آلوده آن بدنامی نساخت اما مرشد قلیخان از تقریر بعضی سخن چینان که هیچ گروه خالی از آن
طایفه نیستند خوفناک گردیده روزی بحمام رفته بود شخصی با شمشیر برهنه بحمام درآمده یکی از دلاکان
که بمرشد قلیخان مشابهتی داشت بقتل رسانیده بیرون رفت مردم مرشد قلیخانرا مظنه آنکه
آنشخص بقصد او آمده بود آن دلاک باشتباه کشته شده بی تابانه بحمام درآمده او را بمظنه کردند خان
و از خوف و هراسی که داشت زیاده تأمل ننموده بی اختیار در کمال اضطراب بیرون آمده بمنزل خود رفت
اینخبر بعلیقلیخان رسیده بجهة اطمینان خاطر مرشد قلیخان بخانه او رفته بمصلحت وقت بعضی سخنان
دوستانه بمیان آورد و گفته شد دلاک را چنین مذکور ساختند که همانا آن دلاک معاندی داشته که

فرصت یافته تقبل دیرداخته اما فی الفور طایفه شاملو بر مرشد قلیخان ظاهر شده اعتمادی که بجانب ایشان داشت
زایل شد و دیگر توقف در هرات مصلحت ندیده کوچ کرده راه مشهد پیش گرفت و بطریق غزیقان بحر حوادث
که بسعی هرچه تمامتر خود را بساحل نجات رسانند و در حرکت مسارعت نموده خود را بمشهد مقدس معلی انداخت
و ابراهیم خان برادرش همچنان در هرات بود علیقلیخان از این رفتن ناهنجار کوفته خاطر شده و اظهار آزردگی کرده با ابراهیم
خان بی اتفاقی آغاز نهاد و ساعیان فرصت یافته ابواب فساد گشودند و میانه علیقلیخان و مرشد قلیخان سبب
وحشت سرانجام یافته از جانبین یکدیگر بی اعتماد شدند ابراهیم خان نیز از غدر شاملویان توهم نموده بطریق فرار از
هرات بمشهد مقدس رفت و این معنی موجب زیادتی وحشت گردیده اگرچه مراسلات واقع شد اما روز بروز اسباب
کلفت و کدورت از جانبین سرانجام می یافت تا آنکه ریش سفیدان شاملو علیقلیخان را تنبیه و تادیب اهل ولایت
نموده دادند باغوای جمعی از مفسدان بجهة انجام مهمات خراسان در موکب جهانگشای حضرت اعلی از دار السلطنه هرات
بیرون آمده قرار داد خاطرش آن بود که بکل مهمات خراسان رسیده هر کس را از منصوبان مرشد قلیخان بعلت
ندانند بر طرف نموده نصب کرده های خود تعیین نماید خواجه افضل وزیر علیقلیخان باعتقاد مرشد قلیخان محرک این
تصورات بود چون خاطر نشان علیقلیخان شده بود که سلطان علی خلیفه برادرزاده فولاد خلیفه که حاکم قاین بود باطنا
مرشد قلیخان موافق و متفق است علیقلیخان بطریق قاین نهضت نموده او را گرفته اموال و اسباب او را بحیطه
ضبط در آورده از آنجا متوجه ولایت ترشیز گشت و قورچیان با احکام مطاعه باحضار جمیع امرای خراسان خواه
منسوبان مرشد قلیخان و خواه غیر آن فرستاد که هرکس یکرنگ و یکجهة حضرت اعلی فی الله و یکدل یکجهت

بعسکر ظفر قرین پیوسته در ظل لوای شاهی حاضر گردد و مرشد قلیخان از آگاهی حال خبر یافته او هم کس بطلب
اتباع خود فرستاده از مشهد مقدس معلی بیرون آمد آنچه از مردم ثقه که اعتماد بر اقوال ایشان بود که مرشد
قلیخان بهیچوجه رای جنگ و فکر و نزاع نداشت و میخواست که فیمابین بسعی دولتخواهان بهم باصلاح آید
در رفع مظنه از طرفین نموده بیکدیگر ملاقی شوند و بدستور در موکب همایون شاهی بهر طرف صلاح دولت باشد
حرکت واقع شود احدی از ریش سفیدان طرفین قدم در وادی این گفت و گو نهاده مرشد قلیخان چند
کس فرستاده خواجه افضل و یکدو ریش سفید شاملو را طلبداشت که آنچه گفتنی باشد با ایشان گفت و شنید
نماید اجابت نکردند و خواجه افضل جرئت رفتن نکرده متوجه اصلاح این فساد نشد بلکه در تقبیح مرشد
قلیخان با ساعیان ظاهرا متفق بود بالجمله این دو لشکر بیکدیگر قرین شده در قریه سوسفید ترشیز در برابر هم
فرود آمده خیمه و خرگاه نصب نمودند و آمد شد سفیران و نامه و پیغام در میان بود روزی ابراهیم سلطان
شاملو که از اقوام مرشد قلیخان بود و امرای استاجلو علاحده فرود آمده اند بجهة تعصب اویماقیت
با طبل و علم و جیبه آراسته باردوی مرشد قلیخان با قشون آراسته رفت و او جمعی را باستقبال او
فرستاده بود و از مشاهده سواران صلاح پوش و آواز طبل خبر باردوی شاملو رسید که مرشد قلیخان با قشون آراسته
مستعد رزم و پیکار است و طبل جنگ میکوبد و چون تقدیرات آسمانی بسعی پرده نشینان محافل قضا از حجاب خفا
بجلوه گاه ظهور می آید علیقلیخان ملاحظه جانب احتیاط کرده از این طرف سوار شده و قول و دست راست
و دست چپ آراسته بترتیب مقدمات جنگ مشغول شد در موقف سلطان علی خلیفه که علیقلیخان او را گرفته

چند روز محبوس بود از تقصیر او گذشته مطلق العنان ساخته بود چون از اطوار علیقلیخان آسوده خاطر بود
در آغاز محاربه صف سپاه دیر آن خفته بر مردم خود بر شد قلیخان نوبت انعینی موجب تنزل سپاه شاملو شد
طایفه استاجلو دلیر شدند مبارزان طرفین دست بسیف و سنان برده از کثرت گرد و غبار روی هوا
پوشیده گشت علیقلیخان از چشم بر گروهی که مرشد قلیخان را دران میان تصور نموده بود افتاد از طریق حزم و احتیاط
غافل شده خود بجانب او گشته با فوجی از شیعیان شاملو که باتفاق او در معرکه تک و دو میکردند بجانب آنگروه
تاخته پراکنده و منهزم ساخت و در وقتیکه او بتعاقب آنگروه مشغول بود مرشد قلیخان و فوجی از اتباع او را
که با معدودی در طرف دیگر بودند چشم بر لوای پادشاهی افتاده همت بر این مقصود گماشت و آن در یکتای صدف خلافت
و شهریاری را بطرف خود آورده جمعی را باین عزیمت بآن طرف فرستاده ایشان موکب همایون را از جنود شاملو
خالی یافته و فرصت غنیمت شمرده بآن فوج قلیل که در ظل لوای ظفر انتما بودند حمله آوردند و الجماعت
تا بالکلیه پا نیاورده متلاشی و پراکنده شدند از اتباع مرشد قلیخان ابومسلم خان چاوشلو از امرای معتبر بود
بحضرت اعلی رسیده آن سریر آرای دولت و اقبال را بفرمان والی تقدیر که هزاران حکمت بالغه دران
مندرج و منطویست بجنگ آورده بمنزلان قضای سعادت افزای بآن طایفه دادند و ذات حمیده صفات
اشرف را در ضمان امان ملک منان باردوی مرشد قلیخان آوردند و طایفه شاملو شکست فاحش
خورده خواجه افضل وزیر با چهار صد یا پانصد نفر از اعاظم آن طایفه اسیر سرپنجه تقدیر شدند و اموال و اسباب
ایشان بغارت و تاراج حادثات رفت علیقلیخان چون از تعاقب آنگروه باز آمد از لشکر قول و علامت

چتر

تعجب

چتر ملک‌آرای حضرت اعلی را در آنمکان ندید از کماهی حالات خبر یافته انگشت تحیر و تعجب بدندان
گزیده از غفلتی که ورزیده بود اشک ندامت از دیده باریدن گرفت و در گرداب یاس و ناکامی عنان
از محاربه تافته قرین آه و ناله با کمال خذلان و حرمان خجلت زده و حیران که سرمایه سعادت ازین راه از
دست داده بود راه هرات پیش گرفت و مرشد قلیخان با سعادت ابدی توامان گردیده ازین عطیه عظمی
که از درگاه الهی باو کرامت شده بود کلاه گوشه شادمانیش تا رک گردون سودن گرفت و حضرت اعلی را
چون در گرانبها در صدف آن جای داده بطرز معهود بمشهد مقدس معلی عود نمود و حضرت اعلی که از
اوان طفولیت در میانه طایفه شاملو پرورش یافته با علیقلیخان و مردم او انس و الفت گرفته بود
وقوع این حال مکروه خاطر شریفش بود اما بدلالت ملهم اقبال آثار ملال از ناصیه همایونش زایل ساخته خاطر
اشرف را بدریافت زیارت حضرت امام الجن و الانس سلطان سریر ولایت امامت ابو الحسن
علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و ادراک خدمت شبانروزی آن روضه متبرکه اطمینان داده بهمین
عطیه عظمی مبتهج بود و مسرور بود و مرشد قلیخان الحق با طایفه شاملو او میانه سلوک کرده بعد از
شکوهش مفسدان رقم اطلاق بر ناصیه گرفتاران کشیده همه را قرین اعزاز و احترام گردانیده حکم کرد
که در میانه لشکر هر کس مال خود را از اسب و شتر و یراق بشناسد در ساعت تسلیم نمایند و ایشان در
رفتن هرات و توقف نمودن در رکاب همایون اعلی مختار ساخت و خواجه افضل را که تا غایت
وزیر علیقلیخان بود بمرتبه وزارت حضرت اعلی سرفراز ساخته هر کس از جماعت شاملو توقف اختیار نموده

بسمت ملازمت شدگان حضرت اعلی موسوم گشتند در سلک قورچیان و ملازمان و یوزباشیان رکاب
اشرف دراوردو نامه محبت امیز لطایف معهود جاکرانه بحلیقلیخان نوشته کله مندیهای دوستانه نموده
سوانح مذکور را باقتضای قضا و سرنوشت آسمانی حواله نمود اما خواجه افضل وزیر اقا بابان ملو قول از اسیر ایدند شد
در میانه طایفه استاجلو را رام نتوانستند کرفت از اندک روزی فوج فوج فرار نموده بهرات رفتند واز
طایفه شاملو بغیر از حسین بیک عیسی للو که جلوداری خاصه نزد او متعلق بود و در روز جنگ از موکب عالی جدا شده
بود و علی قلی بیک ولد شاهقلی بیک کرایلو که در وقت انهزام از مرافقت علیقلیخان باز مانده بقصد
ادراک ملازمت اشرف بمشهد مقدس عود نموده بودکس در مشهد مقدس و موکب همیون اعلی نماند مرشد
قلیخان اسباب سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی را سرانجام داده ارباب مناصب جنب الحضرت تعیین نمود
ومن حیث الاستقلال بر مسند وکالت و للکی تکیه زده جمیع اهل خراسان باو بازکشت نموده لوازم
تهنیت و مبارکباد بجای آوردند و در ممالک خراسان بیشتر از بیشتر اقتدار و استقلال یافت ذکر قضایای
اذربایجان و لشکر کشیدن عثمان پاشا سردار روم بجانب تبریز و تسخیر نمودن آن بلده فاخره و خرابی
که باقتضای دوران تبقدیر یزدی کار عالمیان بدان خطه فاخره وقوع یافت قبل ازین در طی
سوانح اذربایجان بر صحیفه بیان بقلم عنبرین نشان نگارش یافته که عثمان پاشا که در دربند شیروان بود
بمدد بیت خواندگار عرض نموده بود که بر کل مملکت شیروان دیگر حسابات بخط تسخیر و تصرف در آورده ام
وانچه سنان پاشا عرض نموده که سوای قلعه دربند محلی در تصرف نیست غلط است و بهمین باعث انند

که فرهاد

که فرهاد پاشا سردار شده بجانب اذربایجان آمد و در هنگامیکه رایات جلال در خراسان بود چنانچه سبق
ذکر یافت ایروان را مستقر شده قلعه ساخت و عثمان پاشا نیز تمامت ولایت شیروان و شکی را ضبط
نموده بمعتمدان سپرده خود روانه استنبول شد و در خدمت خواندکار متعهد تسخیر کل اذربایجان بلکه عراق شده
مرتبه وزارت و سرداری یافت و بعزم تسخیر اذربایجان با لشکر بیحد و مر روانه ارض روم و چون زمستان بیچی ئیل
بپایان رسیده شاه همدان بزم افروز نوروز تخاقوی ئیل چون ترکمان بقصد دلهای ارباب وفا از استکی
و برکشنکی تمام جلوه ظهور نمود و نوخطان ریاحین شاط افزای مجلس آرایان بزم بهار کردید نواب جهانبانی با قضای
ایام بهار و جوانی بتجرع راح ریحانی و لوازم عیش و کامرانی پرداخته از کلرخان لاله عذر کام ستان بودند
و درایام نشاط انگیز بهار را در عشرت آباد تبریز بخورمی حضور کذرانیده و با شیطان نام اهکر تبریزی که عتیقلی ان
قسیح اوغلی از ملک صفاهان آورده بود فی الواقع چهره آتش افروزش مانند کوره اهنگری می افروخت
تعلق و تعشق اغاز نهاده از باغ وصالش کلهای آرزو میچید و شاهقلی بیک عرب اوغلی روملو در باب او این
رباعی عجیب که گفته بود بیت کونکلم قوشی اول نرکس فتان اپاره کیمدر که انک غمزه سیدجان اپاره
نیطان شیطان ادیده کلری کرنوایسی امن راضیم ایمانی شیطان اپاره و دیگری نیز از ظرفا در باب او
گفته بود بیت عاشق چو رخ تو بیند از جان کذرد تیر مژه ات ز سینه بران کذرد از دولت
هم نامیست ای شمع فدای شک نیست که حق رجوم شیطان کذرد از سوانح این ایام انکه عارف
خان پادشاه هزاده تاتار که در شیروان کرفتار عساکر نصرت نشان شده و در قلعه الموت محبوس بود

لیغای

جوانی شاعر منش خوش سیما و بوفور اهلیت و استعداد موصوف بود غزلی بر سبیل حمد و ثنا گفته
بخدمت نواب جهانبانی فرستاده بود که مطلعش اینست بیت تمیز داری که ابوذر بند بر بوریا مزدور و
اخی سلطانه لایق بیر دعای بیر بام مزدور نواب جهانبانی بصحبت او رغبت نموده او را از قلعه بیرون آورده
در ملازمت عالی معزز و محترم داشته اکثر اوقات در مجلس خاص حریف بزم عزت و اختصاص بود اینمعنی موجب
حسد و اکراه خاطر علیقلیخان قبیح اوغلی و مقربان بساط عزت گردیده مشار الیه از طرز سلوک ایشان اینمعنی را
دریافته و توهم بخاطر خود راه داده از دار السلطنه تبریز شبی قرار بر فرار داده خود را بارض انداخته به
معسکر عثمان پاشا ملحق گشت القصه چون هنگام بهار و ایام شکوفه در زمان رسیر آمده هوا روی بگرمی آورد
کوه و صحرا از سبزه و شقایق آراسته و پیراسته گردید موکب همایون به ییلاق اشکنبر توجه نموده از آنجا بیار
جای تشریف بردند و سه ماه تابستان در ییلاقات بسر کرده ابواب عیش و عشرت و شادمانی بر چهره اهالی
و امانی شاه و سپاه مفتوح بود و در ساغری بلاغی محمد خان تخاق که قطع تعلق از ولایت تجویز نموده
دران حدود بسر و سامان بسر میکرد و باردوی گردون شکوه ملحق شده قشون آراسته بنظر رسانید درین اثنا
خبر آمدن عثمان پاشا متواتر گشته موجب تفرقه خاطر شد و احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر ممالک محروسه
صادر گشت قورچیان بهرام صولت تعیین فرمودند که از عراق و فارس و کرمان جمیع عساکر نصرت نشان را
قزلباش از روی غیرت و مردانگی متوجه پایه سریر اعلی گشته باردوی گردون شکوه پیوندند و مرکوز
خاطر شریف نواب جهانبانی آن بود که چون اول نشو و نما اغاز دولت و جهانداری است طوایف اخلاص

کلارین

گزین

گزین و عساکر ظفر قرین قزلباش بتعصب دین و غیرت مذهب جمعیت نموده بتدارک ما لهای پیش
در رکاب اقدس اشرف حضرت مردانه در با سپاه مخالف کارزار نمایند و مباشر عاطفت و استمالت نامها
باسم محمد خان و ولیخان و سیبخان و کل امرای طایفه تکلو و ترکمان که در عراق توقف نموده جهت تقیه
امیرخان در مقام شورش و فساد بودند بدین مضمون عز اصدار یافت که طوایف قزلباش صوفی و یکجهت
این دودمان ولایت نشان اند و جان باختن در راه ولینعمت ادنی مراتب اخلاص میدانند اگر جمعی از
جاده اخلاص منحرف گشته از و امری چند سانح شده که موجب نقار خاطر اشرف گشته جزای خود رسیدند
و دیگر برادران مدخل نبود و غباری از سلسله امرا و غازیان ترکمان در صفحه خاطر نیست چه او هم جانان
که از آن طایفه است در ملازمت اشرف معزز و محترم و منظور انظار شفقت است ایشان خیالات
فاسده از دماغ بیرون کرده خود را وسوسه آلود نسازند که این اطوار با دعوی ارادت و اخلاص
موروثی منافات دارد و مع ذلک مخالفان کمر تسخیر ملک ایران و استیصال طوایف قزلباش بسته
حالا غنیمت شهر شهره تبریز که کهن خانه صد ساله قزلباش و تختگاه قزلباش و سلاطین ایرانست
دارند باقتضای عقل دوراندیش عمل نموده با لشکرهای آراسته متوجه پایه سریر سلطنت مصیر گردند
و دامن ارادت و اخلاص صد ساله خود را بلوث عصیان آلوده نسازند و همت بران مقصور دارند
که در رکاب فلک فرسا مردانه بمعرکه کارزار شتافته بمدافعه دشمنان پردازند و بعد از دفع دشمن
بیگانه هر تقصیری که داشته باشند عرض نموده در انجاح مطلب خود کوشند چه ظاهر است که هرگاه

ملتمس

شهر تبریز از دست قزلباش بیرون رود مملکت آذربایجان که خلاصهٔ ممالک و لشکرخیز ایرانست بتصرف
مخالفان قرار گیرد نقص تمام بدین دولت راه یافته این فتنه بسایر ممالک سرایت مینماید و پیداست
که مآل حال قزلباش بکجا انجامد و بعد از روانه نمودن قورچیان و احکام عطوفت آیین مذکور تا یکماه دران
حوالی توقف نمودند که مبادا عثمانیان باستماع عزیمت قزلباش فراغ دانسته باشند و بعد از یکماه توجه او بجانب تبریز وقوع
انجامید امرای عظام در مجلس بهشت آیین جمع شده در باب محافظت تبریز و دفع شر آن دشمن قوی دست
کنکاش بمیان آوردند جمعی از عقلا و ارباب تدبیر که از اوضاع روزگار خبری داشتند مصلحت چنان
دیدند که بطریق زمان شاه جنت مکان شهر تبریز بر سمت راه مخالفان را خالی نموده و رعایا و اهل شهر را
بقراجه داغ که محال حصین زمین دار دفرستند و آذوقه در شهر نگذاشته تا جمعیت لشکر و آمدن امرای
ترکمان و تکلو جنگ را در حیز تاخیر انداخته راهها را ضبط نمایند که از هیچ طرف آذوقه باردوی ایشان
نرود و کسی بطلب آذوقه نیز بیرون نتواند آمد و بعد از جمعیت لشکر و در هر جا صلاح باشد مقابله و مقاتله روی
دهد بعضی از جهلا و بدمستان بادهٔ غرور این رای صواب را خطا شمرده مناسب چنان دیدند که هزار
نفس در شهر تبریز هست که لااقل نصف الجمع آن جلد کارآمدنی اند و بر سر اهل و عیال و اموال خود
ایستاده جنگ میکنند شهر را کوچه بند کرده مقرر میباید داشت که تبریزیان در کوچه ها بمدافعه مشغول بوده
راه دخل مخالفان را بشهر مسدود سازند و از اندرون اهل تبریز و از بیرون قزلباش جنگ اندازند و دفع
ایشان پردازند اکثر این رای را اختیار کرده بعضی از دیوانه مزاجان تبریزی که در خدمت نواب جهانبانی راه

خوش آمد

خوش آمد گواهی درستند لافهای گزاف زده نگذاشتند که شهر تبریز را خالی سازند چون همگنان این
رای خطا را صواب دانسته بتوقف اهل تبریز رضا دادند حکم اشرف عالی بر استمالت اشراف و اعیان تبریز
عز اصدار یافت که در دفع دشمن مردانه بوده فرزندان و متعلقان و جان و مال خود را از شر ایشان صیانت
نمایند چون خانه کوچ بیرون بردن موجب بیدلی شهریست احدی خانه کوچ بیرون نبرد که اینک ما نیز از عقب
با لشکرهای آراسته بمحاربهٔ ایشان کمر بسته ایم و نخواهیم گذاشت که از مخالفان آسیبی بایشان رسد و یکدو
نفر از امرای عظام خصوصاً پیرغیب خان استاجلو را با فوج لشکر خود بشهر فرستادند که باتفاق حسینعلی
سلطان برادر علیقلیخان که بنیابت او حاکم شهر و داروغهٔ آن مملکت بود سد راه کوچه بندها نموده مستحکم گردانند
و مردم شهر بمحافظت کوچه بندها و دفع صایل ترغیب نموده نگذارند که احدی از خانه کوچ بیرون برد
اگر کسی خانه کوچ را بیرون کند صاحب خانه را سیاست نموده اموال و اسباب او را بغارت و تاراج دهند
چون حکم عالی بمضمون مسطور بتبریز رسید تفرقه و پریشانی که از ورود آن گروه انبوه در دلها راه یافته بود
اندکی روی باطمینان آورده تبریزیان از روی عقیدت و اخلاص رضاجوی گشته دل بر آن حادثهٔ عظمی
نهادند و شروع در کوچه بند کردن محلات را قسمت نموده هر رخنه را در عهدهٔ اهتمام یکی از پهلوانان آن
محله کردند و بر سر هر کوچه بند شخص معتبری از قزلباش با جمعی مردم کارآمدنی گماشتند اما رهگذر سیل بلا
و رخنهٔ آتش غبار الخس و خاشاک نبستند و چون ارادهٔ ازلی بتخریب آن بقعهٔ شریف و اختلال و
پریشانی و تفرقه و پراکندگی اهل تبریز تعلق گرفته بود هیچ اثری سعی و اهتمام ایشان مترتب نشد بیت

آنچه کلک قضا رقم سازد ٭ کس تغیران نبر دارد ٭ چون ز تقدیر کرد کار جهان ٭ شد تبه کار آن نکو
روزان ٭ سعی و تدبیرشان مفید نبود ٭ اندر آیینه صورتی ننمود ٭ در این مقام مناسب چنان بود که برخی از
احوال تبریزیان نوشته کلک نکته پرداز گردانیده بر برخی رویم بر ضمایر منیر اهل عالم پوشیده نخواهد بود
که بلده فاخره تبریز مدتهای مدید دار الملک ایران و مقر سلطنه پادشاهان نافذ فرمان بود عمارت عالیه
از مساجد و مدارس و بقاع الخیر که سلاطین روزگار و حکام شهر دران ترتیب داده قری و مزارع
و مستغلات مرغوب برانها وقف نموده باغات و بساطین دلکش احداث نموده اند زیاده
ازانست که قلم الکن اللسان بتحریر شمه ازان تواند پرداخت و مردم تبریز در عمارت بیوت و مساکن
و تزیین آنها و اسباب و تجملات ما فی البیت بنوعی مبالغه مینمایند که خانه کمتر از بازاری خاسنگی منزل
عالی قدری دارد و در زمان خجسته نشان شاه جنت مکان علیین آشیان که یکدو مرتبه سلطان سلیمان
پادشاه روم اراده تسخیر آن مملکت آمد از مردم تبریز که بتشیع مفطری و ولای خاندان قدس نشان
صفویه موصوفند نیکو خدمتها در راه این دولت بظهور آمد و بدینجهة شاه جنت مکان را توجه و
التفات تمام بمردم آن شهر بود و چون سکنه آن بلده فاخره اکثر تاجر و اهل حرفت و صناعتند
مال محرفه را بایشان بخشیده مردم شهر را از تکالیف دیوانی معاف داشته بودند و در مراعات خاطر
انطایفه بنوعی توجه و شفقت مبذول میداشتند که قاضی احداث تعیین فرموده مقرر داشته بودند
که در ردعکان قضایا را در حضور قاضی احداث بوجه شرع پرسش نموده بر مجرمان ابواد حکم شرعی

نماید

نماید و جویه از احدی نگیرند و چندین سال مردم شهر بفراغبال زندگانی کرده و در تزیین عمارت
و اسباب و تجملات خانه و حلی و زیور نسوان چندانکه باید و شاید بتکلف مینمودند بالجمله آبادانی آن
شهر و کثرت خلایق و جمعیت اهالی آن بلده بجایی رسیده بود که در کل بلاد اسلام شهری بدان عظمت
و جمعیت و آبادانی نشان نمیدادند چشم زخم روزگار بایشان رسیده خرابی بان معموره راه یافت و مردم
انجا بقتل و غارت و نهب گرفتار آمده بقیة السیف بصد حسرت مهوان از وطن جدا شده و اشراف
و اهالی رجب کلام معجز نظام ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة از
اوج عزت بحضیض ذلت و خواری افتادند بالجمله چون آمدن عثمان پاشا بجانب تبریز محقق
گردید دهر چند شاه و شاهزاده نامدار احکام نصیحت آمیز بطوایف قزلباش خصوصا طایفه تکلو
و ترکمان فرستاده در دفع این حادثه از ایشان استعانت جستند و در مال حال خبر داده بانتظار
ایشان کشیدند مفید نیفتاد و طایفه تکلو و ترکمان در عناد و لجاج اصرار نموده احدی ازان
دو طایفه و لشکرهای فارس و کرمان و عراق بمعسکر همیون ملحق نشد نواب سکندر شان باردوی قرق
بجانب رمدول دربار توجه نموده نواب جهانبانی با قلیلی از امرا و ارکان دولت و قورچیان و ملازمان
خاصه شریفه که در رکاب اشرف بودند سپاهی بعزم محاربه لشکر روم از اردوی همیون و خدمت والد ماجد
جدا شده قورچی باشی با جمعی از قورچیان در خدمت نواب سکندر شان ماندند و موکب عالی شاهزادگی
با عساکر اقبال که عدد ایشان به دوازده هزار کس نمیرسید از مرند دامن کوه تبریز را گرفته منزل بمنزل شاهی

دو نزول ارتحال لشکر بیقیاس روم که از راه طسوج می آمدند کرده انتهاز فرصت مینمودند و مرتبه
قورچی از شجعان لشکر و مبارزان جنگ جوی زور آور را فرمودند که نزدیکتر رفته طرح جنگ اندازند
و حرفه کار را از دست ندهند هرگاه غلبه از طرف مخالفان بینند پشت خود را بقلل جبال کشانیده
بموکب عالی پیوندند و چون سپاهی سپاه قزلباش مشاهده رومیان گردید چند الای از الویه رومیه بر خلاف
معتاد از عرابه شده با گروه انبوه بمحاربه لشکر منصور شتافتند و فیمابین محاربات دلیرانه بوقوع پیوسته
جمعی کثیر از فراق رومیه طعمه شمشیر غازیان ظفر قرین شدند و بعد از هجوم سپاه روم غازیان حسب الامر
شاهزاده نامدار خود را از میان و لیبار جنگ کنان بکنار میکشیدند و چند نفر از مشهوران بی باک قزلباش
نیز درین دو مرتبه در معرکه کارزار شربت ناگوار هلاک چشیدند چون لشکر روم از حد شمار بیرون بود
و مقابله و مقاتله ایشان با این پایه مردم که در رکاب عالی بودند محال مینمود دستبردی نمایان نتوانستند
نمود و عثمان خان پاشا کوچ بر کوچ تا حوالی شوراب تبریز آمده نزول کرد و چون چشم اهل تبریز بدان
لشکر عظیم افتاد خوف و هراس بیقیاس بر ضمایر ایشان مستولی گشت دو سه مرتبه که رومیه هجوم نموده
بحوالی کوچه بند شهر نزدیک دولتخانه آمدند از ینطرف بمدافعه مشغول گشته فیمابین اندک محاربه بوقوع
می انجامید ما لافره رومیه غالب آمده کوچه بندها را با توپ و ضربزن از هم ریخته تا میدان صاحب آباد
آمدند بر سپاهی و رعیت ظاهر شد که دفع الحادثه ما فوق قدرت ایشانست ملاشی گردیده قدرت
آن نیافتند که یکجا جمعیت نموده بمدافعه مشغول شوند حسین قلی سلطان و بر غیب خان و هر کس از قزلباش

در شهر

در شهر بود در همان شب از شهر بیرون رفته بموکب عالی پیوستند و چون تبریزیان ارندد قزلباش
در شبکه اضطراب افتاده جهت حفظ حال و اهل عیال کامران بیک صدر که قاضی بود و مولانا محمد علی
ولد مولانا عنایت الله که مفتی و شیخ الاسلام بود بتخانه نزد عثمان پاشا اظهار اطاعت و انقیاد کردند
عثمان پاشا اگرچه در اول حال عتاب و خطابی چند با ایشان کرده بود اما چون جلادت و سپاهیگری
اهل تبریز را بسیار شنیده بود ملاحظه و احتیاط تمام داشت بمقتضای عقل و تدبیر ملک گیری
پیش آمده و اهل تبریز را استمالت ساخته مقرر کرد که بحال خود بوده تفرقه بخاطر نرسانند که من بعد رعیت
حضرت خواندکار اند و ایشان بشهر معاودت نموده آنچه دیده و شنیده بودند با اهل تبریز تقریر کردند
اما عقلا و مردم عاقبت اندیش میدانستند که رومیه کینه اهل تبریز در دل دارند و بجهت مغایرت مذهب با ایشان
نمی آمیزند بفکر کار خود افتاده اموال و اسباب خود را در زیر زمینها و نهانخانها و جاها که داشتند
مخفی ساخته خود یکیک و دو دو دست اهل و عیال گرفته شبها پیاده و سوار رو بوادی فرار می آوردند
و اگر نقدی همراه داشتند اجامره و اجلاف و بیدولتان هر طبقه که خواهان روز چنین بودند در سر
راهها ایشان را گرفته برهنه و عریان سر میدادند و عثمان پاشا بفراغبال داخل شهر شده دولتخانه شهر
سرا جهت قلعه مناسب یافت و از شوراب کوچ کرده بجانب چرنداب که طرف شمالی تبریز است رفته نزول
کرد و طرح قلعه انداخته بر لشکریان قسمت نموده شروع در کار کردند و در عرض چهل روز که رومیه
بتعمیر قلعه مشغول بودند اگرچه غازیان قزلباش که کوه سرخاب را پناه خود ساخته بودند اکثر اوقات

شبها و روزها خود را بحوالی اردوی رومیه رسانیده دستبردهای نمایان میکردند اما از کثرت عساکر
و ازدحام لشکر روم معلوم نشد و ایشان کار بر قلعه پرداخته حسب المدعا باتمام رسانیدند و ذخیره
فراوان که در شهر بدست ایشان درآمده بود و توپ و ضربزن و یراق قلعه داری بقلعه کشیده جعفر
پاشای خواجه را بحراست قلعه و حکومت تبریز نصب نمود و در اثنای تعمیر قلعه عثمان پاشا در تبریز بتجویز قتل عام
نمود بسبب ظاهری آنکه اهل تبریز با رومیه نمی آمیختند و شبها اجامره و اوباش تبریز بخیمهای رومیه رفته
اموال و اسباب میبردند و هر کرا فرصت می یافتند بقتل می آوردند و بر سر قلعه رفته آنچه روز کار کرده
بودند شب فرو می آوردند و بر عثمان پاشا ظاهر شد که تبریزیان مرتکب این امور میگردند و بحمام
در حمام بس کوچک حامیان فرصت یافته و رومی را بقتل آورده در چاه حمام انداخته بودند عثمان پاشا
از شنیدن این خبر شعله غضب افروخته ترکی گفته بود که تبریز خلقی عجب قوم طایفه و کل لر یعنی اهل تبریز
طایفه فتنه انگیز و تمام کشتنی اند و آثار عصیان و طغیان از بشره ایشان هویداست مجملا این حکم باقتضای
حاکم قضا از عثمان پاشا صدور یافته رومیان بمجرد شنیدن این کلمه تیغها کشیده و بشهر ریخته آغاز سرافشانی
نمودند و تبریزیان چاره فرار ندیدند که تا شب خود را در نهانخانها محافظت نموده شب سر خود گیرند
رومیه در بیرون هر کس را که دیدند بقتل رسانیدند و شروع در خانها کرده بهر خانه که راه یافتند مردم را
طعمه شمشیر بلا ساخته اموال و اسباب را نهب و غارت نمودند و بسیاری از نسا و صبیان را اسیر کردند فریاد
و فغان اطفال و اولاد و عورات بفلک اثیر رسید از جمعی که از مردم خیراندیش خدا آگاه انتظام کرده

عثمان

عثمان پاشا را بر سختی و درشتی سرزنش و استغاثه نموده او را از اقدام این امر شنیع باز آوردند و مشار الیه افواج
لشکریان را از قتل و نهب منع نموده بقیه السیف از بیم جان ترک اموال و اسباب نموده دست اهل و عیال گرفته
شب از شهر بیرون رفته در مواضع و محال قریبه پراکنده شدند و شهری بدان معموری و آبادانی بدست مخالفان
درآمده اموال و اسباب و ذخایر و دفاین لاتعد و لاتحصی که در بیوت و خانها مخزون بود بدست رومیه درآمد
و تحقیق و تفتیش اموال بنوعی کرده بودند که از خانهای بیت و زنی که اثاث البیت را مخزون ساخته بودند و خانه
و دیوار بر سر آن فرود آورده راه یافته ما فی الچاه را بیرون آورده بودند و این اعمال بر عثمان پاشا مبارک نیامده
بمقتضای لا یرحم الله من لا یرحم الناس از اثر آه مظلومان و شیعیان اهل بیت مورد غضب الهی گشته بی آنکه جراحتی
عارض ذات نامبارک او شود بمرض خناق گرفتار آمده رخت هستی بباد فنا داد و در عرض چهل پنجاه روز که رومیه
در شهر تبریز توقف داشتند سوای محاربات قلیلی که دو مرتبه در وقت آمدن یکدو مرتبه دیگر در گوشه و کنار روی
یافت سه کرت میانه قزلباش و رومیه محاربه بوقوع انجامید و در هر سه کرت فتح و ظفر قرین حال قزلباش بود

ذکر [illegible] که فیمابین لشکر قزلباش و رومیه [illegible]

تبیین این مقال آنکه بعد از آنکه رومیه بر تبریز مستولی گشته و قزلباشیه بیرون آمده بموکب عالی شهزادگی
پیوستند و آثار اقتدار ایشان بظهور رسیده مشخص شد که با انبوه مردم که همراه اند مقابله آن لشکر بیحد
در مقدور ایشان نیست نواب جهانبانی بازگشته در ازو مدول باردوی همایون ملحق گردیده و با قلی
بیگ قورچی باشی افشار که مرد عاقل با رای و تدبیر در اردو مانده بود مشوره نموده دانستند که خالی کردن

نکردن شهر در اول حال خطا بوده پس رای عقلا بدین قرار گرفت که چون شهر بدست رومیه در آمد و
تیر زبان پراکنده شدند حالا بجهة قلت لشکر و فقدان اعوان و انصار و کثرت مخالفان در مقابله و دفع
مرفه نیست صبر میکنیم که ایشان قلعه را تمام نموده کوچ نمایند در وقت کوچ بطریق وامی بعقب ایشان آمده
منزل بمنزل انتهاز فرصت نموده حسب المقدور الحجه توانیم بقتل آوریم بعد از آنکه ایشان برحد الکای خود رسند
بازگشته بر سر قلعه آئیم و سپاهی و رعیت آذربایجان را جمع آورده بتوفیق الله تعالی قلعه را مسخر سازیم و تدبیر
دیگر درین وقت مناسب نیست نواب جهانبانی از کمال غیرت و حمیت که مرکوز خاطر انورش بود راضی
بآن نمیشدند که تغافل گذرانند و در میان نواعقبال بکار قلعه مشغول باشند قرار دادند که بنفس نفیس متوجه
محاربه ایشان گشته بمصداق کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله تکیه بر عنایات الهی
نموده بقدر سعی و کوشش نمایند قورچی باشی و ریش سفیدان راضی بآن نمیشدند که آنحضرت بنفس شریف
مباشر حرب و سرداری شوند قورچی باشی التماس نمود که یکمرتبه او را رخصت دهند که بجنگ رفته لشکر را
بیازمایند اگر صرفه در جنگ بوده باشد مرتبه دیگر نواب جهانبانی خود متوجه شوند و اگر چشم زخمی رسد بلا از آن
درگاه برگشته باشد عقلای این راه را پسندیده تجویز نمودند و اردوی همایون کوچ کرده بدهی
که چهار فرسخی شهر است آمده نزول کردند و نواب جهانبانی قورچی باشی را سردار لشکر ظفر قرین نموده روانه
ساختند و محمد خان در موکب عالی توقف نموده و اما قورچی باشی بعضی امرا و مردم کار آمدنی را جمع
کرده پیشتر فرستادند و ایشان از رود خانه قوسیفنج که در جانب شرقی تبریز و سر راه عراق است بالا

آمده

بالا آمده سپاهی نمودند رومیه از ورود لشکر قزلباش خبر دار شده عثمان پاشا جغال اوغلی را که دلاور
بوفت اشجع رومیان بود سردار کرده با جمعی از امرا و پاشایان بر سر مدافعه ایشان فرستاد و ایشان زیاده
حسابی از قزلباش نگرفتند چون قول لشکر قزلباش در میان رود خانه بود مظفر جغال اوغلی در نهایه همان
قول جرخچی را بنظر در آورده از توپخانه و عرابه جدا شده دلیرانه پیش رانده بجنگ مشغول شدند و از جانب دیگر
دلیران لشکر قزلباش بموکب شتافته بازار گیر و دار گرم گردید و قول لشکر قزلباش که از رود خانه بالا آمده
نظر بر قول رومیه انداختند جلو ریز کرده یکحمله تاختند و دو سه از کسان آن قوم نابکار را بجای خود انداخته
بقتل آوردند جغال اوغلی از صدمات دلیرانه قزلباشهای نجابت قرار شعار تزلزل یافته روی بانهزام آورد
و غازیان قزلباش بفتح و ظفر اختصاص یافتند و جمعی از مردم معتبر زنده گرفتار شدند و جغال اوغلی در هنگام
انهزام خود را با دیان رهنده که برای روز چنین آماده داشت رسانیده و سوار شده بدر رفت لوریدی
حق سلو دعوی مینمود که من نیزه بجغال اوغلی رسانیدم اما ثبوت نرسید و چون عثمان پاشا ساعت
بساعت خبر میگرفت و خبرگیران خبر میرسانند که قزلباش خیرگی مینمایند او فشون فشون و فوج فوج
لشکر مدد میفرستاد و قورچی باشی بعد از شکست مخالفان و انهزام جغال اوغلی سرداران
از ورود کومک اندیشیده ملاحظه آنکه مبادا چشم زخمی واقع شود قزلباش را بمراجعت امر
نمود و چون روز باخر رسیده بود بازگشته بهمان رود خانه نزول نمود روز دیگر باردو آمده
سرها و اخترها و گرفتاران انجمن خجسته اثر شاهزاده عالمیان رسانیدند بتلطفات خسروانه اختصاص

یافت از مردم تبریز که از اردوی عثمان پاشا بعد از قتل عام فرار نموده بار دو آمده بودند استماع شد
که درین جنگ رومیان از قزلباش جابجا گریختند و عثمان پاشا جغال اوغلی را سرزنشها نموده بچنین دلیری
دستور ندهم منسوب میساخت ذکر رزم عظیم که میانه شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا
وقوع یافت بعد از چهار پنج روز لشکر که استراحتی یافتند نواب جهانبانی خود بنفس النفیس متوجه محاربه شده
یازده دوازده هزار کس که در اردوی عالی بودند روانه شدند چون طلیعه لشکر قزلباش مشاهده
رومیان گشت در همه مرتبه عثمان پاشا مراد پاشای بیگلربیگی قرامان و محمد پاشای بیگلربیگی دیاربکر را
سردار کرده با لشکر اناطولی بمحاربه لشکر قزلباش فرستاد و در کنار رودخانه [illegible]
طرفین بیکدیگر تلاقی شده معرکه حرب و قتال گرم گردید و حملات متواتر از جانبین بوقوع انجامیده رومیه
آثار اقتدار ظاهر میساختند نواب جهانبانی تاب غلبه و اقتدار ایشان نیاورده اسب جلادت در میدان تکاپو
بجولان در آورده هر چند قورچی باشی و ریش سفیدان دو نتوانسته بملاحظه حزم و احتیاط دست ممانعت
در عنان عزم شاهزاده زده از پیش رفتن مانع آمدند مفید نیفتاد و نواب جهانبانی قول همچنان پیش
رانده و یکه جوانان موکب عالی در نظر خجسته آن سریر آرای دولت و اقبال بطعن سنان جان ستان
بسیاری از رومیه را از صدر زین ربوده بخاک هلاک انداختند و تا غروب آفتاب جنگ و قتال بود و چون
شاهزاده عالمیان همت بر افنا و اعدام بیخ رومیان بسته با وجود آنکه زمانه کسوت عباسیان در
بر کرد لشکر قزلباش دست از محاربه باز کشیدند و پاشایان پای ثبات و قرار استوار داشته

مشاعل افروختند درین اثنا نواب جهانبانی شاهرخ را از طرف دست چپ از قول جدا کرده مقرر داشتند
که بر دست راست محمدخان حمله نماید مشارالیه با امرا و لشکر ذوالقدر و مردم قراجه داغ و سنجاقداران
و جماعتی که در دست چپ میباشند از موکب عالی جدا شده چون بمیانه رودخانه در آمدند و قلب رومیان
در نظر خود اندکی بیشتر راندند و چون از رودخانه بالا آمدند بعقب قلب رسیده بودند چون اوزبفر از
عقب قلب بجوش رومیان رسید و ملازمان موکب شاهزاده نیز حسب الارشاد جلو انداختند رومیان
با وجود کثرت سپاه و قلت غازیان بی‌محابا بمجرد آنکه اوزبفر از عقب قلب پدید ولاوران پیش جنگ
دلیرانه پیش آمدند پای ثبات و قرار ایشان متزلزل گشته قول بهم بر آمد پاشایان که در قول بودند
لحظه چند صبر نموده هر چند در مقام مدافعه کوشیدند مفید نیفتاد پشت بمعرکه کرده راه فرار پیش گرفتند
اما چون لشکر قزلباش در پی سر ایشان بسیار بود در وقت انهزام با فنا رسیده محمد پاشای
بیگلربیگی دیاربکر و مراد پاشای بیگلربیگی قرامان هر دو گرفتار شدند محمد پاشا را چون زخم قوی یافته
بود احتمال زیستن نداشت سر از تن جدا کرده مراد پاشا را که علیخان بیگ شمس الدینلو گرفته بود
زنده با دیگر گرفتاران که معظم ایشان یوسف آقای چاشنی‌گیرباشی خواندگار بود بنظر انور
رسانیدند و درین معرکه نیز بسیاری از رومیان شربت ناگوار فنا چشیدند و غازیان قزلباش تا
چشمه‌آب که اردوی رومیه فرود آمده بود تعاقب کرده جنگکنان نموده چند کس از میان خیمه‌ها گرفته
آوردند و چون شب تا روز میان غازیان و رومیان حایل شد امرای عظام و عساکر بهرام انتقام

در موکب عالی شاهزاده کردون حشمت شام از موکب یکبار آمده روز دیگر بدین سرها و اخبار ظفرها و بار رسیدن
لمبرداکی که از هر کس جا درسنده بود مشغولی فرمودند و سردار را با چند نفری که قابل نگاهداشتن بودند
باردو فرستاده از انجا بقلعه قهقهه بردند و دو سه روز در حوالی رودخانه قطور تفنج توقف نمودند
که اسبان از تک و دو و اسایش یافته دیگر باره متوجه موکب قتال گردند و از رهگذار رومیان نیز عثمان پاشا چهل
پنجاه هزار کس مقرر داشت که در حوالی اردوی خود کشیک داشته منتشر نشوند و از جلادت مردان
یکهتاز نواب جهانبانی که با اندک مردمی بدیشان تلاش نمودند تعجبها نموده بودند اما از غایت کثرت
و ازدحام از یکطرف بحرب و قتال سبز نمی شستند و از طرف دیگر قلعه میساختند بالجمله بعد از سه چهار روز
که لشکر و متوردان فی الجمله آسوده شدند دیگر باره تمهید مقدمات جنگ کرده قرار دادند که چون
عثمان پاشا خود متوجه حرب نمیشود و جنگ سلطانی وقوع نمی یابد اگر بتوفیق الله در هیچ مرتبه هر گروهی
که بجاربه کمر بند ظفر با هم تا میان اردوی رومیان عثمان باز کشیده بطریق شبخون باردو ریخته تا
صرفه جنگ باشد بقدر مقدور سعی و کوشش نموده آثار روز رستخیز بظهور آوریم و هرگاه غلبه از کثرت
مخالفان مینده باشد جنگ کنان خود را یکبار کشیده همه روزه آتش شور و شیون مشتعل گردانیده
مخالفان را آسوده نگذاریم با مقتضای این عزیمت متوکلا علی الله پسند کردون خرام برایده اعلام
ظفر افراختند و جز همین قال بر قرق فرقه ساعی شاهزاده عالمیان افراشته بهادران موکب
نصرت قرین دار به علم از دهای پیکران فارس مضمار دلاوری جمع آمده ها هین نشسته متوجه

موکب

موکب قتال گردیدند و چو جمیع لشکر ظفر قرین قریب باردوی رومیه رسیده رومیان که بحراست
دیگبانی اردو مامور بوده‌اند در کنار اردو دیل بسته پیش نیامدند و از ینجانب نیز ملاحظه حزم و احتیاط
کرده کس پیش خود را ملاحظه نمودند که مبادا مکر و خدعه از ایشان بظهور رسد مجملا از روز ایلغار
رسانیده از طرفین جنگ و جدالی وقوع نیافت آخر روز در همان حوالی فرود آمده و قراولان باطراف
و جوانب فرستاده حکم قضا امضا نفاذ یافت که امشب لشکریان پاس داشته قریب بصبح فدایی وار
باردو ریخته تا جمع شدن لشکر رومیه از دقایق قتل و کشتن دقیقه فرو گذاشت ننمایند اندکی از شب
گذشته بود که غازیان قراول قدم جلادت پیش نهاده یکبار باردو رسیدند و خود را بخیمه از خیام رومیه
انداخته یکدو کس را گرفته بیرون آوردند و بنظر خجسته شاهزاده عالمیان رسانیده نواب جهانبانی
از ایشان سوال کرد که دیروز چرا رومیه بجنگ پیش نیامدند ایشان مردم مجهول بودند و از رته کار
خبری نداشتند اما همچنین تقریر کردند که ظاهرا سردار اعظم جلوتی کرده مشورت شد در باب کوچ کردن
داشتند و پاشایان و لشکریان بخرواست اردو بخدمت دیگر مامور نمودند درین اثنا آتش
بسیار در اردوی رومیه افروخته شد بطریقی که فرمنهار را آتش زنند شعله آتش همه جا بلند شد مردم
صاحب وقوف گفتند که این علامت کوچ کردنست که هر کس همه در خیمه خود جمع کرده آتش زده اند
و بعضی موید قول گرفتاران مذکور گشت نصف شب بود که شخصی تبریزی که در اردوی رومیه
بقبل حاجت یکی از خرهی در آمده بود تقریر کرد که عثمان پاشا در روز بود که کوفت خناق بهم رسانیده

بیرون نمی آمد و بسبب لقضای سرم اجل گرفتار آمده انهم در گذشت و بروز از خلایق پنهان داشتند و جمال
اوغلی متکفل امر سرداری شده افواه روز با پاشایان و ریش سفیدان را جمع نموده صورت قضیه را ابراز نمود و
همه بکوچ کردن قرار گرفت صبحی کوچ خواهند کرد اما جعفر پاشا را چند روز پیشتر بقلعه فرستاده ذخیره سالیان
سرانجام نموده بود جمعی از ارباب این گفتند که هنوز مهمات قلعه انتظامی نیافته بعد از رفتن ما قزلباش قلعه را
بآسانی میگیرند جواد دو سه روز بهزار تفرقه گذشتن و سیم جمال اوغلی جعفر پاشا را در بودن و رفتن مخیر
ساخت مشارالیه جواب داد که اگر من داخل قلعه نشده بودم چنین میکردم حالا که داخل قلعه شده ام
بیرون رفتن بمجرد فوت عثمان پاشا نقص دولت پادشاه ماست من رضا بقضای الهی داده توقف
مینمایم شما کوچ میکنید انچه سانح شود الحکم لله العلی الکبیر ان شخص کنکاش بمنزل خود آمده صورت
واقعه را باین شخص تبریزی تقریر کرده گفته بود که صباح کوچ میکنیم چون لشکر قزلباش قریب است
محتملست که فردا جنگ عظیم فیمابین واقع شود و تو در میانه ضایع شوی اگر میتوانی تا هنوز نسب
است خود را باردوی قزلباش رسان و چند کس همراه من کرد چون سیاهی قراولان قزلباش
نمودار شد باز گشتند و آن شخص چنین تقریر کرد که رومیه را از قضیه فوت عثمان پاشا و جلادت
و مردانگی شاهزاده عالمیان و جرگی قزلباش تزلزل احوال اند و مشکل مینماید که طایفه ینکچری و جمعیکه
بحراست قلعه مامور بودند قرار توقف قلعه دهند و هرگاه ایشان توقف نکنند جعفر پاشا نیز
بالضروره خواهد رفت و چون دور از کار نبود همگنان این صورت را بر توفیق ایزدی صحیح دانسته

بالجمله

بالجمله ازین اخبار غلغله نشاط در میانه لشکر قزلباش افتاده آثار بشاشت و خوشحالی بظهور
آوردند صبحی ترتیب اسباب مقدمات جنگ کرده و قول همیون آراسته با وجود قلت غازیان
و کثرت و ازدحام مخالفان متوجه معرکه قتال گشتند و جمال اوغلی که متکفل امر سرداری شده
بود لجزم مراجعت کوچ کرده جمعی کثیر را در پیش و جمعی غفیر را در عقب تعیین نموده بملاحظه و احتیاط
تمام راه مراجعت پیش گرفتند و چون لشکر منصور از جوانب یورت رومیه گذشته
و در حوالی منزل غازیان برومیه رسیده دست بآلت قتال بردند و از آنطرف نیز فوج فوج
بمدافعه پیش آمده جنگ کنان طی مسافت مینمودند نواب جهانبانی قول همیون را از جوانب بیشتر رانده و غازیان را
بکار به ترغیب نمودند و بهادران موکب اقبال جلو ریز بمخالفان رسیده آثار مردانگی بظهور آوردند و مخالفان را
میانه عرابه و شتر و اغرق راندند و الحق که درین روز که عثمان پاشا از میان رفته و لشکر روم بیسردار شده بودند
اگر لشکر قزلباش اندکی از آن زیاده میبودند و اهتمامی در جنگ میکردند ممکن بود که شکست عظیمی بایشان رسیده
یکباره مستاصل کردند و باین صورت واقع نبود که اینمعنی بوقوع نپیوست اول آنکه لشکر قزلباش بسیار
کم بودند و رومیه بر کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافته میدانستند که نواب شاهزاده عالمیان زیاده از
ده دوازده هزار کس همراه ندارد و مع هذا میانه امرای عظام بازار نفاق گرم بود و اکثر امرا
با علیقلیخان قبیح اوغلی که مورد تربیت گشته محسود دیگران شده بود و مکث و بد ابور الحود دیگر فتنه
جرجی گریز بطایفه استاجلو منسوب ساخته بود صفای بد داشتند و نمیخواستند که مردم او در میانه

در میانه قزلباش مردانگی بهمت یافته بفتح و ظفر اختصاص یابند و دیگر آنکه چون قزلباش بیمحابا به میانه لشکر
و احمال و اثقال رانده دست ایشان بغنایم رسیده تمام طمعان مال و دست بجیت که طبیعت اکثر
لشکریان بان مجبول است شروع در نهب اموال کرده آنچه از شتر و یراق بدست هر کس افتاده همت بر بردن
بردن آن گماشته دست از محاربه باز داشتند رفته رفته لشکر کمتر میشد و آنقدر اری که یافته بودند نقصان
پذیرفت و دیگری آنکه چپاول اوغلی نیم فرسخ راه قطع نموده از چپنداب شیبک غازیان رسید چون مشاهده نمود
که قزلباش بیمحابا بیشتر رانده اند و جنود رومیه بهم برآمده منهزم میگردیدند بعقل کامل و تدبیر صایب عمل نموده
فی الفور در همانجا فرود آمده خیام لاقاعده که در میان رومیه معمول است تنگ بیکدیگر نصب نموده از دخول
سد و ساختند و عرابه بر کناره اردوی خود کشیده تکچیانرا بر پشت عرابه باز داشته بلوازم محارست
پرداختند و چون از طرف قزلباش زیاده حرکتی نشده متوجه جنگ عرابه نشدند رومیان که منهزم
بانهزام بودند دل قوی ساخته از خوف و هراس بیرون آمدند و نواب جهانبانی چون برین حال وقوف
یافت و از متفرق شدن قزلباش آگاه شد با وجود آنحال اراده نمود که با لشکری که در قلب حاضر بود
بیکبار رنداهی دار جلو انداخته صورتی که عقل تقدیر باشد بجز ظهور آید امرای عظام و دولتخواهان
جنگ عرابه را صلاح ندیده عنان بارگی صبا رفتار شاهزاده نامدار را گرفتند و در فسخ آن عزیمت
مبالغه الحاح نمودند نواب جهانبانی بصوابدید دولتخواهان که مطلب ایشان ظاهرا جز سلامت
بدن بی بدیل آنحضرت نبود عمل نموده دست از محاربه باز داشته در حوالی چپنداب فرود آمدند

درین

و درین جنگ اگرچه سر و اضرعه کمتر آوردند اما غنیمت بسیار بدست لشکریان افتاد و چون رومیه از
شیبک غازیان کوچ کردند نواب شاهزادگی با ملازمان موکب عالی از یورت خود سوار شده بعقب لشکر روم
افتادند که هر جا صرفه در جنگ باشد جنگ کرده هر سیج منزل ایشانرا آرام نگذارند و تا قضیه طسوج بدین قاعده
تعاقب مینمودند و غازیان اظهار فرصت نموده خود را بر رومیه زده طرح جنگ می انداختند و جمعی کثیر را
طعمه شمشیر هلاک میساختند و سرها و اسرها بنظر خجسته اثر میرسانیدند تا در موضع مایان جنگ عظیم بوقوع آمد
اسمعیل قلیخان و طایفه شاملو بسبب جلادت پیش رانده در رومیه زور آورده بمدافعه ایشان شتافتند
و غازیانرا بازگردانیده از قضای الهی دران صحرا آب انداخته بودند که از طایفه شاملو بدانجا افتاده اسبان
تا سینه بگل فرو میرفتند و رومیه زور آورده اگر لحظه دیگر مدد نمیرسید جوانان کار آمدنی شاملو بقتل
میرسیدند پیر غیب خان استاجلو که چرخچی بود بمدد پیش رفته رومیانرا پس نشاندند و غازیان شاملو بصد
تشویش و تعب از وحل بیرون آمدند یکی از برادران اسمعیل قلیخان با جمعی از طایفه شاملو دران قضیه
بقتل رسیدند از ملازمان موکب جهانبانی شاه حسین بیک ولد زینل بیک شربتدار و محمد بیک
ولد تو سلگان و آنقدر که در سلک مقربان بودند مقتول شدند فی الجمله درین روز زیاده کاری
از پیش نرفت و علیقلیخان فتح اوغلی با بر سوء مزاجی از رشک و حسد ارباب مناسب مقربان بساط دولت
با یکدیگر میباشد با اسمعیل قلیخان دشمنی داشت با پیر غیب خان اظهار کدورت نمود که امداد خان شاملو نموده نگذاشت
که او بین الاقران خجلت زده مغلوب گردد هرگاه که میان اعیان لشکر شیوه نفاق و عدم اتفاق بمیان

بدینسان رواج داشته باشد پیداست که چه بهم ارسش رود نواب جهانبانی تا طلوع دست ارتکاب
بلند نداشته بقدر مقدور در لوازم سعی و کوشش بجا می آوردند و الحق در هیچ رکن و جای از نواب جهانبانی
تقصیری واقع نشد و در روزی که متوجه و قتال گشتند تا چهارده روز دریغ و خفتان از تن بیرون نکردند
همه روزه از صبح تا شب اوقات صرف بکار نموده همت بر افنا و اعدام آن طایفه گماشتند اما مخالفان
زیاده از حد شمار بودند و معاودت آن لشکر بقصبه فوق ملازمان عالی بود نفاق جبهه کان قزلباش را
خود چه گویم که دیده بصیرت شان از زلال انجلا پوشیده شده بود و آن همت در نهاد شان نبود که وسواس
شیطانی را از دل بیرون کرده قدم بر جاده اخلاص نهند و بعضی لجاجت و عناد سر رشته تدبیر از دست
داده درین قضیه با جمیع رفقا نیت و همراهی نکردند القصه رومیه چون با لکای خود قریب شده بودند بازگشتن
و بمسخر قلعه بر ضمن اولی و انسب دانسته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده و بظاهر شهر [illegible]
شنب غازان نزول کردند و کس بخدمت والد نامدار فرستاده گاهی حالات معروض داشتند نواب
سکندرشان نیز با اردوی اغرق از کمره ری کوچ کرده بشهر آمده منازل میر اسد الله صدر ششتری جهة
دولتخانه همیون قرار یافته در انجا نزول فرمودند و هر یک از امرا و ارکان دولت در یکی از منازل
خوانین و اعیان آن شهر مسکن گرفتند راقم حروف در اردوی معلی بود روزی که بشهر آمد طارمه نهر
بنظر درآورد و جمیع خانها که بطلا و لاجورد تزیین یافته بود خراب شده و درها و پنجره های نقاشی کنده
بجای هیمه سوخته شده بود و درختان باغها و باغچها قطع شده همه سالیانه بقلعه کشیده بودند و از

هزار

هزار خانه دلنشین یگانه که استعداد نشیمن یکی از اوسط الناس داشته باشد سالم نمانده بود جمیع
دکاکین و خانات کاشی کاری و طبقه و حمامات ویران شده احیا و قتیلان تبریزی همچنان در کوچها
و بیوت و بازارها افتاده بود مجملا شهری نشاط انگیز تبریز با انهمه نزاهت و خرمی که داشت ویرانه بغداد آمد
که از مشاهده آن خاطرها مشوش و دماغ سنگین دلان پریشان میشد مولانا وقوعی تبریزی این بیت را
مناسب حال گفته بیت وقوعی گر بلای سنگین روم میدهد ورنی دلم از حسرت تبریز ویران تر ز تبریز
است نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان میر جعفر والد میر راستی محتسب الممالک را امر فرمودند که
چند روز اوقات صرف تجهیز و تکفین قتیلان نموده بدفن کشتگان پردازند و کوچها و محلات را از نوش
روث دلانه ستوران که در فقدان علوفه سقط شده بر روی یکدیگر ریخته بود پاک گردانند و مردم
تبریز که بقرا و مزارع پراکنده شده بودند بتدریج بشهر جمع شده خانهای خود را ویران و درهای
و دفاین نشان ندیدند امرا و ارکان دولت و ارباب مناصب و غیرهم هر یک در منزلیکه فرود آمده
بودند فی الجمله تعمیریکه محل سکنی تواند بود نموده شهر تبریز بسعی اغوز اردو و اهالی تبریز تعمیری یافته
دران زمستان قشلاق همیون دران بلده جنت نشان واقع شد ذکر محاصره قلعه تبریز و فتح آن
که در آخر [illegible] دریای قلعه در [illegible] چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی
بان تعلق گرفته بود که خطه فرخ انگیز تبریز بتصرف رومیان درآمده خرابی بان بلده طیبه راه یا
و اهالی انجا که چندین سال بفراغت و عافیت گذرانیده سرمست باده نخوت و غرور بودند از

بحکم تقدیر رضا باید داد

جدا شده بانواع شداید و محن گرفتار و در زمان ناسپاسی امتداد ایام فراغت و فراهم آمدن اسباب
جمعیت اختلال احوال نکرده عبرت افزای عالمیان گردد و در زمان دولت و جهانگشای اختر
برج کامرانی و اقبال امنی شهر سپهسالار ستوده خصال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که امروز تخت فیروز بخت
سلطنت اثر از وجود فایض الجود رفعت آسمانی و زینت دو جهانی دارد آن اختلال روی بانحطاط
آورده متنزهات از و منه دکنا که رشک گلستان ارم و از خس و خار حوادث از نزاهت و خرمی افتاده
بود و همین اقبال آن تایید یافته حضرت ذو الجلال بطرفها و بنیاد دولت بی زوال در آمده ظلمت آباد
فتن و فتور بمطلع تیغ آتش اثر روشنی یافته پرتو اکسیر عالم امن و سلامت گردد لهذا دران زمان
هر چند سعی و اهتمام در دفع این حادثه بیشتر کردند کمتر نتیجه داد لطفی امور که در پرده خفا مستور بود بحیز
ظهور می آمد که ان امر لایق را عایق میگشت بالجمله چون اردوی همیون در تبریز نزول نمود امرای عظام
اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورده چند جا سیبه تعیین شد جانب شرقی که طرف میدان صاحب آباد
و مسجد حسن پادشاهست سیبه نواب جهانبانی و ملازمانی خاصه آنحضرت و علیقلیخان قبچاق اوغلی و اتباع و جماعت
تبریزی قرار یافت و در جانب قبلی که طرف محله سنجاران و جویه بست یکسیبه بقورچی باشی و قورچیان عظام و بعضی
امرا قرار گرفت و یکسیبه بامیرخان و طایفه ذو القدر متعلق گشت محمدیخان تخماق و تاپنان و امامقلیخان
قاجار و مردم قراباغ هریک متعهد یکسیبه شدند اما دو طرف قلعه که جانب غربی و شمالی بود خالی ماند که چنبه قلعه
لشکر محاصره نشده و چون گاهی آوازه آمدن لشکر ترکان و تکلو و ذو القدر فارس باسر سید مقرر شد که

اگر

اگر ایشان آمده در مقام مددگاری باشند دران طرفها سیبه پیش برند و مرد پلدار و کمک در انجه بکار
قلعه بر ممالک ارفند بالجان رقم شده و یراق توپ ترتیب یافته مراد بیگ توپچی باشی شروع در توپ ریختن
کرده و تا اتمام توپ از میان مدرسه حسن پادشاه نقبی اختیار کردند که بمیان قلعه زده شود و نقبچیان آهنی جنگ
شروع در حفر نقب نمودند اما سوانح عجیبه در ضمن محاصره دست میداد که موجب دلشکستگی عموم سپاه میشد اول امرای
که سانح شده موجب اکراه خاطر شاه و سپاه و باعث شکست قزلباش و دلیران محصوران گردیده قضیه
گرفتاری شیخ خان مهردار است که از عظمای دولت و بزرگ طایفه ذو القدر بود و از تقدیر ایزدی
بوقوع پیوست شرح این سانحه عبرت افزا آنکه مشار الیه مرد شجاع دلیر مردانه بود و در عالم غیرت
و جمعیت بر وی دستور مینمود که در میانه شهر تبریز که خانه صد ساله قزلباش است و پادشاه قزلباش و جمع
امرا و ارکان دولت عظمی تشریف حضور داشته باشند جعفر پاشا که مرد افکنه خواجه سرائیست در
دولتخانه همیون در عمارت هشت بهشت نشسته خطبه بنام خواندکار روم خواند و در تسخیر اضطراب عجب دارد همه روزه
اظهار میکرد که تا این قلعه مفتوح نشود خواب زندگی و آسایش بر ما حرامست و از رعایت جمعیت از طریق
حزم و احتیاط غافل افتاده و دو هفته اول سیبه خود را پیش برده بخانه که حوالی دیوار قلعه بود در آمد
نواب جهانبانی این جلادت و مردانگی و تیز عنانی را مستحسن نداشته و دو مرتبه کس فرستاده منع کرد
که از آنجا برون آمده مرتبه مرتبه سیبه را پیش برد و هر چند پیش رود پشت خود را بکومک و [illegible]
استحکام دهد و خاطر جمع نموده پیشتر رود خان مذکور جواب پیغام فرستاد که رای جهان آرای صایبست ا

و چنین میبایست ما چون آمده ایم بازگشتن را لایق ندیده ایم همت یار باشد که درین دو سه روز بمقتضای
ربانی و بیمن همت اقبال همیون یا بمراد برسر گردد نیم پای یا مرد وار بر سر همت کنیم سر
چون منشور گرفتاری او بر لوح قضا ثبت شده بود در توقف انجام امر از نمود نواب جهانبانی روز دیگر بیری بیک
ایشیک آقاسی باشی شاملو را نزد او فرستاده اند که او را تفهیم نموده از انجا بیرون آورد مشار الیه نزد
او آمده این گفتگو در میان بود که رومیه در وقتیکه اکثر لشکریان و اهل کشیک شب متفرق شده کنکچیان
رو در منور نمایده بودند علی الغفله از قلعه بیرون آمده بدان سیبه بیخته جمعی نکجی دهنه کوچه را که محل آمد شد
بود گرفته بضرب کلوله تفنگ راه آمدن کومک مسدود ساخته و جمعی دیگر بران خانه محیط گشته از در و پنجره
تیر و تفنگ بسیار انداخته اولاد امیر الخانه متولی گشته داخل شدند و شاهرخ خان ولد ابو القاسم سلطان
ولد او مشهور بتر و هر بار که از امرای معتبر و شجاعان روزگار بود و بیری بیک ایشیک آقاسی باشی و چند نفر
دیگر که در انجا بودند جنگهای مردانه کردند و شاهرخ خان زخمی شده گرفتار شده و دیگران شربت شهادت
چشیدند چون رومیه اطلاع یافتند که او شاهرخ خان است فی الفور بازگشته او را بقلعه رسانیدند
و در شهر هر چه بیرون آمدند رومیه و جنگ سیبه با هر خان اشتهار یافت از همه طرف قزلباش هجوم
نمودند تا رسیدن ایشان رومیان بازگشته او را بقلعه رسانیده بودند از وقوع این حال غلغله نشاط در قلعه
بلند گشته کلال و ملال در دلهای بیرونیان راه یافت محصوران در قلعه داری دلیر گشته قزلباش شکسته
خاطر شدند نواب جهانبانی با وجود این حال ملال و کلال بخاطر بیهمال راه نداده فرمودند که هر سال ده برج کرده

سخن

سخن و نیعمت اشنود نتیجه آن جز ذلت و پشیمانی نخواهد بود اما چون در راه دین و دولت کوشیده
بود بازماندگان او را نوازش نموده منصب مهرداری را به سلمان خان ولد او عنایت فرمودند و همچنین
منصب ابو القاسم سلطان بطهماس قلی سلطان ولد او مرحمت شد رضاقلی بیک ولد بیری بیک را که جوان
صاحب جمال خردسال بود بجای پدر ایشیک آقاسی فرمودند و طایفه ذو القدر بدستور در همان سیبه معین گشتند
اما بجز کشیک نگاه داشتن و محافظت سیبه کاری نتوانستند کرد و دیگری از سوانح مکروهه آن بود که توپی
که بکله کوب مشهور بود پانزده من سنگ می انداخت و از توپخانه شاه جنت مکان در یکی از قلاع مانده
بود بپای قلعه آورده برجی از جنوب جانب تبلی نصب نموده می انداختند تا الصبح ج ارضه هر کلوله
آن ریخته شده بود رومیه میان رو در سیبه بخته مردم را بضرب کلوله تفنگ پراکنده کرده ریسمانها
بر حلقهای توپ انداخته و تا جمع شدن مردم هجوم نموده توپ را پای دیوار کشیده از انجا بقلعه
رسانیدند دیگری از سوانح آن بود که بعد از دو ماه که اسباب توپ ریختن مهیا شده بود و اعیان
قزلباش جمع شده متوجه سرانجام امر مذکور بودند چون قالب آن بشدت شتا و عدم بدیه آفتاب
خوب خشک نشده بود و رطوبت داشت مس که در کوره گداخته شده بود و بقالب سر دادند جوش خورده
از قالب بهوا رفت و باطراف و جوانب منتشر و ریخته نزدیک بان رسید که از اصابت عین الکمال که چشم
زخمی بذات اقدس عالی بجهت توپ ریختن که در ان انجمن تشریف حضور داشتند رسیده از تب
مس گداخته افروخته متضرر و تافته و بعد از دو ماه که انتظار توپ ریختن کشیده بودند تعطیل یافته بعد

ازان برج و ارک توپچی باشی ولد حیدر بیک که از جمله مقربان بود بموجب تخمین مامور گردید و در عرض
پنجاه روز اسباب آن مهیا ساخته در ساعت سعد که اهل نجم اختیار نموده بودند مجلس انعقاد یافته
در زمین سیبهٔ بیرون [؟] اقبال توپی بزرگ که بیست و پنج من سنگ می انداخت حسب الامر ریخته و توپ را
بسیبه نواب جهانبانی برده نصب نمودند و توپچیان بکار خود مشغول گشتند و نقب نیز پیش رفته و مردم صاحب
وقوف از روی تخمین و قیاس تشخیص دادند که بقلعه رسیده شبی موازی سی و چهار کس از جوانان کار
آمدنی تعیین نموده بنقب فرستادند که سر نقب را سوراخ کرده بقلعه درآیند و کرنا نواخته چون آواز کرنا
برآید از سیبهها همه یورش نمایند چون تسخیر قلعه دران هنگام رقم پذیر کلک تقدیر نشده موقوف بزمان دولت
و جهان آرای نواب کامیاب همچون شاهی ظل الهی بود حوادث عظمی بظهور آمد و در امور که باعث تعویق میشد
روی میداد مجملا چون دلاوران نقب سوراخ نقب را گشوده و تخمین قیاس غلط شده در میان شهر جای
سر برون آوردند و چند روز دیگر کار بمماطلت گذرد که بدرون قلعه رسد حسب الامر سوراخ کرده نقب و [؟]
دیگر موقوف داشتند درین اثنا قضیه فرار نمودن قلی بیک قورچی باشی افشار که از اعاظم ارکان دولت بود
و چهار قلی بیک برادرزاده او که قورچی باشی نواب جهانبانی بود بقلعه سانح شد که موجب تعویق تسخیر قلعه گردید
تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنست که قلی بیک قورچی باشی با محمد خان و دیگر امرا در جمیع امور متفق بودند و قضیه
قتل مهد علیای والده معظمه نواب جهانبانی و کشتن میرزا سلمان و دیگر اعمال که بالطبع مکروه خاطر نواب
عالی بود باراده و صوابدید ایشان بوقوع پیوست و همیشه مرکوز خاطر عالی بود که در محل مجال ازان طبقه انتقام

کنند

وقوع [illegible]

وقضایای آمد شد [؟] بموجب مدعا و تعویق میگشت و قورچی باشی که مرد آگاه دل کاردان بود و این معنی
را تفرس نموده همیشه خایف و هراسان بود و نواب جهانبانی با او بد [؟] بود و در نوبتی که محمد خان و دیگران
در مقام فتنه اندوزی درآمده باراده بازخواست خون امیرخان با یکدیگر اتفاق نموده متوجه اردوی کیهان گشته قریب
تبریز رسیده بودند و آثار عصیان ازیشان بظهور رسیده خاطر انور خطور نمود که هر گاه که قورچی باشی که عمده ارکان
دولت است با فتنه اندوزان ترکمان و تکلو متفق باشند عند الوصول محتملست که انواع فساد از و بظهور
آید و علیقلیخان شیخ اوغلی و محمد بیک روملو که باعث خون امیرخان بودند تحریک ماده فساد نموده
خاطرنشان نواب جهانبانی کردند که قبل از وصول الطبقه دفع قورچی باشی لازم است و تاخیر دران جایز نیست
زیراکه بعد از ورود این جماعت باتفاق یکدیگر آنچه اراده مینمایند بفعل می آورند و این معنی در ضمیر انور
تصمیم پذیرفته چون [؟] متواتر شد در اثنای مشاغل قلعه گیری متوجه دفع او شدند طهماسب قلی
بیک سلطان ولد امیر اصلان خان استاجلو افشار را که دران چند روز باستعداد کسی از طایفه استاجلو
بدرگاه معلی آمده بودند بمنصب قورچی باشیگری نامزد فرموده مقرر داشتند که بدفع او قیام نماید
و او متکفل این خدمت شده قورچی باشی نیز بمدلول الخاین خایف در آن چند روز که اخبار ورود
ترکمان و تکلو متواتر میرسید نهایت متزلزل بود از سیبه [؟] آمده تمارض کرد و چند روز خانه نشین
شده منتظر ورود الطبقه بود و در روزی که طهماسب قلی سلطان با آن خدمت مامور فرمودند چهار قلی بیک برادر
زاده قورچی باشی در بلد [؟] حالی و مجلس [؟] بود و این معنی را بفراست دریافته بود فی الفور

بمنزل آمده او را ازین حال آگاه کرد و بضرورت مضیق بقلعه رومیان رفتن چاره دیگر نیافتند و هر دو
باتفاق یکدیگر در وقتیکه طهماسب قلی سلطان تکلو و لشکر بدر خانه او رسیده بود از راه باغچه خود را
بیرون انداخته از راهی که بسبب آن میرفت راه قلعه پیش گرفتند و چون بپای قلعه رسیدند تا جای
خود را که با غایت فوج ایشان بدان دفتر گرامی آراسته بود از سر برداشته بخندق انداختند رومیان
از بالای قلعه که مشاهده این حال نموده در گشوده ایشان را بقلعه در آوردند و بعضی را از دیوار بر کشیده
و اقبال خود دانسته غلغله نشاط بایوان کیوان رسانیدند و چهار روز جبار قلی بیک در قلعه بر سر نقب
رومیه را از نقب زدن آگاه کرده سوراخ نقب را که بمیان لشکر جای رسیده بود با ایشان نشان داد
و رومیه سر نقب را گشوده بضرب تفنگ نقب را از کارکنان خالی کردند و از راه نقب علی الغفله بدر
جستن با در آمدند و شورش عظیم دران سیبه واقع شد چون خبر بنواب جهانبانی و علیقلیخان رسید از اطراف
و جوانب هجوم کردند و فیما بین جنگ عظیم بوقوع پیوست از جانبین جمعی ضایع شدند و رومیان
نقب را پایه استظهار خود ساخته و از همان نقب تفنگ انداخته اهل سیبه را مضطر میساختند لاعلاج نقب را
چند جا سوراخ کرده و کاه بخته کاه دود کردند و آب بمیان نقب سر داده انباشته گردانیدند و دران
راه مسدود گشت و زحمتی که دو سه ماه در حفر نقب کشیده بودند و محتمل بود که از آن ممر فتح قلعه میسر گردد
ضایع و عبث مطلق شد و چون امرای ترکمان و تکلو قریب بارسیدند و روز بروز اخبار فتنه و فساد
ایشان رسید دست از کار قلعه کشیده بفکر کار ایشان افتادند و جمعی از تبریزیان و مردم اردوبادی را

تعیین

تعیین کرده اند که در سیبها بوده محافظت دروازه های قلعه نمایند که رومیه بیرون نتوانند آمد و نواب
جهانبانی و سایر امرا بانجام و دفع فتنه ایشان پرداختند از سوانح این سال قضیه مغفور میر شمس الدین محمد فوت صدر
خبیصی کرمانی که در اثنای محاصره قلعه تبریز بمرض سوء القنیه در گذشت و میر مشار الیه سید بزرگ عالیشان
نیکو اخلاق و بوفور قابلیت و استعداد و اتصاف داشت در علم ریاضی و هیات و رمل و نجوم
ماهر مستثنی طبیعت و بسیار خوش صحبت بود شعر را خوب میگفت و فهمی تخلص داشت چون بر مسند صدارت
قرار گرفت نواب سکندرشان در تکریم و تعظیم و اقتدار و استقلال او مبالغه فرموده کلی و جزئی امور شرعی
برای و رویت او مفوض گشت و مشار الیه دست دریا نوال ببذل و احسان گشوده قریب بیک صد
هزار تومان از نقد و خاک فیروزه که از وجوه نقدی ممالک نذر روضات شاه جنت مکان و خمس
معادن فیروزه و غیره در خزانه عامره موجود بود در عرض دو سه سال بسادات و علما و صلحا و فقرا و وظایف علما
مستحقان بوظیفه و ادرار داده این طبقه را رعایتهای کلی نمود و جمعی کثیر بوسیله او از موائد احسان
پادشاهی بهره مند گردیدند اشعار رنگین دارد چند بیت از غزل و رباعی او درین نسخه ثبت افتاد

بیت: شراب عشق در هر مشربی کیفیتی دارد ... ز شیرین کوهکن حالی و خسرو حالتی دارد ... سبوی
باده بر سر میرود فهمی بمیخانه ... بمهرانش بباید سر فرود آوردن که همتی دارد ... و این دو رباعی ازو مشهور است

بیت: در میکده عشق شراب دگر است ... در شرع محبت اجتنابی دگر است ... مستان تو فارغ
اند از روز حساب ... زین طایفه در حشر حسابی دگر است ... تر ساخت که البته آتش افروز گشت

کاتش زده در من صد جور زنست چون همه کس را آتش کده آتش رضوان همه شاخ
طوبی آرد زبست در وقت رحلت این رباعی گفته بود بیت خواهیم ازین جهان فانی رفتن
در زیر لحد بناتوانی خفتن در گوش کفن ز بی وفایی فلک حرفی بزبان بی زبانی گفتن ذکر مخالفت
طایفه تکلو و ترکمان در تبریز و بار کشتن القوم فبهت الکفر سابقا بر صحیفه بیان تعلیم کلک بدیع البیان رقم
تحریر یافت که بعد از گرفتار شدن امیرخان محمدخان ترکمان از وقوع این حال و تربیت علیقلی خان و تحیلی
اتفاق در طایفه شاملو و استاجلو اندیشناک گشته ارکان اتحاد را زنست و برادران و اولاد امیرخان
نیز آنجا جمع شده ویلخان تکلو را با خود متفق ساخته تهیج فتنه کرده در مقام تضیع دگر اعتبار عیان
آن دو طایفه شدند و با وجود آمدن لشکر روم و تسخیر بلده فاخره تبریز و احکام موکده که از موقف
سلطنت بطلب ایشان صدور یافت از سیاق تقاعد ورزیده نیامدند و اطوار ایشان بین الجمهور چنین
مشهور گشت که امرا و اعیان ترکمان و تکلو با یکدیگر عهد و پیمان بسته قرار داده اند که بهیات
اجتماعی باردوی معلی رفته نواب جهانبانی را مجبور سازند که بر وفق رضای ایشان علیقلی خان
و ... علی و محمدی سولاغ و ساعیان قتل امیرخان را بدست اولاد او دهند که بقصاص
رسانند و طایفه شاملو و استاجلو را از نظر اعتبار انداخته صاحب وجه دیگر از ان دو ایماق در حد
خود راه ندهد و دستور امور دولت برای و صوابدید ایشان منوط و مربوط باشند و بدین اندیشه
باطل و مواضعه عاطل از یکدیگر جدا شده هر یک بالکاء خود رفتند که سامان و سرانجام قشون و لشکر نموده

در میعاد مقرر روانه شده یکجا جمع آیند سولاغ حسین تکلو که از امرای معتبر الطایفه در قلمرو
و علیشکر صاحب الکا بود برین تعهدات انکار بلیغ نموده دیگران را منع مینمود که باغوای ترکمانان
در مقام فساد بوده سررشته اخلاص و فرمانبرداری از دست ندهد چون بمحافظت سرحد بودن
ماموریت تا حکم اشرف بطلب او صادر نگردد بسخن محمدخان از مقام خود حرکت نکنند با دیناپایان و اعیان
سر و مال لشکریان دارند از طریق اخلاص و فرمانبرداری دور است که زبان اعراض با دشاه و [illegible]
ده خود گشوده در باب قتل امیرخان سخن گویم ویلخان از او متوهم شده دغدغه بود که مبادا عقیده
آقایان تکلو را با او فاسد گرداند باغوای محمدخان با او در مقام عناد درآمده فیمابین انواع خشونت
روی داد بالاخره منجر بان شد که ویلخان اکثر طایفه تکلو را با خود متفق ساخته باتفاق محمدخان بر سر او رفت
و فیمابین جنگ واقع شده مردم سولاغ حسین دنیاداری کرده زیاده در مقام مدافعه نشدند
و در اثنای حرب ضرب زخم قوی بسولاغ حسین رسید و در مدافعه عاجز گشته گرفتار گردید و ویلخان بر او
تسلط یافته در حین توجه تبریز او را از میان برداشت مجملا چون خبر رجعت عثمانیان با قلعه [illegible]
و تبریز و نزول رایات جلال بپای قلعه و محاصره نمودن لواق رسید امرای ترکمان و تکلو ظاهر
خود را بلباس [illegible] مکاری و دولتخواهی آراسته باطنا جهت حصول مطالب خود روی توجه بجانب
تبریز آوردند محمدخان با طوایف ترکمان که در کاشان و قم بودند و سیف خان شرف الدین اوغلی
تکلو از طهران و مختار سلطان برادرزاده او در امین و ویلخان تکلو و علی سلطان با کمال [illegible]

و برادران و اولاد و اتباع امیرخان از همدان متوجه شده با قشونهای آراسته یکجا جمع شدند و
کس باطراف و جوانب عراق فرستاده از طایفه ترکمان و تکلو هر کس در محلی اقامت داشت
احضار نموده جمعیتی عظیم در اردوی ایشان دست بهم داد امت خان ذو القدر امیر الامرای فارس
با امرای تابین خود که بعد از معاودت یساق و اویسان رخصت یافته باولکای خود رفته بودند که سامان
و سرانجام یساق آذربایجان نموده روانه گردند درین هنگام بعراق رسیدند محمد خان با وی ملاقات
نموده ابواب ملایمت و دوستی با او و طایفه ذو القدر مفتوح داشته تکلیف موافقت نمود
امت خان بتصور آنکه فسادی که روی داده باصلاح اندیشی و وساطت او باصلاح آید مرضی خاطر
اشرف همگنان شده قبول موافقت نموده با یکدیگر ملاقی شده و باتفاق نزول در یکجا نمودند و فتنه
رفته محمد خان و رفقا بلطایف الحیل امت خان را در اموریکه مکنون خاطر شان بود با خود متفق ساختند
و امت خان با وجود آنکه مرد عاقل کاردان با رای و تدبیر بود بوسوسه و افسون رای صواب گم
کرده و طریق خطا پیموده رفیق ایشان شد و چون این اخبار بدار السلطنه تبریز رسید هر چند ظاهر بود
که جمعیت و اتفاق ایشان دلالت بر فتنه و فساد دارد اما نواب جهانبانی خواستند که اراده خاطر
و حقیقت موافقت و مخالفت ایشان بین الجمهور سمت ظهور یابد از جانبین مراسلات بمیان آورد
اول از جانب نواب سکندرشان کس نزد ایشان فرستاده بنا بر استمالت مبنی بر دعوی طاعت
عز اصدار یافت که ایشان بجهت و دودمان این خانواده رفیعه اند و حقوق خدمات چندین ساله

این خانواده رفیعه اند حقوق

دارند

دارند در وقتی که عثمان پاشا با لشکر روم باین مرز و بوم آمده کمر تسخیر ولایت تبریز که مقر سلطنت قدیم این دودمان است
بستند طریق یکجهتی و سزاوار غیرت و حمیت آن بود که بعد از استماع این اخبار بی آرام گشته بی آنکه حکم
همایون بطلب ایشان عز اصدار یابد از روی فدویت و اخلاص متفق الکلمه و باتفاق یکدیگر شده هر یک بطریق
معهود با سرعت و استعجال متوجه پایه سریر سلطنت و اقبال گردیده آثار جانسپاری بظهور رسانند و بعد از دفع
شر اعادی دولت قاهره اگر مطلب و ملتمسی داشته باشند عرض نموده استدعای حصول مطالب خود نمایند در
باب تعلل نمودند با آنکه احکام موکده بتاکیدات عظیمه بطلب ایشان صدور یافت در مساهله از حد اعتدال گذرانیدند و
حالا که متوجه اردوی همایون اند مسموع میشود که جمعیت عظیم نموده بهیات اجتماعی می آیند و ازین اتفاق فتنه
انگیزی و نفاق ظاهر میشود اگر فی الواقع بر جاده یکرنگی ثابت و در مرتبه اطاعت بلقمه فرمان بری دارند طریق آن نیست
که بجهت رفع مظنه مقید بجمعیت و اتفاق یکدیگر نشده هر یک با قشون و لشکر خود علیحده روی ارادت و
بندگی بپایه سریر اعلی آورده شرف بساط بوسی یابند و هر کدام بخدمتی که مامور گردند قیام نمایند که بلطف
و شفقت نسبت بایشان امری دیگر بظهور نمی آید و حبیب خان شرف الدین اوغلی تکلو داده‌اند که او را با
نواب همایون با قرابت قریبه است اگر امرای ترکمان بجهت قتل امیرخان از فرزند ارجمند توهم دارند او را
درین امور رضه و غلبت سزاوار اخلاص موروثی و ملاحظه حقوق تربیت و اصطناعات پادشاهی نیست
که خود را داخل آن مجمع الطایفه نساخته ... تمام‌تر متوجه پایه سریر سلطنت مصیر گردد و امرای مذکور نیز عرضه
بدرگاه معلی بعد از اظهار غلامی و فدویت عرض نموده فرستاده بودند که بر ضمیر اشرف ظاهر است که بیانه ادجاق

بنعام

ترکمان و تکلو و شاملو و استاجلو از سوابق زمان طریق عناد سلوک نموده و تجدید در خراسان با برد و شیخوا جمعی
نواب جهانبانی جمعی کثیر از آن دو طایفه بدست ترکمانان و تکلو بقتل رسیده و حالا که در خدمت عالی مورد تربیت و شفقت
شده اند نواب جهانبانی را با دولتخواهان بدمظنه کرده اند و قضیه امیرخان نیز نتیجه افساد ایشانست و آن امر که
از مستوجب قتل باشد صدور یافته بود جوهر ما آنست که آن طبقه را در خدمت نواب جهانبانی قدر و منزلتی
باشد و افعالی که واقع شده بنا بر خوف اضداد است و سیب خان نیز در عذر مرافقت سخنان مناسب حال
القا نموده بود و چون عریضه امرا مذکور رسیده خاطر نشان نواب اشرف و شاهزاده عالمیان گردید دیگر باره
احکام مطاعه از موقف جلال باسم ایشان صادر گشت که کل طوایف اخلاص گزین قزلباش را در بین دولت
حق قدم ثابت و ارباب اخلاص را از فواید احسان پادشاهی بی بهره نمودن خلاف آیین احسان و مروت است اگر جمعی از طایفه
شاملو و استاجلو بجهة اقتضای زمان عصیان ورزیده در خراسان فتنه انگیزی نموده باشند جمعی دیگر را که در عراق
و آذربایجان حاشیه بندگی در دوش و حلقه ارادت در گوش دارند و انواع خدمات که جانسپاری از ایشان
محمد بیگخان تکاتی که از عظمای طایفه استاجلو بست و اولاد ولی خلیفه که از امرای معتبر شاملو بوده بظهور رسیده
و میرسد بمقتضای دلالت زور ورزه در که دخی اولیا و جماعت را مواخذه نتوان داشت و علیقلیخان تسبیح اوغلی
که مورد تربیت گشته از اول جلوس همیون ملازم موکب عالی فرزند ارجمند است و ازو خدمات بظهور رسیده
امری که خلاف ارادت و اخلاص باشد ازو مشاهده نشده اگر مشمول نظر عاطفت گشته تربیت یابند چه قصور دارد
و تربیت او را موجب بی اتفاقی با طایفه دیگر نشده در آنچه قتل امیرخانست محض اراده خاطر نواب جهانبانی که

که ازو غبار آلوده شده بود وقوع یافت گفت و گوی ایشان در آن ماده منافی عقیدت و حسن اخلاص است
انسب آنست که در میانه قزلباش در وقتی چنین که بلده تبریز از دست رفته یکی همت متوجه تسخیر قلعه الجابت
احداث فتنه نکنند که اگر خلاف آن معنی از ایشان بظهور آید و در فتنه انگیزی اصرار نمایند بر ذمت همت ما
نیز دفع شر ایشان لازم میگردد و ملاحظه عواقب امور و شامت کفران نعمت نمی نمایند در مرتبه نیز امرا متفق
اللفظ جواب فرستادند که ما همان شیوه ارادت و اخلاص مرعی و سلوک نموده ایم اما بجهة دفع ضرر و شر معا
ندان و اضداد اتفاقی واقع شده چون بپایه سریر اعلی رسیم آنچه رضای خاطر اشرف اعلی و نواب جهانبانی
بوده باشد و موجب دشمنی کامی ما گردد بعمل خواهیم آورد و چون مراسلات مذکور وقوع یافت از اطوار
آن گروه رایحه شقاق و نفاق بمشام همگنان میرسید حکم جهانمطاع مشتمل بر عواطف و الطاف پادشاهی و منشور
عاطفت و عنایت از جانب نواب جهانبانی باسم احمد خان امیرالامرای فارس و طایفه ذوالقدر عز اصدار
یافت که آن جماعت همیشه صوفی و یکجهت این خاندان و ولایت نشان بوده اند و هرگز ایشان را با طایفه تکلو و ترکمان
الفتی و با معاندان ایشان کلفتی نبوده اگر آن جماعت جهة مطالب خود صلاح در جمعیت و اتفاق دیده بهیات
اجتماعی می آیند طایفه ذوالقدر را با ایشان چه کار و باعث اختیار مرافقت ایشان چیست اگر صلاح اندیشی
و ریش سفیدی منظور است که بوساطت ایشان فسادی که روی نموده باصلاح آید دیگر ریش سفیدان
اویماقات و مردم خیرخواه صلاح اندیش در درگاه معلی هستند ایشان نیز بدرگاه معلی آمده با ریش سفیدان اویماقات
اتفاق نموده هرگونه استدعای که متضمن مصلحت دولت قاهره درین امور باشد نمایند باسعاف مقرون خواهد بود

و اگرامت خان و طایفه ذوالقدران فارس نیز از جاده اخلاص منحرف گشته شریک فساد الطبقه کردند
عنقریب شامت کفران نعمت قرین حال کافر نعمتان خواهد بود و احکام مذکور مصحوب حبیب بیک ذوالقدر میان دول
صحبت نواب جهانبانی مشهور بکور حبیب فرستاده شد و چون باردوی امرا رسیده امت خان بمضامین
فرمان اطلاع یافت بنابر معاهده و پیمانی که با محمد خان نموده موکد بایمان گردانیده بود بمصلحت او در دفع
مضمون او امر شاهی را گردن انقیاد نهاد و محمد خان و امرای فریق بان اکتفا نموده امت خان را
تکلیف کردند که حبیب بیک را بقتل رساند که بر ایشان ظاهر شود که عن صمیم القلب با این طایفه متفق است
بعضی عاقبت اندیشان ذوالقدر راضی نبودند که امت خان مرتکب این امر شنیع گردد و محمد خان
دران باب اصرار نموده امت خان طوعاً و کرهاً در چمن سلطانیه بقتل آن بیگناه اقدام نمود و بعد از قتل او
کوچ بر کوچ روانه تبریز شدند چون حقیقت قتل حبیب بیک بسامع جلال رسید و امرای مذکور بتبریز نزدیک
شدند نواب جهانبانی علیخان بیک ترکمان داروغه دفترخانه را که از اولاد فتحی بیک وانه چی و عطای
الطبقه بود و پدران او حق قدیم درین دولت داشتند برسالت نزد محمد خان فرستاد که او را
نصیحت نموده قرار دهد که مسالک طریق اخلاص و بندگی نموده بروفق رضای نواب جهانبانی سلوک نماید
و در باب قتل امیرخان و خصومت نگوید و با علیقلیخان تبیح اد علی و محمدی ... درین باب اظهار
عناد و کلفت نکند که بعد از تسخیر قلعه تبریز در رعایت بازماندگان امیرخان آنچه صلاح او باشد خان شود
علیخان بیک مذکور باردوی امرا رسیده و علت بطوبت داده بازپس نیامد و چون نزدیکتر رسیده

درحوالی

در زمان سلوک پیش گرفتند بجهه نجانب مخاطبه و معاتبه العطاف دادند و نایره غیرت التهاب یافته
سخنان عتاب آمیز بر زبان مبارک راندند آنگروه دو روز در قریه سفیخ توقف نموده روز سیم بیمات اجتماعی
سوار شدند و بیل بسته قراول و چرخچی پیش انداخته با اسلحه و یراق جنگ تا سرخیابان آمدند و چون فر سواری
ایشان بدین رسم و آیین بشهر رسید مشخص شد که موعظه و پند دران قوم سودمند نیست نایره فتنه و فساد و بی
ادبی ایشان جز بر نسخات تحریک سیف و سنان انطفا نپذیرد ناموس سلطنت اقتضای آن کرد که
ازینطرف نیز عساکر اقبال مستعد و شمال آنگروه گردند جمعی از امرا خصوصاً امرای استاجلو و اتباع علیقلیخان را
بمقابله ایشان فرستادند بملاحظه آنکه مبادا از جانبین غلبه بعساکر ظفر شعار واقع شود موکب عالی بر عقب
در حرکت آمد و نواب سکندرشان نیز بتکلیف سواری فرمودند و در رکاب همیون والد بزرگوار اعلا
سطوت و جلال افراخته بمقابله آن مخاذیل شتافتند و چون بی ادبی و خیرگی القوم از حد اعتدال
تجاوز نموده نایره غضب خسروانه التهاب یافته بود احدی از امرا و ارکان دولت و صلاح اندیشان دو پایه
سریر سلطنت را قدرت آن نشد که در وقت سواری نواب جهانبانی حرفی که موجب فسخ آن عزیمت باشد
تواند گفت و چون رایات ظفر آیات بسر خیابان رسید یکه سواران طایفه استاجلو که قراول بودند جنگ
محاربه زداده پیشتر رفتند و ازان نیز بیدلتان آنگروه که بدمستان باده غرور و جهل بودند دلیری نموده
اسب جلادت پیشتر راندند و فیمابین دست بازی شده دو سه کس زخم دار شدند و امام قلیخان بگلربیگی
قراباغ و محمدیخان تخاق رسید جنگ کوتاه و شاه قلی خلفای روملو علیقلیخان را با خود متفق ساخته در پس

337

یمانا سخنان تاثیر نکرده بود و محمد خان
مقدم او را غنیمت شمرده نگاه داشته
و چون بموضع سعید اباد چهار فرسخی
به تبریز رسیدند و مخالفت
و عصیان ایشان و وضوح پیوست
از ترکمان و تکلو کسی که در اردو بود
خایف و هراسان گشته و تقاضا
فرار نموده بایشان پیوستند کچل
مصطفی افشار را از میرزاده های
الطبقه بود بعد از فرار جهار قلی بیگ
چنانچه سبق ذکر یافت در عوض
بمنصب قورچی باشی گری نواب
جهانبانی سرافراز شده حمالی است
و مردمی داشت بجهة ظاهر فرموده
برای طاقی پیوست و دربان چیه
ترکس شوی مزاجی از نواب
جهانبانی بخود حمان داشت ملک بیگ
و دو دو فرار نموده در شب
جمع گریخته با آن طبقه پیوستند
و مایده خصومت و نزاع
قوی تر شد نواب جهانبانی
بملاحظه آنکه مبادا از جاهلیت
امری علی الغفله بظهور آید
که باعث فساد کلی گردد
و چون خود اکثر اوقات جهة
امر کاری کار قلعه در دو خانه قلعه

رکاب مقدس شاهزاده نامدار پیاده شده سر ارادت و اخلاص بزمین بندگی سودند و عنان مارکی صبا رفتار
شاهزاده کامکار را بدست دولتخواهی گرفته عرض کردند که بادشاهان عالیمقدار را بمقابله ملازمان عالی
خود رفتن لایق دولت نیست و مع ذلک روز بیگاه شده اگر موکب عالی اندکی پیشتر در حرکت آید محتملست
که درین شب بجهت چندین خون ریخته شود و الطبقه را چه قدر و منزلت آنست که بتادیب ایشان بنفس
نفیس همیون محمل زحمت کردند ملتمس دولتخواهان آنکه امروز عنان بصوب مراجعت انعطاف داده
در تادیب اهل عصیان یکدو روز دیگر صبر نمایند که شاید بوسیله ما نیکخواهان از آن طایفه از مرکب تکبر و تجبر
فرود آمده سر بربقه فرمان برداری درآورند اگر درینمرتبه از مصلحت ما بندگان درگذرند احتیاج بتقید
ملازمان موکب عالی نیست بهم ایشان بسعی ما غلامان کفایت میگردد نواب جهانبانی بمصلحت دولتخواهان
عمل نموده کس فرستاده قراولان را منع کردند و التماس امرا را و الدیزکو از عرض نموده حسب الالتماس
شد عنان بشهر معاودت فرمودند و در روز دیگر امرای ترکمان و تکلو کس فرستاده استدعا نمودند که دو سه
کس از ریش سفیدان معتمد را نفرستد که بعضی حکایات با ایشان گفت و گو شود نواب جهانبانی تجویز کس
فرستادن نکردند و زیاده ازین مداهنه با این قوم مناسب مرتبه سلطنت و پادشاهی نمیدانستند نواب کمینه
شان صلاح در ایجاب ملتمس ایشان دیده سیادت پناه امیر ابو الولی صدر را که در آن وقت قاضی عسکر ظفر
اثر بود و از امرا سید کونه و شاهقلی خلفای روملو را که مردم خیرخواه صلاح اندیش بودند فرستادند
اما بملاحظه آنکه مبادا ایشانرا نیز بعراق او ایهم خان و دیگران نگاهدارند مقرر شد که در سرحایان ازفوج

قراولان

والا ما را تاب و طاقت آن نیست
که ایشانرا باین عزت و اعتبار
مشاهده نمائیم که در خدمت
عالی رکن رکین دولت باشند
و نواب جهانبانی نیز چو امید دستور
سابق دادند و امید شفقت دارند که
شخص شفقت که آن کرده بودن
حصول مطلب سر بخیر اطاعت
و انقیاد در نمی آورند بلکه
اراده دارند که از روی افتقار
و استقلال القهر و غلبه داخل شده
نتیجه مکنون خاطرشان باشد
بظهور رساندند و چون ظهور این
مطلب غیرت و حمیت و نسیم
درزد در میزان خرد نا سنجیده
نمود نواب جهانبانی عنان
از طریق رفق و مدارا که با
مقتضی زمان مسلوک میداشتند
بپیچیده بجانب مخاطبه

۸

قراولان جدا شده اندکی پیشتر روند و از الطرف محمد خان و امرا از لشکریان خود جدا شده پیش
آیند و و سر اسب بهر گونه سخنی داشته باشند گفت و گو نموده باز گردند جماعت مذکوره حسب الامر نموده عمل کردند
ما حصل سخن الجماعت کی سبب صحبت که نواب جهانبانی بجهت رضای خاطر دو شخص مفسد که از ایل و اویماق غیرت
ایشان در خراسان انواع فتنه بظهور رسیده و میرسد سه اویماق معتبر قزلباش را که تکلو و ترکمان و ذو القدر
باشند از خود مایوس و روگردان میکنند و درینوقت که رومیان در تبریز قلعه ساخته اند ده هزار کس را
که درین شدت شتا و صورت سرما محتمل مشاق لیاق شده بانجا رسیده باشیم پراکنده میسازند
حضرت اعلی جوابهای مسکت مناسب وقت دادند خلاصه جوابها آنکه طایفه استاجلو شاملو نیز دو
اویماق معتبر قزلباش‌اند و هنوز در عراق قریب ده هزار کس ازین دو اویماق هستند و تقنع این دو
کس موجب دلشکستگی و نومیدی کل طایفه استاجلو میشود و ترتیب نها اغلب بجهت امیدواری
خراسان نیز مرحمت شمار ازین ماده غلو نمودن لایق نیست لعد از قتل ترکمان بسیار راضی شدند
که من بعد از قضیه قتل امیرخان و باز خواست آن حرفی بزبان نیاورند اما چون علیقلیخان و محمدی
ساری سولاغ خمیر مایه این فساد بوده اند و خاطر مبارک شاه را از ما آزرده کرده اند اگر بجهته نظام امور
سلطنت و اقتدار پادشاهی ایشانرا از درجه اعتبار نمی اندازند اما درینوقت بجهت تالیف قلوب
طایفه ترکمان و تکلو و اولاد و اتباع امیرخان ایالت ولایت از ولایت قلمرو همون نامزد ایشان
نموده روانه نمایند که در درگاه معلی نبوده باشند تا اندکی باعث اطمینان قلب امرای این طایفه گردد

باخاطر جمع آمده ملازمت نمایم بعد از آنکه مهمات فی الجمله باصلاح آمده باشد و خاطر ما بندگان از توجهات
عالی اطمینان یافته باشد و رای جهان آرا اقتضا نماید بدرگاه طلبند مصلحان مذکور معاودت نموده تقریرات
مذکور را عرض نمودند یکدو روز بدین فکر و اندیشه گذشت چون بعضی امور خفیه در پرده تقدیر مستور بود
که باقتضای قضا و سرنوشت آسمانی از ظهور آن چاره نبود هیچ اثری بر آن گفت و گوها مترتب نشده سعی بدیر
عقلا و خیراندیشان طرفین مفید نیامد چون رسوخ نواب جهانبانی در رعایت علیقلیخان و محمدی ساری تو
لایح و حفظ تدبیر که ایشان نموده بودند بدین مثابه بمرتبت ظهور رسانیدند مشار الیهما هر دو در مجلس عالی بیان
بوضوح حال نموده بعد از ادای شکر الطاف شهریاری معروض گردانیدند که رضای ما غلامان منوط برضای
خاطر مبارک است و با هر که موجب نقصان دولت راضی نیستیم این غلامان را باده هزار کس سر ابر کردنی
مناسب وقت و لایق دولت ندانسته‌ایم و ما را هیچ امری بمضایقه نیست بهر چه صلاح دولت و مقتضای
رای عالیست بی تأمل بعمل آورند معهذا دل نهاده‌ایم بهر چیز رای نواب جهانبانی قرار دهند
که این همه رسوخ و مبالغه ما درین امور بجهة خاطر شما نیست چون اراده خاطر شما را تربیت نموده مورد
شفقت گردانیده‌ایم گفت و گوی خصمای شما درین باب نسبت بما سوء ادب است لهذا بر آن
ایستاده بهیچوجه با هر که خلاف اراده و رضای عالی باشد رضا نمیدهیم و عنقریب باری تعالی که احکم الحاکمین
است میان ما و دوام المکان بی ادب حکم خواهد کرد که شما کال خود باشید روز دیگر در ساحت بارگاه
معلی طرفه سانحه حیرت افزا از پرده خفا بعرصه ظهور رسید حسین علی بیگ الکسی اوغلی ذوالقدر که از

مفسدان قزلباش بوده همیشه از فتنه و فساد بهم میرسید باجی از فتنه انگیزان مثل طهماسب قلی
بیگ قاپوچی افشار و برادرش شهسوار بیگ قاپوچی باشی و غیره هم از قورچیان عظام که در کشیک بودند خود را
بلباس دولتخواهی آراسته بزبان چاپلوسی بگفت و گو در آمدند ماحصل کلام آنکه عمده ترین ملازمان
درگاه پادشاهی قورچیان عظام اند و بهر امری از امور دولت که اتفاق نمایند دیگران را از اطاعت
چاره نیست حالا همه یکدل اتفاق نموده‌ایم که بسبب صحبت که بجهة رضای خاطر علیقلیخان فتح اوغلی
و محمدی ساروی سولاق طوایف قزلباش دو گروه شده بهم بحرب و قتال انجامد و امرای تکلو و ترکمان
و ذوالقدر که جمعیت در ازدحام تمام آمده اند راه نمی یابند که بملازمت رسیده در تسخیر قلعه رومی ساعی
و مددکار باشند جمعی ساده لوحان بنجو که در میانه صوفیان قزلباش بهر وظیفه می مانند اسم قدمای صوفی
گری و اخلاص و خیراندیشی نام نهاده و اراده آن طایفه را مستحسن شمرده اند و همگی با یکدیگر یکدل و یکزبان
شده قرار دادند که بخدمت نواب جهانبانی رفته چنانکه شیوه مریدیست عرض مشکل خود کرده التماس
حل آن نمایند جهلا و بدولتان و اکثر از طایفه قورچی با خود مجمع ساختند که اگر از جانب شهزاده کامکار
نفعی حاصل نشود بهیات اجتماعی بر سر علیقلیخان و محمدی رفته ایشان را با هر کس که مانع این امر شود
بقتل آورند و باین اندیشه فاسد فریاد بر آوردند که هر کس شاهی سون و خیرخواه این دولت است بر سر ما
جمع شود جمعی کثیر هجوم نموده غوغای شاهی سونی بمثابه عوام افتاده عظمای قوم بدر دولت سرای
نواب جهانبانی رفتند و جهلا و اشرار قبل از آنکه اراده قوم از قوت بفعل آید بر کارخانه و بیوتات علیقلیخان

ریخته اسباب بسیار از سرکار او بغارت رفت و خبر قتل ایشان از افواه خلایق در شهر شیوع یافت اکثر
خانهای ملازمان علیقلیخان و محمدی و اعیان استاجلو که در محلات بود بتاراج رفت و فرزه با مرای ترکمان
و تکلو رسیده در میانه ایشان آثار بشاشت و خرمی بی اندازه بظهور پیوست القصه از غلغله شورش و
غوغای شاهی سیونی مجلسیان عالی را احوال دگرگون گشت و آن جماعت بر سر پنجره آمده اظهار مدعای
خود کردند اما در پرده سخن گفته جواب کردند که کسی را نام برند نواب جهانبانی در اول حال با ایشان در رفق
و مدارا تکلم فرمودند که پادشاه و مرشد ما و شما نواب سکندر شانست که در رونق خود تشریف شریف دارد
بخدمت آنحضرت رفته عرض مدعای خود کنید من هم بطریق شما یکی از ملازمانم غرض نواب جهانبانی آن بود
که ایشان منفعل گشته دیگر سخن نگویند آن جماعت ساکت نشده فریاد بر آوردند که ما نواب جهانبانی را قایم
مقام و ولیعهد پادشاه و مرشد میدانیم و مطلب اصلی ما بجز دولتخواهی نیست نواب جهانبانی باسمعیل قلیخان
شاملو امر فرمودند که پیش رفته با آن جماعت گفت و گو نماید که سخن ایشان با کیست و مقصد اصلی ایشان
چیست اسمعیل قلیخان از میان همان پنجره با ایشان بحرف و صوت در آمده تسلی شان داده گفت
انشاء الله تعالی آنچه صلاح دولتست بظهور آورده نخواهیم گذاشت که فیمابین عساکر قزلباش
فتنه و نزاع وقوع یابد و نواب جهانبانی نیز راضی نیستند که میانه این دو گروه که ملازم یک
درگاهند فسادی روی دهد و تا ممکن و مقدور است در رفع مواد خصومت میکوشیم الطایفه
بی باک آواز بلندتر کردند نواب جهانبانی دیگر باره از احوال و مطلب ایشان استفسار کرده

فرمودند

فرمودند که سخن با که دارند علیقلیخان بتکلم در آمده عرض کرد ایشان در پرده سخن میگویند اما سخن
با من دارند و مطلب ایشان اینست که مرا با محمدی مغضوب گردانید تا امرای جاغی تسلی یافته بخوف
و دهشت بملازمت آیند و مکرر عرض کرده‌ایم که حیات خود را بجهة رضای خاطر مبارک میخواهیم و رضای
ما منوط برضای خاطر اشرفست نواب جهانبانی فرمودند که اگر چنین هست ایشانرا سخن با شما نیست بلکه با منست
چرا که قتل امیرخان بفرمان من شده و باعث تربیت شما من بوده‌ام اسمعیل قلیخان هر چند خواست
که برفق و مدارا ایشانرا تسلی داده بازگرداند تسلی نشده در بیحیایی افزودند و از پرده بیرون آمده
باواز بلند تصریح بنام علیقلیخان و محمدی کرده فریاد برآوردند که چرا بجهة وجود دو سه مفسد بنیان قصر دولت
ابد پیوند انهدام پذیرد و اسمعیل قلیخانرا فحش و دشنام داده بزبان آوردند که یکی از فتنه انگیزان
گشتی تو هی اول ترا میباید کشت چون بیحیایی و شور انگیزی آن گروه بدین مرتبه ظهور یافت
و خاطر شریف نواب جهانبانی از حسین علی بیک الکس اوغلی که از ساعیان قتل والده ایشان
بود انحراف تمام داشت از بی ادبی آن جماعت شعله غضب زبانه کشیده بقصد تادیب فتنه
انگیزان بیرون آمدند و دست بقبضه شمشیر یازیده در میانه آن گروه در آمدند اول حسین علی خون گرفته
بمقابل در آمده بیک ضرب شمشیری کارش باتمام رسید بعد از آن طهماسب قلی قاپوچی و هر کس خرکی
نموده ایستاد از همان شربت ناگوار چشید بقیه السیف پراکنده شده در زوایای پنهانی
خزیدند بعد از این واقعه بر چشم اضداد علیقلیخانرا بنوازشات خسروانه سرفراز فرموده چون جبقه

قراچ دوستالر و در کارخانه بتاراج رفته بود و نواب جهانی تاج طلا و دو و مندیل زرتاری و جقه خاصه خود را باو عنایت فرموده حکم شد که تمامی امرا و اعیان استاجلو با علیقلیخان سوار شده و بر گرد محلات شهر بر آمده تا سر خیابان سیر نمایند که کذب خبر اول بامرای طاغی رسد و علیقلیخان سردر دکامران با جمعی کثیر از هواخواهان و هواداران سوار شده و بیامن الطاف شهریاری خود تماشی چند کرده بازگشت و در شب دیگر واقع عجیبتر و قضیه غریبتر روی داد شرح این واقعه غریبه بر سبیل اجمال آنکه چون محمدخان دید که مهره مراد وی در ششدر نا امیدی مانده کشادی نیافت و طرح بدنشست بخاطر آورد که یکی از شاهزادگان کامکار را بحیل و تدبیر بدست آورده بجانب عراق باز گردد و آیین سلطنت طرح انداخته لوای مخالفت نواب جهانی مرتفع سازد و شاهزادگان کامکار ابوطالب میرزا و طهماس میرزا در قلعه امیرخان در خدمت والده ماجده و برادر بزرگوار خود بودند و روز بملازمت قیام نموده شب هر یک با لله و دده که داشتند در وثاق خود که قریب بخلوتخانه نواب سکندرشان بود آرام میافتند اکر دده و لله ابوطالب میرزا طایفه تکلو بودند و خلیل بیک تکلو لله میرزا که در عراق مانده بود و در آن هنگام در میانه الجماعه بود اما چون جناب میرزا فی الجمله صاحب عقل و تمیز شد فریفتن او دشوار مینمود و تسخیر و کرجی لله طهماسب میرزا امرد ساده لوح و تنگ عقل و میرزا خود کودک بود یکی دو نفر قورچی ترکمان را که از اهالی باکیزه امام قلی بود فریفتند که در دولتخانه همایون کمخرد و مذکور را بنوید ایالت و بزرگی

والغامات

والغامات وافر فریفته قرار دهند که در هنگام فرصت نبی میرزا را برداشته بمیانه ایشان برده قورچیان مذکور در دولتخانه مبارکه آن مجاقبت ابله طراز را بمدمه و افسون از راه برده بعد از مواضعه و استرضا در شب موعود دو راس اسب صبا رفتار بپای دیوار برجی از بروج قلعه که قریب بخوابگاه شاهزاده بود آورده کمند در دید که شاهزاده را که در آن وقت ده ساله بود در عین مستی خواب که بر طبیعت کودکان مستولیست با در بدری بهر تقدیر از خوابگاه ببالای برج آورده باجوال و ریسمان بپایین داده خود نیز بپایین رفت و فی الحقیقه از اوج عزت و دولت بحضیض مذلت عبور نمودند و باتفاق قورچیان بر اسبان مذکور سوار [illegible] منش گرفته از راه غیر معهود باردوی امرای ترکمان و تکلو بردند جمعی تقریر کردند که محمدخان را اطلاعی نبود و فرار تنحال مذرنت ساخته و پرداخته قورچیان بود که نفسی چنین بدیع بر آب زدند اما مقتضی عقل نیست و بی اراده و تدبیر امرا مذکور چنین امری بزرگ الفاق بحیز ظهور آید بلکه از بدایت خلاف و عناد اینمعنی در خاطر شان رسوخ یافته درین اندیشه شبها بروز آورده اند علی ای التقدیر محمدخان در همانشب امرای رفیق خود را از وقوع اینحال اخبار نموده اینمعنی را از نتایج دولت و مویدات اقبال شمرده و بقدوم شاهزاده استبشار نموده آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند و بجهت همنامی شاه جنت مکان علیین آشیان و اینکه آنحضرت نیز درین یازده مرتبه بلند سلطنت رسیده بود قرار سلطنت و پادشاهی او بخود دادند و اینمعنی غافل از آنکه که شاه جنت مکان فرزند بزرگتر حضرت خاقان سلیمان نشان فردوس آشیان و بحسب ارث و توره و آیین بعد از آن

سلطان سلاطین نشان ولیعهد از ارتحال والد ماجد بر مسند سلطنت موروثی متمکن گردید و این شاهزاده را
پدر بزرگوار در قید حیات و بر سریر دولت و پادشاهی استقرار داشت و برادران ازو بزرگتر که رتبه ولیعهدی داشتند
موجود بودند چگونه این مدعا صورت وقوع بیابد و هر شخص عقل و تمیز داشته بچه طریق و کدام آئین رضا باین امر میدهد چون
شاهزاده بهانه انگیخته در آمد بلد توقف طول ارتحال کوفته در راه مبالغ و سلطانیه روی توجه بجانب عراق آوردند
علی الصباح که نواب سکندر شان و شاهزاده عالیان و مقیمان درگاه سعادت نشان ازین قضیه آگاه شدند خاطرها
مکدر و پریشان گردید بعضی کوته اندیشان را تصور آنکه این مقدمه برای و صلاح نواب سکندر شان تمهید یافته بود
و امرای شاملو و استاجلو تصدیق این صورت باطل کرده نواب جهانبانی را نسبت بوالد بزرگوار بد ظنه کردند
مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال سبب این تشویش و باعث این مظنه آنکه نواب سکندر شان بجهت مراعات
جانب والده اش که بنات مکرمه طایفه ترکمان بود جمعی کثیر از قوم و اقربای او در میانه انکرده بودند که نسبت خویشی با
نواب سکندر شان داشتند همواره اظهار توجه و التفات باین طایفه مینمود و سیف خان تکلو نیز خاله زاده آنحضرت
و خان محمد شرف الدین اوغلی پدر او در هرات لله او بود و آنحضرت در میان این طایفه نشو و نما یافته هرگاه
در اثنای محاوره بتقریب اسم محمد خان تکلو و اولاد او مذکور میشد نواب سکندر شان از حسن سلوک و اظهار رضا و
خشنودی و از بدسلوکی شاه قلی سلطان استاجلو که بعد از ایشان لله شده بود شکوه میکرد و طایفه تکلو را بجانب
شریف خود منسوب میساختند و در نوبتی که از آن دو طایفه اعمال ناصواب صدور یافت نواب سکندر شان
بنابر روابط مذکور در آنچه میخواستند که انکرده که دو اویماق معتبر قزلباش شدند از نواب جهانبانی مأیوس باشند کانی

سخن

سخنان مصلحانه که منشور جانبداری بود میفرمودند و نواب جهانبانی نیز که درین یکدو سال بحلیه رشد و کمال آراسته
شده بود امور دولت و جهانداری را از پیش خود و مهام کلیه را برای خود سرانجام میداد و مرتب اموری که لازمه
شفقت و رعایت و مرضی خاطر والد بزرگوار نبوده باشد میشد لهذا تصور ایشان آن بود که نواب سکندر شان بدین جهات
از فرزند ارجمند خاطر ماندگی دارند لهذا این گمان بردند اما حقیقت آنست که بر تقدیر وقوع این مقدمات نواب سکندر شان را
آنقدر محبت و علاقه پدر فرزندی با نواب جهانبانی بود که رضای خاطر شریفش را بهیچ امری عظیم راضی نمیکرد و
اراده ضمیر منیرش از کل مهام دولت راجح و مقدم بر هر چیز بود و عجب میدانست و میفرمود که با این همه علاقه پدر
فرزندی و تجویز و تفویض رتبه ولیعهدی و رضاجوئی نسبت بفرزند ارجمند در مقام عذر و نفاق در آمده باشد
علی ای حال نواب جهانبانی و امرای عظام بفکر و اندیشه این واقعه افتاده دفع شر و فساد آن گروه را که متضمن مفاسد
عظیمه بود از تسخیر قلعه تبریز اهم و اولی دانسته رای صایب آنحضرت بران قرار گرفت که بلا توقف و اهمال
بر سبیل استعجال از عقب الجماعت بتعاقب توجه نموده تا هنوز استقامت نیافته اند دفع شر ایشان
نموده شود و اگر در ملازمت والد بزرگوار و تمامی عساکر ظفر شعار بتعاقب ایشان میشدند که مهم انکرده در اثنای راه
بقطع رسد قطع تعلق از ملک تبریز بلکه تمامت آذربایجان میبایست زیرا که بعد از توجه رایات جلال بجانب عراق
احدی از امرای آذربایجان در آن دیار اقامت نمیتوانست کرد و اگر جمعی را در مرافقت امرای آذربایجان
بمحاصره قلعه باز داشته خود تشریف میبردند آنقدر لشکر در معسکر همایون نبود که مهم الجماعت بان کفایت شود
بالضروره رای صواب نما بران قرار گرفت که برادر ارجمند ابوطالب میرزا در ملازمت والد نامدار در تبریز گذاشته

محمدیخان تخاق و امام قلیخان بیگلربیگی و سایر امرای اذربایجان را با جمعی از قورچیان عظام بملازمت ایشان
بمحاصره قلعه بازگذاشته خود بملازمان خاصه و علیقلیخان و امرای در عراق الکا دارند از راه اردبیل و خلخال توجه
نموده بکلکاه عراق در آیند و هوا خواهان انجا را جمع نموده بدفع فتنه ایشان پردازند و بدین عزم لایق جازم گشته
بعد از استجازه از نواب سکندرشان در همان روز اسمعیل قلیخان را که حاکم دار السلطنه قزوین بمنصب للگی
شاهزاده عالی تبار اسمعیل میرزا که دری برج سلطنت و جهانبانی بود سرافراز ساخته پیشتر فرستادند که از راه
خلخال و طارم ایلغار نموده پیشتر از آن گروه خود را بقزوین رسانند و چون خانه کوچ اکثر طوایف قزلباش
دران شهر است و دران هنگام جهة صیانت اهل و عیال روی توجه بانصوب آورده همگی را بر سر خروج
کرده محلات را کوچه بند کرده تا رسیدن موکب عالی بمحارست شهر و دولتخانه مبارکه قیام نموده منتظر وصول موکب
مسعود بوده باشند چه محتمل بود که هرگاه وصول اسمعیل قلیخان بقزوین مسموع طاغیان گردد از رفتن انجا باز آمده هر یک
بالکا و مملکت خود روند و اسمعیل قلیخان حسب الارشاد عالی در آخر همان روز با طایفه شاملو روانه شد اما شاهزاده را
همراه نبرد و موکب عالی نیز متوکلا علی الله متعاقب در حرکت آمد ذکر توجه عالیشان جهة قلع فتنه ارباب
عصیان و طغیان بجانب عراق و محاربه نمودن با طایفه شقاوت نشان و فیروزی یافتن
چون توجه جانب عراق و تنبیه و تادیب ارباب شقاق و نفاق تصمیم یافت محمدیخان تخاق را بحکومت تبریز نصب کرده
باتفاق امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ و سایر امرای مجموعه و اذربایجان بمحاصره قلعه تبریز مامور گردانیدند و جمعی از قورچیان
و ملازمان درگاه را بخدمت نواب سکندرشان و کشیک دولتخانه تعین نموده ابوطالب میرزا در خدمت والد

والد بزرگوار گذاشتند و چون این عزیمت موجب تعویق تسخیر قلعه بود صواحب تبریز قلق و اضطراب
عظیم اغاز نهادند نواب جهانبانی بمواعید دلپذیر ایشان را اطمینان داده سه ماه وعده دادند که بتوفیق الله تعالی
مهم طاغیان را صورت داده به تبریز باز گردند و توکل بدرگاه قادر ذو الجلال کرده با ملازمان خاصه و جمعی از
امرا و قورچیان که مجموع زیاده از سه هزار نفر بودند روی توجه بمقصد آوردند و بهفت منزل بدار الارشاد
اردبیل آمده بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و المحققین و مراقد منور مشایخ عظام و اجداد عالیمقام
مشرف شده چون سال با آخر رسیده نوروز ایت ایل مطابق سنه هجری قریب شده بود یکهفته دران خطه
شریف توقف فرموده نوروز فیروز را بعزت و شادمانی گذرانیدند و دران آستان سدره نشان
که محل استجابت دعای باریافتگان درگاه الهی است جزای اعمال سیئه ارباب عصیان و طغیان را مسئلت
نموده در اول سال از راه مقدسه آن بزرگواران استمداد همت کرده از راه خلخال روی توجه بعراق آوردند
و چون عسکر عالی در نهایت قلت و معاندان در کمال شوکت و کثرت بودند سرعت در رفتن مناسب
وقت و صلاح دولت ندیده قورچیان قرمیر جهة احضار دولتخواهان و ارباب ارادت فرستاده
بتانی راه را مسافت میفرمودند اما کمتر کسی توفیق مرافقت یافت از جمله شجاعت شیخاوندان که با اتباع
و ملازمان جمعی کثیر میشدند با وجود نسبت قرابت توفیق این خدمت نیافته از همراهی تقاعد ورزیدند
بلکه جهلای الطبقه کرام پای از دایره ادب بیرون نهاده بعضی اسبان طوایل خاصه را که از عقب میآوردند
طمع کرده بعنف متصرف شدند بالجمله چون در الکاه طارم نزول اجلال واقع شد چند روزی بجهة جمعیت

عساکر منصوره توقف نموده بیرغیب خان استاجلو را که حاکم طارم بود بمحافظت سرپل تعین فرمودند
چون بجهت طغیان آب رودخانه قزل اوزن تردد مردم و حاملین بار دو بعالی کمتر واقع میشد و ماکولات
نقصان پذیرفته لشکریان چند روز تنقصی کشیدند نواب جهانبانی جمیع طلا آلات و نقره آلات سرکار عالی را
شکسته بغازیان قزلباش قسمت فرمودند درین اثنا خبر وصول طهماسب میرزا و امرا بدار السلطنه قزوین
و رفتن اسمعیل قلیخان بجانب رودبار و فرار نمودن او شکسته و بدحال بدطمیان ببعضی عالی رسید شرح
این واقعه آنکه اسمعیل قلیخان نوعی که تمهید یافت از راه طارم و خلخال ایلغار نموده خود را بدار السلطنه قزوین
رسانید و مردم شهر را از سپاهی و شهری جمیع آورده محلات را کوچه بند کرده بر سر هر کوچه بند مردم جلد
کار آمدنی از قزلباش و تفنکچی و کلانتر شهری تعین نمود و چون طهماسب میرزا و امرای ترکمان و تکلو بحوالی
ابهر رسیدند مسموع ایشان گردید که اسمعیل قلیخان داخل قزوین شده در مقام مدافعه است علیخان
سلطان ترکمان داروغه دفترخانه را برسم رسالت بشهر فرستاده اسمعیل قلیخان را با ایلی و انقیاد دعوت
نمودند ما حصل سفارت آنکه بحمد لله والمنه که پادشاه و مرشد ما و شما که نواب سکندر شان است بدولت
و اقبال بر سریر سلطنت تمکن دارد و ما را سوای اخلاص و دولتخواهی اندرگاه امری در خاطر نیست و آن
عزیز را هم از دولتمند خیرخواه صلاح اندیش میدانیم توقع از او داشتیم که در تبریز باعث اصلاح
معامله مانده نوعی مینمود که نواب جهانبانی دست رد بر سینه ملتمس ما نمی نهاد چون از آنحضرت مایوس گشتیم
در آن درگاه بار نیافتیم بالضروره صورتی روی نمود که مراجعت لازم شد حالا نیز متوقعیم که آن عزیز بساط

مسارعت در نوردیده ابواب موافقت فیما بین مفتوح دارد که یکدیگر را بدوستی ملاقات نموده
آنچه در هر باب بمصلحت دین و دولت و صلاح الوس بوده باشد بفعل آید و غرض با خیر و وفاق و اتفاق
و از صوابدید او تجاوز نداریم و چون رسول مذکور ادای رسالت نمود امرا او نیز مقید و بمراجعت او شدند
متعاقب او بی تامل راندند بیکونسخی شهر رسیده فرود آمدند چون اسمعیل قلیخان اعمال و افعال ایشان را
مخالف اقوال یافت و بر اعتماد بر قول و فعل ایشان نداشت و مقاومت در حیز قدرت خود ندید
علیخان سلطان را باز فرستاده بمصلحت وقت سخنان مصلحانه و دوستی آمیز پیغام داد اما در همان شب
با فرزند و اهل و عیال خود و هر کس از طبقه شاملو که قدرت نشست در جریده و سپاهی روی بجبال رودبار آورده
آورده در محل حصین اقامت نمود میر جعفر قزوینی نقیب قزوین و پهلوان سلطان محمود و محسن شیخی
و بعضی اعزه قزوین بنابر دولتخواهی نواب جهانبانی موافقت اسمعیل قلیخان نموده با او رفتند جماعت
ترکمان و تکلو بمانع و منازعی بدار السلطنه قزوین داخل شده دولتخانه همایون را محل اقامت طهماسب میرزا قرار
داده هر یک از امرا در منازل مرغوب فرود آمدند و اختیار ساعت نموده طهماسب میرزا را بر مسند
فرمانروایی بر آورده بسمت ولیعهدی پدر عالیمقدار موسوم گردانیدند و از فراشخانه و یراق بیوتات
پادشاهی سرکار نواب جهانبانی آنچه در شهر مانده بود متصرف شدند و اموال و اسباب جمعی از امرا و وزرا
و اعیان را که در ملازمت نواب جهانبانی بودند بسرقت نموده آنچه در منازل هر کس هر جا یافتند بحیطه ضبط
در آوردند شاه قوام الدین حسین ولد شاه تقی الدین محمد صدر اصفهانی که دختر زاده قاضی جهان وزیر

شاه جنت مکان بود و از اصفهان بقصد ملازمت نواب جهانبانی باردوی معلی می آمد و دران حین بقزوین
رسیده بود تعظیم و تکریم بسیار نموده بوزارت طهماسب میرزا منصوب گردانیدند و اعتماد الدوله
لقب دادند و میرزا محمد حسین ولد میرزا شکر الله مستوفی شاه جنت مکانرا مستوفی کردند و سایر ارباب مناصب
تعیین نمودند و در باب وکالت میانه ترکمان و تکلو نزاع واقع شد اوالامر محمد خان خود را الله نام نهاده منصب
وکالت بمسیب خان شرف الدین اوغلی تکلو قرار گرفت اما صاحب اختیار مطلق محمد خان و بدار السلطنه
اصفهان و اطراف و جوانب عراق وغیره کس فرستاده از جلوس شهزاده طهماس خبر دادند بیت
خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند اما در احکام رعایت جانب نواب سکندر
شان نموده مهر بدستور در اب جهانبانی بر پایین منشور زده و بالا مهر نکردند و چون خبر نزول موکب عالی آن
جهانبانی بطارم و اینکه جهت قلت لشکر توقف دارد مسموع امرای طاغی گردید اول متوجه دفع اسمعیل قلیخان
و طایفه شاملو که در زود بالند شده و ولیخان سردار گشته با جمعی از امرای ترکمان و تکلو و غیر ذلک ایلغار نموده
بر سر او برود بال رفتند اسمعیل قلیخان در محل مضبوط که یکراه بیش نداشت توقف نموده تفنگچی و کماندار
در سر راه ها گذاشته بود اما ولیخان مردم صاحب وقوف از اهل رود بال بدست آورده از راه غیر معهود
علی الغفله بر سر او رفت و چون اسمعیل قلیخان بر انحال وقوف یافت و دید که پس و پیش او را لشکر مخالف
احاطه نموده متحیر و سراسیمه گشته پیران ولی نعمت رود بالی دو تنخواهی نموده متعهد شدند که اگر ترک
اغرق و احمال و اثقال نماید او را از میان جنگل از راهی که عبور مخالف ممکن نیست بیرون برند اسمعیل قلیخان

لاعلاج

لاعلاج اغرق خود و اموال و اسباب خانه کوچ شاملو را گذاشته و بدیده و سپاهی با معدودی چند از راه جنگل
بدیلمان رفت و اکثر غازیان شاملو از اسب پیاده شده و از لباس سپاهی گری عریان گشته خود را بجنگل
انداخته از مضایق بیشه بصد تشویش جان بسلامت بیرون برده بدیلمان رسیدند و خان احمد والی
گیلان از واقعه مذکور خبر یافته نزل و ساوری فرستاده چند روز نگهداری نموده تمامی جهات و تملکات
شاملو بدست تکلو افتاده جمعی ضایع شده جمعی اسیر گرفته بشهر آوردند اما محمد خان نگذاشت که دستی
بخانه کوچ شاملویان رسد بعد از مراجعت ولیخان اراده نمودند که بر طوایف قزلباش که در اطراف و
جوانب قزوین اقامت دارند بجرم آنکه تا غایت بقزوین نیامده اطاعت نکرده اند لشکر فرستند
و این رای خطا پرا بدستور سایر تدابیر صایب شمرده شروع درین امر نمودند اول جمعی را بر سر ایل استاجلو
و ایل افشار فرستادند و غارت و تاراج کرده سایر ایل و اویماقات از ایشان رمیده گردیدند و میخواستند
که لشکر بر سر ایل و اویماقات بیات فرستند که خبر گذشتن نواب جهانبانی از آب قزل اوزن و بجمن بایان
آمدن بر ایشان رسید فرصت امری دیگر نیافته لوازم محاربه از شهر بیرون آمدند اما نواب جهانبانی بعد
از شنیدن این واقعه برود بال کس فرستاده اسمعیل قلیخانرا از دیلمان طلب داشتند که از راه پارا
ود با بامنصوری بطارم آمده بموکب عالی بپیوندد و او حسب الاشاره بموکب عالی پیوسته نواب جهانبانی
خیمه و یراق و بیوتات و ما یحتاج اسمعیل قلیخانرا و برادران و آقایان شاملو از سرکار عالی عنایت
فرموده از جهة غازیان شاملو که پیاده بودند اسب کتل امرا و اعیان و هرکس زیاده از سواری و کوتل

خود رسید و انفت رقم کردند و پیاده کار را سوار ساخته اسلحه و یراق سرانجام نموده و زر علیقلیخان
تسیح ادعلی و سایر امرا نیز تکلفات بظهور آمد بالجمله بعد از آمدن او موکب عالی از آب عبور نموده در چمن پایان
نزول فرمودند و در انجا طوایف استاجلو که در طغیان و طارم بودند جمع شده در انجا کوچ کردند و در چمن سلطانیه
نزول نموده محمد حسین سلطان و جماعت الکمی که در زنجان بود اقامت داشتند در این منزل با قشون آراسته
بموکب عالی ملحق شدند و چون آوازه تاخت و غارت ترکمان و تکلو بابل و اویماقات رسیده بود
و اهمه کرده هر کس بدست رسید و از بابل و الوس بجنب سلطانیه آمده ما بردور عالی پیوست و دولت یار
سپاه منصور که قورچی نواب عالی بود و سمت امارت سپاه منصور موسوم فرموده بجهت لشکر آوردن
فرستاده بودند و در سلطانیه ~~فرستاده بود~~ رسیده جمعی از اکراد و سپاه منصور همراه آورد اکثر
مردم حشمی بودند و یراق دار در میانه ایشان کمتر بود اما بموجب سپاهی لشکر شده القصه جمعیتی در
سلطانیه روی داد و قریب هفت هزار سوار و در موکب نصرت قرین بهم رسید که از انجمله هزار
کار آمدنی بود اما ترکمان و تکلو با اتباع خود در موکب طهماسب میرزا بجنب باقلوا رسیدند عدد لشکریان
ایشان از ده هزار متجاوز بود اما همه مردم کار آمدنی و صاحب اسلحه و یراق بودند و اکثر ایشان بدو
سوار کوتل داشتند چون خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسید و تقارب فئتین دست داد نواب
جهانبانی از سلطانیه کوچ کرده در دو فرسخی صاین قلعه نزول فرمودند و همه روز قراولان خبر
وصول ایشان رسانیده نواب جهانبانی بر غیبت استاجلو و غیرهم آ دو هزار کس همراه او کرده اند و علی

قلیخان

قلیخان ترا اسلمش خان مهردار و علی سلطان تاتی اوغلی و علیقلی سلطان ذوالقدر و نواده شاهقلی
خلیفه مهردار که مجموع دو هزار کس بودند در دست چپ قورچی قرار دادند و اسمعیل قلیخان و حسن خان
و شاهوردی خلیفه با قشون آراسته شاملو که ایشان نیز تخمیناً دو هزار و دویست نفر میشدند در دست راست آرام گرفتند
و ماهچه لوای ظفر پیکر نواب جهانبانی و ملازمان خاصه از افق قلب طالع گشته شاهقلی سلطان خلفا و سید بیگ کمونه
و دولت یار خان بر سپاه منصور در ملازمت آنحضرت قرار گرفتند و اکثر مردم حشمی که اسب زبون داشتند
جهت سپاهی در قلب توقف نمودند چنانکه سپاهی قول نواب جهانبانی بدو سه هزار کما بیش رسید و آئین
شایسته در ترتیب سپاه بتقدیم مقدمات جنگ از اردو بیرون رفته بیک فرسخی تشریف برده تا وقت عصر بر اسب توقف
نموده منتظر وصول اهل عصیان بودند وقت عصر خبر رسید که اردوی طاغیان در رودخانه میان کوه فرود
آمده جنگ را بروز دیگر انداختند و در عالم سروش این ندا بگوش مرسید بیت چنین یافت در خیل
دشمن قرار که جویند فردا ره کارزار بمیدان کین ترک تازی کنند بگوی سر خویش بازی کنند
بعد از تحقیق این خبر نواب جهانبانی دو سه هزار کس از همه طبقه در صحرا گذاشتند که از کید و مکر شبخون ایشان
واقف باشند و خود باردو عود فرموده آن شب تا صباح با فوجی از فدویان فرزندداری گذرانیده بکرات
دعا فرمودند که بارخدایا دلهای متمردان را نرم گردانیده این فتنه را بخیر و خوبی تمام گردان سال از کتاب تاریخ روضة
الصفا در میان بود نواب جهانبانی تفال فرمودند که هر صفحه که گشوده شود فراحال خود را با جماعت ازان
قیاس فرمایند اتفاقاً قضیه عصیان بعضی امرا که بجهت رفع اقتدار امیر چوبان با سلطان و کشته شدن امیران

طبقه

عاصی کشوده شد نواب جهانبانی سر بسجود نهاده نذر فرمودند که اگر بران طایفه ظفر یابند بر خلاف آنچه
ازان طبقه مسموع میشد عمل نموده بعد از فتح و ظفر تجویز قتل احدی نکنند و با گرفتاران شیوه عفو
و مروت که شیوه کریمه اهل بیت کرامست مسلوک دارند مجملا پیشتر از طلوع صبح صادق نواب ملقب مکانی
زینت بیگم که عمه محترمه آنحضرت و بانوی دولتخانه عالی بود با دیگر محرمها و فرزندان وداع فرموده
آقاجان بیک فرشباشی را با قورچیان حرم بر سر دولتخانه تعیین فرموده با وثایق الطاف الهی روی توجه
بمقابله اعدا آوردند و بدستور روز گذشته قورچیان و لشکر دست راست و چپ و قول بقاعده مقرر هر یک
در مقام خود قرار گرفتند و قریب بظهر طلیعه لشکر معاند هوا را از کثرت گرد و غبار روی هوا
پوشیده گشت **بیت** ز سم ستوران دران پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت
بعد از آنکه جمع لشکر از پشت کوه بیرون آمده در بلندی سیل بستند سیاهی عظیم که علامت بسیاری کس بود
بنظر درآمد ملازمان موکب اقبال بتصور آنکه مبادا لشکر بسیار بوده باشد اندکی بهراسان و ازرده خاطر گشتند
و واهمه عظیم در دلها افتاد و اتفاقا در آن لحظه دران بلندی کوه ایستاده از آنجا قدم در دشت نهاده پیشتر
آمدند و مشخص شد که آن سیاهی شتران و ازدهای ایشان بوده که با کراه همراه آورده بودند و در پس ایشان
ایستاده بودند دلها اندکی اطمینان یافته و الحق در آن روز جنگ در حیز آفرینش امتناع در همانجا افزودنی اند
محتمل بود که از کثرت لشکر و خوف تسلط و استیلای معاندان تزلزل تمام با حوال ملازمان موکب عالی شان راه
عالمیان راه یابد راقم حروف که دران زمان بیست و شش مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود در سلک ارباب

قلم

۱۵

علم و منسوبان دیوان نواب جهانبانی انتظام داشت از کمال جهالت نفس کو سالکی لازمه مردم
بیست و شش ساله است زره پوشیده و سلاح و یراق بر خود مرتب گردانیده همراه پانزده خلجی خود را در زمره
ارباب جلادت قرار داده از رکاب مقدس نواب جهانبانی جدایی اختیار نمود و تا هنگام فتح همراه بود
و از دقایق احوال خبردار است این قصه را که مشاهده نموده مرقوم رقم وقایع نگار میگرداند مجملا چون آن طبقه
پیشتر آمدند مشخص شد که دو قول قرار داده بودند یک قول سیف خان و ولیخان و لشکر تکلو که علی سلطان
با کمال چرخچی ایشان بود و یک قول محمد خان و رستم خان ذوالقدر و ابراهیم خان و اسمعیل خان
برادر امیرخان و سلطان معصوم خان ترخان و قول آنکه سلطان معصوم همراه ایشان ملحق نشده
در جنگ همراه نبوده و سایر ترکمانان که چرخچی ایشان کلابی خان ولد امیرخان و شاه قلی سلطان بیاده
ترکمان بود و چتر زرنگار بر سر شاهزاده طهماسب میرزا افراخته در قول ترکمان قرار و آرام داشت چون کفایت
فئتین بتلاقی انجامید و چرخچیان طرفین دست بالت کارزار بردند لشکر تکلو که در مقابل شاملو
بودند و جماعت ترکمان که در مقابل استاجلو بودند و بهم آویختند گرد و غبار ارتفاع یافته
جوانان طرفین داد دلاوری میدادند در اول حال عساکر اقبال بقدم جلادت پیش رفته طایفه
شاملو بر چرخچیان تکلو ظفر یافتند و علی سلطان باکمال بقتل رسید حمزه بیک برادر اسمعیل
بیلنجان بخدمت نواب جهانبانی آمده خبر کشته شدن علی سلطان رسانید و همچنین طایفه استاجلو
بر چرخچیان ترکمان غلبه نمودند و علیقلیخان قبیح اوغلی که خود را از زمره مبارزان نامی میشمرد از غایت

جهالت در قول توقف ننموده و بنفسه مباشر و کشته در میان چرخچیان بکارزار قیام مینمود تا آخر
چرخچیان ترکمان از صولت سپاه استاجلو منهزم گشته شاهقلی سلطان برادر امیرخان بقتل رسید اورا
بانقاره خانه و یراق آوردند و از انطرف لشکر بسیار از قول تکلو بیرون آمده خود را مانند برق لامع بر طایفه
شاملو زده ایشانرا بطریق بنات النعش متفرق و پراکنده ساخته شاه کرم بیک لیک که داروغه قزوین بود
با چند نفر از جوانان کارآمدنی شاملو بقتل رسید حمزه بیک وزیر گرفتار گشت و همچنین از سپاه ترکمان برادران
و اولاد و اتباع امیرخان و شاهقلی سلطان پیاده و غیر ذلک با لشکر بر جانجوی رزم از ما لقصه قلع و قمع
علیقلیخان و انتقام خون امیرخان از قول بیرون آمده بر عقب خان و جماعت چرخچیان استاجلو را بیک
صدمه دلیرانه از هم پاشیده خود را بقول علیخان رسانیدند و چون علیقلیخان در قول خود نبود مردم قول
بهم بر آمده بجستجوی خان افتادند و سپاه ترکمان مجال مصادمه و محاربه با ایشان نداده کل سپاه استاجلو
و اتباع علیقلیخانرا از هم پاشیدند و علم ذوالفقاره دو امرای استاجلو را بردند و علیقلیخان بعد از یک
و دو بسیار و کارزار بسیار که بنفس خود کرده بود خود را با سه چهار نفر بدامنه کوه کشیده خبر هزیمت
الجماعت و شکست شاملو بنواب جهانبانی رسیده الپس خان مهردار ذوالقدر و جمعی از امرای ذوالقدر
که در دست چپ قول همیون و بکومک علیقلیخان مامور بودند بمدد و محاربه شتافتند و کاری نساخته
علی سلطان بانی اوغلی ذوالقدر بقتل رسید و باقی الگروه از صولت سپاه ترکمان منهزم گشته
و منهزمان در قول همیون نیز تاب توقف نیاورده راه فرار پیش گرفتند در اینحال مزاج اقدس عالی

متنفر

متنفر گشته قول همیون نیز بهم بر آمد و چون باد از جانب مخالف میوزید گرد و غبار سطوع
یافته در میان گرد و چتر فلک سای نواب جهانبانی از نظر معاندان پوشیده گشت و با وجود آنکه لشکر نیف
از قول گذشته بود توجه قلب نشده باز گردیدند و نواب جهانبانی با وجود پراکندگی لشکر با اندک پایه مردی که مانده
بودند در معرکه پای ثبات و قرار استوار داشته میرزا هدایت نجم ثانی اصفهانی را فرستادند که علیقلیخانرا بخدمت
اشرف آورد که در رکاب مقدس بوده باشد مشار الیه آمده جواب آورد که علیقلیخان میگوید که روی آمدن بخدمت
نواب جهانبانی ندارم و کار از اصلاح گذشته بعد ازین زندگانی که در دشمن کامی بذلت و خواری گذرد بچکار
می آید در معرکه ایستاده ام و در دریای حرب غوطه خورده مستغرق بحر فنا گردم نواب جهانبانی دیگر باره او را با علیقلی
سلطان ذوالقدر تورغلو فرستاده از روی اعراض پیغام دادند که مگر ترا بخاطر میرسد که من نسبت بتو کرده
دو روزه حیات مستعار را غنیمت شمرده راه فرار میپیمایم مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال بهر حال
بیا که هرچه برسر ما آید ترا نیز همان بر سر آید مشار الیهما بمبالغه تمام علیقلیخانرا آوردند درین هنگام قول لشکر
مخالف پیش آمدن گرفتند اگرچه قول ترکمان که محل نزول طهماس میرزا بود بجانب می آمد اما دلیخان و لشکر
تکلو که از قتل علی پاکال داغدار بودند بر قول همیون راندند چنانچه لشکر شاملو که شکست خورده بودند
در عقب سر ایشان ماندند محمد خان ادهم خان ترکمانرا با قشون خود که سیصد و چهار نفر بودند چنداول
لشکر تکلو نموده بود که مبادا طایفه شاملو که در عقب ایشان مانده اند حرکت المذبوحی نموده باعث تزلزل پای
تکلو گردد مجملاً در حینی که علیقلیخان علیقلی سلطان ذوالقدر بموکب عالی رسیدند لشکر تکلو خان پیش آمدند

که گلوله تفنگ و تفنگچیان دلیخان بملازمان موکب اقبال رسید شاهقلی بیگ غلام خزینه دار سرکار نواب
عالی که درین معرکه چتردار و با نواب جهانبانی همعنان بود زخم تفنگ بپای خورد نواب جهانبانی چتر بتیمور آقا فرخ بیگ
غلام خاصه شریفه که بعد ازین محاربه بقورچی‌گری مشهور شد سپرده مقرر کرد که چتر خورشید آسا بر فرق فرقد سای آنحضرت
نگاهداشته از موکب عالی تخلف نورزد اما لشکر قول بهم برآمده از صولت سپاه تکلو و بیم آسیب گلوله تفنگ
اندکی مردم مانده بودند ایشان نیز از هجوم مخالفان سراسیمه گشته اکثر راه فرار پیش گرفتند نواب جهانبانی که
متدرع بدرع حمایت الهی بودند از بیم گلوله تفنگ سپر افتاب مثال که بر دوش افکنده بودند بدست مبارک
گرفته گاهی در پیش رو و گاهی در پس خود نگاه میداشتند و ملازمان موکب عالی نیز پهلو بمعرکه داده چند قدمی
که علامت فرار میبود رفتند و همگی حضار موکب عالی شکست و انهزام متیقن گشته امید فتح و ظفر منقطع شد
رو میان معرکه از بیم گلوله تفنگ از مبارزان خالی گشته در معرکه کسی نماند و از پیش نواب عالی تا فرسنگی فتح
منهزمان عساکر اقبال دران صحرا پراکنده شده راه ادبار می پیمودند و با اینحال نواب جهانبانی ثبات ورزیده
در کمال اطمینان خاطر و در امید کی تلبیه مقربان حضور اقدس سرزبانی میکردند و منتظر طلیعه فتح و نصرت
بودند اما دران حال قلق و اضطراب در ملازمان موکب عالی افتاده علیخان بیگ جارچی باشی از روی ملال از غایت
سراسیمگی از اسپ پیاده شد و دست در عنان تکاور نواب جهانبانی زده گفت که همیشه احوال جنگ
بریک منوال نمی باشد مردان و دلیران معرکه نبرد گاهی غالبند و گاهی مغلوب اگر درین معرکه بحسب اقتضای
قضا ظفر از جانب معاندان باشد ذات اقدس را بمحض جهالت و تقلید بیهوده بباد نتوان داد که کار این

وآن

آن گذشت معاودت و چاره‌گری نماند و امید بهبودی نیست تا شب ده فرسخ میتوان رفت کار ماندگان

سهلست نواب جهانبانی خود را بسلامت بآذربایجان کشیده بدرگاه عالیان رسانند و دولتخواهان از اطراف
راجع نموده دیگر باره علم ملکستانی ارتفاع دهند نواب جهانبانی باد اعراض فرموده از روی
غلظت و شدت فرمودند که اینگونه زندگانی با عار فرار بچه کار آید که در میانه اهل عالم شهرت
کند که فلانی از برادر کوچک خود منهزم گشت درین معرکه شربت شهادت بچشم و بار این غم نکشم
محمد سارو سولاغ که متحیر مانده راه نجات و خلاص مسدود میافت و قطع تعلق از حیات مستعار
کرده بود چون ثبات قدم نواب جهانبانی دران معرکه هولناک و قطع تعلق آنحضرت از حیات مستعار
مشاهده نمود فریاد برآورد که کار از مددکاری اعوان و انصار گذشت و ترکی گفت
قربان اولدغم ایشی شکا قالدی یعنی کار بتو ماند بالجمله نواب جهانبانی را که دود حیرت در دماغ
پیچیده بود آتش غیرت زبانه کشید عنان توسن سبک سیر از دست خارجی مذکور ربوده نیزه
خطی بدست مبارک گرفت و بزبان الهام بیان فرمودند که هرکس میل شهادت دارد رفیق
منست و هرکس تن آسائی گزیند خود داند همراه این گفته مهمیز تیز رفتار اگر بر گردگاه شبدیز
آشنا کرده اسپ جلادت و صاحبقرانی بجولان درآورده خود را نهنگ وار بدریای آتش کارزار زد
و بطرفة العینی نسیم فتح و ظفر از مهب لاتیاسوا من روح الله وزیده تا غایت باد که از طرف
ایشان میوزید و گرد و غبار معرکه را بر فرق عساکر اقبال نتیجه دیده دوربین از مشاهده هیاکل

نصرت و فیروزی پوشیده میدانست درین زمان از طرف عساکر اقبال وزیدن گرفت و از اتفاقات
حسنه که عنایت ایزدی عبارت از آنست در وقتی که دلیخان و لشکر تکلو بر قول همیون شاهزاده
عالمیان راندند اسمعیل قلیخان و طایفهٔ شاملو که منهزم و پراکنده شده در پس لشکر مخالف مانده بودند
از مشاهده اینحال سراسیمه گشته یکجا جمع شده فدایی وار از پس سر ایشان حمله کردند و هم خان ترکمان
که بجنبداولی لشکر در مقابل کرده پراکنده شاملو و استاجلو بود تاب مقاومت ایشان نیاورده منهزم شد
و طایفهٔ شاملو بر ایشان ظفر یافته خود را بلشکر تکلو رسانیدند و در حینی که از پیش روی ایشان نواب
جهانبانی بنفس شریف حمله کردند و از تمام حروف در ملازمت عالی بود زیاده از پنجاه نفر نخواهد بود
در نماید که با نواب جهانبانی سبب جهانیده شدند اما چون بنده مشاهده نمودم جمیع منهزمان را دیدم
که بالهام ملهم غیبی روی بموکب گردانیده می آمدند درین اثنا از تفنگچیان لشکر تکلو که تفنگ می
انداختند از قضای الهی در میان مغلوبه تفنگی بر دلیخان خورده یکی از پسران مولانا حسین تبریزی
نام ازینحال اطلاع یافته طلوریز پیش دویده چون چشمش بر طلعت همیون نواب جهانبانی افتاد از
اسب پیاده شده نواب جهانبانی آمدن او را مقدمهٔ فتح و ظفر دانسته فرصت ایستادن و حرف
زدن نداشت فرمودند که سوار شود همچنان تاخته خود را بر قلب تکلو زدند که خصم را مغلوب ساخته
بخار نخوت و غرور که بکاخ دماغ شان راه یافته از روی قدرت و اقتدار می آمدند و گمان
نمی بردند که کسی در برابر ایشان تواند آمد فرونشست طایفهٔ تکلو و ترکمان نظر کردند از پس

و پیش نهنگان دریای دغا و جدر ا غریق بحر بلا و سردار خود را زخم خورده ریح و عناد دیدند از یکدیگر پا
شکسته و شکست عظیم خورده روی بوادی فرار آوردند امت بیک قورچی استاجلو نیزه بر دلیخان
زده از اسبش انداخت او خود از زخم تفنگ بیتاب و توان شده بود فیلا امت بیک سر او را از بدن
جدا کرده بخدمت نواب جهانبانی آورد اگرچه دیگری درین امر با او مدعی شد اما امت بیک مذکور بولیخان
الکن شهرت یافت محمد خان و طایفهٔ ترکمان که مشاهده اینحال نمودند بهیات اجتماعی روی باینطرف
آوردند و چون مسافت قریب گشته عرصهٔ جولان بر مبارزان تنگ شده جای نیزه روی نمانده بود
شیوهٔ اغاز نموده عساکر اقبال را که فوجی قلیل در میان جمعی کثیر افتاده بودند تیرباران کردند بقدرت
الله تعالی که بر رقم حروف تا غایت واهمه نخود راه نداده بود اما درینوقت عظیم متوهم شد زیرا
که معدودی در میان جمعی کثیر مانده بودند نواب جهانبانی و ملازمان رکاب اقدس اندک زمانی که کمتر
از نیم لحظه باشد عنان گشته جمعی که در موکب عالی بودند متحیر مانده بودند که نصرت یزدانی امداد و
همراهی کرده بتائید ربانی مرتبه دیگر ان شهسوار عرصهٔ دلیری حملهٔ دلیرانه کرده بنفس نفیس عنان تکاور
بطرف قول ترکمانان تحریک داده خود را بر قلب ایشان زد و بعضی از تیراندازان ترکمان تیر
تیرهای نیم کشی رها کرده فرصت تیر دیگر شان نشد اکثر کیش انداخته و متفرق و پراکنده گشته
راه فرار پیمودند مثنوی سواران زهر سو گریزان شدند ۞ سلاح از تن خویشتن ریزان شدند ۞
تو گوئی دران وادی سهمناک ۞ ز تیر یلان بر بر آورده خاک ۞ بزرگان لشکر بران سپاه

کوزرسی فنادند از عز و جاه در زیر سم ملازمان موکب عالی و اکثر جماعت استاجلو طبقه ترکمان
و طایفه شاملو لشکر تکلو را تعاقب کردند محمد خان در پهلوی چتر طهماس میرزا و پای علم استاده بود
و سمند صبا رفتار آتش انگیز آن حضرت بیانچه حمله سبک خیز از نشان کذشته ملازمان رکاب اقبال روح الله
بیک سایل صحبت ذوالقدر او را از اسب انداخت اما علیقلی سلطان ذوالقدر خود را بر بالای
او انداخته گرفت و تاج و دستار او را با جیقه های مرصع روح الله بیک ربوده کمر و خنجر و سایر یراق
او را علیقلی سلطان گرفت طهماس میرزا که در معرکه از اسب افتاده بود مهدی قلی سلطان حاکش
بدست آورده نکاه داشت طایفه استاجلو و شاملو تیغ بر مخالفان نهاده بهر کس میرسیدند
بقتل می آوردند اما چون نسیم فتح و ظفر از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم لوای فلک سای
نواب جهانبانی وزیده بر حسب کلام صدق انجام اوفوا بالعهد ای اوف بعهدکم بمقتضای نذری
که فرموده بودند عرق مروت پادشاهانه بحرکت در آورده جارچیان حسب الامر عالی فریاد بر
آوردند که من بعد کسی را بقتل نیارند و هر کس گرفتار شده زنده بنظر انور رسانند و در
بی هر یمتیان نروند از ارباب هزیمت جمعی از ترکمانان خود را بکوه کشیده از پی فرار رفتند ام خان
بقم رفت و سلطان معصوم خان پیاده رفت و روایت آنکه ادهم خان هنوز بخود ترکمان ملحق
نشده در جنگ همراه بود و در راه خبر شکست شنیده پیاده رفت و سایر عظما و اعیان ترکمان
بجانب دامغان رفته بمرتضی قلیخان پرناک ملحق گشتند و امت خان ذوالقدر با زاده زین شیراز

با معدودی بایزد رفته بود در انجا با یوسف خان ولد قلی بیک قورچی باشی که جهت فرار نمودن پدرش
از نواب جهانبانی خایف و رو کردان بود و با جماعت افشار اتفاق نموده اراده رفتن خراسان نموده عاشبت
برای وصلاح محمد خلیفه در برودغه یزد و بعضی عظما بدست افشاران بقتل رسیده سر بر خورد شیر را بدرگاه والا
آوردند اسمعیل سلطان برادر امیرخان و سلطانمرادخان و شاه بداق سلطان قوم امیرخان بجانب روم رفتند بسران امیرخان
و سلطانمرادخان و شاه بداق سلطان از راه برگشته اسمعیل سلطان و کلابی خان رفتند و اسمعیل سلطان
نیز در زمان دولت خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی از روم بجانب قزلباش بازگشته کلدی خان
به تفلیس نزد شرف خان کرد داماد امیرخان رفت مآل حال هر یک از ایشان در زمان خجسته نشان حضرت
اعلی رقمزده کلک بیان خواهد گشت طایفه تکلو در صحرای ابهر پراکنده شده خلیل بیک لله ابوطالب میرزا
واکثر معارف تکلو بقتل رسیدند بقیه لشکر رو بهمدان آوردند و جمع کثیری از آن طبقه ببغداد رفتند سبب خان
شرف الدین اوغلی را امر شد قلی بیک برادر اسمعیل قلیخان گرفته آورد و بجایزه وجلدوی آن بمرتبه امارت
سرفراز شد و اکثر تکلو بمتیارا رعایای مواضع و محال گرفته برهنه و عریان کرده پیاده بجائی که کس سپاهی نباد
سر میدادند و ایشان حیات را غنیمت شمرده عریان و برهنه پای راه نجات پیش میگرفتند و جمع
اموال و اسباب و یراق ترکمان و تکلو که شتران کوه پیکر بار بنده در تیم فرسخی موکب استاده بود عرصه نهب
و تاراج غازیان شد شاه قوام الدین حسین اصفهانی که وزیر اعتماد الدوله شده بود در معرکه بقتل رسید
قاتل معلوم نشد مهر جان از انجمنده بمیان گرفته زبان طعن و لعن بروی گشودند و قریب صد نفر از اوسط الناس

تیغ و سنان بقصد قتل او نیز کرده بودند نواب جهانبانی بسر وقت او رسیده خاطر عاطر از طعن سنان ازو
دور کرده بنظر عفو و اغماض در و نگریسته بمعتمدان سپردند که بسلامت باردو رسانند مجملا بعد از ظهور فتح و فیروزی
جواد آقا شاه ابهری را که مشرف خزانه نواب عالی بود باردو فرستادند که بشتلق فتح نواب بلقیس مکان علیه عالیه
عمه محترمه نواب جهانبانی و سایر مخدرات استار سلطنه رساند مشارالیه در حالتی که اخبار موحش باردو رسیده
جمعی که محافظت اغرق و فرزندان در اردو مانده بودند این الفرکویا در شبکه عجز و اضطراب افتاده مخدرات
سرادق سلطنه مشوش خاطر و مضطرب الاحوال بودند رسیده مژده فتح و بشارت فیروزی داد و در اردوی
عالی نقارهای شادمانی بنوازش درآمد و نواب جهانبانی بمراسم شکرگذاری الطاف الهی قیام نموده در کمال شوکت
و کامرانی و نصرت یزدانی روی باردوی عالی آوردند و از آسمان و زمین غلغله مبارکباد فتح و آواز
تحسین و آفرین بگوش ساکنان کره خاک و مقیمان سرادق افلاک میرسید و درین قضیه عظمی نواب جهانبانی
بجز لطف ایزدی و عنایت پروردگار منت پذیر هیچیک از امرا و عساکر ظفرشعار و یار و مددکار نبودند
و جوق جوق بدولتخانه عالی نزول فرمودند بحرم شریف پرده مخدرات و دودمان مقدس از سلامتی ذات
اقدس و فتح و فیروزی بلوازم شکرگذاری قیام نموده مسرور و خوشحال گشتند و چون دو شبانروز بود
که نواب جهانبانی از جنگ و جدال آسایشی نیافته بود آخر روز مجلس عیش و عشرت آراسته بود
مخالفان را در برابر بارگاه چیده نظارگی نظارگیان عالم عبرت بودند و در همان شب شاهوردی بیک
یساول صحبت بایبردلو را جهة تبلیغ این بشارت بدار السلطنه تبریز بخدمت نواب سکندرشان

فرستادند و روز دیگر مجلسی در کمال مهابت و شوکت و عظمت آراسته بر صندلی مرصع آرام
گرفت امرا و خوانین عالیشان خصوصاً علیقلیخان و اسمعیل قلیخان و پیر غیب خان و الماس خان
مهردار بر یمین و یسار قرار گرفتند و دلاوران نصرت شعار و هواخواهان جلادت آثار سرها و زخمها
و گرفتاران را یک‌یک بنظر انور میرسانیدند اول برادر طفل یکساله طهماسب میرزا را در آغوش مهربانی
کشیده در پهلوی خود جای داد و محمدخان و سیب‌خان را حسب الامر اعلی دستها گشوده در مجلس
جای دادند که بنشینند و رقم عفو و اغماض بر زلات اکثر کشیدند اما جمعی که تولا داشتند
بجهة تادیب که موافقت این طایفه اختیار نموده باطل را بر حق گزیده بودند بمحصلان سپرده مورد
مصادره و مواخذه ساختند و بعضی را اطلاق فرموده در مقام انتقام نیامدند و محمدخان را بعلیقلیخان
و سیب‌خان را باسمعیل قلیخان سپردند که بطریق مهمان معزز و مکرم نگاهدارند و ایشان غریق بحر خجالت
گشته از کرده‌ها نادم و پشیمان در منازل امرای عظام علیشان معزز و محترم بسر بردند و علیقلیخان پدر فرزندانه
با محمدخان سلوک مینمود و استلمش بیک ایمال ادغلی شاملو را بجهة آنکه از اویماقات شاملوست و
داخل لشکر مخالف شده بود و وکیل مصطفی افشار را بجهة آنکه ترک منصب قورچی باشیگری نواب
جهانبانی نموده بپای آنگروه گریخته بود مورد قهر و سیاست گردانیدند و در چرم گاو کشیده
چند روز در چرم گاو بودند چون بسر حد هلاکت نزدیک شدند ملمش بیک بشفاعت اسمعیل قلیخان
شاملو و وکیل مصطفی بدرخواست علیقلیخان خلاص شدند بعد از آن فتح نامدار که طراز فتوحات

سلاطین کامکار تواند بود عنان عزیمت بمقر دولت مستقر خلافت منعطف ساخته در ساعت
میمون و دولتخانه همیون از فر مقدم شاهزاده عالمیان رشک باغ جنان گردید و جمعی را که درین معرکه
مردانگی کرده آثار حقیقت و وفاداری از ایشان بظهور رسیده بود و نوازشات ارجمند فرموده
بانعامات وافره سرافراز گردانیدند و بعد از چند روز اولمه سلطان ذوالقدر و سلطان معصوم خان
از ساوه بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده شمشیر در گردن بطریق گنه کاران بنظر انور در آمدند و چون همیشه
مشفقی خاص و بهم فان داشتند و گاهی اظهار میفرمودند که اولمه خان با اکراه رفیق الطایفه شده
بنابر ظهور اخلاص و نیکو خدمتهای سابق رقم عفو بر زلات او کشیده بمضمون این بیت باو عمل فرمودند
بیت دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری اما سلطان معصوم بجهة سوء حال
و ادعیها و تقصیر خدمت که پیشتر ازین قضایا از امداد سابق تقاعد ورزیده مصدر حرکات قبیحه
شده بود و رعایا و عجزه ساوه از سلوک ناپسند او شکوه ناک بودند مواخذ گردیده اسباب و تملکات
او بصوبک دیوان مضبوط شد علیقلیخان را خانم خانی و خان قرداش لقب داده مهر وکالت شفقت
کردند و الکای ری که بهتر محال عراق و مصداق این سیاق است بیت معدن مردمی و کان
سخا شاه بلاد [illegible] ری بو گری که چو ری در همه عالم نبود در عوض تبریز بعلیقلیخان اختصاص یافته
الکای همدان و بعضی عیب شان استاجلو متعلق و بسیار امرای استاجلو سیما حسین قلی سلطان
برادر علیقلیخان و الله قلی سلطان کسکر بود له خبر سلطان و احمد سلطان استاجلوس اوغلی و مهدی

قلی سلطان چاوشلو و الله قلی سلطان و غیر ذلک و الایات مرغوب شفقت شده و اسما
عیل قلیخان که نسبت بوالده اش نمی و منصب عالی تواجی باشیگری درشت مقرر شد که در ضمن احکام
و مناشیر دیوان مهر زنند و الکای فراهان مرشد قلی سلطان برادرش مرحمت شده مدینه المومنین
قم بعلیقلی سلطان تورغلو نواده شاهقلی خلیفه مهردار تعلق گرفت و امیر الامرای فارس
در اول حال بمهدی قلی بیک شادی تکلو قوم علیقلیخان نامزد گردیده و در ثانی الحال بدستور
سابق بعلیخان شادی تکلو ذوالقدر شفقت شده و مهدی قلی بیک بوکالت او معین گشته
و امرا از تامین تعیین یافته مقرر شد که امرای عظام بزودی تجهیز لشکر کرده بموکب ظفر قرین بپیوندند
و طهماس میرزا را بقلعه الموت که کوتوالی آن بجماعت قبچلو اقوام علیقلیخان تعلق داشت فرستادند
که چندگاه در آنجا سکنی داشته باشد چون دو سه ماه از نوروز ایت ئیل گذشته یکدو ماه دیگر هنگام حرکت
لشکر روم بود و نواب جهانبانی در باب تسخیر قلعه تبریز بی آرام بودند بقید جمعیت لشکرهای ممالک
شده عنان عزیمت بصوب دار السلطنه منعطف ساختند

ذکر توجه نواب جهانبانی بجانب تبریز تا آمدن لشکر روم و تهیه اسباب جلالی القراباغ و آذربایجان و از آنجا آهنگ عراق نمودن

چون نواب جهانبانی قریب به سه ماه بدار السلطنه قزوین بانتظام مهام ضروری و اصلاح
حال لشکر ظفر قرین پرداخته روی توجه بجانب تبریز آوردند همگی همت عالی نهمت مصروف
آن بود که پیشتر از آنکه لشکر روم بدان مرز و بوم آید قلعه تبریز را بدست آورده ویران سازند

و در هیچ مرتبه اگر طوایف قزلباش غیرت و جمعیت بظهور آورده دفع دشمنان دین و دولت شهنشاه
همت سازند و با یکدیگر متفق بوده صورت اجتماعی دست دهد با استعداد تمام و جمعیت آن شایسته که بجهت
دفع آن خصم قوی پنجه از روی قدرت و اقتدار بمدافعه کرده شمشیر بر دارند چند روزی در چمن
سلطانیه توقف واقع شد که شاید جمعیت لشکر بنوعیکه در خاطر رسوخ یافته بود دست دهد چون کوکب
بخت قزلباش در حضیض ال مانده سعادت و اقبال از ایشان کناره گرفته بود جمعیتی که خاطرخواه نواب
میرزا بود نشد چه اکثر صنادید طایفه ترکمان و تکلو و جمعیتی که با این طایفه رفاقت کرده بودند
مقتول و گرفتار و منهزم گردیده با وجود ظهور مروت و عفو خسروانه پراکنده شده باطراف
و جوانب رفته بودند امرای طایفه افشار که در حدود اصفهان و یزد و ابرقوه و کرمان و کوه گیلویه
و الکاء داده بودند بجهت قضیه قلی بیک قورچی باشی و فرار نمودن او بقلعه مظنه و خوفناک بوده بدین
بهانه متمسک گشته پای در دامن فراغت و عافیت کشیده بودند و جمعی دیگر که احتمال
آمدن داشتند چون وقت مضیق گشته فرصت توقف نمانده بود مقید بآمدن ایشان و جمعیت
لشکر نشده با ده هزار لشکر کاملی که در اردوی عالی جمع آمده بودند از چمن سلطانیه در حرکت
آمده کوچ بر کوچ بحوالی دار السلطنه تبریز رسیدند و در ساعت سعید بفیروزی و اقبال داخل آن
بلده جنت مثال گردیدند نواب سکندرشان باستقبال فرزند ارجمند از شهر بیرون آمده قریب
یکفرسنگ تشریف آورده نخست شهزاده والاگهر ابوطالب میرزا شاهزاده سعادت ملاقات را در بر گرفته

حمیده

حمیده سیر دریافت و چون نواب جهانبانی را چشم بر چهره همایون پادشاه سکندرشان افتاد از
روی ادب پیاده شده ران و رکاب پدر بزرگوار عالیمقدار را بوسه دادند و در موکب همایون
بشهر آمده در منازل میره محمد خان چاوشلو نزول کردند و نواب سکندرشان روز دیگر بمنزل شریف
آنحضرت تشریف آورده لوازم تفقد و دلجوئی بظهور آوردند و نواب جهانبانی جشن پادشاهانه آراسته
لوازم ضیافت و مهمانی از پای انداز و نثار و اصناف اطعمه و اشربه بر وجه لایق مرتب یافته و ما
یعرف برکار خود در الطریق پیشکش بر طبق عرض نهاد و بمضمون العبد و ما فی یده کان لمولاه پادر
عالیقدر سکندر جاه عرض نموده اما آنحضرت از علو همت التفات بدان هدایا ننموده بجهت تسلیه خاطر
فرزند سعادتمند بقلیلی اکتفا فرموده مابقی را بدستور سرکار عالی مسلم در رزاقی داشتند و بعد از
فراغ از لوازم جشن و سور و عیش و سرور متوجه مهام قلعه گیری شده توپ بزرگ را در جانب سرخاب
حسن پادشاه نصب نموده توپچیان شروع در توپ زدن نمودند و از طرف صاحب آباد خاک
منبر برده شب و روز سعی هرچه تمامتر در سرانجام اسباب قلعه گیری میکوشیدند اما چون خبر
ظفر یافتن شاهزاده عالمیان بر طایفه تکلو و ترکمان و عود نمودن بجانب آذربایجان و اهتمام نمودن
در تسخیر قلعه تبریز بفرهاد پاشا که سردار لشکر روم شده بود رسید از تسخیر قلعه اندیشه مند گشته بکومک
و امداد جعفر پاشا بسرعت و استعجال تمام روی توجه بجانب تبریز آورد و در حینی که لشکر ظفر قرین
در امر قلعه گیری میکوشیدند خبر حرکت لشکر روم و قرب وصول ایشان بحدود تبریز رسید عساکر

مانز تفکر و تلاشی کردند هر چند یورش نمودند قلعه را که موجب تضیع لشکر است مصلحت ندیدند
و اسباب یورش نیز سرانجام نیافته بود ارباب رای و تدبیر بجهة ضیق وقت یورش را مضی شده قرار
دادند که از اطراف و جوانب هجوم عام نموده یورش بقلعه اندازند اگر صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه
گر آید فهو المطلب والا نزد ارباب خرد و دلیران معارک بتقصیر و تهاون متهم و منسوب نگردند بدین اراده
تمام که مخالف رضای خاص و عام بود جازم گشته طوعاً او کرهاً صبح روز موعود نواب جهانبانی بمسجد شریف
حسن پادشاه تشریف آورده لشکرها را بنوعیکه تمهید یافته بود بیورش هر حضیض مامور گردانیدند دلیران
اخلاص شعار و اخلاص گزینان شجاعت آثار نقد حیات را که در دار الضرب جانسپاری سکه قبول
یافته بر کف و بر دو بالهای مردانگی بر دوش گرفته از همه طرف بجانب قلعه روی آوردند اما چون
رومیان زیاده از ایام سابق حزم و احتیاط مرعی داشته یک لحظه از محافظت قلعه غافل و ذاهل
نبوده در بروج و باره مستعد محاربه و مدافعه و مصادمه استاده بودند و گلوله تفنگ بطریق و گروهی
تگرگ آتشین که از کره اثیر باریدن گیرد ریزان گشت از دود تفنگ روی هوا تیره و تار شد
و از گیر و دار دلیران معرکه کارزار غلغله در قلعه افلاک افتاد و از کثرت کشتگان و مجروحان زخم
تفنگ خندق با زمین مساوی پذیرفت دل بهرام خون آشام از آتش حیرت بر خاص و عام انگیز (?)
سوخت و جمعی از شجاعان لشکر بهرام قهر که از آسیب غلوله تفنگ سالم مانده بودند نردبان بپای
قلعه رسانیده صعود کردند لضرب مطارق دبور و قان (?) و طعن سنج و سنان محافظان از بالای ...

غلطان غلطان بخندق می افتادند مجملاً بسیاری از عساکر منصور در این یورش ها جز کشته راه
عدم نمودند و کاری از پیش نرفت اولیای دولت شکسته خاطر و پریشان حال گردیده قلق و اضطراب
آغاز نهادند و چون تسخیر این قلعه گردون اساس در مشیت حضرت خالق الجن والانس موقوف
بزبان خجسته نشان شهریار ظفر قرین سعادت قران اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی بود بهیچ ازی بسعی
و اهتمام شاهزاده عالمیان و غازیان نصرت نشان که در خدمت ظهور بود میسر نشد مجملاً چون
از تسخیر قلعه مایوس و نومیدی روی داده لشکر روم قریب شهر شده بودند امر عالی بنفاذ پیوست که اهالی
و اصحاب شهر کوچ نموده بجانب دار السلطنه قزوین روند و امرا و اعیان اردوی معلی حسب الامر مددیا (?)
جمعیکه از ارباب تعین بودند با اکثر خاص و صواحب و اعیان حسب الفرمان قضا جریان روانه قزوین شده
بسیاری از اوسط الناس بمواضع و محال قریبه و بعیده شهر پراکنده گشته شهری بدان عظمت و رنگ
بیک بار مزور که مضمون لیس فی الدار غیره دیار شاهد حال از وجه جنت مثال گردید و بعد از فتن
تبریزیان رایات جلال نیز کوچ کرده بجانب ازمدول و زنار (?) نهضت نمودند که بعد از آنکه کیفیت
و کمیت لشکر روم اطلاع حاصل آید در امر محاربه بدانچه مقتضای وقت و صلاح دولت باشد عمل نمایند
و روز دیگر فرهاد پاشا بحوالی شهر رسیده در چرنداب نزول کرد و ذخیره و یراق سالیانه که همراه
آورده بود بقلعه ریخته از لشکریان که از قلعه داری ستوه آمده بودند بیرون آورده جمعی دیگر را
در قلعه گذاشت و خاطر از مهمات قلعه جمع کرده و بلاتوقف کوچ نموده معاودت کرد و چند

روزی که در تبریز بود ایلچی بار دوم محلی فرستاده لعلیقلیخان و امرای قزلباش مکتوبی درباب صلح نوشته
بود مضمون آنکه از روزیکه فیمابین پادشاهان بافساد مفسدان شورش و فساد بهم رسیده از جانبین
چندین هزار نفس قابل کلمتین ضایع و نابود شدند و چند از نیجانب حکایت صلح بمیان آورده خاطر
نشان کردیم که هر محل که بتصرف عساکر آل عثمان درآمد قانون سلسله عثمانی هست که دست ازان
باز دارند سعی نمایند که محلی از تصرف شما بیرون نرود و امرای قزلباش لجاج و عناد آغاز نهاده راضی بآن
نمیشدند و در هر سال ولایت از دست میدادند تا آنکه شهر تبریز که پای تخت شاهان ایران بود از دست
داده و اگر بهمان دستور عناد و کلفت بمیان باشد و بمعنی بظهور آید سال دیگر بار دوم عراق سرایت
مینماید چون ملک بر ورثان و دودمان نصیحت خیرخواهانه ما را قبول کرده راضی بصلح شوند و تا
نامدار را بجهت مصالحه فرستند قرار دهند که چون بی اتفاقی طوایف قزلباش و اختلال حال ایشان باهل
روم ظاهر شده تسخیر ملک ایران را سهل و آسان نگاه داشته اند مقتضای عقل و صلاح اندیشی دولت
آن خانواده رفیعه آنست که از لجاج و عناد گذشته با حضرت خواندگار طرح دوستی انداخته که بهر طریق که توانند
در استرضای خاطر او کوشیده آثار دوستی بظهور آورند که انیجانب سایر خیراندیشان اینطرف باعث
شده محضا بجهة حصول نیکنامی و ترفیه حال خلایق و عباد الله معامله صلح را استحکام دهیم که من بعد ترک
نزاع و جدال نموده شود چون نامه فرهاد پاشا رسید بعضی از امرا که راکب مرکب جهل و غرور بودند میگفتند
که مطلب فرهاد پاشا ازین گفتگو آنست که چون مراجعت لشکر روم واقع شود از جانب قزلباش کسی بقلعه

تبریز زود و قلعه این تدبیر سالم ماند فرصت را از دست نمی باید داد و بعد از مراجعت ایشان بپای
قلعه رفته در تسخیر آن میباید کوشید و بعد از تسخیر قلعه در زمستان که رومیان در قلاع خزیده اند قدم
بولایت ایشان نهاده آتش نهب و غارت در آن دیار میباید افروخت نواب جهانبانی از غایت ازردگی
که از بی اتفاقی طایفه قزلباش و عدم موافقت ایشان داشت و بنظر تدبیر و تامل ملاحظه نمود که از بدایت
حال که رومیان ابواب جدال و جدال گشوده اند الی غایت هر سال ملکی از دست رفته و طوایف
قزلباش از غایت نفاق و نفاق در مقام اتفاق نشدند و یکموضع از مواضع مفتوحه رومیان استرداد
ننمودند و اگر یکدو سال دیگر برین نهج گذرد و فتور تمام بدین دولت راه میباید رجوع بعقل دوربین
کرده قبول این امر را از عناد و مخالفت اهم دانسته برخلاف صوابدید امرا استحکام دوستی
امر با ایلچی گفته و بر وفق مدعا جواب نوشته قبول مصالحه نمودند و بجهة اطمینان خاطر فرهاد پاشا در حضور
ایلچی ارشد از تبریز کوچ کرده بقصد انتظام مهام قراباغ و استحکام السرحد روی توجه بآنصوب آوردند مشروط
آنکه چون ولایت تبریز کور رفتانه قدیم قزلباش است و در سر آن تا ممکن و مقدور است تلاش خواهند
کرد رومیان دست ازو باز دارند فرهاد پاشا و دیگر باره کس فرستاده اظهار کرد که اگر یکی از شاهزاد
گان کامکار را جهة استحکام مبانی دوستی بخدمت خواندگار فرستند که در سلک سایر فرزندان
پادشاه منسلک بوده باشد ممکنست که ولایت تبریز بآن شاهزاده مسلم دارند و بدون این صورت
پذیر نیست چون در نظر عقل بعید نمود نواب جهانبانی قابل نوستادن شهزاده شده علیقلیخان فتح

نیز درین امر با نواب جهانبانی اتفاق نموده قرار دادند که سلطان احمد میرزا که از کوچکترین نواب جهانبانی و
بلده کی او مقرر بود بخدمت خواند کار فرستند هر چند این معنی مخالف طبع شاه دین پناه بود اما در آن وقت
بجهت حفظ حال شیعیان و ترفیه احوال رعایا شکسته بال بر زبان بمرتبه وجوب رسیده بود و چون ایلچی
بازگشته عثمانی فرهاد پاشا از مکنون ضمیر نواب جهانبانی خبر یافت که بر خلاف رای متخالف فرمانش خواند
کار در مقام دوستی و اتحاد در آمده استحسان آنحضرت نموده گفته بود که کاش قبل از تسخیر تبریز در مقام
در می آمدند و چون فرهاد پاشا این معنی بر مایه افتخار میدانست که بوسیله او پادشاهزاده از دودمان قدس
نشان صفوی بخدمت پادشاه روم رفته موجب ازدیاد رفعت و عظم شان پادشاهان آل عثمان گردد درین
باب ابرام نموده ولی آقا چاشنی گیر باشی را که از آقایان معتبر روم بجهت آوردن شاهزاده عالیمقدار
و قرار صلح بخدمت نواب جهانبانی فرستاده ولی آقا در بلده گنجه بپایه سریر اعلی رسیده ابلاغ
رسالت کرد او را در منزل علیقلیخان سپرده کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسید و فرهاد پاشا
بارض روم رفته و در آنجا قشلاق کرده منتظر ورود ایلچی و آوردن شاهزاده بوده و مکرر مکاتیب
نوشته اعلام کرد که نوعی نمایند که قبل از آنکه در سال آینده حرکت لشکر روم در واقع شود ایلچی خود را
با نامه دوستی و تحف و هدایای لایق و شهزاده نامدار روانه نمایند که وسیله مراجعت این جانب
بوده باشند و درین بر میان نزده بدرگاه اعلی پادشاهی رفته مقدمات صلح را استحکام دهیم و نوعی
نمایم که حضرت خواند کار ولایت تبریز را وا گذاشته شهزاده مسلم دارد و نواب جهانبانی بر ده بندگی

با مر خیر انجام مصالحه راغب گشته قرار یافت که عنان عزیمت بصوب عراق معطوف داشته
و در آنجا یراق و اسباب شهزاده را سامان و سرانجام داده با ایلچی کاردان و نامه صداقت بنیان روانه
مقصد نماید و چون میل سیر صفاهان که از نزهتگاهات جهان و بلاد مشهوره ایرانست و لبر کار عالی آنحضرت اختصاص
داشت بسیار داشتند و در خاطر خطیر تصور یافته بود که متوجه اصفهان گردیده چند روزی در آن بلده دلکشا
بعشرت و نشاط کامی پرداخته خاطر شریف را از مشاغل روزگار آسوده گردانند و مهمات فارس و
کرمان و یزد و کوه کیلویه و خوزستان دا اگر چه در آنسر کدر ابدا افتاده طایفه افشار و ذو القدر بود
بجهت هر گونه حوادث مختل گشته حکام خودرای المخال که سر از گریبان خودسری و طغیان بر آورده
بودند انتظامی دهند امام قلیخان را بخلاع فاخره و نوازشات وافر سربلندی داده مجددا نیکو بمهمات
سرحد قراباغ را بعهده اهتمام او کرده سایر معاملات آذربایجان را موقوف بامر مصالحه کردند که بعد
از آنکه آن امر خیر انجام اتمام یابد در هر باب بدانچه صلاح دین و دولت باشد عمل آید بدین عزیمت
از بلده گنجه کوچ واقع شود در ابوشیحه نام محلی نزول اجلال فرمودند درین اثنا از نیرنگ سازی
چرخ شعبده باز قضیه شهادت آن شاهزاده کامکار بوقوع پیوست ذکر شهادت یافتن نونهال
چمن دولت و کامرانی امیر حمزه نواب جهانبانی بتیغ غدر سر کرده بدبران ناپاک خداوردی دلاک از تأثیر انجم و افلاک
چون عادت سپهر جفا کار و اقتضای فلک کجرفتار همیشه آن بوده و هست که هر نخل مرادیکه در جویبار
عزت و علا سرکشیده ثمره آرزو بار ور گردد عنقریب از آفت صرصر بیداد حوادث دوران از پای در آید

وبهر فرزی شوکتی که با عروس دولت دست اعتناق در کمر زده هم آغوشی گزیند عاقبت از کید مکر
سروران وقایع روزگار شاهد مهر افروز امل را سه طلاق بر گوشه چادر بسته بحرمان ابدی گرفتار آید
مصداق انتقال قضیه حالیه شهادت شاهزاده غفران مآل اعنی نواب جهانبانیست که در حدود گنجه ظلیل
رحیل کوفته در چشم بر بجرد نزول اجلال واقعند در همان شب که شب دوم شهر ذی حجه سنه ست
وتسعین وتسعمایه بود نواب جهانبانی بمنزل علیقلیخان رفته تا نصف شب آنجا بتجرع شراب ارغوانی عشرت
پیرا و صحبت آرا بودند و نصف شب مست طافح از منزل او بیرون آمده با چند نفر از ملازمان و غلامان
خاص که در خدمت بودند بدولتخانه عالی تشریف آوردند وچون قصد رفتن حرم کردند و واقعه
شهادت آن سرو ریاض سلطنت و کامرانی در لوح قضا رقم پذیر کلک تقدیر شده بود دست حادثه گریبان
آنحضرت را گرفته در الاچوقی که قوشخانه بود و جوارح خاصه را بسته بودند برده در آنجا رخت خواب
طلبیده بر بستر استراحت خفته خداوردی دلاک بابا که پسر یتیم مجهول الاب بود و در دار السلطنه
قزوین دلاکی مینمود و در ایام طفولیت شرف ملازمت شهزاده نامدار دریافته بود از آنجا که طالع
صبیان با یکدیگر الفت دارد توجه خسروانه شامل حال او گشته خدمت دلاکی او مستحسن طبع عالی افتاده
بود و چند سال بود که در خدمت شاهزاده نشو و نما یافته بکمال محرمیت داشت و بیمن شفقت عالی
مرجع افاخم و اعالی و صاحب ثروت و سامان شده نزد امرا و وزرا و ارکان دولت گرامی
بود خبث باطن و بدنهادی او را برین داشت که مرتکب این فعل شنیع گشته از نهال چمن آرای

دولت

دولت و کامرانی را که در ریاض سلطنت و جهانبانی بالا کشیده ثمره اقبال بارور شده بود
از پای در آورد در وقتیکه شاهزاده نامدار بالاچوق در آمده پهلو بر بستر استراحت نهاد خداوردی
دلاک در آمده جمعی از ملازمان عالی را که همیشه کشیک بودند و میبایستند که در حوالی خوابگاه
بکشیک و پاسبانی قیام نمایند بهانه آنکه نواب شاهی اراده خلوتی دارد و در شما حجاب میکند از حوالی
خوابگاه دور نموده نگذاشت که در آنجا باشند و آن جماعت که چند نفری بیش نبودند چون
حرف خلوت و حجاب شنیدند پرده غفلت بر چهره عقل و ادراک ایشان پوشیده گشت و چون احتمال
نوعی دیگر نمیدادند گفتند او را اذعان نمودیم از حوالی خوابگاه دور شدند آن دلاک ناپاک بیک سرانجام حوالی
خوابگاه آنحضرت را از حارس کشیکچی خالی یافته خنجر از میان آن سرو ریاض بادشاهی کشیده در عین شادخواب
مستی چند خنجر بر شکم و پهلوی آن شاهزاده عالیمقدار زده و خاطر از کار او جمع نموده بیرون رفت از فتاح
بام بیرون از خدمتکاران که حسب الامر بخدمت آمده بود داخل الاچوق شده ملاحظه نمود که نواب
جهانبانی در دریای خون غوطه خورده نفس سرد از دل پر درد میکشند فی الفور بیرون آمده فریاد برآورد
و غلامان و ملازمان خاصه که در کشیک بودند واقف شده هیچکدام جرأت داخل شدن الاچوق نمی
نمودند زنبیل بیک شربت دار بالاچوق در آمده ملاحظه نمود که آن سرو ریاض کامرانی از تند باد حوادث
روزگار از پای در آمده جراحان و حکما را حاضر ساختند چون کار از معالجه و مداوا گذشته بود باندک لحظه
طایر روح شریفش باوج اعلی علیین پرواز نموده بهمان ملا اعلی انتقال ادا مینمودند بیت عشرت

کارپُشی و مقیم خطهٔ خاک تنوی کسان نزد علیقلیخان و اسمعیل قلیخان که در آنوقت رکن رکین دولت
بودند فرستاده از اینحال خبر دادند چون قرار یافته بود که قریب بصبح کوچ نمود اکثر اهل اردو از اینحال اطلاع
نداشتند ندای رحیل در داده اکثر اهل اردو کوچ کرده بودند که این خبر شایع شد نواب سکندرشان و
مخدرات سرادق عظمت و سلطنت بفریاد و فغان درآمده ناله و نفیر بر بادبر بکره اثیر رسید امرای عظام بمنزل
علیقلیخان جمع شده همگی باتفاق نمودند که او از ریش سفید و بزرگ دودمان است در تعظیم امور سلطنت آنچه
او مصلحت داند از رضا و صلاح او در نگذرند صبح روز علیقلیخان را امرا بدر دولتسرای نواب سکندرشان
آمده بعد از تقدیم لوازم پرسش تعزیه الواقعه بایله التماس سواری کردند و ادهم خان ترکمان را بر نعش
غفرانمآل گذاشتند که متعاقب بمنزل رساند ادهم خان برحسب ملازمان خاصه میرزا آنحضرت را با رخوت خون
آلوده بمحفه گذاشته قورچیان بر دوش گرفته هزار کس از پیش محفه با سینهای چاک خاک بر سر ریخته نوحه کنان
باردو رسانیدند امرای عظام از اردو باستقبال آمده چون چشمشان بر نعش مغفور برحمت حی لایموت
آن تازه نهال چمن دولت و اقبال افتاد تاج و دفتر از سر برداشته بر زمین زدند و فریاد و فغان باوج
آسمان رسانیدند مجملاً نمونهٔ روز اکبر در میانه خلایق پدید آمده آسمانیان بر موافقت زمینیان مویه گری
میکردند چون نعش را بخیمه که در حوالی حرم نصب شده بود بردند نواب سکندرشان یعقوب وار گریه
کنان به بیت الاحزان درآمده حجله نشینان سراپرده عزت بارو بهای بناخن حسرت خراشیده
و بدست بیتابی موبها کنده بر سر نعش آمده نوحه و زاری و گریه و بیقراری آغاز نهادند بعد از آن

نعش شاهزاده را بمغسل برده صدور و علما موافق شریعت غرا بغسل و تکفین پرداختند و جمعی را مقرر
کردند که نعش را بمتبرکه دارالارشاد اردبیل برده در روضه مقدسه سلطان الاولیا در جوار اجداد عظام
مدفون سازند از غرایب حالات لعنت شب جهان آن شاهزاده مظلوم گریبان خداوردی ناپاک را گرفته
کشان کشان بر سر نعش آورد شرح اینحال و تفصیل این اجمال آنکه بعد از وقوع اینحال الحرام نمک نهاد
که قدر تربیتهای آنحضرت را ندانسته بچنین امر شنیع اقدام نمود بمنزل خود رفته یک کیسه زر اشرفی
که بجهة خانه نقد هفت تومان باشد بهانه آنکه میرزا از سر طلبید که بشاه هدیه دهد برداشته چون از امرای عظام خصوصیت
و آشنایی با اسمعیل قلیخان بیشتر داشت پیاده و تنها بمنزل او میرود اسمعیل قلیخان با جمعی از مصاحبان
بصحبت مشغول بودند که او مضطرب الاحوال بمجلس میآید ایشان بعد از تواضعات رسمی از آن آمدن
بهنگام سوال مینمایند میگوید که گناهی عظیم کرده‌ام و خطایی بزرگ از من در وجود آمده صلاح خالص جهت
بعد از تحقیق اظهار فعل بدیع و قضیه شنیع مینماید و طلب استعانه از مشارالیه میکند آن نامرد را حکم
که چرا در آنوقت بی اختیار خون او را نریخت و خاکهای عالم بر سر نه بخت بعد از آن اظهار این حکایت
غریب آورد رضاقلی بیک ولد بیری بیک اینالو که بجای پدر ایشیک آقاسی باشی نواب جهانبانی شده بود
سپرد که محافظت نموده بمنزل رساند مشارالیه او را در صندوقی که داشتم و با صنادیق رخوت
بار کرده بمنزل آورد و شب حسب الصلاح اسمعیل قلیخان بدو نفر ملازم خود داده که پوشیده و
پنهان بمیان جنگل برده بقتل آورند ملازمان حسب الامر او را بمیان جنگل برده بکمند زخم برده قسمت

زری که همراه داشته ایشان را از اتمام کار او غافل ساخت و او خود را بمیانه سیاه ایلی که پیدا بود
انداخته اتفاقاً زخمها کارگر نیفتاد و اسیب جانی بدو نرسیده بود و بعد از رفتن ایشان از میان
نی زار بسیلاب بیرون آمده و سرمای مفرط در واثر کرده آتشی از دور دید خود را بی تابانه بسر
آتش رسانیده اتفاقاً آن آتش مشعلی بود که در خیمه نعش شاهزاده میسوخت جماعتی از ملازمان
شاهزاده که بر سر نعش بودند در روشنائی مشعل او را دیده و شناخته گرفتند چون چشم او بران نعش
مغفرت مآل افتاد اشک ندامت از دیده ها باریدن گرفت ازو سوال کردند که خود بدولت این
شاهزاده مطاع اعاظم و اعالی بودی چرا این عمل کردی گفته بود که جمعی مرا تعلیم داده وعده ها دادند
و خلاف کردند و من از بیعقلی گول خورده این عمل کردم اما نگفته بود که چه کسان مرا تعلیم دادند
صبح زود خبر گرفتن او بنواب سکندر شان رسید اول او را بمجلس امرا آوردند شروع در مهمل گوئی
کرده حسب الامر امرا و اعوان دوزی بر زبانش زدند که هرزه گوئی نکند و مخلصان خیرخواه را مورد تهمت
و افترا نسازد چون نواب سکندر شان فرموده بودند که من او را بدست خود قصاص میکنم او را
بخدمت اشرف بردند قدرت تکلم و قوت نطق نداشت نواب سکندر شان بدست خود چند
خنجر بر شکم آو زدند و جسد ما بکش را اردو بازاریان بار دوی بازار برده سوخته و خاکسترش
باد فنا دادند سبحان الله آدمی زاد چگونه بوساوس شیطانی از جاده عقل دور اندیش
منحرف گشته بامور ناصواب که موجب خذلان دنیا و آخرت است اقدام مینماید سبحان دریای تفکر

سنبها

شنبها در بحر این اندیشه غوطه خورده از سبب این امر شنیع غور نمودند اصلا سفینه فکر شان بساحل مقصد
نرسیده و دوربینان عالم تدبیر یک خیال را که بهر طرف دوانیدند چیزی از ته کار نیافتند مجملا صورت
این مدعا در پرده خیال چهره نمود و ساعت بساعت حیرت بر حیرت افزود و اصلا سببی که موجب
تشفی خاطرها شود ظاهر نمیشد از افواه و السنه ارباب فراست و اصحاب کیاست وجوه متخالفه درین باب
مسموع شد چون ایراد آن ناگزیر واقعه نویس است بتسوید آن می پردازد از قول جمعی که در حواشی بساط
عزت راه داشتند چنین معلوم شد که خداوردی دلاک [illegible] که از ساده رخان صاحب
جمال بود تعلق و تعشق مفرط داشته و گاهی بطایبه در عالم مستی در مجلس عالی باظهار ما فی الضمیر جرات
میکرده و نواب جهانبانی نیز در هنگام شگفتگی طبع از نحو له حکایات هزلا یا جدا که موجب اضطراب
و بیتابی او گردد اظهار میفرمودند و خداوردی بگفته آنکه نواب جهانبانی را بان پسر خلوتی دست
داده باشد میگفته که این انتقام از تو میکشم و میرزا حمل بر ظرافت و خوش طبعی میکرد و او از لازم
غیرت عشق و محبت بر طبیعت او استولی گشته بدین واقعه عظمی جسارت نموده و جمعی دیگر تقریر
نمودند که اسمعیل قلیخان از تقصیرهای نمایان که از نواب میرزا نسبت بعلیقلیخان بظهور رسید
در رتبه تقدم و بزرگی نسبت باو دریافته خاطر خانی شده بود رشک و حسد دامن گیر او شده جهت
تضییع علیقلیخان راضی بافنا و اعدام آن شاهزاده نوجوان شده خداوردی را تحریک این امر نمود و رفتن
او را بعد از وقوع قضیه بمنزل اسمعیل قلیخان و پنهان داشتن او مشار الیه را دلیل این مدعا میساختند و بعضی

دیگر را گمان شد که علیقلیخان و اسمعیل قلیخان و محمدی ساده سولاغ جهت آنکه نواب جهانبانی رقمی باسم
مرتضی قلیخان ترکمان نوشته او را از دامغان باردو طلب نموده بود و از امرای مذکور که مصاحب
شاهزادی میرزا بودند مخفی داشته بود و ایشان را گمان شده که میرزا نسبت بایشان بی التفات شده
در مقام دفع ایشانست از آنجهت بشش وستی نموده بایکدیگر اتفاق نمودند و جدا در دویر این قضیه
اعوا نمودند اسمعیل را دلیل خود میساختند که بعد از قضیه مزبور با وجود ضدیت و نفاقی که با هم داشتند
بایکدیگر اتفاق نموده در مقام منازعه شدند و اسمعیل قلیخان بوکالت و بزرگی علیقلیخان راضی
شده طرح دوستی با هم انداختند و چنین واقعه عظمی را سهل و آسان انگاشته قدم در دیر الجرف
و حکایت بکدام گذاشتند و نواب ابوطالب میرزا که کودک ده ساله بود بجای آنحضرت اختیار نموده
سلطنه او را با خود محرم ساختند راقم حروف از میرزا لطف الله شیرازی که وزیر نواب عالی بود
شنیدم که بعد از قضیه میرزا نقل مینمود که نواب میرزا با خوانین بی التفات گشته بد سلطنه شده
بود چنانچه در یکی دو روز که از گنجه بیرون می آمد مراد رحام طلب کرده گفت که ما در خدمت این
دو جوانمرد چه تقصیر کرده ایم که حالا کنون ما تشنه شده در مجلس شراب سر ما را و او مطلبند یعنی قصد
قتل ما دارند و در آنوقت خدا او روی سر او را میتراشید و این حکایت مینمود بحمل که از جهل
و نادانی ایشان تقریر نموده باشد و ایشان در انتقام خدا در دیر افروخته باشند و آن نادان بی
عاقبت از مسلک عقل دور افتاده بتعلیم امرا ارتکاب این عمل نموده باشد هر چند در نظر عقل بعید مینماید

که امرا

که امرای مذکور که هر دو تربیت یافته آنحضرت بودند که از پایه ملازمت و نوکری برتبه بلند امارت و خانی رسیده
رکن رکین دولت شده بودند و وجوب قتال طایفه ترکمان و تکلو که منشا انواع شر و فساد و بیم انهدام بنیاد
عمر دولت بود محض رضای ایشان بظهور آمد قدر تربیتهای آنحضرت را ندانسته چنان گوهر گرانبها
که سرمایه عالمی بود چنین رایگان از دست دهند اما چرا در حال اینگونه مرام کلی خوض ننمودند و چگونه از مر
عقل و تدبیر خود رخصت یافتند که خود را بدنام دنیا و آخرت ساخته مرتکب چنین فعل قبیح شوند بالجمله آنکه
در خاطر ما گذشته بود و قرار گرفته بود و راقم حروف نیز از مردم دور و نزدیک شنیده بود بتحریر آن پرداخت
علی ای التقادیر امرای مذکور بعد از این واقعه سال بسر نبردند و ایزد تعالی که منتقم حقیقیست حضرت
اعلی شاهی ظل الهی را توفیق داد که در همه زودی از مشهد مقدس معلی تشریف آورده جزای بد
کار ایشان در کنار ایشان نهاد چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت

ذکر ولیعهد گردانیدن شاهزاده سعادت انتما ابوطالب میرزا و اختلال احوال او باقتضای خالی ارض و سما

بعد از وقوع این واقعه عظمی شاهزاده غفران پناه نواب سکندر شان امرای عظام را
حاضر ساخته بدار نصایح دلپذیر بر گوش هوش ایشان را گرانبار گردانیده در رفع خصومت
و نفاق ادیماقات و موافقت و اتفاق و یکدلی ایشان خصوصاً کلفت و عنادی که شاملو
و استاجلو را با ترکمان و تکلو هست مبالغه بسیار نمودند و اراده خاطر اشرف آن بود که بنفس
شریف مباشر مهام سلطنه و متحمل مشاغل امور دولت گشته بنابر بعضی از مصلحتهای باطنی

که دران وقت اظهار آن مناسب وقت نمیدانستند هیچ یک از فرزندان کامکار شاهزاد
های مدار را نسبت نیابت مهام دیوان اعلی و رتبه ولیعهدی موسوم نگردانده بندگان حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی که بعد از نواب غفران پناه فرزند ارشد اکبر بودند در خراسان تشریف
داشتند و مرشدقلیخان و امرای خراسان که در ملازمت آنحضرت بودند با امرای عراق مخالفت
میورزیدند و ابوطالب میرزا و طهماس میرزا بجهة حداثت سن و طفولیت در انوقت شایستگی
رتبه عظیم القدر ولیعهدی نداشتند مع ذلک طهماس میرزا بجهة انکه تربیت کرده طایفه ترکمان
و تکلو بود و در انوقت در قلعه الموت بدست طایفه استاجلو محبوس بود چون اراده ازلی
و مقدرات لم یزلی بدان تعلق گرفته بود که آفتاب دولت و جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل
اللهی عنقریب از افق خراسان طالع گشته ساحت ملک ایران را بانوار معدلت بیاراید و تدارک
اختلال ایرانیان و ترفیه حال زیردستان برای ملک آرای آنحضرت منوط و مربوط گشته
زمانه اسباب ابد استیاری کارکنان عالم غیب سرانجام میداد مصرع فکر واعظ دگر و سودای
عاشق دگرست لهذا آنچه عقلای زمان موافق مطلب خود می اندیشیدند بر عکس مطلوب
نتیجه میداد مجملا امرای درگاه که صاحب اختیار دولت بودند مخالفت رای جهان آرای
اشرف اختیار نموده و با یکدیگر مواضعه کرده مصلحت خود دران دانستند که ابوطالب میرزا که در خدمت
والد ماجد بود تربیت نموده بجای شاهزاده مغفور ولیعهد گردانیده زمام مهام سلطنة و فرمان

روای

روایی را بکف اختیار و ید اقتدار خود در آورند و نواب سکندرشان بجهة اموریکه سبق ذکر یافت تشخیص
این امر را مصلحت ندانسته تاخیر دران صواب تر میدیدند و بزبان الهام بیان میگذرانیدند که بر فرزند شهید
سعید بجهة تعصبی جهلای قزلباش این قضیه پیش آمد من بعد بمساعدت و خودسری هیچیک از فرزندان رضا
نمیدهم و راه امد شد قزلباش نزد ایشان مفتوح نمیسازم امرای درگاه متفق اللفظ گشته میرزا محمد را که در انوقت
مستوفی الممالک بود وسیله ساخته عرض کردند که نواب جهانبانی چند سال بود که حسب الاشاره همیون اعلی
رتق و فتق امور سلطنت و متکفل مهام خلافت و پادشاهی شده آوازه اختیار و اقتدار او باطراف
واکناف رسیده بود چون او را این واقعه هایله پیش آمد و خبر بدوست و دشمن دور و نزدیک
رسید اکثر متعاقب خبر جلوس یکی از شاهزادگان کامکار عاجلا بسرحدها نرسد محتملست که اختلال
تمام در اطراف و جوانب وقوع یابد که نقصان دین و دولت باشد صلاح دولت قاهره در انست
که یکی از شاهزادگان نامدار را که شایستگی سلطنت و پادشاهی داشته باشند عاجلا برتبه ولیعهدی معزز و
گرامی گشته زیاده از نواب غفران پناه در اختیار و اقتدار کوشیده شود که سریعا آوازه جلوس او بسرحدها
رسد و چون شاهزاده عالیقدر فلک اقتدار اعنی حضرت اعلی که فرزند بزرگترست در خراسان تشریف
دارند و مع ذلک امرای الملک آنحضرت سلطنت خراسان موسوم گردانیده در موکب عالی لفظ
آن ممالک مشغولند و ابوطالب میرزا در موکب همیون حاضرست او را بدین رتبه نامی گرامی
گردانند و میرزا محمد بلطایف حیل این مقدمه را بزیور دلایل آراسته در باطن حقیقت آنرا نواب

معقوله

سکندرشان تمامی امرا داعیان را چون بالطبع طالب این مطلب یافت باکراه تمام سر رضا جنبانیده
و اول خطائی که امرای مذکور را در انتظام امور دولت افتاد این بود که اصلا در عاقبت این امر
غوص نکردند و دیده بصیرت شان از مشاهده انوار دولت و کامرانی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خرگه
یافته بر ایشان پوشیده گشت که ساحت خلافت و جهانداری را با شعشعه نیر عالم افروز طلعت همیون
ز چراغ بیفروغ دیگری چه روشنی افزاید و کرم شب‌تاب در برابر انوار آفتاب ظلمت سوز افق سعادت
چه پرتو اندازد چه اظهر من الشمس بود که هرگاه ماهچه خورشید مثال موکب همیون از مشرق خراسان طلوع نمود
بساحت ملک عراق و آذربایجان پرتو ورود اندازد از طوایف قزلباش غیر اطاعت و انقیاد
امری بظهور نمیرسد و قرار داد خاطر ایشان شده بود که امرای خراسان خصوصاً مرشد قلیخان که در مشهد
مقدس لله و رکن السلطنه حضرت اعلی بود در آن ولایت حاکم علی الاطلاق است لفظی اگر چه باد آن
اختیار و اقتدار که او در خراسان دارد در پایه سریر اعلی نداشته اراده آمدن عراق نخواهد کرد
و بندگان حضرت اعلی را سرمایه خود ساخته عروس سلطنت خراسان را در نظر او جلوه داده نخواهد گذاشت
که از آن ولایت بولایت دیگر توجه نماید ندانستند که شهباز بلند پروازی که عقاب اوج کمال را
قابل صید خود نمیداند چگونه بشکار صعوه التفات نماید و عنقریب بقصد صید ممالک موروث اقبال
خواهد کشاد و سزای جمعی که راه غلط پیموده اند باحسن وجهی خواهد **بیت** زاب خرد ماهی خرد
نهنگ آن به که با دریا ستیزد مجملا امرای خودرای بعد از استجازه از نواب سکندرشان بتعجیل در بر

صایب شمرده در ایام عاشورا که در ماتم خامس آل عبا و شهدای کربلا و شاهزاده سعید مغفرت
انتما سیاه پوش بودند ساعتی اختیار کرده در یورت تبریز جای شاهزاده را بخدمت والد نامدار
بردند که بدست اشرف تاج کثیر الابتهاج که تا غایت بر سر نهاده بود بر سر او نهاده کمر خنجر مرصع و شمشیر
بر میانش بست و خلعتهای فاخره در بر او پوشیده بمرتبه ولیعهدی معزز و گرامی گردانید و مقرر شد که
ملازمان شاهزاده مغفور و ارباب مناصب دیوان اعلی بهمان قاعده در خدمت میرزا بوده باشند و اموال و اسباب
بیوتات سرکار او بسرکار میرزا تعلق گرفت و همگی امرای عظام و اعیان قزلباش که در آن وقت در پایه
سریر اعلی بودند برسم و قاعده معهود این دودمان پابوس کرده تحیت و مبارکبادی بجا آوردند و
احکام باطراف و جوانب فرستاده خلایق را از جلوس شاهزاده خبر دادند و در آن منزل امام قلیخان و امرای
قراباغ رخصت یافته باقطاعات خود شتافتند و از آنجا کوچ واقعه متوجه دار الارشاد اردبیل
گشتند و چون میرزا محمد در حصول مطلب امرا سعی موفور بظهور آورده بود رای علیقلیخان و امرا
بران قرار گرفت که او را بوزارت دیوان اعلی منصوب گردانیده زمام مهام دیوانی بکف کفایت
و قبضه درایت او نهند و او مستقبل شده بود که در رواج مهام سلطنت و توفیر مال دیوان سعی نموده
متکفل امور دولت شاهی شد لهذا بدین پایه ارجمند اطلاع یافته من حیث الاستقلال متصدی مهمات دیوانی
گشته اعتماد الدوله لقب یافت و چون امرای مذکور از مسلک حق عدول نموده بهوای نفس خود عمل کردند
و وضع شی در غیر موضع خود نموده مصلحت کار خود را بصلاح دین و دولت مقدم داشتند لاجرم

بتحریک کارپردازان قضا و قدر اسباب ادبار خود سرانجام داده در تخریب دولت خود کوشیدند
و کعبتین مراد ان مخالف نشسته از دستبرد زمانه بآنچه رسیدنی رسید و دوران زود حق بمرکز خود قرار
گرفته بدکاران بجزای عمل رسیدند چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد القصه اردوی
همیون منازل و مراحل پیموده بدار الارشاد اردبیل رسیدند و جسد مطهر شاهزاده سعید شهید را
در جنب مراقد آبای عظام مدفون ساخته آن درکرانمایه را بگنجینه خاک و روح مقدسش را
بمقیمان عالم افلاک سپردند و نواب سکندرشان جهة ترویح روح فرزند ارجمند در روضه مقدسه
سلطان الاولیا بجبات کلام ملک علام و اطعام فقرا و ایتام پرداخته بتصدقات نقود و ارباب
احتیاج رسانیدند و از انجا کوچ فرموده از راه طلخال و طارم بدار السلطنه قزوین آمده در ان
زمستان قشلاق همیون در مقر سلطنه ابد مقرون واقعشد ذکر احوال امرا و قضایای عراق و
اذربایجان و ... از زمان ... شاهزاده ... و ... دولت ... سابقا تحریر یوست که بعد از انهزام
ترکمان و تکلو اکثر اعیان ترکمان که از معرکه جنگ بیرون رفتند بدامغان نزد مرتضی قلیخان
پرناک جمع شدند نواب جهانبانی بجهة تالیف قلوب آن جماعت بی اطلاع امرا رقم استمالت بمرتضی
قلیخان نوشته او را بپایه سریر اعلی طلب نموده بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده بود و او
باکمال استظهار و استبشار روی توجه بعراق آورده چون نزدیک رسید خبر جانسوز نهضت اندوز

شاهزاده مغفرت انتما و تربیت یافتن ابو طالب میرزا و تنفر علیقلیخان و سمعیل قلیخان باو رسیده
جرات رفتن نکرد و از مضرت ایشان نسبت بایل ترکمان نیز اندیشه مند بود و بعزم کوچانیدن ایل
ترکمان و اهل و عیال ایشان که اکثر در قم و ساوه اقامت داشتند از ری بالکای قم و ساوه بهالی
آن ولایت یکجان باغیگری و طغیان مرتضی قلیخان و دفع مضرت طایفه ترکمان نزل و ساوری
میسر ساختند و ولیخان ولد محمد خان ترکمان که او و پدرش چند سال حکومت کاشان کرده بودند
همینه مرتضی قلیخانرا تحریک مینمود که از مردم بلده کاشان که اکثر تجار و متولین هر دیار بودند پیشکش
کلی توقع نماید و خود باعث آنشده با اهالی کاشان عنه بگفتگو کرده بود و مردم کاشان در اول
حال بقدم مخالفت پیش آمده ستیزه آغاز نهادند بالاخره از خوف مال و جان بصواب دید
غلام که داروغه بود و میرزا احمد وزیر با او ملایمت آغاز نهادند و بجهة دفع مضرت مرتضی قلیخان
باو توسل جسته استدعای حضور او کردند و او بی صوابدید مرتضی قلیخان در وقت آمدن عراق از وفرار
نموده چندگاه خود را مختفی ساخت و بعد از معاودت مرتضی قلیخان بکاشان رفته بلطایف الحیل خود را
بشهر انداخت و داروغه و وزیر زیاده جانب او نگرفته در آمدن شهر با او مضایقه نکردند و او
در منزل داروغه مهمان شده جمعی از ترکمانان کهنه قلعه بابی چنار کاشان که از زمان حکومت محمد خان
و پسران او در شهر مانده بودند و اکثر ملازمت داروغه مذکور اختیار نموده جمع شدند و از بیرون نیز
دران دو روز جماعتی از ملازمان او آمدند و از قوت خود را زیاده در شهر از وزیر و داروغه

یافته همت بران گماشت که شهر از تصرف ایشان انتزاع نموده بجهت خود ضبط نماید جمع عمله
و فعله این سرایتر و دکان کرانید و در نیز انبار اگرفته محبوس ساخت و متملکات ایشان را بحیطه ضبط
در آورده مردم کاشان طوعا او کرها متابعت او نموده پیشکشهای لایق کشیدند و او در اول حال
با مردم شهر سلوک پسندیده پیش گرفت بعد از آنکه قوتی گرفت تغیر سلوک کرد القصه مرتضی قلیخان
دست از مرافقت ولیخان باز داشته با جمعی که موافقت او اختیار نموده بودند روانه دامغان شد
و از آنجا چند نفر از معتبران ترکمان را بمشهد مقدس بخدمت بندگان اعلی و مرشد قلیخان فرستاده
عرض کرد که تا غایت که شاهزاده مغفور در حیات بود چون فرزند بزرگتر نواب سکندرشان بود و تربیه
ولیعهدی داشت طریق صوفیگری و شیوه ارادت و اخلاص مرعی داشته بالحضرت متفق بودیم
و با ملازمان عالی تخلف نمی ورزیدیم اما حالا که او را این قضیه پیش آمد حضرت اعلی را ولیعهد و قایم مقام
پدر نامدار میدانیم و اگر رایات نصرت آیات بجانب عراق در حرکت آید نهایت اخلاص و غلامی
از طایفه ترکمان بظهور میرسد و ولیخان بعد از رفتن او در حکومت کاشان استقلال یافته توقعات
کلی از متولین آنجا نموده رفته رفته جمعی کثیر از طوایف ترکمان در قصد او جمع شده بکار نخوت و غرور
که در دماغ او جا داشت متقاعد گشته خود را فرمان ده مستقل الملک دانست عرضداشت مبنی
بر اظهار اطاعت و انقیاد و حسن خدمت خود که کاشان را از مرتضی قلیخان صیانت نموده بود
بپایه سریر اعلی فرستاد چشم آن میداشت که امرا و ارکان دولت مضایقه ملک کاشان با و

نکنند

نکنند و حکم ایالت آن ولایت باسم او عز اصدار یابد ارکان دولت قاهره این خودسری
و خودرایی از او نپسندیده از غایت عجب و غروری که داشتند ایجاب ملتمس او مسامحه ورزیدند بنابرین
رقم ایالت کاشان از دیوان اعلی باسم علیقلیخان شرف صدور یافت و چون ولیخان از جانب
ایشان مایوس گشت کس بخراسان فرستاده و خود را عباسی نام نهاده سر از اطاعت و متابعت
ابوطالب میرزا پیچیده جمع کثیری از خان و امرا و ارکان دولت را که در کاشان بودند
گرفته بارخانههای ایشان را متصرف شد و مآل حال او در ذیل این دفتر مرقوم قلم وقایع نگار
رقم میگردد اما احوال امرای افشار آنکه یوسف خان ولد قلی بیک قورچی باشی که بعد از
فرار نمودن پدرش از ابرقوه بیزد آمده باتفاق محمد خلیفه افشار داروغه آنجا در اشرف
شده دست درازی باموال و اسباب دهات و امرای درگاه نموده بعد از فتح ترکمان و تکلو
حسب الامر نواب جهانبانی باستصواب میرمیران مقید و محبوس و ولیخان حاکم کرمان باتفاق یکتاش خان مذکور که
بر شش باراده یساق آذربایجان از دارالامان کرمان بدار العباده یزد آمده بودند چون یکتاش مذکور بنای
رشد و طغیان در سر داشت نام خانی بر خود نهاده در یزد بارادهای باطل و خیالات فاسد سر از جیب عصیان
و بی ادبی بر آورده یوسف خان را از حبس و قید خلاص کرده داروغهگری آنجا که از دیوان اعلی تعلق بنده بود
گیرانیده شعار خلاف بظهور رسانیده بودند در همان ایام خبر واقعه نواب جهانبانی بدیشان رسید و ولیخان
بازگشته بکرمان رفت و یکتاش خان نسبت مصاهرت با میرمیران درست کرده بیشتر از پیشتر در مقام

استقلال و استبداد درآمد و دست تصرف بولایت مذکور دراز کرده خود را حاکم نافذ فرمان الولایت
میدانست و یوسف خان باستصواب او بدستور بابرقوه رفته لوای حکومت در انجا برافراشت و یکتاشخان
بنابر ظهور این اعمال از امرا و ارکان دولت قاهره خایف گشته او نیز باستصواب میرزایان کس بکرمان
بخدمت بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی و مرشد قلیخان فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده خود را
از زمره عباسیان شمرد و امرای ارشلو و افشار نیز که در حدود اصفهان اقامت داشتند با یکتاشخان
اتفاق نموده با ابوطالب میرزائیان در مقام خلافت درآمدند و افشاران کوه کیلویه نیز چند کردنشده
هر گروهی امیری گزیده بودند ذوالقدران فارس که علیخان شادی تکلو حاکم ایشان بود بهوس شاهزاده مغفور حیات
بود که حاکم خودسر شده آغاز نهاده آقایان معتبر که در میانه انجماعت بودند از حکومت علیخان و دیگر بندگان اطاعت
شایسته بتقدیم نرسانیدند و در میانه ایشان کدورت و نزاع واقع شده علیخان بقصد ملازمت شاهزاده
مغفور از شیراز بیرون آمد که مهمات خود را استحکام دهد و مفسدان طایفه ذوالقدر را الجرا د شیراز رساند
چون بدار السلطنه قزوین رسید خبر واقعه هایله شاهزاده مغفور شنیده توقف نمود تا آنکه موکب همایون
پادشاهی بقزوین رسیده بشرف پابوس نواب اسکندرشان و ابوطالب میرزا مشرف شد امرا و ارکان
دولت او را بمواعید دلپذیر مستظهر گردانیده مجددا ایالت دار الملک شیراز باو تفویض یافت
و احکام مطاعه مشتمل بر وعد و وعید با آقایان ذوالقدر فرستاده متمردان را از سیاست و غضب
پادشاهانه تخویف نمودند و علیخان را بخلع فاخره سرفراز گردانیده روانه فارس کردند چون خبر آمدن او

بفارس

بفارس رسید آقایان ذوالقدر با فساد میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان جابری که از روی وزارت
دیوان اعلی داشت و بجهت تدبیر حصول مطلب شبها روز آورده یک لحظه ازین فکر و اندیشه خالی نبود
جمعیت نموده امرای فارس را با خود متفق ساخته و خاطر بمخالفت علیخان قرار دادند و مهدی علی بیک
شادی تکلو را در میانه خود بایالت و خانی برگزیده یراق و اسباب علیخان آنچه در شیراز بود بحیطه ضبط درآوردند
همگی با یکدیگر عهد و پیمان بمیان آورده در موافقت مهدی علیخان و مخالفت علیخان یکجهت گشتند و علیخان
در راه این اخبار شنیده با دویست سیصد نفر از ملازمان که با او متفق بودند بی‌خوف و دهشت منازل
و مراحل پیموده دلیرانه قدم بولایت فارس نهاد و درآمدن خود آنجماعت را اخبار نموده مترصد آن بود
که اختلاف در میانه آنجماعت بهم رسیده گروه گروه باستقبال او آیند و گمان آن میداشت که طایفه
ذوالقدر مخالفت حکم پادشاهی نمایند و با کوتل ابن که دوازده فرسخی شیراز است رسید کسی از مردم
نیز از مردم شیراز از سپاهی و رعیت باستقبال نیامدند و حقیقت آنجماعت در یکرنگی و یکجهتی مهدی
علیخان و مخالفت علیخان بدرجه ظهور رسید خوف و دهشت بر او مستولی گشت نه جرات رفتن
نه روی بازگشتن داشت اما چون بمهدی قلیخان و آقایان ذوالقدر خبر رسید که علیخان بکامین رسید
بتجدید عهد و میثاق پرداخته بعزم دفع علیخان با غلبه و ازدحام تمام از شهر بیرون آمدند و علیخان چون
علاجی دیگر نداشت ناچار پای ثبات و قرار استوار داشته با اندک مردمی که داشت
دل بر محاربه آنجماعت نهاد و چون تقارب فئتین دست داد تیراندازان که اضعاف مضاعف مردم

علیخان بودند جلو ریز رسیده وتاخته سلک جمعیت اورا ازهم پاشیدند و علیخان منهزم گردید لشکریان
چون قوم وخویش وایل وعشیرت یکدیگر بودند زیاده قتلی واقع نشد اموال واسباب اردوی دنبال
وتاراج رفت وعلیخان از معرکه بیرون رفته جمعی از ذوالقدران تعاقب او کرده در کوشک زر اورا بدست
آوردند ومقید ومحبوس بشهر آورده در میدان شیراز بخوبی وبخواری تمام بقتل رسید واز جماعتی که سالها
نمک پرورد سلسله او بودند خصوصا مهدی علیخان که قوم مشارالیه وتربیت یافته او بود ودر نزد او منزلت
معزز وگرامی بمرتبه فرزندی داشت نسبت بولی نعمت خود امور شنیعه بفعل آمد والحق امری ناپسندی
بود که ازان قوم بحقیقت بفعل آمد وعاجلا مکافات آن ملاحظه منتقم جبار اززمانه غدار یافتند
چنانچه در دفتر دوم در محل خود بسمت تحریر خواهد یافت وچون مردم شیراز بدین جرات ودلیری
اکر وند از ارکان دولت پادشاهی وابوطالب میرزا ایشان خایف وهراسان کشته کس بخراسان
بخدمت بندگان حضرت اعلی ومرشد قلیخان فرستاده خود را در سلک عاصیان در آوردند وفرمان
رقم وزارت دیوان اعلی باسم عبدالله ولد میرزا ملکان سلمان وایالت شیراز باسم مهدی قلی
آمد اما ایشان بملاحظه جانب نواب سکندر نشان در فارس تغیر خطبه وسکه نکردند ورعایت هر دو طرف
میکردند ودر دارالسلطنه اصفهان نیز فرهاد وآقای غلام که چند سال از جانب شاهزاده مغفور حاکم
وصاحب اختیار الملک بود وقلعه در کمال متانت واستحکام در جوانی نفس خان تربیت داده آذوقه
ویراق قلعه داری بقدر احتیاج سرانجام داده بود درین هنگام که قضیه هایله شاهزاده مغفور وقوع یافت

وعلیقلیخان فتح اوغلی وکیل مطلق العنان ومیرزا محمد وزیر واعتماد الدوله وپادشاه نشان کشتند
چون در سالیکه علیقلیخان در روغه اصفهان مشغول بوده میانه او وفرهاد آقا وحشت ونزاع بدید آمد وفرهاد آقا
وکلای او را زیاده مدخلی نداده بجانب او اعتمادی نداشت ومیرزا محمد نیز کمان سوء مزاجی نسبت بخود داشته بهانه
رفع بعضی طایفه افشار واستحکام قلعه وحفظ مال خود کوشیده منتظر است که تابع امر ونهی وارکان دولت
ابوطالب میرزا باشند ودر آذربایجان نیز بعد از قضیه نواب میرزا هر سری بهوای خودسری بر افتاده
مقید بحکم وفرمان پادشاهی نشدند وهر کدام هر ولایتی را که توانستند بضبط خود در آورده اطاعت یکدیگر نمی
کردند وجعفرپاشا که در قلعه تبریز بود فرصت غنیمت شمرده اطراف وجوانب آن ملک را ضبط نموده اکثر
محال آذربایجان از تصرف قزلباش بیرون رفت مجملا احوال مردم آذربایجان وعراق وفارس وکرمان
وکوه کیلویه وخوزستان از انتظام افتاده احوال رعیت بجهة استیلای سپاهیان بغایت مختل کشت
وسپاهیان چون گله بی شبان بی سر وسامان گردیده انتظار لطیفه غیبی میکشیدند که نسیم عنایات الهی
بوزیدن آمده در اواخر همانسال طنطنه رایات جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل الهی در ممالک عراق
بلند آوازه کشته سایه عاطفت بر مفارق ساکنان ملک ایران گستردند وآن اختلال روی در کمی نهاده
بیمن اقبال شاهی پادشاهی نشانی ساحت ملک ایران که از رخنه سال حوادث ونوایب انبراهت وخرمی افتاده
بود طراوت گلزار ارم یافت ذکر احوال ارکان دولت نواب سکندر نشان وابوطالب میرزا
اما احوال ابوطالب میرزا وارکان دولت او آنست که در اول حال که بدار السلطنه قزوین آمده

اقامت نمودند چنان از باده نخوت و غرور سرمست بودند که هیچکس را بنظر در نمی آوردند و اصلا
احتمال نمیدادند که صورت مخالفت ایشان در صفحه خیال هیچ متنفسی نقش پذیر گردد و گمان نمی بردند
که مرشد قلیخان باندک مایه مردمی که دارد جرات آمدن عراق نموده نواب کامیاب اشرف را بعراق در
و چون زمستان بانتها رسیده و نوروز عالم افروز نمو ذیل خس و تعین و تسمایه روی نموده باغ روزگار
از عطر گلهای باغ بهار عنبرآگین گشت روز بروز از جانب کاشان و یزد و اصفهان و کرمان
اخبار موحشی که سمت تقریر یافت رسیدن گرفت اندکی از باده غفلت هشیار شده در مقام
انتظام حال و تدارک اختلال احوال هر دیار گشتند اما چون عهد دولت ایشان سپری گشته اسباب
دولت و کامرانی حضرت اعلی شاهی ظل الهی سرانجام یافته هر نقش مرادیکه از کعبتین طالع
بر تخته آرزوی ایشان می افتاد بر عکس مطلوب نتیجه میداد میر جعفر قزوینی را که سابقا وزیر فرهاد آقا
بود و در اواخر متصدی مهمات قزوین شده بود جهة آوردن فرهاد آقا باصفهان فرستاده احکام
استمالت باسم مشار الیه عرصه و رقیات و پیرقلی بیک ولد شاه قلی سقا را که با سلسله قلی بیک قورچی باشی
و جماعت ... ربط تمام داشت بدار العباده یزد نزد بکتاش خان فرستادند که او را از ورود خلیفه
گذراینده مطیع و منقاد ابوطالب میرزا گردانند و اردوی همایون به ییلاق خرقان رفته چند گاه در
ییلاق بسر بردند و میر جعفر مذکور آمده فرهاد آقا را آورد او محقر پیشکشی بجهة شاه و شاهزاده گذراینده
بعلیقلیخان و اسمعیل قلیخان و میرزا محمد وزیر برسم تحفه و ارمغان هدایای کلیه و نقود فراوان داد

مجددا

مجددا نوید حکومت اصفهان یافته در رخصت انصراف استعجال تمام میورزید تا آنکه هر روز خبر
موحشی از هر طرف می آمد که گروه طمع امرا و ارکان دولت گردید و در کل مواد برای تدبیر میرزا
محمد وزیر عمل مینمودند و چون زمانه کفیل سرانجام اسباب سلطنت و بادشاهی متضمن مهام و انتظام خلافت
و شاهنشاهی نواب کامیاب شاهی ظل الهی شده بود آنچه در انتظام امور دولت و انعقاد ملک
و ملت می اندیشیدند بر عکس مطلوب نتیجه داد و هیچ تدبیر ایشان موافق تدبیر و تقدیر نیفتاد در این
اثنا میانه شاملو و استاجلو در اندک غبار نقاری ارتفاع یافته بسعی محمدی بیک شاملو و سولاغ رفع
انند ماده نزاع آن بود که نواب خدایگان مالک جهانبانی ایالت ولایت همدان را به بیرغیب خان استاجلو
تفویض نموده بود و در زمان قبل اسمعیل قلیخان شاملو اراده نمود که ایالت آن ولایت بشاه وردی خلیفه
که برادر بزرگتر او بود تفویض یابد علیقلیخان چون از صوابدید او تجاوز نمیتوانست کرد و با بیرغیب خان
نیز سر و سرانی داشت راضی باینمعنی شده رقم ایالت همدان باسم شاه وردی خلیفه عز اصدار یافت
و مشار الیه روانه آنصوب شده بیرغیب خان ازینمعنی آزرده خاطر گشته بیت اگرچه ظاهرا اظهار انقیاد
نمود اما دست از دار وسته مملکت کوتاه نکرد و در منازلی که حکم نشیمن و اقامت داشت بیرون
نمیرفت شاهوردی خلیفه خود مرد دولتمند که خدا و دست صلاح اندیش بود اما جهلای شاملو که آدم
و ملازم او بودند بگفت و گو در آمده اراده نمودند که او را بالجبر و قهرا از همدان بیرون کنند
بیرغیب خان که طینت او از عجب و غرور سرشته شده بود و از شاهوردی خلیفه درانوقت

قوت و قدرت بیشتر داشت تا بتسلط ایشان نیاورده از آزردگی که داشت تمکین ازیشان
نکرد و کار بنزاع و جدال انجامیده زیاده تی از طرف استاجلو واقع شد فی الجمله اینک وقت
شاهوردی خلیفه شد و چون این خبر بار دو رسید اسمعیل قلیخان با طایفهٔ شاملو سوار شده باستعجال
اراده رفتن همدان و تنبیه و تادیب برغیب خان نمود علیقلیخان بملاحظه خاطر اسمعیل قلیخان و
اینکه که میانه شاملو و استاجلو نزاع واقع نشود انواع ملایمت و فروتنی کرده او را ازین اراده ایلکه
منصرف ساخت و مستقبل شد که خود رفته شاهوردی خلیفه را در حکومت انجا متمکن سازد و برغیب خان را
گرفته بدست او دهد اسمعیل قلیخان ملتمس او را مبذول داشته ترک رفتن کرد و علیقلیخان با جمع
امرا روانه انصوب شد اما قبل از ورود او مصلحان طرفین بمیان آمده مابین ایشان کرک آشتی
واقعشده بود و برغیب خان ترک خصومت همدان کرده ازان ولایت بیرون آمده بود و در راه
بعلیقلیخان رسیده همراه او باردو آمد و چون علیقلی نیز از زیاده با وصفای نبود و از اسمعیل قلیخان
نیز اندیشه تمام داشت از ایلاق فرقان باتفاق برادران و چند نفر از همراهان استاجلو که ملازمان
قدیمی او بودند احمال و اثقال خود را انداخته و از اردو فرار نموده راه خراسان پیش گرفت
و چند شبانروز از حرکت نیاسوده در مشهد مقدس بشرف پابوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی
و عز ملاقات مرشد قلیخان فایز گشته او را بآمدن عراق راغب ساخت و بی انتظامی دولت
و اختلال احوال عراق را انچه بود خاطر نشان کرد و در ایامی که اردوی همایون در ییلاق

فرقان بود عاشور آقا نامی از جانب حضرت اعلی شاهی ظل الهی و مرشد قلیخان بعراق آمده کتابات آورد بیان
اینحال بر سبیل اجمال آنست که چون خبر واقعه هایله نواب غفران پناه جهانبانی بمشهد مقدس رسید و از
اطراف و جوانب عراق و فارس و کرمان عرایض اخلاص آیین ورود می یافت مرشد قلیخان که مرد
عاقل کاردان بود خواست که یکی از مردم روزگار دیده صاحب هوش را بعراق فرستد که اوضاع
دربخانه و ارکان دولت و حقایق حالات اردو و امرای عراق را قرار واقع فهمیده بعرض رساند
که بعد از معاودت او بدانچه صلاح دولت داند عمل نماید عاشور آقای مذکور را بدینخدمت مامور
ساخته روانه نمود عرضداشتی از جانب اعلی بخدمت والده امدار مشتمل بر پرسش واقعه هایله برادر بزرگوار
و اظهار اشتیاق نوشته مرشد قلیخان نیز عریضه اخلاص فرستاده کتابات بحضرات ارکان دولت
مشتمل بر وعظ و نصایح نوشته بود خلاصه مضمون آنکه چند سال است که باقتضای فلک و از فساد
مفسدان طرفین میانه امرا عظام عراق و خراسان وحشت بدید آمده و انواع مخالفت بظهور رسیده
و باعث فساد کلی شده از بی اتفاقی قزلباش و نفاق امرا و ریش سفیدان طوایف عاد بیست
تطاول ما نجار ممالک دراز کرده اختلال تمام بامور سلطنت و پادشاهی راه یافته و الحال چون باقتضای
قضا قضیه هایله شاهزاده مغفور بوقوع انجامیده الیوم حضرت اعلی شاهی ظل الهی که در مشهد مقدس
تشریف دارند بسن بزرگتر نواب سکندر شانست و بمرتبه رشد و تمیز رسیده آثار جهانداری از
ناصیه همایونش پیداست مطموع از حضرات ارکان دولت آنست که بعد الیوم بساط مخالفت

در نور دیده همگی سر از گریبان مرفق اوریم و با یکدیگر اتفاق نموده در امور سلطنت و پادشاهی و دفع
اعادی و انتظام مهام ممالک بهر طریق رای صلاح دولت قاهره باشد بمصلحت یکدیگر بعمل آوریم
دو و هوای زار از میانه قزلباش بر اندازیم چون عاشور آقا بقزوین رسید تورمش خان شاملو که بجهت
حراست پای تخت همیون در شهر مانده بود او را اکاه ساخته حقیقت عرضه نوشت بود و بعد از
استجازه باردو آمده حضرت خواتین عظام بمضامین مسطوره اطلاع یافته دیده بصیرت نشان از
مشاهده طریق مستقیم پوشیده گشت و چون اعتمادی بجانب مرشد قلیخان که در خدمت حضرت علی
وکیل و صاحب اختیار مطلق بود نداشتند و علیقلیخان قبح اندعلی را در دیوان اعلی پایه قدر و
منزلت با یوان کیوان رسیده زمام مهام سلطنت و پادشاهی بقبضه اقتدار خود در آورده بود
و خود را بادشاه نشان دیده دیگری را بنظر در نمی آورد و معید آنست که بودن او و مرشد قلیخان
دریکمکان امکان ندارد و صلاح حال خود را منظور داشته دشمنان او را بحیله و تزویر حمل نموده
انکار بلیغ نمودند و تدبیرات حیله اندوخته بکار برده در باب تربیت ابوطالب میرزا دروغ
بی فروغی بر شاهزاده مغفور میر در اسناد نموده بمرشد قلیخان نوشتند که نواب سکندر شان
فرزند ارجمند خود سلطان حمزه میرزا ولیعهد و قایم مقام گردانیده بود و او در دفعتیکه توجه ترکمان
و تکلو میشد وصیت کرد که اگر دران سفر او را قضیه واقع شود ابوطالب میرزا جانشین او باشد و حالا
بنابر اقرار که طوایف قزلباش بسلطان حمزه میرزا نموده اند وصیت او را منظور داشته کمر خدمت

شهزاده

شهزاده نامدار ابوطالب میرزا البته بامری دیگر راضی نمیشوند مرشد قلیخان را که میانه امرای عراق و
خراسان باعث فتنه و نزاع شده سرزنشها کرده از جانب کل امرا و ریش سفیدان او یاقات و تبیقه
درین باب نوشته جمیع امرا و ریش سفیدان هر طبقه مهر بران نهاده عاشور آقا را در کمال خفت و
بی اعتباری روانه کردند اما سوای علیقلیخان و اسمعیل قلیخان و محمدی سارو سولاغ و میرزا محمد وزیر
سایر امرا و اعیان باینمعنی راضی نبودند و باکراه مهر بران وثیقه نهاده جمعی بر وفق مدعا بخانهای زبانی دادند
بعد از رفتن او رای و تدبیر ایشان بران قرار گرفت که روانه کاشان گشته آن بلده را از تصرف ولیجان
انتزاع نمایند و از انجا باصفهان و یزد رفته مهمات فارس و کرمان و الحدود فیصل داده سمر از آنچه و تادیب
نمایند و جمعی را که محل اعتماد باشند بحکومت هر ولایت نصب نمایند و علیقلی سلطان ذوالقدر حاکم قم و مرشد
قلیخان شاملو برادر اسمعیل قلیخان را بنستر بسر ولیجان بکاشان فرستادند و چون کمال نفوذ و افره فرهاد
آقا دانستند بعضی از اهالی اصفهان که در اردو بودند و از فرهاد آقا شکایت داشتند محرک مصادره
و مواخذه او گشته متقبل شدند که از اموال و تملکات و اتباع و عمال او مبلغی گرانمند بحصول
موصول گردانند در همان ییلاق فرقان فرهاد آقا را گرانیده اموال و اسباب او را بحیطه ضبط در آورده
و میرزا احمد کفرانی ناظر وزیر و صاحب مقاطعه اصفهان شده میرزا هدایت نجم ثانی را ناظر معاملات
انجا کردند و ضابطان جهت ضبط اموال فرهاد آقا تعین کرده تا پنجاه شصت نفر از اتباع و عمله و فعله
او هر یک مبلغی گیرانیده تحصیل آن شدید فرستادند و اردو کلی اصفهان رسید یک کمی تنونقی

نموده اورا روانه کردند وارد دهی همیون کوچ کرده در عرض بیست روز بکاشان رسید ولیخان
چون از ایشان مایوس بود و دروب شهر را مسدود ساخته یراق قلعه داری سرانجام داد و دست
باموال تجار و متولین دراز کرده بملازمان انعامات وافر داد رفته رفته کار بجائی رسید که بمقتضای
العبد و ما فی یده کان لمولاه آنچه در نزد هر کس گمان کرد ملک طلق خود پنداشته جبرا قهرا باز یافت
میکرد و سردمیان شهر را محاصره کرده و سپاه ترتیب داده در قلعه گیری سعی مینمودند تا آنکه سپاه بخندق
رسانیدند دران اثنا خبر موحش از جانب اصفهان رسید ماحصل کلام آنکه چون ملازم و مردم فرهاد
آقا که در قلعه اصفهان بودند و سرکرده ایشان فرخ بیک نام غلامی بود که نسبت قوچی باو داشت خبر
گرفتاری او را شنیدند دروب قلعه را مسدود ساخته خاطر بتحصن و قلعه داری دادند و تمکین ضابطان
اموال و تحصیل داران نکرده باعلان کلمه عصیان مبادرت نمودند و سید بیک داروغه و میرزا احمد
که وزیر و صاحب مقطع بود در دیوار لبست سادات عالی درجات حسینی نقابی الملک که بابن الجهدر
بحسینیه مشهور است و تا غایت مردم انولایت از غایت تعظیم آن مکان را لبست و ملجا میدانستند
قرار گرفته و در لبوکات تفنگچی و کماندار آورده محافظت حسینیه میکردند و از اهل قلعه که اکثر غلامان
بیسروپا بودند دست درازیها واقع شده احوال اهالی شهر مختل گشت و امنیت و استقامت
از ان بلده فاز کناره جست و غلامان عاصی یوما فیوما در عصیان و طغیان می افزودند تا
آنکه انتهاز فرصت نموده روزی علی الغفله بحسینیه رفقا و چند جا دیوار ها را سوراخ کرده

وباندرون

وباندرون رفته اموال و اسباب بینهایت بتاراج بردند و سید بیک داروغه و میرزا
محمد امین را که هر یک مرتضی ممالک اسلام بودند گرفته بکرد فرهاد آقا بقلعه رسانیدند میرزا احمد وزیر
با جمعی فرار نموده و بر پریشان حال بکاشان رسیده حقایق حالات عرض نمودند حضرات ارکان دولت
الله قلی سلطان کنکرلو را با بعضی از امرا الجبه خواست شهر اصفهان فرستادند چون قدم بولایت اصفهان نهادند
امرای استاجلو که باغی بودند خبر آمدن ایشان شنیده در موره خور اصفهان بر سر ایشان ریخته الله قلی
سلطان و میرزا هدایت نجم ثانی و چند نفر دیگر از اعیان ترک و تاجیک را گرفته بمیانه خود بردند
حضرات ارکان دولت در کاشان از وقوع انحالات بی آرام گشته در تسخیر کاشان بیشتر از پیشتر سعی
کردن گرفتند و چون در رفتن اصفهان تعجیل داشتند بی آنکه اسباب یورش سامانش لایقه یافته باشد
شبی یورش نمودند و تا نصف شب از جانبین جدال و قتال واقع شده جمعی از جوانان کار آمدنی
ضایع شدند و کاری از پیش نرفت و بعد از یورش مذکور اسمعیل قلیخان دران صلاح دانست
که چون مهم اصفهان که عمده تر است اهم و اولی است با ولیخان صلح گونه کرده مهم او را بوقت
دیگر حواله کنند و متوجه اصفهان شوند و خود باعث گفتگو شده کس بنزد او فرستاده متعهد
نیکوئی بمهمات او شد و ولیخان نیز که از ضیق محاصره در تنگ بود این معنی را غنیمت داشته باسمعیل قلیخان
متوسل شد و نیکوئی بمهمات خود را در عهده اتفاق او گذاشت و چند کس را با تحف و پیشکش
بیرون فرستاده در مقام اعتذار درآمد و فرستادگان بوسیله اسمعیل قلیخان ملازمت علیقلیخان

بشرف سجده پابوس نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا مشرف شدند و عذر بی ادبیها خواسته متقبل
شدند که یک دو ماه او را مهلت دهند که در کاشان یراق خود را گرفته بهر الکا که از دیوان اعلی نامزد شود
روانه کردد بعد از قیل و قال بسیار قرار یافت که چون اردو کوچ نماید او دروازها بگشاید و سیصد نفر از
جماعت شاملو بیات وغیره در کاشان بگذارد که در شهر بوده باشند که بعد از رفتن او شهر را محافظت نماید
و از جانبین باین راضی شده صلحی چنین که کسی مبیناد روی نمود و اردو کوچ کرده روانه اصفهان شد
و در ساعتیکه میرزا عرب منجم هروی تعیین نموده بود داخل شهر شدند و حسینیه و توپخانه همیون قرار
یافته علیقلیخان در حوالی دوتخانه فرود آمده اسمعیل قلیخان بمحله کلهار رفت و هر یک از امرا و ارکان
دولت در منزل مناسب نزول کردند و غلامان در مخالفت قلعه داری اصرار نموده از بنجانب نیز در
توپ ریزی و یراق قلعه گیری شروع شد بعد از چند روز علیقلیخان صلاح دران دانست که با فرهاد
آقا و غلامان قلعه برفق و ملایمت پیش آمده شاید که بلطایف الحیل قلعه را از دست ایشان بیرون
آورد و فرهاد آقا را بمنزل خود آورده زنجیر از گردن او برداشت و بطریق مهمان باو سلوک نموده خاطر او را
بمواعید جمیله اطمینان بخشیده متعهد مهمات او شد و او کس بقلعه نزد خسرو بیک فرستاده یکدو کس
از معتمدان خود را طلب داشت و ایشان را باطاعت و متابعت و قلعه گشودن امر نمود در اول خسرو بیک
و غلامان اعتماد نکرده با فرهاد آقا سخنان درشت خشونت آمیز گفتند اما رفته رفته بصلح راغب گشته
بعد از قیل و قال بسیار خاطر از قتل و سیاست جمع نموده خسرو بیک بیرون آمده با علیقلیخان

و امرا

و امرا التفات ننموده ابواب قلعه مفتوح ساخت و باندک ملایمت و حسن تدبیر مهم قلعه بآسانی صورت
یافت بعد از انجام مهم قلعه از جانب مهدی قلیخان و ذوالقدران کثیر از ریش سفیدان آمده عرایض
و پیشکش آوردند و در باب قتل علیخان عذری چند گفته التماس نمودند که اگر ارکان دولت قاهره
از تقصیرات اغماض نموده مهدی قلیخان را بایالت شیراز منصوب سازند ایشان نیز غاشیه اطاعت و انقیاد
بر دوش گرفته طایفه ذوالقدر که بصوفیگری و اخلاص متصف اند از رضای خاطر نواب سکندرشان
نگذشته ترجان کلی بدیوان واصل سازند و الحق در آن وقت مقتضی عقل ایجاب ملتمس ایشان بود و محتمل
بود که از این مسامحه و اغماض فواید کلی بدولت ایشان رسد چون کارفرمایان قضا و قدر در فکر کار دیگر
بودند پرده غفلت و غرور بر دیده بصیرت ایشان کشیده شده بود میرزا محمد وزیر این فروتنی را
نپسندیده ایالت شیراز را بشاهقلی خلیفه ذوالقدر حاکم دارابجرد که بامداد آمده بود نامزد نموده الکای
او را بطهماسپ قلی سلطان ولد علیخان دادند اگرچه رفتن ایشان بفارس صورت نیافت اما همین باعث
آن شد که مهدیقلیخان و ذوالقدران در مقام مخالفت اصرار نموده شعار عاصی گری ظاهر ساختند و دیگران
نیز که با ارکان دولت ابوطالب میرزا اخلاص ورزیده بر وفق مدعای ایشان سلوک کرده بودند بالکلیه
قطع امید از این طبقه کرده از ایشان رنجیده تر شدند در خلال این احوال میانه علیقلیخان و اسمعیل قلیخان
غبار خاطر بمیان آمده چند روز بین الجانبین کدورت و نزاع بود ماده نزاع آنکه علیقلی سلطان
ذوالقدر نواده شاهقلی خلیفه مهردار شاه جنت مکان مصاحب علیقلیخان و تربیت کرده او بود و الکای قم

که در زمان شاه جنت مکان بجد او تعلق داشت باو اختصاص یافته بود درین هنگام که علیقلیخان حاجب
اقتدار و مختار السلطنه شده علیقلی سلطان خواست که منصب مهرداری که در زمان شاه جنت مکان بپدر جد
او تعلق داشت بامداد او بنا را الیه تفویض یابد و در خواهش این منصب غلو کرده از علیقلیخان استمداد
نمود علیقلیخان نیز بجهة تسلیه خاطر او عدم رضا از السلمس خان ولد شاهرخ خان که در عوض والد برتبه مهر
داری سرافرازی یافته داشت محرک این مدعا شد جمعی از طایفه ذوالقدر که تربیت یافته شاهرخ خان بودند جانب
السلمس خان ولد او را ترجیح داده از بعضی باز آوردند و باسمعیل قلیخان توسل جسته او در مقام حمایت
مشارالیه درآمد و علیقلی نیز از این حمایت ناپسند آمده در حصول مدعای خود ابرام نمود و این
معنی مایه کدورت شده بین الجانبین بافساد مفسدان کمال وحشت پدید آمد و طوایف
قزلباش دو گروه شده جمعی بر سر اسمعیل قلیخان و جمعی بر سر علیقلیخان جمعیت نموده همه روزه
در شهر اصفهان سپاه آرایی کرده از یکدیگر خایف و هراسان بودند و اینمعنی باعث برهم
خوردگی شهر و مملکت شده احدی متوجه حراست ملک و صیانت احوال عجزه و مساکین نمیشد
از بی اعتدالی جهلا و بی دولتان قزلباش تردد در کوچه و بازار دشوار شده و در و دکاکین مسدود
گشته داد و ستد در اسواق برطرف شده اما ابواب اخذ و مصادره گردیده مبلغهای کلی
مقطعی اصفهان در تملکات ارکان دولت و مملکت برقم درآمده تنخواه ارباب حوالات شد
و رعایای بیچاره بدست محصلان شدید گرفتار بودند و چون برشتی نمود بدست هر کس که می افتاد

بالمضاعف

بالمضاعف از رغبت میگرفت مجملا احوال مردم اصفهان بغایت مختل گشت درین اثنا خبر
رسید که عبدالله خان پادشاه اوزبک بعزم تسخیر خراسان بر سر هرات آمده شهر را محاصره کرده و
علیقلیخان حضرت حاکم هرات قلعه را مسدود گردانیده و قلعه داری مشغول است مرشد قلیخان
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را از مشهد بیرون آورده از راه طبس اراده آمدن عراق دارد و چون آمد
شد از خراسان بطریق کمتر واقع شد خبر صحیحی نمیرسید و منتشر شد که عرض مرشد قلیخان از بردن آمدن
مشهد مقدس از خوف عبدالله خان است یا عزیمت عراق دارد فی الجمله این خبر باعث آن شد که مصلحان
بمیان آمده خوانین عظام اصلاحی کردند و علیقلیخان را از معامله مهرداری علیقلی سلطان گذرانیده
حصول این مدعا را بوقت دیگر حواله کردند اما خوانین از ملازمت یکدیگر ملاحظه و احتیاط بجای آورده
طایفه شاملو اسمعیل قلیخان را نمیگذاشتند که بمنزل علیقلیخان رود و آمدن علیقلیخان بمنزل او بنا بعجب
و تکبر و بزرگی که داشت میسر نبود بعد از آمد شد بسیار میرزا محمد وزیر با اسمعیل قلیخان قرار داد که در آمدن
سبقت نموده بمنزل علیقلیخان رفته برفع غبار خاطر او بپردازد و در روزی که میانه ایشان ملاقات
واقع شد از هر دو طرف لشکر عظیم آراسته اسمعیل قلیخان در کمال شکوه و اقتدار بجنیبه آمده ایشان
نیز چند درگاه را از سپاه آراسته و بواب و حجاب گماشته تفنگچی بسیار در اطراف و جوانب استاده
مجلسی در کمال عظمت و مهابت ترتیب داده چون اسمعیل قلیخان بدرخانه او رسید و این
اوضاع مشاهده نمود طوعاً او کرهاً او ضرورتاً بر دفع و مردمی پیش آمده با چند نفر از برادران

و امرا و ریش سفیدان شاملو و سایر اویماقات که با او بودند و داخل منزل علیقلیخان شده لشکر بار را
از دخول مانع آمدند و اسمعیل قلیخان مضایقه بآن ننموده با چند نفری از اعیان بمجلس علیقلیخان در آمد
و بین الجانبین ملاقات واقع شده با یکدیگر گرگ آشتی کردند و هنوز میانه ایشان التیام تمام نشده بود که خبر فوت
مرتضی قلیخان برناک و آمدن مرشد قلیخان از راه دامغان بعراق متواتر شد رای علیقلیخان بدین قرار یافت
که با جمعی امرا و اتباع خود که قریب سه هزار کس میشوند ایلغار نموده بالکاه ری که متعلق باو مقرر بود رفته
از آنجا بجوار سمنان و چلرود رود و تا دامغان راهها را مضبوط سازد که کسی از اهل عراق هوس
استقبال موکب همایون شاهی ظل اللهی نتوانند نمود و چون مردم خراسان بسیار کمند قدرت
آمدن عراق نتوانند کرد و اسمعیل قلیخان در موکب همایون نواب سکندر شان و ابو طالب میرزا
بدار السلطنه قزوین رفته در پای تخت همایون استقرار داشته باشند هواخواهان مشار الیه او را
ازین اراده مانع آمده گفتند که چون اعتمادی بجانب اسمعیل قلیخان نیست پادشاه و پادشاهزاده را
باو سپردن و خود را از درخانه دوری گزیدن از عقل دور است و گاهی ملاحظه آن داشتند
که مبادا مرشد قلیخان باستظهار لشکر افشار و ذو القدر که از یزد و کرمان و شیراز کسان نزد
او فرستاده اند و خود را اجاقی نام نهاده از راه یزد باصفهان آید و در همانجا توقف نمودن
اولی و انسب شمرده چند روز درین فکر و اندیشه بسر بردند چون اراده ازلی بسلطنت
و پادشاهی حضرت اعلی شاهی تعلق گرفته بود هیچیک از ایشان بصواب مقصود نگشت و بعد از چند روز

که آوازه

آوازه توجه موکب جهان کشا از راه دامغان متواتر گشت و ابهام رفتن دار السلطنه قزوین قرار
گرفت و از جانب دیگر چون تنگی دست جور و ستم و تعدی گشوده اکثر اکابر و اهالی را از اصفهان گریزانیده
ابواب مواخذه و مصادره مفتوح گردانیدند و شهر و مملکت از نظام و نسق افتاده خلایق را نباه و
از منشی بدید شد مجملا بعد از خراب البصره ابراهیم خان ترکمان و لد حیدر سلطان چابوق را بدا
روغه اصفهان نصب نموده عنان توجه بصوب مقر سلطنه معطوف گردانیدند و علی قلی سلطان
ذو القدر حاکم قم را پیشتر فرستادند که بقم رفته لشکر خود را آراسته بهر جا که مقرر شود حاضر گردد از تقدیرات
الهی و علامات ظهور دولت شاهی محمدی روزی سوانح را که رکن رکین دولت و مدبر امور سلطنه ابو
طالب میرزا ایشان بود عارضه طاری شده تا ده روز بجهت بیماری او در نواحی اصفهان توقف
واقع شد درین اثنا خبر آمدن حضرت اعلی و مرشد قلیخان از راه خوار و سمنان بتحقیق انجامید و از
کوچ کرده بجهت با عجلتی ولیخان عنان از طریق متعارف کاشان پیچیده از راه غیر متعارف از راه جر
بادقان روانه شدند **ذکر احوال خراسان و توجه موکب همایون شاهی ظل اللهی بعراق و تمکن**
یافتن بر سریر سلطنه ایران سابقا خرام کلک بیان گشت که در سالیکه میانه علیقلیخان شاملو
حاکم هرات و مرشد قلیخان حاکم مشهد مقدس مقابله در افتاد و لشکر هرات منهزم گشتند حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی که در هرات سن بودند و علیقلیخان بسعادت لله گی و خدمتکاری آنحضرت
ریاض سلطنه و اقبال بود سرافراز بود بدستیاری کارکنان عالم غیب و اسرار خفیه که عنقریب

در احوال ابو طالب میرزا ایشان

نتایج آن بحیز ظهور آید بدست مرشد قلیخان درآمده علیقلیخان شکسته و پریشان حال بهرات
آمد و چون سرمایه چنین را از دست داده بود و مع ذلک از مرشد قلیخان خوف تمام داشت
و در عراق خود مددی متصور نبود بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش از غایت اضطرار باید که
معین و ناصری بدست آورد کسی بخدمت میرزایان قندهار و کسی دیگر ببخارا بخدمت عبدالله خان اوزبک
فرستاد و طرح آشنایی انداخته بایشان متوسل و ملتجی گشت و تواضعات دنیادارانه بظهور
آورده خود را از منسوبان هر یک شمرد و در جواب ایشان ملاطفات ظاهری بظهور پیوست میرزا
یان خود بتواضعات او از مسلک فراغت و عافیت عدول ننمودند اما عبدالله خان این معنی را
فوزی عظیم دانسته و از این آشنایی قوت طامعه اش بحرکت آمده هوس تسخیر ملک جنت التمثال
هرات که از آرزوی آن شبها بروز آورده بود در خاطرش ازدیاد پذیرفته متوجه جانب خراسان
مصمم گشت و بسرانجام اسباب یورش خراسان پرداخت تا آنکه در اوایل این سال که تنگوزئیل
ست و تسعین و تسعمایه هجریست با جنود نامعدود از بکیه بخراسان آمده نخست کس نزد
علیقلیخان فرستاده پیغام داد که او قبل از این عریضه دوستی فرستاده بنای الفت و آشنایی
نهاده تواضعات دوستانه و تکلفات چاکرانه بظهور آورده بود اکنون همت بتسخیر ملک
خراسان معروف گشته موکب عالی متوجه آنصوبست اگر در قول خود صادق بوده بلا تأمل
بموکب عالی پیوسته سعادت کورنش دریابد و در الکا خطبه و سکه باسم و لقب خانی مزین سازد

ازجانب ما نیز مورد عواطف و الطاف گشته ایالت آن ولایت بدستور باو مسلم میگردد و
اگر آن ولایت را بدیوان عالی گذارد هر ولایت دیگر از ممالک ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشان که اراده داشته
باشد باو اختصاص می یابد و اگر در قول خود صادق نبوده و ملازمت ما موافق مزاج او نیست چون عزیمت
آنصوب تصمیم یافته و بی نیل مقصود مراجعت مناسب ناموس سلطنت نیست بلده هرات را خالی
کرده بجانب قزلباش رود علیقلی خان از وقوع اینحال بی آرام شده از آن طرح آشنایی
که از راه ضرورت و اضطرار با عبدالله خان انداخته بود پشیمان گشت چه طایفه قزلباش را با وز
بکیه بغض و آمیزش ممکن نیست و دل از حکومت هرات که اعظم بلاد ایران و رشک روضه
رضوانست بر نمیداشت و اعتمادی بجانب اهل عراق نیز نداشت لاجرم دل برضا بقضای
الهی داده و دل بر تحصن و قلعه داری نهاده بسرانجام اسباب آن پرداخت و مردم بلوکات را بشهر
آورده آذوقه و ما یحتاج مرتب ساخت و عبدالله خان را از اطاعت و انقیاد او مایوس گشته
در کمال شدت و غلظت بظاهر هرات رسیده بمحاصره قیام نمود و همه روزه ما بین الجانبین محاربه
و مصادمه در کار بود شرح اینحال و بیان اینمقال در صحیفه دوم از مساعدت بخت میمنت
مال مامولست مرشد قلیخان که در مشهد مقدس معلی بود چون از اینحال آگاه گشت و لشکر خراسان را
قوت مقاومت با عبدالله خان نبود و قضیه هایله شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا در
عراق رویداده بود و مرشد قلیخان چنانچه گذشت کس بعراق فرستاده بود که از امرا و ارکان

دولت نواب سکندرشان و استمزاج نماید که اگر بسلطنه دو بیعهدی حضرت اعلی راضی
هستند و مخالفت و سرکشی طرفین بوفاق و اتفاق مبدل گردد روی توجه بعراق آورند
با لشکر عراق کمر همت بدفع مخالفان این دولت ببندد فرستاده او مراجعت نموده جواب
برخلاف مدعا آورد اما مرتضی قلیخان پرناک بعد ازانکه از عراق بازگشته بدامغان رسید
کاظم قلی سلطان برادرخود را با بسطام آقا و یکتاش بیک ولد محمدخان ترکمان بمشهد مقدس معلی
نزد مرشد قلیخان فرستاده و اظهار اتحاد و یکرنگی نموده او را بتوجه جانب عراق ترغیب نمود و از جانب
فارس و کرمان و یزد نوعیکه تحریر پیوست متواتر و متوالی کسان آمده اظهار اطاعت و انقیاد
مینمودند و مرشد قلیخان که مرد عاقل کاردان بود بجهة عناد یکه طایفه ترکمان را با استاجلو است
اعتماد بجانب مرتضی قلیخان خیرانی نداشت و متصور است که حضرت اعلی را که سرمایه دولت او
بود بمیانه دو سه هزار خانه ترکمان برد و براه دامغان متامل بود باستعدادی که نداشت جرات
آمدن عراق نمیکرد و نگاهداشتن آن چمن آرای ریاض دولت و اقبال را در مشهد مقدس
از بیم سطوت و صولت عبدالله خان مصلحت نمیدانست تنها درین فکر و اندیشه بسر برده
رای او برین قرار یافت که چون امرای افشار و ذوالقدر که در یزد و کرمان و شیراز اند متواتر
ایلچیان فرستاده اظهار انقیاد نموده اند در موکب همایون شاهی ظل الهی از راه طبس و یزد رود
و الجماعت الجود ملحق ساخته باستعداد تمام قدم بولایت عراق نهند و مرتضی قلیخان نیز با طایفه

ترکمان از راه دامغان روانه کاشان گشته و ایشان را با خود ملحق ساخته در عراق بموکب همایون
پیوندد و ابراهیم خان برادر خود را بحکومت مشهد مقدس نصب کرده ابومسلم خان چاوشلو حاکم
حاکم اسفراین و محمدخان ولد یعقوب سلطان چاوشلو حاکم جام و بداق خان چکنی حاکم خبوشان از دو
اولکا گشته ظاهرا توجه جانب هرات و دفع سپاه اوزبک شهرت داد اما باطنا بعزیمت جانب
عراق در خدمت عالی خسرو آفاق از مشهد مقدس بیرون آمد و چون بحوالی ترشیز رسید بعضی اخبار
در ورود یافت که فسخ اراده سابق لازم گشته توجه از جانب دامغان و سمنان بعراق اولی و الزم نمود اول انکه
خبر رسید که مرتضی قلیخان در دامغان رخت اقامت بر راحله فنا بسته از دار دنیا بسرای عقبی ا
نتقال نمود از واقعه او خوفی که مرشد قلیخان را از طایفه ترکمان بود ملاحظه و احتیاطی که جماعت استاجلو
از رفتن راه دامغان مینمودند زایل گشت دیگری انکه بتحقیق پیوست که امرای عراق در موکب نواب
سکندرشان و ابوطالب میرزا باصفهان آمده از انجا بجهة انتظام مهمات فارس و کرمان بیزد خواهند آمد
در ینصورت متحملست که امرای افشار و ذوالقدر ازیشان خایف و اندیشمند گردیده بموکب عالی
ملحق نگردند و مهمات بروجهی که مرکوز خاطر و قرار داد ضمیر است وقوع نپذیرد چون دار السلطنه قزوین
که مقر خلافت عظمی است خالیست و بسیاری از اهل عراق خصوصا شاملویان که بحراست آن اشتغال
مشغولند با عاشور آقا اظهار دولتخواهی کرده بزبان اخلاص پیغام داده بودند که در آمدن عراق
استعجال نموده بی توقف و تامل روی توجه باین صوب آورند که مهمات بتوفیق الله تعالی بر حسب المدعا

صورت پذیرفت و شاهوردی نبت اوغلی ذوالقدر حاکم سمنان که از جمله ابوطالب میرزائیان و
تربیت کرده علیقلیخان قبچه اوغلی و محل اعتماد و نیکخواه او بود فوت شده از وقوع حالات مذکوره که
محض ازدیاد دولت و افزونی اقبال بود عزیمت عراق از راه دامغان در خاطر همگنان رسوخ یافته
دولتخواهان دولت شاهی بدین عزم لایق تصمیم یافته از منزلی که نزول اجلال واقع بود کوچ کرده بمشهد
مقدس عود نمودند و چند روز اوقات صرف تعمیر قلعه استحکام برج و باره نموده خاطر از امور ضروری قلعه
مشهد جمع کرده با ابراهیم خان و امیر بسترد بابا با الفد و نهصد نفر از ملازمان جانسپار و جانسپاران
اخلاص از روضه مقدس و روح مطهر حضرت امام الجن والانس استمداد همت نموده با جنود الطاف
الهی بطالع سعد و بخت فیروز از مشهد مقدس معلی بیرون آمدند و از فرط سرعت سیر استعجال کرده در هیچ
مرحله و مکانی توقف جایز نداشتند و چون بدامغان رسیدند برادران دلیران مرتضی قلیخان
و اعیان ترکمان که در انجا بودند کمر خدمتکاری بر میان جان بسته بمرافقت موکب شاهی اختیار نمودند
و از انجا کس بمیانه ذوالقدران سمنان فرستاده احمد سلطان را که وکیل شاهوردی سلطان نبت
اوغلی بود و بعد از فوت او بصلاح ریش سفیدان و تجویز علیقلیخان قبچه اوغلی حاکم ایشان شده بود
باطاعت و انقیاد دلالت نمودند مشار الیه صلاح در موافقت دانسته کسان اعتمادی باستقبال
موکب همایون فرستاده ابواب قلعه سمنان را مانند بخت و دولت بر روی اولیاء دولت قاهره گشوده
و با قشون آراسته بسعادت ملازمت شرف کشته منظور نظر شفقت و التفات شاهانه گردید

از انجا

از انجا کس بدار السلطنه قزوین فرستاده قورخمس خان شاملو و اهالی و اعیان الشهر را باستقبال
موکب ظفر قرین دلالت نمودند ~~قورخمس برادران~~ قورخمس خان برادران اسمعیل قلیخان و آقایان
شاملو و عظمای قوم را که در دار السلطنه مذکور بودند سیما عباس علی سلطان ولد بداغ سلطان
و اهالی و اعیان بلده مذکوره راجع نموده در باب اطاعت و مخالفت مشورت نمود برادران اسمعیل
قلیخان و تبعه و اولاد ولی خلیفه راضی باطاعت و متابعت نمودند اما عوام الناس از سپاهی و رعیت
هجوم نموده از مژده قدوم میمنت لزوم شاهی بشاشت و خرمی بی اندازه کرده شعار عباسیان پیش
گرفتند مجملاً همگی در مقام اطاعت و متابعت در آمده ابواب مخالفت مسدود گردانیدند و بدلالت
و رهنمایی قاید اقبال جوق جوق باستقبال موکب عالی میشتافتند حسین علی سلطان قبچه اوغلی برادر علیقلیخان
که از جانب برادر حاکم ری بود از آوازه توجه موکب مقدس و هجوم خلایق خوف و هراس بقیاس بخود
راه داده در ری مجال توقف نیافته اکثر احمال و اثقال خود ریخته جریده بجانب قلعه الموت که جای
قبجلوی اقوام او کوتوال القلعه بودند و طهماس میرزا را در انجا نگاه میداشتند رفت و هواخواهان
سلطنه قاهره که بمرافقت موکب معلی شرف امتیاز داشتند در رکاب مقدس حضرت اعلی بمنازل
و مراحل راه دار السلطنه قزوین پیش گرفتند و در ساعت سعد داخل شهر شده در دولتخانه جد
بزرگوار نزول سعادت فرمودند و مقر سلطنه و پادشاهی بفر قدوم سعادت لزوم آن مسند
آرای محفل شاهنشاهی رفعت سپهر بوقلمونی یافت و زبان حال خلایق باین مقال گویا بود بیت

کای شاه کامکار که دوران بکام تست ... سلطان چار بالش گردون غلام تست ... خوش
تکیه زن بمسند شاهان نامدار ... کاندر زمانه سکه دولت بنام تست ... القصه چون پای
تخت همیون بمقدم شریف سعادت افزای حضرت شاه والاجاه کسری بارگاه آراسته گشت
مرشد قلیخان وکالت دیوان اعلی را من حیث الاستقلال پیش گرفت از اطراف و جوانب
قلمرو همیون امرا و ریش سفیدان طوایف قزلباش بدرگاه جهان پناه آمدن آغاز نهادند تهنیت
قدوم میمنت لزوم بجای می آوردند و از کاشان و نطنز ایلغار نموده و از راه ری بقزوین آمده بشرف پابوس
مشرف گشتند مرشد قلیخان چون از امرا و خوانین ابوطالب میرزا خوفناک بود لحظه از فکر و تدبیر کار ایشان
فارغ نبود و در کل مواد حزم و احتیاط مرعی میداشت امرا ترکمان را عموماً با میر غیب استاجلو دیرا
وران فرستادند که در بیرون شهر به بیر صوفیان که سر راه اصفهانست نزول نموده از آن راه
خبردار باشند اما چون علیقلیخان و اسمعیل قلیخان و امراء عظام ابوطالب میرزا در موکب نواب سکندر نشان
و جناب میرزا از جرباد قان گذشته بحوالی دار المومنین قم رسیدند خبر موکب همیون حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی بدیشان رسید تزلزل تمام باحوال الجماعت راه یافته بطلب علیقلی سلطان حاکم قم فرستادند
او از آمدن تقاعد ورزیده دروب قلعه قم را مسدود ساخته آثار خلافت بظهور رسانید علیقلیخان
از وقوع اینحال که هرگز تصور نکرده بود او را از جمله فدویان خود میدانست بغایت استبعاد نموده
باتفاق اسمعیل قلیخان و امرا ببهانه زیارت مرقد منوره معصومه علیها و علی آبائها العلیة التحیة از راه دو

جدا شده

جدا شده بقم آمدند و کس اعتمادی زبان دان نزد او فرستادند که او را بچرب زبانی بموافقت
ایشان راغب ساخته بیرون آورد و پیغام دادند که بمهمانی تو آمده ایم شرط میزبانی بجای آورده بعضی
سخنان ضروری هست که در مواجهه گفته و گو شود مشار الیه جواب فرستاد که طایفه قرغلو مرا از آمدن
مانع شده هوای عباسی گری در سر دارند و مرا اختیاری نیست امرا از موافقت او مأیوس گشته
بعد از طواف آستانه مقدسه باردو عود نمودند و تا آن وقت چندان باد نخوت و غرور در دماغ ایشان
پیچیده بود که خلاف مطلب اصلا در آیینه خاطر شان صورت نمی نمود و مرشد قلیخان و مردم او را
زیاده وقعی در نظر ایشان نبود در آن روز اندکی از خواب غفلت بیدار و از باده نخوت هشیار گشته
بفکر کار خود افتادند و چون از حوالی قم بساوه رسیدند مجنده و اوسط الناس اهل اردو که خانه
کوچ در قزوین داشتند بی رخصت شروع در رفتن کردند خوانین عظام مرشد قلیخان شاملو برادر
اسمعیل قلیخان را تعیین کردند که با قشون خود در سر راه بوده هر کس بی رخصت بجانب شهر رود قتل و
غارت نماید این ممانعت باعث ازدیاد رغبت مردم گشته و شبها اهمال و اثقال خود را انداخته
از راههای غیر متعارف میرفتند کار بجائی رسید که مرشد قلی سلطان از ضبط آن عاجز گشته و اعیان
قزلباش پرده از روی کار برداشته با امرا اظهار کردند که خانه کوچ اکثر مردم از قورچیان عظام و ملازمان
خاصه شریفه و غیر ذلک در دار السلطنه قزوین اند و هر گاه در میانه این دو گروه مخالفت روی دهد
مهم منجر بجدال و قتال خواهد شد و محتملست که مرشد قلیخان و اتباع او دست تعرض بخانه کوچ این مردم

اردو وراز نماید بجهة رفع این دغدغه در رفتن قزوین بیتابی میکنند امرا چون دانستند که چاره [illegible]
میانه آن دو کرده مکرده طبیعت اکثر قزلباش است هر لحظه فکری و هر دم اندیشه دیگر میکردند مع ذلک
علیقلیخان خاطر از یکدلی و یکجهتی اسمعیل قلیخان جمع نداشت و با یکدیگر از روی وفاق و راستی
حرف نمیگفتند هر تدبیری که علیقلیخان میکرد اسمعیل قلیخان انرا صایب نمیشمرد و مدعای علیقلیخان
آن بود که درینوقت چون اختلاف در میانه لشکر عراق بهم رسیده و اکثر مردم روی بقزوین دارند ما با
نیجال و تذبذب اختلال خراسانیان و منسوبان حضرت اعلی شاهی مقاومت نمیتوانیم نمود پادشاه
و پادشاه زاده خود را برداشته با ما هر کس موافقت اختیار کند از شاده بجانب همدان رفته در آنجا اقامت
نمائیم مردم علاق از بودن ما در همدان اکثر عاقبت اندیشی کرده عنان از رفتن قزوین پیچیده تقاعد
اختیار خواهند کرد و چنین مسموع میشود که از خراسان آمدها تهی دست و پریشان حالند و ما از این
و اسباب همراه داریم رفته رفته سپاهیان که چشم بر زخارف دنیوی دارند از ایشان گسسته بر ما
جمعیت خواهند کرد حالا چند روزی حفظ حال خود کرده بمقتضای اللیل حبلی مصرع به بین تا چه زاید
شب آبستن است خود را اگونه کشیده منتظر که از پس پرده غیب چه صورت روی خواهد نمود
و اسمعیل قلیخان رد این کنکاش کرده میگفت که جماعتی که الیوم درین اردویند همه خانه کوچ
در قزوین دارند و بالطبع برفتن آنجا و بر سر اهل و عیال خود بودن راغبند هر گاه کوچ باین جانب
همدان واقع شود انصورت نوعی از غلامات هر تمیت و تحتلت که همین جماعت که الحال رفیقند

بر ما چه شده بعضی ابو دلیری نمایند و یککس بر سر ما نمیماند و بالکلیه ضایع و نابود میشویم اول
اینست که بجانب قزوین رویم و مرشد قلیخان خود یککس بیش نیست میشنویم که الجماعت
بکره و اجبار متابعت او می نمایند اگر بر وفق رضای ما سلوک نماید فبها و الا قوت و قدرت ما
بیشتر و لشکر عراق و خراسانیان زیاده تر است او را از میان برداشته هر یک از شاهزادگان والا
قدر را که اراده کرده باشیم بسلطنت و ولیعهدی اختیار نمائیم علیقلیخان بهیچوجه راضی بآن نمیشد و میگفت
که هر گاه بقزوین رفته عنان اختیار خود را یکروز بدست مرشد قلیخان دهیم او در همانروز بدفع ما
پرداخته بروز دیگر موقوف نمیدارد حزم و احتیاط مقتضی آنست که از یکدیگر دور بوده باشیم و روزی
چند بمراسله و پیغام گذرانیم تا ببینیم که فلک شعبده باز چه شعبده می انگیزد مجملا سررشته تدبیر از
دست داده بودند و مع هذا با یکدیگر یکدل و یکجهت نبودند و تزلزل احوال ایشان بر همه کس ظاهر شده
فرار نمودن متجنده و اوساط الناس باریاب تعین سرایت کرده هر شب جمعی از مردم روشناس
و اعیان قزلباش فرار مینمودند و سعی میکردند که در ادراک ملازمت اشرف بر یکدیگر سبقت
داشته باشند مجملا چون امرا سوای رفتن قزوین اندیشه دیگر نتوانستند نمود قرار دادند که کل امرا
و دیوانیان و اعیان طوایف قزلباش و معتبران هر اویماق که در اردو بودند و معظم ایشان علی
قلیخان فتح اوغلی و اسمعیل قلیخان شاملو و شاهوردی خلیفه اینانلو شاملو و سلمش خان ذوالقدر
که حاکم تبریز رسیده بود و مهدی علی سلطان طالش و لد حمزه خلیفه و سایر امرای استاجلو و شاملو

مهردار و ادهم خان ترکمان و شاهقلی خلیفه
دیگر [illegible] سلطان ایلوانی [illegible]
خلیفه ذوالقدر

و بیات و میرزادهای موصلو و ترکان اوام سلطانم والده نواب سکندرشان و غیر ذلک
یکجا جمع شده عهد و شرط بمیان آوردند که همگی با یکدیگر دوست و یکدل بوده از صلاح و صوابدید همدیگر
تجاوز ننمایند و باراده خود و تحریک دیگری در مقام نقض یکدیگر نبوده باشند و هر کس در مقام دفع یکی از
ایشان شود همگی اتفاق نموده بدفع آن کس بپردازند تمامی امرا و یوزباشیان و معتبران قزلباش
در خانه میرزا لعمد در زیر مجمع شده مصحف مجید بمیان آوردند و بنوعی که ذکر شد با یکدیگر کلام خدا قسم یاد
کردند و هنوز خاطرها برفتن قزوین رسوخ تمام نیافته بود که از امرا و اتباع علیقلیخان اول مهدی
علی سلطان طالش و الله قلی سلطان که محل اعتماد و استظهار او بودند فرار نموده برخصت
رفتند و طایفه استاجلو اکثر راه فرار پیمودند چنانچه با علیقلیخان اندکی مردم می ماندند اما طایفه
شاملو ثبات قدم ورزیده از سر اسمعیل قلیخان پراکنده نشدند و چون اردو او بنوعی اعوان و
انصار بیشتر بود علیقلیخان از صلاح او تجاوز نتوانست کرد و مرشد قلیخان با او پیغام کرده بود
که بر آن عزیز ظاهر است که میانه طایفه شاملو و استاجلو اتحاد قدیمست و همیشه در حدوث
وقایع با یکدیگر متفق بوده اند و هرگز فیمابین جدایی نبوده و ناچارست که درین دولت یکی از
اعاظم امرای شاملو ریش سفید این طایفه و رکنی از ارکان دولت باشد و امروز در میانه
شاملو کسی که شایستگی این امر دارد علیقلیخان حاکم هرات نبوده و درویش خان و آن عزیز را
و عداوت او با ما و تو بر همگنان معلوم و دشمن دوست میباشد پس بالضروره مرا با آن عزیز محبت

و دوستی چاره نیست و او وکالت و ریش سفیدی علیقلیخان قسم اوغلی و تعظیم و بزرگی او را پذیرفته
بود من از و کمتر نیستم و مع ذلک بهتر از و مراتب با آنجناب سلوک خواهم کرد اگر قسم اوغلی که باسم او تمام
بجهت منصب وکالت و ریش سفیدی اویماق در آمدن متردد خاطر بوده از آنجانب و عده ناکث شد الوز در
آمدن تحاشی نماید مجملا انواع چرب زبانیها بمصلحت وقت بظهور آورده بود هر چند این حکایات فروغی از صدق
نداشت اما چون ظاهرا صورت توعید است و اسمعیل قلیخان این دروغ راست نما گول خورده بجز رفتن
قزوین حرفی نمیگفت و علیقلیخان این معنی را فهمیده هر چند میگفت که مرشد قلیخان از اویماق ماست و ما او را
بهتر از تو میشناسیم ملازمت نسبحان مصلحت امیر او اصلا اعتماد نیست هر گاه دست یابد یکمرد زر باد و تو لغا
نمی نماید و در میانه شاملو صاحب داعیه بسیار است دیگری را تربیت خواهد کرد که دست پرورده او باشد و دفع تو
بیشتر از من خواهد کرد و فکری دیگر کار خود کنیم القصه کارپردازان عالم غیب که آراینده بساط دولت حضرت
اعلی بودند طریق تدبیر را از دیده بصیرت ایشان پوشیده میداشتند و در بادیه حیرت و تیه سرگردانی ماند
تا بتقدیر اعنان اختیار اقوم کرده براهی که مخالف مطلب ایشان و منتهج حصول مقصود اولیای دولت
سپهر بنیان اشرف اعلی دلالت مینمودند لهذا اسمعیل قلیخان بی اختیار اختیار رفتن کرده بطریق
دیگر راضی نمیشدند بعد از قیل و قال بسیار مقرر شد که هر کدام یکی از معتمدان صاحب خرد کاردیده خود را بقزوین
فرستند که بسجده اشرف مشرف شده و با مرشد قلیخان ملاقات نموده اظهار نمایند که امرا و خوانین بجهت ثبات
دولت ابد پیوند از مطالب خود گذشته تجویز نزاع و جدال میانه این دو گروه نکردند و از رفع و صلاح

واقعه

خبر آمد ایشان بیرون بیشتر شنیده و بدیده بصیرت مشاهده اوضاع آنجا نموده و مکنون خاطر ایشان را از قرار فهمیده
باز کردند که بعد از اطلاع بر اوضاع آنجا بمقتضای عمل رود احمد بیک بیکدلی شاملو از جانب اسمعیل قلیخان برفتن قزوین
مامور شدند و ایشان رفته با مرشد قلیخان ملاقات کردند و او از روی عقل و کاردانی با هر یک گفت و گو کرده بهر دو
بانواع ملایمت فروتنی و چرب زبانیها تطمین خاطر باز گردانید و ایشان آمده آنچه از و دیده و شنیده بودند تقریر
کردند فی الجمله از رفتن قزوین طوعا و کرها بر خاطرها ترجیح یافته از ساده کوچ کردند چون بخشکرود رسیدند از جانب
قزوین جناب میر سید حسین مجتهد و عباس علی سلطان شاملو و احمد بیک ایشیک آقاسی که از ریش سفیدان استاجلو بود
برسالت آمده از جانب مرشد قلیخان ابلاغ رسالت بخوانین عظام کردند خلاصه پیغام آنکه تا غایت که بمقتضای
فلکی میانه طوایف قزلباش بد و هواهی واقع شده بود شرر انواع فتنه و فساد فیمابین روی داد آنمعنی باعث دلیری
اعدای دولت گشته بسیاری از ممالک متعلقه بقزلباش بتصرف اعادی رومیه در آمد و حالا از طرف خراسان
نیز اوزبکیه انتهاز فرصت نموده لشکر بتسخیر الملک کشیده اند و بر همگنان معلوم است که تا این دو گروهی
در میانه باشند نه لشکر و نه اساس از قوت و قدرت دفع اوزبکیه است نه سپاه عراق را تاب مقاومت رومیه
و اگر دو سال دیگر برین نهج گذرد نقصان تمام بدین دولت میرسد و درین وقت که عبدالله خان
بخراسان آمده بود لایق دولت ابد انتظام که پادشاهزاده که الیوم فرزند اکبر ارشد نواب سکندر شان
و سرمایه دولت قزلباش است و انوار جهانداری خورشید آسا از ناصیه همایونش لامع و درفشان
در خراسان نگاه داشته محصور اوزبکیه گردانم حقوق نعمت این خاندان ولایت نشان را منظور داشته

انحضرت را

آنحضرت را بر داشته روی توجه بدینصوب آورده ایم و غرض بجز اتفاق و یکدلی و تقویت این دولت
و دفع اعادی نیست مطموع از حضرات خوانین عظام و ریش سفیدان دولت قاهره آنست که ترک
لجاج و عناد کرده متفق گردیم و آنچه لایق دولت شاهیه است بصلاح یکدیگر پیش گیریم و با ایشان قرار داده بودند که
اگر امرا و خوانین در مقام وفاق و اتفاق شوند تکلیف قسم نمایند که با مرشد قلیخان دوست بوده با
عذری نبینند بشنید و فهمیدیم که از تعریف آورده بودند اول بمنزل علیقلیخان رفتند و اسمعیل قلیخان و سایر امرای ریش
سفیدان بمنزل او جمع آمده با فهمیدیم ملاقات کردند اسمعیل قلیخان بیشتر از دیگران سر رضا جنبانیده مرشد قلیخان را
درین آمدن تحسین کردند علیقلیخان که چون صاحب خرد بود میدانست که بودن او و مرشد قلیخان
که هر دو از طایفه استاجلو و هر دو بابا ده ایشان و وکیل السلطنه بوده اند در یکدرخانه ممکن نیست
و هر کدام فرصت و قدرت یابند یک نفس بر دیگری ابقا نمی نمایند چون علاج دیگر نداشت دلفاق
اسمعیل قلیخان ظاهر بود باکراه تمام رضا بقضا داده بهر چه تکلیف کردند قسم یاد نمود و تمامی امرا و اعیان
بدوستی یکدیگر و قبول وکالت و ریش سفیدی مرشد قلیخان قسم یاد نمودند و قرار یافت که هر یک
از خوانین عظام معتمدی همراه ایشان نمایند که بشهر رفته مرشد قلیخان را نیز قسم دهند که خاطر از کینه و عذر
یکدیگر جمع نموده داخل شهر شده بشرف ملازمت اشرف مشرف گشته ابواب مخالفت مسدود
گردانند بعد از وقوع اینحال و خوانین باتفاق فرستادها با جمعهم بخدمت نواب سکندر شان
رفته عباس علی سلطان و جناب مجتهد الزمانی از جانب بندگان حضرت اعلی مدارج آمال

عرض دعا و اظهار شوق و آرزومندی بسیار بوالد بزرگوار کرده از جانب مرشد قلیخان سخنان اخلاص آئین در مجا
هانه که مناسب حال بود عرض کردند و نواب سکندرشان که اینگونه ترددات نکرده خاطر نفیسش بود بالکلیه
از مشاغل عظیم سلطنة و پادشاهی دلگیر شده بود از تشریف قدوم فرزند ارجمندش اظهار بشاشت و خورسندی بسیار
کرده مرشد قلیخانرا استحسان فرمودند و حضرت مخادیم مهمات بر وفق مدعا ساخته و پرداخته مقضی المرام روانه
شدند و محمدی بیک سارو سولاغ همراه ایشان بشهر رفت که با مرشد قلیخان ملاقات کرده او را قسم دهد که با
علیقلیخان برادرانه سلوک کرده در مقام غدر و نفاق نبوده باشد و همگی اعیان اردو کسان فرستاده
تهنیت قدوم مبارک بجای آوردند چون اخبار برهم زدگی لشکر عراق و تزلزل احوال امرا و بی اتفاقی ایشان
با یکدیگر معلوم مرشد قلیخان گردید خوفی که از وقوع محاربه فیمابین داشت زایل گشت و مهمی چنین بزرگ که
باین آسانی تصور نکرده بود باقبال مصون از اختلال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ساخته و پرداخته شد اما
دغدغه داشت که مبادا ایشان بهیات اجتماعی آمده در ملاقات غدری اندیشند شب و روز درین
اندیشه بود که سلک جمعیت آن گروه را از یکدیگر پاشیده هر یک از امرا را فرد فرد بشهر آورده تا ممکن
مقید نسازد بهیات اجتماعی با علیقلیخان و اسمعیل قلیخان و محمدی ساری سولاغ ملاقات نکند و بنوعیکه تواند
زودتر بدفع ایشان پرداخته خود را از دغدغه ایشان فارغ گرداند و چون جناب مجتهد الزمانی
و عباس علی سلطان و احمد بیک ایشیک آقاسی عود نموده احوال امراء عراق و آمدن محمدی ساری سولاغ را
خاطرنشان نمودند مرشد قلیخان بدی ساعت را بهانه کرده محمدی بیک را مقرر کرد که در خانه محمد زمان بیک چاوشلو

قوربی

قوربی سر دلگشا را فرود آوردند که چون ساعت خوب نبود با هم ملاقات نمایند و ارقام بهر همایون اعلی بنام
هر یک از امرا و وزرا مصحوب ملازمان که فرستاده بودند اصدار یافته فرستاد که موقوف و مقید بر وقت
دیگر نشده شرف ملازمت اشرف دریابند محمدی بیک از ملاحظه این اوضاع تفرس نمود که میانه مرشد
قلیخان و ایشان التیام ممکن نیست اما احوال اردوی نواب سکندرشان آنکه بعد از رفتن محمدی بیک
سارو سولاغ در اردو تفرق تمام دست داده طبقات اجناد از بزرگ و کوچک بقصد ابر و نهب امدی
کننده بیحابا شروع در رفتن کردند و ویرانی و پراکندگی باحوال اردو راه یافته حتی عمله و بیوتات پادشاهی
کارخانهارا انداخته رفتند عمله نقاره خانه کرنا و نقاره های پادشاهی را برداشته بشهر بردند و در انجا نام
نامی حضرت اعلی نواب شاه در آورده بلند آوازه گردانیدند و روزیکه از ان منزل کوچ کردند اکثر
آمدند جلوداران و میرآخوران و عمله طوایل دو سه کس تنها مانده بود که جنیبت نواب سکندرشان
و ابوطالب میرزا جلو کشند و از اهل خدمت سوای زینل بیک شربتدار و چند نفر از شاگرد پیشه
گان و غلامان کسی در خدمت ابوطالب میرزا نمانده بود امرای عظام که بساحت بارگاه سلطنت
جمع شده در هنگام سواری پادشاه و پادشاهزاده کرنا مینواختند درین کوچ بدر دولتخانه نیامدند و امرا نیز از
یکدیگر خایف گشته دران کوچ با یکدیگر ملاقات نکردند و آنقدر صبر نتوانستند کرد که از محمدی بیک که بشهر رفته
بود خبری رسد و در آمدن بی اختیار شده شب که در موضع مزه که چهار فرسخی شهر است فرود آمده
بودند هر یک از امرا اراده نمودند که بی اطلاع دیگری بشهر رفته در سجده شرف ملاقات خان



بر یکدیگر سبقت داشته باشند و چون اسمعیل قلیخان لشکر اعوان و انصار بیشتر داشت و علیقلیخان ارد
خایف بود اول پاسی که از شب گذشت بی اطلاع اسمعیل قلیخان باتفاق احمد سلطان اسایش اوغلی
و قمر بیک کوزی بوکلو و جمعیکه با او بودند روانه شهر شد و همچنین اسمعیل قلیخان همین رای اندیشیده
باتفاق شاهوردی خلیفه ایناوو حسن بیک قورچی شمشیر برادرزاده خود و رضاقلی بیک ایشیک آقاسی باشی
دلاوری بیک ایناوو جمعی از مردم شاملو که قریب بپانصد کس بودند از میزه سوار شده متوجه شهر گشتند میرزا احمد
وزیر حال و میرزا لطفی وزیر معزول بود با پسرش حاجی محمد زمان که مستوفی الممالک شده بودند بدغدغه
اینکه مبادا علیقلیخان و اسمعیل قلیخان فکری داشته باشند و با ایشان که تاجیک و معزول بودند و گمان زر
داری هست دست درازی بمال ایشان کرده بطرفی دیگر روند در همانشب از راه غیر متعارف داخل
شهر شده بمنزل قورخمس خان شاملو رفتند و داور استدعا نموده همراه بدولتخانه آوردند که در آنشب
بوسیله او بپابوس اشرف رسیده با مرشد قلیخان ملاقات نمایند بحسب اتفاق همگی اعزه که مذکور شد در
درگاه دولتخانه مبارکه قزوین یکجا جمع شده مضمون مصرع بر هر که بنگری بهمین درد مبتلاست بظهور آمد
آمد در انجا از آمدن بی هنگام یکدیگر مطلع شدند مرشد قلیخان که درب دولتخانه مبارکه را استحکام داده
بمردم کار آمدنی اعتمادی خراسان آمدها سپرده بود چون از آمدن انجماعت خبر یافت و مطلب اصلی که
بدست درآوردن این چند نفر صاحب داعیه بود بمضمون این مقال که بیت آن دولتی که می طلبیدم
روز و شب برسیده راه خانه و خود بر در آمده نیرو دی اقبال همعنان علی بن سالی انی لحصول بوست

آمدن ایشان را این طریق فوزی عظیم دانسته مقرر کرد که هر کدام را با یک ملازم بدولتخانه در آورده باقی
مردم را رخصت دهند که بمنازل خود رفته صباح بدولتخانه آیند قاپوچیان و مستحفظان درگاه دولتخانه
گشوده خوانین عظام و رفقا را باندرون گذاشته لشکر یا را از دو خول یاغ آمدند و مرشد قلیخان کس فرستاد
که چون حضرت اخلاص و صوفیگری ورزیده بی انکه بمنازل خود روند بدولتخانه مبارکه آمدند طریق صوفیگری
آنست که اول السجده و پابوس اشرف مشرف کردند و ایشان را ببالاخانها که مابین دولتخانه و میدان
اسب بود بردند و همانشب جمعی بحارست ایشان مامور شدند امرا دانستند که گرفتار شده اند و بسعادت
خدمت اشرف اعلی مشرف نخواهند شد و ملاقات ایشان با مرشد قلیخان دست نخواهد داد چون صباح شد
حارسان را آمده شمشیرها و آلت جارحه الخ همراه داشتند از ایشان گرفتند و علامات حبس و قید ظاهر شد
اما احوال اردوی نواب سکندرشان انکه چون سایر امرا از رفتن خوانین عالیشان اطلاع یافتند هر کدام
با مردم خود بشهر آمده بمنازل خود رفته فرود آمدند صباح حسب الامر قورخمس خان شاملو و میرزا شاه
ولی وزیر مرشد قلیخان و جمعی از ریش سفیدان استاجلو باستقبال نواب سکندرشان آمدند
که آنحضرت را با ابوطالب میرزا النهر آورد ایشان بمیزه رفته نواب سکندرشان و جناب شاهزادگی
را که در خیمه نشسته حیران کارخانه الهی بودند سوار کرده بشهر آوردند و چون بدولتخانه تشریف
آوردند نواب کامیاب شرف استقبال پدر بزرگوار نموده بعز ملاقات و دستبوس مشرف شده برادر
گرامی را در آغوش مهربانی کشیدند و دست پدر نامدار گرفته بحرم سرای مقدس در آمدند نواب

سکندرشان که از اوضاع ناهموار روزگار و کجرو دار جهان ناپایدار دلگیر گشته گوشه فراغت و عافیت
میطلبید از ملاقات فرزند ارجمند سعادتمند اظهار مسرت و شادمانی بسیار کرده و خود را از سلطنت
و پادشاهی خلع نموده فرق فرقدسای همیون اعلی را بتاج و تاج شاهی آراست و ودایع ارشادی که از
آبا و اجداد بآنحضرت رسیده بود بفرزند ارجمند تسلیم نموده اسم مبارکش که تا غایت در زبان خاص و عام
اهل عراق عباس میرزا بود شاه عباس جاری گشت و در همان شب مخدرات سرادق سلطنت که عمده ایشان
نواب مستطاب علیه عالیه زینب بیگم صبیه قدسیه شاه جنت مکان و نواب سلطانم والده نواب سکندرشان
بودند با سایر شاهزادها بشهر آمده بحرم سرای مقدس رفته شرف ملازمت و ملاقات گرامی دریافتند و
چون نیروی دولت روزافزون حضرت اعلی شاهی ظل الهی دشمنان قوی دست باین آسانی به بند
درآمده بودند بفکر دفع ایشان افتادند و انهدام بنای حیات آن خودسران را عاجلاً صاحب شمردند
مرشد قلیخان در تضییع اسمعیل قلیخان اندک و غدغنه از طایفه شاملو در نشست قورچی خانرا بریش سفیدی
شاملو وعده داده او را با خود متفق ساخت روز دیگر ایوان چهل ستون دیوانخانه مبارکه را آراسته
جمع امرا و ارکان دولت را حاضر ساخته حضرت اعلی شاهی ظل الهی باجازه والد نامدار مسند
شاهی بفر طلعت همیونی رفعت آسمانی بخشیده جامع سلطنت صوری و خلافت معنوی گردیدند
و در مجمع امرا و اعیان قزلباش که در پایه سریر اعلی صف زده کمر دولتخواهی بر میان بسته بودند
خوانین ابوطالب میرزا را بخون برادر سعید شهید مواخذه نموده بکفار صوفیان در نشستن ریش سفیدان

خطاب کرده طلب قصاص فرمودند جمیع طوایف قزلباش رضاجوی گشته تصدیق قول همیون
کردند و مقرر شد که آن جماعت حسب الامر از بالاخانه پایین آمدند دانستند که حال صحبت یکیک
که بزیر ایوان میرسیدند از اطراف و جوانب شمشیرها حواله ایشان میشد از نوادر اتفاقات بنوعیکه علی
قلیخان میگفت اول اسمعیل قلیخانرا پاره پاره کردند بعد از آن علیقلیخانرا آورده از همان شربت چشانیدند
محمدی بیگ روملو را نیز از خانه محمد شریف بیگ آورده برفقا ملحق ساختند احمد سلطان آسایش اوغلی
اوغلی که اهتمام کشتن او بود خنجری که در میانه موزه پنهان کرده بود کشیده یکدو کس را زخمی کرد
بدینجهت کشته گشت مجملا امرای مذکور در اندک روز با قبیح وجهی جزای بداندیشی یافته رخت [illegible]
آخرت کشیدند و اموال و اسباب ایشان بحیطه ضبط درآمده تقصیر سایر امرا و دیگر
ارباب مناصب بعفو مقرون گشته بجریمه و ترجمان قرار یافت و بنام هر یک فراخور حال مبلغی بر سبیل
ترجمان رقم شده بمحصلان سپردند که بوصول رسانند و آن مبلغ بمدد خرج و انعام جماعتی که از خراسان
همراه کمال پریشانی در گشته بودند تقسیم رفت و ساحت ملک ایران که محل آشوب و فتن بود بانوار
معدلت فروغ مهر انور یافت و زبان حال کافه انام بدین مقال گویا گشت بیت سریر سلطنه
اکنون کند سرافرازی که سایه بر سرش افکند خسرو غازی بحمد الله والمنه که صحیفه اول
از رموز تاریخ عالم آرای عباسی که محتوی بر شرح حالات اسلاف کرام و اجداد عالیمقام
و خلاصه اطوار خجسته فرجام آنحضرت مزین بنام نامی و القاب سامی مخدوم آفاق و اعالی ملاذ خوانین

۱

ومعالی بوکر نقلم ارادت وحسن اخلاص رقم یافت سمت اختتام پذیرفت وسوانح عجیبه ونوادر

ایام ولادت باسعادت آنحضرت را تا زمان جلوس بر مسند دولت وکامرانی که آغاز جهانبانی

وطلوع نیر گیتی ستانیست ووقایعی که در طی ایام سعادت فرجام سمت ظهور یافت بنوعی که

دانست وتوانست بر صحیفه بیان نگاشته این دیباچه دفتر سعادت اتمام یافت الکنون وقت

آنست که جواد تکاپو خرام قلم را در مضمار سخن سرایی بجلوه درآورده شروع در تسوید صحیفه دوم

دیباچه بوس همیون شهریار عالم هم نموده شرح احوال خجسته مآل آنحضرت در ایام زمان

دولت ابد مقرونش در رشته تحریر کشد مصمم است که صادرات احوال آنحضرت را در صحیفه دوم

که قضایای زمان پادشاهی ایشانست سال بسال نگاشته کلک شیرین مقال گرداند تا بر منظمان

کارخانه عالم ونظاره کیان جهان آفرینش وابداع ظاهر گردد که در هر سال آنحضرت بتائید ذو الجلال

ونیرومندی بخت ومساعدت اختر بخت فرخ فال اقبال چه فتوحات رو داده وچگونه زمانه ابواب فتح

بر روی اولیای دولتش گشاده وبچه طریق مهام انام را بحسن تدبیر ورای صایب نظام وانتظام بخشیده

که سلاطین کشورگیر وارباب رای وتدبیر چون نظر برین دیباچه دیوان تقدیر اندازند قوانین

پسندیده اش را دستور العمل خود سازند هرچند این فقرات پراکنده ناتمام که فراهم آمده صحرای

بیدانشی ست القدر بدارد که در نمود رای لیاقات ارباب سیر واصحاب خبار که از نجابت فضل

وکمال ساحل ظهور آمده انتظام یابد قابلیت تسوید ونشایستگی تحریر داشته باشد اما چون خوب

فرزندان

فرودستان فرومایه در رشته بازار تعلق با وجود بیجوهری وزبونی کالا متاع خود را

هرچند کاسد قدر باشد رایگان نداده اند بلکه چون جواهر گرانبها دست مایه دکانچه اعتبار دانسته

بی بها شمرده اند علی الخصوص که صادرات احوال گرامی خاندان صفوت نشان شاهنشاه

زمان والقاب ثانی آصف جم قدر معالی مکان که درخشش یافته که اگر بدین دو سعادت عظمی

مطلع السعدین زمانش خوانند رواست وبدین دو نسبت علیا اگر ظفرنامه دو دانش خوانند

سزاست لهذا ملتمس از ارباب فطنت وذکا آنست که بعین عنایت ودیده الطاف

درو نگرند ودر حین مطالعه در هر جا نظر بسهو وخطای اندازند برده فتوت والطاف در رو

پوشیده در مقام اصلاح درآیند وبمضمون این کلام مصرع بزرگان خورده بر خوردان

نگیرند بهمت یار ومددکار باشند که بتوفیق الله تعالی صورت آرزوی که در جریده خیال

رقم ارتسام دارد بخوبترین وجهی در صفحه بیان جهره گشا گشته صحیفه دوم برونق مدعا رقم انجام

یابد ودر صفحه خاطر عاطر آصف سلیمان اقتدار بخوبی رقم قبول پذیرفته این تازه عروس

شبستان بلاغت را بان دستور ممالک عقد مجالست دست داده ابد الدهر منکی از لی

کام گیرد بیت که باقی بود زر نگستران [illegible] در جهان نام نام آوران تمت الکتاب

بعون الملک الوهاب در یوم پنجشنبه غره شهر رمضان

المبارک سنه ۱۰۸۱ بدستخط احقر العباد فیض خان



